تاریخ ادیان

دیانت و فرهنگ اقوام بدوی

کتاب ششم : آفریقا ، تمدنهای شمالی ، فرهنگ
آفریقای زنگی، پادشاهیهای بزرگ بت پرست ،
استرالیا و فرهنگ اصیل‌ترین بدویان جهان

تألیف
هاشم رضی

انتشارات کاوه

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

چاپ این کتاب به سرمایهٔ مؤسسهٔ انتشارات کاوه در تاریخ مردادماه چهل وپنج
در چاپخانه خرمی به پایان رسید

به : مهربان فرهنگی
به پاس مهرسرشارش

بخش یازدهم : استرالیا

زندگی و دیانت اصیل ترین بدویان

۱ ـ در بارهٔ یك قاره

مرکز اصیل ترین بدویان ، وضع استرالیا، آب و هوا ، چگونگی موقعیت اقلیمی ، چهار بخش اقلیمی استرالیا ، توصیف مختصر بخش‌های چهار گانه ، چگونه استرالیا مسکن سفیدپوستان شد ، انگلستان در جست وجوی یك مستعمره برای تبعید مجرمان ، وضع داخلی انگلستان و علل تبعید مجرمان ، مهاجران ، استعمار ، وضع انسان های اصیل این منطقه ، کاهش آن‌ها ، تکاپو برای حفظ این نسل

اصیل ترین بدویان عصر حاضر، بنا به ادعای نژادشناسان و مردم شناسان در استرالیا زندگی می کنند . سابق بر این نفوس بدویان در این منطقه از جهان بسیار بیشتر بوده است ، لیکن هم اکنون نسل اصیل بدویان استرالیا رو به انهدام و نابودی می رود. استرالیا نه آن که یك کشوری باشد با نسبت به وسعت و مساحت اش از کشورهای بزرگ جهان، بلکه یك قاره است ، قاره یی جزیره یی که هر گاه با جزیرهٔ مقابل آن ، یعنی تاسمانی Tasmania از لحاظ مساحت بر آورد شود ، بالغ بر سه میلیون میل مربع وسعت آن میشود . اما با این مساحت ، از لحاظ جمعیت منطقه یی فقیر می باشد . قسمت اعظم این قاره غیر مسکون و یا در جاهایی گوناگون و دور از هم ، گروه‌های کوچکی زندگی می کنند. این پراکنده گی جمعیت در قسمت مهمی از استرالیا و تمرکز نفوس در قسمت محدودی از این منطقه ، وابستگی مستقیمی دارد با ویژه گی های طبیعی و مختصات اقلیمی آن . این ویژه گی های طبیعی در درجهٔ اول اهمیت عبارت اند از خشکی فوق العاده و بسیار هوا که با حرارت شدید هوا و تبخیر زیاد ، تشدید می شود . هم چنین کمی حد

متوسط ارتفاع نیزمزیدی است براین علت . استرالیا رااز لحاظ وضع اقلیمی وارتفاع سطح زمین می‌توان به چهاربخش تقسیم‌کرد به این ترتیب :

مرتفع ترین قسمت آن‌که درشرق‌واقع شده واراضی مرطوبی به شمارمی‌رود . این قسمت‌از **دماغهٔ یورك** Cape York تاجنوب تاس مانی **Tasmania** به عرض سد تا دوسدوپنجاه میل امتداد دارد . از لحاظ شکل پیچیده ومضرس است وبه ندرت دربرخی ازنقاط ارتفاع آن به سه هزارپا می‌رسد .این منطقه ازاسترالیا تنها قسمتی‌است‌که دوران خشکی سالیانه‌اش بسیار زیاد نمی باشد . دومین بخش‌عبارت است از جنگل‌های استوایی شمال استرالیا . دراین منطقه در قسمتی ازفصل تابستان باران زیادی می‌بارد ، اما در طی شش‌ماه زمستان‌کاملا خشك می‌باشد . این وضع باران وخشکی هوا به طور کلی بر اثر بادهای موسمی است‌که پدید شده است . در تابستان این‌بادها ازجانب دریا به زمین‌ودرزمستان ازطرت زمین به سوی‌دریامی‌وزد. چنین وضعی‌دراین قسمت موجب پیدایش قسمت‌های جنگلی پراگنده وعلف زارهای خشنی شده است . وضع آب‌یاری ازلحاظ زمین مقدور نیست وهم چنین زمین نیز به هیچ وجه ازبرای‌کشت وزرع مناسب نمی باشد . بخش سوم قسمت جنوب غربی استرالیارا شامل می‌شود با آب و هوای نیمه استوایی و تابستانی خشك . در این جا نیزامکانات‌کشاورزی بسیارسخت و محدودمی باشد . قسمت چهارم عبارت است از ناحیهٔ خشك داخلی‌که شامل بیش ازنیمی ازقاره را شامل می‌شود . دراین منطقه شرایط زندگی بسیارسخت وگاه غیرمقدورمی‌باشد .

استرالیا بطورکلی آخرین قارهٔ بزرگی محسوب می‌شودکه سفیدپوستان به اقامت درآن پرداختند . ورود اولین دستهٔ مهاجران به‌این منطقه ،در اثر انقلاب آمریکا بودکه صورت‌گرفت . پیش ازآن‌که‌آمریکا مستقل شود ، سرزمینی بودکه انگلستان جانیان وزندانیان وتبعیدیان را به‌آن‌جا می فرستاد . اما چون آمریکا استقلال یافت وانگلستان ازسرزمینی‌که مجرمان را بدان جاسوق دهد محروم‌ماند، درصدد برآمد تامنطقه‌یی را جهت این‌کمبود فراهم‌کند . انگلستان از روس‌ها تقاضا کردکه‌کریمه را برای این منظور به‌آن‌کشورواگذارکند ، لیکن روس‌ها این تقاضارا

نپذیرفتند . انگلستان در این باره سخت به تکاپو و چاره جویی پرداخت . زمانی به‌این فکرشدکه‌محبوسان‌وتبعیدی‌ها را برکشتی‌هایی‌کهنه انباشته ودرسواحل قارهٔ جدید رهانماید . اما این‌کارازلحاظ وضع سیاسی جدیدی‌که پیش‌آمده بود ، عواقب نیکویی دربرنداشت . پس‌تصمیم‌گرفته شدکه مجرمان را درسواحل‌آفریقا پیاده‌کنند، لیکن این نیز برابربود بااعدام سخت و فجیع مجرمان ، چون به محض پیاده‌کردن مجرمان درسواحل‌آفریقا ، به وسیلهٔ آدم‌خواران‌آن سامان بلعیده و خورده می‌شدند. سرانجام درچنین وضعی بودکه‌گزارش جیمس‌کوك James Cook مکتشف بزرگ انگلیسی واصل شد وبه سال ۱۷۸۶ضمن وضع‌قانونی سواحل شرقی استرالیا به محل انتقال وتبعید زندانیان تخصیص یافت .

قبل‌ازآن‌که به تبعیدومهاجرت اقدام شود ،ازاین منطقهٔ جدیدالاکتشاف هیچ خبردرستی‌در دست نبود ، به همین جهت نخستین دستهٔ مهاجران برای اکتشاف و استعمار ، تحت فرماندهی شخصی نظامی‌به نام‌آرتور فیلیپ به جانب استرالیا حرکت کرد . سرانجام به سال ۱۷۸۸ پورت جاکسون Port Jackson واقع درنزدیکی خلیج بوتانی Botany به عنوان قرارگاهی ازبرای مجرمان انگلیسی تعیین‌شد. البته توجه به‌این‌نکته‌درخورتوجه است‌که‌چگونه درداخلهٔ یك‌کشوربزرگ‌جایی از برای مجرمان‌وگناه‌کاران نبودکه انگلستان مجبور می‌شدآنان را باآن‌تعداد ونفرات کثیربه کشورهای دوردست‌تبعید نماید . درآن زمان اشراف‌وطبقهٔ اعیان‌درانگلستان دست اندرکارضبط اراضی‌ومحصورکردن‌زمین‌ها شده‌بودند. به‌موجب‌این‌چنین‌کاری، طبقهٔ زارع‌وکشاورز درانگلستان سخت به مصیبت وفلاکت درمی‌افتاد وقوانین نیز دربست به‌نفع وحمایت ازطبقهٔ اعیان و اشراف وضع می‌شد . به‌همین جهت مردمی که درتنگنای عسرت واستیصال درمی‌افتادند ، مجبورمی شدند تا برای احقاق حق خود مرتکب خلافی ازنظرگاه قانون شوند واین متخلفان را به‌زودی دستگیر ، و زندانی وپس‌ازآن تبعید می‌کردند .درآن هنگام قوانینی‌بسیارسخت وظالمانه طبقهٔ زارع وکارگررا محصورساخته بود .کوچك ترین دزدی بامحاکمه‌یی سریع و پس از آن باتبعیدفیصله‌می‌یافت.میان این مجرمان ،گناه‌کاران بزرگ ، جانیان و قاتلان ،

روسپیان وزنان هرزه نیز بسیار بودند. اینان دراسترالیا به طغیان می پرداختند وبا بی رحمی بومیان اصیل را بی دریغ می کشتند.

بدویان استرالیاکه ازیك تیرهٔ سیاه پوست بودند، به زودی از اکثریت به در آمده و به صورت یك اقلیت مظلوم درآمدند. امروزه به تخمین تعداد این بدویان بالغ برهفت هزار ۷۰٫۰۰۰ نفرمی‌شود، درحالی‌که درآغازورود سپیدپوستان، یعنی به سال «۱۷۷۸» مطابق بامحاسبه‌یی‌سه‌سدهزار ۳۰۰٫۰۰۰ نفر برآورد شده بودند. هرچندکه این زمان‌کارها و فعالیت‌هایی از برای حفظ این نسل انجام می‌شود، اما متأسفانه‌کماکان به تحلیل می‌روند.

۴ ـ زندگی و مردم

محل سکنای بومیان در قاره، وصف مشخصات بدنی، برهنگی و حجاب، سلاح وجنگ‌افزار، سفید پوستان‌در استرالیا، جنایت ها و روش اهریمنی‌شان، قتل‌عام بی‌رحمانهٔ بدویان. امکانی برای تحقیقات اصیل، زندگی بومیان، خوراك و غذا، روش‌های صید ماهی، شکار، دربارهٔ زنان و شکستن دندان مردان، آداب و رسوم، هنر و تزیین، مذهب و صفات روحی، در بارهٔ مردگان

بومیان این قاره و بدویانی‌که در آن زندگی می‌کردند، اغلب در بدترین و سخت‌ترین مناطق وقسمت‌هایش سکنا داشتند. اکتشافاتی درداخل قاره وسفردراراضی خشك ولم‌یزرع، باآن آفتاب داغ و سوزان‌که فلز را می‌گداخت، امری بود بسیار دشوار ومشکل. مهاجران تازه وارد خود را دربرابر بومیانی مشاهده‌کردند با پوستی سیاه، موهایی تیره وسخت پرپشت وتاب‌دارکه صورت‌شان از انبوه ریش پوشیده شده بود. اینان‌مردمانی بودندکه‌اغلب برهنه‌بودند. برهنه‌وتنها گاداتفاق‌می‌افتادکه‌نوعی‌کمربند راکه پرده آویزکوچکی به آن از پوست نوعی موش صحرایی آویزان بود به کمر می‌بستند. حال این وسیله‌یی بود از برای سترعورت ویا جنبهٔ تشریفاتی داشت، معلوم نیست. این بومیان مجهز به سلاحی بودند به نام **بومه رانگ Boomerang** که به وسیلهٔ تبلیغات بسیاری‌که شده است، شهرتی بسیار یافته و آن را تنها سلاح مورد استفادهٔ این بدویان معرفی‌کرده است، اما در واقع این سلاح بیشتر جنبهٔ تشریفاتی و تفریحی‌داشته است تا یك‌جنگ افزار قابل اطمینان وکاربر، ودرباره‌اش‌بحث خواهد شد. هم‌چنین دارای سلاح‌هایی دیگر نیز بودند و چیزی داشتندکه تقریباً کارکمان

را می‌کرد و نیزه‌های‌خود را به وسیلهٔ‌آن پرتاب می‌کردند. لیکن‌این‌ها عموماً‌مردمانی بودند آرام وصلح‌جوکه جز در مواقع لزوم و هنگامی‌که سخت در تنگنا می‌ماندند، به تعرض ودفاع نمی‌پرداختند.

درمیان سفید پوستانی‌که به استرالیا مهاجرت می‌کردند، چنان‌که تذکر داده شد، جمعی از جانیان سخت و سرانجام مردمانی نیز بودندکه برای‌گردآوری‌ثروت از هیچ جنایتی فروگزاری نمی‌کردند. اینان مردمانی بودندکه جنایت وآدم‌کشی‌را با قساوت و بی‌رحمی عجیبی توأم کردند. در تاسمانی چنان دست به کشتار بومیان زدندکه انسانی را شرمنده‌و متأثر می‌سازد. در جنگل‌ها و علف‌زارهـای تاسمانی، هم‌چون شکارچیان به تعقیب بومیان می‌پرداختند و چنان بودکه جانورانی درنده را دنبال کنند و آن درماندگان را به ضرب گلوله از پا درمی‌آوردند، چنان‌که تا سال ۱۸۳۵ از آن‌همه بومیان تاسمانی بیش از دوسد نفر باقی‌نماندند و آخرین‌فردخالص این نژاد در سال ۱۸۶۱ فوت‌کرد. اما وضع دراسترالیا بسیار فجیع‌تر و بی‌رحمانه‌تر بود. دام‌داران وکسانی‌که درکار تصاحب اراضی از برای مراتع وکشت‌زارها بودند، برای این‌که هرچه زودتر بومیان رااز زمین‌ها بیرون‌کنند، درآغاز از درمهربانی با آنان برمی‌آمدند وقرص‌های نانی میان آنها پخش می‌کردند و این‌نان‌ها همه‌آلوده‌به سم بودند ونفوس بسیاری ازآنان را از پادرمی‌انداخت. برخی دیگر ازاین جانیان دست به ابداع روش مطمئن‌تر و پرثمرتری یازیدند و آن این بود که چشمه‌هـا و گودال‌های آب را مسموم‌کرده ویك‌باره نفرات فراوانی از این بیچارگان‌رامی‌کشتند.

درهمان‌دورترین ونخستین زمانی‌که مهاجران انگلیسی به استرالیا واردشدند، می‌شد وامکان‌پذیر بودکه به‌زودی دست به‌تحقیقات دامنه‌داری در شناخت زندگی و مذهب، رسوم و معتقدات بومیان زده شود. اما متأسفانه به جای روش‌ها و کارهای انسانی. به ایذاء و آزاروکشتار و برانداختن نسل بدویان پرداختند شد. قدیم‌ترین نوشته‌هایی‌که درخلال‌آن می‌توان به نکاتی‌دربارهٔ بومیان استرالیا برخورد، نوشته‌های **آرتور فیلیپ** می‌باشد. هرچند این یادداشت‌ها محتوی مواردی‌کاملا ظاهری‌و بی‌عمق دربارهٔ بومیان می‌باشد، اما باتمام این احوال دارای اصالت‌است.

این بدویان در مناطقی که صید ماهی مقدور بود ، ماهی یکی از اقلام عمدهٔ خوراکشان را تشکیل می‌داد . در مسیر برخی از رودخانه‌ها که آب شیرین داشتند ، و به دریا می‌ریختند ، به سبك و روشی خاص ، سدها و گودال‌هایی درست می‌کردند. در مواقع جزر و بالاآمدن آب ، آن‌ها پرمی‌شدند و باالنتیجه تعدادی ماهی همراه با آب داخل این گودال‌ها می‌شدند ، و چون مد آب شروع می‌شد ماهی‌هایی راکه در حوض‌چه‌ها مانده بودند، صید می‌کردند. یکی دیگر ازاقلام غذایی‌شان راکانگوروها تشکیل می‌داد . این جانورکه در استرالیا بسیار فراوان یافت می‌شد ، منحصراست به همان منطقهٔ خاص . بومیان به وسیلهٔ سگ‌های تنومند و بسیار ارزشمند خودبه شکار این حیوان می‌پرداختند . این سگ‌ها نزدشان بسیارگران‌بها وعزیز بود وبه‌هیچ‌وجه حاضر نمی‌شدند حتا یکی از آن‌ها را معاوضه یا مبادله نمایند .

اینان مردمانی بودند بدوی ، با اندامی بلند وپوستی تیره وسیاه . اغلب‌لاغر و تکیده بودند و موهای‌شان سیاه وتاب‌دار بود .بینی‌شان پهن وکوتاه وتا دوران‌پیری و کهولت دندان‌هاشان سفید ومحکم باقی می‌ماند . اما با تمام این احوال بایستی توجه داشت‌که همهٔ بومی‌های ساکن این منطقه دارای چنین خصوصیات بدنی نبودند، بلکه تیره‌ها و اقوام مختلف در خصوصیات بدنی تا اندازه‌یی باهم اختلاف داشتند . مردان سالخورده و عاقل تن‌های خود را با نوعی خاك سرخ رنگ ، می‌آلودند ، اما جوانان از این امتیاز محروم بودند ، وتنها حق داشتندکه موهای خود را باآن‌رنگ کنند . اغلب زنان ومردان ، جوانان وکودکان کاملا برهنه بودند وبعضی اوقات فقط کمربندی‌که از الیاف گیاهی درست می‌شد به‌کمر می‌بستند و این چیزی بودکه به‌هیچ وجه جنبهٔ ساتری نداشت . برخلاف بومیان وبدویان اوقیانوسیه ، بومیان این منطقه برخی‌شان تعصب ومحدودیتی در مورد مسایل جنسی نسبت به زنان‌شان داشتند.زنان ودختران در جا ومحلی مخصوص درمواقع خاص و معین نگاه‌داری می‌شدند تاازچشم ودیدگاه اجانب ، به ویژه سفید پوستان محفوظ به مانند .

در «بروکن‌بی» بومیانی زندگی می‌کردندکه آداب، و شعایری سخت داشتند . اینان مردانی بودندکه در تمام سطح بدن شان نشانها و علایم زخم بسیاری به چشم

می‌رسید . قسمت اعظم این نشان‌ها ، علایمی بودند از شکنجه‌های دوران پرخوف و هراس ورود جوانان به جرگهٔ مردان . اما برخی دیگر از این زخم حاصل مجازات هایی بودکه از جانب خودشان به انجام می‌رسید . به‌طورکلی علامتی مشخص درتمام زنان مشاهده می‌شد وآن این‌که چندبند از انگشتان دست‌شان بریده بود و بدون‌شك این ازآداب اجتماعی‌یی محسوب می‌شدکه جنبه‌وبنیان‌مذهبی داشت. به‌شکلی‌که در بخش‌گذشته توضیح داده شد ، در برخی از نقاط اوقیانوسیه و جزایر آن رسم برآن جاری بودکه افراد چند بند از انگشتان خود را می‌بریدند و در منطقه و قسمتی که این چنین رسمی رواج داشت و شایع بود ، سیاحان و مکتشفان حتا یك نفر راکه از ده سال بیشترداشته‌باشد،مشاهده نکردندکه انگشتانی‌سالم داشته باشد وآنان در برابر هرگناه قابل توجهی‌که مرتکب می‌شدند ، یك‌بند از انگشتان خود را بریده وقربانی در راه خدای‌خود می‌کردند. اما میان بومیان موردنظر در استرالیا ، این‌چنین‌روشی میان زنان مشاهده شد . دراین‌جا نیز زنان ازآزادی بسیار محدودی برخوردار بودند و آشکاربودکه تعصب انحصاری مردان بسیارشدید می‌باشد . تمامی این بومیان‌لخت و برهنه بودند وهم‌چنان‌که بریدگی بندهایی از انگشتان آن‌ها را مشخص می‌کرد ، مردان نیز دارای علامت مشخصه‌یی بودند و آن فقدان دندان‌های ثنایای فوقانی‌شان بود . این فقدان مربوط می‌شد به مراسمی‌که هنگام ورود جوانان به جرگهٔ مردان‌و بلوغ وشناسایی آن‌ها در جامعه به عمل می‌آمد . چون در استرالیا و برخی‌دیگر از نقاط بدوی‌نشین جهان، رسم بودکه جوانان را به هنگام بلوغ یاورود به جرگهٔمردان به زمین خوابانیده و جادوگران یا کاهنان قبیله با سنگ دندانهای جلو آنان را می‌شکستند. گل‌سرخ رنگ نیز چنان‌که تذکر داده شد ، یکی از مواردآرایش ومواد تزیینی بود از برای این مردمان . گاه آن را برسرخود می‌مالیدند وگاه باآن‌کاکلی درست می‌کردند وگاه‌گردن وسینهٔ خود را بدان می‌آلودند.

بسیاری از این مردمان درکلبه‌هایی بسیار ابتدایی‌که از چوب و شاخ و برگ درختان درست می‌شد زندگی می‌کردند . وسایل‌شان بسیار ابتدایی و شرایط زندگی و افزارهایشان متعلق به عهد پارینه سنگی یا عهد حجر قدیم ***Paleolitiqve*** می‌شد .

سلاح‌های‌شان ازچوب ، استخوان و به ویژه سنگ بود . درگشت‌های خودکه از برای آذوقه‌گردآوردی ویا شکار انجام می‌شد ، هرجایی که خسته می‌شدند ، به استراحت می‌پرداختند . درکنار درختان‌آتشی می‌افروختند وچون‌کارشان انجام می‌یافت، بدون خاموش‌کردن‌آن به نقطه‌یی دیگر نقل‌مکان می‌کردند و به همین جهت درختان اغلب طعمهٔ حریق وآتش‌سوزی واقع می‌شدند . نقاشی‌هایی بسیار ابتدایی وناهنجار بر بدنهٔ برخی ازسنگ‌ها، نشان میداد که اینان به‌نقاشی‌وگاه‌کنده‌کاری وحکاکی به روی‌سنگ می‌پرداختند ، اما این‌کارشان جنبهٔ هنری وذوق ونازك طبعی را بیان‌نمی‌کرد ، بلکه این تصاویرونقوش بیشتر جنبهٔ جادویی‌داشت . میان این بومیان دزدی وسرقت‌وجود نداشت ، چون بسیار مشاهده می‌شدکه سلاح و دیگرچیزهای شان را در هرجایی که می‌رسیدگذاشته و می‌رفتند . سپیدپوستان مدت زمانی شروع کردند به دزدی سلاح بومیان و بومیان نیزپس‌از مدتی‌کمین کردند تا سارقین را دستگیرکنند وچون سپید. پوستان به دزدی می‌آمدند ، آنان‌را می‌کشتند .آدم خواری میان این بدویان به‌هیچ وجه جنبهٔ جادویی ، دینی ، تشریفاتی و سنتی نداشت ، بلکه تنها به موجب کمبود مواد غذایی‌وگرسنگی وسدجوع به‌این‌کار می‌پرداختند . بسیاری اززندانیان‌انگلیسی که ازاردوگاه می‌گریختند ، درجنگل‌طعمهٔ این‌گرسنگان می‌شدند و درکلبه‌های‌آنان آثار بسیاری ازآدم‌خواری و دست وپاهای انسانی نیم خورده دیده می‌شد . خوراك ـ شان را ماهی تشکیل می‌داد ، اما این‌بسیار ناکافی بود به‌همین جهت ازلاشهٔ حیوانات مرده نیز استفاده می‌کردند . پوشاك‌ولباس را نمی‌شناختند ودر سرما و گرما ، تن‌شان آماج انقلابات طبیعی بود . دربارهٔ تزیین از نوعی‌گل سرخ و سفید و رنگ سیاه استفاده می‌کردند واغلب برای تزیین خود ،جایی از تن‌شان را می‌بریدند و به وسیلهٔ خون خود را رنگ‌آمیزی می‌کردند . دربارهٔ زینت‌آلات از دندان ماهی ، حلقه‌های خرچنگ واستخوان‌های مختلف‌استفاده‌می‌کردند. برخی‌اوقات این خرده استخوان‌ها را با صمغی مخصوص که خاصیت چسبندگی‌شان بسیار بود برسرو بازوان خود می ـ چسبانیدند . مذهب ودیانت در این جابیشتر برگردهٔ سحروجادو جریان‌داشت تادیانت، اما به طورکلی چون مه‌لانه‌زی جادو حاکمیت مطلق و جابرانه‌یی نداشت ، نیاپرستی

میان شان رواج داشت و به ارواح شرباور داشتند وشکلی از تناسخ را می‌شناختند که بعداً درباره‌اش سخن به‌میان خواهدآمد . مردگان خود را گاه می‌سوزانیدند، گاه‌می‌خوردند و برخی اوقات دفن‌کرده ویا به بیابان می‌افگندند . اما میان دسته و قبایلی چند مرسوم بودکه مردگان خودرا طی تشریفاتی می‌سوزانیدند پس ازآن باقی مانده ونیم سوختهٔ‌جسد را در محفظه‌یی‌ریخته ودرمحلی خاص نگاه داشته ودرباره اش‌مراسم وعباداتی انجام می‌دادند .

۳ - مراسم بلوغ میان قبایل‌اولن‌کور

بومیانی‌که نزدیك بندر داروین زندگی می‌کنند ، قبایل اولن‌کور ، درجهٔ تمدن ، شرایط زندگی ، مراسم بلوغ و آداب ورود جوانان به‌جرگهٔ مردان ، مزایا و مقامات مردان ، پیش از مراسم بلوغ جوانان هیچ ارزشی‌و مقامی نداشتند ، فقدان آزادی جنسی برای جوانان ، مسایلی‌کلی در بارهٔ امور جنسی و محدودیت نسبی ، مقام زن ، تشریفات رنك آمیزی‌بدن ، جادوگر قبیله شروع به‌کار می‌کند ، کندن دندانهای جوانان

در نزدیك بندر داروین Darwin بومیانی زندگی می‌کنندکه به‌طورکلی **اولن‌کور** Ulencur ها نامیده می‌شوند ، این ها عبارت‌اند از قبایلی چند که نزدیك به‌هم و با فاصله‌هایی اندك به‌طور واحدهای مستقل زندگی می‌کنند . در واقع چنان‌که تاکنون مشهور شده است و این‌شهرت به‌وسیلهٔ تجربه و مشاهدات‌عینی به ثبوت رسیده ، دراسترالیا بدوی‌ترین اقوام‌ابتدایی زندگی می‌کنند .اینان‌مردمانی هستند و بودند که حتا زندگی‌شان به عصر نوسنگی *Neolitiqve* نیز مربوط نمی‌شد و چنان‌که در بندگذشته اشاره رفت ، بایستی شرایط زندگی‌شان‌را به‌دوران پارینه سنگی *Paleolitiqve* منسوب داشت . نه کشت‌و زرع می‌شناسند و نه پرورش حیوانات اهلی و استفاده از فرآورده‌های آن ها را می‌دانند ، بلکه از منابع طبیعی غذا با ناپختگی و ناشی‌گری استفاده می‌کنند .

بنابر سنت معهود ، چون سراسر اوقیانوسیه ، در استرالیا نیز میان بدویان شعایر ، مراسم وآداب وتشریفات بلوغ جوانان و ورود آنان به‌جرگهٔ مردان‌واستفاده از مزایای مردان ، متضمن تحمل شکنجه‌های‌سختی‌است‌که برجوانان اعمال‌می‌شود. این مراسم همیشه میان اولن‌کورها در مواقع خاصی ، در سال چندبار انجام می‌شد.

یکی از رسوم و تشریفات اولیه ، مراسم تزیین و رنگ‌آمیزی بدن مردان است . مردان قبیله ابتدا در محلی که بایستی این آداب در آن‌جا انجام می‌گرفت جمع می‌شدند . شمن یاکاهن قبیله ابتدا به‌انجام شعایر واورادی می‌پرداخت و مردان نیز سرگرم رنگ‌کردن و نقش‌و نگار انداختن به‌بدن خود بر می‌آمدند . میان اینان بیش از سه رنگ شناخته نیست ، یعنی نمی‌توانند بیشتر از سه رنگ سرخ و سیاه و سفید را به‌سازند یا بعمل‌آورند. رنگ سفید را از تخمیر گچی که مخصوص‌صحرا است به دست‌می‌آورند. رنگ‌سیاه‌را نیز از آمیختن نوعی گل باذغال‌درست‌می‌کنند. امارنگ‌سرخ را دو شکل فراهم می‌کنند ، یك نوع آنرا از یك‌گل‌صحرایی به‌عمل می‌آورند وشکل دیگر آن عبارت است از خون و این شاید ساده ترین و بدوی‌ترین راه باشد از برای دست یابی به رنگ سرخ. به‌هرانجام ازسر تا پای‌خود را به‌نقوش و تصاویر بسیار مبهمی که جنبه‌یی جادویی داردمی‌آرایند . هرکسی قسمتی از بدن خود را بریده و رنگ سرخ لازم را به‌دست می‌آورد . قابل تذکر است‌که در مراسم و تشریفات بلوغ جوانان و ورود آنان به‌سازمان مردان ، ازگل سرخ نمی‌شد استفاده‌کردو لازم بود تا حتماً با خون بدن مردان رنگ آمیزی شود .

پس از انجام رنگ‌آمیزی‌که به‌موجب آن شروع مراسم اصلی اعلام می‌شد ، نخست رقص‌و آوازی میان جمع برپا می‌گردید . جوانانی‌که بایستی تحت اجرای اعمالی قرارگیرند ، دریك صف مقابل جادوگر یاکاهن قبیله می‌ایستادند و چون می‌دانستندکه چه شکنجه‌هایی را بایستی متحمل شوند ، وحشت و هراسی عمیق و ریشه دار دل‌هایشان را می‌لرزاند ، البته نوع شکنجه‌ها و چگونگی مراسم‌و آداب و شعایر در نقاط مختلف و میان بومیان ساکن درقسمت‌های‌گوناگون یك‌سان نبودودر بندهایی‌که می‌آید به‌روش‌هایی دیگر نیز در این موردکه از رسوم و اعمال قبایلی دیگر به‌گونه‌هایی دیگراست ،اشاره خواهد شد . به‌طورکلی‌هرگاه تمام‌جنبه‌هارا در نظر به‌گیریم، اعمال‌وکارهای اولن‌کورها نسبت به‌قبایلی دیگر ازبدویان در استرالیا ساده‌تر است . پیش از انجام این تشریفات و رسوم ، معاشرت پسران‌بادختران‌ممنوع بود چون مقام و مرتبهٔ جوانانی‌که هنوز مورد انجام اعمال مقدس بلوغ قرارنگرفته

بودند به رسمیت شناخته نمی‌شد وحق دخالت در امور اجتماعی و تمتعات جنسی از برای‌شان ممنوع بود . اما پس‌ازانجام‌مراسم لازم، به‌جرگه و سازمان‌مردان داخل‌می شدندو می‌توانستند ازدواج کنند.

روابط جنسی به‌طورکلی در استرالیا بدان‌سان‌که دراوقیانوسیه دوچار تسامح و تساهل و هرج و مرج بود ، نمی‌بود ـ بلکه بدویان استرالیایی در اشتراك زن و روابط کاملا آزاد پیش از ازدواج میان دختران و پسران مخالف بودند . زن به‌طور کلی مقام و ارزشی نداشت و تسلط مطلقه بامرد در خانواده بود، یعنی‌روش خانواده‌گی برسیستم پدرشاهی *Patriarchat* مبتنی بود .

به‌هر انجام یکی از ناراحتی‌هایی‌که جوانان در دوران بلـوغ بایستی متحمل می‌شدند ، عبارت بود از این‌که پس از انجام مراسم و تشریفاتی‌که بدان اشاره شد ، جوانان را یکایك پیش می‌آوردند . جادوگر قبیله حاضر برای‌کار بود. نخست‌جوانان را به‌پشت به‌روی زمین می‌خوابانیدند ، پس از آن به‌وسیلهٔ تکه‌چوبی دهانش را باز می‌کردند. جادوگر نخست قسمتی از لثه‌های فوقانی دهان را با استخوان و سنگ های برنده‌یی‌که به‌عنوان آلت جراحی از آن‌ها استفاده‌می‌شد می‌شکافت‌وکناره‌می‌راند. آن‌گاه باضربات سنگی مخصوص‌یك‌یادو دندان فوقانی رامی‌شکست و بیرون‌می‌آورد، و این‌کارهم چنان ادامه پیدامی‌کردتا در بارهٔ تمام جوانان انجام‌می‌شد.این در واقع نشانی بودکه یك‌جوان را درزمرهٔ‌مردان‌وارد می‌نمود واو را هم‌رنگ جماعت‌می‌کرد.

اولین مهاجران انگلیسی که همراه آرتور فیلیپ به استرالیا رفته بودند ، هم چنین خودآرتور فیلیپ‌دریادداشت هایش اشاره‌کرده بود که دربرخی ازقبایل‌بومیان، افراد جملگی از داشتن چند دندان فوقانی درجلو محروم بودند . اما علت این‌چنین فقدانی را به تحقیق در نیافته بودند . هنگامی‌که یکی از کارکنان کشتی که دوچار فقدان دندان فوقـانی بود ، محل خالی دنـدان را بـه بـومیان نشان داد ، بسیار موجب خوشحالی‌آنان شد و به اوبسیار احترام نهادند .البته مراسم بلوغ‌منحصر به‌همین نبود، بلکه دوران انزوایی را نیزجوانان لازم بود بگذرانندکه درطی‌آن‌مورد شکنجه‌های بدنی بسیاری قرارمی‌گرفتند .

۴ - دیانت و مذهب

مذهب ودیانت‌اولن‌کورها ،نیاگان پرستی وحلول وتناسخ ، چگونگی ذهن بدوی‌ترین‌مردمان، چگونه سحروجادو به‌وجود می‌آید، احترام به ارواح نیاگان ، تأثیرخیروشر ارواح درزندگی ، چگونه ازنیا پرستی حلول وتناسخ پدید می‌شود ، حلول‌روح‌اجداد دربدن‌کودك ، زنانی‌که دو- قلو می‌زایند ورسومی دربارهٔ آنها ، مراسم تدفین،شگفت‌ترین رسم تدفین درجهان،مردگان در هوای‌آزاد ، تقسیم استخوان مردگان میان خانواده ، تحلیل این موضوع

مذهب این بومیان عبارت‌است ازنیاگان پرستی‌و اعتقاد به تناسخ . البته‌اعتقاد به‌تناسخ وحلول یك‌روش مدون و اصولی میان این مردمان نیست ، بلکه الزاماً در کنار اعتقاد به روح وموجودیت‌آن پس از مرگ و اصل نیاپرستی ، تناسخ وحلول‌نیز درجزو اعتقادات‌شان داخل شده است . به طورکلی جادو مقام خاص خودرا داراست و اصولا اعتقاد به‌سحروجادو از خصایص اندیشهٔ بدویان می‌باشد . شاید به یقین بتوان گفت‌که بومیان ساکن دراسترالیا از جملهٔ بدوی ترین مردم ابتدایی جهان می‌باشند. ذهن درچنین حالتی‌قادر به تعلیل مسایل‌ورخ داده‌ها نمی باشد و مجبوراست ازبرای آسایش‌فکری ، برای رویدادها و حوادث طبیعی که وقوع می‌یابند ، انگیزه‌هایی فوق طبیعی و جادویی ابداع کند . به‌این ترتیب مصدر حوادث خیروشر نیروهایی ماورای طبیعی محسوب می‌شوند که از برای تطمیع‌آنها و هم‌چنین گرداندن حوادث به نفع خود ، بایستی به تمهیداتی پرداخت وهمین چاره سازی‌ها است‌که اصول‌دیانت وجادووسحر را میان بدویان به وجود می‌آورد .

باری چنان‌که‌گفته شد ، نیاپرستی میان اولن‌کورها اهمیتی داشت . به‌ارواح نیاگان‌احترامی‌بسیار می‌نهادند واین‌احترام باترس وواهمهٔ شدیدی‌همراه بود . ارواح می توانستند درزندگانی منشأ اثرباشند و موجبات خیریا شر، راحتی و خوشی ، غم واندوه ،گرفتاری یاگشادگی‌کارآنها را فراهم‌آورند . به‌همین جهت ارواح‌نیاگان‌نیز درکنار نیروهای‌جادویی ، خدایان وعناصر فوق طبیعی پرستش می‌شدند . ازبرای‌شان خیرات ومبرات‌می‌نمودند ، قربانی می‌دادند ومی‌کوشیدند تا رضایت‌شان رافراهم کنند وازخشم وکین‌شان درامان مانند .

امااین نیاگان‌گرایی روشی بودکه به حلول می‌گرایید . این بدویان تولید

کودك را درشکم مادر نتیجهٔ عمل طبیعی جنسی و نزدیکی زن ومرد نمی‌دانستند ومیان شان عقایدی دراین باب رواج داشت که نظیرش را در برخی ازقسمت‌های اوقیانوسیه مشاهد نمودیم . عمل زایش درنظراین بومیان تولد مجدد روح یك نیا بود . چنان معتقد بودندکه روح اجدادو نیاگان ازبرای زندگانی جسمانی مجددی وارد رحم زنان می شودوپس از دورانی معین به شکل کودکی زاده شده ورشد می‌کند . به این ترتیب زندگی وموجودیت افراد عبارت می‌شد ازیك دور، توالی وتسلسل همیشگی و مدام ارواح . اما هر روحی قادر نبود تا در رحم هرزنی حلول کند . بلکه در کالبد هر نوزادی روح پدربزرگ‌اش هبوط می‌نمود . اصولا به وجود آمدن کودك خود بدین وسیله مورد نفی قرار نمی‌گرفت، بلکه موجودیت هرکودکی اصیل وموردا‌عتماد بود، امادوچارفقدان روح محسوب می‌گشت وروح پدربزرگ درآن جسم نابسته حلول می‌کرد و دگرباره به زندگی زمینی خود ادامه می‌داد . به این طریق بودکه ارواح همیشه‌در دوروچرخش قرارداشتند ، می‌آمدند ومی رفتند .

اما در این امر اتفاقاتی‌که در اقلیت قرار داشتند ، برخی اوقات مشکلاتی به وجود می‌آوردند ، لیکن این مشکلات واتفاقات نادر اخلالی نیز چاره‌هایی داشتند وبا وسیله‌انگیزی‌ها ومراسم واعمالی رفع ودفع می‌شدند. .درمثل یکی ازاین حوادث مسألهٔ توأمان بود .گاه اتفاق می‌افتادکه زنی دوقلومی زایید وآن‌گاه بودکه این‌مسأله پیش‌می‌آمدکه یك روح چگونه میتوانست دردوبدن حلول‌کند ، وچون روح یك نیا قابل تقسیم ودوپارگی‌نبود ، برای حل این‌مسأله یکی‌ازکودکان راقربانی می‌کردند.

آن چه از همهٔ رسوم و عادات این بومیان شگفت‌تر بود ، مراسمی بود دربارهٔ دفن‌کودکان ، و به راستی‌که این رسمی است بسیار شگفت و عجیب‌که شایددر جهان بی‌نظیر باشد . هرگاه کودکی‌کم سال می‌مرد ، مقبرهٔ موقت‌اش پشت مادر بود . ابتدا کودك مرده را درنوعی پارچه‌که از پوست والیاف درخت اوکالیپ‌توس تهیه‌می‌کردند، می‌پیچیدند ودرواقع این‌کفنی بود که دفن‌شگفتی‌درپی‌داشت . آن‌گاه‌مرحلهٔ دفن‌پیش می‌آمد و مادر کودك مرده را که درکفن ذکر شده پیچیده شده بود ، به پشت خودش می‌بست . این‌حمل لازم بودآنقدر ادامه پیداکندتاگوشت وپوست‌کودك کاملاگندیده

واز بین به‌رود . آن‌گاه استخوان‌هایی راکه درکفن مانده بود ، به روی داربست‌هایی که روی درختان درست‌کرده بودند ، می‌نهادند . آشکار است‌که این چه‌رسم مشکل، طاقت‌فرسا ومشمئزکننده‌یی می‌باشد و مادر تا چه اندازه مجبور بودکه زجروشکنجه و ناراحتی تحمل کند تا لاشهٔ‌کودك‌اش به گندد . در حقیقت شاید به یقین‌بتوان‌گفت که این چنین رسمی در سراسر تاریخ‌گذشته وحال ، میان مردمان متمدن و بدوی‌ازمنهٔ پیشین ومعاصر بی‌نظیر ومانند است .

لیکن این رسم دربارهٔ تمامی مردگان مرسوم و رایج نبود ، وتنهاکودکان بودند که درسنین‌بسیارکم چنین معامله‌یی‌با لاشه‌شان انجام می‌گرفت. اما روش‌تدفین‌بزرگ سالان چنان بودکه در نقاطی بسیار از اوقیانوسیه مرسوم بود ، و شرح آن‌هاگذشت . البته به طورکلی شباهتی وجود ندارد ، اما از لحاظ اصولی همان مراسم وروش‌معامله با اموات‌که در اوقیانوسیه برقرار بود ، در این جا نیز معمول بود . در نقاطی چند، بالای درختان داربست‌هایی درست می‌کردند و این داربست‌ها در واقع مقبرهٔ‌بدویان استرالیایی محسوب می‌گشت . طی مراسم و تشریفاتی مردگان را بالای داربست‌ها در مجاورت هوا قرار می‌دادند . لاشهٔ این مردگان لازم بود آنقدر در آن بالا و مقبرهٔ بی‌حفاظ به ماند تاکم‌کم تجزیه شده واز بین برود و احیاناً طعمهٔ جانوران گردد. پس از مدتی دگر باره مراسمی بر پا می‌شد و طی آن به وسیلهٔ جادوگر یا کاهن‌قبیله ، استخوان‌های مرده‌گردآوری شده و از بالای داربست پایین می‌آمد . اما چون روش معمول‌دراوقیانوسیه ویااقوامی دیگر، استخوان‌ها را نه دفن‌می‌کردند ونه‌درمحفظه‌یی قرار می‌دادند ، بلکه جشنی میان خانوادهٔ مرده برپامی‌شد وطی آن استخوان‌هامیان اعضای خانواده تقسیم می‌شد ، وهرکسی تکه‌یی ازآن را سهم می‌برد .

بدون شك‌این رسم عجیب ، درزیر شکل ظاهری‌اش ، فلسفه ورمزی را پنهان داشت و با پی‌بردن به جنبهٔ سمبولیك و رمزی آن است که می‌توان به علت چنین مراسمی پی‌برد . درواقع چنان‌که **زوایگ Stefen Zweig** می‌گوید ، هیچ چیزی و هیچ امر وپدیده‌یی بدون وجود علت وانگیزه‌یی وجود ندارد . این چنین گفته‌یی در بارهٔ تمامی اعمال و آداب و رسومی از بدویان‌که ما به چشم تعجب و حیرت به آنها

می‌نگریم ، مصداقی دارد ، بویژه درمورد آن اموری که به نظر ما کاملا بی‌مورد و بدون دلیل می‌باشند . در بخش ها و بندهای آینده که از **توتمیسم** *Totemisme* و مبحث پیچیده و دشوار آن بحث وگفت وگو می‌نماییم، بیشتر واندك واندك به‌چنین مسایل واموری آگاهی خواهیم یافت . اما دراین مورد به طورکلی بایستی گفته‌شود که بدویان به نیروهایی مرموز و مافوق طبیعی ایمان و باور داشتندکه به نسبت کم و بیش درهمه‌جا وبه ویژه ابدان آدمیان موجود بود . برخی کسان ازاین نیرو بیشتر برخوردار بودند و برخی کمتر . در مباحث گذشته ، ضمن بحث وگفت وگو از **مانا** *Mana* به این مسأله تا اندازه‌یی آگاهی یافتیم و در مورد توتم و توتمیسم نیز بیشتر دربارهٔ این مسأله آگاهی‌هایی به دست خواهیم آورد . به هر انجام چون تمامی افراد از نیروی مافوق طبیعی برخوردار بودند ، مسایلی پیش می‌آمد بسیارکه به اصول‌عقاید‌بدویان و فلسفه‌هایی پرپیچ‌وتاب منتهی می‌شد . مسألهٔ آدم‌خواری یکی از علل‌اش‌همین‌مسأله بود .چون بدویان گمان می‌کردندکه با خوردن‌گوشت وخون‌هم‌نوعان خود،صاحب‌نیرو و قدرت‌آن‌ها می‌شدند . البته در همه‌جا آدم‌خواری دارای چنین علتی نبود ، اما در مناطقی‌که مذهب وسیستم توتمیسم برقرارورایج بود، انگیزهٔ آدم خواری‌وتوتم‌خواری کسب قدرت و نیروی دیگران بود . اما درهمه جا این عادت وحشیانه به این شکل نامطلوب‌اش رایج نبود - بلکه درجاهایی نیزهم‌چون میان قبایل اولن‌کور، به‌استخوان مردگان‌کفایت می‌کردند و می‌اندیشیدند که با داشتن‌استخوان مردگان به قسمتی از نیروی آن مردگان دست می‌یابند . درقسمتی از پولی نه‌زی‌که رسم مرده را درهوای آزاد قرار دادن شایع بود، تذکردادیم‌که این رسم اززمان‌های بسیار دوری در ایران میان مغان شایع بوده است و حتا پیش از زمان زردشت مغان به این رسم با سختی و تعصب ایمان داشته وعمل می‌کرده‌اند واین رسم به‌وسیلهٔ مغان درآیین زردشتی‌نیزراه یافت و از اصول آن‌آیین شمرده شدودرقسمتی از اوستا به نام **وندیداد** **Vandidad** دربارهٔ چنین رسمی به تفصیل صحبت شده است .

۵ ــ زندگی ، مذهب وحلول

خوراك وتغذیهٔ بومیان، آذوقه‌گردآوری، سیب‌زمینی وحشی ، طرزشکار مرغان دریایی ،خوراك مورچه، شکار کانگورو، مسألهٔ توتمیسم و قبایلی که توتم‌شان کانگورو می‌باشد، قبایل‌گانگورو و روابط خویشی مردم‌اش، مردمانی‌که خود را ازنژادکانگورو می‌دانستند ، روش‌های‌اقتصادی ازدواج، ازدواج پیرزنان با مردان جوان ، ازدواج پیرمردان با دختران جوان، حاصل‌جنسی این روش، زایمان وحلول ارواح ، حلول ارواح دررحم زنان

همان‌گونه‌که تذکر داده شد ، این بدویان به هیچ وجه به‌کشاورزی و زراعت آشنایی نداشتند . خوراك شان عبارت بود از جانوران معدودی‌که شکار می‌کردند و ماهی . هم‌چنین روش تهیهٔ خوراك آن‌ها بسیار ماهرانه و جالب توجه است.در نقاط اطراف مسکن‌شان ، نوعی سیب‌زمینی وحشی به عمل می‌آیدکه آثاری‌از خود، روی زمین نشان نمی‌دهد . گردآوری این سیب‌زمینی‌های وحشی‌کار زنان است .اینان با تکه چوبی‌که به شکل مخصوصی از برای این‌کار تهیه‌کرده‌اند ، درست‌همان‌نقاطی‌را حفرمی‌کنندکه زیر آن این سیب زمینی‌ها دردل خاك به عمل‌آمده ورشدکرده است. نوعی دیگر از خوراك این بدویان کاکائو می‌باشد . اما خود کاکائو درمنطقهٔ‌آنان‌به هیچ‌وجه به عمل نمی‌آید ، بلکه این مادهٔ مغذی ومقوی را آب به مقادیر زیادی از سواحل جزایر «اندیس» از برای بومیان به ارمغان می‌آورد. به‌خوردن نوعی‌مورچه علاقهٔ فراوانی دارند ، همان‌گونه‌که اسکیموها نوعی‌کرم بهترین خوراك‌شان می‌باشد و بومیان بدوی کنگویی نیز به خوردن زالو علاقهٔ وافری ابراز می‌دارند . بومیان **اولن‌کور** به‌مقدار زیادی این مورچه‌ها را جمع آوری‌کرده و باشتهای فراوانی می‌خورند و این در واقع از برای آنان‌نوعی تنقلات‌محسوب می‌شود . از نوعی‌دیگر مورچه ، دارویی می‌سازندکه از برای رفع سرفه‌های سخت مورد استفاده می‌بود و در واقع از انبوهی بسیار از این مورچه‌ها شیره‌کشی‌می‌کردند و شیرهٔ آن‌شربت‌وه‌رهمی بود از برای سینه‌های خسته و نالان .

شکار حیوانات میان این مردمان ابتدایی با روش‌هایی بسیار ابتدایی ، ساده‌و کودکانه انجام می‌گرفت . نوعی از پرنده‌گان دریایی بودندکه در آن منطقه فراوان پیدا می‌شدند . در برکه‌های آب و کنار رود زندگی می‌کردند و گوشت‌شان خوراك

لذیذی از برای بدویان محسوب می‌شد . از برای شکار این مرغ ، به‌کنار آب‌گرد می‌شدند و آن‌گاه‌کسانی‌که در این کار مهارتی داشتند دست اندرکار می‌گشتند . اینان نوعی چوب‌های توخالی و نی‌های مخصوصی‌راکه در کنارآب می‌رویید به دست گرفته‌و داخل آب می‌شدند . آن‌گاه به‌زیر آب رفته و به‌وسیلهٔ این نی ها از داخل آب تنفس می‌کردند و زیر آبی به‌سوی جایی‌که مرغان در آن نقطه بودندمی‌رفتندو با چابکی و تردستی ، هر فردی‌یکی دو مرغ را شکار می‌کرد . شکار کانگورو در واقع سخت‌تر از شکار مرغان آبی بود . این حیوان‌دست‌هایش نسبت به‌پای او بسیار کوتاه می‌باشدواین‌امر سبب می‌شودکه نتواند بدود : اما طبیعت این نقیصه را دراو با چابکی‌غیر قابل تصوری جبران کرده است ، چه این حیوان با چابکی عجیبی چنان جهش‌های بلند و مرتبی می‌کند که‌دست‌یافتن به او بسیارسخت‌ودشوارمی‌باشد. بدویان نخست از برای شکار این حیوان‌که خصیصه‌یی بسیار عجیب‌تر دارد، یعنی‌به روی‌سینه‌اش‌کیسه‌یی داردکه بچه‌های خودرادر آن‌نگاه‌داری می کند ، نیرنگ‌هایی به‌کار می‌برند . ابتدا در نقاطی‌که محل تجمع‌وره گذراین حیوانات می‌باشد تنه‌های خالی درختانی چند را قرار می‌دهند و در تنهٔ هردرختی یك تیرانداز خود را پنهان می‌سازد . هنگامی‌که‌کانگوروها بی خیال از آن جاگذرکرده و یا جمع می‌شدند ، تیراندازان با چابکی تیرهایی به‌سوی‌شان رها می‌کردند و از این جانوران عجیب به‌این وسیله شکار می‌نمودند .

این‌موضوع قابل توجه است‌که میان قبایلی چند از بدویان استرالیایی ، این حیوان ، یعنی‌کانگورو توتم **Totem** محسوب می‌شد . بسیار مقدس بودو شکاروهر نوع استفاده‌یی از آن حرام و ممنوع محسوب می‌شد .

قبایلی‌که این جانورمیان‌شان مقدس محسوب‌شده وتوتم‌شان بود،وخود رابه‌نام این‌حیوان می‌نامیدند وچندقبیله به‌نام‌قبیلهٔ‌کانگورودر استرالیاوجودداشت. بدویان‌این قبایل‌خود را از نسل‌کانگورومی‌پنداشتندو به‌روابطی‌میان خود واین‌حیوان‌قایل‌بودند مراسمی مذهبی‌انجام‌داده و بنوعی‌پرستش می‌پرداختند. چنانکه‌در افریقانیز بسیاری از حیوانات‌توتم محسوب‌می‌شدند وهم چنین میان سرخ پوستان آمریکایی،واین‌بدویان

هر قبیله‌یی به‌نام توتم‌شان خوانده می‌شدند ، چون : قبیلهٔ گاو وحشی ، گرگ ، باز ، عقاب ، گوریل ، فیل و . . قبایل هم توتم دارای خویشی و قرابت تنی بودند و به‌همین جهت از اعضای یك خانواده محسوب می‌شدند و رسوم و روابط و تعهدات خانوادگی لازم بود که میان‌شان بر قرار باشد . مثلا در استرالیا چند قبیله به شکل پراگنده وجود داشت که توتم‌شان کانگورو بود و به‌نام توتم‌شان شناخته می‌شدند ، اینان در واقع هم خون و خویشان یکدیگر محسوب می‌گشتند . در حالی که هیچ نسبتی را درواقع باهم دارانبودند و به طور کلی از وجود هم نیز خبری نداشتند . جد اعلای تمام این مردم ، کانگورو بود و نسبت به‌این حیوانی که خود را از نسل او می‌دانستند ، مراسمی مذهبی انجام می‌دادند . ازدواج و مناسبات جنسی میان اعضای این قبایل ممنوع و حرام بود و ملزم بودند که باقبایلی دیگر ازدواج کرده و یامناسبات جنسی برقرار نمایند،

لیکن اولن کورها از این شیوهٔ توتمیك به‌دور بودند و روش ازدواج‌شان نیز بسیار عجیب و شگفتی‌آور بود. میان این بدویان روش چند همسری و تعدد زوجات بسیار رایج بود ، اما آن چه‌که عجیب و شگفت به نظر می‌آمد ، آن بودکه اغلب از لحاظ سن واختلاف سنی میان زنان و شوهران بعد زیادی واقع بود ، مردان پیر و سالمند قبیله با دختران جوان و چابك ازدواج می‌کردند و بالعکس ازدواج میان پسران جوان و زنان پیر نیز رواجی بسیار داشت ، اما این کار روشی بدون دلیل نبود . البته آشکار است که چنین ازدواج‌هایی براساس عشق و محبت به‌وجود نمی‌آمد و دختری جوان و تازه‌سال به‌هیچ‌وجه نمی‌توانست پیر مردی از کار افتاده را دوست داشته باشد و هم چنین پسری جوان نمی‌توانست با پیرزنی عشق بازی نماید . پس انگیزهٔ این ازدواج‌ها برچه‌پایه‌یی قرار داشت ؟ ، برپایهٔ امور اقتصادی . مردی که پیر و ازکار افتاده می‌شد ، مجبور بود تازندگی خود را تأمین نماید و کسی به او به‌رسد و کارهایش را انجام دهد . به‌همین جهت بااوجهه‌یی که کسب کرده بود دختر جوانی را در ظاهر به‌عنوان همسری برمی‌گزید و آن دختر جوان مجبور بود تا کارهای مرد ازکار افتاده را نظم و سامان بخشد . هم‌چنین پیر زنی که دیگر قدرتی برای کار و تلاش نداشت، مرد جوانی را به‌شوهری انتخاب می‌کرد . البته مبنا و منشأ این ازدواج ها براصل

اقتصاد قرار داشت و این چنین روشی ، نوعی تساهل و تسامح در مورد آزادی امور جنسی میان زنان و مردان جوان به‌وجود می‌آورد.

چنان‌که مشاهده شد ،عمل جنسی میان این‌قبیل‌افراد، پیدایی بخش‌کودك نمی بود، بلکه علت‌آبستنی وپیدایش‌کودك را در نتیجهٔ حلول‌روح‌می‌دانستند درشکم‌زن، و عمل جنسی به‌طورکلی‌تشریفاتی بوده است از برای‌دعوت‌و فراخوانی روح‌به‌رحم‌زن .

۶ - خانه‌وزندگی

مطالبی‌پیش‌از شروع‌مطالعات‌فرهنگی ، دربارهٔ‌اصل‌ومنشأ بومیان‌استرالیایی ، هجوم‌سه‌دسته‌از سه نژاد مختلف ، شباهت‌این‌بدویان‌باقدیم‌ترین‌اجداد‌نژادسفید ، ناشناختی‌دربارهٔ‌سه‌تمدن ، موارد مشابه ، فقرشدیدوسایل‌فنی . لباس و پوشاك ، مردمی برهنه ، وسیلهٔ‌گرما ، بخارهای متحرك ، خانه و خانه‌سازی ، خانه در مناطق خشك‌و قسمت‌های بارانی

اینك پیش از آن‌که اشاره و مباحثی دربارهٔ مذهب ، جادو ، مراسم و شعایر دینی قبیله‌یی در استرالیا شروع شود ، بهتر آن است‌که به‌مطالب‌کلی‌یی در مورد روش‌های‌زندگی ،خانه‌سازی، خوراك، روابط خانوادگی، افزاروآلات ، برخوردهای جنسی، توتمیسم‌وقدیم‌ترین روش مذهبی،افسانه‌ها و اساطیر و سر انجام شئون مختلف زندگی مادی و معنوی‌شان‌به‌پردازیم .

در مورد اصل و منشأ ومکان اولیهٔ زندگی بومیان استرالیا بحث‌ها و تحقیقات بسیار دور و درازی انجام‌گرفته‌است . اما اغلب‌این تحقیقات فراوان و پرطول‌وتفصیل به‌نتیجه و هدف مورد اعتماد و یقینی‌باز نرسیده‌اند . اماآن چه‌که قابل‌یقین واعتماد است‌آن‌که در طول زمان به‌طور عمومی‌سه‌دسته‌به‌این‌جزیرهٔ بزرگ هجوم‌آورده‌و در آن ساکن شده‌اند . البته این سه‌دسته از سه‌نژاد مختلف بوده‌اندکه به‌همراه‌خود هر کدام فرهنگ و تمدن و روش خاصی را به‌قاره آورده‌اند . این چنین رأی‌وعقیده‌یی بیشتر از روی ساختمان بدنی‌و اختلاف‌های‌موجودشکل‌و اندام‌وصورت‌بدویان‌به‌دست و حاصل آمده است . لیکن باتمام این احوال به‌نظر می‌رسدکه یکی از این سه‌دسه براثر امتیازاتی چنداکثریت را به‌دست آورده و دودستهٔ دیگر را در خود تحلیل‌برده باشند . نوع ساختمان بدنی این دستهٔ غالب شباهت‌ها و همانندیهای بسیاری دارد با

مشخصات قدیم‌ترین نوع بشر . شکل‌های ویژهٔ اسکلت این بدویان با اسکلت‌هایی که از قدیم‌ترین اسکلت‌های متعلق به‌اجداد نژاد سفید به‌دست آمده است ، همانندی و برابری می‌کند .

بی‌شك بنابر اظهاری که شد ، هرکدام از سه گروه نژادی مختلف ، به‌همراه خود تمدن و فرهنگی به‌این منطقه آورده‌اند که تشخیص و تمیز آن‌ها اینك به‌هیچ وجه امکان پذیر نمی‌باشد . اما در این پراکنده‌گی می‌توان مواردی مشابه و اصولی به‌دست آورد . به‌طور کلی در این منطقه تمدن و فرهنگ وحدت و یکسانی قابل توجهی ندارد ، اما با این وصف چنان که اشاره شد می‌توان اصولی کلی را که همانند باشند بر آن‌ها انگشت نهاد . از جملهٔ این اصول ، نوعی فقر شدید وسایل فنی و ابزار و ادوات می‌باشد . این امر که شمول و کلیتی دارد ، شاید به‌فهم مطلب کومك نماید و آن مسأله این است که به‌احتمال قوی هرسه دستهٔ مهاجم با چنین فقر و نابودوسایل فنی مواجه بوده‌اند .

لیکن در مورد لباس ، مردم‌اش به کلی برهنه زندگی می کنند و تنها در برخی مواقع که به برگزاری تشریفات و آداب و رسومی دسته‌جمعی اقدام کنند، بعضی‌شان نوعی پوشاك‌های بسیار بدوی به‌تن می‌نمایند . اوقاتی دیگر که به‌اجبار برخی ، نه همه‌شان ــ به‌خودپوشی می‌پردازند ، مواقع و اوقاتی است که هوا بسیار به‌سردی و برودت می گراید .درچنین مواقعی پوست‌هایی ناپرورده را بدون آن‌که شکلی به آنها بدهند ، به‌گرد خود می‌پیچند ، اما این وسیله‌یی از برای تجهیز در مقابل سرما نیست و به‌همین جهت در مواقع سرما ، اغلب این بدویان وسیلهٔ گرم کن یا بخاری متحرکی را باخود حمل می کنند ، و آن عبارت است از چوبی یا تکه هیزمی مشتعل که به‌دست گرفته و با خود حمل می‌کنند وگاه‌که سرما زیاد آزارشان دهد ، آن چوب مشتعل را گرد خود چرخانیده و بدن را گرم می‌کنند . هم چنین خانه‌ها و خانه‌سازی‌شان در بدوی‌ترین مرحله باقی مانده است . بومیان درمناطق خشك که بادهایی شدید می‌وزد، تنها به‌ساختن و برپاکردن جان پناه‌هایی بسیار ساده و بی‌دوام اکتفامی‌ورزند.این جان پناه‌ها عبارت‌اند از چهار دیوارهایی بدون سقف که از چوب و شاخ و برگ ساخته شده

و برای محافظت از بادهای سخت در آن‌ها پناه می‌گیرند . اما در مناطق بارانی بومیان مجبورند تا خانه‌هایی مسقف بنا کنند. برای ساختن این خانه‌ها از هرچیزی که فرادست‌شان باشد استفاده می کنند . شکل این خانه‌ها اغلب گرد و یا سقف‌هایی کوتاه و گنبدی‌شکل است که دوامی چندان ندارند . اما درهمه‌جا این گونه جان‌پناه‌ها نیز نمی‌باشد و بدن بومیان درمعرض گرمای طاقت‌فرسا، سرمای شدید و باران‌های سیل‌آسا است بدون آن‌که جان‌پناهی داشته باشند .

۷ — جنك افزارها و لوازم و اثاثه

جنك افزارها و سلاح های بومیان ، چوب‌های سرکلفت‌پران ، نیزه‌های پرتاب شونده ، استفاده هایی‌که از این نیزه‌ها می‌شود ، سود های تشریفاتی و تزیینی ، ابزار آلات سنگی ، شکل و روش ساختن ، سپروشکل به‌کاربردن آن ، بومه‌رانك سلاح عجیب استرالیایی ، در بارهٔ شکل وبه‌کاربردن این‌سلاح ، نقاشی و طرح‌جانوران توتمی ، اثاثه و لوازم زندگی ، نقاشی به‌روی درختان ، موضوع و نحوهٔ این نقاشی‌ها

این درجهٔ شدید فقر و بدویت بدون شك مصداق و شمولی نیز دارد در بارهٔ جنگ افزارها و سلاح‌های بومیان استرالیایی . سلاح‌های عمده عبارت‌اند از نوعی چوب‌کلفت وکوتاه وگره‌دارکه سرپهن و تقریباً گردی‌داشته و اغلب آن‌را به‌سوی‌هدف بانشانه‌گیری پرتاب می‌کنند. پیش از آن‌که در بارهٔ **بومه‌رانك Boomerang** یعنی معروف‌ترین سلاح بومیان استرالیایی سخن‌گوییم ، لازم است تا از نیزه‌های پرتاب شوندهٔ این مردمان‌که در زندگی‌شان دارای اهمیتی خاص می‌باشدصحبت‌شود. این نوع نیزه میان تمام‌قبایل استرالیایی شهرت فراوانی‌داشته و هرجا به‌نامی خوانده می‌شود . شکل ظاهری‌اش درمیان دسته‌های مختلف‌گوناگون است ، در حالی‌که‌موارد استعمال‌اش یکسان می‌باشد . این نیزه‌های پرتاب‌کردنی عبارت از چوب بلند وصاف و همواری است‌که نوك آن را به‌وسیلهٔ تکه سنگ سرتیز و مخصوصی مجهز می‌کنند تا خاصیت شکار افگنی پیداکند . اندکی بالاتراز آن را به‌وسیلهٔ یك قطعه سنگ چخماق لب‌تیز به‌صورت یك‌آلت برنده چون چاقو یا کارد در می‌آورند و از آن این طریق نیز استفاده می‌بردند . اما از این جنگ افزارو وسیلهٔ خانگی ، استفاده‌یی

تشریفاتی نیز از برای تزیین برده می‌شد - به‌این ترتیب که انتهای دستهٔ آن‌را به‌شکل پهن و توگودی چون یك پشقاب کوچك در می‌آوردند و در آن رنگ‌هایی را درست می‌کردند که سروصورت و تن خود را باآن رنگ‌ها در مراسم خاص تزیین می‌کردند و این کار در زندگی‌شان اهمیتی بسیار در خور توجه داشت . پس بااین‌وصف متوجه می‌شویم که این‌افزار تاچه‌اندازه‌یی‌می‌تواند میان‌این مردم‌اهمیت‌واعتبار داشته باشد، به‌ویژه که این موضوع را نیز مورد نظر و توجه قرار دهیم‌که میان قبایل مختلف و دسته‌های گوناگون بومیان این ابزار و آلت به‌شکل‌کالایی تجارتی در آمده‌بود . هر قبیله‌یی آن را به‌شکل دیگری می‌ساخت و سعی می‌شد تا از آن استفاده‌های بیشتری شود ودر مبادلات‌کالایی این نیزه‌ها مورد مصرف بسیاری داشت .

ابزارو آلات به‌طورکلی سنگی است . زمختی و ناهنجاری آن هاکاملا به‌نظر می‌رسد . اغلب این ابزارهای سنگی‌باروش‌کوبیدن و خردکردن‌سنگ‌های‌زائددرست می‌شود . به‌این طریق‌که قطعه سنگی را برای ساختن ابزاری انتخاب‌کرده‌و به‌وسیلهٔ سنك محکم‌تر دیگری آنقدر آن‌راکوبیده و از آن می‌ریزند تا بشکل بسیار ناقص و ابتدایی مورد استفاده واقع شود . از این سنگ و باهمین روش است‌که چیز های مورد لزوم خود را چون انواع سر نیزه ، چاقو ، قلاب ماهی‌گیری ، تبر و چیز های دیگر را می‌سازند .

ساختن سپرو استفاده از آن نیز هرچند میان بدویان این‌منطقه مورد استعمال دارد ، اما نه در همه جای استرالیا ، بلکه بیشتر در شمال و مناطق مرکزی از سپر استفاده می‌شود . سپرها رااز نوعی چوب سخت بادشواری وتحمل بسیارمی‌سازند. این سپرها بیضی‌وکوچك می‌باشند،کوچك به‌آن اندازه‌یی‌که تنها قادرند قسمت محدودی از بدن را در مواقع خطر حفظ‌کنند ، نه‌سراسر بدن را. گاه دستیگرهٔ سپرها از سمت درونی آن است وگاه وسط سپر را در دو نقطهٔ نزدیك به‌هم از این‌رو به‌آن‌روسوراخ می‌کنندو به‌این‌وسیله‌دستگیره‌یی‌از بـرایش‌می‌سازند ودر این‌صورت‌است‌که‌قسمتی از پنجه‌ها و پشت دست در مواقع جنگ و دفاع در معرض خطر قرارمی‌گیرد . برخی اوقات سپر ها را رنگ‌آمیزی نمی‌کنند . اغلب این سپرها با خطوط و نقوشی منقش

می‌شوند .

در مورد بومه‌رانك Boomerang اشاره شدکه سخن خواهیم گفت، واینك دربارهٔ این سلاح مشخص بدویان استرالیایی که تا این حد در باره‌اش سخن گفته شده و تبلیغ گشته است ، شرحی می‌آید . بومه‌رانك عبارت است ، از نوعی سلاح پهن و خمیده که آن را به اشکال و صور مختلف می‌سازند. درهر قبیله‌یی این سلاح عجیب به‌شکل و گونه‌یی ساخته‌می‌شودو به‌طور کلی عبارت‌است‌ازدسته‌یی پهن که در انتهای آن خمیده‌گی‌یی وجود دارد . این خمیدگی‌گاه تنها در منتهـا الیه دسته واقع شده وگاه اندکی پایین‌تر از دسته‌متدرجاً خمیدگی‌شروع‌می‌شودو به‌همین‌ترتیب بزرگی‌وکوچکی یاکمی و زیادی خمیدگی از مشخصات این سلاح در نقاط مختلف می‌باشد . هم‌چنین کوتاهی و بلندی‌و ظرافت نسبی و زمختی این سلاح‌در جاهای‌گوناگون تغییرمی‌کند: صفت ممتازو شاخص این سلاح آن است که در صورت پرتاب هرگاه به‌هدف و شکار اصابت نکند ، دوباره به‌جانب پرتاب کننده برمی‌گردد . اما آن چنان که در بارهٔ کارآمدی‌و اهمیت این‌سلاح‌تبلیغ‌کرده‌اند ،از لحاظ وجوه مثبت چندان‌ارزش‌واهمیتی را دارا نیست‌و بیشتر جنبهٔ ورزشی‌و به‌اصطلاح تفریحی‌داردواز جهت شکار افگنی‌تنها باآن می‌توان به‌شکار پرندگان اقدام نمود .

این موضوع در مورد ابزار آلات و جنك‌افزارها وفقر شدید در مورد وسایل فنی ، هم‌چنین تسلط‌کامل و شمولی دارد براثاثهٔ زندگی ، که در واقع هرگاه بتوان برچیزهای‌معدود و ابتدایی موردکارشان لفظ اثاثه را اطلاق نمود . این اثاثه شامل اقلام بسیاری نمی‌باشد و از چند قلم تجاوز نمی‌نماید و چون ابزار آلات سنگی‌شان بسیار بدوی و زمخت و بی‌شکل است . این اثاثه عبارت‌اند از خورجین‌هایی دوخانه که درمواقع‌آذوقه‌گردآوری و سیروگشت به پشت‌خود می‌بندندو نوعی خورجین‌که از پوست‌حیوانات بادهانهٔ‌گشادمی‌سازند و ازآن‌برای حمل‌آب‌وگاه‌گوشت‌استفاده‌می‌کنند و سبدهایی بزرگ‌که‌از الیاف‌گیاهی‌ساخته‌ودرآن پوست‌و چوب درختان‌راجامی‌دهند . از صنعت‌کوزه‌گری و سفال‌سازی‌کاملا بی‌بهره و بی‌خبرند و هم چنین درازمنهٔ تاریخی کمان نیز مورد استفاده‌شان نبوده است . اما باتمام این احوال درکاوش‌های باستانی

که در استرالیا انجام یافته است ، بقایای این دوشیأ ، یعنی کمان و ظروف گلین در حفاری‌ها به‌دست آمده و چنان که حدس زده می‌شود ، زمانی به‌وسیلهٔ دسته‌یی از مهاجران این ها وارد این منطقه شده‌اند ، اما بـه عللـی پذیرفته نشده و کم‌کم متـروك و مهجور مانده‌اند .

اما در این منطقه پیشرفت هنر بیشتر از اثاثه‌سازی و ابزار سازی بوده است . روش حکاکی میان بومیان شناخته شده بود و در طرح‌ها و نقوش و تصاویر رنگی دست داشتند. در نقش و تصاویر رنگی جانوران دقت بسیاری بروزداده و در تزیین آن همّ‌ی بسیار مصروف می‌داشتند . نقش های حیوانات در بسیاری مواقع و موارد بسیار بزرگ بودو در خصوصیات و نمایش ویژگی‌های هر حیوانی اهمیتی فراوان قایل می‌شدند. اما این چنین روش و کاری وابستگی داشت با روش و پندارهای مذهبی‌شان ، یعنی مسألهٔ توتمیسم **Totemisme** . به‌این معنا که نقش حیوانات و جانوران مورد پرستش یا در واقع توتم **Totem** های خود را باخصوصیات ویژه و برجسته‌شان برروی زمین می‌کشیدند . اما آن چه که در مورد هنر شگفت و قابل توجه است ، رواج نوعی نقاشی جالب توجه و ارزنده است در انتهای شمال‌شرقی استرالیا، یعنی قسمتی که آرن هم‌لند **Arnhemland** نامیده می‌شود. در این جامیان بومیان هنرمندانی وجود دارد که از اساطیر و افسانه‌ها در موضوع نقاشی الهام می‌گیرند و این افسانه‌ها را مورد نقاشی‌هایی قرار می‌دهند که به‌روی درختان منعکس می‌سازند . در این نقاشی‌ها حرکت ،قدرت بیان و برجستگی اشکال، اهمیت و گیرایی خاصی را درخود دارد که جالب توجه می‌باشد.

۸ ـ آداب ورسوم

سازمان و تشکیلات قبیله‌یی ، چگونگی قبایل و دسته‌های بومیان، فقدان رئیس و شاه ، عدم وجود قوانین ، تابوهای بی شمار به جای قوانین ، تابوها وموارد فوق طبیعی ، جشن‌های عمومی میان قبایل ،رمزواستعاره دراین جشن‌ها ،مقاصدجشنهاواجتماعات عمومی ،جنگ دوستی در آغازجشن، ضیافت ازگوشت انسانهای کشته شده ، تفسیروتحلیل این‌جنگ وآدم‌کشی : موارد تابوشکنی وهرج‌ومرج جنسی ، هم‌آغوشی وزنای بامحارم پایان جشن وایجاد قیودپیشین

درچنین محیطی بدوی وابتدایی‌که فقر باتمام فشارش بر تمامی شئون زندگی بومیان حکم رواست ، درموردتشکیلات سیاسی‌واجتماعی نیز بنظرمی رسدکه روابط وقوانین بسیارساده ودورازپیچیدگی وکاملا ابتدایی میان‌شان برقرارباشد . اما در این مورد وضع چنین‌نیست ، بلکه روابط ، مقررات ، برخوردها ، شعایر، قوانین، آداب ورسوم وعاداتی دارند بسیارپیچیده و سخت وبدوی .

سازمان وتشکیلات قبیله‌یی دراسترالیا دارای‌وحدت لازم نمی باشد وبه طور کلی قبیله به معنی‌کامل‌آن ، چنان‌که درنقاط بدوی نشین دیگرجهان وجوددارد ـ موجود نیست . تقسیم بندی بومیان دراین واپسین قارهٔ جهان برحسب اختلاف زبان و مکان می‌باشد . هر دسته‌یی برحسب موقعیت در مکانی اقامت کرده‌اند . میان دسته‌ها رئیس مطلق ویا یك فرمانده یا سلطان وشاه‌که حل‌و فصل امور با اوباشد ، و اوامر و احکام‌اش مورد اجرایی داشته باشد ، موجود نیست . هیچ سازمانی ازبرای دادرسی وکیفربزه‌کاران ، محکمه‌یی ازبرای محاکمهٔ خاطیان وجودندارد ، وحتایك شورای مستمرودایمی نیزکه اعضای‌آن از شیوخ وریش سفیدان باشد ، در میان‌شان نیست . اما این فقدان‌کامل را درمیان این‌گروههای بدوی ، اموری دیگر جبران و تنظیم می‌نماید . این امور عبارت‌اند از قوانین و دستورات ورسومی‌که میان‌این خانواده‌هاوخویشاوندان برقراراست وافراد ملزم‌اندتابدانان‌احترام‌گزارند،وآن چه‌که مهم ترودرخورتوجه‌کامل است ، تابو Tabu های بی‌شمارو فراوانی است‌که در واقع به جای قوانین می‌باشند . تابوها عبارت انداز منهیات و محرمات مذهبی که افرادکاملا از آنها پیروی‌کرده و به‌کارهای نهی شده و حرام دست نمی یازند . این دو ، یعنی قوانین خانوادگی وخویشاوندی وهم‌چنین تابوها از نیروهای فوق‌طبیعی

مشحون و برخوردارند ودرواقع پشتوانه واهمیت وارج‌شان وابسته به برخوردار بودن شان ازقوای فوق طبیعی می‌باشد . چون این اعتقاد وباورقلبی درافرادهست که هرگاه ازاین قوانین سرپیچی وتخطی نمایند ، ازجانب نیروهای فوق طبیعی به مکافات‌های سخت و جان‌گدازی گرفتارمی شوند . لیکن‌گاه اتفاق می‌افتدکه خلاف‌ها وموارد‌ی میان یك قبیله ویایك‌گروه پیش می‌آیدکه خارج ازاین دورشته می باشد ودربارهٔ آن درتابوها وسلسله قوانین خانوادگی و خویشاوندی موردی پیش بینی نشده است . در این هنگام شورایی ازمعتمدان وریش سفیدان‌گروه تشکیل می‌شود ومسألهٔ مورد نظر درشورای شیوخ مطرح شده ودرباره‌اش تصمیم‌گرفته می‌شود . این روش موردی است که میان بسیاری ازبدویان بااشکالی دیگروجودداردودرجامعهٔ مه‌لانه زی نیزموارد مشابه‌آن مورد بحث وگفت‌وگو واقع شد .

تذکرداده شدکه دراسترالیا قبیله یا سازمان‌هاومفاهیم منطقی ومرتب‌آن وجود نداردو اضطراراً وازروی ناچاری به هردسته وگروهی‌که باهم زندگی می‌کنند ، قبیله اطلاق می‌شود.این بدویان‌معمولاازخانواده‌هایی چندتشکیل‌می‌شوندکه‌بشکل یك‌دسته دریك منطقه‌اردو زده وزندگی‌می‌کنند. این‌دسته‌ها چنان‌که ذکرشان رفت درمنطقه‌یی معین به سیروگشت پرداخته وبا آذوقه‌گردآوری ، خوراك وزندگی خود را تأمین می‌کنند . گاه‌گاه میان این دسته‌ها جنگ وستیزی درمی‌گیرد و بدون شك علل اصلی این جنگ وستیزها جز اموراقتصادی چیزی نمی‌تواند باشد . البته مطابق معمول‌این علل اقتصادی در پیرایه‌هایی دیگرپنهان می‌شوند .

گاه‌گاهی جشن‌های‌بزرك میان دسته‌های مختلف یا به اصطلاح قبایل‌گوناگون درمی‌گیرد . به این سان‌که درمواقعی‌معین قبایل ودسته‌های همسایه و نزدیك ،وگاه نیزدور ازبرای انجام تشریفاتی چون مراسم و اعمال بلوغ جوانان وپذیرفته شدن به بالغان‌درجرگهٔ مردان ، ومراسم وجشن‌ها وآداب وتشریفاتی‌ازبرای تولیدباران و یا ازدیاد شکاروجلب توجه خدایان ویاایجاد روابط حسنه ودوستانه میان قبایل وایجاد بازاری ازبرای معاوضه ومبادلهٔ‌کالاها و مصنوعات دورهم‌گردمی‌آیند ، وآن‌گاه است که مراسم وآداب شگفت شان در تجمعی بسیار ، گیرایی وجلب توجه بسیاری پیدا

مـی‌کنند .

این مراسم درآغاز بانمایشی واقعی و سمبولیك افتتاح می‌شود . هنگامی‌کـه افراد قبایل دورونزدیك به شکل‌های دسته جمعی ، واحدهای‌کوچك وبزرگ مرکب ازمردان وزنان وکودکان باوسایل خود به محل معهود وجشن‌گاه رسیدنـد وجمعیت تکمیل شد ،درآغاز،جنگ دوستی ومراسم آن انجام می‌شود . دراین مراسم جنگ جویان وزورمندان قبایل مختلف ، وهم چنین زنان شرکت می‌کنند . ابتدا رقص‌های رمزی واستعاره‌آمیزی شروع می‌شود والبته پیش از رقص ، مـردان به رنگ‌آمیزی و نقش زنی سروصورت وتن‌خود می پردازند . پس از اختتام رقص ، جنگ جویان قبایل‌شرکت‌کننده باسلاح‌های خود به جست وخیز میپردازند . پیش ازآنکه عملیات جنبهٔ حقیقی پیدا نماید ، اعمال و حرکات جنگی ، چون حمله ودفاع ، فتح‌وشکست زخم‌برداشتن وامثال‌آن‌ها با حرکاتی دروغین نشان داده شده ومجسم می شوند . اما این عملیات استعاره‌آمیز درواقع ازبرای تحریك انجام می شود وفتح‌یـابی است از برای‌یك جنگ حقیقی. چون‌شوروتحریك‌به‌نهایت‌درجه رسید، جنگنده گان‌نیزه‌های بلند را راست به جانب هم نشانه‌گرفته ورها می‌کنند . دریك لحظه نمایش غیرواقعی به شکل یك صحنهٔ موحش جنك درمی‌آید . مردان به حمله و دفاع می پردازند ، مجروحان به‌زمین در می‌غلتند و دراین میان چند نفری بیش وکم‌کشته می‌گردند . بزرگان ، شیوخ و ریش سفیدان قبایل‌که انجمن ساخته وگردآمده‌اند ، چون‌کفایت جنك راتشخیص‌دادند ، متارکه وآتش بس اعلام می‌کنند ، اما درأین ضمن زنان‌نیز بی‌کارننشسته ودرجنك شرکت می‌کنند سلاح‌زنان چوبك‌های حفاری‌بودکه به وسیلهٔ آن ها ریشه‌های نباتی را از زیرخاك برای‌خوراك بیرون می‌آوردندوبااین چوبك‌ها است‌که به سر و روی هم می‌کوبند .

اما درحقیقت این جنگ برای چه بوجود می‌آمد ودرآغازازآن چه منظوری مورد نظربود . البته پاسخ این‌پرسش‌ممکن است برای خودبدویان عجیب جلوه نماید و یـا اصولا خودنیزکاملا همین علت را برای اعمال‌شان ذکرکنند . به هرانجام این جنك سخت‌ازبرای آن‌بودتا قبایل ودسته‌های‌مختلف‌به این‌وسیله خودرا ازگران‌باری

کینه‌ها و دشمنی های گذشته رها و تهی نمایند . درزمان‌های پیش از برقراری این جشن، دراثررویدادها وحوادث واتفاقاتی بسیار، یك سلسله جنك‌ها وکینه‌ها ودشمنی هایی میان دسته‌های‌مختلف به وجود می‌آمدوبا برگزاری این چنین جنك خصمانه‌یی درآغازجشن بزرگ ، نظرشان‌آن بود تا محیطی‌به وجود آید که درآن امکان این فراهم باشدکه افرادکینه وناراحتی ودشمنی‌هـای خـودرا ازبین برده وپس ازآن در محیط دوستانه و بامحبت به جشنها ومراسم همگانی خودبه پردازند .

پس ازپایان این جنك دوستی ، مراسم میهمانی وضیافت بـرپا می‌شود . ایـن ضیافت‌مهم وهمگانی باصرف غذا همـراه است ویکی از اقلام غذایی ،گوشت‌آدمی است. چون‌درضمن‌شرحی که‌درموردجنك درآغازمراسم‌داده شد ، عده‌یی‌ازافـرادکشته می‌شدند واز وجود همین کشته شدگان بودکه برای طبخ غذا استفاده می‌کردند . پس ازصرف غذا ،آن‌گاه مراسمی دیگرشروع می‌شودکـه برای مزیدی بـردوستی اجرا می‌گردد وقبایل‌وافرادکه اینك‌ازکینه ودشمنی تهی شده‌اند ، به این‌وسیله می‌خواهند اعتماد ، دوستی وگـذشت خودشان را اثبات نمایند . این روش‌و رسم چنین است‌کـه مردان‌برای‌مدت‌محدودی زنان خودرا با یکدیگرمبادله می‌کنندودوران هرج ومرج جنسی پدید می‌شود . میان بدویان استرالیایی که بطورکلی زنای بامحارم و همچنین زنای بازنان شوهردار جزومحرمات است ودربارهٔ مسایـل جنسی تـابوهای سخت و اکیدی برقرار است ، دراین مدت ، یعنی تاپایان مراسم‌عمومی این اشتراك درزن‌هم چنان‌باقی‌است وحتا میان‌اقربا ومحارم نیزازبرای‌معاشقه وآمیزش‌های جنسی‌ممنوعیتی وجودندارد . لیکن پس ازبرگزاری جشن ، ایـن هرج ومـرج به پـایان رسیده و تابوهای سخت جنسی دوبارهٔ برقرارمی‌شود .

چون جشن ومراسم جنك و ضیافت تمام می‌شد ، سایرقسمت‌هاشروع می‌گشت. یکی‌ازاین مراسم‌که ابهت و ترس ووهم بسیاری می‌داشت ، مراسم وتشریفات واعمالی بودکه درمورد جوانان مرعی می‌گشت ودراثراین مراسم واعمال بودکه بلوغ جوانان اعلام‌گشته و به جرگهٔ‌مردان پذیرفته‌می‌شدند . البته دربارهٔ این‌مراسم اندکی‌گفت و گوشد ودرمباحث‌آینده نیز بحثی خواهد آمد . از رسومـی دیگرکه جنبه‌یی مورد

توجه از برای بومیان داشت ، مبادلات ومعاوضهٔ کالاها بود . این مراسم تأمینی بود از برای حیات اقتصادی قبایل . هردسته ،گروه یا قبیله‌یی نوعی کالا تهیه می‌کرد و بومیان مازاد احتیاجی خودرا با چیزهایی که مورد احتیاج‌شان بود مبادله می‌نمودند . هم چنین ازطرف قبایل مختلف ، جنك‌جویان مسابقاتی قهرمانی ترتیب داده ومی‌کوشیدند تاقدرت وچابکی خودشان رانمایان سازند . همچنین دراین مراسم عمومی دختران وپسران ، وزنان ومردان ازقبایل مختلف عهد زناشویی می‌بستند وچون الگوی خانوادگی درآن اجتماعات براساس سازمان پدرشاهی **Patriarchat** استوار بود ، بالطبع دختران وزنان قبایلی دیگر به قبیلهٔ شوهران شان منتقل می‌شدند واین موضوع لااقل تاچندی ضامن مناسبات حسنه یی میان قبایل می‌گشت .

۹ ـ خانواده وسازمان خویشاوندی

پیچیدگی سازمان و روابط خانوادگی ، دسته‌ها و گروهها ، واحدهای بزرگ‌تر ، پدر شاهی یا مادرشاهی ، خویشاوندی میان یك‌قبیله ، تأثیرشیوهٔ توتمیسم در این روش ، تابوها و مقررات خویشاوندی ، تنوع وشمول این قوانین ، تقسیم خوراك وشکارمیان خویشاوندان ، اثراین قانون درخانواده واجتماع ، مناسبات میان اعضاء ، روش‌های ادای احترام ، روش‌ها ورسوم تشریفاتی ، سیروسفرجوانان ، برخورد با قبایل مختلف ، پذیرفته شدن به عنوان خویشاوند ، مسایلی‌دیگردراین مورد

شاید بتوان گفت که درهیچ منطقهٔ بدوی نشینی ،آن چنان‌که سازمان اجتماعی وخانوادگی دراسترالیا درهم وپیچیده است ، مبهم وپرگره وگیرنباشد . میان بومیان استرالیا پیچیده‌گی اساس‌مناسبات وپیوندها وقوانین خانوادگی واجتماعی بسیارسخت است . اما درتمامی قسمت‌ها این ابهام وپیچیدگی وجودندارد وازسوی شمال مرکزی قاره هرچه به جانب‌کناره‌های قاره پیش رود ، اساس خانواده واجتماع به اشکال ساده‌تری به نظرمی رسندکه بی‌شك محصول وپیدایی یافتهٔ ادوارقدیم‌تری می‌باشند .

چنان که تذکر داده شد . بدویان این منطقه به صورت دسته‌ها و گروه‌هایی نزدیك به‌هم زندگی می‌کنندکه هرگاه بر اثر حوادثی چند دسته وگروه به هم نزدیك شده‌و به‌پیوندند ، تشکیل یك‌گروه بزرگ‌تر یا قبیله‌یی را می‌دهند . به حسب شیوهٔ معمول‌و اصولی میان این دسته‌ها ، اساس‌و سازمان خانواده گی برپایه‌و اساس‌اصالت

پدرو در اصطلاح شیوهٔ پدرسالاری مبتنی است و نسب از جانب پدر برده شده و قدرت مطلقه در خانواده با پدر می‌باشد. اما به‌هنگامی که چندتایی از این دسته‌ها گردهم جمع شده و گروه بزرگ‌تری را تشکیل دادند، تقسیمات و پیچیده‌گی‌هایی چند به وجود می‌آید. در اغلب این اجتماعات به زودی یك تقسیم دوتیره‌یی جانشین روش گذشته می‌شود که به موجب آن یك تیره از جانب شجرهٔ مادر نسب می‌برند. میان قبایلی که در مرکز قارهٔ استرالیا زندگانی می‌کنند، کودکان از جانب پدرو شجرهٔ پدری نسبت نمی‌برند، بلکه وابسته و متعلق به‌تیرهٔ مادر و مادر بزرگ‌شان می‌شوند و نسب شان از جانب تیرهٔ مادری تعیین می‌گردد. میان این قبایل نوعی خویشاوندی و نسبت خویشی ریشه دارو عمیقی وجود دارد که یك قبیله به‌موجب آن به‌صورت یك خانواده با نسبت‌هایی بسیار نزدیك تبدیل می‌شوند. مثلا میان این قبایل رسم است که یك فرد تمام برادران پدر خود را پدر، و جملهٔ خواهران مادر خود را مادر می‌نامد، و در واقع عموهای هرفردی پدر نامیده می‌شوند، چنان‌که خاله های هر فردی نیز مادر خطاب می‌گردند. هم چنین این مسأله شمولی بسیارکلی‌تر دارد، به‌این معناکه هر فردی تمامی مردان هم نسل خود را « برادر » نامیده و جملهٔ زنان هم‌نسل و هم تیرهٔ همسرش را « عیال » خطاب می‌کند.

البته چنین روابطی در زیر سیطرهٔ عواملی چند به‌وجود آمده‌اند: نخست شیوع شیوهٔ مذهبی توتمیسم را بایستی از نظر دور نداشت، چون برمبنای این شیوهٔ مذهبی افراد یك قبیله یا چند قبیلهٔ هم‌توتم جملگی باهم نسبت و خویشی دارند. هم‌چنین این روش‌های پیچیدهٔ خویشاوندی شاید از برای مقررات و محدودیت‌های شدید جنسی و ازدواج به‌وجود آمده باشد و این نیز مأخوذ و زیر نفوذ مسألهٔ توتمیسم می‌باشد. چون میان یك قبیله چنین نسبت‌های نزدیکی در خویشاوندی برقرار می‌شود، باالطبع برای دوری از ازدواج با محارم و خویشان که یکی از ریشه‌دار ترین و سخت‌ترین تابوها است، اجباراً مجبور می‌شوند که با قبایل دیگری ازدواج کنند.

باری در قسمت های فوق گفته شد که درکنار تابوهای فراوان و بی‌شمار، یك سلسله قوانین و مقرراتی است خویشاوندی که افراد ملزم‌اند بدان‌ها عمل نمایند و تابوها

به‌اتفاق این مقررات خویشاوندی در واقع به‌جای قوانین و محکمه و موارد اجتماعی شناخته شده و در میان گروه به‌حفظ مناسبات اجتماعی‌وروابط میان افرادو فردوجامعه می‌پردازند. این مقررات اجتماعی از جانب نیروهای فوق طبیعی حمایت می‌شوند و به همین جهت بومیان اطاعت و به‌کار بردن آن‌هارا فریضهٔ خودمی‌دانند. چنین‌مقرراتی که به‌جای یك‌سلسله قوانین به کار نظم اجتماع می‌پردازند بایستی گسترده‌ومتنوع باشندوچنین نیز هستند. یك‌سلسله ازاین مقررات‌وقوانین‌خانوادگی‌مربوطاند به‌تقسیم ارزاق‌ورسیدگی افراد به‌هم که‌خودموجب‌روابط‌حسنه‌ومناسباتی‌می‌شودمیان افراد. به موجب این قوانین‌و مقررات ، هرفردیاافرادی‌که به‌جست‌وجوی خوراك‌وتأمین غذا بر می‌آیند ، موظف‌اند که‌حاصل دست‌رنج خود را میان عموم خویشاوندان تقسیم نمایند . زنانی‌که به‌صحرا و جنگل می‌روند تاریشه‌های‌گیاهی و میوه‌های‌خوردنی‌راگرد آورند ، چون‌مراجعت کردند موظف‌اند تا آن‌چه‌راکه‌گردآورده‌اند ، میان‌کلیهٔ خویشان تقسیم کنند . هم چنین مردانی‌که به‌شکار می‌روند و حیواناتی را شکار می‌کنند ، ملزم‌اندتاشکارهای خود را میان نزدیکان و اقوام سهم‌بندی نمایند . اما این‌سهم‌بندی نیز تابع مقررات و قوانینی‌چند است . یعنی هرخویش‌ونزدیکی‌ازیك‌جای‌حیوان‌شکارشده سهم‌می‌برد. مثلا برادران زنش از دست‌ها و برادران خودش از پاها و به‌همین ترتیب هردسته‌یی از محل مخصوصی‌سهم‌خود را دریافت‌می‌کنند. البته‌این‌امر وعمل‌جنبه‌یی کاملاهمگانی داردو تمام افرادی‌که به‌شکاروآذوقه‌گردآوری‌اقدام‌می‌کنند، بایستی تاازاین‌روش‌وقانون پیروی‌نمایند. نظیراین‌چنین رسم‌وروشی‌را میان بدویان مه‌لانه‌زی **Melanaisie** نیز مشاهده نمودیم‌که چگونه بدویان مازاد محصول سیب زمینی هندی خود را میان اقوام خود تقسیم می‌کنند .

چنین‌قوانین ومقرراتی شمولی داشتند بسیار فراوان ومافوق این‌ها . قوانینی بسیار در موردازدواج ، مناسبات جنسی، روابط میان زن ومرد ، تنظیم جدول محارم، مناسبات میان اعضای‌خانواده ،ـ وحتا تشریفاتی دربارهٔ اموری تغذی وآداب اجتماعی درسایه وپناه همین مقررات خویشاوندی در اجتماع نظم وتوازنی به‌وجود می‌آورد . یکی از جملهٔ این قوانین‌که بسیار به سختی و دقت مورد اجرایی داشت ، پرهیزمادر

زن و داماد می‌بود . هیچ مردی حق نداشت که در جایی بـا مادرزن اش تنها مانده و یا هـم سخن شود . ایـن موضوع نه تنها میان اقوام استرالیایی وجود داشت ، بلکه میان بسیاری دیگر از بدویان در گوشه و کنارجهان چنین رسمی مشاهده شده است.

به طورکلی موضوع روابط مادرزن و دامادازجمله مباحثی است که ریشه های تاریخی روشن دارد . این نوع پرهیزها و محدودیت‌ها در میان قبایل و طوایف اولیه موردکاوش وپژوهش‌های عمیقی قرار گرفته است . این رسم را با تمام شدت اولیه و گستردگی عجیب‌اش در استرالیـا و **وان نالاوا** Vannalava ، و در مصر میان **باس‌گوا** Basgoa ها و در جزایر **سال‌مون** Salomon ، و به ویژه میان **زولو** Zolo ها می‌توان مشاهده کرد. میان بعضی قبایل مادر زن‌و داماد به شدت از دیدار یکدیگر می‌پرهیزند . به هنگام برخوردهای اجباری به هم پشت‌نموده و می‌گذرند. میان طوایفی دیگر داماد می‌کوشد تا حتا از محل عبور مادرزن نگذرد . مثلا اگر مادر زنی از ساحل ماسه‌یی دریا بگذرد . و جای پایش به روی ماسه‌ها بماند ، داماد آنقدر تأمل‌می‌کندتا طغیان آب جای پـای‌اورامحوکرده آنگاه بگذرد . بعضی اوقات که اضطراراً مادر زن و دامـاد مجبور به گفت و گـو باشند ، ازفاصله‌یی بعیدبه‌وسیلهٔ فریاد، آن هم‌باتغییرتن صدا صحبت‌می‌دارندوهیچ‌کدام ازطرفین‌مجاز نیستندنام‌یکدیگر رابرزبان‌آورده‌وزیریك‌سقف‌برای مدتی‌باهم‌توقف‌کنند، اگرچه مدتی‌بسیار اندك‌باشد.

به هرانجام قبایل استرالیایی در این مورد وسواسی بسیار سخت داشتند و اگر به تعلیل وتحلیل پسیکانالی‌تیك این موضوع از جانب **فروید** Sigmund Freud عطف توجهی مبذول داریم ، شاید به روشنی علت‌روانی و سادهٔ این رسم را دریابیم . هم‌چنین میان این‌قبایل هرفردی ملزم بود تابه درجات مختلفی نسبت به زنان‌ومردان خویشاوندش احتراماتی قایل شده و نسبت به‌آنان به اشکالی ادای احترام نماید .مثلا هرگاه با دسته‌یی ازآنان روبرو می‌شد ، لازم بود تا پشت‌اش را به‌جانب‌آن‌هاکرده و حتا درحال سخن‌گفتن نیز در همین حال به ماند ، وهم چنین رسم بود تا در برابر عده‌یی دیگرازخویشاوندان ، ازبرای ادای احترام به فاصلهٔ چند قدمی به روی‌زمین بنشینند . درمیان برخی از قبایل شمالی ، به ویژه در میان قبایل ساکن در **کواینزلند**

Queensland قوانین ورسومی بسیار کوچك تر با دقت و تشریفاتی بسیار انجام می‌شد. هرگاه کسی عطسه می‌کرد ، تمام کسانی که صدای عطسهٔ اورا می‌شنیدند، واجب بود که باکف دست به بدن خود بزنند، لیکن این امر نیز به همین سادگی نبود، چون افراد شنونده می‌بایستی برحسب درجهٔ خویشاوندی و نسبت با افراد عطسه کنند ، هریك به نقطه‌یی از بدن خود می‌زدند .

مسایلی بسیار وفراوان است که به تزاید روابط خویشاوندی میان دسته‌ها و گروه‌ها کومك می‌کند. این مسایل دردرجهٔ نخست ازدواج میان دسته‌های مختلف می‌باشد و به‌موجب قوانین و تابوهای فراوان این امر تأکید و تشدید می‌شود. البته این ازدواج‌ها که میان دسته‌های مختلف انجام می‌گیرد ، یك سلسله خویشاوندیهای تازه به وجود می‌آورد که به‌موجب آن مقررات اجتماعی هم‌چنان گسترش پیدا می‌کند و این عنصر به‌همراه موارد دیگر مرتباً مسألهٔ خویشاوندی را میان قبایل بدوی استرالیایی گسترش می‌دهد .

در برخی از بخش‌های استرالیایی رسم براین جاری است که جوانان پس از انجام مراسم و تشریفات مربوط به دوران بلوغ و پذیرفته شدن به جرگهٔ مردان ، به سیاحت وگشت وگذار می‌پردازند . سفرشان بسیار طولانی و پرخوف و خطر است. بایستی در این سفرها علتی اقتصادی را جست و جو کرد ، چون فرد در صدد بر می‌آید تا ممری از برای اعاشهٔ خود بیابد . ضمن این سیرو سفر ، از دسته‌ها وگروه های بسیاری از بدویان می‌گذرد و در هردسته‌یی اندکی ، از چند روز تا چند هفته و چند ماه توقف می‌کند، و از پذیرایی و ضیافت آنان برخوردار می‌شود . البته چنان که در آغاز گفته شد ، افراد این قبایل و دسته‌ها همه از خویشاوندان فرضی او به‌شمار می‌روند و مطابق بامقررات خویشاوندی موظف‌اند که از او نگه‌داری نمایند . این سیر و سفر از برای یك فرد به‌تقریب زمانی طولانی و دراز را شامل می‌شود و پس از طی این دوران طولانی به‌دسته یا قبیلهٔ خود باز می‌گردد .

اما موضوع پذیرفته شدن میان خویشاوندان فرضی در طی سیر و سفر ، میان دسته‌ها و گروه‌های گوناگون به‌ساده‌گی نمی‌باشد، بلکه این پذیرفته‌شدن مستلزم آن

است که فرد بتواند نسبت خویشی خود را ثابت نماید ، این طریق اثبات به‌این‌وسیله است که فردگردنده و مسافر ، هنگامی که به‌اولین فرد ازیك‌دسته‌وگروه برمی‌خورد ، بایستی درصدد اثبات رابطهٔ خویشاوندی خود باآن فرد یا افراد آن قبیله برآید. به‌همین جهت در چند قدمی فردی‌که از آن دسته می‌باشد ، به زمین نشسته و شجره نامه‌های خود را ذکر می‌کند وکوشش‌اش مصروف به‌این می‌شود تا رابطه‌یی‌درمناسبات خویشی باآن فرد برقرار نماید . حال‌هرگاه این رابطه برقرار شدو طرف قانع‌گشت که‌کارها بروفق مراد جریان پیداکرده و مرد مسافر چندگاهی میان این خویشاوندان مهمان می‌شود. اما اگر نتواند رابطهٔ خویشاوندی خود را ثابت‌کند ، و طرف‌اش قانع نشود ، حل مسأله منوط به‌آن است تایکی از افراد دسته حاضر شود فرد بیگانه را به‌عنوان برادر بپذیرد و به‌این وسیله است‌که‌باز روابطی میان بیگانه و دسته برقرار شده‌و مقررات خویشاوندی مورد اجرایی پیدا می‌نماید .اما هرگاه از افراد دسته‌کسی حاضر نشود تا بیگانه‌را به‌برادری‌به‌پذیرد ، مسألهٔ قتل او مطرح می‌شودو ازکشتن‌اش چاره‌وگزیری نیست .

چنان‌که در قسمت پولی‌نه‌زی مشاهده‌و ملاحظه‌گردید ، آگاهی بر شجره‌نامه از برای افراد جنبه‌یی بسیار لازم داشته‌و مفتاحی بوداز برای احراز مقامات‌اجتماعی اما دراسترالیا نیز هرچندآگاهی برشجره‌نامه برای افراد بسیار لازم بود ، اما درسیرو مقصد دیگری راه داشت‌که شرح‌اش گذشت .

۱۰ ـ مسألهٔ آفرینش

کلیاتی در بارهٔ مذهب‌وچگونگی آن، پیچیدگی‌های‌رمزی وسادگی‌واختصار برگزاری ، جادو و دیانت ، ذهن بدویان‌و جادوی تقلیدی ، چگونگی‌افسانه‌هاواساطیر ، دربارهٔ زمان‌و تقسیم‌آن ، بی‌مفهومی‌گذشته‌وآینده ، زنده‌کردن‌و بازگشت دوران‌گذشته ، دورهٔ‌رؤیایی یا زمان‌آفرینش ، خصایص افسانه‌یی آفرینش ، الکورین‌گاهایا آفرینندگان ، روش آفرینش ، ارواحی‌که‌به‌شکل انسان و حیوان در می‌آیند ، تفسیر و تحلیل آفرینش بدویان

در مورد چگونگی روش‌وشیوهٔ متداول مذهبی‌در استرالیا ، نیز بایستی‌توجهی مبذول داشت به‌پیچیدگی، ابهام و دشواری‌فهم مذاهب یا مذاهب درآن‌قاره . البته‌هر

چند مراسمی متنوع و جوراجور میان بدویان این منطقه در ظاهر به‌سادگی واختصار برگذار می‌شوند ، اما در واقع این‌ها مراسم و شعایر و آدابی هستند بسیار پررمز و استعاره‌که باتیزنگری و تدقیق و تعمق کم‌کم رازهایش آشکار می‌گردد و آن‌گاه است‌که هرمحقق وکاوش‌گری مفهوم‌اش‌می‌شودکه در پس ظاهر سادهو اختصارگونهٔ این شعایر و مراسم مذهبی ، چه‌مشکلات و جنبه‌های پر رمز ورازی نهفته می‌باشد .

در شیوهٔ مذهبی و دینی بدویان استرالیایی ، جادو و سحر نیز هم دوش و در کنار آن جریان دارد . جادو ، آن هم جادوی تقلیدی از ویژه‌گی‌های ذهن اقوام بدوی است و شیوع آن نسبت وارتباطی‌داردبادرجهٔ بدویت اقوام ابتدایی .دراسترالیا بدوی‌ترین اقوام ابتدایی زندگی می‌نمایندو به‌همین جهت جادوی تقلیدی‌که‌سادگی فکرو ناآگاهی‌شان را از تعلیل و علت یابی در بردارد ، میان‌شان به‌سختی بر قرار و رایج است . در قسمت مه‌لانه‌زی و برخی از مناطق آن جا نیز در بخش های‌گذشته مشاهده شدکه میان بدویان‌اش جادوی تقلیدی ، به ویژه در موردکشاورزی رواجی بسیار داشت و در این سامان نیز در صفحات آینده به‌جنبه‌های جادوی تقلیدی میان بومیان اشاراتی خواهیم نمود .

به‌هر انجام آن چه‌که مورد توجه است این‌که پیچیدگی و رمزو استعاره‌وابهام در مذهب‌و مراسم مذهبی استرالیایی به‌همان‌حد و نسبت است‌که در موردخویشاوندان و روابط خانواده‌گی و قبیله‌یی مشاهده نمودیم . اما آن چه‌که شگفت می‌نماید آن است‌که‌این‌همه‌آیین‌هاوروش‌های مذهبی‌گوناگون ، باهمهٔ رازها و ابهامات‌اش ، باچه اختصار و سادگی خاصی برگزار می‌شود .

برای‌گفت‌وگو و هر نوع اشاره‌یی به‌دوران‌های مذهبی ، افسانه‌هاوداستان‌های دینی رایج میان بومیان استرالیایی ، کاوش‌وجست‌وجودر افسانه‌های آفرینش‌وخلقت، و اساطیر و داستان‌های پهلوانی این بدویان ، نخست لازم است تا اشاره شودکه نقش زمان از لحاظ تقسیمی‌اش برای این مردمان امری‌گنگ و ناشناخت است . اینان تقسیم زمان را به‌گذشته‌و آینده نمی‌شناسند، یعنی‌گذشته‌و آینده مفهوم روشن‌وخاصی از برای‌شان ندارد ، چون‌گذشته از برای آنان هر وقت و هر زمانی‌که به‌خواهند و

اراده کنند بازگشتنی و قابل اعاده است . این بازگشت که هرگاه اراده کنند و به خواهند گذشته را بازگردانند ، ضمن آداب و تشریفات و جشن‌ها و نمایش‌هایی ، گذشته و حوادث آن را چنان زنده و مشخص می‌کنند که گویی کاملا در آن زمان زندگی می‌نمایند.

دوران خوش زندگی این بدویان ، مطابق با اساطیر و افسانه‌های‌شان ، زمان دوری بوده که مقارن باخلقت بوده است و آن را « دوران رؤیایی » می‌نامیدند . این دوران رؤیایی همان دورهٔ خوش آغاز آفرینش است که در اساطیر و افسانه‌های تمامی ملل و ادیان و مذاهب انعکاس داردو هستهٔ مرکزی‌اش ، آسایش خواهی و آرمان‌گرایی مردمان جهان را نشان می‌دهد . چنان‌که اشاره شد ، این‌دوران‌گذشته را در ضمن انجام تشریفات و آداب و مراسمی ، باتمام نفوذو اعتبارش می شدکه دگر باره احیاء و باز آفرینی‌کرد ، هم‌چنان‌که‌یك جادوگر استرالیایی به تنهایی قادر بود تا باایجاد حالت خلسه و از خود بیخود شدن ، خود را درگذشته،و در معرض‌موقعیت و حوادث دوران رؤیایی قرار داده و حتا تمام شرایط و نفوذ آن را بر خودش احساس نماید .

بایستی توجه داشت‌که در مورد روابط خانواده‌گی و خویشاوندی میان قبایل استرالیایی ، محك‌و سنجش وابستگی های تنی و نسبی آن چنان‌که میان مردم‌وملل متمدن رایج است ، نمی‌باشد . البته روابط و وابستگی یك فرد با دسته و قبیله‌اش بسیار مهم‌ترمی‌باشد تا روابط و مناسبات او با خانواده‌اش . به‌این معنی‌که روابط هر فردی بادسته وگروه خودش ، روابطی روحی است ، نه‌تنی و نسبی . یعنی هرفردی وقتی بایك دسته‌و گروه وابستگی و نسبت پیدا می‌کند که در شرکت و سهم‌داشتن از روح‌مشترك محلی یانیای‌آن‌دسته سهیم‌شناخته شود. البته به مأخذ و مبنای این چنین پنداری لازم است‌که آگاهی پیدا شود ، چون این مسأله دارای ریشه‌یی است‌مذهبی و بااطلاع از آن موضوع روشن و آشکار تر می‌شود .

افسانه‌ها واساطیر بومیان استرالیایی ، وبه طورکلی افسانه‌ها واساطیر بدویان ازرنگ وآب مافوق طبیعی وجنبهٔ الاهیات ملل‌متمدن برزدوده وتهی هستند وشایدبه

همین جهت باشد که اصالت‌شان بیشتر و از خرافات دورتر می‌باشند . آن چنان که از افسانه‌ها و داستانهای بومیان استرالیایی برمی‌آید ، خلقت و آفرینش در آسمان و جنت و بهشت انجام نیافته است ، بلکه آفرینش درهمین زمین انجام پذیرفته و آن هم نه در یك نقطهٔ معین ومشخص از زمین ، بلکه آفرینش هردسته وگروهی درهمان منطقهٔ مسکونی‌شان که درآن‌جا زیست وزندگی دارند ، وقوع وفعلیت یافته است . سرمنشأ آفرینش بازمطابق با اساطیر وافسانه‌های مذهبی ادیان بزرگ ، یك خالق توانا وخداوند وپروردگار دانا وبا علم واراده نبوده است ، وهم‌چنین نخستین آفریدهٔ انسانی ، آدمیانی کامل و درنوع خود بی‌نظیر و بی‌عیب ونقص نبوده‌اند . بلکه عبارت بوده‌اند ازارواح نیاگان‌شان . ارواحی که در واقع اجداد بومیان بوده و درسیر بطئی و کنـد زمان ، آفرینش را اندك اندك به مرحلهٔ وقوع رسانیده،واین آفرینش درطول زمان کم‌کم راه تکامل را پوییده و به صورت فعلی بازرسیده است . ایـن ارواح ویا نیاگان اولیه را مطابق با افسانه‌ها و اساطیر و داستان هاشان ، آل کورین گا **Alcuringa** می‌نامیدند . این موجودات یا نیاگان اولیه ازلحاظ شکل وساختمان بدنی وفکری نه آدم بوده‌اند ونه‌جانور . منظور آن‌است‌که به‌طورکلی نه به هیأت وشکل کامل‌حیوان بوده‌اند ونه به‌شمایل وصورت یك‌آدم و بلکه ازلحاظ ساختمان تنی وروانی‌موجوداتی بوده‌اند میان آدم وحیوان و از خصایص این هردو برخوردار بوده‌اند . این موجودات عجیب همواره درسیروگشت درمناطق گوناگون بودند ، همه‌جا می‌گشتند ودربرخی‌از نقاط معجزات‌وکارهای خارق‌العاده و دور ازآیینی‌انجام می‌دادند . البته ازلحاظ سیر منطقی اساطیروافسانه‌ها ، این معجزات از مواردالحاقی است که درازمنهٔ متأخر به آن افسانه های‌ساده و بی‌پیرایه بسته شده است . میان بومیان هم‌چنان‌که شجره‌شناسی وآگاهی بدان اهمیتی فراوان داشت ، آگاهی و اطلاع به شناخت اماکن و نقاطی که معجزه درآن‌جاهاصورت گرفته بود ، نیز اهمیتی فراوان داشت و از مواردی بود که مردان مجامع وسازمان ها لازم بود تا برآن شناخت وآگاهی درستی حاصل نمایند و این یکی از مواردآموزشی بودکه به جوانان دردوران بلوغ‌و ورود به جرگهٔ مردان آموخته می‌شد . یکی ازمعجزات این موجودات که‌آل‌کورین‌گـا خوانده می‌شدند

این بود که در برخی از نقاط وجاهایی پراگنده، ازخود ارواحی چند باقی می‌گذاشتند، واین ارواح ازآزادی تظاهر برخوردار بودند؛ به‌این معنی که به دل‌خواه می‌توانستند یا درقالب آدمیان و یا درقالب حیوانات تظاهر یابند. در این جا اشاره به این نکتهٔ جالب است که به موجب این افسانه‌ها و اساطیر، انسان وحیوان از اشتراك مبدأواصل و اشتراك روحی برخور دارند. البته هرچند چنین موضوعی از لحاظ مسألهٔ توتمیسم Totemisme سخت مورد توجه می‌تواند باشد، اما به طورکلی ازاین موضوع اساسی که بگذریم در موارد و جاهایی دیگر، این چنین اشتراکی کم‌کم از میان می‌رود.

۱۱ ـ مرگ و رستاخیز جوانان

جوامع مردان دراسترالیا، شباهت وهمانندیهایی بسیار بااقیانوسیه، دسته‌ها و نسبت روحی افراد بادسته‌ها، تأثیر آفرینش وقصص مذهبی در مورد نسبت روحی افراد با دسته یا قبیله، داستان‌هایی دربارهٔ منشأ خلقت، معجزات نیاگان، مجمع‌مردان‌در صدراجتماع، تقسیم اجتماع به‌دودسته، انجمن‌مردان، گروه‌زنان‌وکودکان، موقعیت جوانان‌مراسم‌ورودجوانان به‌جرگهٔ مردان، تفسیرو رمز این‌مراسم، مرك و رستاخیز جنبهٔ سمبولیك. فلسفهٔ شکنجه‌های سخت جوانان، نوع شکنجه‌ها، دوران آموزش جوانان، علوم مخفی و جادویی قبیله، مقامات و درجات اعضای انجمن، شیوخ و برگزیدگان

در مباحثی که دربارهٔ بومیان جزایر اوقیانوسیه گذشت، متوجه شدیم که جوامع مردان وسازمان‌های سری مردان در بسیاری ازمواقع زیربنا وتنظیم‌کنندهٔ همهٔ شئون فرهنگی، هنری، دینی وجادویی قبیله است. دراسترالیا نیزوضع به‌همین‌ترتیب و مطابق باهمین روش می‌باشد. اصولا دربسیاری ازموارد میان آداب‌ورسوم وعادات‌و تشریفات و امور دینی و جادویی ـ میان بومیان اوقیانوسیه و استرالیا همانندیهای فراوانی وجود دارد و درطی بحث‌هایی در مورد بومیان اوقیانوسیه، به‌بسیاری ازاین موارد مشابه‌اشاره نمودیم ودر این جانیزهم‌چنان‌به تذکراتی اقدام خواهدشد. ونگهی بدون یادآوریها و اشارات، نیز درصورت مقایسه، اصولی بسیار وفراوان دراین‌زمینه برای هرخواهنده ومحققی به‌دست خواهد آمد.

چنان‌که ملاحظه شد، ازنظرگاه بومیان استرالیایی پذیرفته‌شدن‌دریك‌قبیله و

دسته به‌عنوان یك‌عضو، به هیچ وجه‌ارتباط و هم بستگی‌یی با توالدهای‌بدنی‌وموروثی ندارد ، بلکه پیوندی را داراست با شرکت در تملك یکی از ارواح محلی . پس‌این توجه خود به‌خود حاصل می‌شودکه این مسأله با روش مذهبی آفرینش تا چه اندازه ارتباط و قرابت دارد ، چون **آل‌کورین‌گا Alcoringa** یا آن موجودات عجیب درهر منطقه وجایی جداجداوتك‌افتاده ارواحی‌آفریدند ، واین ارواح‌برخی‌به‌صورت حیوانات و برخی به‌هیأت انسان‌هایی درآمدند ، ودر واقع این‌ارواح در هرمنطقه‌یی موجد نسلی‌شدند که اعضای‌آن نسل‌درآن ارواح اولیه شراکت‌دارند . به همین‌جهت است‌که تقسیمات دسته‌یی وقبیله‌یی براساس اشتراك افراد است در ارواح‌محلی ، وهر کسی‌که عضو یك‌دسته ، گروه ویا قبیله باشد ، لازم می‌آیدتا ازاشتراك درارواح‌قدیم محلی برخوردار باشد .

درمورد نیاگان اسرارآمیز به‌نام‌آل‌کورین‌گاها ، افسانه‌ها ، داستان‌ها وقصص بسیاری وجود داردکه درسیرزمان‌اندك‌اندك‌گردآمده وساخته‌شده و به‌صورت‌نهایی‌شان درآمده‌اند . آگاهی‌ازاین افسانه‌هاوقصص‌و روایات است‌که برای هرقبیله‌واعضای‌آن نهایت لزوم ووجوب رادارد و درحقیقت ازبرای هرقبیله‌یی ، این‌آگاهی‌ها واطلاعات یك گنجینهٔ‌گران‌بهایی محسوب‌می‌گرددکه موجب تفاخرش‌می‌باشد .یکی‌از این‌موارد آگاهی عبارت‌است از اطلاع برسیروسفرهای نیاگان ونقاطی‌که در آن‌جاها معجزاتی انجام داده، دست به‌ایجاد ارواح‌اولیه یازیده وسرانجام‌خط سیروسفرآن‌نیاگان‌اولیه.

مجمع یاسازمان مردان قبیله‌که درصدراجتماع قراردارد ، حافظ، نگهبان و آموزندهٔ این‌آگاهی‌های مقدس به‌اعضای تازه‌وارد می‌باشد. به غیرازاعضای‌مجمع، یعنی مردان بالغ قبیله ـ دیگران نسبت به‌این افسانه‌های مقدس نامحرم‌می‌باشند. در این اجتماعات زنان وکودکان هم چون تماشاگران ، نظاره‌کنندگان و شنوندگان افعال ، کارها و عملیات انجمن مردان می‌باشند و باتحسین وتعجب و شگفتی به‌اعمال آنان می‌نگرند وتحسین‌شان می‌کنند . هر یك از قبایل استرالیایی به‌طورکلی از دو دستهٔ مشخص‌وکلی تشکیل می‌شوند . نخست چنان‌که‌گفته شد ، مردان تشکیل دسته‌یی را می‌دهندکه باهم اتحادی عمیق داشته و اعضای یك انجمن می‌باشند ، ـ دیگر زنان و

کودکان هستند که آنان را به انجمن ودخالت و ورود به مجمع کاری وراهی نیست. اما همواره ازدستهٔ اخیر عده‌یی وارد انجمن مردان شده و به عضویت درانجمن پذیرفته‌شده و از امتیازات مردی واعضای مجمع برخوردار می‌شوند ، واینان جوانانی هستندکه به دوران بلوغ رسیده وپس از تحمل شکنجه‌ها وآلام ومصایب، بسیاری بدجرگهٔ مردان پذیرفته می‌شوند .

مراسم ورود جوانان بدجرگهٔ مردان واعلام بلوغ آنان دارای تشریفاتی بود بسیار فراوان ، طولانی وپردردسر . درزیرپوشش تمامی این تشریفات وآداب رمزی واستعاره آمیز ، یك منظورخاص وویژه‌یی پنهان ومستتر بودو آن اعلام و بیان این نظر بودکه نمایش‌ها وآداب پرطول و تفصیل آن درواقع عبارت از نمایش مرگ و تجدید زندگی محسوب می‌گشت . دوران انزوای جوانان درجنگل ومناطق وجاهایی خاص، باتحمل شکنجه‌ها و مصایبی بسیار ، بیان‌گر مرگ بود ، و پس از آن پذیرفته شدن‌شان در مجمع وانجمن مردان ، رازگشای تجدیدحیات محسوب می‌گشت . دربسیاری از نقاط اقیانوسیه واسترالیاوهم‌چنین مناطق بدوی‌نشین دیگر علوم مخفی وپنهان‌رابه‌جوانان تازه وارد می‌آموختند ، اما چنان‌که در مه‌لانه‌زی و پولی‌نه‌زی قلم عمدهٔ آموزش‌ها درمورداعمال جادویی ازبرای منظورهای‌اقتصادی صورت‌می‌گرفت ـ دراین‌جاآموزش سیروسفر نیاگان اسرارآمیز به‌نام آل‌کورین‌گا وداستان‌ها و قصصی درباره‌شان و هم چنین معجزات آن موجودات عجیب و شگفت بسیار اهمیت داشت و به جوانان آموخته می‌شد .

پیش‌ازآن‌که به موارد خصوصی وروش‌های ویژهٔ آداب ورسوم وتشریفات‌ورود جوانان میان چند قبیلهٔ بزرگ استرالیا پرداخته شود، به‌گونه‌یی کلی و عمومی‌که در حقیقت از موارد مشابه میان اغلب بدویان استرالیایی می‌باشد . پرداخته می‌گردد . ابتداجوانانی‌که هنگام شان‌رسیده است تا به‌جرگهٔ مردان پذیرفته شده و بلوغ‌شان اعلام‌گردد ، تحت‌آزمایش‌ها وانجام اعمالی بسیارسخت قرار می‌گیرند . شدت‌وضعف وچگونگی این شکنجه‌هادرجاهای مختلف ومیان دسته‌ها وقبایل‌گوناگون‌استرالیایی تغییر وتفاوت پیدا می‌کند، اماوجه مشترك‌آن است‌که این مراسم باشکنجه‌ها وضرب‌و

جرح وزخم‌های بسیاری همراه است . پس از گذراندن این دوره ، زمان انزوای جوانان فرامی‌رسد . آن‌گاه جوان به وسیلهٔ قوم مادری‌اش به جنگل از برای گذراندن دورهٔ مهم‌تری همراهی ومشایعت می‌شود . اعضای تیرهٔ مادری ، جوانان خود راضمن مراسم وشعایری که همراه با سوگ وعزا وندبه و زاری است تاجنگل همراهی می‌کنند . در جنگل محل ویژه‌یی است از برای تحت‌کنترل قراردادن جوانان . دراین دوران است که بایستی جوانان متحمل ریاضت‌های سخت وجان‌کاهی بشوند . **تابو Tabu** هایی بسیار فراوان وسخت در این دوران از برای این افراد معمول است واین موارد پرهیز آن اندازه زیاد وفراوان می‌باشد که جوانان به‌قوانین ومنهیات قومی و قبیله‌یی آشنایی می‌یابند ومی‌آموزند که چگونه در هنگامی که به‌جرگهٔ مردان وارد شدند ، یعنی در قلمرو بزرگ سالان واجتماع پذیرفته‌گشتند ، به‌چه نحوی از تابوها و امور نهی‌شده و حرام کناره‌گرفته وموجب تعادل نظم اجتماعی شوند .

درسواحل جنوبی قارهٔ استرالیا موضوع شکنجه‌های سخت و بریدن قسمت‌هایی از بدن ووارد کردن زخم به‌نقاط مختلف بدن نوجوانان تااندازه‌یی تعدیل‌شده و نسبت به نقاطی دیگر خفیف است و به‌طورکلی با خراش‌های جزیی و کوچکی که به بدن جوانان وارد می‌کنند اکتفا می‌شود . اما در استرالیای مرکزی به خراش‌های کوچك وجزیی بسنده‌نمی‌شود، بلکه بر نقاط مختلف بدن زخم‌های عمیق چندی‌وارد می‌کنند ودر برخی نقاط، چنان‌که درآغاز همین بخش به تفصیل شرح‌داده شد ،دندان نوجوانان را با روشی بسیار سخت وشکنجه‌آور می‌کشند وبسیاری اعمال دیگر. در برخی از نقاط سوراخ‌کردن بدن مرسوم است وچنان‌که درمباحث آیندهٔ همین بخش شرح‌خواهدشد، مراسم ختنه‌یی بسیار عجیب ودردانگیز وپاره‌کردن مجرای بول پسران میان قبایلی چند مرسوم است. این عمل درحقیقت رسمی است بسیارسخت والم‌آورکه موردمشابهش میان بومیان **فی‌جی FiJi** دراوقیانوسیه مرسوم بود ودرجای خود شرح آن گذشت . ازرسومی دیگر ، روش ختنه‌کردن نوجوانان بودکه آن نیز همراه با رسم دردآور و مولم‌فوق‌الذکر انجام می‌شد .

چون این چنین اعمالی ، کارکردش به‌پایان رسید ، نوبت به‌آموزش جوانان

می‌رسد . علوم مخفی به‌درجات درطی سالیان اولیه‌کم‌کم به‌آنان آموخته می‌شود. این علوم شامل همه‌چیز است ودرواقع انجمن‌های مردان جنبهٔ آموزشگاه را نیز واجد است . اعمال وقصص وکارهایی مربوط به نیاگان اسرارآمیزشان ، جادوهای‌مختلف‌و برخی‌اوقات‌کارهای‌هنری‌نیز به‌آنان یادداده‌می‌شود. البته‌هم‌چنان‌که درمورداوقیانوسیه تذکر داده‌شد ، دراین جا نیز ازبرای این شکنجه ها نسبت به‌جوانان ، بدویان‌دلایلی دارند ، اماروان‌شناسان می‌گویندکه این شکنجه‌ها وانتقام‌هاکینه‌یی است‌که‌مردان‌از جوانانی‌که به‌زودی‌حقوق‌آنان‌راغصب‌می‌کنندمی‌گیرند. به‌طورکلی‌چنان‌که‌خودشان‌نیز معتقدند ، این سلسله اعمال، روشی‌است که جوانان را پخته ، کارآمد ودارای‌جرأت وجسارت لازم می‌نماید تا به‌هنگام مردی ، مردانه با حوادث ومشکلات روبروشده‌و شداید وسختی‌ها را بتوانند تحمل‌نمایند . ازجانبی دیگر چنان‌که می‌دانیم ، اینان مردمانی هستندکه برهنه ولخت زندگی می‌کنند و علایم زخم‌ها وجراحات و داغ‌ها بربدن‌آنان ، نشان مردانگی ومردبودن‌شان می‌باشد ونشان‌می‌دهدکه قدم به مرحلهٔ مردی گذارده و از علوم مخفی قبیله برخوردار شده‌اند .

هرگاه درصدد مقایسهٔ جوامع مردان وروش‌کار آنان باجوامعی نظیر و مشابه آن درنقاط بدوی‌نشین دیگراقدام شود، چون مواردی دیگر ، مشابه بسیاری‌به‌دست می‌آید . بسیاری ازآداب ورسوم وشیوه‌های جادویی در استرالیا و اوقیانوسیه از این نزدیکی ومشابهت برخوردارند ، بویژه در اموری راجع به جوامع مردان . نکاتی که دراین قسمت‌دربارهٔ کارانجمن مردان در استرالیا توضیح می‌شود ، چنان‌که بارها اشاره شده در اوقیانوسیه نیز نظایرش بسیار است . به هرانجام آموزش علوم مخفی و مسایل جادویی به اعضای تازه‌وارد به جرگهٔ مردان یکی از مهم‌ترین کارهای انجمن است . اما تمام افراد از تمامی امور جادویی و علوم پنهان و افسانه‌ها و قصص اولیه آگاهی ندارند ، بلکه تنها به‌قسمتی‌کم وبیش معرفت پیدا می‌کنند . میان این جامعهٔ مردان سلسله مراتب و درجات و مقاماتی وجود داردکه هرچه مقام و درجهٔ کسی در انجمن بالاترباشد، به‌همان نسبت ازآگاهی به‌علوم مخفی وجادویی برخورداری بیشتری دارد . دررأس‌وصدر این اجتماع عده‌یی از شیوخ وبرگزیدگان قراردارندکه آگاهی

کلی برعلوم مخفی وامور جادویی در انحصار آنان است .

۱۲ - جادوگران نیك سیرت

طبقهٔ ممتاز یا شیوخ و برگزیدگان ، امتیازات این طبقه ، چگونگی نیل به‌این مقام، اعضای ماوقوق شیوخ ، جادوگران بزرك ، آزمایش مجدد شیوخ ، جنبهٔ رمزی و استعاره آمیز این مراسم، مرك و رستاخیز مجدد سالخوردگان، آغاز و انجام مراسم ، بیرون آوردن اعضای داخلی بدن ، تجهیز اعضای داخلی به‌قوای فوق‌طبیعی و جادویی، تبدیل شیوخ به جادوگران بزرك ، اعمال نیك و مردم دوستانهٔ این جادوگران ، حیطهٔ قدرت و قلمرو نفوذشان، احوال جادوگران بدطینت

در مورد طبقه یاگروه ممتازانجمن‌مردان‌که شیوخ ،سالخوردگان‌و برگزیدگان باشند بایستی‌جداگانه سخن‌گفت. این‌هیأت ممتازه‌که‌درصدرانجمن مردان قراردارند، امتیازات و مقام خود را به‌تدریج به‌دست آورده‌اند . البته در این مقام اموری چون شجاعت و قهرمانی ، ثروت و تأثیرات جادویی ، و اطلاع‌کافی‌برشجره‌نامه و برقراری نسبت مستقیم‌تری باارواح اولیهٔ محلی دخالت دارند . برگزیدگان و شیوخ اغلب از سالخوردگان و پیرمردان می‌باشند ، چون این مقام به‌تدریج از برای اعضا حاصل می‌شود . یکی از امتیازات عمدهٔ این طبقه ، آگاهی‌کلی و کافی آنان است برامور جادویی و دانش های پنهان قبیله . اما در این انجمن و یا گردگاه مردان ، دسته‌یی نیز هستندکه هرچند در ظاهر قدرت‌شان مادون عظمت و مرتبت‌شیوخ و برگزیدگان می باشد ، اما در واقع و حقیقت قدرت و نفوذ معنوی از آنان است‌که حتا شیوخ و هیأت ممتازه‌نیز در تحت قدرت وسیطرهٔ جادویی‌شان قرار دارند . همان‌گونه‌که در جوامع مه‌لانه‌زی و پولی‌نه‌زی ریش سفیدان و صدر انجمن مردان به‌واپسین قدرت جادویی مسلح می‌شوند ، در این جا نیز هیأت ممتازوشیوخ انجمن در واپسین‌مرحله، به‌وسیلهٔ جادوان وکاهنان بزرگ‌که قدرت حقیقی از آنان است‌به‌آخرین حدونهایت امور و دانش سحر جادو مجهز می‌گردند . اما این تجهیز و برخورداری مراسمی‌دارد چون مرگ و رستاخیز جوانان‌که از آن در بندگذشته سخن‌گفته شد . این مراسمی است‌که‌دگر باره برای پیرمردان و سالخوردگان انجام می‌شود و در حقیقت مراسمی است بسیار شگفت‌که شاید میان اغلب جوامع و اقوام بدوی نظیری نداشته باشد.

جنبهٔ سمبولیك و رمزی این مراسم نیز همان مفهوم مرگ و میری است که به دنبال تجدید حیات و رستاخیزی به دنبال دارد . به طور کلی هم چنان که از برای کودکان زمانی فراهم می‌رسد که بایستی تحت اعمالی قرار گیرند تا ورودشان به جرگهٔ مردان به رسمیت شناخته شود ، شیوخ و سالخوردگان را نیز سرانجام دورانی باز می‌رسد که بایستی دگر باره تحت شرایط و موقعیتی ، مورد اعمال و آزمایش‌هایی قرار گیرند تا جزء جادوگران ممتاز و کاهنان بزرگ شناخته شوند .

پیش از آن که در بارهٔ جادوگران بدخیم و زشت کردار و اعمال ناخوش و اهریمنی شان سخن به میان آید ، لازم است تا از جادوان و ساحران خوش طینت و نیکوسیرت سخن گوییم . این جادوان خوش سیرت و نیکو خصال همین شیوخ هستند که ضمن آداب و مراسم و شعایر و تشریفاتی به نهایت درجه و واپسین قدرت جادویی باز می‌رسند . اینان نیك‌خواه مردمان بوده و تمام قدرت عجیب و شگرف‌شان در راه بهبود زندگی بومیان و قوم و قبیله‌شان به کار می‌افتد .

لیکن اینك لازم است تا به اختصار در بارهٔ مراسمی که به موجب آن ، شیوخ و سالخوردگان مبدل به این چنین مردان بزرگ و قدرت‌مند و جادوان عظیمی می‌شوند سخن به میان آید . در آغاز تشریفات و مراسمی بسیار مرموز و با ابهت برپا می‌شود. در این مراسم اغلب اعضای انجمن شرکت می‌کنند و کارگشایان اصلی عبارت‌اند از شیوخ و برگزیدگانی که قبلا ضمن همین مراسم به عنوان جادوان بزرگ شناخته شده‌اند . پس از اجرای مراسم و تشریفات اولیه ، اعمالی شروع می‌شود که به شگفتی‌اش و هم و پندار به نظر می‌رسد . در انجام این مراسم آخرین و نهایت درجهٔ دانش و علوم مخفی و جادوهای پرراز و ابهام دست اندرکار می‌شوند . با کومك همین علوم مخفی و جادو های بزرگ است که شیوخ و سالخوردگان را مورد انجام اعمال قرار می‌دهند . به مدد جادو و اوراد جادویی و مراسمی هیجان انگیز اعضای داخلی بدن برگزیدگان را یکایك بیرون آورده و همراه با برخی از طلسم‌ها و تعویذ ها و اغلب سنگ‌های کوچکی که دارای خواص جادویی بسیاری می‌باشند می‌آمیزند ، و چون اعضای داخلی را یکان یکان با این قوای فوق طبیعی و جادویی مجهز و همراه ساختند ، آن‌ها را به جای خود

می‌نهند . روش این اعمال شگفت‌انگیز و عجیب ، بنا بر وصف سیاحان و دیدارکنندگان این اعمال ، شبیه است به‌روش مومیایی‌کردن اجساد مردگان که میان برخی از بدویان شیوع و رواجی دارد .

کسانی که به‌این ترتیب مورد اعمال و افعالی قرار می‌گیرند ، مقامی بسیار شایسته در جامعه می‌یابند . اینان دیگر از همهٔ قوا و نیروهای خوش‌یمن جادویی برخوردار می‌شوند. طبیعت در تسخیرشان درمی‌آید ، همانگونه که قادرند درکار ارواح آدمیان مداخله ورزند . اینان قادرند که مواهب طبیعی را ایجادکنند ، با قدرت جادویی‌شان باران به‌بارند ، احشام و گله‌های شکار را فزونی بخشند ، برکت وفراوانی ایجادنمایند و به‌همین نسبت از آفات طبیعی جلوگیری‌کنند ومانع وزش بادها و توفانهای خانمان‌برانداز گردند و بیماری‌ها را درزنجیر اسارت کشیده ازمنطقهٔ خودشان بدور رانند . هم‌چنین از این قدرت برخوردار می‌شوند که غیب‌گویی‌کنند ، ازگذشته وآینده خبر دهند و حوادثی را که در بعیدترین نقاط زمین رخ میدهد ، بازگویی نمایند . شفای بیماران در اختیار اینان است و می‌توانند که بیماران صعب‌العلاج را درمان نمایند وبه‌طورکلی قدرت‌شان حصر است به امور خیر و نیکی و وداد و بشردوستی . اما این نحوه عمل و خیرخواهی و دوستی این‌کسان هرچند مسأله‌یی کلی‌می‌باشد ، اما دلیل برآن نیست که به اعمال زشت و ناانسانی و نکوهیده اقدام ننمایند ، چون اینان نیز هم‌چنان‌که به امور خیر و نیك قادر و توانایند ، قدرت به بدفرجامی وکارهای ناروا را نیز دارند و چون ازقوای فوق طبیعی و جادوهای بزرگ آگاهی دارند ، می‌توانند هرکاری را انجام دهند و چه‌بسا که اقدام به‌چنین اعمالی نیز می‌نمایند . اما به‌طور کلی اینان درنظربومیان ارج و ارزش و اهمیتی فراوان دارند و جز از دیدهٔ نیکی و اعمال خیر ومردم دوستی بآنان نگریسته نمی‌شود ودرمقابل این دسته ، جادوگران بدخیم و اهریمنی و زشت‌کردار قراردارندکه تمامی شرور و بدی‌ها وبیماریها وآفات ارضی و سماوی از نتیجهٔ افعال و اعمال آنان فهم و درك می‌شود . اینان موجودات شریر و بدخواهی هستند که با ارواح خبیث و بد مراوده داشته ونیروی جادویی‌خود را به روش‌ها و طرق نامشروع به دست آورده‌اند وهمواره‌هم‌ّ وکارشان مصروف است

بر بدی و زشتی و ایجاد شرور .

۱۳- جادوی سیاه

جادوگران و ساحران بدکار ، مطالعه و آگاهی از خواص گیاهی ، جادوگران بدکار و دستهٔ جادوان نیك سیرت ، روش نامشروع کسب نیروهای جادویی و فوق طبیعی ، جادوان بدخیم و جادوی سیاه و مرك زا ، انواع جادوهای مرك ، نسبت و وابستگی جادوگران با اعضای دسته ، تحریم جادو از برای افراد دسته ، مرك های جادویی ، تشخیص مرك و محکومیت جادوگران همسایه ، روش اعدام و کشتن جادوگران

جادوگران بدخیم و نا به کار ازجمله‌کسانی‌هستندکه بومیان همواره‌ازآنا ن درترس و اضطراب و وحشت به سر می‌برند . اینان ساحرانی هستند درکارخود وارد و از گیاه شناسی سررشته و اطلاعاتی کافی دارند . انواع زهر ها و پادزهر ها را از ریشه‌ها و ساقه ها و برگ های مختلف گیاهان و نباتات می‌سازند و از خواص ویژهٔ گیاهان به نفع مرموزیت و قوای فوق طبیعی خود استفاده می‌برند . اینان بر خلاف دستهٔ اول ، یعنی شیوخ و برگزیدگان انجمن مردان که در واپسین مرحله ، چنان‌که مشاهده شد به‌نهایت درجهٔ علوم مخفی دست می‌یابند و مردانی‌هستند خیر و نیك‌خواه که جادو وروش‌های جادویی‌خودرا درراه بهبودمردمان وزندگیشان به‌کارمی‌گمارند، افرادی هستند که نیروهای اهریمنی شان را در راه ایذاء و آزار خلق و زشتی و نکوهیدگی به‌کار می‌اندازند .

این جادوگران بدخواه از راه طبیعی و مشروع ، چون شیوخ و سالخوردگان انجمن های مردان به دانش های مخفی و امور و نیرو های فوق طبیعی دست پیدا نمی‌کنند ، بلکه از راه ها و روش‌های شیطانی وهمکاری با ارواح خبیث و شریر به امور پنهانی و غیبی و جادوهای مخوف و مؤثر آگاه شده و با دست‌یاری آن شیاطین سیاه به شرارت و نفاق افگنی وآزار مردم و ایجاد مرض و ناراحتی اقدام می‌کنند . روش‌های ایذاء وآزار اینان بسیار فراوان و وحشت انگیز است . گاه افراد وکسان مورد نظر خودرا با پرتاب‌کردن چیزها و اشیائی جادویی‌به درون بدن‌شان به‌امراض سخت وهیبت‌انگیزی دوچارمی‌نمایند . میان بومیان درمورد ایجاد امراض وجادوهای فراوان بوسیلهٔ این جادوگران بدسیرت ، داستان‌ها وگفته‌های بسیاری پراگنده است.

معتقدند که شب هنگام ، به گاه استراحت ، جادوگران چربی بدن افراد مورد نظر را با روش‌های جادویی بیرون کشیده و موجب نوعی بیماری که مرگی جان‌کاه وهمراه با شکنجه دارد می‌شوند . همچنین این جادوگران قادرند شب هنگام با افسون‌های مخصوص و اعمالی وحشت‌انگیز، اعضای داخلی برخی کسان را از بدن‌شان بیرون کشیده و به‌جای آنها مشتی علف خشکیده واردکنند . این کسان هنگامی که ازجواب برمی‌خیزند ، احساس نمی‌کنند و جای زخم و بریدگی بر بدن شان پیدا نیست ، چون جادوان شب هنگام ، وقتی که عمل مخوف خودرا انجام میدهند ، با افسونها و روش جادویی محل زخم و بریدگی را التیام‌می‌بخشندو به همین جهت صبح هنگام بومیان آثاری بر بدن خود ملاحظه نمی‌کنند . لیکن از این ماجرا دوسه روزی نمی‌گذردکه مرگ وحشت‌ناك با شکنجه‌هایی فراوان فرامی‌رسد و قربانی بی‌نوا را پس از دورانی سیاه و پر الم و درد به ورطهٔ مرگ می‌افکند .

بسیاری از این جادوگران ، مراجعان و مشتریانی فراوان دارند . عاشقانی که از معشوق خود جدا ومورد بی‌توجهی واقع شده‌اند، به‌اینان مراجعه می‌کنندتاافسون وطلسم واحیاناً داروی محبت بازگیرند . برخی کسان از برای انهدام و دشمن‌کشی به این جادوان مراجعــه می‌کنند وکسانی نیز از برای غیب‌گویی وپیش‌نگری نزداین مردان بدسرشت روی می‌برند .

به‌طورکلی بومیان ازاین جادوهای سیاه ووحشت انگیز بسیاردربیم وهراس‌اند، چون جادوگران حتا از نقاط دور نیز می‌توانند تا افراد را هدف جادوهای مرگ‌بار خود قرار دهند. لیکن‌دراین‌جا نیز جادوان وطبقهٔ آنان ازلحاظ نسبت‌های اجتماعی تابع نظم‌وترتیبی هستند . هیچ‌گاه یك جادوگر بدطینت وزشت‌کردار نمی‌تواند افراد واعضای وابسته به‌گروه‌خود را هدف اعمال اهریمنی ومرگ‌زایش به‌کند وبدون‌شك این موضوع منشأش همان نسبت های روحی ومشترك بودن در ارواح محلی است و همواره جادوگران دسته‌یی ، اعضا وافراد دسته‌یی دیگر را می‌توانندمورد جادوهای مرض‌انگیز و مرگ‌زای خود نمایند و بدون شك براین مبنا همواره مراجعان این جادوگران از دسته‌هایی دیگرمی‌باشند . به‌هنگامی که دریك دسته یکی از افرادآن

به‌وسیلهٔ اعمال جادویی به‌میرد ، ویا مرگ آن چنان باشدکه این چنین‌ظنی به‌رود ، پزشك جادوگری را از برای تشخیص احضار می‌کننـد . آن گاه طبیب جادوگر به معاینات جادویی پرداخته ومعمولا یکی ازجادوگران دسته وقبیلهٔ‌هم‌جوار و همسایه راکه به‌بدسرشتی شهرتی دارد ، محکوم می‌کند . ازبرای چنین مواقعی ، یك هیأت مجازات کننده تعیین می‌کنند . کار این هیأت آن است که به قبیله یا دستهٔ مجاور می‌روندکه جادوگر موردا‌تهام‌را به‌کشند . رسم میان این بدویان چنین جاری‌است‌که قبیلهٔ همسایه وهم‌جوار به‌هیچ‌وجه در برابر دفاع از جادوگر وابسته به‌خودکه‌درواقع عضو دسته‌شان می‌باشد برنیامده ومانع‌کار هیأت مجازات‌کننده نمی‌شود و افراد هیأت مذکور نیز جادوگر مورد نظر راکشته وباز می‌گردند .

۱۴ - ورود جوانان به جرگهٔ مردان (قبیلهٔ کورنای)

در بارهٔ مسألهٔ توتمیسم ، مبحثی‌کلی دربارهٔ قبایل بدوی استرالیـایی ، در بارهٔ قبیله‌کورنای ، مراسم‌ورود جوانان به‌جرگهٔ مردان، عدم اجرائی شکنجه‌های سخت دراین‌قبیله نسبت به‌جوانان آغاز جشن‌وتشریفات ، آرایش مردان ، رقص واعمال آنان ، رقص زنان مسن ، صف دختران وپسران ، آغاز مرحلهٔ دوم ، انتقال جوانان به‌جنگل ، دوران طولانی وسخت انزوای جنگل، تابوها ومحرمات فراوان ، اعمال جنگل ، پایان ریاضت و پذیرفته شدن در سلك مردان

البته بسیار لازم بود تا دراین‌بند ازمسألهٔ **توتمیسم Totemism** یادشود و دربارهٔ آن وهم‌چنین مسایل **تابو Tabu** شرحی نگاشته‌اید . اما چون درنظراست‌تا بحث توتمیسم یا توتم وتابو باگستردگی‌بیشتری تحقیق وکاوش‌گردد، به همین جهت درپایان این بخش ، فصلی دربارهٔ آن خواهدآمد[1]. اینك پس‌ازگفت‌وگوهایی‌کلی در بارهٔ دیانت، جادووسحر ، آداب‌ورسوم ، اوضاع اجتماعی وخـانوادگـی قبایل بدوی استرالیایی ، چندقبیلهٔ بزرگ وقابل اهمیت‌را ازآن میان برگزیده وبه‌تحقیق‌درآداب ورسوم ، افسانه‌ها واساطیر ، دیانت ومذهب‌شان می‌پردازیم .

آن‌چه‌که‌قابل‌توجه‌است‌این‌مطلب‌مهم‌می‌باشدکه متأسفانه‌درمدت‌نیم‌قرن‌به‌سرعت قبایل واقوام بدوی استرالیایی‌روبه انهدام نهادند . بسیاری از قبایل ودسته‌ها، نفرات شان به سرعت تقلیل یافت . بسیاری‌شان ناجوانمردانه و باسنگ‌دلی و وحشی‌صفتی سفیدپوستان مهاجم‌کشته‌شدند . انبوهی ازآنان نیزگرفتار آفات تمدنی شدندکه‌سفید

---

۱ - این‌بخش ویژه در پایان‌کتاب چهارم آمده‌است ، بدانجا نگاه شود

پوستان به همراه‌خود آورده بودند. اعتیاد به مشروبات الکلی، بیماری‌های آمیزشی و فحشا ـ انسان‌های اصیل‌استرالیایی را به‌سرعت تحلیل برد . بسیاری‌ازقبایل‌ودسته‌ها به‌طورکلی ، بدون آنکه حتا چندنفری‌شان باقی به‌مانند ، ازمیان رفتند . ازقبایلی انبوه نیز بیش ازسی‌یاچهل نفر باقی نماندند . آن چه که مهم‌ترو بیشتر مورد تأسف می‌شد ،آن بودکه آداب ، رسوم و معتقدات‌شان نیز باسرعت و تندی شگرفی متروك می‌گشت وهرگاه‌کار ، تحقیق ، کاوش وازخودگذشتگی عده‌یی معدود نبود ،این‌زمان آگاهی‌های مابه‌نسبت یك درسد محسوب می‌گشت . کشیشان و دعوت‌گران و مبلغان مسیحی از سرتعصب مذهبی‌که راه به‌جهلی مفرط وحماقتی عظیم می‌برد ، بومیان‌رااز معتقدات ورسوم خود منع‌کرده وراه وروش خود را برای‌آنان تجویز می‌کردند و به همین جهت این دسته درواقع موجب‌اصلی وعلت نخستین متروك ماندن رسوم وعقاید بومیان محسوب می‌شوند .

از جملهٔ قبایلی که در شرف از میان رفتن و متروك ماندن رسوم بود ، قبیلهٔ **کورنای** Kurnai محسوب می‌گشت‌که مردم‌شناسی نامدار ، یعنی **الفردهوویت** Alferd Howitt باکوشش وهمتی بلندبه‌تحقیق‌در باره‌شان پرداخت، ودرسطوری که می‌آید به زندگی ، دیانت ، رسوم و معتقدات‌شان آگاهی می‌یابیم .

در میان این قبیله به جوانان‌هنگام ورود به جرگهٔ مردان شکنجه‌های‌کمتری وارد می‌کردند . البته درکمتر منطقهٔ بدوی نشینی‌که درمیان مردمانش‌انجمن‌مردان وجود داشته باشد ، می‌توان این‌گونه مراسم را بدون شکنجه‌مشاهده نمود،اماچنان که درطی مباحث گذشته توضیح داده شد ، مراسم شکنجه شدت وضعفی دارد.درمیان قبیلهٔ کورنای ، برخلاف بسیاری‌از قبایل‌که تاکنون‌درباره‌شان سخن‌گفته‌شده ،مراسم بلوغ جوانان وورودشان به‌جرگهٔ مردان بامسالمت بیشتری انجام می‌گرفت . البته‌در کنار این مسالمت زخم‌هایی جزیی وسطحی نیربه‌بدن جوانان وارد می‌شد ، اما آن چنان نبودکه با شکنجه‌هایی هولناك و رعب‌آور ، تن‌وروان‌شان رابه‌فرسایند .

برای انجام چنین تشریفاتی ، مردان قبیله ابتدا اقدام به‌رنگ‌آمیزی‌تن‌وبدن خود می‌کردند ، وخودرا به‌وسیلهٔ زینت‌آلاتی‌که داشتند، می‌آراستند .درمیان‌بسیاری

از قبایل رسم بودکه از برای رنگ قرمز وچسبی‌که به وسیلهٔ آن پرهای زینتی‌را به بدن‌های خودبه‌چسبانند ، طی‌تشریفاتی ابتدایکی‌ازجوانان قبیله را قربانی‌می‌کردند. باخون‌آن جوان نقاطی از بدن خود را رنگ کرده و باانعقاد خون ، چون‌چسبی‌آن را به‌کار برده وپرها را به سروتن خود می‌چسبانیدند . البته ممکن بودکه میان‌قبیلهٔ **کورنـای Kurnai** نیزدرزمان‌های‌گذشته چنین‌رسمی وجود می‌داشته‌و بعدهامتروك شده باشد . باری این‌رنگ آمیزی اهمیتی بسیار داشت . سرهای‌شان را بانوعی‌گل سرخ‌رنگ‌می‌آلودند ودر صورت‌هاشان خطوطی ایجاد می‌نمودند . تن‌شان‌رابا زغال سیاه می‌کردند واین‌کارها را در جنگل‌انجام داده وبه‌هنگام آغاز و شروع تشریفات به حالت خاصی ازجنگل خارج می‌شدند . درمیدان وسیعی که مراسم‌جشن‌درآن‌جا انجام می‌گرفت ، پسران دریك صف‌می‌نشستند ودرکنار هریك ازپسران دختری قرار داشت . جادوگران یا کاهنان قبیله در جای‌گاه خود براجرای تشریفات‌نظارت‌داشتند وبه موقع شروع به‌اقدام می‌نمودند . آرایش جوانان به شیوهٔ خاصی بود. سرآنان‌را با پوست نوعی‌سگ وحشی وپوست کانگورو می‌پوشانیدند وصورت وگردن‌شان را با گل سرخ‌رنگ آرایش می‌کردند .

زنان مسن قبیله در این موقع به‌نوعی رقص آرام و ساده می‌پرداختند .آنان‌درحالی که دست هرکدام‌شان یك‌تکه پوست نوعی جانور بومی آن دیار بود ، به‌روش خاصی خود را حرکت داده‌و آن پوست رابه‌زمین می‌نواختند . درچنین‌هنگامی‌چنان‌که‌ذکر شد ، مردان قبیله‌که در جنگل از رنگ آمیزی وآرایش خودشان فارغ شده‌بودند، به‌حالت رقص مخصوصی، به‌شکل یك صف و دنبال هم از جنگل خارج شده‌و به‌سوی محل انجام تشریفات می‌رفتند . در تمامی حرکات‌ورفتارشان توازن و هم‌آهنگی‌وجود داشت . پاهاشان باهم حرکت می‌کرد و در حالی‌که آهنگ ملایمی به‌وسیلهٔ کسانی نواخته می‌شد ، سرودی را آهسته و یك‌نواخت زمزمه می‌کردند . آرایش و لباس اینان نیز به‌سبك‌خاصی مرتب بود . پرهایی چند به‌سر خود نصب‌کرده‌بودند .صورت شان سرخ رنگ و بدن‌شان سیاه بود . به‌تن‌شان‌نوعی‌نیم‌تنه‌که از پوست درخت‌فراهم می‌شد ، نمایان بود ، در حالی‌که ازکمرگاه به‌پایین برهنه بودند . میان‌شان مرسوم

بودکه بینی‌های خود را از قسمت پایین سوراخ می‌کردند و از برای تزیین هرگاهی چیزی از آن می‌آویختند . در این هنگام هریك از مردان دسته‌های پرپشتی علف‌را از سوراخ‌های‌بینی می‌آویختند . اینان نیز چون زنان‌قبیله ، نوعی از پوست‌درختان به‌دست گرفته و در حال‌حرکت در فواصل معینی آن‌را به‌زمین می‌کوفتند . وقتی‌که مردان به دایرهٔ مخصوص انجام مراسم می‌رسیدند ، رقص و حرکات‌شان تند می‌شد . پاهاشان بسیار به‌تندی ، بدون آن‌که توازن و هم آهنگی‌شان از دست برود حرکت می‌کرد و این رقص جلو صف نشستهٔ پسران و دختران انجام می‌شد. پسران‌و دختران نیز مطابق باحرکت‌و آهنگ پای مردان ، سرهای خود را به‌این جانب وآن جانب حرکت می‌دادندو در اثر چنین عملی ، گیجی‌و دوار سر عارض‌شان می‌شد .

در این‌جا یك‌قسمت از مراسم پایان می‌یافت و مردان به همراهی کاهنان ، جوانان راکه درحالت رخوت وگیجی بودند به‌جنگل منتقل می‌کردند . در جنگل محل‌ویژه‌یی از برای آنان‌مهیا بود . برای هرکدام‌شان از شاخ‌و برگ‌و الیاف‌گیاهی بستری آماده‌کرده بودند و هرکدام‌شان را به‌روی بستری‌می‌خوابانیدند . آن‌گاه‌بود که دوران سختی شروع می‌شد . عده‌یی از مردان محافظ این جوانان درجنگل‌بودند و این دوران انزوا مدت چندین‌ماه طول می‌کشید . زندگی جوانان درجنگل‌همراه با محدودیت‌هایی دشوارو تابوهایی‌فراوان و بسیار بود.هرگونه تماسی‌با جنس مخالف از برای‌شان ممنوع بود و در مورد خوراك ، برنامه‌یی محدود و خاص داشتند . در طی این مدت طولانی مجاز نبودند تا ازگوشت حیواناتی خاص تغذیه نمایندو به‌ویژه گوشت حیوانات ماده به‌کلی خوردنش از برای‌شان ممنوع بود . جوانان در حالی‌که به‌روی بسترهای‌گیاهی‌شان درازکشیده بودند ، بالای سر آنان نوعی‌قارقارك‌آویزان می‌کردند . این‌ها آلتی بودندکه از چوب به شکلی بیضی می‌تراشیدند و نوعی آن‌ها را تعبیه می‌کردند که برمحوری بالای سر جوانان می‌چرخید . درگردش‌های اولیه صدایی خفیف داشت ، اما به‌تدریج صدای‌شان‌بلند شده و به‌صورت غرشی جان‌خراش در می‌آمدکه نوعی گیجی و سرسام از برای جوانان ایجاد می‌کرد . سرهای‌شان را به‌زیر پوست‌ها فرو برده اما با این وصف غرش قارقارك‌ها هم‌چنان‌باصدای‌مهیب‌شان

درگوش می‌پیچید . این‌ها آلاتی رمزی بودندکه زنان وکودکان را به چگونگی‌اش آگاهی نبود و طنین صدای آن‌ها از جنگل، خوف و وحشت و هراس در آنان می‌افگند و جنبهٔ اسرارآمیزی به اعمال جنگل می‌بخشید .

پس ازگذشت چندماه ، سرانجام این تشریفات و رسوم به‌پایان می‌رسید .جنبهٔ رمزی و استعاره آمیز این مراسم ، گویای مرگ و رستاخیز و حیاتی مجدد بود از برای جوانان . چون مراسم تمام می‌شد ، کاهن یا جادوگر بزرگ یك نام سری به‌هر یك از جوانان می‌بخشید که مأذون نبودند هیچ‌گاه آن نام سری را افشا نمایند . از آن پس جوانان از جنگل خارج‌شده‌و طی‌تشریفاتی‌دیگر وارد قبیله شده و درجرگهٔ مردان پذیرفته می‌شدندو این در واقع تجدید حیاتی از برای‌شان محسوب‌می‌گشت‌و اعلام پایان و مرگ دوران کودکی و تولد در محیط و شرایطی نو و تازه محسوب می‌شد .

۱۵ - زندگی عمومی

روابط و نسبت‌های خویشاوندی ، اعضای قبیله و اشتراك درارواح‌قدیم‌محلی، زنان ومردان، تقسیم مشترك کار، سرگرمی وکار زنان ، وظایف مردان ، خوراك، آذوقه‌گرد آوری و شکار ، لباس و مسألهٔ برهنگی ، دختران با پوششی برای ستر عورت ، زنان و مردان کاملا برهنه ، علامت زنان و دختران بی‌شوهر ، نظیر این رسم در آفریقا ، مقررات خویشاوندی ، شکار و نحوهٔ تقسیم میان‌اعضای خانواده

میان قبیلهٔ کورنای Kurnai ازلحاظ نسبت‌های خویشاوندی و روابط نسبی افراد ، همان روابط و نسبت‌هایی برقراربود که در بندهای‌گذشته درموردمسایل کلی توضیح داده شد . افراد قبیلهٔ‌کورنای همه خودرا از اعقاب ارواح محلی می‌پنداشتند. نیاگان اسرارآمیز به نام **آل‌کورین‌گا Alcuringa** در منطقهٔ آنان نیز در اعصار دوری یك عده ارواح آفریده بودند که برخی‌شان به صورت جانورانی درآمده بودند و بعضی‌شان به صورت انسانهایی درآمده و نسل آنان را درست‌کرده بودند و به همین سبب اعضا و افراد قبیلهٔ کورنای نیز با اشتراك در ارواح قدیم محلی به هم وابستگی داشتند ودرکنار این‌نسبت خویشاوندی‌کلی ، خویشاوندی های تنی وارثی وخانوادگی برقرار بود .

حد و تقسیم کار میان زنان و مردان دارای مرزهای معینی نبود . مردان یا به جنگ می‌پرداختند و یا به‌دنبال صیدوشکار می‌رفتند . زنان به‌کارهای خانه رسیدگی می‌کردند ، به‌صید ماهی می‌پرداختند ، به‌بافتن سبد وپارچه‌هایی از الیاف گیاهی خود را سرگرم می‌کردند و با چوبك‌های حفاری خود به‌گردآوری آذوقه اقدام می‌کردند . ریشه‌های مفید گیاهی ، سبزیجات خوردنی و میوه ها را جمع‌آوری کرده و از برای خانواده به‌تهیهٔ خوراك مشغول‌می‌شدند. مردان دراوقات فراغت به‌ساختن برخی‌وسایل‌و اثاثه‌پرداخته، یا به‌گفت‌وگوویا به‌فراهم‌آوردن‌مقدمات‌جشنها‌خودرا‌سرگرم‌می‌کردند. لباسی به‌تن‌نکرده‌واغلب‌اوقات‌برهنه‌زندگی‌میکردند. تنها در برخی‌مواقع تشریفاتی ، ازجمله مورد جشن ورود جوانان به جرگهٔ مردان ، نیمی از تن خودرا می‌پوشانیدند و باز از کمر به‌پایین‌شان برهنه بود . به طورکلی مردان به‌هیچ وجه عادت به پوشانیدن خود نداشتند و برخی‌اوقات اتفاق، می‌افتاد که از کمرخود پارچه‌هایی می‌آویختندکه دارای ریشه‌هایی‌بود و این کاررا جهت زیبایی وتشریفات انجام می‌دادند نه‌آن‌که منظورشان پوشانیدن و ستر عورت باشد. اما وضع زنان به گونه‌یی دیگر بود . زنان و دختران پیش‌ازآن که شوهر کرده باشند با نوعی‌پوست جانوران که ازکمر خود می‌آویختند ، سترعورت می‌نمودند ، اما درحقیقت دراین‌جا نیزمنظور اصلی‌پوشاندن و نهان داشتن عورت نبود ، بلکه این تنها وسیله‌یی بود تا زنان شوهردار ازدختران وزنان بی‌شوهر تمیز داده شده و مشخص شوند ، چون زنان و دخترانی که شوهر می‌کردند ، دیگر آن کمرآویز پوستی را به خود آویزان نکرده وکاملا برهنه زندگی‌میکردند . این‌چنین روشی ، و یا نظیر این‌کار میان بومیان کامرون درآفریقا نیز شایع است . در کامرون دختران و زنانی که هنوز به شوهر نرفته‌اند ،با بندی -نوعی پردهٔ سیاه بر عورت خود می‌آویزند و این علامت آن است که بی‌شوهرند ، و اما زنانی‌که شوهر دارند ، بر عورت خود پردهٔ کوچك سفیدی می‌آویزند که علامت شوهرداری شان می باشد . (برای‌چگونگی لباس وآرایش دختران باکره درقوم‌یهودبه کتاب دوم‌سموئیل، باب سیزدهم نگاه‌شود)

آن‌چه‌که درشکار وتقسیم‌آن میان خانواده مرسوم بود نیز جلب‌توجه می‌کند. درموارد کلی از این رسم سخن رفت ودراین‌جاچگونگی آن را میان قبیلهٔ کورنای

شرح می‌دهیم . هرگاه یك شکارچی ، یا فردی از قبیله به شکار رفته و جانوری را صید می‌کرد ، موظف بود تا حاصل کار خود را میان اقوام و خویشان نزدیك اش تقسیم نماید و هر قسمتی از شکار سهم یکی از اعضا می‌شد . مثلا هرگاه شکارچی یك خرس محلی را شکار می کرد . لاشه‌اش به این‌ترتیب تقسیم می‌شد : ران راست متعلق به پدرومادر بود و در تقسیم سهم‌آنان می‌شد ، اما دست راست در تقسیم بندی به کسی‌خارج ازجرگهٔ خانواده می‌رسید. ران ودست‌چپ به‌پدرزن ومادرزن می‌رسید، گوش‌های شکار به همسر شکارچی می‌رسید و او نیز بنوبهٔ خود . گوش راست را به خواهرش پیش‌کش‌می‌کرد . چنان‌که ملاحظه شد ، به‌هنگام‌هایی‌دیگر اعضای‌خانواده و خویشاوندان نسبت به‌هم وظایفی‌داشتندکه جملهٔ‌آنها مقررات خانوادگی‌را تشکیل می‌داد که با تابوهای فراوان قبیله‌ای در حکم قوانین عمومی جلوه داشتندکه نظم و انتظام را در داخل اجتماع تأمین میکردند . اغلب اعضای نزدیك و طبقهٔ اول در یك جا و یك مکان زندگی میکردند و به‌هنگام خواب در سرپوشیده‌های خود ، درمیان آتشی ازبرای‌گرم‌شدن می‌افروختند و یکی‌از رسومشان آن‌بود که هرفردی به‌نسبت مرتبهٔ خود در فاصله‌یی معین از آتش و در گوشه‌ای می‌خوابید .

۱۶ـ جادوی‌مرگ

جادو وجادوگری ، جادوگران بدکنش، ارتباط باارواح شریر، جادوی مرك، مرك امری غیرطبیعی ، علت جادویی‌مرك ، موجبات بدبینی وعدم‌اعتماد میان مردم ، منشأ وعلل‌جادوهای مرك . آداب دشمن‌کشی ، طلسم جادوشکن ، همانندی باروش‌هایی در مه‌لانه‌زی . دفن طلسم با مدفوع دشمن ، موی دشمن وسیلهٔ مرگی سخت و تدریجی ، روش‌های اعمال جادویی میان ملل متمدن

میان افراد قبیلهٔ کورنای ، هم‌چون دسته‌ها و قبایل دیگر استرالیایی ، جادو و جادوگری رواجی بسیار داشت وبسیاری از رخ‌داده‌ها وکارهایی‌که اتفاق می‌افتاد ، دارای منشأ ومبدیی جادویی شناخته می‌شد . جادوگران به دودسته تقسیم می‌شدند . جادوگران نیك سیرت و مردم دوست که از اعضای برجستهٔ مجمع مردان محسوب می‌شدند ونیروی وقدرت‌شان رادر بهبودزندگانی مردم به‌کار می‌بردند ، وجادوگران

حرفه‌یی که نیرو و قدرت‌شان را ازارواح خبیث و شریرکسب کرده و به آزار مردم می‌پرداختند . این جادوگران اعمالی بسیار وحشت‌انگیز انجام می‌دادند که در نتیجهٔ جادوی سیاه به‌مرحلهٔ عمل می‌رسید و براثر آن مردمان می‌مردند .

به همین جهت و براثر همین روش وکار جادوان و اعتقاد مردم بود که برای مرگ یك‌علت طبیعی نمی‌شناختند . بلکه‌آن‌را امری غیر طبیعی می‌شمردند که‌براثر جادو پدید آمده و وقوع می‌یافت . اصولا این چنین پنداری همواره میان اقوام و مجامعی پدید می‌آمدکه جادو واعمال سحرگونه غلبه واهمیتی‌داشت. در مه‌لانه‌زی نیز که جادو زیربنا واساس زندگانی ومعتقدات بدویان محسوب می‌گشت ، مرگ امری غیر طبیعی به‌نظر آمده و از برای آن انگیزه‌هایی جادویی شناخته می‌شد . پس در میان چنین بدویانی که مرگ امری‌غیر طبیعی تلقی شده وبراثر جادو پدید می‌آمد ، بدون شك طلسم‌ها وتعویذهاوآیین‌هایی وجود می‌داشت که‌جادو شکن بودند وباتوسل به‌آن‌ها جادوهای مرگ‌زا باطل شده و کسانی از مرگ نجات پیدا می‌کردند .

اما علل ومنشأ این جادوهای مرگ‌زاازکجا می‌بود . باالطبع این پرسشی‌است که‌پاسخ آن با اندك تعمقی بایستی بسیارزود دریافت وفهم شود . چون درمیان‌جمعی از مردم که‌باهم‌زندگی می‌کنند ، برحسب معمول نقارها وکدورت‌هایی ایجاد می‌شود که طبعا دشمنی‌های سختی رابه وجود می‌آورد و کسانی درصدد برمی‌آیند تا دشمن خود را ازمیان برداشته و معدوم کنند . این‌کسان برای نیل به مقصود و منظور خود مجبورند تا به‌جادوگران بدکنش وبدطینت پناه برند وجادوگران نیز درازای‌دریافت دستمزد وحق‌العملی دست به‌کار می‌شوند تاکسی یاکسانی را به مرگ بسپارند . پس اغلب مردم طلسم‌هایی برعلیه این‌نوع مرگ‌های جادویی تهیه کرده‌وهمراه خود نگاه می‌دارند، وهمچنین رسوم وکارهایی بسیار متداول است‌تا اثر جادوهای سیاه‌و مرگ‌زا خنثا وبرزدوده شود .

البته چنین روش واعمالی‌راچنان‌که میان بدویان مه‌لانه‌زی مشاهده نمودیم ، دشمنی ونقار و کدورت میان اعضای دسته وقبیله به‌وجود می‌آورد و نیرویی بسیار را که بایستی در بهبود زندگی به‌کار رود ، در جهت معکوس آن به کار می‌اندازد . هم

چنان کسانی در صددند با توسل به جادوگران و اعمال جادویی دشمنان خود را معدوم کنند ، عده‌یی دیگر نیز که‌می‌بایستی هدف این مرگ‌های سخت و جان‌کاه قرار گیرند بیکار ننشسته‌ودست به اعمال متقابلی می‌زنند. اینان در آغاز طلسم‌هایی تهیه‌می‌کنند تا اثر جادو را برزداید وسپس در صدد برمی‌آیند تا بردشمن خود پیش دستی کرده واورا به وسیلهٔ جادوهایی متقابل به‌کشند .

این رسوم وروش‌هایی که‌میان‌شان برقرار ومورد عمل بود ، شباهت وهمانندیهای بسیاری را با آداب و رسوم متقابلی میان جوامع‌متمدن درقرون واعصار بسیارداشت هرفردی سنگی مدور کوچك ومهره مانند وسیاه رنگ به‌همراه خودحمل می‌کرد که طلسم محسوب می‌گشت وآن را از جادوگر برای نیت مورد نظرش به دست آورده‌بود فردی که این طلسم جادوشکن را فراهم کرده بود می‌دانست که دشمنی دارد که در صدد مرگش به‌وسیلهٔ جادو می‌باشد و به‌همین جهت در تکاپو وتلاش بود تادشمن‌خود راقبل از آنکه خودش از میان به رود ، معدوم سازد. وی‌همواره مترصد آن بودتا مدفوع دشمن خود را به‌دست‌آورد، چون‌هرگاه‌آن‌راپیدامی‌کرد، باآن‌مهره‌یاسنگ‌ریزهٔ طلسم گونه‌در محلی‌دفن‌می‌نمودواین‌کاری‌بود که موجب مرگ دشمن‌اش می‌شد .اعضا وزواید هرکسی وسایلی بودند که به‌وسیلهٔ آن‌ها ممکن بود دشمنی را به‌ورطهٔ مرگ وهلاکتی عظیم درافکند. جادویی وجود داشت که مرگی تدریجی وهولناك راموجب می‌شد . فردی که در صدد بود تاکسی را این گونه به‌کشد ، اول مرتبه می‌کوشید تا موی شخص مورد نظر را به دست بیاورد . میان این قبیله ، و به طور کلی بومیان استرالیایی نوعی سلاح بود از چوب کوتاه گره‌دار به شکل چماق که آن را به طرف دشمن ویاشکار بانشانه‌گیری پرتاب می‌کردند . موی دشمن‌یاکسی راکه درصددجادو کردنش بودند ، برپای عقاب به‌انتهای این‌چماق پرتاب کردنی می‌بستند وپس‌از آن باروغن گانگورو به چربی‌آلوده‌اش کرده و در برابرآتشی پرشعله نگاهش می‌داشتند. براین اعتقاد بودند که‌چنین جادویی موجب لاغری ونحیفی تدریجی آن کس‌شده و بادردی جان‌کاه می‌میرد .

البته لازم به‌تذکر نیست که شواهد وهمانندهای این چنین‌کارها و افعالی را

در میان جوامع متمدن شرح دهیم ، چه‌از کشورهایی عقب افتاده تا ممالکی مترقی ومتمدن‌هنوز این چنین اعمالی ونظایر آن بسیار مورد اجرایی‌دارد و مردمانی‌بسیار درگوشهٔ وکنار به این اعمال جادویی معتقد بوده و بر آن عمل می‌کنند . در اروپای قرون میانه که جادوگری رواجی بسیار داشت ، اعمال و کرداری انجام می‌شد که جادوهای اقوام بدوی که نمونه‌یی از آن شرح و توصیف شد ، در برابرش جلوه و رونقی را دارانیست . نه‌آن که دراروپای سده‌های میانه ، بلکه در اروپای امروز و آمریکا ومناطق تمدن خیز دیگر هنوز این‌گونه مراسم واعتقادات و آداب حکم روا ومتداول است .

۱۷ــ آداب و مراسم مردگان

دربارهٔ ارواح ، ارواح شریر و خبیث، ارواح نیك و بی‌آزار ، روح دنیاپرستی ، دخالت ارواح درکار زندگان . مسألهٔ روح و حلول ، آبستنی و زایمان یا تجدیدحیات ارواح ، دربارهٔ مرك ، رفتار با مردگان ، پوشاندن جسد مرده ، ندبه وزاری ، کندن موهای مرده ، نوعی‌تکفین ، حمل مرده به وسیلهٔ زندگان تا هنگام پوسیدن ، دفن استخوان های مردگان ، بریدن دست مرده ، خاصیت جادویی دست های بریده ، رسوم مختلف استرالیایی در بارهٔ رفتار با مردگان ، روش پدر شاهی در قبیلهٔ کورنای ، سازمان اجتماعی

همچنان که جادوگران به دو دسته تقسیم می‌شدند ، و دسته‌یی‌شان مردم دوست وگروهی‌شان دشمن‌مردم می‌بودند ، ــ ارواح نیز به دودسته منقسم می‌شدند : ارواحی بودند بدون‌آزار و برخی اوقات حتا کومك ها و یاری‌هایی نیز به مردم می‌نمودند ، و ارواحی بودند شریروخبیث که به وسیلهٔ جادوگران شیطان‌صفت به‌اعمالی‌اهریمنی می‌پرداختند . ارواح نیك همواره و یا در مواقعی خاص مورد پرستش بازماندگان قرارگرفته ودربسیاری از اوقات آنان را یاری و همراهی نیز می‌کردند . البته این‌ها اغلب ارواح مردمان نیك و نیاگان قبیله‌یی بودند و همچون اوقیانوسیه وآفریقا ، در استرالیا نیز نیاگان پرستی کم‌وبیش ، نه به شکل مطلق رواجی داشت وبومیان ارواح را دارای قدرت مداخله درکار زندگان می‌دانستند . دربسیاری‌ازقبایل ارواح نیاگان دور و نزدیك در رحم زنان حلول کرده و دوباره با تولدی جدید ، تجدید حیات می‌کردند و بدویان این منطقه تولد نوزاد را نتیجهٔ عمل طبیعی آمیزش جنسی زن

و مرد نمی‌پنداشتند ، بلکه این‌عمل را دعوتی می‌پنداشتند برای حلول روح یکی‌از اجداد در رحم زن از برای تولدی تازه . میان بومیان برخی از نقاط اوقیانوسیه عمل جنسی‌را وسیله‌یی می‌پنداشتند از برای انبساط فرج زن که یك روح بتواند از آن‌جا به داخل رحم زن رفته وپس‌ازگذراندن دورانی‌مخصوص دوباره متولد شود . به‌همین جهت ارواح همیشه در رفت و آمد بودند ، میان این جهان و آن جهان و بدویان خاطرات‌آنان را محترم دانسته و تقدیس‌شان کرده و از خشم‌شان در ترس و عذاب بودند . اما در استرالیا آنقدرآداب و رسوم و عقاید و روش‌های مختلف وگوناگونی برقرازبودکه گاه رسم یك قبیله ودسته درمیان دسته وقبیله‌یی دیگر کاملا ناهم‌آهنگ و غریب جلوه می‌کرد . اما آن چه‌که از دیدهٔ یك محقق وکاوش‌گر تیزبین به دور نمی‌ماند ، موارد مشترکی است میان آداب و رسوم دسته ها و قبایل مختلف .

از مسألهٔ روح و حلول و تولدهای تازه و دوباره که بگذریم ، مورد مرگ و تشریفاتی درمورد مردگان و اموات ، و مراسم سوگواری و تدفین بسیارعجیب و مورد توجه است . پیش‌ازاین درمورد قبیلهٔ اولن‌کور **Ulencur** مشاهده نمودیم‌که هرگاه کودکانشان می‌مردند ، مادران وظیفه داشتند تا لاشهٔ کودك مرده را درکفن یا پوششی ازپوست درخت پیچیده و به‌پشت خودشان چون‌کوله‌باری بسته وباآن‌آنقدر به‌سر برند تا لاشه‌کاملا گندیده و ازمیان رفته ومشتی‌استخوان باقی‌ماند ، و پس‌ازاین استخوان‌ها را بر سطح داربست‌هایی‌که بر فراز درختان درست‌کرده بودند ودرواقع قبرستان‌شان محسوب می‌گشت می‌نهادند . اما میان‌همین‌قبیله چون بزرگ‌سالان می‌مردند ، مطابق با رسمی‌که درمه‌لانه‌زی وپولی‌نه‌زی شایع‌بود ، اجسادشان را درروی همان‌داربست‌ها قرار می‌دادند تا می‌پوسید و چون استخوان های تنها باقی می‌ماند ، ضمن مراسم و تشریفاتی تماشایی استخوان‌ها را میان اقوام مرده تقسیم می‌کردند .

در قبیلهٔ کورنای **Kurnai** هر چند رسومی مشابه با قبیلهٔ اولن کور وجود داشت ، اما دراین‌جا ، یعنی‌میان قبیلهٔ‌کورنای ، آداب و رسوم ومعتقداتی پیچیده‌تر ، مرموزتر و عجیب‌تر برقراربود . هنگامی‌که میان این‌بومیان کسی می‌مرد ، به زودی اقوام و نزدیکانش گرد آمده و اجرای مراسم و تشریفات را آغاز می‌کردند . ابتدا

گرداگرد میت را با پوست سگ‌های وحشی ، موش‌صحرایی و کانگورو می‌پوشانیدند. این پوست‌ها آن اندازه بود که میت را از انظار مخفی و پنهان می‌کرد . پس از آن به ساختن کلبه‌یی دست می‌یازیدند و کلبه را به شکلی بنا می‌کردند که لاشه درست میان آن واقع می‌شد . پس تا آن‌جائی که در کلبه محل وظرفیت بود ، کسانی گرد مرده جمع می‌شدند ـ برزمین نشسته و سرهاشان را به‌بسته و پیچیده‌یی که جسد داخل آن قرارداشت تکیه داده و به ندبه و زاری می‌پرداختند . این‌هیأت سوگ‌واران تامدت‌ها هم‌چنان به‌گریه وضجه ادامه می‌دادند تا به‌نهایت‌تحریك وهیجان می‌رسیدند. ندبه‌ها و زاری‌شان بسیار شبیه و نزدیك به زاری‌هایی‌که میان مردم مشرق زمین رایج است ، بود . زبان‌حالی می‌گرفتند وخطاب به‌مرده می‌گفتند چرا ازمیان ما رفتی و ، چه‌سان که ما را تنهاگذاشتی !. پس‌ازاین چون‌به‌نهایت‌تأثر می‌رسیدند ، ومرگ‌های احتمالی را برای خود نیز پیش‌بینی می‌کردند ، به خود زدن می‌پرداختند . با چنگ و ناخن صورت و بدن خودرا آنقدر می‌خراشیدند تا خون جاری می‌گشت .

این جریان در واقع پایان مرحله‌یی بودکه آغاز مراسم شگفت‌انگیزش تازه شروع می‌شد . دستهٔ سوگ واران پس از این ندبه و زاری ، چون خسته می‌شدند ، اندك مدتی در حال بهت و سکوت فرو می‌رفتند ، و چون به‌خود می‌آمدند ،اعضای طبقهٔ اول خانواده هم چنان‌که‌گرد جنازهٔ فرو پوشیدهٔ میت‌نشسته بودند ، شروع‌به‌باز کردن جنازه می‌کردند . چون بدن برهنهٔ میت مکشوف و نمایان می‌شد ، باآداب ویژه‌یی شروع به‌کندن موهای‌اندام بی‌جان‌می‌نمودند و در اندك مدتی بدن را از مو پاك‌می‌کردند. پس‌مراسمی‌دیگرشروع‌می‌شدکه شاید باشباهت بسیار دوری بتوان‌آن‌را غسل مسح میت نامید ، چون هیات سوگ واران با روغنی مخصوص خود را تدهین می‌کردند .

واپسین مرحلهٔ این اعمال و مراسم از همه شگفت‌تر و عجیب‌تر بود . چون بستگان میت دوباره لاشه را به‌شیوه‌یی‌مخصوص‌می‌پیچیدند و به‌صورت بسته‌یی‌محکم که قابل حمل و نقل‌هایی بسیار باشد در آورده و همواره در سیروسفر وگردش‌ها و تغییر مکان‌هایی‌که‌می‌کردند ، آن‌ها را نیز همراه می‌بردند . به‌این‌کار آنقدرمداومت

می‌دادند که لاشه در محفظهٔ مخصوص خودش ابتدا گندیده و بعد می‌پوسیده . آن گاه طی مراسمی آن تابوت مخصوص و عجیب را می‌گشودند و استخوان های باقی مانده را از آن خارج کرده و در تنهٔ درختی جای می‌دادند .

از این شگفت‌تر باز عقاید و رسومی بود که از تذکر آن به‌جای خودش غفلت شد . به‌این مفهوم که بعد از مراسم سوگواری که عزادران در جریان آن خود را زخمی و مجروح می‌نمودند ـ و پس از کندن موهای میت ، و پیش از آن‌که دوباره لاشه را بسته‌بندی کنند ، با مراسمی شگفت یکی از دست‌های میت را می‌بریدند . این دست بریده اغلب حق نخستین وارث و یا نزدیک‌ترین کس میت بود و برخی اوقات به‌ترتیب میان افرادی می‌گشت و هر چندگاهی کسی از خواص آن استفاده می‌کرد . رسم بود که این دست را با رشته‌یی از الیاف گیاهی به‌گردن می‌آویختند و دارندهٔ آن چون به‌دشمن نزدیک می‌شد ، آن دست به‌وسیلهٔ حرکت و اشاره‌یی اعلام خطر می‌کرد و دارندهٔ آن برای خود پیش‌بینی‌های لازم و چاره‌سازی می‌نمود . لیکن دست بریده خود بهترین راه‌نما از برای جهت‌یابی خطر بود ، چون پس از اشارهٔ آن ، دارندهٔ دست آن را از گردن خود برداشته و تکان تکان می‌داد . در این مواقع عقیده و پندار بدویان براین بود که دست چند لحظه‌یی خود به‌خود حرکت می‌کرد تا جهت خطر را بیابد و سر انجام جهتی را که راه خطر و دشمن در آن‌سو بود ، نشان می‌داد و دارندهٔ آن به‌تعقیب دشمن و یا تحذیر از خطر اقدام می‌کرد .

در میان بومیان ساکن استرالیا تمدن و فرهنگ‌های متفاوتی میان قبایل و دسته های مختلف بدویان رایج بود . برخی‌شان شباهت‌های نزدیکی باهم داشتند و بعضی‌شان دارای همانندیهای دوری بودند و در مواقعی نیز هیچ‌وجه تشابهی میان آداب و رسوم و معتقدات‌شان وجود نداشت . به‌همین جهت در مورد رفتار با مردگان و تدفین و تکفین نیز یک رشته اعمال و آداب متفاوتی میان بومیان برقرار بود . گروهی مردگان خود را می‌خوردند ، دسته‌یی هم چون بدویان پولی نه‌زی مردگان را در داربست‌هایی در جریان هوای آزاد قرار می‌دادند تا به‌پوسند . برخی نیز اموات را می‌سوزانیدند و در نقاطی معدود دفن جسد در خاک نیز مشاهده شده است .

چنان‌که در بارهٔ قبیلهٔ **کورنای** Kurnai که مورد بحث است مشاهده‌شد، رسوم این بومیان تا اندازهٔ بسیاری به قبیله **اولن‌کور** Ulencur شباهت دارد . اما در این جا برخلاف قبایلی دیگر، روش وسیستم پدر شاهی Patriarchat حکومت می‌کند . ازلحاظ‌این‌وضع، احوال‌کاملا برخلاف قبیلهٔ **کامی‌له‌روی** Kamileroi جریان داشت . در قبیلهٔ کارمی‌له‌روی روش مطلق مادر شاهی Matri archat حکمروا بود و این چنین روشی در انساب ، نسبت های خانوادگی ، مذهب و شیوهٔ توتمیك‌شان کاملا مؤثر بود. اما چنان‌که‌گفته شد درقبیلهٔ‌کورنای اساس اجتماع‌مبتنی بود بر روش پدرسالاری و اولویت مردبرزن . این شیوه‌در مذهب چنین تأثیرمی‌کرد که‌کلیهٔ مردان وپسران و به‌طورکلی افراد ذکور قبیله به یك توتم تعلق داشتند و کلیهٔ زنان قبیله نیز وابسته به توتمی دیگر بودند . البته بدون شك چنان‌که در مباحث بخش اول وهم‌چنین دوم شرح داده شد ، این‌روش درکلیهٔ شئون خانوادگی واجتماعی مؤثرواقع می‌شد. ازلحاظ‌کار، ازدواج، علایق و وابستگی‌های خانوادگی، چگونگی انجمن‌های مردان ، مذهب ، اجرای آداب ورسوم وتشریفات در جوامع‌اختلاف‌هایی به وجودمی‌آمد .

میان بومیان قبیلهٔ‌کورنای چون دسته‌های دیگر این منطقه ، ریاست مطلق ، شاهی وقدرت ارثی وجود نداشت.قانون در واقع تابوهای بی‌شمار ومقررات‌خانوادگی بودکه شرح آن‌گذشت ودر مواقع استثنایی و فوق‌العاده شورای شیوخ و برگزیدگان قبیله احکامی صادر می‌کردندکه لازم‌الاجرا بود . طبقهٔ جنگ جریان‌قدرت ونفوذی تام داشتند ومیان‌شان نوعی قهرمان‌گرایی وجود داشت و سلحشوران دارای محبوبیتی بودند فوق‌دسته‌ها وطبقات دیگر .

۱۸ ـ بدویان استرالیای مرکزی

مقایسه‌یی میان شرایط زندگی در نقاط مختلف استرالیا ، شرایط نسبی زندگی در شمال‌وجنوب وسواحل‌شرقی وغربی، شرایط سخت‌و غیرقابل تحمل‌در استرالیای مرکزی، وصف‌این‌سرزمین، بیابان های خشك ، خارزارها ، درختان ، شدت حرارت و سرما ، مسألهٔ آب ، بارندگی‌های کوتاه ، چگونه‌دوزخی به‌بهشتی‌موقتی تبدیل می‌شود ، بومیان این‌منطقه ، شکاروخوراك،وضع وحال بدویان ، سلاح وجنك‌افزارها ، خانه‌وزندگی ، پخت‌وپز ، نان‌وسبزی ، انواع‌شکارها، زندگی عمومی

آن‌چه‌که ازلحاظ زیست ومسألهٔ‌زندگی در استرالیامیان قبایل مختلف مهم‌تر و جالب توجه می‌توانست واقع شود ، قبایلی بودند که در استرالیای مرکزی زندگی می‌کردند ، یعنی در بیابان‌هایی داغ وتفته‌که آب ، این مایع حیاتی بسیارکم‌ونایاب بود . بیابانی وسیع وگسترده‌که آفتاب سوزان بی‌دریغ برآن می‌تابید و در ذهن این اندیشه را به‌وجود می‌آوردکه زندگی‌دراین جهنم سوزان محال وغیرممکن‌می‌باشد.

اما باتمام این احوال ، در همین بیابان‌های لم‌یزرع و داغ وسوزان ، مردمانی بدوی زندگی می‌کردند ، مردمانی که با ناسازگاریها وعدم موافقت طبیعت و شرایط سخت طبیعی سرسختانه ستیزیده‌و علی‌رغم‌آن در چنین نقطه‌یی‌زندگی‌راجریان‌می‌بخشیدند.

درنقاط‌دیگر استرالیا، چون نواحی شمالی ،جنوبی،کناره‌های شرقی‌وجاهایی دیگر شرایط زندگی‌کم‌وبیش وجود داشت . بومیان بااندکی سیروسفر در مواقع‌لازم به آب و جنگل و رودخانه و مواد غذایی وآذوقه دست‌رسی پیدا می‌کردند . اما در استرالیای مرکزی وضع این‌چنین نبود . سرزمینی بودگسترده وبا آفتابی سوزان‌که بی‌دریغ برآن می‌تابید . تپه‌های شنی یك نواخت ، زمین‌های مسطح و سنگلاخ‌های سخت‌وصعب‌العبور، علف‌های‌تشی‌یا بوته‌هایی‌که ثمر وبارش‌جز خارهایی‌بران‌وگزنده چیزی‌نبود ، دل‌تنگی وبی‌حوصله‌گی خاصی درآدمی ایجاد می‌کرد . این‌بیابان‌های وسیع را گاه رشته‌هایی از بلوطهای صحرایی سایه می‌زدکه خارزارهای فراوانی نیز فرش‌اش محسوب میگشت .

اما باران نیزدر این صحراهای خشك وبی‌فریاد می‌بارید . در مواقعی خاص

آسمان شتاب‌زده توفانی می‌شد وابرهای باران‌زا سیلاب بسیاری عجولانه برزمین‌تشنه وخشك وتب‌دار فرو می‌ریختند . بستر رودخانه‌ها به اندازه‌یی‌کم ژرفا بود که تمـام آب‌ها را نمی‌توانستند در خود جای دهند ، به‌همین جهت آب پهنهٔ وسیع بیابان را فرا می‌گرفت . زمین خشك وتب دار به زودی حریصانه آب‌ها را می‌مکید . ریـزش باران‌تنها اندك‌زمانی جریان پیداکرده وبه‌زودی سیلی‌عظیم‌را برمی‌انگیخت. هم‌چنان که به‌سرعت باران شروع می‌شد ، به همان تندی نیزابرهای زاینده از دل آسـمان کنار می‌رفتند ودگرباره پرتو فروزان آفتاب باتمام حرارت‌اش به‌سینهٔ زمین می‌تابید . زمین تشنه در اندك مدتی آب‌های فراوان را می‌مکید ودر دل زمین بذرهایی که ماه ها هم‌چنان در انتظار بودند ، پوستهٔ خود را شکافته ومی‌بالیدند ، سراز زمین بیرون کشیده ودر مدت بسیار اندکی ، بیابان خشك ولم‌یزرع بدل به‌گلزاری شاداب ونشاط بخش می‌شد . جانوران وپرندگان مختلف وگوناگونی که زادهٔ این سرزمین بودند به چنین وضع وحالی آشنایی‌کامل داشتند ، ومی‌دانستندکه این وضعی موقتی ، ناپایدار وبی‌دوام است و بایستی حداکثراستفاده وسودجویی را ازآن بنمایند . به تندی وبـا شتاب به تغذیه وتولید مثل وپرورش می‌پرداختند . اندك مدتی نمی‌گذشت‌که آفتاب سوزان بر رطوبتی موقتی‌که بیابانی خشك را به صورت گلستانی پرنزهت وصفـا در آورده بودفایق شده وهمه چیزرا می‌سوزاند ومی‌خشکاند . چند روزی نمی‌گذشت‌که سطح زمین ، خشك وبی‌حاصل با شکاف‌هایی بسیارنمایان می‌شد وتجلی بهشتی پرگل وریحان دردل یك‌دوزخ سوزان بیش از دمی‌دوام وپایداری نداشت . در این بیابـان عجیب،جزیك‌رشته تپه‌های‌کم ارتفاع‌واستپ‌هایی‌که امتداد بسیاری نداشت و درختانی کـه در خشك زارها می رویید ، با جـانوران و پرندگانی معدود ، دیگر چیزی وجود نداشت .

اما دراین یادکرده‌ها ،لازم است تااز عده‌یی مردمان نیزکه درکنار این‌چیزها زندگی دارند ، یاد شود . استرالیای مرکزی محل زندگی قبایل آرون تا **Arunta** ویوروبونا **Urubuna** است . قبایلی‌که شاید تابه امروز وزمان‌ما عده‌یی بسیارمعدود ازآنان باقی نمانده باشد . اینان در واقع مردمانی بودند در جهان‌که با فقدان‌کامل

وسایل، تحت‌سخت‌ترین شرایط طبیعی‌زندگی می‌کردند . درآن حرارت وسوزندگی عجیب روز ، درجهٔ حرارت‌شب هنگام به‌چندین درجه زیرصفر می‌رسید واین‌موارد ناسازگاری کامل طبیعت وشرایط دشوار آن را نشان می‌دهد . این‌ها بدویانی بودند که درمراحل بسیار پستی اززندگی قرار داشتند .در درجات متفاوت حرارت ، درروز که باشعاع سوزان‌آفتاب درجهٔ حرارت به‌پنجاه درجه وشاید بیش ازآن بالغ می‌شد و در شب‌ها که بافقدان انوار خورشید این حرارت ناگهان به چندین درجه زیرصفر تقلیل می‌یافت ، بدویان پوششی نداشتند و تن شان هم چنان در معرض این سرما و گرمای فوق‌العاده قرار داشت . تنهاپوشاك اینان راکمر آویزهایی بسیارکوتاه وریشه‌دار تشکیل می‌داد که در مواقع تشریفاتی و بـه هنگام جشن‌ها به خود می‌بستند . رنگ‌شان تیره بود امانه‌آن چنان‌که سیاه‌پوستان آفریقایی بودند . موهاشان تاب‌دار وبلند بود ودر صورت‌شان بینی‌هایی‌پهن جلب توجه می‌کردکه زندگی خاصی‌را نشان نمی‌داد . کلبه‌هایی از شـاخ و برگ درختان بـا سقف‌هایی مدور و بسیار ابتدایی می‌ساختند ، هرچند قبایلی جنگ جو و رزمنده نبودند ، اما جنگ افزارهای شان مطابق باقبایلی دیگر بودکه ازآن‌ها درشکار وکارهای معمول‌زندگی استفاده می‌بردند سپرهایی داشتندکه ازنوعی چوب سخت درست می‌کردند ودرآغاز این بخش ازآن‌ها به همراه سلاح‌هایی دیگریاد شد ، میان اینان نیزساختن سلاح معمول استرالیایی ، یعنی بومه‌رانگ Boomerang رایج بود. هم‌چنین به‌ساختن وبه‌کار بردن نیزه‌های پرتاب‌کردنی وچوب دست‌های پرتاب‌کردنی آگاه بودند وچنان‌که درجای خود شرح شد از دسته‌های این نیزه‌ها وچوب دست‌ها در زندگی روز مره استفاده‌های بسیـاری می‌کردند . در انتهای چوب نیزه‌ها سنگ چخماق لبه تیزی وصل‌کرده ومی‌بستند و ازآن به‌جای کارد و چاقو استفاده می‌کردند . انتهای فوقانی چوب دست‌های پرتـاب کردنی‌را نیز به‌صورت گود ومدوری درآورده ودرآن ازبرای تزیین صورت وبدن‌خود رنگ‌های مخصوصی می‌ساختند .

خوراك شان عبارت بود از گوشت شکارو برخی سبزیجات و تخم های‌گیاهی. نوعی‌کانگورو ، اما کوچك ترازکانگوروهای معمول و نوعی‌کبوتروحشی و شترمرغ

را شکار می‌کردند. گوشت را به شکل خام و پخته می‌خوردند. برای پختن گوشت، تکه‌های آن را با آتش‌های فروزان در گودال‌هایی ریخته و رویش را می پوشانیدند تا بر اثر حرارتی که محبوس می‌شد به پزد. چند نوع سبزی در اطراف زیستگاه‌شان می‌رویید که قابل خوردن بود، آن‌ها را گردآوری کرده و لای خاکسترهای گرم قرار میدادند تا نیم پز شده و می‌خوردند. پختن و فراهم کردن نان را نیز می‌دانستند. گل اقاقی در مواقع به‌خصوصی در بیابان فراوان می‌رویید، تخم‌های آنها را گردآوری کرده و در مجاورت حرارت برشته می‌کردند، آن‌گاه به وسیلهٔ سنگ‌هایی که نوعی آسیاب بسیار بدوی بود، آن‌ها بشکل آرد در آورده و با آب خمیر می‌کردند و این خمیر را یا می‌پختند و یا خام می‌خوردند. برای بستن و پیچیدن چیزهای معمولی از الیاف بافته شدهٔ گیاهی استفاده می‌کردند، اما برای الصاق و بستن سر نیزه‌ها و سنگ‌های چخماق و مواردی دیگر در سلاح سازی، از پی‌های محکم پاهای عقبی کانگورو رشته‌هایی بسیار محکم به دست می‌آوردند.

۱۹ـ تقسیمات توتمی در مناسبات اجتماعی

زندگی عمومی مردان و زنان، روابط دو جنس، اخلاق و کار مردان، خصایص هوشی، مهارت در تشخیص جاوردپا، دربارهٔ شمارش و اعداد، زندگی زنان و دختران، موقعیت اجتماعی زنان، اخلاق و کارشان، لاوک‌های مخصوص، حمل اشیاء و کودکان، برهنگی و زیبایی، پیری و شکستگی زودرس، علل این امر، وضع ازدواج، تقسیم دوگانهٔ توتمیک در قبیله مواصلت میان طبقات، تقسیمات مشکل‌تر، مجازات متخلفان

زندگی مردان و زنان از لحاظ کلی ساده بود. روابط میان آنان تا اندازه‌یی سالم بنظر می‌رسید اما متأسفانه تابوهای بسیار سخت و شدید جنسی بسیاری اوقات در نظم ساده و طبیعی اجتماع اختلال‌هایی را به وجود می‌آورد. مردان قبایل مرکزی چون خوی جنگ‌جویی نداشتند و جادوی سیاه با شدت کمتری میان‌شان برقرار بود، مناسبات نسبتاً حسنه و نیکویی داشتند. هوش و تشخیص و تمیزشان در ردیابی و جای پا شناسی بسیار درخور توجه و حیرت انگیز بود. در این کار مهارت‌شان به اندازه‌یی فراوان بود که توانایی داشتند با اندکی دقت از جای پای برهنه‌یی که در روی زمین نقش شده بود،

صاحب آن را بشناسند وجای پای دوستان‌شان را تمیز دهند ، وازاین شگفت‌تر آن‌که با تعمق و بررسی بیشتری اعلام می‌کردندکه صاحب آن جای پا درحدود چه مدتی از آن نقطه‌گذشته است .

وضع شمارش‌واطلاع وآگاهی‌ازاعداد نیز بسیارمحدودبود . محك‌وآلت‌شناخت وسنجش میان آن‌ها پنج انگشت یك دست محسوب می‌گشت وبه همین جهت بودکه ازیك تاپنج ، اعدادبیشتری رانمی‌شناختند . ازپنج به بالا هرشماره‌یی‌که می‌خواست باشد با کلمهٔ اوك‌نی را **Ouknira** ، یعنی زیاد نمایانده می‌شد . حساب ایام‌را مطابق بادفعات خواب وبالاآمدن محاسبه می‌کردند دراین راه ازبرای حساب مدت عمرروش‌های بغرنج وپیچیده‌یی میان‌شان معمول وجاری بود .

زندگی زنان ودختران نیزدرهمین حدسادگی بود . زنان بامردان درامور زندگی وکارمشارکت می‌کردند ، باآنکه روش مادرسالاری دراین قبایل برقراربود، اما با این احوال درواقع مردان مقام اول رادرگروه دارا بودندوجنبهٔ مادرسالاری تنها ازلحاظ رسوم ونسبت بردن‌کودکان ازجانب مادر جنبهٔ اجرایی خود را حفظ می‌کردواین نشان می‌دهدکه زنان دراین قبایل طبعی‌سازگارونسبت به امورخانواده علاقه‌مند وحساس‌بودند. ازچیزهایی‌که درست می‌کردندو به‌آن‌بسیارعلاقه‌مندبودند، لاوك‌هایی‌مخصوص بودکه‌آن‌هارادرزبان بومی **پی‌چی Pitchi** می‌نامیدند . این‌ها لاوك‌هایی بودندکه ازنوعی چوب‌نرم‌شاه بلوط ساخته می‌شدند وبیضی شکل بودند این لاوك‌هارا هرزنی دارا بود وهمیشه با خود حمل می‌کرد . برخی اوقات‌که بی مصرف‌بودوکاری باآن نداشتند ،آن راباپندی ازگردن‌به پشت می‌آویختند به شکلی که روی‌کپل‌های‌شان را می‌پوشانید . بندی‌که به وسیلهٔ‌آن لاوك‌ها را می‌آویختند برخی اوقات ازپی‌های پاهای پسین‌کانگورو بودکه بسیارمحکم وبادوام بودند ، اما اغلب ازپوست نوعی موش‌خرمایی به وسیلهٔ نوعی دوك بندهایی می بافتند سنگین و ضخیم‌که لاوك‌های خودرااز آن‌آویزان‌می‌کردند.دراین‌لاوك‌ها درسیروسفروگشت‌های موقتی خودشان ، چیزهای لازم ومایحتاج راگذاشته وآن رابرسرمی‌نهادند وباتسلط ومهارت خاصی ، بدون‌کومك دست‌آن راحمل می‌کردند . اغلب‌اوقات بچه‌های خود

را در آن گذارده و حمل می‌کردند، هم‌چنین در آن خمیر درست می‌نمودند و به‌کار بسیاری از موارد لازم و غیرلازم شان می‌آمد.

زنان در واقع چنان که ذکر شد، علاقه‌مند به‌خانواده، صبور و کودك دوست بودند. بدون آن‌که مردان در کارهای مربوط کوماك شایانی‌شان کنند، خودکارها را مرتب می‌نمودند. از زیبایی بهره‌یی داشتند و برهنه زندگی می‌کردند. تنها پوشاك‌شان عبارت بود از کمرآویزی بسیار کوتاه و ریشه‌دار که اغلب در مواقع تشریفاتی از آن استفاده می‌کردند. هم‌چون‌که گفته شد، زنان و دختران از زیبایی بی‌بهره نبودند، اما شکل و صورت‌شان در زیبایی دوامی نداشت و در سی سالگی به‌شکل پیر زنانی پرچین و چروك در می‌آمدند و این حاصل شرایط محیط و مبارزه با طبیعت خشن و نامساعد بود.

در استرالیای مرکزی بومیانی جنگ‌جو زندگی نمی‌کردند، بلکه مردمانی می‌زیستند صلح جو و آرام که تمام نیرو و هم‌شان مصروف به‌مبارزه با طبیعت سخت و نامساعد می‌شد. چنان‌که برخی از محققان و کاوش‌گران در این‌مورد تحقیق کرده‌اند در ادوار گذشته میان این مردمان ازدواج‌های دسته جمعی و هرج‌و مرج‌جنسی برقرار بوده است، اما در ازمنهٔ اخیر از چنین رسمی میان این مردمان اثری به‌جای‌نیست و قاعدهٔ تك همسری میان‌شان شایع بوده است. اساس خانواده میان قبیلهٔ **یوروبونا Urubuna** براساس پدر سالاری است و اغلب در ازدواج از قاعدهٔ یك زنی متابعت می‌نمودند. اما از نظر ازدواج و بر قراری زناشویی و امور جنسی این قبیله به‌دو طبقه تقسیم می‌شدند که عقد زناشویی و عروسی میان این دو طبقه مورد اجرایی داشت و افراد یك طبقه نمی‌توانستند میان خود مواصلت کنند. لیکن این تقسیم قبیله به‌دو قسمت و طبقه برچه‌مبنایی قرار داشت، بی‌شك این مبنای تقسیمی جز اصل و مبدیی توتمیك چیزی نبود. قبیله دارای دو توتم بود که گروهی خود را وابسته به‌یك توتم و گروهی دیگر خود را از توتمی دیگر می‌پنداشتند. اما این تقسیم‌بندی میان قبیلهٔ دیگر، یعنی قبیلهٔ آرون‌تا **Arunta** بسیار پیچیده و مشکل می‌شد. افراد آن قبیله در ابتدا به‌دو دسته تقسیم می‌شدند و هریك از این دو طبقه نیز از نظرگاه

مواصلت به‌چهار طبقهٔ دیگر منقسم می‌گشتند ، و در یك طبقهٔ اصلی افراد مخصوصی تنها حق داشتند با افراد ویژه‌یی از یك دسته از دسته‌های چهارگانه در طبقهٔ دیگر ازدواج کنند .

این روشی بود براساس سازمان مادر شاهی که نظیر آن در قبیلهٔ کامی‌له‌روی Kamileroi نیز برقرار بود ، چون در قبیلهٔ فوق‌الذکر نیز در خانواده و نظام آن سیستم مادر سالاری حکمروا بود . این تقسیمات متعدد در طبقات و دسته‌جات اجتماعی در واقع امر ازدواج را بسیار محدود و سخت می‌نمود به‌شکلی که اغلب اوقات اتفاق می‌اوفتاد که تخلف‌هایی رخ داده و تابو شکنی یا قانون شکنی می‌شد . میان این قبایل نیز همان رسم یا رسومی جاری و برقرار بود که میان مه‌لانه‌زی‌ها جریان داشت. در میان اینان قوانین جزایی برقرار نبود و با متخلفان نوعی دیگر رفتار می‌شد ، رفتاری که اثر مجازاتی بسیار سنگین را ارائه‌می‌کرد ، یعنی متخلف باشماتت ، تحقیر و فشار اجتماعی روبرو می‌شد و یا مجبور بود از قبیله خود بیرون رود و یا رشته وصلت غیرقانونی را بگسلد .

۲۰ــ مسایل جنسی

روابط اجتماعی وجنسی ، شبکهٔ محرمات و تابوهای جنسی ، قوانین وصلت ، تقسیماتی در قبیله برای مرزیابی ازدواج ، محدودیت‌های بسیار جنسی و ازدواج ، مواردی برای تخفیف محدودیت های سخت ، بکارت و مراسم آن میان قبایل آفریقایی ، مراسم بلوغ دختران در میان قبایل استرالیای مرکزی ، حذف بکارت ، جشن های هرج و مرج جنسی ، ازدواج های اشتراکی بر مبنای تقسیمات قبیله‌یی ، از هرج و مرج مطلق جنسی تا تك همسری

میان قبایل مرکزی استرالیایی در حقیقت روابط اجتماعی و شبکهٔ محرمات و تابوهای جنسی و ازدواج ومواصلت بسیارمشکل ودشوار بود . این پیچیدگی و ابهامات درکار محققان دشواریهای بسیاری بوجود می‌آورد که‌گاه کاوش‌گرانی‌چند ، نتایجی ضد و نقیض و مخالف می‌گیرند . چنان که در پایان بند فوق ملاحظه شد ، تابوهای جنسی ، به‌ویژه درمواصلت بسیارسخت بود ومتخلف ازقانون وصلت به‌اندازه‌یی تحت نشاط و تحقیر و شماتت اجتماعی قرارمی‌گرفت که ناگزیر می‌شد تا رشتهٔ مواصلت غیر مجاز را بگسلد . در قبیلهٔ آرون‌تا Arunta کلیهٔ افراد به دو دسته تقسیم می‌شدند و

هردسته‌یی که به‌یك توتم تعلق‌داشتند به چهارگروه‌کوچك‌تر بخش می‌گشتند ، ودراین صورت جامعه به هشت دسته تقسیم می‌شد و این محدودیت بسیاری را در مناسبات جنسی پدید می‌آورد ، چون هر یك از این طبقات هشت‌گانه موظف بود تنها با یك طبقهٔ دیگر ازدواج‌کند و مثلا واحد اجتماعی هرگاه به دو طبقهٔ اصلی «S» و «K» تقسیم می‌شد ، هریك از این دوطبقه نیز به چهارگروه بخش می‌شدند . در مثل طبقه «S» به چهارگروه « ا ـ ب ـ ج ـ د » و طبقه «K» به چهارگروه «A – B – C – D» منقسم می‌گشتند . آن گاه در هنگام ازدواج مثلا گروه « ب » از طبقهٔ «S» تنها می‌توانستند با یك‌گروه تعیین شده از طبقهٔ «K» ازدواج‌کنند ، مثلا تنها مجاز بودند تا باگروه «C» از طبقهٔ «K» وصلت نمایند نه‌گروه‌هایی دیگر و این تعیین وابسته به تقسیمات توتمیك بود که در معین نمودن شبکهٔ تحریکات جنسی نقش درجه اول را داشت .

چنان‌که‌گفتیم،درچنین‌محدودیت خاصی،یا می‌بایستی‌تخلفات وقانون‌شکنی‌های بسیاری رخ داده شود ، و یا جهاتی باشدازبرای تعدیل و تخفیف شدت قوانین. بدون شك‌هرگاه جهاتی ازبرای تعدیل این‌محدودیت‌های شدید وجود نداشت ، تخلف‌های بسیار نظم و ترتیب را در اجتماع مختل می‌ساخت. پس جهاتی از برای تخفیف‌شدت و محدودیت وجود داشت . پس این جهات تعدیل در واقع‌کدام وچگونه‌اند ؟ پاسخ این پرسش بسیار ساده و روشن، و ازبرای‌کسانی‌که در مطالعات جنسی اقوام‌متمدن وابتدایی واردند قابل حدس و شناخت می‌باشد و در یك جملهٔ کوتاه بیان می‌شود ، به جشن‌های آزادی جنسی .

نخست درمورد ملل متمدن مواردی از این جشن‌های آزادی جنسی را تذکر می‌دهیم ، وبه شکلی بسیارکوتاه اشاره به کارناوال وبال ماسکه می‌نماییم ، وپس از آن به‌موضوع مورد نظرمیان اقوام ابتدایی ،به‌ویژه قبایل استرالیای مرکزی پرداخته می‌شود . درمیان قبایل استرالیای مرکزی رسمی درمورد بکارت برقرار بودکه در میان قبایلی از جنگل نشینان آفریقایی نیز رواج داشت . میان برخی از قبایل آفریقایی بکارت ازبرای دختران ننگ محسوب می‌شد و لازم بود تا هردختری پیش

از ازدواج بکارت خودرا از دست داده باشد ، و هرگاه دختری با بکارت به شوهر می‌رفت و خانوادهٔ شوهرو خود شوهر از بکارت دختر مطلع می‌شدند ، به دختر و خانواده‌اش سخت اعتراض وپرخاش کرده وچه بساکه ازدواج برهم خورده ومیان‌شان جنگ و خونریزی واقع می‌شد . به همین جهت دختران پیش از ازدواج به وسایلی بکارت خودرا ازدست می‌دادند . اغلب در جاهایی دورافتاده درانتظار ره‌گذر مردی می‌نشستند وچون مردی را می‌دیدند ، ازاو خواهش می‌کردند تابکارت اورا زایل نماید . گذشته ازاین جادوگران وکاهنانی در قبیله زندگی می‌کردند که بکارت را زایل می‌نمودند . پدران ومادران درمواقع لازم دختران باکرهٔ خودرا نزد این کاهنان برده وازآنان خواهش می‌کردندکه بکارت دخترشان را زایل نمایند تابه شوهرروند . این کاهنان نیزاز دوطریق به این کار اقدام می‌نمودند : یابنا بررسم معمول ، درصورت توانایی و مناسبت موقعیت عمل می‌کردند ویا با آلتی سنگی وچوبی پردهٔ بکارت را می‌دریدند . اماجای تذکراست‌که میان برخی از قبایل آفریقایی رسمی‌کاملا مخالف این نیز رواج داشت . میان برخی از قبایل معمول بودکه برای حفظ بکارت دختران دست به‌اقدامات بسیار شدید وسختی می‌زدند . مثلا میان قبایلی رسم بودکه دختران کوچك سال را مورد عمل جراحی سختی قرار می‌دادند ، به این ترتیب‌که به‌وسیلهٔ جادوگران یاکاهنان پزشك ، با سنگ‌های لبه تیزی‌که به جای‌کارد وچاقوی جراحی بود ، سطح داخلی آلت تناسلی این دختران کوچك سال را به سختی می‌بریدند . سال‌ها به‌طول می‌انجامید تااین جراحت وزخم بهبودیافته وسطح آلت تناسلی‌دختران راگوشت نوی فرا می‌گرفت . با انجام این عمل و بهبود آن ، انجام عمل جنسی با دختران ازطرف جوانان قبیله وبرزدودن بکارت‌شان دیگرغیرقابل انجام بود ، چون عمل دخول جز با یك عمل جراحی جدید میسر نمی‌شد وبه این وسیله بودکه پدران ومادران بکارت‌دختران خودرا تاهنگام ازدواج‌رسمی حفظ می‌کردند . چون هنگام عروسی می‌شد ، طی‌مراسم وتشریفات خاصی ، حکیم باشی قبیله درانظار وملأ عام ، دختررا مورد یك عمل جراحی مجدد قرار داده وبه شکلی این عمل را انجام می‌داد که انجام عمل جنسی پس از بهبود میسرمی‌شد .

اینك بایستی به‌روش‌هایی در این باب که میان بدویان استرالیای مرکزی وجود داشت ، اشاره شود . دراین‌جا هم‌چنان‌که جشن‌هایی بسیار از برای بلوغ پسران در اغلب جوامع بدوی انجام می‌شد ، ازبرای دختران نیزمراسم بلوغی وجود داشت. این از جشن‌های عمومی محسوب می‌شد که کلیهٔ افراد قبیله در برگزاری آن شرکت می‌نمودند . درحالی‌که درآغاز ، رقص‌ها و آوازهای دسته جمعی همراه با آداب و مراسمی بسیار انجام می‌شد ، جادوگران قبیله یاحکیم باشیان در جای خود جلوس می‌کردند . آن‌گاه دختران‌تازه بالغ رایك‌یك نزد حکیم‌باشی کاهن آورده و به‌پشت‌به روی زمین می‌خوابانیدند . چند نفری دست‌هاوپاهای اورا نگاه داشته‌وکاهن پزشك نیز بایك چاقوی سنگی غشاء بکارت راپاره می‌کرد .

یکی ازرسومی‌که در این جشن، یعنی مراسم بلوغ دختران به‌انجام می‌رسید، رسمی‌بودکه درسطور فوق به آن اشاره شد و از برای تخفیف و تعدیل‌محدودیت‌های جنسی به مرحلهٔ عمل‌گذاشته می‌شد . این مراسم‌که درسطور فوق به‌آن اشاره‌شد ـ از برای تخفیف وتعدیل محدودیت‌های جنسی به مرحلهٔ عمل‌گذاشته می‌شد . این‌مراسم که‌دربطن خود نوعی اشتراك زن وهرج‌ومرج جنسی را نهان داشت ، عبارت از این بودکه مردان‌هرطبقه‌یی‌که مجاز به ازدواج وبرقراری روابط‌جنسی با دختران‌دسته‌هایی دیگر نبودند ، درطی ادامهٔ این جشن برقراری روابط جنسی با تمام‌دختران ممنوع که در تحریم شبکهٔ جنسی بودند ، از برای‌شان آزاد بود وبه هرنوعی‌که مایل بودند درطی جشن‌می‌توانستند با دختران روابط جنسی برقرار نمایند .

رسمی‌دیگر نیز میان این قبایل معمول بودکه بنابراظهار محققان‌شایدزمانی جنبهٔ اجرایی داشته بوده‌است ، اما درازمنهٔ اخیرعمل‌به‌آن مشاهده نشده .این‌رسم، نوعی اشتراك محدود زنان را میان مردان یك‌گروه بیان می‌کند ؛ به‌این‌معنی‌که‌کلیهٔ دخترانی‌که ازیك‌گروه مخصوص ، حق وصلت بامردان یك‌گروه دیگررا دارابودند ، قانوناً زنان عموم مردان‌آن‌طبقه محسوب می‌شدند وبه این نسبت کلیه مردان‌شوهران تمامی‌آن دختران به حساب می‌آمدند . این رسم در زمان اجرایی‌اش نشان می‌دهد که‌پس‌از اشتراك عمومی در مورد زنان وهرج‌ومرج اولیهٔ جنسی ، اشتراکی محدودتر

به‌وجود آمده که مطابق با آن قبیله به دسته‌های مختلفی تقسیم شده و تنها میان دسته‌های خاص ازدواج‌های عمومی واشتراکی انجام می‌پذیرفته است ، به شکلی که توضیح داده شد.

۲۱ — چورین گا یا توتم

دربارهٔ مراسم تولد وزایش ، حلول روح نیاگان و نیاپرستی ، بحثی کوتاه در مورد توتمیسم ، زیر بنای اجتماعی بومیان ، توجیه و تفسیری محدود از مناسبات توتمی ، آل‌چه‌رین‌گایا اعصار دور گذشته ، زندگی نیاگان ، همانندی آدمیان و جانوران و نباتات ، چورین‌گاها یا توتم‌های خانوادگی ، شکل توتم‌ها ، تجهیزات جادویی ، خانواده و توتم ، شناخت توتمیك خانواده‌یی . شکل خاص مسألهٔ توتمیسم در استرالیای مرکزی

مراسم زایش و تولد کودکان در استرالیای مرکزی و میان قبایل **یوروبونا** Urubuna و **آرونتا** Arunta نیز دور از روش وآیین شناخت عقلی می‌بود . چنان‌که به‌جای خود ذکر شد ، میان بسیاری از بدویان استرالیایی تولدو پیدایش کودکان عبارت بود ازحلول روح یکی از اجداد دررحم زن و متولد شدن به شکل یك کودك . اما دراین منطقه وضع به قراری دیگر بود . هرچندکه میان‌شان آیین نیاگان پرستی رایج و مرسوم بود ، اما نفوذ توتمیسم دراین‌جا بیش‌ازنیاگرایی می‌بود. درکتاب‌چهارم ، ضمن مبحث توتمیسم ملاحظه شد که تا چه اندازهٔ شدیدی در میان بومیان، توتم‌ها وشیوهٔ توتمیسم **Totemism** نفوذ واهمیت داشت . هم چنان که درمه‌لانه‌زی جادو زیربنا واساس جامعه وکلیهٔ فعالیت‌های اجتماعی محسوب می‌گشت، دراین‌جا نیز توتم‌زیربنای همهٔ تشریفات ومراسم وشعایر به شمارمی‌رفت‌وجادو وامورسحری،افسانه‌هاواساطیر،قوانین‌خانوادگی‌وخویشاوندی،شکار وشکارورزی ، جشن‌ها واعیاد ، مرگ ومیروزایش وتولد ومسایل جنسی ومناسبات اجتماعی ، و سرانجام تمامی شئون فردی و اجتماعی ، تنظیم وقرارش مبتنی بودبراساس توتم های قبیله‌یی .

توجیه ، شناخت وتفسیراولیهٔ مناسبات توتمی ، به‌زمان‌هایی بسیاردوروواعصار طلایی‌که درگذشته سیطره داشت ، پیوندمی‌یافت . این اعصارطلایی‌گذشته را درزبان محلی‌آل چه رین‌گا **Alcheringa** می نامیدند و این‌کلمه‌گذشتهٔ دور ، مرفه ، پرآسایش ، مبهم وناشناخت را می‌رسانید ومفهوم می‌کرد . درآن زمان‌های دور

ومبهم که نیاگان بومیان در آن زندگی می کردند ، زندگی مفهومی داشت بسیار عمیق تر ، کلی تر و پرشمول . در آن اعصار جانوران و گیاهان نیز دارای اصالتی بودند هم پای آدمیان و آن نیاگان بزرگ نیز خود به این حقیقت آگاهی و اذعان داشته و خود را از جانوران و گیاهان و نباتات جدا نمی دانستند .

این چنین نیاگان آرمان گرای و قابل احترامی که خاطرشان نزد بومیان با داستانها ، افسانه‌ها و اساطیر بسیاری آمیخته بود ، مذهبی داشتند توتم گرای ، و توتم‌های خود را که چورین گا **Churinga** می نامیدند ، اهمیتی بسیار می نهادند . این مردمان درضمن تمام سیر و سفرها ، گشت‌ها و خانه به دوشی‌ها و نقل و انتقال‌های دایم و مستمر خود ، چورین گاهای‌شان را نیز با وسواسی تمام با خود حمل می کردند . شکل این چورین گاها که توتم‌ها یا بدعبارتی روشن تر ، خدایان مورد پرستش‌شان می بود عبارت می شد از چیزهایی بیضی شکل ، نه بسیار بزرگ و نه چندان کوچك که گاه به چندین برابر یك تخم مرغ معمولی بالغ می شد . گاه نیز اتفاق می افتاد که این چورین گاها را بسیار بزرگ می ساختند که حمل و نقل‌شان مشکل و مستلزم دردسرهای زیادی می گشت . این توتم های بیضی شکل یا از سنگ ساخته و تراشیده می شدند و یا از چوب . این‌ها کاملا نظیر همان آلت‌های گردنده و یا قارقارك هایی بودند که درمراسم بلوغ جوانان ، دردوران انزوا بالای سرشان می گرداندند و از آن‌ها صدایی به‌تدریج بسیار دل خراش بر می خاست و زنان و کودکان قبیله را در وهم و ترس فرو می برد . به‌هر انجام در این جا بود که جادو و نقوش و طلسم های جادویی به‌کومك مذهب توتیمسم بدویان می آمد ، چون به وسیلهٔ جادوان تمام سطح بیضی شکل این چورین گاها با نقوش و طرح‌هایی جادویی پر می شد و این وسیله‌یی بود از برای نیرومند کردن خدایان و اتحاد بیشتری میان آنان و گرایندگان و بندگان .

یك قبیله و یا یك دسته هم چون مناطقی دیگر و میان بدویانی دیگر که یك توتم بیشتر نداشتند ، در این جا دارای توتم‌هایی بسیار بودند . به‌طور کلی در استرالیای مرکزی شیوهٔ توتمیسم جنبهٔ خاصی از این مذهب اولیهٔ بشری را ارائه می کرد . هر خانواده‌یی توتمی داشت و این توتم مطابق معمول یك گیاه ، یك نبات و یا یك جانور محسوب نمی شد ، بلکه شباهت و همانندی بسیار فراوانی داشت با اقوامی که بت پرست

بودند و خدایان بسیار و فراوان خود را به‌شکل تندیسه‌ها و مجسمه‌های قابل‌حمل و نقلی از چوب و سنگ و فلز می‌ساختند و یا از خمیرگل فراهم آورده و درکوره می‌پختند. اما در این جا نبایستی چنین مفهومی حاصل شود که توتمیسم این بومیان به‌نوعی فه‌تی‌شیسم Fetishisme گراییده و قابل انطباق می‌شود، بلکه به‌شکلی که‌درقسمت و جای‌خود شرح و توضیح می‌شود، نوعی خاص است از توتمیسم، نه‌یك روش و سیستم خارج ازآن.

هر خانواده‌یی توتمی داشت خاص خودش که به‌وسیلهٔ اعضا پرستیده و نیایش می‌شد. تمام توتم‌هایی که متعلق به‌خانواده‌هایی گوناگون بودند، مورد پرستش‌واحترام واقع می‌شدند و خانواده‌ها برله چورین گای خود و علیه چورین گاهای دیگران هیچ گاه وارد توطئه و دسیسه نمی‌شدند. هرخانواده‌یی اغلب چورین گای خود را برلای محل اقامت و کلبه‌اش نصب می‌کرد. گاه نیز این توتم ها را برمزار نیاگان‌خودقرار می‌دادند و به‌طورکلی نوعی وسیلهٔ شناخت خانواده‌ها وخویشاوندان‌محسوب‌می‌گشت، گذشته از چنبه‌های دیگرش.

۲۲ ـ زایش کودکان و مسألهٔ توتمیسم

تفسیری در بارهٔ توتم‌های فراوان، یك جنبهٔ شاخص‌این توتم‌ها، مناسبات‌خانوادگی‌ومناسبات توتمیك، وابستگی افرادبه‌توتم‌های مختلف، عدم اطلاع بدویان از ماهیت عمل جنسی، حلول ارواح در شکم زنان. کودك وابسته به‌نزدیك‌ترین توتم به‌محل انجام عمل جنسی‌است. مرزهای مشترك سه‌مذهب بدوی، روابط توتمیسم و نیاپرستی وفه‌تی‌شیسم. چورین‌گاجای‌گاه ارواح: معابد نگاه‌داری چورین‌گاها، کاوش و مراسمی در بارهٔ اعمال توتمیك

پس متوجه می‌شویم که چگونه در استرالیای مرکزی و میان قبایل بدوی آن سامان توتم‌هایی بسیارو فراوان وجود داشت. هر خانواده‌یی از برای خود توتمی خاص می‌داشت‌که آن‌رادر جایی‌معین، یا در مدخل و فرازگاه کلبه و یا در مزار و گورنیایی برمی‌انگیخت. این توتم‌ها یك جنبهٔ شاخص و وجه تمایزشان، کاری‌بود که در پیوند توتمیك و مناسبات افراد برعهده داشتند. در میان قبایل دونوع پیوند و مناسبات کلی میان افراد برقرار بود: یکی مناسبات خانوادگی که حاکی از خویشاوندی های ارثی وتنی بود میان افراد، ـ و دیگر مناسبات‌توتمیکی‌که وضع

افراد را در وابستگی به توتم‌های مختلف بیان کرده و نشان می‌داد. حال این مناسبات توتمیك چگونه به‌وجود می‌آمد و برچه مبنایی سامان می‌یافت. در این جا نیز گذشته از این مبنای شدید توتمیکی، نیاگان و خاطرهٔ آن‌ها بسیار قابل احترام بود. این بدویان نیز به‌ماهیت عمل جنسی که حاصل پیدایش و تکوین کودك در بطن مادر بود معرفت و اطلاع کافی و درستی نداشتند. تنها عمل جنسی را به‌شکلی که میان بدویان دیگر استرالیایی نیز مرسوم بود و در اوقیانوسیه نیز این پندار رواجی بسیار داشت، عملی می‌دانستند مبنی بر دعوت روح یکی از اجداد یا نیاگان به‌بطن زن. اما در این جا آن‌چه که مورد نظر ما می‌باشد، این مسأله قرار داشت که روابط افراد و توتم‌ها چگونه معین و شناخته می‌شد. هر زنی در نزدیك هر توتمی که با یك مرد آمیزش جنسی می‌کرد، روح یکی از نیاگان در زن حلول می‌نمود و کودکی که از حاصل این عمل به‌وجود می‌آمد، متعلق بود به‌آن توتمی که مادرش نزدیك به‌آن باردار شده بود. قابل تذکر است که اغلب اوقات کودکانی که زاده می‌شدند، متعلق به‌توتم‌هایی می‌شدند که پدران و یا مادران‌شان وابسته به آن توتم بودند و تنها درمواردی که مناسبات جنسی مخفیانه و غیر مجازی میان افراد قبیله اتفاق می‌افتاد، این رسم را برهم می‌زد و کودك وابسته به‌آن توتمی می‌شد که زن و مردی در خفا نزدیك به آن در هم آمیخته بودند.

در این جا به‌نحو بسیار عجیب و شگفتی، و شیوهٔ مذهبی مشخص نیاگان‌گرایی و توتم پرستی به‌هم آمیخته می‌شوند، و این در حقیقت یکی از مشکلاتی است در مطالعهٔ دین در این منطقهٔ بدوی نشین جهان. از سویی دیگر به‌گونه‌یی که تذکر داده شد، فه‌تی‌شیسم یا بت‌پرستی نیز در این ترکیب و اختلاط سهیم است و در این جا است که معجونی مرکب و در عین حال بسیار جالب توجه حاصل می‌شود: اینك به‌اصل مطلب پرداخته و گام به‌گام، مسأله را در صورت ساده شده‌اش تعقیب نماییم.

توتم‌ها یا چورین‌گاها جنبه‌یی تابویی نیز داشتند و رؤیت و دیدار آن‌ها برای یك دستهٔ ممنوع بود و آن دسته عبارت بودند از زنان و جوانانی که مراسم بلوغ در بارهٔ‌شان هنوز اجرا نشده و به‌جرگهٔ مردان وارد نشده بودند. به‌هر انجام مسایل جنسی

و آمیزش‌هایی از این قبیل درمیان قبیله واعضای آن به زودی پخش ومنتشرمی‌شد . هم چون‌که زن ومردی از عمل جنسی فـارغ می‌شدند ویکی از ارواح در شکم زن داخل می‌شد ، اقوام و بستگان آن زن به‌سرعت خود را به محل وقوع حادثه می‌رسانیدند ، چون معتقد بودندکه روح نیایی‌که داخل شکم زن شده است ، چورین‌گایی رادر نزدیکی آن محل انداخته ورهاکرده است وبه همین جهت به‌جست وجو می‌پرداختند، تا آن چورین‌گا را بیابند . البته آشکار است که هرگاه این امر بـا مقدمات و تمهیداتی قبلی انجـام نمی‌شد ، یعنی خود چورین گایی را در آن محل نمی‌افگندند ، ازکاوش وجست‌وجو مأیوس شده وخود چورین‌گایی می‌ساختند . این چورین‌گا رابا سرعت وعجله وهم چنین طی تشریفات وآدابی از چوب نزدیك‌ترین درختی‌که نزدیك به‌محل حادثه بود می‌تراشیدند وتمام نقوش وطرح‌هایی‌که نزدیك‌ترین توتم به‌محل وقوع داشت نیزبه رویش رسم می‌کردند . در هرقبیله‌یی غارهایی یا جای‌گاه هایی مخصوص از برای نگاه داری این چورین‌گاها وجود داشت ، وپس از آن‌که چورین‌گای مورد نظرساخته می‌شد ، آن را به آن غار ویژه می‌بردند ودر آن‌جا سکنایش می‌دادند . این غارها نزد توتم گرایان امکنه‌یی بودند بسیار مقدس وقابل احترام‌که درمواقعی خاص درآن جاهاعبادات ومراسم پرستش ونیایشی به‌انجام می‌رسید . این چورین گاها که در نظر بومیان حامل ارواح نیاگان بودند ، در طی نسل‌هایی فراوان هم‌چنان در این معابد مخصوص بـا احترام نگاه داری می‌شدند و چون حامل ارواح نیاگان بودند ، هرنوع عبادت ومراسمی دراین باب ، پیوستگی و عطفی بود بیشتر به نیاپرستی تا توتم‌گرایی . لیکن ممکن است در این جا نکته‌یی مبهم مانده باشد وآن این است‌که به‌هنگام آمیزش جنسی یك‌زن ومرد ، چگونه و به‌چه جهتی نزدیکان واقوام آن‌هادرمحل‌حادثه به‌جست‌وجوی‌چورین‌گایی می‌پردازند. ضمن شرحی‌که در این باب آمد ، مشاهده شد که ضمن عمل جنسی یکی از ارواح نیاگان در شکم زن حلول می‌کند ، اما این روح از کجا می‌آید ؟. بومیان را پندار برآن بودکه هرروحی در یك چورین‌گا مقام داشت وچون به هنگام معین مجبور به حلول درشکم زن می‌شد ، چورین‌گای خود را رهاکرده و وظیفه‌اش را انجام می‌داد

به همین سان زن ویا مرد درصدد برمی‌آمدند تا چورین‌گای او را یافته و در محل مخصوص نگاه داری نمایند تا روح مزبور پس از مفارقت ازتن بتواند دو باره در آن بازگردد . معابدی‌که این چورین‌گاها درآن جا نگاه‌داری می‌شد در اوقات خاصی شاهد عبادات ، مراسم وتشریفاتی بسیار بودندکه بدین وسیله بدویان نیاگان خود را ستایش کرده واز آنان طلب برکت‌کرده و یاری می‌طلبیدند . این‌معابد دارای معبد‌بانان ویا نگاه با نانی نیز بودند که آن‌ها را آلاتون‌جا **Alatunja** می نامیدند و تقریباً جنبهٔ دون پایهٔ‌کاهنان را داشتند .

۲۳ - مراسم جوانان و نفوذ جادو

موقعیت‌های اجتماعی ، طبقات مردم در قبیله ، خانواده و مسایل جنسی ، مراسم بلوغ جوانان در استرالیای مرکزی ، ختنه وشکاف مجرای آلت تناسلی ، رسمی‌نظیرمراسم بومیان فی‌جی ، حکیم باشی کاهن ، آغاز مراسم ، رقص‌های کنایه یی ، خوابیدن جوانان ، نیزهٔ جادویی مقدس وکارآن ، آغاز اعمال جراحی ، مذبح جاندار ، شکاف دردناك مجرای‌بول ، سیرمقدس ومورد عمل‌آن ، مراسم‌بعدی ، همانندی این‌مراسم میان قبیلهٔ آرون‌تا وکورنای ، جادو سحرزیربنای روابط عاشقانه ، سحرمردان برای تسخیرزنان ، جادوهای انتقامی زنان ، سحرهای جنسی و عواقب آن‌ها

در مورد روابط خانوادگی ، امور جنسی ومسایلی در این حدود تا اندازه‌یی بحث وگفت‌وگو شد وچنان‌که ملاحظه می‌شود ، دیانت ومذهب به‌شکل بسیار عمیقی در این مسایل عمده دخالت داشته وبه تنظیم آن‌ها می‌پردازد . جوانان و مردان ، دختران وزنان وهم‌چنین پیرمردان در این اجتماع بدوی هریك جاومقام وموقعیت و حدودی دارند . در این اجتماع نیز مراسم بلوغ جوانان وورودشان به جرگهٔ مردان مستلزم اعمالی سخت است‌که شکنجه ودرد بسیاری را به‌بار می‌آورد . البته در ضمن مباحث بسیاری‌که تاکنون در بارهٔ اجرای این اعمال آمده است ، تا حد زیادی به‌تفسیرو تحلیل و علل روانی آن آشنایی حاصل شده است ، به همین جهت در این‌جا تنها به یك رسم پردرد وشکنجهٔ مرسوم میان این بدویان اشاره می‌شود . البته نظیر این رسم میان بدویان فی‌جی **Fiji** واقع در جزایر اوقیانوسیه نیز مرسوم بودکه از آن با تفسیرو تحلیل یاد شد . اینك به‌اعمالی نظیرروش بومیان فی‌جی عطف‌توجهی

می‌شود و آشکار خواهد شد که میان بومیان استرالیای مرکزی این رسم مخوف چگونه جنبهٔ اجرایی داشته‌است.

در این منطقه چون پسران جوان به‌سن بلوغ می‌رسیدند، نخست ضمن آداب و رسوم و اجرای تشریفاتی، ختنه‌شان می‌کردند. این ختنه به‌وسیلهٔ حکیم باشیان قبیله که کاهن و جادوگر بودند انجام می‌شد و عملی بود پر درد و شکنجه. نخست جوانان را به‌زمین، به‌پشت می‌خوابانیدند و چند نفر از دستیاران حکیم‌باشی دست و پایش را محکم نگاه می‌داشتند و حکیم‌باشی کاهن نیز با چاقوی سنگی خود حلقه‌یی از پوست و گوشت آلت تناسلی را به‌سختی می‌برید. اما این در واقع در برابر اعمال شکنجه بار بعدی عملی محسوب می‌شد بسیار سهل و ساده. پس از انجام عمل اولیه که ختنه‌یی ساده بود، جوانان خود را برای شکافتن مجرای بول آماده می‌کردند.

مردان با سر و صورت رنگین و بدن‌های آلوده به‌خطوط رنگین به‌اجرای یك سلسله نمایش‌هایی می‌پرداختند که جنبهٔ سمبولیك داشت و اغلب بازگو و تقلیدی بود از اعمال و جست و خیزهای حیواناتی مخصوص: پس از آن آوازهایی را به‌طور دسته جمعی زمزمه می‌کردند. در چنین احوالی جوانان را در یك ردیف به‌روی زمین به پشت می‌خوابانیدند. قبلاً و پیش از آن‌که جوانان را آمادهٔ عمل نمایند، نیزه‌یی مخصوص و ویژه را تدارك می‌کردند. این نیزه را از چوب درخت ویژه‌یی می‌ساختند که از برای آن خواص جادویی دردزدایی قایل بودند و آن‌را با پرهای عقاب می‌آراستند. از برای الصاق و چسبانیدن پرهای نرم عقاب به‌نیزه از خون استفاده می‌کردند. در چنین مواقعی یکی یا چند نفر از بومیان بازوی خود را بریده و از آن مقداری خون می‌گرفتند، برخی اوقات نیز آلت تناسلی یکی از افراد را شکافی داده و اندازهٔ لازم از آن خون به‌دست می‌آوردند و با این خون که در حالت انعقاد چسبندگی پیدا می‌کرد، پرها را به‌نیزه می‌چسبانیدند. آن‌گاه فردی که مأمور انجام این قسمت از مراسم بود، در حالی که مردان به‌رقص و آواز دسته جمعی سرگرم بودند، نیزه‌را به‌ردیف جوانانی که در یك صف خوابیده بودند نزدیك می‌کرد. جوانان یك یك نیزه

را هر یك چند ثانیه‌یی به‌آغوش می‌گرفتند تا صف تمام می‌شد و عامه را عقیده‌براین بودکه نیزه نیرویی به‌جوانان منتقل می‌کند که به‌موجب آن خواهند توانست درد حاصل از عملی سخت را متحمل شوند .

پس‌از این انجام مراسم اصلی با شیوه‌یی شگرف به‌مرحلهٔ اجرا در می‌آمد . نخست یکی به‌شکم روی زمین دراز می‌کشید ، و آن گاه فردی دیگر به‌پشت روی اولی می‌خوابید و بدین ترتیب یك مذبح و تخت جاندار به‌وجود می‌آمد . یکی از دست‌یاران جادوگر یا حکیم باشی کاهن - یکی از جوانان را به‌پشت به‌روی‌این‌مذبح می‌خوابانید و آن بومی‌که جوان به‌رویش خوابیده بود ، با دست ها و پاهای خود ، جوان را محکم نگاه می‌داشت . کاهن در حالی‌که‌سرگرم‌عمل‌شگفت جراحی‌می‌شد، چند نفری نیز جوان را سخت نگاه می‌داشتند تاحرکت و جنبش‌ننماید .دراین‌ضمن کسی آلت تناسلی جوان را در دست طوری نگاه می‌داشت‌که ازبرای‌انجام‌عمل آماده باشد و پس از آن‌کاهن با چاقوی سنگی زیر مجرای بول‌را تاانتهای‌آلت‌می‌شکافت. چون این عمل به‌پایان می‌رسید ، از محل‌شکاف خون بیرون‌می‌ریخت‌و جوان‌موظف بود تا خون خود را به‌روی سپر مخصوصی‌که برای این‌کار ویژگی داشت و مقدس بود ، به‌ریزد .

این تشریفات در بارهٔ تمام جوانان اجرا می‌شد ، یعنی جوانانی که به‌مرحلهٔ بلوغ رسیده بودند . پس از آن یك دوران پرهیز طولانی‌که همراه با مراحل انزوا ، ریاضت و تابوهایی فراوان بود برای‌شان پیش می‌آمد در این پرهیز غذایی لازم بود تا از گوشت مارمولك ، موش صحرایی ، مار . مورچه‌خوار ، جوجه‌تیغی‌و گوشت برخی دیگر از این جانوران امساك نمایند ، چه معتقد بودندکه خوردن‌گوشت این جانوران بهبود و التیام‌زخم را به‌تعویق می‌انداخت . هم‌چنین بود رسومی دیگر در بارهٔ ریاضت و انزوا و تابوهای بی‌شماری‌که طی‌دوران معینی لازم بودتحت فشارآنها باشند‌و چنان‌که در آداب ورود جوانان به‌جرگهٔ مردان در قبیلهٔ‌کورنای مشاهده شد این مراسم همانندیهایی دارد . البته بومیان در بارهٔ اجرای مراسم پردرد و شکنجه توضیحات قابل ملاحظه‌یی نداشتند ، اما در بخش اول و دوم از علل این اعمال بحث

وگفت‌وگو شد .

به‌این ترتیب بلوغ جوانان اعلام می‌شد وحقوق آنان در قبیله از برای تمتعات جنسی و بهره‌بری از آن به رسمیت شناخته می‌گشت . در استرالیا عشق وسحر به هم بسته ومرتبط بود . عشق به خودی خود به‌وجود نمی‌آمد و بومیان معتقد بودندکه از برای رسیدن به‌معشوق بایستی به سحرو جادو متوسل شوند ، وچنان‌که توجه می‌شود ملاحظه می‌کنیم که جادو چگونه در تار وپود زندگی بدویان آمیخته و نفوذ دارد . امااین منحصر به بدویان ومردم ابتدایی نیست ، چه‌میان اقوام وملل متمدن نیزسحر عشق مرسوم و متداول بوده است ودر این زمان نیزبسیاری از مردم از برای رسیدن به معشوق و زنان دل خواه خود ، به جادو گران و ساحران پناه برده و از آنان مدد می‌گیرند .

به‌هرانجام بومیان استرالیایی‌زنان دل‌خواه‌شان را به‌وسیلهٔ سحرو جادوتصاحب می‌کردند . به‌این ترتیب‌که هرگاه مردی به زنی عاشق می‌شد ودوست‌اش می‌داشت ، نزدیکی از جادوان رفته وطلسم یامهرهٔ عشق ازوی طلب می‌کرد . این مهره‌های عشق عبارت بودند از قطعه سنگ ویا استخوان و احتمالا چوب کوچکی‌که باروشی خاص تراشیده شده و اسحار واوراد جادویی برآن خوانده شده بود . این اشیاء با نقوش و خطوطی درهم به‌نام جادومنقش بود وعامه‌را اعتقاد چنان بودکه به‌وسیلهٔ عزایم‌خوانی دارای قدرت مافوق طبیعی شده وقادرند تا در صورت ارادهٔ صاحب و دارنده‌اش برق آسمان را به خود جذب‌کنند . بومیان عاشق پیشه ، شب هنگام این طلسم‌های عشق را به شکل آویزه‌یی به‌کمر خود می‌آویختند و در مراسم رقص وپای کوبی شرکت می‌کردند . آن‌گاه طلسم عشق برق آسمان راجذب می‌کرد وزن دل‌خواه آن شخص بانگاه به‌آن طلسم تسخیرو مجذوب می‌شد وبدون اراده به‌دلدادهٔ خود نزدیك شده و باهم ازبرای معاشقه وکام‌گیری می‌گریختند .

از سویی دیگر زنان نیز متقابلا می توانستند خود را به جادوهای سخت و خطرناکی مجهزسازند . این جادوها به طور کلی جنبهٔ انتقامی داشتند وموجب ایذاء وآزار مردان می‌شد . هرگاه مردی زنی‌را به‌زور وبااعمال وروش‌های جادویی تسخیر

وتصاحب می‌نمود ، زن نیزاز همان راه به عملی متقابل وانتقام جویانه دست می‌زد ، برای این کار ساقهٔ علف وگیاهی مخصوص را جادوگربه اوراد وعزایمی مجهز ساخته وبه‌دست زن می‌سپرد . زن آن رابه دست‌گرفته وبه جانب مرد مورد نظرش به وسیلهٔ آن اشاره می‌نمود . براثرچنین عملی ، آلت تناسلی آن مرد به‌شکل دردناکی متورم شده ودرد وشکنجهٔ بسیاری تولید می‌کرد . هم‌چنین از برای زنان راه‌هایی دیگرنیز از برای انتقام جویی باز بود وبه‌وسیلهٔ آن اعمال می‌توانستند به‌کارها وافعال انتقام‌جویی‌شان ادامه دهند . یکی از این راه‌ها آن بودکه یکی از انگشتان خود را بـه اسحار واوراد جادویی مجهز ساخته ومتبرك می‌نمودند وآن انگشت را در مهبل خود فرو می‌بردند وهرمردی‌که پس ازانجام چنین عملی باآن زن نزدیکی می‌کرد ؛ آلت تناسلی را ازدست می‌داد .

آن‌چه‌که شاید جنبهٔ شگفتی و اعجاب انگیزی‌اش بسیار فراوان‌تر بود ، نحوه و روش آموزش و پرورش ، و تعلیم و تـربیت بود میان قبیلهٔ آرون‌تا **Arunta** . آموزش و تعلیم و تربیت میان این بدویان به‌وسیلهٔ نمایش‌هایی مهیج و جالب انجام می‌شد . هـر نسلی نگاه دارندهٔ فرهنگ و تمدنی بودکه وظیفه داشت آن را به‌نسل بعدی به وسایلی منتقل کند . میان جوامع متمدن و مللی‌که از روش خط و نوشتن آگاهی داشتند ، به‌وسیلهٔ‌کتابت میراث فرهنگی و تمدن به نسل بعدی منتقل‌می‌شد. هم چنین میان بسیاری از اقوام و قبایل از برای این کار ، روش‌هایی موجود بود . اما در میان بومیان قبیلهٔ آرون‌تا **Arunta** ، تعلیم و تربیت از راه شعایر و رسوم انجام‌می‌شد و جنبه‌یی‌کاملا سحرگونه داشت . جشن‌های بسیار بزرگ و عمومی برپا می‌کردند و در این جشن‌ها تدارك تشریفات و انجام مراسم به‌نهایت‌درجهٔ‌صعودی‌اش باز می‌رسید . قسمت مهم‌و حصهٔ قابل توجه این جشن ها را نمایش‌هایی شبه تاریخی مشتمل می‌شدکه معجونی بود از حوادث‌تاریخی ، افسانه‌ها ، اساطیر ، اعمال‌جادویی و روش های زندگی . آن چه‌که قابل آموزش‌و آموختن بود در این جشن‌هادر قالب نمایش‌هایی مهیج به‌نسل جدید عرضه می‌شدو جوانان از این راه آموختنی‌های لازم را فرا می‌گرفتند . این روشی بود بسیار پسندیده‌که هر نسلی مأمور ابلاغ آن‌به‌نسل

بعدی بود و میراث فرهنگی و تمدن به‌این وسیله به‌نسل‌های بعدی منتقل می‌گشت .

۲۴ ـ افسانه‌ها و اساطیر

چگونگی افسانه‌ها و اساطیر بومیان قبیلهٔ آرون‌تا ، نوع و شکل افسانه‌ها و اساطیر ، افسانهٔ آفرینش ، شکل اولیهٔ زمین و موجودات نخستین ، فرود آمدن خدایان آفریننده‌از آسمان ، کار آبان در زمین و آفرینش انسان از موجودات بی‌شکل اولیه ، افسانه‌هایی در بارهٔ خلقت اولین طبیب ، آفرینش ارواح ، کشتن‌و زنده‌کردن طبیب ، تجهیز جادویی طبیب ، کارهای پزشك ، مأمور ارواح میان زندگان ، تابوهای بی‌شمار طبیب جادوگر

میان این بدویان افسانه‌ها و اساطیر بسیار و فراوانی رواج داشت که‌جنبه‌های گوناگونی را ارائه می‌کردند ، اما زیر بنای تمامی آنها را عناصر جادویی و مذهبی تشکیل می‌داد . برخی از افسانه‌های‌شان به‌اشکال مهم و بسیار درهم آمیخته اشاراتی داشت به حوادثی تاریخی که در پوشش ضخیمی از داستان ها و استعارات و پیرایه‌هایی در هم پیچیده پنهان‌گشته بود . افسانه‌ها و اساطیری بسیار نیز میان‌شان رایج بودکه دلالت می‌کرد بر توتم‌ها و افسانه‌ها و روابط و آداب توتمیك . از سویی دیگر باالطبع مانند تمامی مردم بدوی و غیر بدوی دیگر . در طی ازمنه‌یی بسیار ، اذهانی از برای‌پی‌جویی‌به‌اصل و منشأ آدمی به ساختن افسانه‌یی در مورد خلقت و آفرینش پرداخته بودند . دسته‌یی‌دیگر از این افسانه‌ها ، داستان‌هایی بودندکه سر گذشت اساطیری پزشکان ، مخترعان و مکتشفان را حاوی بودند .

افسانهٔ آفرینش و خلقت بومیان استرالیای مرکزی در واقع افسانه‌یی بودبسیار پر معنا و لبریز از رمزو استعاره . شاید با گمانی نزدیك به‌یقین بتوان‌گفت‌که این افسانه‌ها خالی از رمز و استعاره نمی‌تواند باشد و هرگاه به‌جنبه‌های رمزی‌آن‌گردن نهیم ، موارد بسیاری از برای تعبیر و تفسیر پیش می‌آید . به‌هر حال باموجب این افسانه در اعصاری بسیار دور و تاریك‌که و هم وگمان بشری به آن نمی‌رسد ، درآن ادوارکهنی‌که به‌نام آل‌چه‌رین‌گا Alcheringe خوانده می‌شود ، موضوع و مسألهٔ آفرینش صورت پذیرفته است . در آغاز به‌روی زمین‌که بشکل‌تودهٔ‌تاریك ومبهمی بیش نبود ، زندگی به‌معنی حقیقی و درست‌اش وجود نداشت ـ اما در این افسانه

به‌هیچ‌وجه اشاره‌یی به‌عدم و نابودن چیزی نمی‌شود ، بلکه این مطلب بازگو می‌شود که زندگی و مظاهرش شکلی نداشت . در آغاز و پیش از آن‌که زندگی به‌صورت ابتدایی‌اش در بیاید ،سطح زمین را موجوداتی به‌نام« این‌اپرتوا » **Inapertwa** پوشانیده بودند . این‌ها موجوداتی بودندکه شکل‌مشخصی نداشتند: نمی‌خوردند و نمی‌آشامیدند ، اعضاوجوارح‌شان قابل تشخیص و تمیز نبود ، نه‌چشمی داشتند و نه چیزی را می‌دیدند، نه‌گوشی‌داشتندو نه‌صدایی‌رامی‌شنیدند ، نه‌شامه‌یی‌داشتندو نه‌بویی را می‌بوییدند و نه‌ذائقه‌یی داشتند و طعم و مزه‌یی را می‌چشیدند . تنها از حرکتی بی‌هدف‌و بسیار بطئی وکندبهره داشتند.زمین با شکل مبهم و این‌موجودات‌عجیب‌اش در اعصارکهن یا آل‌چه‌رین‌گا ، مدت‌هایی بسیار به‌همین حال بود تا سرانجام زمان آفرینش انسان فرار رسید . در چنین زمانی از آسمان دو خدای آفریننده به‌نام **اون‌گام بی‌کولا Ungambicula** به‌زمین فرود آمدند و در سطح زمین نه‌موجودات ذیروحی یافتند و نه نشانی از زندگی و جنبش و حرکت باز یافتند . تنها با « این‌اپرتوا **Inapertwa** » هایا موجودات عجیبی‌که وصف‌شان‌گذشت مواجه شدند ، پس تصمیم‌گرفتند تا آفرینش آدمی را به‌وسیلهٔ همین‌موجودات‌انجام دهند . این دو خدای آفریننده در دست‌های خود چاقوهایی بزرگ از سنگ‌داشتند که آن موجودات را به‌شکل آدمیانی در آورده و به‌آن‌ها روح‌دمیدند تا زندگی‌را به‌همراه خوروخواب و بهره‌بری از حواس آغازکنند و بدین ترتیب بودکه‌آفرینش به‌روی زمین انجام‌گرفت .

افسانه‌یی نیزداشتندکه دلالت می‌کرد بروجود اولین پزشك وطبیب. اسطوره‌هایی عجیب‌که با افسانه‌ها و داستان‌هایی بسیار شگرف در بارهٔ نخستین طبیب میان اقوام‌وملل شایع‌است ، یکی‌از دلکش‌ترین‌فصل‌های افسانه‌یی‌تاریخ است‌که استعاراتی قابل‌توجه درآن‌ها مستترمی‌باشد . درکتاب‌دوم تاریخ ادیان به‌بسیاری ازاین افسانه‌ها اشاره شده است . در اساطیر رومی ، یونانی ، مصری ، سومری و بابلی ، ایرانی ، آسوری وهم‌چنین اقوام وقبایل بدوی ازاین داستان‌ها بسیار است .

بومیان قبیلهٔ **آرون‌تا Arunta** که در استرالیای مرکزی می‌زیستند و مورد

بحث و گفت‌وگو هستند ، معتقد بودندکه نخستین طبیب به وسیلهٔ ارواح آفریده شده است . ارواح در آغاز درصدد آن برآمدند تا پزشکی بیافرینند وچون طبیب مورد نظررا آفریدند ، به‌علت موجبات وحوادثی‌که معلوم نیست برچه پایه وعلتی بود ، در صدد ایذاء و نابودی‌اش برآمدند . هنگامی که طبیب نزدیك غـاری خوابیده بود ، ارواح‌با نیزه‌های‌جادویی خودشان به‌او حمله‌کرده ونابودش می‌کنند . یکی‌از ارواح بـا نیزه زبانش را سوراخ‌کرده و روحی دیگر جمجمه‌اش را می‌شکافد . پس از آن ارواح‌جسد طبیب رابه درون آن‌غار برده ومی‌کوشند تابه وسیلهٔ جادو واعمال‌جادویی زنده‌اش‌کنند . پس به نیروی سحرو جادو اعضا وجوارح‌اش را بیرون آورده وپس از متبرك ساختن آن وافسون آمیزکردنش ، به‌وسیلهٔ جادو ، دوباره اعضا و جوارح‌اش رابه درونش منتقل می‌کنند . امادر ضمن این انتقال قطعه‌یی از سنگ کوارتزرانیز به‌درونش جای می‌دهند . در اثراین اعمال جادویی طبیب دوباره زنده می‌شود ، اما شعور ونیروی عقلانی‌اش را به‌کلی ازدست داده و دیوانه می‌گردد . ارواح دگربـاره دست به‌یك رشته اعمال جادویی می‌زنند و بهبودش می‌بخشند . پس پزشك به میـان افراد قبیله آمده وشروع به‌کار می‌کرد . این پزشك در قبیله هم جنبهٔ‌کهانت داشت و هم حکیم باشی محسوب می‌شد . بومیان از اعمال‌اش در ترس وبیم بودند ، چون او عامل‌ارواح محسوب می‌شد . این‌طبیب توانایی داشت تابه‌وسیلهٔ امواج سنگ‌جادویی کوارتزکه ارواح در بدنش نهاده بودند ، مرضا وبیماران را شفا بخشد وهم‌چنین می‌توانست تا کسان مورد نظر را به وسیلهٔ نیروی سحر و جادو هلاك کرده و از میـان بردارد .

این چنین پزشکی در واقع نمایندهٔ ارواح میـان زندگان به شمار می‌رفت . گفته شد که استرالیاییان ، یعنی بدویان این سامان به نیـا پرستی روش مذهبی شان مبتنی بود واساس داشت. برای ارواح نیاگان‌مراسم پرستش ونیایش به‌جا می‌آوردند. برای‌شان نذور ، قربانی ، پیش‌کش‌ها و هدایایی تقدیم می‌کردند ومی‌کوشیدند تا به هرنحوی‌که هست اسباب رضامندی‌شان را فراهم‌کنند واگر تخلفی می‌نمودند و خشم یکی از ارواح نسبت به آنان برانگیخته می‌گشت به‌وسایل مختلفی از جانب ارواح

مجازات می‌شدند ویکی از طرق مجازات ، مکافاتی بود که عامل اش طبیب جادو ــ گر بود .

طبیب جادوگر یا حکیم‌باشی قبیله خود تحت شرایط مخصوصی زندگی می‌کرد وتابوهایی بسیار وفراوان رامجبور بود تاگردن نهد . وی‌ملزم ومجبور بودکه به هیچ‌وجه چربی استعمال نکرده وازمواد چربی‌دار نخورد . هم‌چنین گوشت‌گرم از برایش حرام بود ونمی‌توانست به‌خورد . از سویی دیگرموارد تابویی سختی او را احاطه می‌داشت‌که گاه‌گریزاز آن‌ها برایش‌مقدور نبود ، مثلالازم بودکه هیچ‌گاه عوعوسگان رانشنود ویا بوی استخوان سوخته را استشمام نکند وهرگاه به‌یکی از این تابوها یا منهیات عمل می‌کرد ، نیروهای جادویی‌اش را از دست داده وبه شکل فردی عادی در می‌آمد .

البته به تفسیر و توجیه کار این طبیبان جادوگر بایستی سخت توجه داشت . اینان مردانی بودندکه ناخود آگاه پی به‌اهمیت مسألهٔ تلقین برده بودند وهم چنین ازنیروی تلقین‌درهیپ نوتیسم **Hypnotisme** استفاده می‌کردند والبته چنان‌که ذکر شد این‌ها مواردی‌بودند ناخود آگاه‌که در حال مدارمت و استمرار ارزش عملی‌شان برای این‌کسان به‌ثبوت و منصهٔ ظهور رسیده بود . بومیان خود نیز سخت تحت نفوذ تلقین جادویی بودند ، چون هنگامی‌که از سلاحی زخم برمی‌داشتندکه معتقد بودند آن سلاح قبلا به وسیلهٔ اوراد ، افسون‌ها و عزایم جادویی مجهز شده است ، مطمئن می‌بودندکه در صورت عدم مراجعه به‌طبیبان جادوگرو دفع جادو به وسیلهٔ طلسم‌های جادوشکن ، خواهندمرد .

۲۵- مراسم باز و عقاب

جشن‌های مهیج و پرهیجان ، بحثی دربارهٔ توتمیسم و امور توتمیك ، رقص‌های توتمیك ، مهیج‌ترین رسوم و آداب بدویان، مراسم پرشور وجنبش قبیلهٔ آرون نادر استرالیای مرکزی، رقص باز وعقاب ، تشریفاتی ابتدایی ، رنگ کردن بدن‌ها، خون یا چسب بومیان ، روش به‌دست آوردن خون ، تزیین دو بازیگر اصلی ، جنگ استعاره آمیز باز وعقاب ، علت وانگیزهٔ جنگ ، نمایشی مهیج ، پایان مراسم وحاصل آن

میان این بدویان چنان‌که درمیان تمامی بدوی‌های نقاط مختلف جهان مرسوم است ، برخی اوقات جشن‌هایی همراه باتشریفات ومراسم وآداب وشعایری بسیارانجام می‌شدکه شور وهیجانی‌داشت بی‌نهایت فراوان. دراین جشن‌ها آن‌گاه‌که شوروهیجان به بازپسین مرحلهٔ صعودی خود می‌رسید ، افراد خود را فراموش‌کرده وجملهٔ شرکت کنندگان به‌صورت یك‌نفرو یك‌فرد واحد ، باروح وهیجانی یکتا در می‌آمدندکه با حرکات واشارات واعمال‌شان ، نشان ورمزتوتم قبیله بودند . درواقع این‌چنین‌مراسم وجشن‌هایی برای آن انجام می‌شد تاروح اتحاد ویگانگی وشور وهیجان مذهبی را نشان داده ووفاداری افراد رابه توتم قبیله بنمایاند .

میان بسیاری از قبایل بدوی رقص‌های توتمیك اهمیت ورواجی بسیار داشت و این رقص‌ها چنان‌که‌گفته شد ، توأم بود وبا هیجان وشوری بسیارکه منظور در وحلهٔ اول اتحاد ویگانگی افراد بود باهم ، ودر مرحلهٔ دوم اتحاد قبیله محسوب می‌شد با توتم . هرقبیله‌یی در استرالیا و آفریقا خود را دارای اصل و منشأ حیوانی واحتمالا گیاهی می‌دانستند وآن حیوان یاگیاه را نیای مشترك خودشان دانسته و تقدیس اش می نمودند. مثلا در میان سرخ پوستان آمریکایی گاو میش ، گاو وحشی ، انواع سوسمار ، وحیواناتی دیگرتوتم‌شان شمرده‌می‌شد . دراسترالیا باز ، عقاب ، کانگورو مار ، جوجه تیغی وهم‌چنین حیواناتی دیگرتوتم محسوب می‌شدند .درآفریقا جغد ، فیل ، شیر، میمون وبسیاری دیگرازحیوانات وجانوران‌توتم قبایل مختلف وگوناگون به‌شمار می‌آمدند . هرقبیله‌یی اغلب به‌نام توتم‌اش خوانده می‌شد و گاه چون سرخ‌پوستان نام توتم را هم برقبیله و هم بر رییس قبیله می‌نهادند . به هر انجام طی این جشن‌های پرهیجان‌گاه اتفاق می‌افتاد که توتم خود را کشته و می‌خوردند . مثلا در

قبیله‌یی که توتم شان کانگورو بود ، بومیان خود را ازاعقاب آن حیوان دانسته و تقدیس‌اش می‌کردند . شکارولمس این‌حیوان درقبیله ممنوع بود وهر نوع استفاده‌یی از این حیوان تابو وحرام محسوب می‌شد . امادر جشن‌های توتمیك‌که طی آن می‌کوشیدند خودرا در توتم‌شان مستحیل سازند ، طی مراسمی بسیارسد تابویی راشکسته وحیوان توتم رابه وسیلهٔ کاهن بزرگ کشته‌وتمامی اعضاو مقداری ازگوشت و خون‌اش را می‌خوردند ومی‌خواستند تابا این عمل همسانی واتحاد خود را با توتم به مرحلهٔ نهایی به‌رسانند . هم‌چنین شکل فنی وعملی رقص‌های مهیج این جشن‌ها عبارت بود از تقلید هایی اغراق آمیز از حرکات جانور توتم . البته در قسمت‌های بعدی از این مسأله بیشتر گفت و گو خواهد شد تا روشنی بیشتری در شناخت مسألهٔ مورد نظر حاصل آید .

دراسترالیای مرکزی ،به‌ویژه میان قبیلهٔ‌آرون‌تا **Arunta** یك‌سلسله نمایش‌های بسیار مهیج وپرشوری برپا می‌شدکه دارای تشریفاتی بسیار دقیق ، استعاره آمیز وطولانی بود . این جشن بزرگ وپرشور وهیجان موسوم بودبه «باز وعقاب» . مطابق باآداب وتشریفات ورسومی‌که میان این بدویان بسیار اعتبار واهمیت داشت ، نخست به رنگ کردن بدن و سرو تن خود می‌پرداختند . رنگ آمیزی و نقوش سرو بدن شرکت کنندگان اصلی وبازی‌گران با تماشاکنندگان تفاوت داشت . مردان یکی از مواد اصلی رنگ‌شان را خون تشکیل می‌داد . از خون هم به عنوان چسب استفاده می‌کردند وهم‌رنگ . لیکن خون لازم چگونه به‌دست می‌آمد . اغلب اتفاق می‌افتاد که‌چند نفری بازوان خودویا جاهایی دیگراز بدن خودشان رابا چاقوی سنگی‌شکاف می‌دادند وچون خون جاری می‌شد به وسیلهٔ آن‌به رنگ کردن ابدان وسرو صورت خود می‌پرداختند . چنان‌که تذکردادیم ، دسته‌های نیزه‌های‌شان را به‌صورت قاشقك هایی درست می‌کردند واز آن به‌عنوان رنگ‌دان استفاده می‌کردند . در همین جاها خون راجمع آورده وتأمل می‌کردند تا منعقد شود تا به وسیلهٔ آن پرهای تزیینی و مهره‌های‌شان رابه سروصورت وبدن الصاق‌کنند . اما موضوع درهمهٔ مواقع به همین سادگی نیزنبود ؛ چون دربرخی اوقات لازم بود تا این خون ازآلت تناسلی جوانان

گرفته شود . درچنین مواقعی یك یا چند تن ازجوانان قبیله راطی مراسمی از برای این کار آماده می‌کردند و حکیم باشی قبیله درآلت تناسلی آنان شکاف‌هایی ایجاد می‌کرد وخون لازم‌را ازاین راه درظرفی جمع می‌کردند . میان برخی قبایل وضع‌و رسم بسیار سخت‌تر بود ،چون به‌هنگام لازم ، یکی‌از جوانان ورزیدهٔ قبیله راقربانی نموده ومی‌کشتند تا از خونش استفاده‌کنند .

در مراسم باز وعقاب ، بازی‌گران اصلی نمایش دو نفر بودندکه آرایش وخود سازی‌شان بسیار جالب توجه وغیراز دیگران بود . موهای بلند این‌دو بازیگررا با بندهایی ازرشته‌های پوستی درختان ، بالای سرشان‌جمع می‌کردند واین‌کار به‌شکلی انجام می‌شدکه تاجی مخروطی شکل برسرشان خود نمایی می‌کرد . آن‌گاه بربالای این تاج مخروطی شکل سه‌عدد چورین‌گا **Churinga** وصل می‌کردند.چنان‌که در صفحات گذشته توضیح داده شد ، این چورین گاها عبارت بودند از توتم‌های قبیله‌که درضمن محفظهٔ مخصوص ارواح نیاگان قبیله نیزمحسوب می‌گشت . این چورین‌گاها را یا از سنگ می‌ساختند ویااز چوب . شکل‌شان بیضی ونسبت به بلندی‌شان کشیده ودراز می‌شد ، اما دراین موردحتم و لازم بود تااز چوب ساخته شده‌باشند . هریك از این چورین‌گاها تا سه پا ارتفاع داشت وسطح آن پربود از نقوش وخطوطی در هم‌که جنبهٔ جادویی داشت ودراین نقش‌ها اغلب نوعی قرینه‌سازی ساده وابتدایی جلب نظر می‌کرد . امابایستی تذکرداده شودکه این چورین‌گاها مخصوص جشن ساخته شده و تزیین می‌شدند . یك سرآن‌ها راکه به جانب آسمان بود با چسبانیدن پرهای باز و عقاب تزیین می‌کردند . دور کمرو حمایل دو بازیگر اصلی به وسیله خون که چسب تشریفاتی این رسوم محسوب می‌گشت ، پرهای باز وعقاب چسبانیده می‌شدکه به‌وسیلهٔ حاشیه‌یی ازرنگی دیگرجلوه وتمایزخاصی داشت . در حالی‌که نقاشان وکارشناسان سرگرم تزیین دو بازیگر اصلی بودند ، بومیان هرچند نفری جرگه جرگه شده وبه تزیین خود سرگرم بودند .

چون تشریفات ابتدایی تمام می‌شد ، مراسم‌اصلی آغاز می‌گشت . کاهن‌بزرگ مقداری علف خورد شده را در تسمه‌یی از پوست درخت ویژه‌یی می‌بست ودر دهان

یکی ازدو بازیگر قرار می‌داد . آن‌گاه به‌فاصلهٔ معینی این‌دو بازیگررو بروی هم چمباتمه می‌زدند . سپرهای مخصوص خود را به زیر نشیمن نهاده وشروع به تقلید از باز وعقاب می‌کردند . دستان‌شان به‌جای بال محسوب می‌شد و به‌وسیلهٔ آن‌ها بال‌بال زدن پرندگان مورد نظر را تجسم می‌بخشیدند . چون مدتی در این حال می‌گذشت ، به همان گونه‌که نشسته بودند ، نشیمن‌های خود را از روی سپر برداشته ودر حال حمله به‌هم نزدیك ودور می‌شدند . علف خورد شده‌که در پوست درخت پیچیده شده بود ودر دهان یکی از آن دو قرار داشت به‌مثابهٔ تکه‌گوشتی بود در منقار یکی‌شان که جنگ‌وستیز برسر ربودن آن می‌بود . باشکل دایره‌بی‌گرد هم دریك محور معین می‌چرخیدند ، بال می‌زدند ، حمله می‌کردند وعقب می‌نشستند . پوست سیاه وشفاف‌شان‌را دانه‌های ریزعرق می‌پوشانید وپرهای سفید پرندگان‌که به تن‌شان چسبیده‌بود، منظره‌و شکل خاصی به آنان می‌بخشید . کوشش یکی شان در حمله های متوالی برای‌ربودن علف‌ویاگوشت‌فرضی بودو عمل‌دیگری در ضمن‌دفاع ، نمایش حفظ طعمه رامجسم می‌کرد.

چون زمانی ازاین حال سپری می‌شد ، دومرد بازیگراز حالت چمباتمه‌نشستن به‌در آمده وروبروی هم می‌ایستادند . دراین هنگام حمله ودفاع با تمام قدرت از برای ربودن طعمه وحفظ آن‌شروع می‌شد . دراین هنگام‌با سر به هم‌حمله می‌کردند ودر آفتاب سوزان استرالیا وحمل آن چورین‌گاهای بزرگ و سنگین ، این نمایشی بود بسیار سخت و دشوارکه بازیگران را از پا در می‌انداخت . پس چون مراسم به‌نهایت درجهٔ شور وهیجان می‌رسید ، دو بازیگر گریزمی‌زدند وکم‌کم خودراازجمع تماشاچیان‌ونظاره کنندگان‌که‌منحصراً ازمردان قبیله بودند ، کنار می‌کشیدند،ودور می‌شدند . امادر این‌حال نیزهم چنان به‌حمله ودفاع وبال زدن ادامه می‌دادند تا سرانجام حمله کننده‌موفق می‌شدتا تکه‌گوشت فرضی یاعلف واقعی رااز آن یك به‌رباید ودر این‌جا مراسم نیز پایان می‌یافت .

۲۶ - مراسم و جشن‌های مقدس توتمیك

تنوع و فراوانی جشن‌ها ، محتوی این جشن‌ها و نمایشات ، انواع و اقسام جشن‌های مذهبی و غیر مذهبی . اعیاد و جشن‌های توتمیك ، مراسم عمومی و تشریفات خصوصی ، آغاز مراسم و تشریفات بزرك‌ترین جشن مذهبی ، ساختن علم و کتل ، نیزهٔ مقدس یا بورتون‌جا ، آرایش نیزهٔ مقدس ، روش حمل آن ، رقص کمایه‌یی مشایعان ، خبرشدن بومیان ، رقص‌ها و آداب دسته‌جمعی ، نقش نیزهٔ مقدس ، مرحلهٔ پایان جشن . جنبهٔ شفابخش نیزهٔ مقدس

این جشن‌ها و مراسم اندك نبودند ، بلکه دامنه‌شان متنوع و در مواقع مختلف سال بسیار اجرا می‌شدند . بسیاری از این جشن‌ها جنبه های اساطیری ، توتمی ، افسانه‌یی و مذهبی داشتند و مشحون بودند از مراسم ، آداب و تشریفاتی فراوان . چنان‌که تذکر داده شد ، این بدویان انتقال میراث‌های فرهنگی از نسلی به نسل دیگر ، یا به‌عبارتی روشن‌تر آموزش و تعلیم به‌جوانان یا نسل جدید ، بوسیلهٔ نمایش‌هایی تاریخی و مهیج و پرحادثه مجسم می‌گشت و آشکار است که این‌چنین نمایش‌هایی تاچه‌اندازه دامنه‌شان وسیع می‌تواند باشد .

اما در این‌جا به آن دسته از نمایش ها نظری نیست و بیشتر گفت‌وگو و بحث معطوف به‌جشن های بزرگ توتمی می‌باشد . در بسیاری از این‌گونه جشن‌ها توجه فراوانی به‌باز و عقاب می‌شود . در مراسمی به‌نام مراسم بازوعقاب در بند گذشته ملاحظه شد که چگونه تقلید این پرندگان به‌وسیلهٔ بدویان در نظر نظاره‌گران و تماشاکنندگان مجسم می‌شود . درجشن و مراسمی نیز که شرح و تفسیر خواهد شد ، از باز و عقاب غفلت نمی‌شود . اعیادی میان بدویان قبیلهٔ آرون‌تا وجود داشت که دارای دوامی بسیار بود و برگزاری آن ها از سپتامبر تا ژانویه ادامه می‌یافت و در واقع طولانی‌ترین سلسله اعیادی است که میان بدویان جهان مرسوم می‌باشد . این اعیاد بیشتر مربوط به‌توتم یا توتم‌های قبیله بود و آداب و رسوم آن مافوق پیچیدگی‌های جملهٔ جشن‌ها و اعیاد محسوب می‌گشت . این مراسم به‌طور عموم کوروبوری **Corroboree** خوانده می‌شد و تشریفاتی راکه در طی آن انجام می‌شد **انگورا Angwara** می‌نامیدند .

مراسم و تشریفات در آغاز با ساختن تپه‌یی شنی و تزیین آن شروع می‌شد . ابتدا بومیان زمین پررسوب و سنگ ریزه را می‌کندند و از رسوب و سنگ ریزه‌ها

تپه‌یی به‌بلندی یك پا می‌ساختند . آن‌گاه سطح ورویهٔ این تپه را باشاخه‌هایی کوچك که از نوعی درخت صمغ تهیه می کردند ، می‌پوشانیدند و تپه به صورت باغچه یا قلمزار مرتفعی در می‌آمد . چون از این کار فراغت حاصل می‌شد ، به‌ساختن **نورتون‌جا Nurtunja** اقدام می‌کردند. نورتون‌جا عبارت بود از نیزه‌یی به‌بلندی هشت پاکه از نوعی‌چوب سخت ودر ضمن نرم که‌خاصیت‌خم‌شدن و تاب برداشتن‌داشت درست می‌شد . در تزیین این نیزه غلو و وسواس بسیاری نشان می‌دادند . ساقه‌های علفی‌راکه به‌اشکال گوناگون هم چون حلقه‌هایی درآورده‌بودند ، به‌آن‌می‌آویختند. تعداد فراوانی‌ازکمربندهای پوستی رانیزبه نیزه‌آویزان می‌کردند. چون‌نوبت‌به‌خون گرفتن و مصرف آن می‌رسید ، دو نوع خون ، یعنی خونی که از دو عضو بدن‌گرفته شده باشد مورد احتیاج بود . ابتدا مردانی چند بازو و یا نقطه‌یی دیگر از بدن‌خود را شکاف می‌دادند و مقدار خون به‌دست آمده از این طریق را به روی سپری‌که خاص انجام این عمل بود می‌ریختند و بدن‌های خود را بدان رنگ کرده و پرهای تزیینی را نیزمی‌چسبانیدند . اما خونی‌که باآن نورتون‌جا یا نیزهٔ تشریفاتی را لازم بود بیارایند ، می‌بایستی‌که از خون آلت رجولیت جوانی برومند باشد . برای این منظور جوانی را طی تشریفاتی‌که محور اصلی آن نوعی رقص تقلیدی بسیارتند بود ، خون می‌گرفتند . آلت تناسلی‌اش شکافته می‌شد و خون آن روی سپر مقدس ریخته می‌گشت . با این خون پرهای نرم بازو عقاب را بر سر نیزه می‌چسباندند و در این تزیین از پرهای نوعی شتر مرغ بومی نیز استفاده می‌شد . بسیاری از این پرها به‌وسیلهٔ همان خون مخصوص رنگین شده‌و هم چنین‌گل اخرا نیزیکی از اقلام‌رنگ کننده در این مراسم به‌شمار می‌رفت . پس‌ازاین‌تشریفات‌نیزه یا به‌اصطلاح نورتون‌جا راکه به شکل یك‌دگل در آمده بود در خون مخصوص می‌غلتاندند . آن‌گاه نوبت آویزان کردن **چورین‌گا Churinga** ها یا توتم‌ها به دگل آغاز می‌شد.سه چورین‌گای آراسته شده و مزین به‌پرهای عقاب را به نورتون‌جا می‌آویختند و تا آماده شدن نیزهٔ مخصوص وقتی زیاد مصروف می‌شد . جملهٔ این‌کارها همراه بازمزمه‌و رقصی‌گاه ملایم وگاه تند بود ، اما به‌طورکلی این‌ها جز تشریفاتی چند محسوب

نمی‌شدند از برای شروع و اجرای مراسم اصلی .

این مرحلهٔ اصلی باحمل نورتون‌جا ، درواقع شروع اعمالی بود سراسر رمزی وپرکنایه . انعکاس اساطیرو خاطرات وعناصر توتمیك دراین مراسم سخت جلب نظر می‌کرد ودر واقع عناصری‌که مربوط به زنده کردن خاطرهٔ نیاگان مقدس و توتم‌های قبیله بود در این نمایشات سهم عمده‌یی را دارا بودند . از ساختن وآماده‌کردن نیزهٔ مخصوص تا واپسین مراحل نمایش ، بایستی به وجوه مشابهت آن با مراسمی که دسته‌هایی از مؤمنان در تمدنهای کنونی درایام سوگواری خاصی برپا می‌کنند توجه نمود . به راه افتادن دسته‌های سوگواران وحمل علم وکتل به ویژه «علامت» که در تزیین آن وقت زیادی مصروف می‌شود وهم‌چنین به‌راه افتادن دسته وحرکاتی که به وسیلهٔ «علامت» داده می‌شود و خون گرفتن عده‌یی از عزاداران‌که «قمه زن» خوانده می‌شوند وبسیاری مسایل وموارد دیگر ، وجوه شباهت را پر دامنه می‌سازد . آنان مراسم خودرا به‌یاد نیاگان وارواح‌گذشته وتوتم‌های خود برپامی‌کنند واینان نیزاین مراسم را برای تجدیدخاطرهٔ مقدسان‌شان به‌راه می‌اندازند ودراین مورد باتوجه به‌دو نحوهٔ نمایش، موارد همانندی به نظرخواهد رسید .

باری ، یکی از بدویان که قوی تراست ، بایستی تا نورتون‌جا را که دیگر کاملا آراسته شده است حمل نماید . پس با تشریفاتی نورتون جا یا نیزهٔ مخصوص حرکت داده می‌شود تا به محل انجام مراسم همگانی برده شود . به‌دنبال حمل‌کنندهٔ نیزه ، شش مشایع مخصوص حرکت می‌کردند و راه رفتن شان رقصی بود منظم و با اعمال یك‌نواخت ومحکم . به این طریق‌که شکلی‌گام برمی‌داشتندکه زانوان‌شان به شکم‌هاشان مماس می‌شد . یکی ازاین مشایعان شش‌گانه آرایش‌گر نیزه بودکه چون به‌محل اجرای مراسم و تشریفات همگانی باز می‌رسیدند ، وی به هلهله و صداهایی تند وشگرف به خبرکردن کسان می‌پرداخت . نعره‌هایی بلند و مخصوص می‌کشید و به‌گونه‌یی دست‌اش را مقابل دهان به حرکت در می‌آورد که صدایش ارتعاشی بسیار می‌یافت . به‌این طریق آن‌دسته ازکسانی‌که درمراسم حضور نداشتند ، خبرمی‌شدند واین دعوتی بود از برای فراخواندن غایبان .در برابر نورتون‌جا یانیزه ودگل‌مقدس،

رقص بومیان به‌تندی هیجان انگیزی شروع می‌شد ومرتباً کسانی‌که در مراسم حضور نداشتند ،دوان دوان‌خودرا به‌حلقهٔ رقصندگان بازرسانیده ودر رقص شرکت میکردند فردی‌که حامل نیزه‌بود ، به سوهای مختلف نیزه‌را به جانب هیأت وگروه رقصندگان خم می‌کرد ودوباره آن‌را به‌حالت نخست باز می‌گرداند ودر این اوقات بودکه شور وهیجان به‌اوج وفرازنای خود می‌رسید . پس چند نفراز شیوخ ومعتمدان قبیله‌پایان این مراسم‌را اعلام می‌کردند ، به‌این طریق‌که دست‌های خودرا به‌شانهٔ حاملان نور-تون‌جا می‌گذاشتند وبه این ترتیب پایان مراسم اعلام می‌شد .

پس از این مرحله که در حقیقت‌واپسین اعمال مهیج جشن بـود ، کاهنان تکه‌هایی چند ازنیزه جداکرده وبه‌گروه ریش سفیدان و شیوخ قبیله نزدیك می‌شدند وهرتکه‌یی را به‌روی شکم یکی‌از بزرگان قبیله می‌نهادند . پندار عامه دراین زمینه چنان بودکه به‌موجب شور وهیجان فراوان ونظارهٔ این تشریفات مقدس ، افراد مسن چنان دست‌خوش شور وهیجان و التهاب می‌شوندکه به موجب آن روده‌ها وامعاءشان درشکم به‌هم می‌پیچد وتکه‌های مقدس نورتون‌جا در اثرتماس با شکم این کسان ، به‌هم پیچیدگی روده‌ها راسلامت بخشیده وآنان راقرین صحت وسلامت می‌نماید .

این مراسم اصلی چون پایان می‌یافت ، به‌دنبال آن‌اعیاد ، جشن‌ها و تشریفاتی بسیارهم چنان ادامه می‌یافت . اغلب این‌اعیاد وجشن‌ها پیوستگی‌های بسیاری داشت با توتم‌های گوناگون . در ضمن برگزاری این اعیاد ، نمایش‌های تعلیمی که از آن سخن‌گفته شد انجام می‌گرفت . درآرایش وزینت ، ازبرای شرکت در این‌گونه‌مراسم بدویان بسیار مبالغه می‌کردند . اغلب‌اوقات این خود آرایی‌ها چنان بودکه نقطه‌یی ازتن وبدن‌شان را ناپوشیده باقی نمی‌گذاشت . باپرهای پرندگان مختلف ، به ویژه عقاب وباز وشترمرغ و چورین‌گاهای مختلف‌خود را می‌آراستند به‌گونه‌یی که هیچ شباهتی به‌آدمی دیگر نمی‌داشتند . در ساختن وپیراستن نورتون‌جا از این نیزمبالغهٔ زیادتری می‌کردند . نیزه‌هایی می‌ساختند به‌بلندی بسیار ومدت فراوانی به آرایش آن وقت مصروف می‌کردند در حالی که مراسم اصلی شان مدتی انـدك بیشتر طول نمی‌کشید .

۳۷ - فرهنگی در حال زوال

نگاهی به‌منطقه‌یی خارج از استرالیا ، بغازتورزدر منتهاالیه قسمت شمالی استرالیا ، فرهنگی که در حال زوال بود ، مجاهدات یك مردم‌شناس واقع بین ، بدویان این منطقه یاپاپوان‌ها ، جزیرهٔ مواری، وضع‌وتوصیف‌آن ، مردم‌اش ، کشیشان و دعات مسیحی که دشمنان فرهنك های بدوی بودند ، بومیان‌و شباهت صوری‌شان بابدویان استرالیایی ، چگونگی فرهنك‌و تمدن ، روش زنده‌کردن فرهنگی‌که فراموش می‌شد .

در قسمت منتهاالیه شمالی استرالیا ، واقع در بغازتورز ، درجزیرهٔ مواری Murray « ماری » بدویانی می‌زیستند که تمدن و فرهنگ و نسل‌شان در شرف نابودی بودو هرگاه اقدامی فوری‌ومثمرثمر درگیر نمی‌شد ، بعدهاموجب تأسف و ضایعاتی جبران ناپذیر را فراهم می‌آورد . این جا جزیره‌یی بودکه پاپوان‌ها یا بدویان بومی محلی در آن می‌زیستند . جزیره‌یی بود با رسوبات فراوان آتش‌فشانی که زمین‌اش را به‌شکل فوق‌العاده‌یی حاصل خیزکرده بود . جزیره باسواحل مرجانی بسیار غنی محاط و محصور بود و زمین مستعد و بارورش‌گیاهان انبوه و بسیاری‌درآن منطقه رویانیده بود . اقلام غذایی این منطقه‌که به وفور در جزیره یافت می‌شد ، عبارت بودند از موز و نارگیل . اما ازگوشت‌حیوانات بری و بحری و صیدوشکارنیز استفادهٔ بسیاری می‌شد . جزیره به‌شکل یك گاو دریایی عظیم نمودار بودکه ازدل‌آب باپشت ستبرش بیرون آمده باشد و بومیان در اساطیر و افسانه‌هایی در بارهٔ خلقت‌سر زمین‌شان واقعاً به‌این‌گمان و پندار بودندکه زمین مسکونی‌شان درآغاز یك‌گاوعظیم دریایی بوده‌که براثر حوادثی این‌سان تغییرشکل داده است .

هنگامی‌که‌آلفردکورت‌هدون Alfred Cort Haddon به‌تحقیق‌وبررسی و کاوش در این منطقه پرداخت ، باکمال تأسف مشاهده نمودکه دامن برای‌جاویدان کردن فرهنگ و تمدنی برکمر بسته‌که در شرف زوال ونابودی‌است . هدون،جانور شناسی بودکه به‌سال ۱۸۹۸ برای تحقیقات طبیعی از انگلستان به این منطقه سفر کرده بود تا در بارهٔ جانوران زمینی و دریایی این منطقه مطالعاتی انجام دهد . اما در وقت عمل براثر معاشرت بابومیان به‌آن‌ها سخت علاقه‌مندشد ، به همین‌جهت‌دامن همت برکمر زد تافرهنك‌مردمی‌راکه‌در حال‌از بین رفتن بودندریابد، چون جانوران ازبرای‌مطالعاتی در زمان‌های بعدی باقی‌می‌ماندند ، در حالی‌که‌بدویان‌تقریباًاز بین

رفته بودند .

مبلغان مسیحی در این ناحیه نیز همچون قسمت اعظم و قابل توجه مناطق بدوی‌نشین رخنه‌کرده و به‌اصطلاح بومیان را مؤمن و مسیحی‌کرده بودند تادر جهان واپسین به‌بهشت و عدن یی زوال روند . به همین جهت مراسم شعایر و جشن ها و تشریفات و آداب و رسوم ، و هم چنین افسانه‌ها و اساطیر و دین و مذهب بدویان در حال فراموشی بود ؛ چون مبلغان وکشیشان مسیحی از آن‌هامنع می‌کردند . به‌همین جهت تنها عده‌ای از سالخوردگان و ریش سفیدان بودندکه هنوز مراسم و شعایر ، افسانه‌ها و مذهب خود را چنان‌که در آغاز ، یعنی پیش از ورود سفید پوستان اجرا می‌شد به‌یاد داشتند .

پاپوان‌های سیاه پوست ساکن این منطقه از لحاظ شکل واندام شباهت بسیاری با بومیان داخل قارهٔ استرالیا داشتند . موهای تاب‌دار ومات ورنگ تیره وچشمان از هم به‌دورشان با پسرعموهای نزدیك‌شان همانندی و نزدیکی داشت ، در حالی‌که از لحاظ فرهنگ وتمدن ازآنان بسیار به‌دور بودند . این‌جا منطقه‌یی بودکه از لحاظ جنایت‌واعمال وحشی‌گری‌سفیدپوستان نسبت به‌بومیان ، تااندازه‌یی ، یعنی نسبت به مناطقی دیگرچون استرالیاوآمریکای جنوبی واوقیانوسیه به‌دور مانده بود . امامبلغان مذهبی وکشیشان ودعات، با سخت‌گیری‌هایی بسیار درممانعت ازاجرای شعایرو رسوم بومیان ، عدم جنایت جانی سفیدپوستان را در جنایت فرهنگی جبران‌کرده بودند . البته در این جا بایستی به دسته یی از ممانعات احترام گذاشت ، چون جنبهٔ واقعاً انسانی داشته بودند ، چون ممنوعیت‌هایی دربارهٔ شکار سر ویا سرربایی و احتمالا قربانی انسانی . اما ممانعت ازاجرای رسوم و تشریفاتی چون جشن‌های کشاورزی و آداب شکار ، وتشریفات تولید باران باآن سختی به نام جلوگیری از شرك پسندیده نبود وهدون با همراهان‌اش علی رغم‌کار شکنی وممانعت‌های کشیشان ودعات مسیحی بامرارت ورنج‌ها وتمهیداتی بسیار بومیان‌را وامی‌داشت تا مراسم گذشتهٔ خود را حتا برای یك‌بار هم‌که شده بود تکرارکنند وباحوصله ودقت فراوانی درمحافل‌شان حاضر می‌شد وبه نقالی‌هاشان‌گوش می‌داد وبه‌افسانه‌ها واساطیرشان آگاهی می‌یافت وبه این

وسیله بود که فرهنگی را پیش از آن‌که به‌کلی ازمیان به‌رود ، زنده‌کرد .

پاپوان‌ها مردمی بودند آرام و صلح جوکه به جنگ و ستیزخوی نداشتند . زندگی بدوی‌که احتیاجات و نیازمندیهای بشری را به حدقابل توجهی تقلیل می‌دهد، آنان را مردمی قانع وغیرآزمند بار آورده بود . احتیاجات‌شان بسیار اندك بود و با مختصر تکاپویی برطرف می‌شد، به‌همین جهت به‌آسوده خیالی به‌استراحت می‌پرداختند سفید پوستان‌که می‌خواستند آنان را به بیگاری وادارند ،کارهای شاق و دشواری را به‌عهده‌شان وامی‌گذاشتند ، اما چون آنان ازعهدهٔ‌کارهای سنگین و نامأنوس برنمی‌آمدند آنان را افرادی‌تنبل‌وتن‌پرورمعرفی می‌کردند، در حالی‌که‌به واقع‌چنین‌نبود.

۳۸- مراسم تولید باران- جادو و مذهب

روش‌کلی آیین و مذهب ، توتمیسم و نیاگان پرستی ، روش جادوی‌تقلیدی ، دربارهٔ‌این‌روش جادویی ، مراسم‌وتشریفات تولیدباران ، تقلیدازوضع طبیعی‌در حال‌بارندگی ، نمایشی‌مذهبی، جنبه‌های سمبولیك و رمزی این مراسم ، نمایش آسمان ، کار جادوگران و دستهٔ ساحران ، دخالت بت‌ها ، در بارهٔ بت‌ها یادویم‌ها ، اعتقاد به نتیجهٔ مثبت اعمال ، مراسم تولید باران میان قبیلهٔ کافرها ، تسخیر طبیعت یا نفوذ در عناصرو نیروهای فوق طبیعی ، ترانه‌یی‌که در مراسم خوانده‌می‌شد .

آیین ومذهب دراین جزیره نیزهم‌چنان برمبنای نیاگان پرستی اساس داشت ، اما توتمیسم نیزدرکنار آن‌بود . آن‌گونه‌که در استرالیا توتمیسم اهمیتی اساسی داشت وزیربنای مناسبات خانوادگی واجتماعی راتنظیم می‌نمود ، در این‌جا شهرت‌واهمیت سازندگی‌اش بدان حد نبود . بیشترارواح نیاگان رااحترام نهاده وپرستش میکردند از برای مردگان‌شان سوگوار می‌شدند وبه روح ودنیایی مبهم وتاریك دیگرباوری داشتند . در این‌جا روش جادوی تقلیدی به‌سبك ساده وبی‌پیرایه‌یی رواج داشت واز جادوهای سیاه وخطرناك نشانی بسیار نبود . جادوی تقلیدی هرگاه درمراحل ساده و ابتدایی‌اش باشد ، نهایت ساده ولی بدویت گرایندگانش را نشان می‌دهد ، ودر این منطقه نیزدر بسیاری از موارد جادوی تقلیدی با صورت ساده وابتدایی‌اش مورد عمل داشت . ازاین موارد بودمراسم وتشریفاتی برای‌تولید باران .

این‌مراسم به‌هیچ‌وجه جنبه‌یی ازپیچیدگی وابهام وتاریکی رانشان نمی‌دادند،

بلکه تشریفاتی بودندکه در ضمن آن تقلیدی می‌شد ازشکل ووضع طبیعت به هنگام بارش باران ویاآماده بودن آسمان از برای باریدن . این نوعی بازی بود از برای رضای‌خاطر و به‌گفتهٔ روان‌شناسان، این‌مردان بزرگ درواقع‌کودکانی بودندکه به بازی می‌پرداختند واین بازی‌ها در نظرشان همان اندازه جدی ومؤثرواقع بودکه بازی‌های کودکان دربرداشت ذهنی خودشان. جنبه‌یی دیگر نیز این‌کارشان‌راارائه می‌کرد وآن نفوذ وبه‌هیجان آوردن عناصرفوق طبیعی ونفوذ درآن نیروها بود . این رسمی بودکم وبیش رایج میان ملل و اقوامی دیگرکه خواه متمدن بودند و خواه در حال بدویت زندگی می‌کردند . مردمانی بسیار چون سومریان ، بابلیان ، یونانی ها و رومی‌ها ، گُل‌ها واقوام اسکاندیناوی وتیوتونیك‌ها وبسیاری دیگراز ملل و اقوام ، این مراسم میان‌شان با رسوم مخوف ووحشت‌ناکی همراه بود . میان برخی از سرخ پوستان وهم‌چنین مایاهاهاوآزتك‌هاقربانی‌انسانی از برای خدای باران‌انجام می‌شدوگاه تعداد این قربانی‌ها آن اندازه فراوان وسرسام‌آور می‌شدکه فوق تصور است . امادر نقاطی چون جاوه و جزایر نزدیك به آن چنین مراسمی همراه بودبا جشن‌هایی بسیارکه آزادی جنسی مدار اصلی آن‌ها بود . میان‌کافرها **Kaffir** شکل سادگی وکودك منشانه‌اش آدمی راغرقه در شگفتی می‌نمود ، ودر منطقهٔ مورد نظرنیزکه ملاحظه خواهد شد ، تقلیدشکل بارندهٔ‌آسمان به‌منصهٔ ظهور واجرا می‌رسید ودر واقع به‌این پندار بودندکه طبیعت نیز زبان انسانی را فهم ودرك می‌کند ، اما این تفهیم وتفاهم راه خاصی دارد وآن چنین است‌که منظور وخواست رابایستی با نمایشی از وضع دلخواه چنان ترتیب داد که‌خدای باران ، آسمان ، طبیعت و یا نیروهای فوق طبیعی و سرانجام هر چیز دیگری‌که باران درتحت اختیارش قرار دارد ، از نمایش تقلیدکند .

بومیان ابتدا برای مقدمات و فراهم کردن چیزهای لازم نمایش دست به‌اقدام می‌زدند . البته‌آشکار است‌که‌این‌مراسم و تشریفات‌هنگامی برگزارمی‌شد که‌احتیاجی مبرم به‌باران وبارندگی احساس می‌گشت . نخستین اقدام فراهم آوردن صحنه‌یی بود که آسمان توفانی‌و آماده برای باران رانمایش می‌داد. ابتدا تعدادی از برگ‌های‌پهن و بزرگ نارگیل را به‌هم وصل می‌کردندو این برگ‌های به‌هم بافته شده معرف ابر

های باران زاو بارنده بودند و از برای آن‌که تقلید آسمان توفانی و بارانی در نمایش کامل باشد ، وسط هر تکه برگی نیز یك تکه سیاهی به‌وسیلهٔ رنگ قرار می‌دادند و این نیز علامت توفان و رعدی قریب‌الوقوع بودکه باران بسیاری به‌دنبال داشت . آن گاه با مراسمی آن برگ‌های ساخته شده و مهیاگشته را در میان بیشه و یا صحرایی در مجاورت آسمان باز قرار می‌دادند و این برگ هاکه در واقع نمایش آسمان بودند ، جایی اندك از صحرا را اشغال می‌کرد . ظن عمومی بر آن بودکه طبیعت به‌زودی به‌تقلید خواهد پرداخت . اما لازم بود تا قوهٔ سحر و جادو و هم چنین بت‌هاوخدایان نیز در این مراسم دخالت داشته باشند . جادوگر و کاهن بزرگ قبیله در این احوال به‌کار می‌پرداخت . بتی مخصوص راکه ویژهٔ انجام این مراسم بود می‌آوردند . این بت‌که‌آن را درزبان محلی دویم Doim می‌نامیدند ، عبارت بود از یك تندیسه و مجسمهٔ آدمی‌که از سنگ تراشیده می‌شد . آن را ضمن‌تشریفاتی با برگ‌های‌مخصوص گیاهانی چند می‌بستند و لابلای آن برگ‌ها ، نوعی مخصوص از بذرهای‌سرخ‌رنگ قرار می‌دادند . این‌کار با اوراد و عزایم کاهن یا جادوگر بزرگ انجام می‌شد . پیش از این وسط محلی راکه برگ‌ها را به‌عنوان نمایش آسمان بارانی در آن جا نهاده بودند ، سوراخ می‌کردند و آن‌گاه‌آن‌دویم یا بت راکه با برگ‌ها و بذرهای‌گوناگون گیاهی بربسته بودند، در یك‌برگ موزمی‌پیچیدند، بدشکلی‌که محفظه‌یی‌از برای‌نگاه داشتن آب داشته باشد . پس‌کاهن بزرگ آن را وسط آن پرهای به‌هم بسته قرار می‌داد ، به‌شکلی‌که آب از آن قطره‌قطره‌درگودال‌زیر برگ‌ها به‌چکد . دراین‌هنگام رقص دستهٔ‌ساحران‌وجادوان باروش‌خاصی‌شروع‌می‌شد.اینان‌که درحقیقت عاملان‌اصلی نمایش بودند و می‌خواستند با اعمال خود در کار طبیعت نفوذکرده و آن را تسخیر کنند ، رقصی پرشور را در حالی‌که در دست‌های‌شان‌مشعل‌هاوجقجقه‌هاوقارقارك‌هایی بودشروع‌می‌کردند . دراین‌همهمه‌و شور و غوغاکه تماشاگران نیز بی‌مداخله‌نبودند، دستهٔ ساحران ترانه‌هایی را چنین می‌خواندند :

ابرها در آسمان به هم می‌سایند .

ابرهای باران زا در آسمان هم را می‌سایند .

به همین زودی باران از آسمان سیل آسا فرو خواهد ریخت .
ابرهای باران زا در دل آسمان به‌هم نزدیك شده‌اند .
کرانه‌های ابرها برای بارش به روی‌هم قرار گرفته‌اند .
به‌گونهٔ خطهایی طویل گرد آمده‌اند .
گردبادهایی آبستن از مه و باران از دریا سر برکشیده‌اند ،
تاهم چون شب همه‌جا را تیره‌گون سازند .
برگ‌های نارگیل ازگران باری رطوبت‌آویخته می‌شود .
باران سیل آسا همراه بامه .
کرانه‌های ابرهای تیره‌گون به‌هم می‌سایند ،
و یك‌دیگر را در هم می‌پوشانند .
توده‌های انبوهی ازگردبادهای باران به هم می‌سایند .

اعتقاد به این‌که این مراسم‌که مبنایی از جادوی تقلیدی داشت به‌ثمر می‌رسد ، میان بدویان بسیار شدید و در مناطق حاره و مجاور دریا باران بسیار زود شروع می‌گشت و این اعتقاد را درآن ها تثبیت و راسخ می‌نمود . هرگاه نیزکه پس‌از انجام مراسم، باران تا مدتی نمی‌بارید ، این عدم موفقیت را به تساهل برگزار می‌کردند . از برای بت‌های مذکور یا دویم **Doim** نیروها و خواصی جادویی قایل بودند . همان‌گونه‌که‌درمیان‌بومیان‌قبیله‌آرون‌تا **Arunta** اعتقاد به‌چورین‌گا **Churinga** ها بسیار و فراوان بود و هرخانواده‌یی یکی یا چند تا از این توتم‌ها داشتند ، میان پاپوان‌ها نیز اعتقاد به دویم‌ها بسیار بود. هر خانواده‌یی وچند تا ازاین بت‌ها داشت وافراداز برای‌این‌بت‌های‌کوچك سنگی‌خواصی‌جادویی‌و نیروهایی‌فوق طبیعی‌قایل‌بودند وگاه که اتفاقاتی نظیر رخ دادهٔ فوق پیش می‌آمد ، و مثلا پس از برگزاری مراسم تولید باران ، آسمان باریدن نمی‌گرفت و یا بت‌ها تقاضاها وحوایج بومیان را بر نمی‌آوردند ، به‌این پندار می‌گردیدندکه دویم‌ها خاصیت خود را از دست داده‌اند ، پس درصدد ساختن بت‌هایی تازه با نیروهایی سرشار برمی‌آمد.

به هر انجام ذهن بدوی و کودك منشانهٔ بومیان به‌هنگام احتیاج و نیازمندی

به‌باران ، به‌ابداع این مراسم اقدام می‌کرد و کاهنان مدعی بودند که با دخالت و تسخیر طبیعت می‌توانند آسمان را وادار به باریدن نمایند . در محیط ما نیز در دهات و روستاها مراسمی بسیار از این‌گونه هنوز برقرار است و هم چنین از لحاظ مذهبی، نیز کسانی برآنند که با اوراد و ادعیه‌یی چند و مراسمی مذهبی می‌توان در تسخیر طبیعت دست یازی نمود .

میان قبیلهٔ کافر ها **Kaffirs** رسمی بود از مراسم فوق‌الذکر در تولید باران بسیار ساده‌تر و بی‌پیرایه‌تر. این بدویان به‌هنگام خشک‌سالی و احتیاج به‌باران ضمن مراسمی بسیار ساده در محل اقامت کاهن جادوگر قبیله گردمی‌آیند تا از برای تشریفات به‌صحرا مشایعت‌اش نمایند . کاهن از جلو وگروه مشایعان نیز به‌دنبال وی حرکت می‌کنند . ضمن راه کاهن و ساحران دون مرتبه به‌خواندن اوراد وادعیه‌یی راه‌می‌سپرند وگروه مشایعان نیز گاه آنان را همراهی می‌کنند . این مراسم لازم بود تا در صحرای باز انجام شود و چون کاهن به‌جای و محل دل خواهی باز می‌رسید که در وسط بیابان درختی نسبتاً بلند واقع باشد ، به‌بالای آن می‌رفت و در حالی که مراسم و آدابی انجام می‌گرفت ، ظرف آبی را از فراز درخت برزمین می‌ریخت . این تقلیدی بود بسیار روشن از طبیعت و برآن بودند که طبیعت و آسمان این عمل را مشاهده نموده و به‌زودی باران خواهند فرستاد . پس کاهن از درخت پایین می‌آمد و در حالی که با همراهان به طرف جای‌گاه خود روان می‌شدند، اعمال و حرکاتی را انجام می‌دادند که گویی از آسمان باران می‌بارد .

درهمین قبیله هنگامی که سفیدپوستان راه باز کرده نفوذ نمودند و به‌دنبال شان کشیشان ودعات مسیحی نیز وارد شده و با کوشش و مجاهدت به برانداختن فرهنگ بومیان اقدام کردند، پس از مدتی در شرایط خشک‌سالی بومیان به‌منزل کشیش محل رفته و وی را مجبور نمودند تا در مراسم تولید باران شرکت نماید. به‌این گونه که چتری به‌دست کشیش دادند و وادارش نمودند تا در هوای آفتابی آن را به‌سر گرفته و راه‌رود، و بومیان نیز به‌دنبالش حرکاتی می‌کردند چنان‌که از آسمان درواقع بارانی سیل‌آسا فرومی‌ریخت .

۲۹ ـ اساطیری در بارهٔ آفرینش

مأخذی در بارهٔ مطالعه و تفسیر افسانه‌های آفرینش بدوی ، چگونگی افسانه‌ها و اساطیر استرالیایی دربارهٔ آفرینش ، افسانهٔ نخستین زن ومرد ویاآدم و حوا. زندگی مرد ابتدایی ، آفرینش ماده گاو دریایی ، زندگی مشترك ، سرانجام و مرك آدم و حوا ، عناصر مسیحی در افسانه‌های تان گارین‌ها ، منشأ و علل ورود عناصر مسیحی در اساطیر بومی ، اسطوره‌یی کهن از بومیان باعناصر جدید مسیحی، داستان پادشاهی که به‌آسمان صعود کرد ، افسانهٔ پسری که بشررادوست می‌داشت و به‌آسمان رفت ، مرك و داورمردگان ، بهشت ، تفسیر این افسانه ، افسانه‌یی دیگر در بارهٔ خلقت زن و مرد ابتدایی

درموردمسألهٔ آفرینش و اساطیری دربارهٔ آن ، و هم چنین تحلیل و تفسیر این داستان‌ها ـ در کتاب دوم تاریخ ادیان به‌نام « می‌تولوژی، افسانه‌هاواساطیر » به‌شکل گسترده ووسیعی بحث شده‌است، هم‌چنان که‌در بارهٔ تمامی مسایل‌وموارد‌ی که‌تاکنون در بارهٔ آن‌ها بدون تحلیل و تفسیرسخن به‌میان آمده است ، واز برای هرنوع تفسیر ، منشأیابی ، شناخت و تعلیلی به سه‌کتاب اولیهٔ تاریخ ادیان ، به‌ویژه‌کتاب دوم رجوع شود .

از برای چگونگی و بیان اساطیری در بارهٔ آفرینش‌های استرالیایی ، به‌شرح دوافسانه‌که‌یکی در شمال ، دیگری در جنوب میان بدویان رایج بود ، می‌پردازیم. در جزیرهٔ ماری بومیان از لحاظ اساطیر و افسانه‌ها در واقع قبیله‌یی غنی وثروت‌مند محسوب می‌شدند . هرچند در زمانی که‌مردم شناسان‌وکاوش‌گران به‌اقدام پرداختند ، مقادیر بسیاری از این افسانه‌ها و اساطیر به‌فراموشی گراییده و متروك شده بودند ، اما باتمام این احوال مقدار اندکی از آن چه نیزکه‌باقی‌مانده بود وبه‌وسیلهٔ پایمردی دانشمندان ثبت‌کتب شد خود بسیار جالب توجه و در خور نظر است . یکی از این افسانه‌ها داستان نخستین زن و نخستین مرد،و درواقع افسانهٔ آدم و حوای این منطقه و مسألهٔ آفرینش آن‌ها می‌باشد . موافق با این افسانه ، چون روایات یونانی ، عبری و اسلامی ، نخست در جهان مردی خلقت یافت . چون‌نخستین مرد یا آدم اولی‌مدت زمانی به‌آسودگی‌و رفاه زندگی‌کرد ، کم بودو نوعی ناراحتی در خود احساس‌نمود . باآن‌که تمامی جزیره و مواهب آن را در اختیار داشت ، از تنهایی به‌تنگ آمد ، چون دراطراف و جوانب خود ملاحظه می‌کرد که تمامی جانوران وپرندگان زمینی

و دریایی جفتی دارند و با جفت‌های خود معاشقه‌کرده ، تفریح می‌نمایند و بچه‌هایی به‌وجود می‌آورند. پس او نیز برآن سر شد تا از برای خود جفتی برگزیند و روزگار سرد و تنهایی خود را بااوگرم و پرنشاط سازد . به‌همین سبب اقدام به‌کار کرد . نخست مقداری گل فراهم آورده و از آن یك‌گاو دریایی ساخت ، ماده‌گاوی دریایی‌که به‌جای چهار پا، دو پا بیش‌نداشت. به‌شکلی‌که درنخستین سطوراین‌گفتار، یعنی در بارهٔ بدویان منتهاالیه شمالی استرالیا شرح شد ، جزیرهٔ ماری به‌شکل یك گاو دریایی است و بدویان معتقدندکه در واقع جزیرهٔ آن‌در آغاز یك‌گاو دریایی بوده است و این دو افسانه از راه‌هایی مختلف به‌یك نقطه‌می‌رسند .

به‌هرانجام چون از کار خود فراغت حاصل‌کرد، مدت‌زمانی به‌تأمل درمجسمه خیره گشت تا غروب آفتاب فرارسید و خورشید می‌رفت تا در دل دریا شبی را به‌روز رساند . پس نخستین بشر جزیره پهلوی مجسمهٔ‌گاو دریایی‌درازکشیده و به خفت تا بامدادان فرارسید و اشعهٔ زرین تاب خورشید به‌تابش پرداخت . آن‌گاه بیدار شده و آن پیکره را برابر صورت خود قراردادهودر دهان‌اش دمید . آن‌پیکرهٔ گلین درا ثر این عمل اندکی گرم شده‌و جنبش خفیفی یافت . پس آن را در آغوش خود محکم نگاه‌داشت تابه او زندگی بخشید . چون‌جنبش و نشان زندگی در او پیدایی‌یافت ، خطاب‌اش‌کرده‌گفت نام توکاد **Kod** می‌باشد . دست‌اش راگرفته و وبه‌گردش‌درجزیره پرداخت . فرازگاه درختی تناور مرجانی نظرشان را جلب کرده ودر بلندی‌آن مقام گرفتند و در حالی‌که تابش انوار زرین خورشید صبح‌گاهی را برشاخ‌و برگ درختان می‌نگریستند ، به‌سرود خوانی پرداختند . سرودخوانی‌شان دیری نپایید که فرازگاه درخت را ترك‌گفته و برای معاشقه به‌کلبه رفتند . درون‌کلبه دیرگاهی به‌عشق بازی پرداختند و چون آواز می‌خواندند و می‌خندیدندازدهانشان پرهایی سپیدگون‌بیرون می‌ریخت . پس از مدتی از آن جا به محلی نقل مکان کردند به نام **آرپArp** که‌درآن جاهردوشان بیمارو ناتوان شدند. دیگرپیری و پژمردگی فرو می‌خوردشان ودر آن جا بیش از اندکی اقامت نکرده و به جایی دیگرکه‌به **توموكTomog** مشهور بود سفرکردند . اندکی نگذشت‌که‌مرگ‌به‌ملاقات‌شان آمد ، پس هردوپهلوی

هم درازکشیده و به‌خواب جاودان مرگ‌شدند .

درجنوب شرقی استرالیا ، در کنارهای رودخانه موازی Murray بومیانی زندگی می‌کنند که به‌نام **تان‌گارین‌ها Tangarins** خوانده می‌شوند . دراین منطقه اساطیر و افسانه‌های محلی به‌شکل بسیارشگفت‌آوری بااساطیر و روایات مسیحی آمیخته و درهم شده است . در این منطقه عده‌ای از مبلغان و دعات عیسوی از زمان های گذشته به تبلیغ و ارشاد بدویان پرداخته بودند که **مارسه‌لین‌پارسا Saint Marcelin** در آن میان مجاهدت و فعالیتی بسیار می‌کرد. این مرد مقدس به‌کرات‌و با حوصله و صرف وقت‌بسیاری بدویان راگردخود جمع می‌آورد و از افسانه‌ها و اساطیر سرگرم‌کننده برای‌شان نقل‌می‌نمودو در ضمن داستان‌ها و افسانه‌ها ، روش مسیحی را آهسته آهسته تبلیغ می‌نمود .

اینك پیش‌از آن‌که به‌افسانهٔ آفرینش تان‌گارین‌ها به‌پردازیم ، از یك افسانهٔ شایع میان‌این بومیان سخن به‌میان آورده می‌شود . بدویانی که داستان‌های سرگرم کنندهٔ مارسه‌لین پارسا را می‌شنیدند ، خود به خود آن‌هارا با افسانه‌های قدیم وکهن خودشان‌تلفیق وترکیب می‌کردند ویك‌سلسله افسانه‌های مرکب‌ازاین عمل‌حاصل‌میشد. به‌موجب یکی از این افسانه‌ها :

در روزگارانی بسیار دور و اعصار قدیم ، سلطانی زندگی می‌کرد که دارای قدرت وشوکت وجاه و مقام بسیاری بود . این سلطان مقام خدایی داشت واز قدرتی مافوق طبیعی برخوردار بود وبادو زن‌خود درقصری مجلل زندگی می‌کرد . دو همسر سلطان‌در ماهی‌گیری بسیارچیره‌دست وپرمهارت‌بودند وبه‌صید ماهی‌های‌کمیاب ولذیذ همت می‌گماشتند . روزی ازقضاموفق شدندتا دوماهی صیدنمایند . این‌دوماهی یکی‌شان بسیار لاغروتکیده بودودیگری بزرگ وپرگوشت ومرغوب . پس‌به‌کنکاش نشسته وتوطئه‌کردند تاماهی نزارولاغررا به‌سلطان هدیه‌کرده وآن ماهی مرغوب وپرگوشت رابرای خودشان تخصیص‌دهند . چون چنین‌کردند ، شاه‌از این‌کار آگاهی یافت واز این‌نیرنگ سخت درآشفته وخشم‌گین‌گشت . این‌توهین ونیرنگ نسبت‌به سلطانی‌که جنبهٔ‌خدایی داشت موردی نبودکه باتنبیه یکی دوفرد جبران شود، وشاه اعلام‌کردکه

تمام تان‌گارین‌ها Tangarins بایستی در مجازاتی بسیار عظیم غرقه شوند ، پس اعلام کرد که از این پس انواع بیماریهای سخت و بی‌علاج میان مردمان شیوع پیدا خواهد کرد و ارواح شریر و خبیث به‌آزار مردمان خواهند پرداخت .

این پادشاه که نی‌رون در Nyrundere یا نی‌رون‌دری Nyrunderi نام داشت ، خدایی بود که به روی زمین زندگی می‌کرد. مدت‌هایی پیش از این از آسمان به‌زمین آمده و بر حال مردمانی که در جهالت و سختی و عسرت زندگی می‌کردند رحمت آورده و به‌تعلیم و تربیت‌شان پرداخته بود . روش ماهی‌گیری ، شکار ، خانه‌سازی ، و ساختن اثاثه و لوازم زندگی را به مردم آموخته بود و میان‌شان به‌عدالت سلطنت می‌کرد. اما چون زنان‌اش به‌او خیانت کردند ، دلش به‌درد آمد و بر آن‌ها خشم گرفت . دانش و فنونی را که به‌آن‌ها آموخته بود ، بازستاند و به‌آسمان‌ها پرواز کرد .

پس از این واقعه مردم به‌جهالت ، بدبختی و تیره‌روزی دچار شدند. انواع بیماری‌ها زجرشان می‌داد و ارواح شریر و خبیث چون آفتی آسایش و راحتی را از آنان سلب کرده بودند . کوروناداں شده و در جهل و بیچارگی درافتاده بودند . این وضع مدهش تا مدت‌هایی مدید هم‌چنان ادامه داشت تا سرانجام دوران رحمت طلیعه‌اش آشکار گشت . از درخت باکره‌یی پسری زاده شد به‌نام وی‌یون‌گار Wyungare . این رحمت در واقع از جانب نی‌رون در Nyrundere ، سلطانی که خشم گرفته و به‌آسمان پرواز کرده بود انجام گرفت ، و وی‌یون‌گار نیز پسرش محسوب می‌گشت . پس وی‌یون‌گار دگرباره دانش و فنون فراموش‌شده را به‌مردمان آموخت . بیماری‌ها و امراض بی‌درمان را برانداخت و ارواح خبیث و شریر را از میان مردمان بیرون راند . هم‌چنین به‌آنان سحر و جادو آموخت و به‌آنان یاد داد که چگونه از سحر و جادو برای بهبود زندگی‌شان استفاده کنند. بر اثر این واقعه دوباره سلامت و سرور و نشاط به‌میان مردم بازگشت و چون چنین شد، نی‌رون در وی‌را به‌آسمان‌ها فراخواند و وی‌یون‌گار نیز پس از اصلاحات‌اش به‌آسمان نزد پدر رفت تا به‌عنوان سلطان ثانی در آن‌جا حکومت کند .

اما وی‌یون‌گار دوست‌دار و یار مشفق مردمان است و در آسمان نیز از کار آنان غافل نمی‌ماند ، به‌همین جهت در آسمان نیز عنوان داورمردگان را پیدا می‌کند . وی

همیشه مترصد است تا ارواح‌را به‌بهشت به‌برد، چون بومیان راعقیده برآن است‌که پس‌ازمرگ،ارواح به‌آسمان می‌روند. نی‌رون‌در Nyrundere درآسمان سلطانی‌است سخت‌گیرکه ازخطا ولغزش مردمان درنمی‌گذرد ، وارواح را به‌محاکمه می کشد.اما وی‌یون‌گار بانفوذ ومحبوبیتی‌که دارد، ازدرگاه اوبرای ارواح طلب بخشش وعفوکرده وآنان‌را به‌بهشت راه‌نمایی می کند ودر آن‌جا وسایل راحت‌زندگی را در اختیارشان می‌نهد تابه سرور وشادمانی به‌سر برند .

شباهت‌های بسیار میان‌این افسانه وافسانهٔ عیساموجود است‌وبدویان افسانه‌های مبلغان‌مسیحی راگاه بامهارتی ناآگاهانه وگاه به‌شکل ناشیانه‌یی با افسانه‌های قدیم وکهن‌شان به‌هم بربسته‌اند . ازسویی دیگردر این‌افسانه همانندی‌هایی نیزباداستان پرومه‌تدیوس Prometheus موجود است .

هم‌چنین میان تان‌گارین‌ها افسانه‌یی دربارهٔ خلقت‌انسان نخستین رایج‌است . به‌موجب این‌افسانه ، آفرینش جفت‌انسان نخستین به‌وسیلهٔ خدای آفریننده ، یعنی پون‌جیل Punjil انجام‌شد. این خدای بزرگ‌چون ازآسمان، زمین‌را نگریست، آن‌را تهی‌از آدمیان‌یافت، پس برآن شدتا به‌آفرینش انسان دست یازد. برای این منظور ازآسمان به‌زمین آمد وتصمیم‌گرفت تاازچوب درختی به‌آفرینش آدم آغاز کند . ازتنهٔ درختی باچاقوی خودش دوتکه‌چوب بریدوآن چوب‌هارا دراثرتراش به شکل دوپیکره ومجسمهٔ آدمی درآورد ، آدمیانی سیاه‌پوست وبامختصات نژاد سیاه . آن‌گاه‌گلی تهیه‌نمود وآن‌دو مجسمه‌را باگل اندوده‌کرد . پس‌از سرشادی وشعف‌مدتی گرد دومجسمه به‌رقص وپای‌کوبی پرداخت . چون مدتی‌گذشت ، لختی تأمل‌کرد واز رشته‌گیاهانی چنداز برای‌یکی ازدو مجسمه مویی‌صاف وبلندواز برای دیگری مویی مجعدوکوتاه تهیه‌کرد. این‌بارنیزچون‌ازکارش‌فراغت‌حاصل‌کرد، اندکی به‌ساخته‌هایش نگریسته ودگرباره بنای‌رقص وپای‌کوبی‌نهاد . پس‌ازمدتی دگرباره ازرقص فراغت حاصل‌کرد ،لختی‌صبرنمود وآن‌گاه اندودگلین مجسمه‌ها رابادست صاف‌ومرتب‌نمود ، وپس‌از آن‌آهسته دومجسمه رابه‌روی زمین خوابانیده وباملایمت دردهان وبینی‌شان دمید . پس‌آخرین رقص‌خود را به‌گرد مجسمه‌ها شروع‌کرد . رقصید وپای‌کوبی‌کرد

وآن‌گاه سخن‌گفتن ، راه‌رفتن وروش زندگی‌را به‌آن‌دو آموخت وچون‌کارش به پایان رسید ، ازسر تحسین به‌آفریده‌هایش نگریست و به آسمان رفت .

۳۰ ـ مراسم مالو ، آداب و رسوم

زندگی بدویان ، برهنگی و پوشش ، لباس زنان ، عدم رواج ختنه ، نشان زیبایی مردان، روش کلبه سازی ، صید ماهی ولاك‌پشت ، روش‌صید ومهارت بومیان ، استفاده ازسنگ لاك‌پشت و استخوان های ماهی ، بازی ها و سرگرمی‌ها ، بازی پنجره ، بازی فرفره ، مراسم مالویـا تشریفات ورود جوانان به جرگهٔ مردان ، آغاز نمایش ، تزیین مردان ، زوگوت‌ها یا اعضای مقدس و سرپرستان شعایر ، رقص مردان ، رقص وحشت‌ناك زوگوت‌ها با نقاب‌های ترس آور ، اوراد وعزایم‌جوانی ، آموختن اصول‌سری و جادویی‌ومذهبی به‌جوانان ، مراسم پایان جشن

دراین‌منطقه نیز بیش‌ازآن‌که سفیدپوستان نفوذ کنند ، بومیان‌برهنه می‌زیستند زنان‌تنها با نوعی‌دامن کوتاه‌از پوست درختان با آویزه‌هایی‌ریشه‌مانند خودرامی‌پوشانیدند واین نیزنه ازبرای پوشش ، بلکه‌جنبهٔ زیبایی وزینت‌داشت وگاه نیزاتفاق می‌افتادکه ازآن‌نیزامتناع می‌کردند. مردان به‌طورکلی برهنه‌ولخت بودند . دراین‌جا برخلاف مناطق‌وجاهایی دیگرختنه‌کردن معمول‌نبود وآلت‌تناسلی درواقع درحال طبیعی‌اش ، موردی‌بود ازبرای‌زیبایی مردان‌که بدان‌اهمیت می‌دادند . به‌هنگام رقص‌های دسته‌ـ جمعی‌مردان به‌آلت‌شان‌که‌زیرغلفه‌یی مستور بودبسیار می‌بالیدند. خانه‌هاشان‌ابتدایی، امامحکم وقابل‌اطمینان بودوازلحاظ پیشرفتگی ازکلبه‌های استرالیایی درداخل‌قـاره کاملامتمایزبود . سقف‌این‌کلبه‌ها سه‌گوش‌ومتکی برتیری‌بودکه به‌شکل‌عمودی ،چون ستون وپایه‌یی دروسط‌کلبه استوارمی‌گشت. این‌کلبه‌هـا اغلب به‌روی زمین‌وهم سطح ساخته‌می‌شد . سقف‌هارا باچوب‌های ضخیم‌که به‌شکل‌چپ وراست‌می‌نهادند ،به‌وسیلهٔ علف‌وگیاه می‌پوشاندند . درصیدماهی ولاك‌پشت تسلط ومهارتی داشتندوبا مراجعه‌به افسانه‌هاوروایات قدیم‌شان چنان برمی‌آیدکه اززمان‌هایی دور در این‌پیشه مهـارت داشته‌اند. ماهی‌ولاك‌پشت درواقع دوقلم‌ازاقلام عمدهٔ‌غذایی‌شان بودواز استخوان‌وکاسه وبازمانده‌های آن‌جهت اثاثه‌ولوازم خانه‌وموارد تزیینی‌استفاده می‌کردند . ماهی رابا زنبیل‌ها یاتورهایی زنبیل‌مانند صیدمی‌کردند . نخست‌زنبیل مخصوص‌را درآب قرار داده‌وبا وسایلی ماهی‌هارا به‌طرف‌آن می‌کشاندند وبابیرون‌کشیدن زنبیل‌مقداری‌ماهی

صیدمی‌شد . امادر مورد لاك‌پشت روش کار مشکل‌تر بود . از برای صید این جانور از نوعی ماهی‌چسبان استفاده می‌کردند . ماهی‌چسبنده نوعی ماهی بودکه آن‌را به‌نخی محکم‌که ازالیاف گیاهی به‌شکل ظریفی می‌بافتند بسته‌ودر دریا یارهگذر آب رها می‌کردند . این‌نوع ماهی‌ها همواره درآب متوجه جانوران بزرگ‌شده و به‌وسیلهٔ عضو چسبنده‌یی‌که به‌روی سرشان‌قرار داشت به‌آن‌جسم‌که اغلب‌لاك‌پشت بودمی‌چسبیدند . آن‌گاه بومیان بانخی دیگرلاك‌پشت راگرفتار کرده و به‌ساحل می‌کشیدند .

این‌بومیان اغلب اوقات بیکاری‌شان را به بازی‌هایی‌سرگرم کننده وتفریحی‌می‌گذرانیدند . یکی ازاین بازی‌ها عبارت‌بود ازبازی بانخ‌که بازی‌پنجره نامیده‌می‌شود وتکه‌نخی راکه دوسرآن به‌هم وصل‌بود درمیان انگشتان خود به اشکال مختلفی در می‌آوردندکه توفیق درآن مستلزم مهارت وممارستی بود بسیار . بازی دیگری‌که به آن رغبتی داشتند فراوان ، بازی مسابقهٔ فرفره بود . این فرفره‌ها آلت هایی بودند که از چوب آن‌ها را تراشیده وبه الوان مختلف مزین می‌کردنشان . آن‌گاه هرچند نفری که درمسابقه شرکت می‌جستند گردهم جمع‌شده وفرفره‌های خودرا به گردش در می‌آوردند وفرفرهٔ هریك که دیرتراز چرخش بازمی‌ایستاد برنده محسوب می‌شد. این دوبازی هم‌اکنون میان‌ما نیزرواج دارد با اندکی اختلاف .

میان بومیان مراسم ورود جوانان بالغ به‌جمع مردان بسیار پرتشریفات بود و در این مراسم هم‌چون بدویان تمامی مناطق بدوی نشین ، عنصرمذهب اهمیتی بسیار داشت . نخست مردان به تزیین خود می‌پرداختند وتن وبدن وسرو صورت‌شان را به انواع رنگ‌ها وتصاویرو نقوش می‌آراستند . نقاب‌هایی به صورت خود می‌نهادندکه از سنگ لاك‌پشت فراهم می‌شد ورویهٔ بیرونی آن‌را به نقش‌های ترس‌آوری منقوش می‌ساختند. محل جوانانی‌که لازم‌بود ضمن‌تشریفات وشعایر به جرگهٔ‌مردان به‌پیوندند جایی‌ویژه بودکه ورود درآن برای همگان جزجوانان تابووحرام محسوب می‌گشت. جوانان درآن جای‌ویژه ، پهلو به‌پهلو به‌گونه‌یی می‌نشستندکه به‌شکل نعلی‌نموداری داشته باشد . دستهٔ طبالان ، خارج از جای مخصوص ، نزدیك‌شان قرار می‌گرفتند . آغاز این نمایش ومراسم ، ترسی ناگهانی رادر هیأت تماشاچیان ، به‌ویژه جوانان

برمی‌انگیخت. ناگهان درحالی‌که‌وسایلی برمی‌انگیختند تادستهٔ نظاره‌کنندگان‌سکوت محض‌را مراعات‌کنند ، طبالان باآهنگی تندوبم شروع به‌کوفتن می‌کردند . دراین بین دسته‌یی ازمردان بارقصی مخصوص وارد صحنه می‌شدند . اینان چوب‌هایی‌کوتاه وناهمواررا‌که درواقع چماق‌هایی مقدس به‌شمارمی‌رفتند وبانقوش جادویی وتصاویری مبهم‌منقوش بودند ، گرد سرچرخانیده وبه‌رقص خودادامه می‌دادند . پس‌از آن‌دستهٔ اصلی ، ادارهٔ نمایش ومراسم‌را عهده‌دار می‌شدند . این‌دسته **زوگوت Zogote**ها نامیده می‌شدند واعضای مقدسی بودندکه اجرای تشریفات و مراسم ورود جوانان به‌جرگهٔ مردان‌که آن‌را مراسم **مالو Malu** می‌خواندند ، به عهده‌شان محول بود . این‌مجریان شعایریا مردان مقدس درحالی‌که صورت‌های خودرا باسنگ لاك‌پشت و نقوشی ترس‌آور پوشانیده بودند ، ناگهان ازبیشه واردصحنه می‌شدند . ماسك‌آنان با تصویرهایی بسیار وحشت‌ناك ازصورت آدمی پوشیده شده‌بود وبر بالای چشم‌هایی‌مهیب مقداری پر به‌شکل خاصی چسبانیده بودند. امانقاب‌ها همه یك شکل نبود . برخی نقاب‌هایی داشتندکه بااستخوان‌آدمی تزیین‌شده ونقاب‌هایی بزرگ ازکاسهٔ سروصورت کوسه‌ماهی نیزبه صورت‌گذاشته بودند . هم‌چنین این‌اعضای مقدس در شکل وترکیب دست‌وپاها نیزتغییرات ودیگرگونی‌هایی به‌وجود می‌آوردندکه به‌نحوجالب‌تری ترس حاضران وجوانان‌را بیشتر نماید .

زوگوت‌ها چون با این‌شکل ووضع از بیشه خارج می‌شدند ، روبروی جوانان به‌اجرای مراسم وشعایرجادویی ومذهبی می‌پرداختند . رقص‌آنان همراه‌بود باعزایم‌خوانی و اوراد جادویی. در ضمن همین رقص وعزایم خوانی بودکه برخی از اسرار جادویی ومذهبی‌مهم‌را به‌جوانان می‌آموختند وازجملهٔ این‌اسرار، نام سری خدا ویا اسم اعظم‌بود وجوانان به‌هیچ‌وجه حق نداشتندکه این‌اسرار را ، به‌ویژه اسم اعظم‌را به‌کسانی‌که هنوزواردجرگهٔ مردان نشده‌بودند فاش‌نمایند . پس‌از این‌مرحله ،قسمتی دیگرشروع می‌شدکه عبارت‌بود ازترسانیدن وبه‌وهم افکندن جوانان . ابتدا آنان را همان‌گونه‌که نشسته بودند ، زیرتوده‌یی ازبرگ‌های درخت نارگیل پنهان می‌کردندو آن‌گاه‌زوگوت‌ها به‌ایجاد سروصداهایی می‌پرداختند تاترس ووحشت‌را ازبرای‌جوانان

ایجاد نماید . در این جا نیز به کار بردن آن نوع قارقارک هایی که در گذشته بدان اشاره نمودیم ، مرسوم بود . مردان مقدس بالای سر جوانان که زیر توده یی از برگ های نارگیل مدفون شده بودند ، تعداد زیادی از این قارقارک ها را به صدا در می آوردند تا زنان و کودکان و هم چنین جوانان را به ترس دوچار سازند . هم چنین صدف های نوعی از نرم تنان را برهم می ساییدند و از سایش آن ها صدای چندش انگیزی برمی خاست . در طی این مراسم زنان و کودکان حق دخالت و نظاره را نداشتند و پس از این مرحله ، دورهٔ ریاضت و انزوای جوانان تحت سرپرستی و مراقبت زوگوت ها آغاز می شد تا رسماً به جمع مردان وارد شوند .

۳۱ ـ دیانت و شئون مختلف زندگی

تذکری در بارهٔ جزیرهٔ موارى و بومیان اش ، مسایلی چند در بارهٔ امور جنسی ، اصل و مبنای غیر جنسی مواصلت ، اساس اقتصادی ازدواج ، عروسی در سنین پیری ، جشن های هرج و مرج جنسی در استرالیای مرکزی ، تحقیقی در بارهٔ علل این جشن ها ، اقتصاد و اهمیت آن میان پاپوان ها ، در مورد انواع رقص ها ، مراسم کوروبوری در استرالیای مرکزی ، تشریح و تفسیر یك رقص دسته جمعی ، رقص و منشأ توتمیك آن ، جشن معاوضهٔ زنان ، نشانی دیگر از هرج و مرج جنسی ، دیانت و جادو ، تفسیری از دیانت بدویان ، دیانت اساسی زندگی

در این جا قابل تذکر است که جزیرهٔ ماری « مورای » در قسمت شمالی ترین نقطهٔ استرالیا قرار دارد ، و پاپوان ها ، یعنی بومیان اش را نه به طور کلی و مطلق از منطقهٔ بدویان استرالیایی می توان به دور دانست و نه به شیوه یی مطلق می توان آنان را در گروه داخلی بومیان استرالیایی قرار داد . اما آن چه که در تقسیمات منطقه یی می توان از برای مطالعهٔ فرهنگی بدویان قایل شد ، بهتر آن است تا پاپوان ها در ضمن بومیان استرالیایی مورد مطالعه قرار گیرند ، چنان که در بحث گذشته نیز این چنین شد . اینك در این واپسین قسمت ، پیش از آن که با بحثی در بارهٔ توتمیسم Totemism قسمت استرالیا پایان پذیرد ، به گفت و گویی کلی و محدود در بارهٔ برخی از شئون زندگی بدوی استرالیایی پرداخته می شود .

در قسمت امور جنسی چنان که تذکر داده شد ، مزاوجت و مواصلت مبتنی است بر سیستم توتمیك و زنای با محارم و خویشان و هم توتمان میان این بدویان مؤکداً نهی

شده است . در امور جنسی و تساهل بسیاری در این مورد که در قسمت اوقیانوسیه مشاهده شد ، چنان وضعی در استرالیا رایج نیست . در بسیاری جاها بومیان از زنان شان با تعصب حراست می‌کردند و آنان را از دیدگاه سفید پوستان مخفی می‌نمودند . جشن‌های عمومی و آن‌گونه مراسمی که هرج و مرج جنسی از اصول اصلی‌اش شناخته می‌شد ، در استرالیا به‌نسبت کمتر معمول بود و مورد اجرایی داشت . اما چنان نبود که اصولا وجود نداشته باشد و نمونه‌هایی از آن ذکر شد و به نمونه‌هایی دیگر نیز اشاره می‌شود .

در قسمت استرالیای مرکزی که مدار گفت‌وگو در بندهای اخیر بود ، ملاحظه شد که در طی مراسمی ، جشن هرج ومرج جنسی به‌پا می‌کردند . اغلب محققان و کاوش‌گران در این مورد اقامهٔ دلیل می‌کردند که این گونه جشن‌ها وابسته به امور فلاحتی و جشن‌های بذر پراگنی و خرمن برداری است . به‌طور کلی این‌گونه معتقد بودند که بومیان در فلاحت و کشاورزی جشن‌هایی برپا می‌کردند که عملیات آن نوعی جادوی تقلیدی محسوب می‌گشت ، چون به‌هنگامی که زمین را شخم کرده و بذر می‌پاشیدند، درطی تشریفاتی بسیار ومراسمی فراوان، در نزدیکی کشت‌زار خود بدون هیچ قید و بندی زنان و مردان به‌مناسبات جنسی می‌پرداختند و این اعمال مدت چندین روز طول می‌کشید. بومیان به‌طور کلی می‌خواستند که زمین را به‌متابعت خود وا دارند و به او بفهمانند که به‌سان آنها ، بی‌هیچ قید و بندی با تخم‌ها و بذرهایی که در دل خود داشت بیامیزد و هم چون آنان بارور شود. اما در حقیقت این تنها دلیلی ظاهری بود از برای تبرئهٔ خودشان از انجام عملی که تابو محسوب می‌شد و به‌شدت از مرتکب شدنش نهی شده بودند . منشأ و علت اصلی این اعمال ، ارضای موردی بود که دل‌خواه مردم محسوب می‌گشت و انگیزه‌ای از برای عملی محدود بدان یافته بودند . قابل توجه است که میان بسیاری از بومیانی که فلاحت و کشتی نیز نداشتند ، جشن‌های هرج‌ومرج جنسی برقرار بود ، از جمله بدویان ساکن در استرالیای مرکزی . میان این بومیان اصولا کشاورزی و فلاحت شناخته و معمول نبود ، اما با این وصف مرتب جشن‌های جنسی‌شان که در صفحات گذشته توصیف شد ، ادامه یافته و برپا می‌گشت . هم چنین تحقیقات

جالب توجهی نشان می‌دهدکه این بدویان هیچ‌گونه نوشابهٔ مست‌کننده و مردافگنی نیز نداشته‌اند تا در طی جشن‌هایی در حال مستی و شور و بی‌خودی به‌ارتکاب چنین اعمالی به‌پردازند ، اما بااین وصف در طی جشن های‌شان در امر مورد نظر از آن چه‌که از دست‌شان باز ساخته بودکوتاهی نمی‌ورزیدند ، پس هدف اصلی این‌جشن‌ها هیچ چیز نبود به‌جز خواستاری آزادی‌کامل جنسی وکامیاب‌کردن عزیزه‌یی‌که به‌بند کشیده شده بود . آن‌دسته‌ازکاوش‌گران و مردم شناسانی‌که به این تحقیقات‌پرداخته و چنین نتیجه‌یی‌گرفته بودند ، به‌نهایت و کنه توجیهات فروید و پسیکانالیست‌ها می‌رسیدند و در این باب درکتاب « اصول روان‌کاوی » به‌تفصیل سخن‌گفته‌ایم .

درمورد چند قبیله دراسترالیا ملاحظه شدکه ازدواج وعروسی درواقع یك‌عقد اتحادی محسوب می‌شد درامور اقتصادی. میان بومیان استرالیایی سن‌ازدواج درحدود سی‌سالگی معمول بود ودرسن سی‌سالگی ایـن بومیان در مرحلهٔ سالخوردگی وپیری بودند . شرایط سخت زندگی ونامساعد بـودن وضع طبیعی و ستیزبا اوضاع دشوار ، بدویان را درسی سالگی سخت درهم شکسته وهم‌چون زنان ومردانی به سن هفتـاد می‌نمود . البته آشکار است‌که کامیابی‌های جنسی دیگر در چنین ازدواج‌هایی ، نقش چندانی نمی‌توانست داشته‌باشد . پیش ازاین مرحله‌وقبل ازعروسی ، افراد ازکامیابی‌های‌جنسی به‌حدکافی برخوردار می‌شدند وهدف عروسی میان‌شان به‌هیچ‌وجه براساس امورجنسی استواری نداشت . میان پاپوان‌هاکه ازآنان سخن‌گفته شد ، یعنی بدویان جزیرهٔ مورای ، تاآن جایی‌که زنان وظایف‌خودرا انجام می‌دادند، یعنی‌وضع معیشت واقتصاد را روبراه می‌کردند ، مردان‌کاری به‌مناسبات جنسی‌شان بادیگران نداشتند، اماطلاق و رها کردن‌شان آن‌گاهی صورت می‌گرفت‌که درکار آمدی اقتصادی تعلل و تسامح می‌ورزیدند .

درمورد رقص‌ها نیزدر جاهای گوناگون‌که ازقبایل مختلف سخن به‌میان‌آمد ، شرح‌هایی داده شد . میـان قبایل استرالیای مرکزی یك سلسله جشن‌هایی بود بسیار طولانی‌که به‌نام کوروبوری **Corroboree** خوانده می‌شد. این‌جشن‌ها بارقاصی‌های دستهٔ رقصندگان دراعیاد توتم‌ها به‌مرحلهٔ اجرا وعمل درمی‌آمد و به‌همین‌جهت اغلب

تقلیدهایی محسوب می‌شد از توتم‌های قبیله . یکی از این جشن‌ها تقریباً در حیطه و اقتدار کلی زنان قرار داشت. البته تعداد رقصندگان بستگی داشت با نسبت نفرات قبیله وچگونگی جشن ورقص . حداقل سی نفر وگاه تاچهار سد نفردر این جشن‌های رقص شرکت می‌کردند . پیش از شروع مراسم اصلی ، زنان به رنگ کردن بدن وتزیین خودشان می‌پرداختند . اغلب ویا به طور کلی زنان تمامی بدن را با نوعی گل سفید رنگ می‌کردند . به زانوانشان قطعه‌یی از پوست نوعی موش صحرایی می‌بستند ودر یك نیم دایره به شکل نعل می‌ایستادند . در فاصلهٔ پانزده تا بیست قدمی این دستهٔ رقاصان تلی از آتش می‌افروختند وسرپرست و رهبردسته در فاصلهٔ میان زنان رقصنده وتل آتش قرار می‌گرفت ، در حالی که دوچوبك مخصوص نیردر دست داشت . این زنان همگی کاملا لخت وبرهنه بودند وجز آن قطعه‌پوست موش صحرایی که به‌زانوان‌شان می‌بستند ، باخود چیزدیگری نداشتند . رهبردستهٔ رقصندگان ناگهان بادوتکه‌چوب مخصوصی که دردست داشت به‌هم می‌کوفت وزنان رقاص با یك حرکت ناگهانی خودرا نزدیك وی رسانده وبی‌حرکت می‌ایستادند . این درواقع شروع عمل رقص را اعلام می‌کرد . آن‌گاه رهبر با دوچوب خود ضرب می‌گرفت ورقاصان نیزبا آهنگ این ضربات حرکات خود را موافقت داده و تنظیم می‌کردند . اندکی نمی گذشت که نظم وهم آهنگی خاص وجالب توجهی میان افراد رقاص به وجود می‌آمد . ترانه‌یی را دسته جمعی می‌خواندند ودر فواصلی کوتاه ومعین باکف دست به سرزانوان‌شان ، یعنی به‌روی پوست موش صحرایی می‌کوفتند. حفظ نظم‌وهم آهنگی میان رقصندگان وهم چنین مطابقت ومتابعت از آهنگ رهبر به شکل دقیق وجالب توجهی مورد دقت بود . با این‌که سرعت عمل و تندی وشور شگرفی در رقص حکم‌فرما بود ، اما با این‌وصف نوعی نرمش همراه باچابکی وظرافت نیزدر این‌رقص مورد نظر بودکه‌کمتر میان بدویان به نظرآمده است . ضمن این رقص ، رقاصان خود را باتوازن ونرمشی خاص به هر نوع وشکلی که‌درنظرمجسم شوددرمی‌آوردند .گاه حرکات کاملا دسته‌جمعی بودوگاه انفرادی . به‌عقب وجلو ، بالاوپایین می‌پریدند . در حالی‌که خم‌شده بودند چندگامی به‌عقب رفته وناگهان باحالات مختلف بازوان به نقطه‌یی‌گرد می‌آمدند .

در این ضمن رهبر رقص نیز هم‌چنان به‌اعمال و حرکات خود ادامه می‌دهد . با چوبك‌ها ضرب گرفته و هر گاهی چندگام به‌پیش یا پس و دوطرف برمی‌دارد و آوازی را با حالت خاصی می‌خواند که‌گاه بلند و گاه‌کوتاه ، زمانی زیر و زمانی بم‌می‌شود . در زمانی نزدیك به پایان رقص ، به‌شکلی ناگهانی شور و هیجان و تندی ویژه‌یی افراد را فرا می‌گیرد و رهبر رقص نیز از این شدت عمل پیروی کرده و با آوازش که به حد نهایت می‌رسد و نواختن تند آهنگ ، دسته را تهییج می‌نماید .

رقاصان با حرکات بسیار تندی که انجام می‌دهند و به شکل سریعی بالا پریده و به‌زمین پای می‌کوبند ، طنین آوازشان به صدا هایی مقطع و بی‌معنی بدل می‌شود و ناگهان در حالی‌که همه با واپسین قدرت شان پرش به ارتفاع می‌کنند ، فریادی هم‌آهنگ ، هم چون یك صدای عظیم و رعب آور از حلقوم خارج کرده و به شکل ناگهانی پراگنده می‌شوند .

اما این رقص‌ها چنان که در کتاب دوم تاریخ ادیان ، تحت عنوان « می‌تولوژی ، اساطیر و افسانه‌ها » به تفصیل بحث کرده و شرح دادیم ، تنها نشانی از برای ابراز احساسات و هیجانات نبودند ، بلکه جنبه‌های تقلیدی و توتمیکی را نیز ارائه می‌دادند ، و اغلب تقلیدهایی بود از حرکات حیواناتی که یا توتم قوم وقبیله بودند یا جانورانی که اقتصاد و قوت و غذای بومیان به آنان وابستگی داشت . میان برخی از قبایل استرالیایی رقص‌هایی تقلیدی شایع بود که شباهت و همانندی مطابق با اصلی داشت با حرکات ، رفتار وجست و خیزهای کانگورو ، وکانگورو حیوانی است که میان برخی از قبایل بدوی استرالیایی توتم‌شان محسوب شده و میان برخی دیگر از قبایل یکی از اقلام عمدهٔ خوراك بومیان را تشکیل می‌دهد .

میان برخی از قبایل بومی استرالیایی رسم تعویض زنان میان شوهران با مراسم خاصی انجام می‌شود که رقص در آن مراسم نقش خاص و جالب توجهی را ارائه می‌نماید. مردان در آغاز آتشی افروخته و به شکل

نیم دایره‌یی گرد آن می‌نشینند و بـه گفت و گو و قرار گذاشتن میـان هم می پردازند . به موازات این عمل ، در سویی دیگر زنان به رقصی دسته جمعی می‌پردازند . مدار گفت و گو و قرار مردها دربارهٔ معاوضهٔ زنان‌شان می‌باشد و با هم‌قرار می‌گذارند که‌کدام‌شان با آن دیگری زنان‌شان را معاوضه‌کنند . آن‌گاه در ضمن رقص مردان هریك به‌سوی زنی‌که متعلق به دوست‌اش‌که با وی قرار معاوضه نهاده رفته و به‌وی هدایایی تقدیم می‌نماید . چون رقص به‌پایان رسید ، هرمردی به سوی زنی‌که قرار داد داشته رفته وازوی خواهش می‌کندکه شبی‌را باوی به‌سرآورد. هرگاه زنی ازاین درخواست سرپیچی نماید ، وظیفهٔ شوهرش می‌باشدکه اورا راضی به‌هم آغوشی بامرد اجنبی نماید و به وی تذکر می‌دهدکه در صورت سرپیچی وعـدم اطاعت ، ازجانب الاههٔ‌مخصوص هردوشان به بیماری‌های وحشت‌ناکی دوچارخواهند شد . چون این‌مراسم ازلحاظ وضع عملی پایان می‌یافت ، هرشوهری با عرق بـدن خودش ساق پاهای مردی راکه درمعاوضه هم‌خوابهٔ زنش شده بود مالش می‌دهد ودر این‌عمل اعتقاد وپندار عامه برآن است‌که چنین عملی مرد مزبور رااز بیماری حفظ خواهد کرد . شیوخ و ریش سفیدان قبیله خود همـواره سرپرستی و ادارهٔ چنین جشن‌ها یی را به عهده دارند و معتقدند که انجـام چنین مراسمی در واقع یك عمل تطهیر و تقدیس همگانی است که ضمن آن افراد پاك و طاهر می‌شوند . میان اسکیموهای آلاسکا نیز نظیرچنین روشی دیده شده‌که طی‌مراسمی، برای مدتی معین مردان به تعویض زنـان خود می‌پردازند . در آفریقا ، گینهٔ جدید ، اوقیانوسیه ، قسمت‌هایی از آسیای جنوب شرقی و جاهایی دیگر نیزاین رسم رواجی داشته ویادارد .

یکی ازخصایص فکری میان بدویان استرالیایی ، واصولا اغلب بدویان‌جهان ناشناختی مرز وحدمعینی بود میان سحرو جادو از سویی ودیانت وپرستش از جـانبی دیگر. تنها میان کسانی دیانت به‌نحو نمایان وشاخصی‌شناخته ومعین می‌شدکه طلایهٔ

تمدن میان آنان پدید آمده ودارای زندگی شهری می‌شده‌اند ، ونمونه‌یی از این چنین موردی رادر آمریکای جنوبی مشاهده خواهیم نمود . اما چنان‌که در قسمت‌های گوناگون اوقیانوسیه مشاهده‌شد، تداخل شدید دین وجادو در این قسمت به‌نحو بارزی آشکار بود، چنان‌که مطالعهٔ یکی بی‌توجه به‌آن یك‌مقدور نبود . دراسترالیا نیزاین خصیصهٔ دیانت بدوی به‌شکل روشن و بسیار صریحی نمایان است. ودرمطالعات وتحقیقاتی‌که تاکنون انجام شده ، این‌مطلب حاصل‌گشته است . بدویان قبیلهٔ‌آرون‌تا Arunta که درباب‌آنان مطالعاتی‌انجام‌شد ، یعنی بومیان ساکن دراسترالیای‌مرکزی به‌سبك بسیار ساده ونهایت بدویت می‌زیستند، امابا این‌حال‌اغلب عناصرمذهبی میان‌شان شایع‌بود . اینان به‌ارواح سرگردان وشریری اعتقاد داشتند که قادر بودند در زندگی زندگان مداخله ورزند . هم‌چنین خدایان مختلفی را نیزپرستش می‌کردند . این اعتقادات واعمال‌دینی به‌شکل عمیقی بایك‌رشته امور وتشریفات جادویی‌آمیخته بودکه برای جلب محبت ، رضا وکومك خدایان و ارواح انجام می‌شد . این اعمال جادوگرانه بااصل‌اش ، یعنی عناصردینی به‌شکل تار وپودهایی غیرقابل تفکیك ، به هم‌آمیخته بودند. در مراسم ورود جوانان به جرگهٔ مردان ویا ضمن تشریفات بلوغ جوانان ، بسیاری موارد و اعمالی وجود داشت‌که جنبه‌ها و اصولی اخلاقی را ارائه می‌کردند . از سویی دیگر تابو و مقدس بودن در تمامی‌اصول‌و شئون زندگی‌بومیان ریشه و اثر داشت . هرگاه فعل‌و موردی در زندگی عمومی افراد یا تابو به‌شمار می‌رفت و یامقدس شمرده می‌شد ، چون : رسیدن‌به‌سن بلوغ ، عشق بازی ، عروسی، زایش ، مرگ ، دادوستدومبادله ، نزدیکی جنسی ، شکار ، تقسیم ارزاق ، جنگ، مناسبات صلح ، مناسبات قومی‌و خانوادگی و توتمی ، تفریح و برپاداشتن جشن‌های گوناگون‌و سرانجام مناسبات و آداب میان افراد و همه چیز دیگر . از جانبی این جنبهٔ مقدس بودن و یا تابو شمرده شدن ارتباط و پیوندی پیدا می‌کرد با دیانت ، اعم از آن‌که منسوب به‌خدایان بود یا جنبه‌یی سحری داشت.ویا به‌امور و موارد تابویی می‌رسید . این‌مسایل‌وتوضیحات اصلی را باز می‌رسانیدکه کراراً درکتاب‌های

اول و دوم و سوم تاریخ ادیان و هم چنین درکتاب اصول‌روان‌کاوی و آیندهٔ یك‌پندار مورد بحث من قرارگرفته استو مردم‌شناسان بزرگ‌واغلب جامعه‌شناسان‌وکاوش‌گران مسایل دینی این اصول رابه‌تأکید یادآوری کرده‌اندکه دیانت یك عنصر واحد از شئون زندگی‌محسوب‌نشده و به‌شمار نمی‌رود ، بلکه دیانت در صورت اساسی‌اش‌حکم تاری را دارکه بر تمامی سازمان و شئون اجتماعی و انفرادی حیات اجتماعی تنیده است .

بخش پنجم :
تمدن و دیانت اقوام بدوی آفریقایی

۱ - محدودیت مطالعات بدوی

در مورد اساس مطالعات بدوی در آفریقا ، عللی که مانع این امر شده است ، نفوذ سریع تمدن و فرهنگ اروپایی در آفریقا ، قسمت شمالی قاره یا سر زمین‌های تمدن خیز قدیم ، قسمت اسلامی آفریقا ، منطقهٔ جنوبی و توسعهٔ فرهنگ اروپایی ، آفریقای مرکزی یا استوایی و اصالت فرهنگ بدوی ، علل مهجور ماندن قسمت استوایی ، بدویان این منطقه ، دشمنی با خارجیان و علل آن

در مورد آفریقا هنوز چنان‌که بایستی و لازم است تحقیقات و مطالعاتی از نقطه نظر مبحث مورد گفت‌وگو انجام نشده است . البته منظور در این جا از آن قسمت از آفریقایی است که مسکن قبایل بدویان بوده و زندگی ابتدایی در آن نقاط هم چنان جریان دارد . در قسمت اوقیانوسیه ، استرالیا ، آمریکا و آسیا از دیدگاه مطالعات بدویان آگاهی‌های قابل ملاحظه‌یی نسبت به آفریقا در دست است ، اما متأسفانه عللی چند که اهم آنها نامساعد بودن وضع طبیعی قارهٔ سیاه می‌باشد ، مانع اکتشافات و تحقیقاتی وسیع در قلب آفریقا که مسکن عمدهٔ بدویان می‌باشد ، شده است .

امروزه مطالعات حالات، زندگی و فرهنگ بدویان در آفریقا منحصر است به قسمت مرکزی این قاره که زندگی ابتدایی در آن جا هنوز جریان دارد. البته تا سال ۱۹۵۰ میلادی شکل اصیل تمدن و فرهنگ بدوی در این منطقه هرگاه بتوان تمدن و فرهنگ گفت

موجود بوده است . اما از آن‌گاه به‌بعد تمدن و زندگی جدید حتا در قلب قارهٔ سیاه نیز نفوذ نمودو مطالعهٔ فرهنگ اصیل ابتنایی‌را باپیشرفت زمان هر چه بیشتر دوچار اشکالاتی نمود .

به‌طورکلی از لحاظ جریان زندگی بدوی در آفریقا : بایستی از قسمت های شمالی‌و هم چنین جنوبی چشم پوشید . درشمال از قدیم‌ترین ایام اقوام‌و ملل‌متمدنی زندگی می‌کرده‌اندکه با مراکز تمدن باستان در تماس بوده و مناسباتی داشته‌اند و این تمدن‌ها و ملل متمدن شهرتی بسیار دارند . از سویی‌دیگر باظهور اسلام‌وقدرت و توسعهٔ روزافرون آن ، قسمت شمالی آفریقا به‌تصرف تازیان در آمد و دیانت و فرهنگ آن ملل متمدن و بسیاری از بدویان نواحی‌شمالی دیانت اسلام شد .اتحادیهٔ آفریقای جنوبی نیز چنان‌که‌ازاسم‌اش برمی‌آید ، تاسال ۱۹۰۰ و سال‌های پس ازآن به‌نحو بسیار سریع و شتابانی تحت تأثیر تمدن و فرهنگ اروپایی قرارگرفت . به‌طورکلی بیش از آن‌که تحقیقاتی از دیدگاه اصالت تمدن و فرهنگ بدویان انجام شود ، دولت‌های اروپایی قسمت های بسیاری از این قاره را مستعمرات خودنموده و فرهنگ و تمدن اروپایی را پراگندند ، به طوری که دیگر جز راه‌هایی مشکل و قسمت‌هایی اندك‌و آن‌هم صعب‌العبور و بدآب و هوا و خطرناك از برای تحقیق در حال بدویان باقی نمانده بود .

چنان‌که تذکر داده شد ، قسمت شمال و جنوب چنان حالی را داشتند ، اما با تمام این احوال در آغاز سدهٔ بیستم قسمت های وسیعی از آفریقای استوایی هنوز دارای حالت‌و شکلی بدوی بودو مجهولات بسیاری را برای بشر با رازهایی‌ترس‌آور به‌ارمغان داشت . آفریقای متمدن شمالی پس از یك صحرای‌عظیم و هولناك‌به‌منطقهٔ استوایی مورد نظر می‌رسدکه نفوذ و دخول در آن بسیار سخت و مشکل می‌باشد و جدایی این قسمت بزرگ از دو منطقهٔ شمالی و جنوبی براثرهمبستگی وگردآمدگی چند عامل بوده است‌که عبارت‌اند از : در درجهٔ اول وجود صحرایی خوفناك‌و وسیع در شمال آفریقا راه یافتن به‌آفریقای استوایی را از طریق زمین بسیار سخت‌ودشوار،

و در برخی مواقع غیر ممکن می‌سازد ، ـ از طریق آب نیز ورود و رسوخ به‌منطقهٔ استوایی به‌همین نسبت دشوارو مشکل می‌باشد ـ چون وضع عمومی‌سواحل‌آفریقایی بسیار متغیرو نامناسب است و به همین جهت ایستگاه‌ها یا لنگرگاه‌های مناسب‌و قابل اطمینانی در این سواحل وجود ندارد تا به‌نقل‌وانتقال‌کومکی نموده ویا لااقل تسهیلی نماید ؛ ونگهی در بسیاری از نقاط در زیر آب توده‌های وسیع شن مانع بـزرگـی محسوب می‌شوند ، و جنگل‌های بسیار باتلاقی و بیابان‌های وسیع خطرات و موانع بسیاری را فراهم می‌آوردند ، ـ وضع و احوال رودهانیز حالت رضایت‌بخش‌ودرستی را ارائه نمی‌دهند ، چون اغلب این رودهاکم‌عمق ، شنی‌و در فواصلی بیش‌وکم به‌تند آب‌ها و آبشارهای‌بلندی‌قطع‌ووصل می‌شوند ، ـ وضع اقلیمی‌نامناسب وگرماو رطوبت فوق‌العاده‌که امراض و بیماریهای فراوانی را به‌دنبال دارد نیز مانع بزرگی است که خارجیان را از سفر به‌داخلهٔ قسمت استوایی مانع می‌شود؛ونگهی بایستی به‌عامل سهم ناك‌تر و پرهراس‌تری نیز توجهٔ داشت ، و آن‌دشمنی و مخالفت سخت بدویان‌و بومیان خطرناك‌این منطقه است‌که‌به‌حق‌نسبت‌به‌سفیدپوستان و خارجیان‌کینهٔ‌سختی‌می‌ورزند ـ چون برده فروشی اروپائیان ، آمریکایی ها و تازیان این نفرت ودشمنی و عداوت شدید را در آن‌ها به‌وجود آورده است. هرگاه‌از لحاظ و نقطه نظر اقتصادی نیز بر آن باشیم تا این امر ، یعنی عدم سفرهای بسیاررادر داخلهٔ مناطق استوایی توجیه‌نماییم، بایستی به‌فقدان منابع ثروت آشکار در این قسمت توجه‌شودو شاید این‌بزرگ‌ترین عامل مهجور ماندن این قسمت باشد .

۲ - اوضاع اقلیمی

شکل قاره، ارتفاعات و فلات‌ها، موانع طبیعی رودها و کوهها، باتلاق‌ها، وضع آب و هوا در نقاط مختلف قاره، منطقهٔ جنگل استوایی، مشخصات اقلیمی در این قسمت، نواحی استوایی جنگلی، قسمت‌های علفزار استوایی، اوضاع اقلیمی این مناطق، نقاطی دیگر، وضع خاك، نقاطی که خاك‌های مرغوب دارند، سواحل نیل، علفزارهای جنوبی، حیوانات بومی

شکل سطحی قارهٔ آفریقا یك دست و هموار نیست. قسمت عمدهٔ این قاره عبارت است از فلات‌هایی که در ارتفاعات متوالی قرارگرفته و در یك سطح معمول نمی‌باشند. ورودها، کوه‌ها، دریاچه‌ها، باتلاق‌ها، صحراهای عظیم و مخوف در این قاره بسیار فراوان است. آب و هوا در نقاط گوناگون متغیر و ناجور می‌باشد و در قسمت‌های بسیاری از این قاره انواع انگل‌ها، بیماریها و امراض فراوان وجوددارد.

باری چنان‌که گفته‌شد وضع آب و هوا در نقاط مختلف این قاره همانندو یکسان نبوده و تفاوت‌های فاحشی دارند. درآفریقای مرکزی و غربی ریزش باران‌های استوایی بسیار است و به‌طور کلی از این نظر باجاهای دیگر آفریقا قابل مقایسه نیست. دراین نواحی رطوبت بسیار وگرمای فوق‌العادهٔ هوا موجب نشوونما و بالندگی زیادنباتات و گیاهان می‌شود. نواحی‌که از این جریان برخوردارند و جزومناطق استوایی‌محسوب می‌شوند عبارت‌اند از: نیجریه، گینهٔ اسپانیا، قسمت‌های وسیع از کامرون یا آفریقای استوایی فرانسه‌وکنگوی بلژیك. اما نواحی و مناطق کوچك‌تری نیز در اطراف وجود دارندکه شامل این نوع آب‌وهوامی‌شوند. در منتهاالیه آفریقای‌غربی در لیبریا و سیرالئون و هم چنین قسمتی از آفریقای غربی فرانسه. ناحیه‌یی دیگر که از لحاظ آب و هوا همانند این قسمت، ولی از آن دور است، درقسمت شرقی روبه ماداگاسکار واقع شده است. در این نواحی مشخصات اقلیمی‌استوایی مرطوب وجود دارد واین مشخصات عبارت‌انداز: گرمای دائمی و یك نواخت‌که برخی اوقات در طی ماه‌ها به‌اندك درجه‌یی‌کم و زیاد می‌شود و تفاوت درجهٔ حرارت در شب وروز بیش از چند درجه‌یی نیست، و ریزش بارانی فراوان در تمام ماه‌های سال و رطوبتی

مداوم و بسیار . برخی نقاط از این ناحیهٔ استوایی دوران خشکی کوتاهی دارندکه بیش از چند هفته‌یی دوام نمی‌آورد و باریزش باران‌های مجددی برطرف می‌شود. در آفریقا نواحی‌یی این‌گونه شاید بیش از ده‌درصد قاره را شامل نشوند .

قسمت‌های علف‌زار استوایی درآفریقا بسیار وسیع‌تر از نواحی جنگل‌استوایی که شرحش گذشت می‌باشد . در این نواحی فصول بارندگی و خشك به‌نوع و شکل کاملا مشخصی از هم وجود دارد . پوشش زمین را در این نواحی علف‌زارهایی تشکیل می‌دهندکه بسیار بلندو گاه‌درحدمتوسط اندام آدمی می‌باشندکه‌میان آنها درختان نیزوجود دارند ، اما هم چون مناطق جنگل استوایی رویش و نمو سریع و انبوه نیست بدان گونه‌که موجب عدم رفت وآمدوگردندگی شود . قسمت های بیابانی آفریقا نیزاندك نیست. و بزرگ‌ترین صحرای جهان به‌نام صحرای کبیر درشمال این قاره قرار گرفته‌است. در اتحادیهٔ آفریقای جنوبی و در آفریقای جنوب‌غربی یك بیابان‌ساحلی باریك به نام نامیب **Namib** درکرانهٔ اوقیانوس‌اطلس قرارگرفته است. استپ ویا بیابانی پوشیده از قسمت های علف‌زار متفرق نیز به‌نام کالاهاری **Kalahari** در سوی دیگر بیابان نامیب قرار داردکه نه‌به‌آن می‌توان کاملا بیان‌اطلاق‌کردونه استیپ ، بلکه نیمه‌بیابانی بیش نیست . قسمت‌های دیگر آفریقا چون جنوب، غربی شمال غربی و شرقی دارای آب‌و هوای متفاوت وگوناگونی هستندکه به نسبت فصول خشك و بارندگی دارند .

وضع آب با این‌که در آفریقا فراوان است ، اما امکان‌تقسیم و توزیع‌و بهره برداری درست وصحیح از آن امکان پذیر نبوده است . خاك‌آفریقا به‌طورکلی‌مساعد از برای بهره‌برداری وکشاورزی از زمان‌های بسیار دوری تاکنون بوده است . از جملهٔ حاصل‌خیزترین خاك های قارهٔ آفریقا ، خاك‌های سواحل نیل هستند که از دورترین ایام تاریخی بهره برداری ازآن ورواج کشاورزی در حدود آن معمول و رایج بوده است . در بلندیهای‌آفریقای‌شرقی نیز خاك‌های مناسب و حاصل‌خیز بسیار وجود دارندکه در اثر وجود مواد آتش فشانی و تأثیرات‌جوی می‌توان نوع مرغوبی از خاك را در این نقطه به‌دست آورد . در مناطق علف‌زار اتحادیهٔ آفریقای جنوبی

نیز خاك‌های بسیار غنی و پرمایه‌یی وجود دارد . در جنگل‌های استوایی نیز خاك‌های بسیار خوبی موجود است که در حال ابتدایی‌اش چندان بهره‌یی در کشاورزی حاصل نمی‌دهند و هرگاه از نباتات طبیعی و بومی خود پاك شوند آن‌گاه‌است که خاکی غنی محسوب می‌شوند از برای بهره‌برداری .

آن چه‌که در مورد آفریقا پیش از هرچیزی جلب توجه می‌نماید ، حیوانات و جانوران بومی آن دیار محسوب می‌شوند . در این باره تبلیغات و گفت‌وگوهای بسیاری شده است که ما از جانب مکتشفان ، جهانگردان و سیاحان و شکارچیان و نوشته‌های شان از آن‌ها خبر داریم . اما در این‌زمان متأسفانه همان‌گونه‌که نسل بدویان اصیل رو به انحطاط می‌باشد ، نسل جانوران بزرگ نیز رو به انهدام دارد . البته بر این انهدام وکاستی عللی چندمی توان بیان داشت . عمدهٔ این علل شکار فراوان سفید پوستان می‌باشد که از ایامی دور آغاز شده و هنوزهم باتمام موانعی که از برای حفظ نسل این حیوانات به‌عمل آمده است ادامه دارد . دوم مسلح شدن بومیان است به سلاح‌های آتشین و یکی دیگر سوداگرانی که از پوست و گوشت و استخوان و عاج این حیوانات سودهای سرشاری می‌برند . نسل فیل باتمام مجاهداتی که شده رو به انهدام است . کرگدن گویا دیگر وجود ندارد و به‌نسبت گذشته تعداد درندگانی چون شیر و پلنگ کاستی قابل توجهی یافته است . اما با تمام این اوصاف هنوز در اطراف واکناف این قاره جانوران و حیواناتی گوناگون و بسیار متنوع را می‌توان ملاحظه نمود .

۳ ـ اقوام آفریقایی و اقتصاد

در بارهٔ منشأ بومیان آفریقایی ، اختلاط‌های زیستی و فرهنگی ، روشن و سیاه پوستان ، در بارهٔ روشن پوستان ، زبان و فرهنگ ، تیره پوستان یا دستهٔ سوم ، اقوام بدوی آفریقایی ، پیك‌نه‌های کوتاه‌اندام ، محل سکونت و زندگی و اقتصادشان ، بوش‌من‌ها و اقتصاد و زندگی گله‌داری‌شان ، قراء بوش‌من‌ها ، هوتن‌توت‌ها یا سیاهانی که در حال از میان رفتن می‌باشند ، سودانی‌ها و گینه‌یی‌ها ، فرهنگ و زبان ، بحثی کلی در بارهٔ اقتصاد قبایل بدوی

پیش از آنکه در بارهٔ قبایل و اقوام مختلف آفریقایی از دیدگاه فرهنگ و زندگی‌شان بحثی پرداخته‌شود. لازم‌است تا از شکل صوری ، خصایص نژادی و اقتصاد

آنان اندکی سخن گوییم . در بارهٔ منشأ ساکنان آفریقایی نیز چنان که در مورد اوقیانوسیه و استرالیا ملاحظه شد ، سخن بسیار است و اصل و منشأ بدویان این قاره را نیز از آسیا می‌دانند . حدس و گمان چنین است که اسلاف بومیان فعلی از نقاطی دیگر ، به‌ویژه آسیا به‌این قاره داخل شده‌باشند . به‌نظر می‌رسد که گوشهٔ شمال شرقی آفریقا محلی بوده است که در ازمنهٔ بسیار دور ، دسته‌ها و گروه‌هایی از مردم به‌دنبال هم وارد قاره شده و داخل آن پیشرفت کرده باشند و در اثر همین امر اختلاط‌های زیستی و فرهنگی نیز انجام شده است .

اما باتمام این احوال ، و وجود اختلاط و امتزاج‌های فراوان زیستی و فرهنگی، باز می‌توان تقسیماتی کلی را میان مردمان بومی مشاهده کرد . اساسی‌ترین و مهم‌ترین این تمایزات و تقسیمات ، وجود اختلاف‌هایی است که میان سیاه پوستان و روشن پوستان به‌نظر می‌رسد و این خود مبنایی است از برای دو بخش عمدهٔ بومیان . روشن‌پوستان به‌طور کلی عبارت‌اند از تازیان یا عرب‌ها ، بربرها و سایر مردمی که اساساً از نژاد قفقازی بوده و ساکن شمال می‌باشند . اینان مردمانی هستند که رنگ پوست‌شان از سیاه‌پوستان اصلی روشن‌تر و اندام‌شان متناسب می‌باشد . موی سرشان برخلاف سیاه پوستان یا صاف و یا تاب‌دار است نه در هم پیچیده و پشم‌گونه . یکی دیگر از وجوه اختلاف میان اینان و سیاه‌پوستان، اختلاف زبان است . اغلب مردمان این گروه به‌شاخه های متفاوت زبان‌های سامی سخن می‌گویند و این زبان از زبان‌های سیاهان آفریقایی کاملا مشخص و متمایز می‌باشد . در قسمت سودان اختلاط بسیار جالب توجهی میان سیاهان و روشن پوستان انجام گرفته است و به‌همین جهت دستهٔ تازه‌یی با مشخصات و ممیزات هردو گروه پیدایی یافته‌اند و این دسته‌باز بان حامی تکلم می‌کنند ، و می‌توان فولانی‌های غرب سودان ، حبشی‌ها ، سومالی‌ها و ماسایی‌های آفریقای شرقی را از این جمله به‌شمار داشت .

اما این دستهٔ سوم و هم چنین دستهٔ اول، یعنی روشن پوستان در برابر سیاه‌پوستان آفریقایی در اقلیت قابل توجهی قرار دارند و اکثریت مطلق معطوف است به‌جانب سیاه پوستان . این سیاه پوستان عبارت‌اند از : پیگ می‌ـ نگ‌ری لوها

Pygmy Negrillos ، بوش من ها Bushmens و هوتن توت ها Hottentots ، ـ هم چنین از سویی دیگر سیاه‌پوستان گینه و سودان و سرانجام بان‌توها Bantu .

البته دسته‌ها ، قبایل و گروه‌هایی دیگر نیز هستند که به‌جای خود از آن‌ها سخن به‌میان خواهد آمد ، و در این‌جا کوشش می‌شود باحد کامل اختصار از این نامبرده شده‌ها سخنی گفته شود . پیگمه‌ها چنان‌که از نام‌شان برمی‌آید مردمی کوتاه اندام و سخت کوچك جثه‌اند و اغلب زندگی‌شان در جنگل‌های بارانی استوایی است که در حوضهٔ کنگو قرار دارد .

وضع اقتصاد و معیشت این مردمان در گذشته و امروز تفاوت محسوسی کرده و آن تفاوت این است که در گذشته به‌کشاورزی آشنایی نداشتند ، درحالی که این زمان آشنایی به‌کشاورزی ، اساس اقتصادی‌شان را نظم و توسعه‌یی بخشیده است . پیش از این پیگمه‌ها زندگی‌شان از راه شکارورزی تأمین می‌شد و برای این مهم از تیرهایی ویژه که بازهری کشنده آلوده می‌شد سودی می‌بردند . البته در قسمت ویژه‌یی که با تفصیل بیشتری از این قوم سخن به‌میان خواهد آمد ، از روش و نوع شکار و مراسم و آداب‌شان یاد خواهد شد . اصلی دیگر در روش اقتصاد و تنظیم امور معاش ، میان این بدویان کوتاه اندام ، همان رسم قدیم و کهن آذوقه‌گردآوری بود . زنان با چوبك های حفاری خود در جنگل و زمین‌هایی که ساقه‌ها و ریشه‌های خوردنی نباتی و گیاهی در آن می‌رویید به‌جست‌وجو و کاوش پرداخته و ذخیره یا مواد غذایی روزانهٔ خود و خانواده را گرد می‌آوردند . میوه‌های جنگلی و سایر غذاهایی که از جنگل به‌دست می‌آمد نیز به اقتصاد این مردم کومك‌های قابل توجهی می‌نمود . اما پیگمه‌ها اینك به‌کشاورزی نیز می‌پردازند و بر اثر آگاهی به‌این روش وضع اقتصادی شان بهبودی یافته و سامانی دارد. لیکن هنوز مدت زمانی لازم است تا این روش تازه میان‌شان تثبیت شود و اینك هنوز قلم عمدهٔ معاش و اقتصادشان از راه شکار و آذوقه گرد آوری تأمین می‌شود .

پس از پیگمه ها ، یعنی کوتاه اندامان و قصیرالقامه‌های آفریقایی ، بایستی

از بوش‌من ها Bushmans ها نام برد . قبلا از نیمه بیابان کالاهاری Kalahari در جنوب شرقی آفریقا سخن‌گفته شد ، و این‌جا منطقه‌یی است که بوش من‌ها زندگی می‌کنند . اینان نیز مردمانی هستندکه اندام‌شان از اندازهٔ‌معمول کوتاه‌تر است . اما بایستی توجه داشت‌که این‌کوتاه اندامی از ویژه‌گی‌های سیاحان محسوب نمی‌شود ، چون در قسمت‌های شمالی‌تر ، در سودان قبایلی زندگی می‌کنند که دارای اندامی بسیار بلند می‌باشند ، به‌خصوص افراد قبیلهٔ دنیکا و ماسایی در بلند بالایی‌مشهوراند . به‌هرانجام‌بوش‌من‌ها از لحاظ وضع‌وچگونگی‌زندگی در مرحلهٔ بسیارعقب‌مانده‌یی هستندو به‌روش شکار ورزان و آذوقه‌گرد آورندگان‌آغاز تاریخ زندگی می‌کنند . در شکار و ردیابی مهارت بسیاری دارند. نوعی‌زهر قوی و از پادرآورنده را می‌شناسندکه به‌وسیلهٔ آن تیرهای‌شان را آغشته‌کرده و به‌جانب شکار پرتاب می‌کنند . درکمین‌کردن از برای شکار حیوانات و هم چنین شناخت مناطق شکارخیز بسیار متبحرند . در نیمه بیابان کالاهاری آب بسیار کم و در شمار اکسیروکیمیا است و باالطبع بر اثر چنین وضع و حالی ، در آب‌یابی نیز بایستی بسیار مهارت داشته باشند و چنین نیز هست . چنان‌که‌گفته شد ، زندگی‌شان به‌حال بدویت خاصی‌گذران دارد . تنظیم اقتصادشان به‌وسیلهٔ شکار و آذوقه‌گردآوری‌تأمین می‌شود . به‌کشاورزی آشنایی نداشته‌و تنها باچوبك‌های حفاری‌و بیلچه‌های‌خودریشه ها و ساقه‌های خوردنی نباتی‌وگیاهی را از زمین بیرون‌کشیده و مصرف می‌نمایند . اقلام دیگر غذایی‌شان‌عبارت‌است‌از:صمغ درخت ابریشم ، عسل ، تخم مورچه، تخم شتر مرغ . سوسمارو ملخ .

هوتن توت‌ها Hottentots به‌طورکلی در این زمان هنوز منقرض نشده و عمومـاً از میان نرفته‌اند، اما هرگـاه از دیدگاه اصول کلی بنگریم ، بایستی آنان‌را از میان رفته انگاشت .درشکل‌و هیأت یك قوم مستقل از آنان نشانی نیست و باقیمانده‌های شان در آفریقـای جنوب غـربـی ، در شمال رود اورانژ Orange زندگی می‌کنند . وضع اقتصادی و معاش این مردمان در وحلهٔ اول ازگله‌داری و چوبانی تأمین می‌شود . گاوهای بلند شاخ وگوسپندان دنبه‌دار را

پرورش داده و قلم عمدهٔ غذایی‌شان را فرآورده‌های حیوانی که از شیر و گوشت و پوست این دام‌ها به‌دست می‌آید ، تأمین می‌نماید . نمی‌توان گفت که در دهکده‌ها و قصباتی به‌طور دایم زندگی می‌کنند ، اما به‌طور کلی بیشتر فصول سال را در قریه‌هایی می‌گذرانند که به‌سبك خاصی ساخته می‌شود . دهکده‌های‌شان با یك رشته چپر های تیغ‌دار حصاری می‌شود و این کار را از برای آن می‌کنند تا از ورود درندگان به‌داخل ممانعت حاصل می‌شود . برای ساختن و برپا داشتن ده از فضایی استفاده می‌نمایند که اطراف‌اش بازوچشم انداز دوری داشته باشد . کلبه‌هاشان به‌شکل بیضی و گرداگرد حصاره ده از داخل بنا می‌شود و این کلبه‌های بیضی‌شکل کلاً از شاخ و برگ درختان ساخته می‌شود . شب هنگام به‌گاه استراحت ، حیوانات و دام‌ها را به‌محوطهٔ مرکزی ده می‌رانند تا کاملا از گزند های احتمالی محفوظ باشند و این نوع ده ها به‌کرال **Kraal** معروف است و اغلب در نقاط گوناگون آفریقا که اقوام چوپان و گله‌دار زندگی می‌کنند ، مشاهده می‌شود . بوش‌من‌ها در زمان‌های گذشته در سراسر آفریقای جنوبی پراگنده بودند . عده‌شان فراوان و کارشان گله‌داری بود ، اما اروپائیان به‌تدریج آنان را از زمین‌های خود بیرون کرده و ازسویی دیگر بان‌تو **Bantu** ها نیز به‌فشار و آزارشان پرداختند تا این‌که سرانجام عده‌یی اندك از آنان در جنوب غربی قاره ساکن شدند. اقوام و قبایلی که ذکرشان رفت از لحاظ نفوس و نفرات درحال حاضر رقم جالب توجهی را ارائه نمی‌دهند و مرتب در حال تحلیل رفتن و کم شدن می‌باشند و شاید زمانی چندان نگذرد که نسل‌شان به‌کلی منقرض شود .

اما سیاه پوستانی که نسبت به‌سه دستهٔ فوق ، یعنی هوتن توت‌ها ، پیگ‌مه‌ها و بوش‌من‌ها بسیار فراوان ترهستند عبارت‌اند از : سیاه پوستان گینه‌یی ، سودانی و بان‌توها . افراد هردسته‌یی از دسته‌های نام‌برده شده مطابق با تخمینی که زده شده میان چهل تاپنجاه میلیون نفرمی‌باشد . قسمت اعظم بان‌توها در قسمت جنوبی استوازندگی می‌کنند وسیاهان گینه‌یی و سودانی نیز در سواحل آفریقای غربی و سودان زیست دارند . میان بان‌توها لهجات فراوانی شایع است که باهم بسیار اختلاف دارندواغلب این لهجات برای دسته‌ها قابل فهم نیستند . اما در میان سیاهان سودانی وگینه یی

زبان‌های مختلفی شایع و مرسوم است که از شاخهٔ واحدی نیستند و هریك منسوب به اصل وشاخه‌یی است و از این جهت شباهتی بسیار بامه لانه‌زی‌ها دارند . سیاه پوستان گینه‌یی به طور کلی در ساحل خلیج گینه سکونت دارند و از لحاظ صوری دارای مشخصات کامل نژاد سیاه می‌باشند . موی‌شان تیره و پشم‌گونه ، بینی‌شان پهن و با منخرینی باز و گشاد ، لب‌شان کلفت و برگشته و دارای فك‌هایی برآمده می‌باشند . اما از سویی دیگر سیاه پوستان سودانی و بان‌توها دارای مشخصات و علایمی نیز هستند که به نژاد سیاه نمی‌ماند ، و آن عبارت است از پوستی روشن‌تر ، بینی‌هایی کشیده‌تر و قلمی که در پارهٔ علل آن در سطوری که گذشت شرحی داده‌شد ، گینه‌یی‌ها و سودانی‌ها همچنین تربیت پذیرتر بوده و با نیروی افزون درصدد بهبود زندگی واخذ تمدن می‌باشند .

۴- کشاورزی و دامداری

اساس کشاورزی ، در سواحل شمالی مدیترانه ، وضع کشاورزی از شمال به سوی جنوب ، رواج دام‌پروری در جنوب و کشاورزی در شمال ، کشاورزی سودانی‌ها ، گاو و گوسپند اساس زندگی اقتصادی و اجتماعی ، ناحیهٔ علف‌زار استوایی و موقعیت مناسب کشاورزی ، روش‌های کشاورزی و محصولات آن ، قبایلی که کشاورزی می‌کنند ، قبایل گاودار ، روابط انسان و گاو ، افسانه‌ها و اساطیری دربارهٔ این روابط ، روش آماده کردن و کشت زمین

در بندی که گذشت ملاحظه شد که اساس اقتصاد قبایل کاملا بدوی ، چون : هوتن‌توت‌ها ، بوش‌من‌ها و پیگمه‌ها چگونه گذران و سامان داشت . میان این اقوام کشاورزی معمول نبود و هرگاه نشان‌هایی از آن یافت شود ، بسیار ابتدایی است تا جایی که نمی‌توان به آن‌ها کشاورز به‌نام و عنوان خاص و شناخته‌اش اطلاق و اسناد نمود . اما میان دسته‌یی دیگر از سیاه پوستان کشاورزی رواج دارد و قوت و غذای خود را از همین راه تأمین می‌کنند . در سودان برخی از قبایل سیاه پوست به‌کشاورزی اشتغال دارند و پاره‌یی نیز گله دارند و گروهی نیز هم چوپانی می کنند و هم کشاورزی .

درامتداد سواحل مدیترانه نوعی کشاورزی وجود دارد که پایه و بنیان آن از قدیم‌الایام گذاشته شده بوده است و مشخصات آن عبارت است از : گاو ، گاوآهن ، غلات

ومیوه‌های مدیترانه‌یی ـ به ویژه گندم ، زیتون ، انجیر و انگور . اما هرچه از سواحل مدیترانه‌یی به‌جانب جنوب وصحرا پیش رویم ، زراعت کمتر و دامداری بیشتر می‌شود ودراین مناطق به‌گوسپند توجهی خاص مبذول می‌گردد . در بیابان دیگر کشت زمین به‌تدریج محدود می‌شود تاجایی‌که غیرمقدورمی‌باشدودردل بیابان زندگی انسانی سر انجام با نخل وشتروابستگی پیدا می‌کند .

اما در منتهاالیه قسمت‌های جنوبی بیابان ، اقوام وقبایل سودانی به‌کار دام‌چرانی سرگرم‌اند . اینان سیاه پوستانی هستند با اندامی بلند وتنومندکه به پرورش گاو و گوسپند می‌پردازند وتنظیم معاش و اقتصادشان براین دو دام وابستگی دارد . اما هرچه بیابان به قسمت‌های کاملا جنوبی ترمی‌رسد ، زراعت کم‌کم رواجی می‌یابد باران کم‌کم باگرایش بیشتر به جانب جنوب روبه تزاید می‌رود وفصل‌های بارانی به‌کارکشاورزی کومك وتوسعه می‌بخشد . اما دراین نواحی‌کشاورزی به هیچ روی‌قادر نیست به تنهایی معاش را تأمین کند . گاو آهن هنوز در این مناطق شناخته نیست و محصول وبارکشاورزی‌که جزذرت وارزن چیزی نمی‌باشد ، عاملی نیست‌که اقتصاد را حتا در حال بدویتی مطلق سامان بخشد .

ناحیهٔ علف‌زار استوایی دارای حد متوسط باران است ودر این مناطق‌که میان استپ‌ها وکناره‌های بیابان‌که بسیارخشك می‌باشندواقع شده است ،کشاورزی می‌تواند موقعیت مناسبی داشته باشد . به همین جهت وجود دهات بزرگ وپرجمعیتی در این نواحی بایستی امری عادی و بلکه لازم وطبیعی جلوه نماید . در زمان‌های گذشته در این منطقه پادشاهی‌های بزرگ و پر نفوسی وجـود داشته است واساس فرآورده های کشاورزی عبارت‌اند ازذرت وارزن‌که به مقادیرزیادی دست‌یاب می‌شود . هم چنین در همین اواخرکشت وبه عمل آوردن بادام زمینی وبرنج نیزیك باره اساس اقتصاد را دیگرگون‌کرده وتحولاتی بسیار در تمام امور اجتماعی مردم به‌وجود آورده است . در این‌جا با آن‌که کشاورزی درحال بذرپاشی ومحصول برداری‌اش معاش را تـأمین می‌کند ، اما از آذوقه‌گرد آوری نیزغفلت نمی‌شود ، چون این راهی است آسان تر که درخوراك تنوعی فراهم می‌آورد .از پرورش‌گاو ،گوسپند واسب نیزاین‌کشاورزان

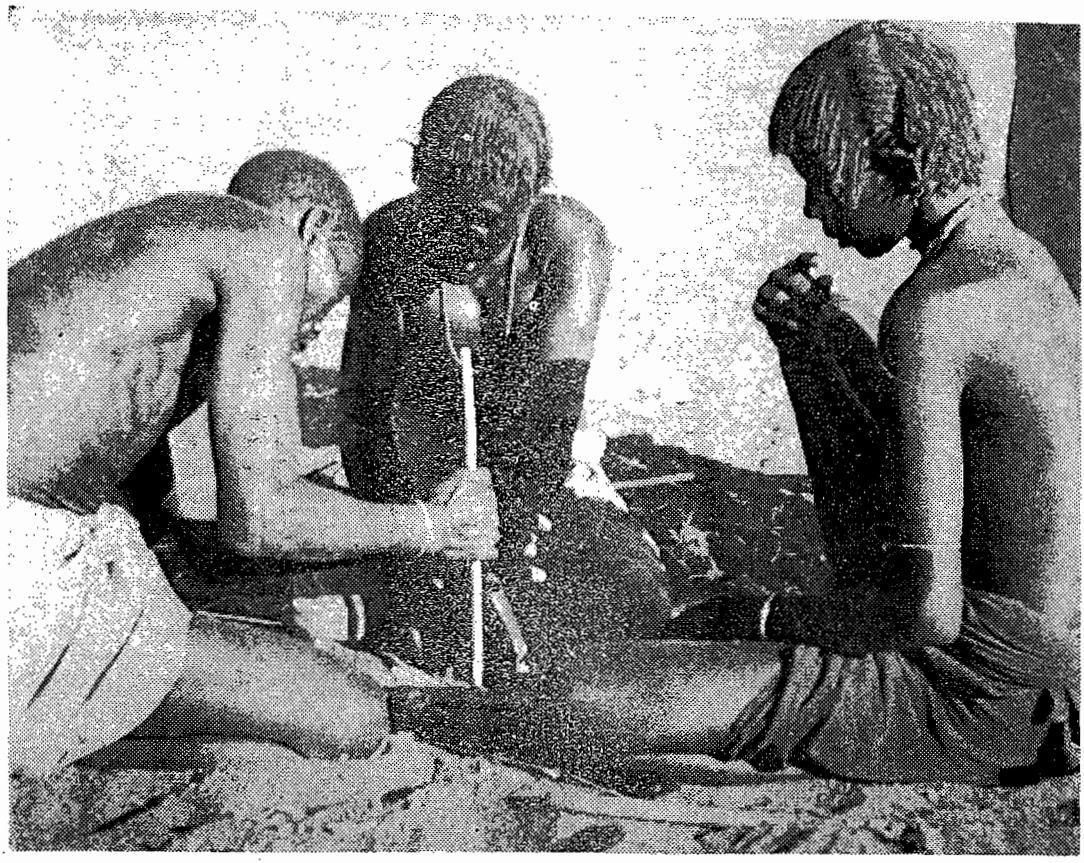

اعضای فامیل متشکل از پدر ومادر ودختر بدورهم جمع‌شده وبه کمك دوتکه چوب ، به سادگی و بدوی‌ترین طرزی مشغول تهیهٔ آتشند

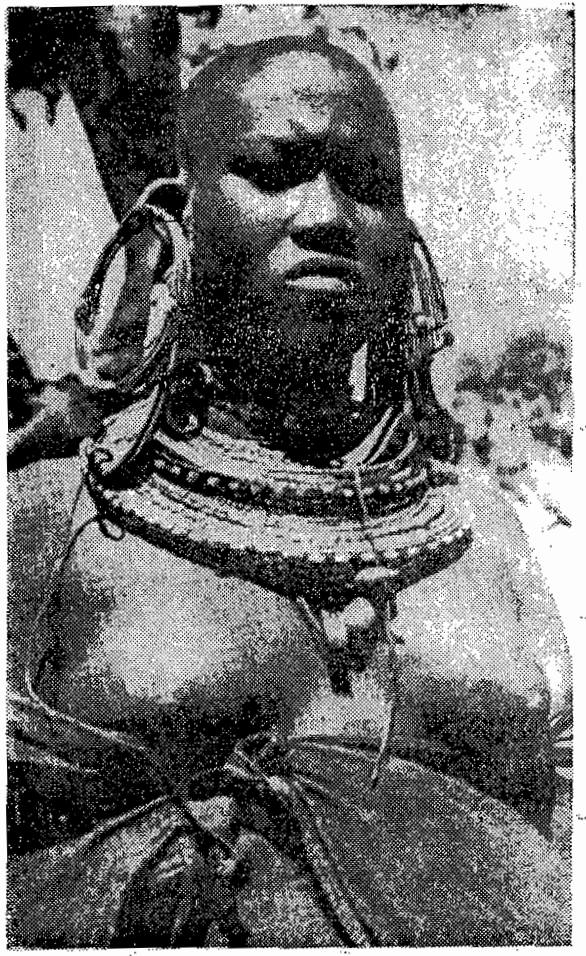

زنی‌ازقبایل ماسایی باسر تراشیده که معمول
درمیان ماسایی‌هاست و زینت‌آلاتش

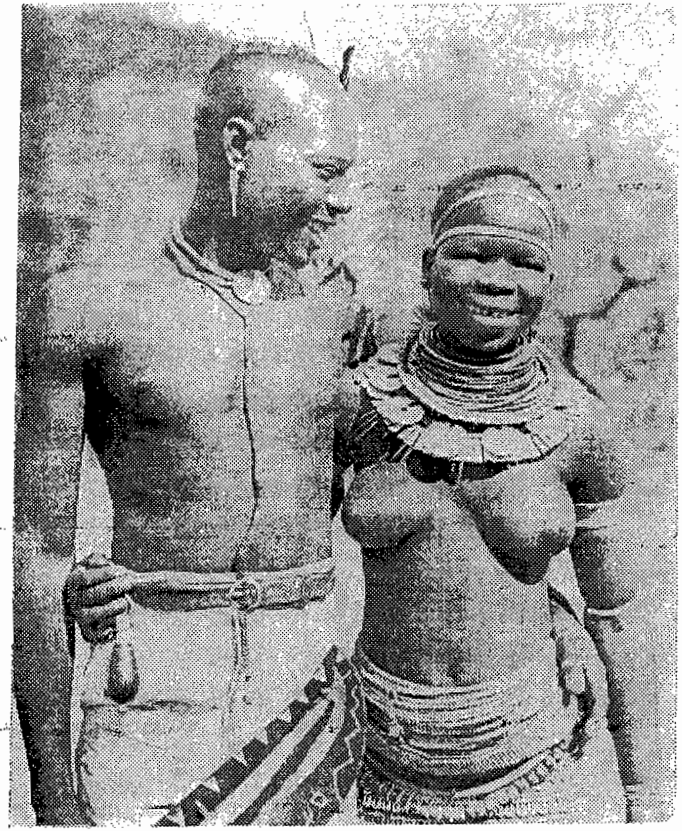

یك زن و شوهر جوان از قبیلهٔ کیکویو

میان پیگمی‌ها ، کوتوله‌های آفریقایی آرایش خانمها جالب توجه است . میان
این بدویان کودکان نیز چنانکه ملاحظه می شود ، به سبك
ویژه‌ایی آرایش می شوند

زنان سواحل غربی آفریقا از زیبایی بهره‌مندند و در آرایش افراط می‌کنند

یکی از جنگاوران قبیلهٔ ماسایی با آرایش «و «کلاه‌گیس»

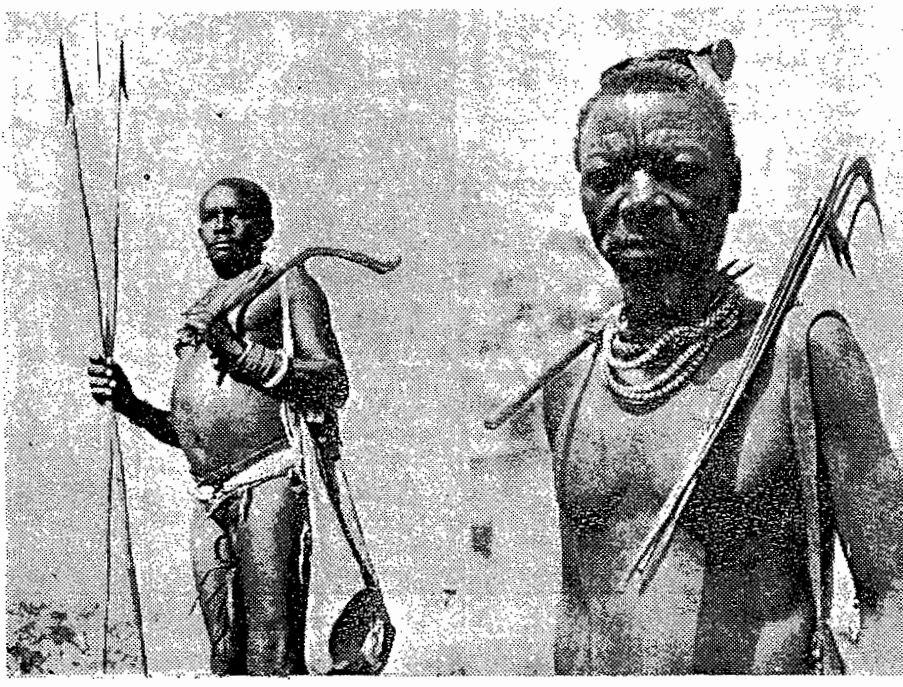

غافل نیستند ، اما میان‌شان دسته‌هایی نیز وجود دارند که تنها به گله‌داری و چوپانی می‌پردازند .

هرچه‌که به‌نقاط بارانی نزدیك ترشویم ، با آن‌که کشاورزی به‌نهایت وسعت وتراکم خود می‌رسد اما متأسفانه آفتی طبیعی ازپیشرفت جلوگیری‌کرده وکارراسخت مشکل می‌نماید وایـن آفت طبیعی مگس‌های تسه تسه می‌باشندکه دشمن سرسخت حیوانات اهلی هستند . در این نواحی‌که دیگرنزدیك به جنگل‌های انبوه می‌شود ، اسـاس معیشت سیب زمینی هندی ، موز ، روغن نخل ، وکاکائو می‌باشد . هرچه‌که به‌سوی جنگل‌های انبوه پیشرفت شود ، به‌همان نسبت قراء ودهات کم‌ترو جمعیت‌نیز کاهش می‌یابد وزمین‌های زراعتی ثابتی دیگرجلب توجه نمی‌نماید ، بلکه‌در زمین‌ها زراعت‌های غیرثابتی انجام می‌شود .

در این نقاط روشی درکشاورزی مرسوم است‌که به کشت انتقالی Shifting Cultivation- موسوم‌شده‌است‌امااین‌اصطلاحی‌نیست‌که‌بدون‌کومك توضیح‌وشرحی منظور را رسانیده وبیان نماید . امابه هرحال این نوع‌کشت‌که عبارت است ازکشت متناوب زمین ، چنین است . در هرمنطقه‌یی قبایلی‌چند نزدیك به‌هم زندگی می‌کنند که در دهات محصور خود می‌باشند . در هرسال ساکنان ده‌های مختلف طی مراسم و آدابی‌گرد آمده وقطعه زمینی‌را از برای‌کشت انتخاب می‌کنند. این زمین‌ها باالطبع عبارت اند از قطعه زمین‌هایی‌که در آن علف وسبزه و ساقه‌های فراوانی روییده‌اند . افراد چنان‌که ذکرشد در هنگام معینی ازسال جمع شده واین علف‌زار یاجنگل‌زار رابا بریدن وسوزانیدن پاك و هموار می‌کنند . آن‌گاه است‌که زمین مستعد از برای بهره برداری می‌شود ، پس محصولاتی راکه با فصل وآب و هوای آن ناحیه موافقت و سازگاری دارد می‌کارند وبه هنگام محصول برداری نیزبا مشارکت و مساعی افراد حاصل گرد آمده وبه تناسب تقسیم می‌شود . البته چنین زمینی تـا سال‌هایی چند ، دیگر قابل بهره برداری نیست وبه‌همین جهت متروك می‌مـاند وافراد از زمین‌هایی دیگراستفاده می‌کنند . زمینی‌که بدین ترتیب مورد استفاده واقع می‌شود لازم است‌تا میاه ده‌تا بیست سال مورد بهره برداری واقع نشود ودر این مدت به‌سرعت به حـال

جنگلی ابتدایی‌اش باز می‌گردد و پس از این مدت دوباره می‌توان از آن استفاده کرده اما هرچه دفعات بهره برداری از یك قطعه زمین معین بیشتر شود ، سالیان استراحت آن زمین نیز بیشتر می‌شود وچه بسا تکه زمینی در چنین حالی تا یك و یا دو نسل قابل استفاده نباشد . مسلم است که در چنین حالتی هرچند گاهی این اقوام مجبور به مهاجرت می‌شوند ، چون دیگر زمینی از برای بهره برداری گردا گردشان باقی نمی ماند .

کاری که بدان اشاره شد ، یعنی بریدن وسوزانیدن جنگل برای بدست‌آوردن زمین جهت کشت کلا به‌عهدهٔ مردان است . اما زنان نیزدر این کار ، یعنی کشاورزی به نوعی دیگر کار آمدی‌دارند . در داخل ده ، مقابل هرکلبه‌یی قطعه زمینی است که متعلق به یك خانواده می‌باشد و به وسایلی محصور شده است . زنان در این زمین‌ها به‌کشت‌سبزی‌هاو برخی اقلام‌غذایی می‌پردازندکه عبارت‌انداز :کوکویام **Kokoyam** فلفل ، لوبیا و برخی از میوه‌ها . مزارع زنان بایستی همیشه کشت شود وبه همین‌جهت به‌تقویت وپرورش خاك بایستی به‌پردازند واین منظور بازباله ، خاکستر ،وکود انسانی وحیوانی انجام می‌شود .

اهمیت دام در آفریقا کمتر از اهمیت کشاورزی نیست . بسیاری از اقوام و قبایل آفریقایی به‌گله‌داری ودام پروری اشتغال دارند . آن دسته‌ها و مردمی نیزکه به کار کشاورزی سرگرم‌اند باز دامانی چند دارند واز این راه نیازمندیهای خود را تأمین می‌کنند . قبایل واقوامی‌که به‌طور عمده‌در آفریقا دام‌داری می‌کنند عبارت‌اند از دسته‌هایی‌چند ازکافرها **Kafers** ،باسوتوها **Basutos** ،به‌چوآناها **Bechuanas** هررروها **Hererros** ، واتوسی‌ها **Watusi** ، ماسایی‌ها **Masai** ، گالاها **Gallas** نگروی های نی‌لوتیك **Nilotic Negros** و فولب‌ها **Fulbes** . میان‌این اقوام و مردم‌گاو یعنی همه چیز . گاو منبع معاش واقتصادکلی وثروت و دارندگی ، خوشی و سرور ، شرف واعتبار ، دیانت ومذهب ، خانواده ومقام ، قدرت ونیرو وهمهٔ چیزهای دیگر است . هرگاه گاوهایشان از بین بروند ، نظام اجتماعی و اقتصادی و شیرازهٔ

فرهنگ و دیانت‌شان ازهم‌گسسته می‌شود. دامان به‌جای ثروت نقدی محسوب‌می‌شوند وهمان نقشی را میان آنان دارد که شمش‌های طلا وپول نقد میان ملل متمدن ایفا می‌کند. گاو، گوسپند و بزدر معاملات هم‌چون‌پول وسیلهٔ مبادله می‌باشند. هرمردی زن و همسرش ملك غیر منقولش حساب می‌شود وگاو وگوسپندانش ثروت نقد. در میان بسیاری از این مردم زن تنها باگاو و یاگوسپند خرید وفروش ومعامله می‌شود. یك‌زن تقریباً باسی رأس گوسپند ویاده رأس‌گاو معاوضه می‌گردد. اما گاه این نرخ بالاترو احتمالا پایین ترنیز می‌شود. معاوضهٔ زنان باگاو و گوسپند حتا میان اقوامی چون بان‌تو Bantu هاکه به‌کشاورزی اشتغال دارند نیزرایج است. درقبایلی هم‌چون واتوسی Watusi وماسایی Massai که قلم عمدهٔ معاش‌شان را گاوان تـأمین می‌کنند واین امردر اقتصاد و دیانت و اجتماع‌شان اهمیتی درخور توجه دارد، این اهمیت از همه‌جا بیشتر به چشم می‌رسد. اما میان قبایلی‌که کارشان زراعت می‌باشد چون قبیلهٔ کی‌کویو Kikuyu، بازگاو وبزیاگوسپند همین نقش مهم‌را درزندگی‌شان ایفا می‌کند.

گاو وگوسپند دراغلب نقاط آفریقا وجود دارد. اما جاهایی نیزهستندکه‌ازگاو وگوسپند خبری نیست چون بیابان‌های وسیع‌وجنگل‌های استوایی وعلف‌زارهای‌مملو وپوشیده‌ازگیاهان‌خشن وناسناسب‌کنگو وساحل‌گینه. اماهرگاه ازمناطق ذکرشده‌صرف نظرنماییم، درنقاط دیگرآفریقاگاو وگوسپند پرورش‌داده‌شده و به نسبت‌فراوان‌هستند. علف‌زارهای وسیع وگستردهٔ میان جنگل‌های بارانی استوایی وبیابان‌ها و هم چنین سبزه زارها ومراتع‌کوهستانی آفریقای مرکزی وجنوب شرقی، مرکزعمدهٔ گاو داران است. این‌گاوداران هم‌ازنقطه‌نظرسکنای طبیعی‌شان‌وهم‌ازنظرثروت خودبرقبایلی‌که‌در اطراف وجوانب شان به‌کشاورزی اشتغال‌دارند، سلطه می‌ورزند ـ اما این تسلط‌وحاکمیت جنبهٔ‌مطلق اقتصادی‌وبهره‌برداری‌ندا ـ د، چون‌این‌گاوداران‌هرگروه‌و قبیله‌یی‌درمیان‌خود عده‌یی کوچك‌تردارندکه‌به‌کارزراعت‌می‌پردازند. زندگی‌اقتصادی واجتماعی‌ماسایی‌ها درآفریقای‌شرقی کلا وابستگی به‌گاو دارد. قلم عمدهٔ خوراك روزمره‌شان را شیروخون تشکیل می‌دهد. شیرگاو را می‌دوشند وهم چنین‌با روشی معین خون‌گاو را نیزگرفته

و با آن مخلوط نموده و می‌نوشند. پیوستگی ماسایی‌ها با گاوهای‌شان در زندگی بسیار عمیق است. اینان هنگام مهاجرت‌های خود هیچ‌گاه به تنهایی اقدام نمی‌کنند، بلکه درهر مهاجرت گاوان را به همراه خود می‌برند. از برای گاوان افسانه‌هایی بسیار دارند که اغلب آن‌ها رنك وصبغهٔ مذهبی دارند و به طور کلی این حیوانات را هدایایی آسمانی می‌پندارند و میان آنان وخدایان‌شان روابطی قایل می‌شوند. گاه نیز گاوان هر خانواده‌یی در حکم فرزندان رییس و سرور خانواده محسوب شده و با آنان هم چون کودکانی دردانه رفتار می‌شود. میان دو دستهٔ دیگر، یعنی واتوسی‌ها و بان‌یوروها **Banyoros** نیز چنین روابط نزدیك وصمیمانه‌یی میان انسان‌ها و گاوان برقرار است. اینان مردمی هستند که به گاوان بیشتر انسان‌منشانه می‌نگرند تا حیوان‌گونه. از برای هر گاوی اسمی می‌نهند و گله‌های خودرا با دقت وسواس‌گونه‌یی از لحاظ رنك طبقه‌بندی و دسته دسته می‌کنند. میان این قبایل مراسمی از برای ستایش و تجلیل گاوان برگذار می‌شود، و گاوان بیشتر از مهر و محبت بزرگان خانواده بهره‌مند می‌شوند تا زنان وفرزندان. هر بزرك خانواری ابتدا گاوان را مورد التفات و نوازش و احوال‌پرسی قرار می‌دهد، و پس از آن به زن وفرزند خود می‌پرازد.

گوسپند داران و بزداران به بیابان‌ها وصحرا نزدیك ترند. کمبود علف وگیاه در این مناطق، این مردمان را وادار به مهاجرت‌های بسیاری می‌کند. گاوداران چون از مناطق بیابانی دورند، علوفهٔ گاوان‌شان تأمین است و به طور کلی مجبور به کوچ کردن نمی‌شوند، درحالی که بزداران وگوسپندداران درطی سال چندبار اجباراً کوچ می‌کنند. قبایلی دیگر هستند که حتا از اینان نیز فقیرترند وتنها بزانی معدود وماکیانی فراوان‌تر دارند. درتمام نقاط آفریقا دامان وماکیان قلم عمده‌یی از خوراك بومیان را تشکیل می‌دهد وحتا قبایل کشاورز نیز از این موضوع مستثنا نمی‌باشند.

۵ ـ بوش من‌ها

بوش من‌ها، بدویانی که با تمدن دیرینه سنگی زندگی می‌کنند، اندام وشکل وخصایص نژادی، اثاثه وآلات زندگی، تیروکمان بوش‌من‌ها، روش شکار، زنان وچوبك‌های حفاری دربارهٔ چوبك‌ها و موارد استعمال آن، اثاثهٔ زندگی، فقر کامل، تخم شترمرغ تنها ظرف اینان، پوشش و لباس، اجتماعات بوش‌من‌ها، تجزیه‌های قبیله‌یی وعلل آن، عدم حکومت وقدرت واحد، رئیس‌ووظایف او، سرپرستی درمعاملات وقاضی مرافعات

پیش ازآن‌که به ذکر تاریخ و زندگی،فرهنك وآیین اقوام آفریقایی درازمنهٔ تاریخی به پردازیم، وهم چنین قبل ازگفت وگو و بحث از آداب و رسوم و تشریتات قبایل مختلف، از بوش‌من‌ها Bushmans به عنوان پیش‌قراولانی ازبدویان‌آفریقایی به شرح خواهیم پرداخت. درجنوبی‌ترین قسمت‌آفریقا، یعنی‌در نیمه بیابان‌کالاهاری Kalahari گروهی‌ازبدویان آفریقایی‌زندگی می‌کنندکه‌بوش‌من‌ها نامیده‌می‌شوند. تمدن و روش زندگی‌شان متعلق‌وهمانند دورهٔ دیرینه سنگی Paleolitique است وهنوز با همان روش عتیق درعصرجدید به زندگی اشتغال‌دارند. ازلحاظ وضع‌صوری وشکل مردمانی هستند با خصوصیاتی متمایز و غیر متجانس. مردمانی‌کوچك‌اندام و کوتاه قامت‌اند با پوستی بیشتر زرد رنك تا سیاه‌گونه. چشمان‌شان مورب و برآمده و تنگ هم چون چینی‌ها و ژاپونیان می‌باشد، در حالی‌که صورت‌شان به طور عموم خصوضیات و ویژه‌گی‌های زنگیان را شامل است وموی‌شان تیره،کوتاه، پشم مانند و سخت‌گره خورده می‌باشد.

ازلحاظ دست ابزار واثاثهٔ زندگی مردمانی هستند بسیار فقیروکوتاه دست، و شاید در واقع این مطلب، منشأ وخاستگاهش‌نامساعدبودن محیط مسکونی‌شان‌باشد. اغلب وسایل شکارشان‌عبارت‌است‌ازتیغه‌هایی سنگی‌که صیقل‌ناخورده وهموارمی‌باشد ونیزه‌هایی‌چوبی‌که‌قطعه سنك برنده‌وسرتیزی بدان‌می‌بندند وکمان‌هایی بسیارابتدایی وناکارکه با مهارت به‌کارآمدی‌شان وامی دارند. چنان‌که بیش‌از این نیزگفته شد، بوش‌من‌هانیزهم‌چون‌هوتن‌توت‌ها Hottentots درقسمت‌گسترده‌یی‌ازآفریقای جنوبی پراگنده بودند و ازاصولی پیش‌رفته و صنعتی در زندگی برخورداری داشتندکه شامل سفال‌گری وکوزه‌گری نیزمی‌شد ـ اما باپراکنده شدن سپیدپوستان‌وپیش رفت قبایل‌هم

جوار، اینان در نیمه بیابان کالاهاری **Kalahari** رانده شده و از لحاظ تمدن و فرهنگ و نفرات تحلیل رفتند.

جنگ ابزار و وسیلهٔ کار بوش‌من‌ها به طور کلی عبارت از دو آلت است: تیر و کمان برای مردان و شکار ورزان؛ و چوبک‌های حفاری از برای زنان. به طور کلی تیر و کمان از برای بوش‌من‌ها تنها سلاحی است که نسبت به آن تعلق خاطر بسیاری دارند و در تکامل‌اش کوشیده‌اند. چنان‌که ذکر شد، این تیر و کمان‌ها در حالت بدوی‌شان کار آمدی و یژه‌یی ندارند لیکن بدویان با تمام این احوال می‌کوشند تا حداکثر استفاده و کار آمدی را از آن به‌کنند. کمان عبارت است از چوب کوتاه و خمیده‌یی که قدرت خمیدگی و پرتاب کنندگی کمی دارد، اما آن چه که این کمبود قدرت پرتاب کمان را جبران می‌کند، عبارت است از پیکان‌هایی زهرآگین و شکارافگن. نوك پیکان‌ها دارای لبه‌یی تیز و شکافنده و بران می‌باشد که به شکل برآمده‌یی درست شده و زیر آن به وسیلهٔ تکه استخوان برنده‌یی که به قطعه‌یی نی پیوند یافته وصل می‌شود که زهرناك می‌باشد. زهر مخصوص و شکارافکن را از ساقه‌های مخصوصی به دست می‌آورند که بسیار قوی است و بلافاصله داخل خون حیوان شده و در دم از پا در می‌اندازدش، اما این زهر صدمت و آسیبی به بوش‌من‌ها وارد نمی‌کند و اثرش تنها در جانوران می‌باشد و حتماً لازم است تا وارد خون‌شان گردد.

چوبك‌های حفاری هم سلاح جنگی زنان محسوب می‌شود و هم وسیله و ابزار کارشان. این‌ها عبارت‌اند از قطعاتی از چوب محکم و سخت که به نوك آن‌ها تکه سنگی به شکل حلقه وصل می‌کنند. زنان در بیابان، علفزار و جاهایی دیگر به گردآوری آذوقه می‌پردازند و ریشه‌های گیاهی و دانه‌هایی را که در زیر خاك نهانند به وسیلهٔ این چوبك‌ها بیرون کشیده و گرد می‌کنند. زنان در این کار تجربه، و ممارست و مهارتی بسیار دارند و در جاهایی که سطح زمین کاملا صاف است و هیچ نشانی از این که در نقطه‌یی دانه‌ها و ریشه‌هایی پنهان باشند نیست، با کمال مهارت از همان نقاط چیزهایی به دست می‌آورند. این چوبك‌ها وسیلهٔ شکارهای سبك نیز می‌باشد و زنان به وسیلهٔ آن‌ها جانورانی کوچك چون موش و خرگوش نیز صید می‌کنند. از این چوبك‌ها به‌گاه خود، هم چون سلاحی

درمیدان رزم نیز استفاده می‌شود و در مواقعی که میان زنان نقار و کدورتی حاصل می‌شود وجنك در می‌گیرد، زنان از این چوبك‌ها چون چماق‌هایی استفاده می‌کنند.

این نسبت محدودیت در اثاثهٔ خانه نیز مصداقی دارد و شاید به نحو شدیدتری آشکار باشد. خانه‌ها ومحل زندگی اغلب در شکاف سنك‌ها ، غارها وگودال‌ها است و نیز کلبه‌هایی پوشالی وابسته ومتصل به هم می‌سازند. در بیابان درجهٔ حرارت درشب و روز به تقریب تفاوت عمده وقابل توجهی پیدا می‌کند وبه‌همین جهت بدویان مجبورند تا تن‌پوشی از برای خودشان تهیه‌کنند. ازکمرخود پیش‌بندهایی ازپوست دباغی شدهٔ جانوران می‌آویزند تا جایی‌که هم ساترعورت باشد وهم‌پوششی از برای حفظ قسمت سفلای بدن. تن‌پوش‌شان نیز عبارت است ازپوست‌پشم‌آگین‌حیواناتی‌که شکارمی‌کنند، به ویژه پوست خزکه شب هنگام به کارشان می‌آید . تنها ظرف‌شان عبارت است از پوست تخم شترمرغ که درآن آب می‌نوشندوغذا می‌خورند. طبل‌هاشان عبارت ست‌از پوستی‌که به شکلی بسیار ساده برکاسه‌یی‌گلی می‌کشند.

اجتماك وگردآمدگی‌و زندگی اشتراکی قبیله‌یی نزد بوش‌من‌ها معمول ومرسوم نیست و این نیز براساس وضع طبیعی و محیط نامساعد زیستی‌شان می‌باشد . بزرگ ترین اجتماع این مردمان عبارت است از تجمعی‌که‌گاه میان چند قبیله ایجادمی‌شود و این تجمع نیز همیشگی نیست، بلکه در اوقات معینی از برای انجام مراسم و یا تشریفات و آدابی به‌هم‌گرد می‌آیند . قبایلی‌که ندرتاً‌گردهم جمع می‌شوندعبارت‌اند از چند قبیله‌یی که به زبانی مشترك سخن گفته و در تجمع های نادر و محدود خود علاقه‌یی به وجود می‌آورند . میان بوش‌من‌ها واحد حقیقی اجتماع همین دسته‌ها هستندکه‌به‌طور پراگنده هریك در محوطه و زمینی سکنا می‌گیرند. نیمه بیابان کالاهاری سرزمینی است بسیار فقیر . آب در این بیابان سخت دست یاب می‌شود و گاه شکارکه منبع اصلی اقتصاد و معاش را تشکیل می‌دهد نیز بسیارکم می‌شود . آن گاه‌است‌که هرقبیله،دسته‌ویا واحدی‌به قسمت‌ها وپاره‌های‌کوچك‌تری تقسیم‌می‌شودو بر اثراین‌تجزیه هرخانواده‌یی به‌جست‌وجوی‌قوت‌وخوراك‌اقدام‌می‌کند واز برای‌این‌منظور چه بساکه خانواده‌هایی در حال انزواوسکوت قسمت اعظم بیابان را زیرپامی‌گذارند

تاقوت و خوراك سالیانهٔ خود را تأمین نمایند و علت بزرگ تجزیه‌های قبیله‌یی میان بوش‌من‌ها همین امر می‌باشد .

میان این بدویان بیابان‌نشین جنوب آفریقا ، حکومت و قدرت حاکمه و تشکیلاتی از این‌گونه برقرار نیست . نه‌فرمان روای مستبد و قاهری دارند و نه‌شاه و رئیس مطلقی ، بلکه در هردسته‌با نفوذترین پیرمردی‌که دارای سابقه‌یی خوش و شخصیتی برجسته می‌باشد، به‌ریاست‌انتخاب می‌شود. هرچند این‌در واقع میان دسته رئیس و فرمان روایی برحق شمرده می‌شود ، اما قدرت و سیطره‌اش بسیار محدود است . به‌هیچ‌وجه حقوقی مطلق و استبدادگونه ندارد و نمی‌تواندنسبت به‌افرادتحکم و زورگویی و احجاف ورزد و بیشتر اسماً رئیس است و هم چون‌اعضای دیگر دسته به‌کار خودو تمشیت اوضاع معاش‌خانواده‌سرگرمی‌دارد. هرگاه میان دو و یا چندنفر و یا دو و یا چند خانوار مناقشه و خصومتی بروز کند ، موظف است تا با نرمی و رعایت عدل‌و انصاف موضوع را بررسی‌کرده و مشکلات را رفع نماید . درمعاملات و مبادلات و امر ازدواج و امور مذهبی نظارت می‌کندوبزرگ‌ترین وظیفه‌اش همیشه روشن‌نگاه‌داشتن آتش مقدس می‌باشد .

۶ ـ دیانت و آیین

در بارهٔ آتش و ستایش آن ، علل پرستش آتش‌در آغاز ، آتش‌پرستی‌روشی‌متداول میان‌اقوام وملل ، علل‌فروزش‌دائمی‌آتش ، بقا واستمرار این سنت ، رسم آتش‌پرستی میان بوش‌من‌ها ، ازدواج ، تك‌همسری و تعدد زوجات ، اعتقادات مذهبی ، اعتقاد به نیرویی مطلق و خدایی بزرك ، افسانه‌ها و اساطیری‌جانوری ، شیاطین و ارواح خبیث ، نقاشی‌و اصول جادویی ، دربارهٔ روش‌کلی هنر نقاشی

آتش‌و ستایش آن‌که قدمت‌اش مساوی و برابر است با نخستین گاه به وجود آمدن‌آن ، میان‌اغلب اقوام ، قبایل‌وملل‌بزرگ‌وکوچك برقرار بوده است . از ایران قدیم تاروم‌ویونان ـ تامردم‌ابتدایی‌اوقیانوسیه و آفریقا درزمان‌های‌دوروگذشته‌و عصر حاضر ، ستایش ، پرستش و احترام‌آتش‌رواج‌داشته و دارد . چنین است مصداق این موضوع میان بوش‌من‌ها . بااین‌که عموم‌افراد بالغ این‌قوم می‌دانندکه چگونه آتش‌را

بایستی روشن نگاه داشت، اما با تمام این احوال از سنت آتش جاودان و همیشه فروزان، همچون رسمی پرپاو بنیان متابعت می‌کنند. این رسم و سنت، باقی‌مانده از آن عهود و ازمنهٔ کهن و دوردستی است که بشر نخستین ملزم و مکلف بود تا باوسایلی آتش را همیشه فروزان و شعله‌ور نگاه دارد. مردمان نخستین که به‌علل پیدایش آتش و افروزش آن معرفت وشناختی نداشتند، آن را هدیهٔ عزیز خدایان می‌پنداشتند و به‌تیمار و اعزاز و احترام‌اش کوشیده و ستایشش می‌کردند. کسانی را به‌عنوان تیمارداران و متولیان ویژه برش می‌گماشتند تا دایماً آن را در حال فروزش نگاه دارند و این رسمی است که هنوز میان بوش‌من‌ها و زردشتیان باقی و برقرار است. در مواقع معینی به‌عنوان ستایش در محل مخصوص آتش مقدس گرد آمده و مراسمی انجام می‌دادند و در بسیاری از نقاط چون ایران و روم این روش عنوان مذهبی را پیدا کرد با رسوم، شعایر، تشریفات و آدابی پردامنه و وسیع.

به‌هر انجام میان بوش‌من‌ها هنوز این رسم کهن برقرار است و آتش نزدشان مقدس و هدیهٔ خاص خدایان و پرستیدنی است. آتش اصلی و مقدس، آتش بزرگ و اصیل، پدر همهٔ آتش‌ها میان هر دسته‌یی در مرکز خاصی قرار دارد که تقریباً حکم معبد بزرگ را دارد. این آتش بزرگ تحت نظارت مستقیم همان بزرگ دسته و رئیسی است که ازوی نام برده شد. وی مکلف است تا همیشه مراسم عبادت را نسبت به آتش مقدس انجام دهد. از آن تیمار و محافظت کند و همواره آن را روشن و بلند شعله نگاه دارد. میان هر دسته‌یی آتش‌های خانوادگی و کوچك تر لازم است تا از سرچشمه و منبع آتش اصلی فروزش و شعله‌گیرند. هر خانواده‌یی دارای کلبه‌یی است که درون آن آتش‌گاهی خاص قرار دارد که در آغاز به وسیلهٔ آتش اصلی روشن شده است و اعضا نسبت به‌آن احترام و ستایش و عبادت انجام می‌دهند و از برای کارهایی چون پخت و پز مستقیماً آتش نمی‌افروزند، بلکه به وسیلهٔ آتش خاص خانوادگی آتشی می‌افروزند.

وضع و حالت ازدواج میان بوش‌من‌ها براساس و پایهٔ تك همسری استواری دارد و معمولا طریق معمول زناشویی برهمین روش جریان دارد. دربارهٔ تقسیم اجتماعات

بوش‌من‌ها گفته شد که هر قبیله‌یی از دسته‌هایی چندکه عبارت‌اند از چند خانوار تشکیل‌می‌شود واین دسته‌هادراغلب مواقع‌دریك مکان‌واحدمشترکاً زندگی‌نمی‌نمایند، بلکه به طور پراگنده در نواحی مختلف واغلب درحال حرکت ونقل و انتقال به سر می‌برند وعلت عمده و شاید کار ساز اصلی این جریان ، نامساعد بودن محیط و فقر طبیعی زمین می‌باشدکه‌وضع معاش واقتصاد گروه‌های بزرگ‌ومتشکل رامختل می‌کند. باری موضوع ازدواج میان دسته‌های مختلف از یك قبیله به انجام می‌رسد و هیچ‌گاه داخل یك‌دسته زن ومردی مزاوجت نمی‌کنند ، بلکه بایستی زن از دسته‌یی ومرد از دسته‌یی دیگر باشد . از جانبی آشکار است‌که این جریان مبنای توتمی را فاقد است وچنان نیست‌که میان بومیان استرالیا و بدویانی دیگرکه شیوهٔ ازدواج‌شان براساس خویشاوندیهای توتمی است استواری داشته باشد . اما موضوع تك همسری به شکل مطلقی‌رواج ندارد وازبرای زنانی‌که بیوه می‌شوند ویا زنانی‌که بی‌سرپرست می‌مانند نیزپیش بینی فکری شده است . در هردسته باالطبع مردانی هستندکه استطاعت مالی بیشترو نیروی فراوان‌تری دارند و اینان معمولا از زبده‌ترین شکارورزان به شمار می‌روند وهمین‌کسان هستندکه بیوه زنان وزنان وامانده وبی‌سرپرست را به همسری اختیارکرده و روش تعدد زوجات وچند زنی را به‌وجود می‌آورند .

به جزاحترام وستایش آتش ومراسمی‌که دربارهٔ آن‌دارند ، آن چه‌که عجیب‌ترو شگفت به نظر می‌رسد آن است‌که میان این بدویان اعتقاد وایمان به وجودی مطلق وآفریدگاری یگانه ونادیدنی موجود است‌که گاه در ضمن عقاید وپندارهای‌شان ، هرگاه محقق و کاوش گری به خواهد از نقطه نظر الاهیات چیزهایی بیابد ، خواهد توانست مواردی تهیه نموده ودست خالی وزمینه تهی نماند . البته این‌چنین اعتقادی بسیاری ازاوقات نیزبا افسانه‌ها واساطیری‌کاملا بدوی‌وپندارگونه لوث‌وآلوده می شود . نمایندهٔ واحد و عجیب این قدرت مطلق بر روی زمین حشرهٔ آخوندك می‌باشد و این حشره پاهای پیشین خود را همواره گونه‌یی نگاه می‌دارد که‌گویی در حال نیایش ، دعا و مناجات و یا گزارش دادن به نیروی مطلقی است که رسول و فرستاده‌اش می‌باشد .

افسانه‌ها و داستان‌های عامیانهٔ بسیاری در بارهٔ جانوران میان این کوچك ـ اندامان بیابان نشین وجود دارد ، و البته میان قومی که کارشان شکارورزی است و با جانوران و حیوانات گوناگون سروکار دارند ، ازدیاد و فراوانی این نوع افسانه‌ها بعید نیست ، بلکه مطابق معمول از عناصر متشکلهٔ فرهنگی وادبی‌شان می‌باشد . در قسمت‌های شمالی نیمه بیابان کالاهاری Kalahari ، در جنگل‌های استوایی کنگو میان پسرعموهای بوش‌من‌ها ، یعنی پیگمدها Pigmy نیزکه کوتاه اندامانی سیاه ـ پوست وشکارورز هستند ، ازاین نوع افسانه‌های جانوری به مقدار فراوانی شایع و رایج است . این افسانه ها اغلب حکایت از منشأ انسانی حیواناتی می‌کنند که گناه ورزیده وعاصی شده واز جانب خدایان یا خدایی بزرگ به این کیفر در آمده و در شکل وهیأت حیوانی ظاهرشده‌اند ، اعتقاد به‌ارواح شریرو موذی نیزمیان بوش‌من‌ها رواجی دارد، امااین‌گونه اعتقادات نزدپیگمدها که درجنگل‌زندگی می‌کنند فراوان تراست ، چون محیط پروهم و پندار جنگل زمینهٔ مساعدتری دارد از برای پرورش اوهام واعتقاداتی دربارهٔ ارواح وشیاطین وپریان .

در بارهٔ معتقدات مذهبی بوش‌من‌ها وبه طورکلی دیانت این قوم آگاهی های چندانی در دست نیست . اماآن چه‌که می‌توان به گمان دریافت وافسانه‌ها نیزآن‌را تأیید می‌کنند ، اعتقاد به‌روح ودنیایی دیگرونوعی پرستش نیاگان واجداد وعاملان شرمیان این بدویان وجود داشته است . علاوه برکهتر خدایان وبت‌ها وپرستش برخی عناصرطبیعی، چنان‌که گفته شدبه‌وجودنیرویی‌اعلا ومطلق نیز معتقد بودند. پزشکی وطبابت‌شان باسحروجادو و اوراد وتعویذها وطلسم‌های مختلف‌آمیخته بودوجادوگران دسته‌ها وقبایل‌اغلب رئیس‌هردسته‌یی‌می‌بودندکه وظیفهٔ پزشکی را نیزانجام می‌دادند. هنر نقاشی میان این بدویان بسیار پیشرفته و برمبنای واقع‌گرایی استوار بود . این هنرراکه مهارت‌کاملی در نقش‌کردن انسان‌ها و جانوران بود از اسلاف خود به ارث برده بودند واز آن در مواقع مختلف استفاده می‌کردند ، که یك طریق‌اش استفاده یی مرموز وجادویی بودکه ازعهود بسیارکهنی میان انسان‌های پیش ازتاریخ وآغاز تاریخ رواج داشت . اینان با مراسم وتشریفات مخصوصی تصویرجانوری راکه می‌خواستند

شکارکنند ، برتخته سنگ ویا به دیواره وزمینی نقاشی کرده وپس از انجام آدابی ویژه ، به‌گاهی معین - تیری بر تصویر می‌پراندند وپس از آن به انجام مراسم شکار اصلی درجنگل می‌پرداختند. درکتاب دوم تاریخ ادیان این مورد به شیوه‌یی روشن شرح و تفسیر شده است .

اما پیشرفت نقاشی میان این قوم بسیار عجیب وشگفت است . نقاشی‌های اینان باتلفیق وترکیب چند رنگی که روش به دست آوردن وساختن آن‌ها را از زمان‌هایی دور آموخته‌اند ، باتقلید ازطبیعت - محققان وکاوش‌گران هنری رادوچار تعجب کرده است . دراین نقاشی‌ها علاوه برتقلید از طبیعت وزیبایی طرح ، نهایت احساس مواج وقابل مشاهده است . اغلب این نقاشی‌ها نمایش‌گر صحنه‌های شکار ، رقص‌های دسته جمعی ومناظرطبیعی جنگل است که متأسفانه هنوز منظورو اصل واقعی آن‌ها برای‌ما پوشیده ومجهول است .

۷- الف - آداب و رسوم

علایم و خصال آسیایی بوش‌من‌ها ، زندگی زنانه ، دوران های سخت وپر درد سر ، زندگی سخت زنان ، خدای یك‌تای این مردمان ، ثنویت و دوگانگی ، اهریمن یا خدای شرو زشتی آفرین ، عدم‌عبادت خدای‌خیر، مراسم وعباداتی برای‌خدای شرودلیل این رفتار وروش زندگی درگروه شکارچیان ، وظیفهٔ زنان ، قوی‌ترین زنان دنیا ، مراسم زایمان ، مهاجرت ورفتار با ناتوانان ،مناسبات جنسی ، عفت‌نسبی ، عروسی وازدواج ، مراسم عجیب عروسی وکتك‌خوردن داماد ، زینت آلات و آرایش زنان

در بارهٔ بوش‌من‌ها بندی دیگررا نیز ویژه‌گی می‌دهیم . اصولا هرگاه بر آن باشیم تا در مورد قبایل آفریقایی به کنجکاویهای بیشتری به‌پردازیم ، حاصل این کاوش‌ها عبارت است ازیافتن بسیاری ازعلایم وخصال آسیایی در مردم این قاره . اما با اندامی کوتاه ورنگی نسبتاً زرد ، به طور کلی بایستی بوش‌من‌ها را از مردمان اصیل آفریقایی پنداشت ، چون وجود نقاشی ها و حجاری هایی که از هزاران سال گذشته بر جای مانده است ، این اصالت را تأیید نموده و بر آن صحه می گذارد .

درمیان این مردمان زن درواقع آن چنان‌که این‌زمان ما می‌پنداریم ، موجودی

لطیف ، رقیق القلب وظریف محسوب نمی‌شود ، بلکه زنان قبایل **بوش‌من** از جملهٔ دلیرترین زنان جهان می‌باشند واز بسیاری مردان باشهامت‌تر ، نیرومندترو دربرابر مشکلات وسختی‌ها وناهمواری‌ها صبورتر می‌باشند . تاریخ زندگی بوش‌من‌ها عبارت بوده‌است ازیك‌سلسله جنگ‌ها ، مهاجرت‌ها ودربه‌دری‌ها ، برابری بامشکلاتی‌سخت ودشوار ونامساعدی طبیعت‌که هنوز مردانه با این همه سختی‌ها مبارزه‌کرده وطبیعت سرکش ونارام را برای زندگی خودرام ومطیع می‌سازند . در این همه مشکلات و دشواریها ، زنـان درواقع بیش از مردان زحمت‌کشیده ، سختی‌ها را تحمل نموده و کوشیده‌اند . لیکن باتمام این احوال در این مبارزهٔ سخت با طبیعت ازسویی وفشار استعمارگران ونا انسانی‌های آنان بااین مردمان از سویی دیگر نسل‌شان را کم‌کم از میان برداشته است وهم‌اکنون بیش‌از سی‌هزار نفراز این‌قوم باقی نمانده است .چنان که تذکرداده شد ، بوش‌من‌ها نخست درانتهای کناره‌های رود نیل زندگی می‌کردند وبراثر عوامل نامساعد طبیعت وفشار قبایل واقوامی دیگر کم‌کم به‌طرف جنوب‌کوچ کردند تاسرانجام درصحرای **کالاهاری Kalahari** مستقرشدند .

زمینهٔ فکرو معتقدات بسیار ابتدایی است ودر طول قرن‌هایی بسیار هنوز هم چون‌گذشته می‌اندیشندوعمل می‌کنند . چنان‌که‌گفته شد بوش‌من‌ها درکنار معتقدات وشرایع ورسوم ابتدایی خود به‌یك خدای یك‌تا ونادیدنی ومجرد باور دارند. اماهم‌چون **هوت‌تن‌توت‌ها** نسبت به‌این‌خدا چندان عبادت ومراسم پرستشی به‌عمل‌نیاورده وتنهادر روایات وافسانه‌هاازاو یادمی‌کنند . آن‌چه‌که در بندهای‌گذشته ناگفته‌ماند، مسألهٔ ثنویت ودوگانه پرستی بوش‌من‌ها می‌باشد . در برابرخدای بزرگ قبیله‌که‌منشأ خیرو خداوند نیکی وسرورونشاط است ،شیطان یااهریمن بدنهاد وشرور وفتنه‌انگیز وجود دارد وآن‌چه از عبادت ومراسم پرستش واهدای هدایا ونذور وقربانی‌که هست ازبرای این خداوند شرو زشتی آفرین انجام می‌گردد. هرگاه ازیك بوش‌من پرسش شودکه ازخدای بزرگ ومصدر نیکی و خیر بیشتر می‌ترسی‌یااز خداوند تاریکی و شر بی‌تأمل خواهدگفت ازخدای تاریکی وشیطان ترس و واهمه دارد. البته دراین پاسخ

کوتاه تفسیری عقلانی نیز نهفته است ، چون از آن چه‌که بایستی ترس و هراس داشت اززشتی وشرارت وبدی است‌که به‌وسیلهٔ اهریمن آفریده ونازل می‌شود . بایستی اورا تطمیع کرد ، برایش قربانی داد وهدایایی به‌پیشگاهش تقدیم‌نمود تااز نزول شرور و بلایا برمردمان خودداری نماید. درحالی‌که ازخدای بزرگ ونیکی آفرین جزنیکی وخیرچیزی وعملی صادر نمی‌شود .

دربارهٔ روش زندگی‌شان بحث شد. به‌طور معمول گروه‌های پنجاه یاشست نفری باهم زندگی اشتراکی دارند . اینان درشکار دستی چابك وروشی بهره‌ور رادر حال استمرار به‌دست آورده‌اند . هرگاه در حال سفر نباشند همواره عده‌یی از زنان مردان شکارچی رادر عمل شکار استعانت می‌کنند . دراین حال است‌که مردان به سگان و زنان خود به‌یك اندازه مهرو محبت می‌ورزند ، چون در این احوال زنان نیز چون سگان مترصدندتاشکاری براثراصابت تیر برزمین افتاده وبه‌سرعت آن‌شکار رانزدیك آورده و به‌کلبه انتقال دهند . آذوقه‌گرد آوری وتهیهٔ قوت وغذای زمستان وآماده نمودن خوراك روزانه وکارهای منزل وپرورش کودکان همه وهمه به‌عهدهٔ زنان‌است . زنان بوش‌من آنقدرکار دارند وتعهدات ووظایفی سنگین برعهده‌شان می‌باشدکه هیچ فرصتی از برای استراحت وخودآرایی وبرقراری جشن‌ها ورقص ندارند . دایماً در فعالیت وکار وتکاپو هستند . آن‌چه‌که اهمیت این‌کار را می‌رساند ومسأله‌یی شگفت ودرخور توجه می‌باشد ، موضوع زایمان این زنان است . تاواپسین لحظه‌یی‌که به‌خواهند طفلی به‌دنیا آورند ، باجدیت‌کار می‌کنند ، وچون احساس درد زایمان‌کنند به‌سرعت گوشه‌یی دوراز انظاررفته ودقایق درد انگیزواپسین لحظات زایمان را می‌گذرانند تاسرانجام کودك‌شان زاده‌شود . چند دقیقه‌یی از این عمل نمی‌گذردکه برخاسته ونوزاد را به‌آغوش‌گرفته ونزد شوهرباز می‌گردند .

البته ازبرای چنین‌زنانی وقتی ازبرای بروز احساسات عاشقانه وهوس‌آلود و شهوت‌انگیز باقی نمی‌ماند . به‌همین‌سبب فحشاوقحبگی میان‌شان‌کمترشیوع دارد .اما هرگاه برآن‌باشیم‌تا احساسات زنانه را یکسره دروجود این‌زنان نفی‌کنیم، راهی‌خطا وناصواب پیموده‌ایم ، چون‌نیروها وتمنیات جنسی به‌هرنحوی‌که باشد به‌خودنمایی و

ابراز خود می‌پردازند ، لیکن چنان که ملاحظه شد شرایط زندگی زنان کمتر امکان منهیات جنسی وارتکاب آن‌ها را به زنان می‌دهد. ازگاه ازدواج تادوران ازکارافتادگی وپیری ،زندگی زنانه عبارت است ازیك سلسله کار وفعالیت وکوشش خستگی ناپذیر. زنان جوان علاوه برنگاه داری کودکان وتمام کارهای دیگری که بدانها اشاره شد ، موظف‌اند تااز پیرزنان وپیرمردان نیز نگاه‌داری وحمایت نمایند . اما این حمایت و نگاه‌داری تنهاتاآن‌هنگام است که درنقطه‌یی ثابت زندگی کرده ومجبوربه دوره‌گردی نباشند . شرایط پرورش کودك بسیار سخت است واین‌پرورش وتربیت به‌گونه‌یی سخت است که تنهاکودکان سالم وقوی‌زنده می‌مانند وضعیفان درطی دورانی‌سخت خودبه‌خود از بین می‌روند . پیران وازکار افتادگان نیزضمن کوچ‌ها و مهاجرت‌ها هرگاه نتوانند دوام آورند ، در راه بازگذاشته به حال خودشده وگروه دور می‌شود . زنان در نقل و انتقال وکوچ ، عهده‌دار بارکشی می‌باشند وهم‌چون اسبان‌باری زیـادرا درطول راهی صعب برشانه‌ها وپشت‌های خود می‌کشند . هرگاه‌زن ویامردی درراه دوام نیاورد، وی را به‌حال خودبازگذاشته ومی‌گذرند .

مناسبات جنسی پیش از ازدواج ازبرای دختران و پسران آزاد است و دوران آسایش‌زنان در واقع همان دوران دوشیزه‌گی‌است . دراین‌دوران دختران‌می‌توانندبه آزادی بامعشوقه‌های خودمراوده داشته باشند، اما ازدواج‌های پیش‌رس وتندآسا بسیار زود این دوران خوش وکوتاه را پایان می‌دهد. در مراسم عروسی برخلاف بسیاری‌از قبایل آفریقایی نظر دختر و موافقت او شرط است . اغلب معاشقات پیش از ازدواج منجر به زناشویی می‌شود. ازبرای نیل به این منظورپسرودخترجوانی‌که قرارازدواج گذاشته‌اند، نزد والدین دخترمی‌آیند وموافقت آنان را جلب می‌کنند. آن‌گاه دراین جلسه تـاریخ عروسی تعیین شده‌و روز بعد پدر عروس این تاریخ را به اطلاع کلیهٔ افرادگروه می‌رساند. شب عروسی قلم عمدهٔ غذاگوشت است ، چون در طی چند روز شکار ورزان چیره دست مقدار کافی گوشت شکار تهیه می کنند. مشروب نیزکه به مقدار فراوانی تهیه می‌شود ازتخمیر برخی حبوبات به دست می‌آید . مراسم از عصر هنگام شروع می‌گردد. این فرصتی است ازبرای زنان‌که دمی را به‌آسودگی پرداخته

وخود آرایی کنند. قسمت اعظم بدن زنان با نقوشی به رنگ‌های سفید وسرخ و سیاه منقش می‌شود، موهای خودرا آراسته وگردن بندها، دست یاره‌ها وپا آویزهای بسیاری به خود می‌آویزند. ازغروب هنگام همراه باطبل‌طبالان و نوعی فلوت به‌رقص می‌پردازند، وچون پایکوبی تمام شد، صرف غذای اشتراکی شروع می‌شود. این جا است که مراسم آزمایش وسنجش داماد آغاز می‌گردد . مردانی بسیار در حالی که چوب دست‌هایی مخصوص به دست دارند، به حالت حمله به سوی عروس وداماد رفته وآنان را بادکتك وضربات چوب می‌گیرند. وظیفهٔ داماد است تا درچنین‌حالی عروس وهمسر آیندهٔ خود رادرپناه گرفته وازضربات چماق‌ها محافظت‌اش نماید. هرگاه داماد توانست مدت‌معمول راکه درحدود یك ربع ساعت است با این وضع تحمل نماید، ازبوتهٔ آزمایش پیروزمند به درآمده‌است. اما اگر احتمالا تحمل نیاورده و دراثنای کتك خوردن بگریزد، عروسی خودبه‌خودبه هم‌خورده ومردبایستی دختری دیگررا برای خودپیدا نماید. به هرانجام چون مراسم کتك خوردن داماد تمام شد، ضیافت نیز به پایان رسیده ومیهمانان به‌جانب کلبه‌های خود می‌روند. داماد نیز به تنهایی به‌کلبهٔ خود رفته وتن دردمندش رادقیقه‌یی چند استراحت می‌دهد. چون محوطهٔ جشن خلوت شد، عروس بایستی خودبه تنهایی به‌کلبهٔ شوهرش به رود و نخستین شب عروسی بوش‌من‌ها درکلبه‌یی تنگ و تاریك و خفقان‌آور به صبح می‌پیوندد.

هرچند دربارهٔ مرد صفتی وسختی‌زنان بوش‌من‌سخنانی گفته شد، لیکن‌این‌زنان مردنما وقوی ونیرومند نیز به زینت‌آلات وآرایش علاقه دارند، اما فرصتی از برای انجام این منظوربسیارکم نصیب‌شان می‌شود. رنگ‌های سرخ و سپید و سیاه میان‌شان شناخته ورنگ‌های اصلی‌وشاید تنها رنگ‌هایی هستندکه‌گاه‌گاه صورت‌وبدن‌شان رابا آن‌ها آرایش می‌دهند. ازصدف، استخوان و سنگ‌های الوان‌گردن‌بند می‌سازند . از چوب‌هایی نرم وباریك دست آویز وپابندهایی فراهم می‌نمایند. تکه‌های چرم به‌جای دامن‌های‌آنان است که با نقوشی آن‌ها را زینت می‌دهند. اغلب این‌زنان لاك سنگ پشت مرده‌یی را به‌گردن خودمی‌آویزندکه جادوگرقبیله درآن طلسم‌ها و تعویذهایی قرار داده است‌تا مورد هجوم و آزار اهریمن وارواح شریرزیردست او قرار نگیرند.

هم‌چنین محفظه‌ای دارند که از الیاف گیاهی ساخته شده و در آن سوزن استخوانی و رشته‌هایی نباتی‌است‌که به‌جای‌نخ در دوخت و دوز به‌کار می‌رود. به‌جای سیگاروچپق و مواد مخدرمیان این بدویان کشیدن و دودکردن نوعی شاه‌دانهٔ جنگلی معمول است که لذت و تخدیرخوشی بر اثرکشیدن آن برای‌شان حاصل می‌شود.

۷ ـ زندگی و تمدن شکارورزان

دوران‌های زندگی بشری ازلحاظ اقتصادی، دورارشکارورزی وآذوقه گردآوری، مطالعهٔزندگی اقوام شکارچی، ابزار وسلاح، اساس اقتصاد و معاش، سازمان‌های اجتماعی و شمارهٔ افراد، واحدهای اجتماعی، دسته‌ها وقبیله‌ها،علل پراکندگی این اقوام، مواقع تجمع وانجام مراسم‌و تشریفات، هرج ومرج جنسی موقتی،کار زنان وکارمردان، گرفتاری روزمره و فقدان هنر، فقدان مراسم وتشکیلات اجتماعی وسیاسی، بیابان‌گردی وکوچ‌نشینی‌های دایم واثرات آن، در بارهٔ تشکیلات مذهبی، محدودیت‌های فراوان، مباحثی عمومی دربارهٔ این اقوام

پس از این مبحث، یعنی‌گفت وگودر بارهٔ بوش‌من‌ها **Bushmans** که مردمانی شکارورز وآذوقه‌گردآور بودند، وهم چنین قسمت بعدی که درآن در بارهٔ پیگ‌مه‌ها صحبت می‌شود وآنان نیزشکارچی وآذوقه جمع‌کن می‌باشند، لازم‌است دراین‌جا از روش‌کلی اقوامی‌که تمدن و زندگی‌شان دراین مرحله‌بود ومی‌باشد،گفت‌وگویی‌مجمل ومختصرانجام شود.

زندگی بشری درصحنهٔ‌گیتی به دوران‌هایی چند تقسیم می‌شود که هر دورانی زندگی تحت شرایطی جریان داشته است. مردمانی ازنوع بشر امروزی‌لااقل از سد هزارسال پیش ازاین وجود داشته‌اند. نخستین تمدن‌هایی‌که در زمین به وجود آمده ازلحاظ تنوع وچگونگی ابزارها ازبرخی قبایل ابتدایی امروزی قوی‌تربوده است. اما روش معاش وگذران زندگی واقتصاد دراین مدت طولانی ودراز، به استثنای‌هفت هزاروپنج سدسال اخیر، به وسیلهٔ شکار وآذوقهٔ‌گردآوری تأمین‌می‌شده‌است. کشاورزی ناشناخته بوده و در مناطقی‌که منابع طبیعی غذایی و شکار وجود نمی‌داشت ازبشرو جنبش‌زندگی نیزخبری‌نبود. مطالعهٔ زندگی‌این‌اقوام درزمان‌های‌قدیم‌چندان‌آگاهی‌های‌لازمی‌را دربارهٔ موضوع موردنظر به دست نمی‌دهد وبیشترین‌اطلاع وآگاهی ما در بارهٔ قارهٔ اروپا است‌که دربخش‌های بعدی ازآن سخن‌گفته خواهد شد. اما دراین جا

بیشتر اقوامی مورد نظر هستند که با روش شکار و آذوقه‌گردآوری هنوز درعصر ما زندگی می‌کنند. این اقوام حالیه در استرالیا، مناطق دورقطبی، اروپا و آسیا، جنگل‌های بارانی کنگو، صحاری جنوب آفریقا و جنگل‌های انبوه آسیای جنوبی و جزایر مجاور آن از هندوستان تا مجمع الجزایر فی‌لی‌پین زندگی می‌کنند. دربارهٔ بدویان استرالیایی که در بخش‌های گذشته به‌اندازهٔ کافی گفت و گو به انجام رسید. در مورد منطقهٔ جنوب آفریقا، یعنی مرکز بوش‌من‌ها نیز در بندهای گذشته بحثی شد و در بندهای بعدی نیز از پیگمه‌ها که در جنگل‌های بارانی کنگو زندگی می‌کنند سخن خواهیم گفت. از مناطق قطبی در بخش آینده و دربارهٔ آسیای جنوبی نیز به‌جای خود ذکری خواهد شد.

البته هرگاه بر آن باشیم تا مقایسه‌یی میان اقوامی که از راه شکار و آذوقه‌گرد آوری زندگی می‌کردند و می‌کنند، دربارهٔ ابزارشان با انسان متمدن عصر حاضر قایل شویم، ابزارهای آنان پاره سنگ‌ها، چوب‌ها و استخوان‌های بی‌قواره و بلامصرفی بیش جلوه نمی‌کنند. اما انسان‌های شکارچی و آذوقه گرد آور با همین ابزارهای ابتدایی توانستند در سرزمین‌های وسیعی ساکن شده و زندگی خود را در زمین گسترده و توسعه بخشند. مردمانی که با آن چنان وسایل ابتدایی مجهز بودند، در مناطق دنیای باستان به‌مهاجرت و گردش پرداختند و به‌طور تقریب بر اثر این مهاجرت‌ها و گردش‌ها تمام نقاط زمین را مسکون ساختند. البته آشکار است که دسته‌های مهاجر در ضمن سفر و گشت و سیر خود با انواع اقلیم‌ها و منابع طبیعی روبرو شدند که اجباراً هر دسته‌یی زندگی خود را بر محیط طبیعی و منابع آن منطبق می‌ساخت. در این چنین اوقاتی تنوع زبان‌ها و تمدن‌ها در دنیا از هر عصر و زمانی بیشتر بود، اما تمامی این تمدن‌ها که اساس اقتصاد و معاش‌شان بر الگو و سیستم شکار و آذوقه‌گردآوری مبتنی بود، دارای مضیقه‌ها و محدودیت‌ها و خصوصیاتی بودند که با عدم اطلاع و آگاهی نسبت به‌آن‌ها، دشوار است که به حیات معنوی‌شان با معرفتی درست پی برده‌شود و در صورت ناآگاهی به‌موارد مذکور، معنویات، دیانت و مراسم و آداب مذهبی‌شان به‌نظر ناباور و تصنعی جلوه می‌نماید. اصولا هرچند که عناصر مورد نظر در قلمرو معنویات میان این اقوام بسیار محدود، ساده و با اجزای

اندکی متشکل بوده‌اند ، اما با تمام این احوال برای درك همان اجزای اندك نیز مطالعهٔ زندگی‌شان که شاید بحث وسیع‌تراز اصلی‌را ایجاب نماید لازم است .

جمعیت درآن ادوار بسیار اندك وکم‌بوده است ومی‌توان گفت درسراسر قارهٔ اروپا پیش‌ازدوران کشاورزی جمعیت از سدهزار نفر تجاوز نمی‌کرده‌است. اما میان جمعیت وازدیاد وکم‌شدن آن با فراوانی نعمت وخشك سالی نسبتی برقرار بوده است . هرگاه نعمت‌وآذوقه‌وشکار فراوان می‌بودوآفات‌طبیعی تلفاتی‌وارد نمی‌کرد به‌شکل‌محسوسی جمعیت زیاد می‌شد . دسته‌ها متشکل‌ترو نفرات‌شان انبوه‌تر می‌گشت . خانوارها و دسته‌هایی‌گرد هم‌جمع‌آمده‌وحالت انزوا وتك‌روی‌دسته‌ها وخانوارها به‌تجمعاتی‌تبدیل می‌شد . امابلافاصله بافرا رسیدن دوران خشك‌سالی وقحطی ، نفرات به‌سرعت تقلیل می‌یافتند ودسته‌های بزرگ واجتماعات قابل ملاحظه تجزیه‌شده وبه‌صورت واحدهایی کوچك مرکب‌از چند خانوار به بیابان‌گردی وصحرا نشینی درپی یافتن‌قوت روزانه و سالیانه می‌پرداختند . اما همواره قلت وکمی افراد هریك ازاین واحدها عاملی بوده است برای اعتلای تمدن وپیشرفت آن ، چون شمارهٔ افرادی که دریك دستهٔ واحد بتوانند مشترکاً زندگی‌کنند ،وابستگی ناگسستنی ومستقیمی داشته بامقدار آذوقه‌یی که‌از محیط مسکونی آنها فرادست می‌آمده است . هرگاه تعداد افرادکمتر می‌شد ، مابقی ازلحاظ تأمین‌معاش دررفاه بیشتری قرار می‌گرفتند وباالطبع درچنین موقعیتی تشتت افکار وگرفتاری‌کمترشده وموقعیتی ازبرای بهبود تمدن پیش می‌آمد . اما آن چه‌که امروزه مسلم است آن که حداعلای شمارهٔ نفرات یك‌گروه از مردمی‌که باشکار وآذوقه‌گرد آوری زندگی می‌کرده‌اند ، به‌ندرت به‌دوسد نفر/۲۰۰ می‌رسیده است ، و درحال معمول و متداول‌گروه‌های مزبور ازسه ، چهاروحداکثرپنج خانوار تجاوز نمی‌کرده‌اند . الگوروش شناخت اقوام‌شکارچی ازمنهٔ‌کهن ، امروزه اقوامی هستندکه باهمان‌روش‌زندگی می‌کنند وازبوش‌من‌ها سخن‌گفته شد . اقوام شکارچی وآذوقه‌گرد آورندگان امروزی در مواقع معینی‌گرد هم‌جمع می‌شوند وبه‌انجام مراسم وتشریفاتی می‌پردازند . البته این‌ها تجمع‌هایی محلی است و یك تجمع عمومی وکلی از تمام گروه‌های یك‌قوم هیچ‌گاه‌صورت نمی‌پذیرد وتنها چندگروه محلی‌گرد هم‌جمع‌می‌شوند

و به‌مراسم ،آداب ، تشریفات ورسومی اقدام می‌کنند . یك‌قسمت ازاین مراسم‌مذهبی است‌که همراه بارقص وآواز وپایکوبی انجام‌می‌شود وتاپایان تجمع‌ادامه پیدامی‌کند. درخلال این‌مراسم ،مبادلات جنسی صورت می‌پذیرد وهردسته وگروهی‌که درساختن چیزی مهارت‌دارد ، فرآورده‌ها ومحصولات خودرا باچیزهایی دیگرمعاوضه می‌کند . یکی‌از مراسم عمدهٔ‌این تجمع‌ها ، معاوضهٔ زنان به‌وسیلهٔ شوهران ومردان می‌باشد . درقسمت استرالیاکه درآن‌جا نیزاقوام شکارچی وآذوقه‌گردآور زندگی می‌کنند ، از این مراسم ونمونه‌های آن به‌تفصیل بحث وگفت‌وگو شد . دراین‌جا نیزگفته می‌شود درضمن مراسم ، جشن‌های هرج ومرج جنسی نیزمعمول است وبا دست آویزهایی «ژن»ها ، یعنی عناصر توارثی بدن خود را به هم می‌آمیزند . این‌گرد آمدگی‌ها و تجمعات درایام سال‌بسیار اندك بوده‌است ومابقی اوقات را دسته‌ها وخانوارها مجبور بوده‌اند تادر انزوا وتنهایی زندگی‌کنند . برای این مردمان‌گرفتاریهای روزانه بسیار فراوان بوده‌است. زندگی‌مردان وزنان‌باکاروفعالیتی‌مداوم‌سپری‌می‌شد. محیط نامساعد وطبیعت سرسخت وکم بهره ، اوقات بیکارگی وفراوانی برای‌شان باقی نمی‌گذاشت تا چون‌بدویان‌منطقهٔ اوقیانوس‌کبیر به برگزاری جشن‌های طویل‌المدت مذهبی ونمایش‌های‌استعاره‌آمیزدینی وتاریخی ومراسم پرطول وتفصیل ورود جوانان به‌جرگهٔ مردان واموری ازاین‌قبیل به‌پردازند . هرفردی مجبور بود تاوسایل وابزارکارش را خودش به‌سازد . سلاح‌های موردلزوم مردان به‌دست خودآن‌ها ساخته‌می‌شد ، سلاح‌هایی که ازسنگ وچوب درست می‌شد ودوام چندانی نداشت ویك‌مرد درطی‌روز اجباراً وقت زیادی برای‌ساختن این ابزارها مصرف می‌کرد . زنان نیزبه هیچ‌روی وقت اضافی نداشتند . سراسرروز راباتلاش وکوشش می‌گذرانیدند . تهیهٔ‌لباس ازپوست‌جانوران، بافتن حصیروزنبیل وبچه‌داری ، آماده‌کردن خوراك وبیابان‌گردی از برای آذوقه‌گرد آوری ـ جمله به‌عهدهٔ آنان محول‌بود . هم‌چون زنان‌ساکن‌جزایراوقیانوس‌کبیرکه از فرط بیکارگی به‌آرایش خود پرداخته ودراین راه از مدسازان فرانسوی نیزپیشی می‌گرفتند ، هیچ‌وقتی از برای این‌گونه کارها نداشتند . به‌همین جهت این مردمان به تشریفات وانجام‌آداب ومراسم بسیاری نمی‌پرداختند ، چون اصولا هیچ‌وقتی از برای

این امور نداشتند. هنر نزدشان رواجی نداشت ، چون پیشرفت هنر مستلزم آن است که وقتی اضافی وفراغتی وجود داشته باشد . درهیچ حرفه وفن وسازندگی یی به مهارت نمی‌رسیدند چون مجبور بودند هرگاه وبیگاهی بنا برمقتضیات وقت حرفه وکار خود را عوض کنند واز برای برطرف کردن نیازمندیهای فوری خود هر لحظه کاری را با شتاب وعجله انجام دهند . به همین جهت است که امور تشریفاتی در زندگی این اقوام جای چندانی نداشت ومذهب وامور مذهبی و پرستش شان بسیار ساده ، بی طول و تفصیل و محدود بود ، چنان که درمورد بوش‌من‌ها ملاحظه شد .

فقدان و فقر تشریفات و مراسم تنها در قلمرو معنویات و هنر نبود ، بلکه شامل مادیات نیز می‌شد . میان اقوام شکارچی وآذوقه گردآور ثروت و دارایی عمومی هیچ گاه از حدواندازهٔ معین وبسیار محدود و اندکی فراتر نمی‌رفت ، و این امر انگیزه یی داشت که وابسته به محیط و نامساعد بودن طبیعت می‌بود . هرگاه نقاط معدودی را در قلمرو این اقوام از حساب و شمار بیرون کنیم؛ یعنی نقاطی که به نسبت از نواحی مشابه غنی‌تر ثروتمندتر بود و در سراسر سال می‌توانست مایحتیاج و قوت ساکنان‌اش را تأمین کند، و مردم آن مجبور نبودند تا به بیابان گردی به‌پردازند ، نواحی عمده آن قدر فقیر و بی بهره بودند که مردم اجبار داشتند در طی سال چندین بار محل و مکان خود را عوض کرده و به مهاجرت اقدام کنند . این دسته‌ها در نقاط مختلف یك منطقهٔ معین در طی سال رفت وآمد می‌کردند و این رفت وآمدها از روی فصل تنظیم می‌شد . در صحرا هر منطقه یی ویژهٔ یك گروه معین بود و این گروه در منطقهٔ خود از نقطه یی به نقطه یی دیگر می‌رفت. مثلا در یك فصل در نقطهٔ «A» رحل اقامت می‌افکند وچون آن فصل تمام می‌شد ،آذوقه و شکار در آن نقطه دیگر برای زندگی کافی نبود ، به همین جهت گروه به سفر به‌مقصد نقطهٔ «B» می‌پرداخت و پس از آن درفصلی دیگر به نقطهٔ «C» و بعد از آن به نقطهٔ «D» می‌رفت و چون در طی سال این دور تمام می‌شد، دگر باره به نقطهٔ «A» رفته و دوری دیگر را درطی فصول آغاز می‌نمود . به همین جهت اثاثهٔ زندگی بسیار محدود ، کم ، سبك و قابل حمل و نقلی دایمی بود و فقر محیط و حداقل معیشت به‌هیچ‌وجه امکان گردآوردن ثروتی را به کسی نمی‌داد . میان

این دسته جنگ و ستیزگاه بسیار اتفاق می‌افتاد و آن وقتی بود که دسته‌یی بر اثر اضطرار به‌قلمرو دسته‌یی دیگر دست درازی می‌نمود .

در مواقع نقل مکان، زنان بارها را حمل‌کرده و مردان بدون آن‌که‌کومك‌شان کنند ، به‌راه می‌افتادند . البته این چنین عملی ، امروزه‌کاری است که شاید زشت و دور از ادب و انصاف جلوه نماید . اما هرگاه جوانب امر و چگونگی وضع و حال آن اقوام سنجیده شود ، این روشی جلوه‌گر می‌گردد کاملا منطقی که هرگاه جز آن عمل می‌شد ، ضایعاتی به‌بار می‌آورد . چنان که‌می‌دانیم اینان اقوامی‌بودند شکارورز که براثر تنگی‌و نافراخی امر معاش دایماً در مهاجرت و سفر بودند . شکارکارمردان بود و از عهدهٔ زنان ساخته نمی‌شد ـ به‌همین جهت لازم بود تا مردان آزاد و دست باز باشند تا بلافاصله براثر دیدار حیوانی ، به‌سرعت به‌درافگندنش‌اقدام نمایند : هم چنین اغلب اوقات انتظار حملهٔ دشمنان می‌رفت و بایستی‌این مردان‌سلاح بر بسته و فارغ‌از حمل‌اثاثهٔ زندگی ، آزادباشند تادفع حمله نمایند . ورنه‌هرگاه به‌زیر بارهاو به‌بارکشی می‌پرداختندو نه‌دفع حملهٔ‌دشمنی برای‌شان‌مقدور می‌گشت‌و نه‌شکارحیوانات که‌این هردو مستلزم‌مهارتی بسیارو فراغت وچالاکی فراوانی‌می‌بود . بنابراین از نظرگاه‌این‌مردمان‌تنهااشیاء، چیزهاواثاثه‌یی‌که دردرجهٔ‌اول‌لزوم‌قرارداشت‌حمل‌می‌شد، چون‌از نظرگاه اقتصادی و محدودیت وقت و درد سر وگرفتاریهای فراوان نه‌امکانی داشتندتا به‌تشریفات پرداخته‌و زینت‌آلات تهیه‌کنند و نه‌این چنین‌قدرتی را ازلحاظ مادی‌و معنوی‌می‌شد درآنان نشان‌کرد .

محدودیت‌هایی بسیار ـ تنها درحصار این موارد محصورنبود ، بلکه این نقل و انتقال‌های دایمی‌موجب رکودو وقفه‌درپیشرفت هنر، ومهارت‌در ابزارسازی نیزمی‌شد ویکی ازعلل عدم‌مهارت این‌اقوام درساختن انواع‌یا نوعی‌از ابزار ، برهمین‌اساس و پایه‌است . هرچند صباحی‌در نقطه‌یی ماندن و پس‌از آن به‌جایی دیگرکوچ‌کردن ، فرصتی‌باقی نمی‌گذاشت تا چیزهایی ساخته شود. هرگاه افرادی ساختن چیزهایی را شروع‌می‌کردند ، در مدت‌چند روزناگهان هنگام‌کوچ فرامی‌رسید ومجبور بودندآن چه‌راکه نیمه‌ساخته تهیه‌کرده بودندباز گذاشته وبروند ، چون حمل ونقل آن اشیای

نیمه‌ساخته به‌بردنش ارزشی نداشت و اینان درصدد بودند تا هرچه بارشان کم‌تر و سبک‌تر باشد ، نه بیشتر و سنگین‌تر. یکی دیگر از محدودیت‌های این نوع زندگی عدم پیشرفت واصولا فقدان فن معماری بود ، چون وقتی مردمانی در هرجایی بیش از چند روزی باقی نمی‌ماندند ، چه انگیزه‌یی وجود داشت تا به‌موجب آن به‌ساختن بناو خانه و معبد واین‌گونه ساختمان‌ها به‌پردازند ؟ .

این محدودیت‌ها وگرفتاری‌ها درمورد امورفنی وصنعتی اثر کمتری داشت تادر موردامور اجتماعی و سیاسی. این‌گونه محدودیت‌های اخیرالذکر درپاره‌یی جهات و از نقطه‌نظرهایی چندجامعهٔ شکارورزان و آذوقه‌گردآوران رادرفشاری سخت و ناراحتی‌هایی فراوان قرار می‌داد . هر چند از نظرگاه سازمان‌های قبیله‌یی و روابط خویشاوندی و آداب و رسومی در این زمینه قوانینی داشتند بسیار پیچیده و مبهم ، و مسئولیت‌های فراوانی میان خویشاوندان وجود داشت ، چنان‌که نمونه‌های بارز و روشن آن درمورد اقوام استرالیایی روشن شده و از نظرگذشت. وهم چنین در مورد ازدواج و مواصلت محدودیت‌ها وقوانینی بسیارکم که همراه با تابوها و منهیاتی ویژه بود، میان‌شان برقرار می‌بود ، لیکن با تمام این احوال از اشکال گوناگون تشکیلات اجتماعی و سیاسی و مذهبی وطبقاتی محروم بودند و هرگاه اتفاق می‌افتادکه چنین تشکیلاتی نیز میان‌شان رواجی پیدامی‌کرد ، درحداقل فعالیت و چندی وچونی قرار داشت . البته برخی اوقات ازلحاظ سیاسی در این اجتماعات پراگنده تفوق فردی ویا برتری طبقه‌یی به‌وجودمی‌آمد. این‌مورد هنگامی بودکه دسته‌ها وگروه‌هایی نزدیك به‌هم زندگی کرده واز برای برگزاری امورو تشریفاتی گردهم جمع می‌شدند. در میان این دسته‌های نزدیك به‌هم افرادی بودندکه نفوذوشخصیت ومقامی پیداکرده و به‌صورت طبقه‌یی برتروزورمند درمی‌آمدند ، اما این امری بود سطحی و زودگذر و بی‌دوام ــ چون برخوردها و حشرونشرهای این دسته ها دایمی نمی‌بود و به‌زودی ازهم جداشده و بیابان‌گردی و تلاش معاش دیگر برای‌شان امکان تجمعاتی مرتب و پی در پی را فراهم نمی‌آورد . در دسته‌ها وگروه‌ها طبقات اجتماعی موروثی و مرتبی وجود نداشت واغلب باتفاوت‌هایی نامحسوس وزودگذر ، جملگی افراد دریك سطح ومقام قرارداشتند .

تشکیلات مذهبی جوامع شکارچی و آذوقه گردآور نیز به همین نسبت فقیر بودند. قدرت مالی که در درجهٔ صفر قرار داشت، پراگندگی‌های دسته‌ها و خانوارها که گروه‌ها را به حداقل نفرات تقلیل می‌داد، بیابان‌گردی‌های دایم و کار و تلاش فراوان که بر تمامی افراد و احدها حکم‌فرما بود و عللی دیگر در این حدود اجرای مراسم مذهبی و تشکیلات دینی را به حداقل تقلیل می‌داد. در میان گروها قدرت مالی به آن اندازه‌یی نبود که نفراتی چند را به عنوان کاهن و پیشوایان مذهبی اجیر کنند تا به امور مذهبی‌شان سر و صورتی داده شود. تنها چنان که هنوز میان جوامع شکارچی و آذوقه گردآور مرسوم است، در مواقعی خاص، مثلا قبل از اقدام به مراسم شکار بزرگ و یا در فاصلهٔ دو کوچ که به مدت طولانی‌تری در یك نقطه توقف می‌کردند، از میان خود نفراتی چند را که در جادو و سحر و امور مافوق طبیعی دست و خبرگی داشتند، اجیر می‌کردند تا مراسم و اجرای تشریفات و برگزاری جشن‌ها را سرپرستی کنند. به طور کلی می‌توان گفت که در سراسر دوران‌هایی که اقوامی از راه شکار و آذوقه گردآوری زندگی می‌کردند، میان‌شان هیچ گونه از آثار و نشانه‌های حکومت و فرمان‌روایی و یا نیروی انتظامی و تشکیلات اجتماعی وجود نداشت. نه به این گونه امور نیازمندی داشتند و نه موقعیت ایجاب می‌کرد تا چنین سازمان‌ها و تشکیلاتی داشته باشند. پیدایش و برقراری هر یك از این امور چون ایجاد حکومت و قوای انتظامی و یا یك طبقهٔ روحانی و کاهن، مستلزم مخارجی بود که تأمین آن از عهده‌شان خارج بود. از سویی دیگر چنان که گفته شد اصولا وجود چنین تشکیلاتی میان این اقوام غیر ضروری به نظر می‌رسد، چون یك سلسله قوانینی داشتند که از جانب تمامی افراد مورد قبول و از راه فشاری غیر رسمی انجام می‌شد و اعمال و رفتار افراد به وسیلهٔ همین قوانین تنظیم شده و موجب نظم گروه‌های کوچك می‌گشت. اما مسایلی مربوط به سیاست خارجی و اختلاف‌ها و جنگ و ستیزهایی میان دسته های مختلف از طریق گفت‌وگو میان معتمدان و شیوخ حل می‌شد.

روش‌ها و شیوه‌هایی در زندگی شکارچیان و آذوقه‌گرد آوران که تاکنون شرح و بیان شد در بارهٔ قسمت اعظم و قابل توجهی از این اقوام مصداق دارد و چه در گذشته و چه در حال حاضر این گونه اقوام به همین روش زندگی کرده و می‌کنند. اما موارد نادر

واستثنایی نیزمیان اقوام شکارچی وجود داشته است که موجب ادامهٔ زندگی آنان در نقطهٔ معینی به‌شکل ثابت گشته . این وضع میان این اقوام در اثر موجود بودن دوعامل اصلی وسازنده ایجاد می‌شود واین دوعامل در درجهٔ اول عبارت است از فراوانی یك نوع آذوقهٔ محلی ازسویی ومهارت درپاره‌یی ازفنون وصنایع از جانبی دیگر . این دوعامل است که به موجب آن قومی شکارورز رادر حالتی چون وضع کشاورزان قرار داده وموجب ثابت ماندنش در نقطه‌یی می‌گردد . ازجملهٔ این موارد استثنایی ونادر می‌توان ازسرخ پوستان بریتیش کولومبیا نام برد که توانستند ازطریق صید ماهی آزاد فراوانی که درفصل بهار به‌طرف رودخانه‌ها سرازیر می‌شدند وهم‌چنین با به‌کار بردن اصول فنی وروش‌هایی از برای سالم نگاه‌داشتن ماهی‌ها وصدف‌ها ، آذوقهٔ سالیانهٔ خود را تأمین نمایند . این سرخ پوستان که توانستند براثرچنین موقعیت طبیعی شایانی از آن استفاده به‌کنند و برای خود تأمینی از لحاظ امنیت غذایی به‌وجود آورند ، مصدر تمدن وفرهنگی شدند بسیار پیچیده‌تر و غنی‌تر از اقوام کشاورزی که در دوره‌های بعد به ایجاد فرهنگ و تمدن دست یازیدند .

۸ـ پیگمی‌ها

پیگمی‌ها یاکوتاه اندامان آفریقایی ، نژاد وشکل وصورت ، مقایسهٔ پیگمی‌ها و بوش‌من‌ها، موارد اختلاف این‌دو قوم ، جای زندگی و خصوصیات نژادی . تنظیم اقتصاد ومعاش ، مبادلهٔ کالا بااقوام همسایه ، چگونگی مبادله ومواد‌ی که معاوضه می‌شود ، فقردر امورصنعتی و فنی ، گریزاز نور خورشید ، کار این مردم ، اندام و صورت ، چابکی وچالاکی ، خصوصیات اخلاقی ، آرامش‌طلبی وصلح‌جویی ،عدم جنگ ونداشتن واژهٔ جنگ ، مقام رئیس وحدودقدرت وکار او . چگونگی پیمان هم‌خونی با خارجیان ، تقسیمات قبیله‌یی ، اجرای قوانین شورای شیوخ ، حکومت ، منابع‌غذایی ، خوراك‌های گوناگون ومتنوع

در بارهٔ بوش‌من Bushman هاکه در بیابان‌های جنوبی آفریقا دوره گردی می‌کنند ومعاش واقتصادشان به‌وسیلهٔ شکار وآذوقه‌گرد آوری‌می‌گذرد سخن گفته‌شد، واینك به‌پیگ‌می pigmy هایا کوتوله‌های آفریقایی که‌درهمین درجه وروش از تمدن زندگی می‌کنند می‌پردازیم . این شکارچیان ریزه اندام وکوتاه قدکه در جنگل‌های استوایی و پرباران کنگو زندگی‌می‌کنند، شکارچیانی هستند چرب دست وچیره‌کارکه

با آذوقه‌گردآوری چون بوش‌من‌ها زندگی‌خودرا سپری ساخته ومعاش واقتصاد خودرا تنظیم می‌کنند . درسال‌های اخیرچنان‌که ازگزارش‌هایی در این‌باره برمی‌آید میان اینان روش‌هایی ازکشاورزی رایج ومتداول شده وشاید چندی نگذردکه ازاین قوم شکارچی وآذوقه‌گرد آور ،گروهی‌کشاورز پدیدآید . دربسیاری ازموارد زندگی‌این کوتوله‌ها بابوش‌من‌ها یکسان وهمانند است والگو وسازمان‌کلی زندگی‌شان با روش کلی‌اقوام شکارچی‌که دربندگذشته شرح‌شد مطابقت‌دارد ، امادر ازمنهٔ اخیر تحولات وتغییراتی در روش زندگی وسازمان‌های اجتماعی‌شان وارد شده است ، وهم‌چنین بر حسب‌موقعیت‌مکانی با بوش‌من‌هاکه دربیابانی فقیرزندگی می‌کنند واینان‌که‌درجنگل‌های‌پرباران به‌سرمی‌برند ، درروش‌ها واصول زندگی‌شان اختلاف‌هایی موجوداست‌که اینك به ذکرزندگی ودیانت وفرهنگ‌شان پرداخته می‌شود .

پیگمی‌ها رامطابق باآرای نژادشناسان می‌توان ازانسان‌های اصیل‌قارهٔ‌تاریك نام‌نهاد . این‌قوم‌که به‌کوتوله‌های‌آفریقایی‌مشهور شده‌اند دارای اندامی بسیارکوتاه و کوچك هستندواز بوش‌من‌هاکه آنان نیزاز زمرهٔ‌کوتاه اندامان محسوب می‌شوندبسی کوتاه‌ترند . این‌جنگل نشینان‌که درقلب جنگل‌های استوایی‌کنگو زندگی می‌کنند تمامی خصوصیات وعلایم زنگیان‌را درخود جمع‌دارند . کارشان شکار وآذوقه‌گردآوری است‌که هنوز بدان ادامه می‌دهند ،اما چنان‌که ذکرشد در اثرتماس باسیاهانی که‌گرداگردشان با روش‌کشاورزی زندگی می‌کنند، به‌زراعت وارد شده واینك‌کشت و زرع نیزانجام می‌دهند . بسیاری ازآنان نیزامروزه به‌کارگری نزد صاحب‌کاران سیاه پوست پرداخته ودر مقابل‌کار دست‌مزدی دریافت می‌کنند . برخی‌اوقات نیزآذوقه و مایحتاج خودرا از سیاه‌پوستان همسایه‌که کشاورزی می‌کنند، به‌دست می‌آورند واین در اثرمعاوضه ومبادله انجام می‌شود ، چون اینان در شکار تخصص فراوانی دارند و هرگاه‌که مقدار زیادی از حیوانات را شکار می‌کنند ، گوشت‌های اضافی را با اقوام و قبایل هم جوار معاوضه می کنند و در عوض آذوقهٔ گیاهی از آنان در یافت می کنند .

به‌گونه‌یی‌که در بندهای‌گذشته توضیح‌وشرح‌شد ، اقوام شکارچی وآذوقه‌گرد

آور از لحاظ امورفنی وصنعتی بسیار فقیراند و به‌همین جهت‌در زندگی‌شان فقدان‌ابزار واثاثه بسیار مشهود وکمبودش عیان می‌باشد . به‌همین‌جهت است‌که باقبایل همسایه و اقوام نزدیك به‌معاوضه ومبادله پرداخته ویکی‌از اقلام عمده‌یی‌که دراثرمبادلهٔ‌گوشت تهیه‌می‌کنند ، دردرجهٔ اول‌اسلحه وپس ازآن ابزارهای معمول‌است .

پیگمی‌ها به‌طورکلی ازنور خورشیدگریزانند وهیچ‌گاه خودرا درمعرض تابش مستقیم آن‌قرار نمی‌دهند . دانشمندان معتقدندکه علت اصلی ریزگی وکوتاه اندامی فوق‌العادهٔ‌این‌بدویان دراثرمحرومیت ازنورخورشید وهوای مرطوب‌وتاریك‌جنگل‌های استوایی‌است . البته‌این‌علتی است‌که می‌تواند سندیتی داشته‌باشد ،اماهیچ‌گاه‌نمی‌توان آن‌را تنهاعلت دانست ودراین‌جا بایستی به‌خصوصیات نژادی نیزسخت توجه‌داشت . به‌همان نسبتی‌که اندام پیگمی‌هاکوتاه است ، دارای بدنی عضلانی هستند . عضلات‌شان‌قوی ،کوتاه ودرهم پیچیده است . پاهاشان بازهم نسبت‌به تن‌شان‌کوتاه می‌باشد ، اماکلفت وستبراست . بااین وصف‌بسیارچالاك می‌باشند وچون چابك‌ترین جانوران‌در راه‌های‌پرپیچ وخم‌جنگل می‌دوند وبسیارسخت ودشوار است‌که بتوان‌گفت چالاك‌ترین قهرمانان دونده بتوانند برآنها پیشی‌وسبقت جویند . سراسربدن این مردمان عجیب وشگفت قلب‌قارهٔ سیاه‌را موی‌فراوانی پوشانیده است‌که البته درجاها ونقاط مختلف بدن‌کم وزیاد می‌شوند . خصوصیات چهره‌شان‌گاه بامبالغه‌یی از ویژه‌گی‌های زنگیان اصیل نیزدر می‌گذرد . سرشان‌گرد واز لحاظ حجم بزرگ نیست . بینی‌هاشان بسیار پهن و پخ با منخرینی گشاد می باشد و فاصلهٔ میان چشم هاشان از حد معمول بیشتر است .

خصوصیات اخلاقی وزندگی‌ساده وبساطت وآرامش‌طلبی‌این‌بدویان بسیارجالب وقابل ملاحظه است . بسیارکم وبه‌ندرت اتفاق می‌افتدکه باهمسایگان وقبایل واقوام هم‌جوار ازدر جنگ وستیزدرآیند ، مگرآن‌که به‌این‌کارمجبور شوند وقبایل‌هم‌جوار به‌تخطی ودست درازی به‌قلمرو آنها ابتدا نمایند . روحی صلح‌جو ومهربان دارند . میان‌شان قوانین خویشاوندی ومنهیاتی موجود است‌که از صمیم قلب نسبت به آنها وفا دار و مطیع اند . بسیار به ندرت و کم اتفاق می‌افتد که میان شان خطا کاری

بزرگ پیدا شود ، به‌همین جهت مجازات‌های سخت وتبعید وقتل‌را میان‌این مردمان راهی نیست .

امور کلی مردم به‌وسیلهٔ رئیس‌دسته وگروه یاقبیله حل وفصل می‌شود . درهر قبیله‌یی بنا برموافقت ورأی همگان ریش‌سفیدومعتمد وبزرگ قبیله به‌ریاست انتخاب می‌شود . روش این انتخاب با دادن رأی‌های موافق انجام نمی‌شود، بلکه بدون شك وباالطبع میان قبیله معتمد و بزرگی هست‌که دارای امتیاز وشخصیت وقدرتی باشد و به‌تدریج همین‌گونه کسان به‌ریاست قوم برگزیده می‌شوند . چنان‌که میان بوش‌من‌ها ملاحظه‌شد ، رئیس دسته وگروه قدرت حاکمه و مطلقه‌یی نمی‌توانست داشته باشد و مقام‌اش‌گونه‌یی بودکه راه‌جبارگی واستبداد وخودسری را براو می‌بست . لیکن میان پیگمی‌ها وضع وموقعیت رئیس‌کاملا این‌گونه نبود ودراین حد دست فروبستگی و محدودیت قرار نداشت ، و این حال وتفاوت ناشی از اختلاف‌هایی جزیی ویا قابل ملاحظه بودکه میان بوش‌من‌ها وپسرعموهای شمالی‌ترشان پیدایی یافته‌بود . تشکیلات وسازمان دسته‌ها وگروه‌ها و قبیله‌یی این دوگروه باهم تفاوت پیداکرده است . به‌طور کلی درازمنهٔ اخیر پیگمه‌ها نسبت‌به بوش‌من‌ها از موقعیت‌های بهتری برخور دار شده وپیشرفت‌هایی کرده‌اند . در این‌جا وضع اقتصادی وتأمین معاش نسبت به‌نیمه بیابان کالاهاری **kalahari** که اقامت‌گاه بوش‌من‌ها است بهترو غنی ترمی‌باشد ، به ویژه آن‌که‌کشاورزی نیزدر حدپایینی میان پیگمی‌ها رواج یافته وگرداگردشان اقوام و قبایل‌کشاورز ودام‌داری زندگی می‌کنندکه در اثرمعاوضه ومبادلهٔ‌گوشت مایحتاج‌خود را به طورکلی تأمین می‌کنند . پس موقعیت هایی‌که برحسب آن‌ها بوش‌من‌ها اجبار دارند تابا دسته‌هایی بسیارکوچك ومحدود زندگی‌کنند ودایماً در حال‌کوچ نشینی و بیابان‌گردی وفقراقتصادی باشند ، تا حدود قابل ملاحظه‌یی در این‌جا دیگربرقرار و حاکم‌نیست . پس‌پیگمه‌ها باتجمع ونفراتی بیشترو دسته‌های بزرگ‌ترگرد هم‌زندگی می‌کنند وباتأمین قوت‌وخوراك سالیانه بسیارکم مجبور به جنگل‌گردی وکوچ نشینی می‌شوند وبه‌همین جهت است‌که درتمام شئون زندگانی مادی ومعنوی‌شان‌این امر مؤثرواقع شده واتفاق‌ها ودیگر گونی‌هایی به‌وجود می‌آورد .

اینك شاید مسأله خود به‌خود روشن شود که وضع حکومت برچه پایه ومبنایی میان این دو قوم شکارچی وآذوقه گردآور تغییرو تفاوت می‌یابد . چون گروه‌های پیگمی‌ها انبوه‌ترو متشکل‌ترمی باشد وبسیارکمتر به‌کوچ‌نشینی‌ومهاجرت‌های‌منطقه‌یی مجبور می‌شوند ، به‌همین نسبت قدرت رئیس وسرکرده فزونی می‌یابد ، چون‌تمرکز بیشترجمعیت واقامت درنقطه‌یی‌واحد ، تشکل‌وپیوستگی بیشتری ایجادکرده ورعایت نظامات وقوانینی بیشترایجاب می‌شود وچون مسئولیت وبرقراری نظم به عهدهٔ رئیس وسرکرده می‌باشد ، پس باالطبع حدود قدرت وحاکمیت‌اش نیز بیشتر می‌شود . اما باز هم‌قدرت مطلقه واستبدادگونه درحیطهٔ اختیار رئیس نیست‌واین امردر میان‌اجتماعات ده‌نشین پیدایی‌نمی‌یابد ویا به ندرت نشانی از آن می‌توان بازیافت، واز اختصاصات جوامع شهرنشین می‌باشد . میان پیگمی‌هاگاه در موارد لزوم ومواقع غیرعادی ، از برای تعیین‌تکلیف ومجازات یك‌یا چند قانون‌شکن ویاجنگ باهمسایگانی‌که‌موجب مزاحمت رافراهم آورده‌اند ، شورای شیوخ و ریش سفیدان ومعتمدان محل تشکیل می‌شود واین شورا البته به‌سرکردگی رئیس قبیله یاگروه است .

لیکن جنگ میان آن‌ها آن قدر به‌ندرت وکم اتفاق می‌افتد که شاید درهر نسلی به‌زحمت بتوان‌گفت یك‌بار پیش مجبوربه این‌کار نمی‌شوند واین امرعللی چند دارد . نخست آن‌که اینان مردمانی هستند بسیار آرام و صلح‌جو و سازش‌گر . اصولا درزبان معمول آن‌ها واژه‌یی برای رسانیدن‌جنگ وجود ندارد ونمی‌دانند آن‌چیست چنان‌که میان اسکیموهاکه آنان نیزمردمی شکارچی می‌باشند واژه‌یی برای جنگ وجود ندارد . ازسویی دیگرانگیزه‌یی ازبرای حملهٔ دیگران نسبت‌به این‌گونه‌اقوام وجود ندارد تاجنگی پیش آید . خودشان صلح‌جو وآرامش خواه می‌باشند وچون‌در فقر اقتصادی کاملی زندگی می‌کنند وحتا از برای ضروری‌ترین وسایل وما یحتاج و نیازمندیهای خود نیزمحروم‌اند ، اقوام همسایه ومجاور نیزهیچ علتی وجود نداردتا به‌جنگ آنان اقدام نمایند . خارجیان وسیاه پوستانی‌که ازخارج به‌آنان وارد می‌شوند ، چون خارجی می‌باشند مورد اعتماد قرار نمی‌گیرند تاطی مراسمی جزو قبیله شمرده شده وهم‌چون شوند .پیوند هم‌خونی چنان است‌که یکی‌از افراد قبیله بایستی

رضایت داده و تقبل نماید که فرد خارجی با او پیوند خویشاوندی برقرار نماید. هرگاه چنین فردی در قبیله داوطلب گشت، مراسمی برپا می‌کنند که رقص ودست افشانی و پایکوبی اساس آن را شامل می‌شود. آن‌گاه جادوگرو یاکاهن قوم که اغلب رئیس قبیله واحتمالاکسی دیگراست پیوند هم‌خونی رامیان یك‌فرد ازقبیله‌که داوطلب شده است بافرد خارجی انجام می‌دهد وضمن‌انجام مراسم وخواندن اوراد وادعیه‌یی بازوی آن‌دو را بریده وخون‌شان رابه‌هم مخلوط می‌نماید ودرواپسین مرحله آن‌دو ازخون هم می‌نوشند وبه این طریق است‌که یك خارجی خویشاوند هم‌خون قبیله می‌گردد. این چنین رسمی میان بوش‌من‌ها وبدویان استرالیایی نیزبرقرار است، اما نه به‌این نحو وبااندك تفاوت‌هایی‌که نشان می‌دهد رسمی شایع میان اقوام شکارچی در ازمنهٔ گذشته بوده است. در استرالیا هرگاه فردی خارجی از قبیله و قومی داخل و وارد قبیله وقومی دیگرمی‌شد، یا لازم بودکه ثابت نماید نسبت به‌آن قبیله دارای‌قرابت وخویشاوندی است، وهرگاه به چنین‌کاری توفیق نمی‌یافت، یکی ازافراد آن قبیله می‌بایستی وی را به خویشاوندی به‌پذیرد واگرچنین داوطلبی پیش‌گام نمی‌شد، آن خارجی‌را می‌کشتند، والبته این خاستگاهی‌کاملا مذهبی داشت وبراساس پیوندهای توتمی استوار بودکه درقسمت استرالیا شرح آن‌گذشت.

پیگمی‌ها مردمانی هستند بسیار زیرك، حساس‌وتندذهن‌که حس‌باصره‌وسامعهٔ آنان به‌اندازهٔ فراوانی قوی‌است. هم‌چنین ازحس جهت‌یابی و تشخیص منابع‌غذایی بهرهٔ فراوانی دارند. چنان‌که‌تاکنون‌بارهااشاره شده است، مردمانی هستندشکارچی وآذوقه‌گردآورکه هم درشکارمهارت فراوانی دارند وهم در آذوقه‌گرد آوری بسیار چیره‌دست و خبره می‌باشند. سگ را پرورش می‌دهند و به این یار باوفای قدیمی انسانی علاقه و محبتی وافر ابراز می‌کنند و در واقع این حیوان نیز در زندگی‌شان بسیار مثمرثمر واقع می‌شود. از اقلام عمدهٔ غذایی‌شان بایستی از قارچ‌نام برد. قارچ که بدشکل‌وحشی در آن نقاط بسیار می‌روید، فایدتی از برای اینان دارد و درتمیز قارچ‌های سمی ازقارچ‌های سالم مهارت‌شان فوق‌العاده وشایان توجه می‌باشد. زنان به‌کار آذوقه‌گردآوری می‌پردازند و مردان درکار شکار مهارت خود را به‌نمایش

می‌گذرانند . زنان باچوبك‌های حفاری خودرا درکناره‌های جنگل و نقاطی که ساقه‌ها و ریشه‌های خوردنی گیاهی می‌روید به‌کار و آذوقه‌گرد آوری می‌پردازند . از دور بایك نگاه ساقهٔ‌های مطلوب و خوردنی را تمیز می‌دهند و در نقاطی که ریشه‌های خوردنی در زیر زمین مدفون است، باتبحر شگفتی آگاهی داشته و ریشه‌ها را بیرون می‌آورند . خوراك پیگمی‌ها از بوش‌من‌ها بسیار متنوع‌تر و رنگارنگ‌تر می‌باشد و از جمله اغذیهٔ لذیذ این مردمان کرم پروانه‌ها است به‌هنگامی که از تخم خارج می‌شوند و همان‌گونه که اسکیموها به‌نوع مخصوص ازکرم توجه خاصی داشته و از جمله خوراك های لذیذشان محسوب می‌شود ، اینان نیز نسبت به‌خوراك کرم پروانه ها در حالی که از تخم خارج شده‌اند، علاقهٔ فراوانی دارند . قلم دیگری از خوراك‌شان عسل می‌باشد که در مناطق آن دیار فراوان به دست می‌آید و برای به دست‌آوردن آن ، درخت های تنومندی‌راکه زنبوران عسل برفرازگاه آن‌هاکندو می‌سازند ، از تنه سوزانده و واژگون می‌کنند و پس از پراگنده شدن زنبوران عسل ، حاصل‌کارشان رابه یغما ، تاراج می‌کنند. در بندهای ابتدایی این بخش‌که در بارهٔ اقوام آفریقایی‌واقتصادشان سخن‌گفتیم ، از منابع دیگر غذایی پیگمی‌ها سخن رفت .

۹ - دیانت و آداب و رسوم

آداب جادویی ، وضع جنگل‌های انبوه استوایی‌و پنداهایی در بارهٔ ارواح و اشباح جنگل، ترس از ارواح خبیث ، وضع قصبه وکلبه‌ها ، شکل جادویی کلبه‌سازی و نقش اشباح‌وارواح، مبنای این امر ، ترس از مردگان‌میان اقوام‌باستانی و رابطهٔ آن با آداب‌کلبه‌سازی پیمگی‌ها، روش و آیین نیاکان پرستی ، رفتار با مردگان و ارواح ، افسانه‌هایی در بارهٔ خشم‌و قهر ارواح ناراضی ، شکارگوریل ، روایات افسانه‌یی دربارهٔ‌گوریل ، انسان‌های غضب‌شدهٔ ارواح، ترس از شکارگوریل ، مراسم شکار ، جشن تازه بالغان ، رسومی در این بارهٔ ، طبل و طبالی ، رقص‌ورقاصی، تیزکردن دندان نوجوانان ، آداب‌جادویی‌شکار شکار وتفسیروتحلیلی دراین‌باره ، شاهدی از یك شکار جادویی

از وضع شکار و دیانت و مذهب و امور و تشریفات آن میان این‌کوتوله‌های شگفت‌آفریقایی در این‌بند بحث وگفت‌وگو می‌شود. خانه سازی ومعماری‌شان هرگاه بتوانیم آن را معماری به‌نامیم ، همراه باآدابی جادویی است که نشان می‌دهد این قوم تا چه اندازه از ارواح خبیث و شریر جنگل در بیم و هراس‌اند . اصولاجنگل،

آن‌هم جنگل‌های انبوه و سر برهم‌کشیده وخفه‌وخوف‌ناك مناطق استوایی آفریقا، محیطی است بسیار مساعد از برای پرورش اوهام و پندارهایی در بارهٔ ارواح خبیث‌و شریر و به همین جهت است که میان پیگمی‌ها ترس از اشباح و ارواح وکثرت آن ها بسیار پرریشه و بنیان است . این‌کوتاه‌اندامان از برای ایجاد قصبه‌و یا دهکده ، در جنگل محیط بازتری‌راانتخاب‌کرده و اطراف آن را به‌وسیلهٔ سوزانیدن‌و افگندن درختان‌همواره می‌کنند. آن‌گاه‌گرداگرداین محیط هموارشده‌و فراهم‌آمده‌کلبه‌هایی مدور و دایره‌شکل از چوب‌و برگ درختان می‌سازند ، این خانه ها برخلاف خانه های هوتن‌توت‌ها Hotentots که بسیار نزدیك به‌هم و اغلب اوقات به‌هم متصل ساخته می‌شود، پراگنده و بافاصله‌هایی تقریباًزیاد ساخته می‌شود. برخی‌ازاسکیموها نیز به‌ساختن این‌گونه خانه های دایره شکل می‌پرداختند . برای این‌کلبه‌ها در و پنجره‌هایی نیز می‌ساختندکه هرروز جای‌درو‌پنجره‌هاراگرداگردکلبه‌عوض‌می‌کردند. به این معنی‌که جای درو پنجرهٔ روز گذشته را گرفته و جایی دیگر در و پنجره‌یی تازه می‌گشودند . علت این‌کار و انگیزهٔ اصلی آن ترس از اشباح و ارواح خبیثه بود ، چون معتقد بودندکه هرگاه درو پنجره به یك حالت به‌مانند ، ارواح و اشباح موذی راه ورود به‌کلبه را یادگرفته و به‌ایذاء وآزارشان می‌پردازند . ممکن است‌که مقداری از این ارواح ، روح مردگان‌شان باشدکه از آنان همواره در ترس و بیم به‌سر می‌بردند . میان بسیاری از اقوام ترس از مردگان و ارواح آنان معمول‌ورایج بوده است . میان بسیاری از اقوام دنیای قدیم چنان مرسوم بودکه هرگاه‌کسی در خانواده می‌مرد ، جسدش راگردکلبه مدتی به‌شتاب و سرعت می‌گردانیدند ، آن‌گاه از داخل‌کلبه ، نه‌از در ورودی و خروجی ، در دیوار شکافی ایجادکرده و مرده را شبانه در تاریکی از آن شکاف خارج‌کرده‌و به‌جای دور دستی منتقل می‌کردند . پندار این‌گونه مردان برآن بودکه به‌این وسیله دیگر مردگان محل وجای سکنای خود را پیدا نمی‌کنند تا بازگردند وزندگان را ایذاء وآزار به رسانند ، و به هنگام بازگشت آن شکاف را به سرعت می‌بستند تاهرگاه روح متوفابازگشت راهی به‌درون کلبه نیابد. به‌هرانجام پیگمی‌هانیز هرروزه به‌این کار دشوارتن درمی‌دادند تا از شر

آزار و صدمت ارواح زیانکار در امان باشند .

این مورد ارتباط و پیوندی داشت باروش و آیین نیاگان پرستی در دیانت . می‌توان گفت که پیگمی‌ها ، این سرنشینان سیاه‌پوست وکوتوله‌های جنگل‌های انبوه و استوایی کنگو ، به‌صورت سامان‌نایافته و بدوی‌یی آیین نیاگان پرستی‌داشته ودارند. این روش در نقاط بسیاری از مناطق بدوی‌نشین آفریقا مرسوم و رایج است . هرچند ترس وواهمه‌یی شدید از ارواح میان این بدویان‌برقرار وحکم‌روا بود ، اما هیچ‌گاه نسبت‌به‌ارواح بی‌احترامی نمی‌کردند ، بلکه همواره با نذرووهدایاواعمالی‌می‌کوشیدند تا آنان را از خود خوشنود و خورسند نگاه دارند ، چون هرگاه‌گرفتار نفرین‌وخشم آنان قرار می‌گرفتند ، عواقبی وخیم زندگی‌شان را تهدید می‌کرد و در این باره افسانه‌هایی داشتند ، افسانه‌هایی در بارهٔ‌کسانی‌که مورد قهروغضب ارواح قرارگرفته و به‌انجامی نافرجام‌گرفتار شده بودند .

پیش از آن‌که‌به‌ذکر و شرح یکی از این داستان‌ها پرداخته شود ، اندکی در بارهٔ شکار و شکارورزی این مردمان سخن می‌گوییم . شکارگوریل‌یا میمون وحشی بزرگ بامراسمی بیم‌آلوده و ترس‌زده انجام می‌شود . افسانه‌ها و بقایای پندارها و اعمالی‌که میان پیگمی‌ها باقی مانده است ، نشانی می‌باشد به‌روابطی توتمیکی میان انسان وگوریل . البته در معنایی‌کلی و با اطمینانی بی‌تردید نمی‌توان این نسبت را اسنادکرد ، لیکن مواردی هست‌که این روابط را می‌رساند .

کوتاه‌اندامان جنگل نشین آفریقایی جز در مواقعی معدود به‌شکارگوریل اقدام نمی‌کنند و این‌خود مزیدی است برعلت‌که‌مبانی توتمی را می‌تواند بهتروبیشتر توجیه نماید . در این مواقع معین‌است‌که‌پیگمی‌ها به‌آماده‌کردن سلاح خود ، یعنی تیروکمان می‌پردازند ؛ تیرهای‌کاری‌و پیکان‌های خود را به‌سمی مهلک‌آلوده‌می‌کنند و همراه باضرب‌طبالان‌به‌جنگل می‌روند . بااحتیاط ، تردیدو ترس این چنین‌اعمالی شروع شده و سرانجام با جشنی همگانی و رقصی تند ، پس از پایان شکار خاتمه می‌پذیرد . البته شاید بتوان ترس‌و تردید و هراس اولیه راکه پیش از شکارگوریل احساس می‌کنند ، این‌گونه توجیه نمودکه در حال سنت شکنی و ارتکاب امری‌گناه

کارانه و تابو شکنی می‌باشند ، امری‌که فعل‌اش حرام است و مدتی است میان‌شان شایع شده . شاید در آغاز و در زمان‌های گذشته گوریل ـ توتم پیمگی‌ها بوده و این کوتاه‌اندامان خود را از نسل این حیوان پنداشته و وظایف خودرا نسبت به‌توتم‌شان اجرا می‌کرده‌اند . اما هنگامی در اثر تنگی فوق‌العادهٔ معیشت‌مجبور به‌نقص قوانین و تابوها شده و شروع به‌توتم‌کشی وگوریل خواری نموده باشند ، و چون در این‌کار تکرار و استمرار ورزیده‌اند، به‌دنبال آن‌عواقب وحشت‌ناك و خشم وستم‌وشکنجه‌هایی راکه انتظار داشته‌اند مشاهده‌نکرده ووقوع نایافته ملاحظه نموده‌اند ، به همین‌جهت کم‌کم ترس‌شان زایل شده‌و در مواقعی چند اقدام به‌این کارکرده‌اند ، لیکن هنوز بازمانده‌یی از ترس و هراس پیشین درکنه اذهان‌شان باقی مانده است . البته این‌جز حدس‌وگمانی نیست‌که برداشتی می‌باشد از قراین موجود ، وچه بسا علل دیگر در این تردید و بیم وجود داشته باشد که‌مبنای آن افسانه‌هایی شایع باشد دربارهٔ گوریل میان این بدویان‌که در باره‌اش سخن‌گفته خواهد شد .

به‌هرانجام از برای شکار این حیوان تن‌آور و بزرگ که سخت وحشی و ترس‌آور است ، بامراسمی‌که‌ذکرشد ، شکارچیان باپیکان های زهر داده به‌جاهایی که‌گمان‌می‌رود این‌حیوان‌در آن‌حوالی باشد می‌روند. چون به‌جایی که حدس می‌زنند به‌امن‌گاه گوریل نزدیك است رسیدند ، ناگهان ترسی بر آنان چیره می‌شود و پشت بوته‌زارها ودر پناه درختان پنهان می‌گردند . در این‌هنگام صدای میمون‌ماده‌یی در می‌آورند و در این تقلید مهارتی دارندکافی وکاملا به‌سزا، چون اندکی نمی گذرد که‌گوریلی نر به‌جست‌وجوی جفت پدیدار می‌شودو چون نزدیك و به‌تیررس رسید، باسرعت پیکان‌های زهرآلود به‌بدنش فرومی‌رود ، و با این‌که‌گوریل حیوانی است سخت‌جان ، براثر این زهر بسیار زودتر از آن چه‌که انتظار رود از پای می‌افتد . زهری‌که اینان به‌کار می‌برند و بعداً در باره‌اش بحث خواهد شد ، سمی است بسیار خطرناك‌که از برخی درختان به‌دست می‌آورند و این‌زهر بلافاصله پس از داخل‌شدن در خون حیوان را در می‌افگند ، در حالی‌که این سم در انسان تأثیری نمی‌کند ، یعنی با خوردن‌گوشت حیوانی‌که بااین زهر کشته‌شده است ، انسان مسموم‌نمی‌گردد .

پس از آن که حیوان از پا در افتاد ، آن را تکه‌تکه‌کرده و شکمی ازگوشت خام و خون‌چکان‌گوریل‌می‌انباشتند و پس از آن بازماندهٔ آن را به محل کلبه ها حمل می‌نمودند .

اما افسانه‌یی‌که میان پیگمه‌ها در بارهٔ‌گوریل میان‌شان شایع بود و به‌موجب آن‌گوریل‌ها را نیز زمانی آدمیانی می‌پنداشتند ، وابستگی و پیوندی داشت‌با ارواح و روان‌های نیاگان و اشباح شریر سرگردان . مطابق این افسانه در زمان‌هایی دور آدمیان به‌نافرمانی‌و آزار ارواح پرداختند و طغیان‌و عصیان‌شان بر علیه و مخالفت ارواح برای‌شان بسیارگران تمام شد . چون‌ارواح نیز به‌لعنت‌و نفرین‌شان‌پرداختند و آنان را به‌صورت‌گوریل در آوردند . به‌همین‌جهت از آن روزگاران تاکنون آن انسان‌های نفرین شده در هیأت‌گوریل و حیوانات وحشی جنگلی به‌زادوولدپرداخته‌و تاکنون زندگی‌کرده‌اند . شاید بر اساس این افسانه نیز بتوان منشأ ترس ، تردید و احساس‌گناه‌کارانهٔ بدویان این منطقه را در بارهٔ شکارگوریل و تغذیه ازگوشت‌اش تفسیر و تأویل نمود . این‌گونه افسانه‌ها میان برخی از بدویان جزیره‌نشین‌اوقیانوس کبیر نیز شایع است . هم‌چنین میان اقوام سامی ، به‌ویژه در عربستان افسانه‌هایی رایج است‌که بر اثر آن ، یعنی به‌موجب نافرمانی و خشم ارواح جملهٔ سرنشینان‌یك واحه به‌جانورانی چون سوسمار و مار تبدیل شده‌اند . شاید بتوان میان بسیاری از روایات‌داستانی و افسانه‌های‌معمول در خاور و باختر که‌به‌موجب آن جادوان‌انسان‌ها را مبدل به‌جانورانی می‌کرده‌اند بااین‌گونه افسانه‌های بدوی شباهات و همانندیهایی یافته و به‌یك اصل واحد تفسیری باز رسید .

مراسمی دیگر میان پیگمه‌ها ، رسومی است از برای ورود جوانان تازه بالغ به‌جرگهٔ بالغان . در قسمت استرالیا مشاهده شدکه میان قبایلی رسم است‌که در طی این تشریفات یکی یا دودندان جلو نوجوانان را می‌کندند . البته این جزیی بوداز آن مراسم‌که به‌وسیلهٔ‌کاهنان جادوگر انجام می‌شدو در مراسمی مخصوص،نوجوانان را به‌پشت‌برزمین خوابانیده و چند نفری دست و پایش را به‌استواری نگاه می‌داشتند وکاهن پزشك با چاقوی سنگی خود در حالی‌که دهان جوانی را با وسایلی باز نگاه

داشته بود ، لثه‌های او راکنار زده و با چکشی سنگی به‌وسیلهٔ چند ضربهٔ محکم یکی دو دندان جلویی را می‌شکست . اما میان پیگمه‌ها در بارهٔ دندان نوبالغان رسمی دیگر شایع بود بسی شگفت‌تر و عجیب‌تر که در ضمن جشنی پرشور و هیجان برگزار می‌گشت . این جشن باطبل‌خبر شروع می‌شد . طبل خبر در واقع ارتباط بی‌سیم سیاه پوستان آفریقایی‌است . طبالی وضربات مداوم و مقطع طبل از برای این بدویان جنگل نشین بسیار مهم محسوب می‌شد . به‌وسیلهٔ طبالی دسته ها و قبایل دور باهم سخن می‌گفتند ، پرسش و جواب می‌کردند ، از خطر هم را آگاه نموده و برای برگزاری مراسم و جشن و میهمانی دعوت می‌کردند . اعصاب و تارهای حساس بدن سیاه‌پوستان بیش از هر چیز باآهنگ طبل به‌جنبش و حرکت‌در می‌آمدو آنان را از خودبی‌خود می‌ساخت .

به‌هر انجام کاهن جادوگر هنگامی که‌وقت رااز برای اجرای تشریفات و رسومی در بارهٔ تازه بالغان مناسب و مقتضی می‌یافت ، به‌طبالان دستور مـی‌دادکه بر دل طبل ها به‌کوبند وطبل خبر به‌زودی در سراسر جنگل که پیگمی‌ها پراگنده بودند پخش شده و طنین می انداخت . مدتی چندان برنمی گذشت که از گوشه و کنار کوتوله‌هایی سیاه‌پوست در مرکز قصبه‌گرد می‌آمدند ، چون بوسیلهٔ طنین و ترنم طبل آگاه بودند که چه خبر می‌باشد . در حالی که طبالان خود تحت تأثیر ضربات مداوم و مهیج طبل خود را فراموش کرده بودند ، شیوخ و معتمدان و ریش‌سفیدان قوم گرد آن ها به‌روی زمین می‌نشستند و چون گروه به‌طور عمده گرد می‌آمدند ، ناگهان برای چند لحظه آهنگ طنین‌ناك و پرآشوب طبالان خاموشی می‌گرفت . سکوتی جنگل را در پردهٔ وهم و ترس فرو برده و جادوگران وارد شده و در امتداد صف‌نیم دایره شکل‌شیوخ می‌نشستند. چند ضربهٔ طبل، مداوم ، محکم و پرطنین شروع دوران دوم جشن و نمایش را شروع و اعلام می‌نمود . این طبل‌ها عبارت بـودند از تنه‌های میان تهـی درختان‌که با پوست‌کاملا پرداخت و دباغی شده پوشیده می‌شدند و پوست با نقوشی سیاه و سفیدکه جنبهٔ جادویی‌ورمزی داشت‌منقش بود . طبالان در حالی‌که نیم‌خمیده طبل‌ها را در فشار زانوان می‌فشردند ، ضرب می‌گرفتند و این ضربی بود که دعوت

به‌رقص می‌کرد . نظم و رعایت فاصله‌ها و تقطیع ضربات و تکرارهای مداوم‌در این طبالی رعایتی شگرف داشت و به‌همین نسبت در حرکات رقاصان با آن که بسیار به‌تندی و هیجان و شور انجام می‌گرفت ، آن نظم حقیقی و تناسب حرکات‌و تنظیم خاصی‌که لازم بود انجام می‌شد .

چون مدت محدوداین قسمت نیز پایان می‌یافت ، مراسم اصلی شروع می‌شد. رقصندگان‌که پوست سیاه تن‌شان را دانه‌های الماس گون ریز و درشت عرق فروپوشانیده بود ، دایره‌شکل برزمین‌می‌نشستند : تازه بالغانی‌که لازم بود تحت‌انجام عملیات دندانی قرارگیرند ، در یك صف منتظر اجرای مراسمی بودندکه از اندیشهٔ آن ترس‌و وحشت فرا گرفته بودشان . در این مراسم‌کاهنان جادوگر را یك دسته از نوچه کاهنان یاری می‌کردند و این نوچه کاهنان در حالی که کاهنان جادوگر آمادگی از برای عملیات و کار داشتند، جوانان را نزدآنان می‌آوردند . چندکاهن جادوگر متفقاً به موازات هم شروع به‌کار می‌نمودند هرجوانی را به‌پشت به‌روی زمین خوابانیده و چند نفری دست‌ها و پاهایش‌رامحکم نگاه می‌داشتند . کاهن قطعه چوب‌کوتاه وگردی را میان دهان جوان مورد عمل‌قرار می‌دادکه دهانش باز ماند. آن‌گاه‌باسوهان‌های سنگی‌به‌سایش دندان‌های جوان چه پسر و چه‌دختر می‌پرداخت . دندان‌های بالایی و پایینی را به وسیلهٔ سوهان سنگی از دو طرف ساییده و هر دندانی را به‌شکل‌یك مثلث یا سه‌گوشه در می‌آوردند . در حالی‌که جادوگران سرگرم این اعمال بودند ، به‌فواصلی نا معین هر چند طبالی‌گرد یك طبل پایه‌کوتاه به‌روی زمین نشسته و مداوم می‌نواختند ، اما زنان و مردان‌قبیله نیز مطابق بارسم معهود در این مراسم به معاشقه می پرداختند . اما به طورکلی این مراسمی بود بسیار دردناك از برای تازه‌بالغان‌که‌گاه چند نفری در ضمن آن جان باخته و به‌دست مرگ می‌رفتند ، در حالی که هیچ تأثر و ناراحتی‌یی نیز از مرگ‌شان به‌اعضای قبیله و بازماندگان دست نمی‌داد .

در قسمت بوش‌من‌ها و آداب شکارشان از نقاشی‌های‌بسیار عالی وپیشرفته‌شان سخنی به‌میان آمد و هم‌چنین درکتاب دوم تاریخ ادیان ــ بخش دوازدهم ، بنداول

در این باره شرح و تفسیری انجام شدکه پی‌جویان بایستی بدان جا رجوع نمایند . آن چه‌که مجملا می‌توان گفت این نوع نقاشی‌ها به‌طورکلی از برای مقاصدجادوگری و دینی ترسیم وکشیده می‌شده است و می‌توان میان نقاشی‌های بوش‌من‌های باستانی بردیواره‌ها و صخره‌ها بانقاشی‌های غارهای اروپایی، به‌ویژه غارهای اسپانیا همانندی و شباهتی در اصل دیده و انگیزه‌یی به‌دست آورد. فروبه‌نی‌یوس Frobenius مردم‌شناس نامی و بزرگ آلمانی هنگامی‌که در جنگل‌های انبوه‌کنگو باچندراهنما و مستخدم خودکه از پیگمی‌ها بودندسفرمی‌کرد ، هنگامی از آنان خواست‌تاآهویی برایش شکار نمایند . اما پیگمی‌ها از قبول این تقاضا سر برتافته و اجرای‌آن را پذیره نشدند و توضیح‌دادندکه‌شکارآهو بدون‌انجام ورعایت تشریفاتی ویژه‌ومراسمی خاص امکان ناپذیر است . روز بعد فروبه‌نی‌یوس صبح هنگام ناظر تشریفات‌مذهبی و جادویی‌آنان بود از برای شکار آهو . نخست یکی ازکوتاه اندامان بومی تصویر آهویی رابه‌روی‌زمین نقاشی‌کرد . آن هنگام درست مقارن با همان زمانی‌که‌نخستین انوار و پرتوهای زرین آفتاب به‌روی آن تصویر افتاد ، وی تیری به‌کمان نهاده و به‌طرف تصویر آهو پرتاب‌کرد . در همین حال همسر آن پیگمی در حالی‌که دست هایش‌را به‌حالت نیایش به‌سوی خورشید افراشته بود ، اورادو عزایمی می‌خواند . پس از اجرای چنین مراسم وشعایری بودکه‌کوتاه‌اندامان با تیروکمان‌درکمال‌سهولت آهویی شکارکردند . هنگامی‌که از شکار باز گشتند ، مقداری از موو خون‌حیوان به روی تصویرش ریخته و پس از خواندن اورادی آن را پاک‌کردند و این چنین اعتقاد داشتندکه هرگاه چنین تشریفات‌و شعایری را انجام نمی‌دادند ، خون حیوان دامان‌شان راگرفته‌و به‌مرگ‌شان سوق می‌داد .

البته آن چه‌که مسلم است این می‌باشدکه ریشهٔ جادویی این نقاشی‌ها مسلم است . تصاویر جانورانی‌که بر دیوار های غارهای اسپانیا باقی مانده است ، دراغلب آن‌ها سوراخ‌ها و خراش‌هایی باقی مانده است‌که حدس زده می‌شود اثر نیزه و یا پیکان باشد . بدویان هنگامی‌که می‌خواستند از نتیجهٔ شکار مطمئن باشندبه‌جادوی تقلیدی توسل می‌جستند و تصویرش راکشیده و در عالم‌گمان شکارش می‌نمودند و

این موفقیت خیالی مقدمه‌یی محسوب می‌گشت از برای موفقیت عملی .

۱۰ ـ تشکیلات اجتماعی و مذهبی

موارد مشترك و عمومی در میان اقوام شکارچی و آذوقه گردآور، اختلاف‌های نژادی و زبانی و یکسانی زندگی اجتماعی و مادی ، خانه و مسکن ، روش کلبه‌سازی ، شکار و آداب جادویی ، سلاح و جنك افزار ، تیر و کمان و تفنك بادی ، چگونگی این سلاح ، زهر پیکان آلوده ، منبع این زهر ، تشکیلات اجتماعی و سیاسی ، خانواده و امور جنسی ، مذهب و دیانت ، خدای بزرك یا رب‌الارباب ، خشم و قهر و مهر او ، پزشکی و جادوگری ، ارواح شیطانی

در این بند پس از شرح و توصیفی کلی و عمومی در بارهٔ اقوام مورد نظر ، یعنی شکارچیان و آذوقه‌گردآوران، این مبحث را خاتمه خواهیم داد . در این واپسین سخن لازم است تا به موارد مشترك و خصوصیات عمومی این چنین اقوامی اشاره شود . چون باوجود اختلاف‌های نژادی و زبانی که میان این دسته‌ها وجود دارد ، اساس زندگانی اجتماع و اقتصادی و مادی‌شان بر یك پایه و روال است . از لحاظ مسکن و مأمن‌گاه و جایی از برای زندگانی . بنابر عللی که ذکر شد و اهم از آن علل عبارت است از زندگی خانه به‌دوشی و مهاجرت‌های مداوم ، میان‌شان نه خانه‌سازی رواجی دارد و نه به‌معماری آگاهی دارند . اینان هرجا تخته سنگی را جان‌پناهی یافتند و یا به‌شکاف‌ها و غارهایی رسیدند ، آن‌جاها را برای زندگی موقتی خود آماده کرده و به‌زندگی می‌پردازند . هرجایی نیز که به‌چنین جان‌پناه‌ها و مساکن طبیعی برنخوردند ، محیطی هموار را برگزیده و گرداگرد آن کلبه‌هایی می‌سازند متصل به‌هم که سقف آن‌ها را که از یك جانب شیب دارد از گل و برگ می‌پوشانند .

شکار است که اقتصاد و معاش این اقوام را تأمین می‌کند و این شکار همراه است با آداب و رسومی بسیار که اندکی در باره‌اش گفت‌وگو شد . سلاح این مردمان شکارچی عبارت است از تیر و کمان و تفنگ‌های بادی . در بارهٔ تیر و کمان سخن رفت و در بارهٔ تفنگ بادی نیز شرحی داده می‌شود . در بارهٔ این سلاح عقیدهٔ عمومی بر آن است که در هر ناحیه‌یی مستقلا اختراع شده است و تکامل پیدا کرده ، لیکن کسانی نیز هستند که معتقدند تفنگ بادی نخست در نقطه‌یی به‌وسیلهٔ کسانی اختراع

شده و به‌وسیلهٔ سیر و سفر و مهاجرت‌ها میان اقوامی بسیار اشاعه و انتشار پیداکرده است . اما در اصل موضوع و مطلب‌موردنظر این‌اختلاف آراتغییری حاصل‌نمی‌کند.

این تفنگ‌های بادی را از چوب‌های ویژه‌یی از خیزران می‌سازند که بندهای آن با فواصلی بسیار ازهم قرار داشته و گاه تا ده پا بلندی آن بالغ میشود . البته میان بسیاری ازاقوام شکارورزاین تفنگها تکامل یافته‌و به‌جز از چوب خیزران از چوب معمولی نیز ساخته می‌شود . برای این تفنگها دهانه‌ای میسازند از برای فوت‌کردن و سوراخهایی نیز برای نشانه ساختن و هدف‌گیری . تیر این تفنگها عبارت است از چوب‌هایی سبك و نازك که قدرت پرش و دور روی بسیاری ندارند و آن چه که جنبهٔ‌کاری به آنها می‌دهد، زهری است که پیکان را بدان آلوده میسازند . باالطبع این چنین تیرهای سبکی‌لازم است تا از فاصلهٔ بسیار نزدیکی بجانب هدف رها شوند و همین امر موجب چالاکی ، مهارت ، موقع شناسی و احتیاط فراوان این دسته از شکارچیان می‌شود . اما زهری که تیرهای خود را بدان می‌آلایند عبارت است از سهم مهلکی که آن را از شیرهٔ درختی به نام اوپاس **Uqas** تهیه می‌کنند . اوپاس درختی است از خانوادهٔ توتهاکه اصلش از جاوه می‌باشد. شیرهٔ سپیدرنگ این درخت سمی است بسیار قوی و کشنده که خاصیت آنی آن با ورود در خون فلج است . اما هنگامی که داخل گوشت شکار شد ، گوشتی را که بایستی خوراك شکارچیان واقع شود ، مسموم نمی‌نماید .

در بارهٔ تشکیلات اجتماعی این اقوام ، به طور کلی راه و روش چنان است‌که در بندهای گذشته توضیح داده شد . اینان با دسته‌های کوچك و پراگنده‌یی در نقاط مختلف یك منطقه از یك سرزمین به پرسه زدن میپردازند و تشکل و تفرقه‌شان واپستگی به مقدار آذوقه و فراوانی شکار دارد . مردمانی جنگ جو و ستیزه‌گر نیستند ، اما از ورود دسته های دیگر به منطقهٔ خودشان به شدت جلوگیری می‌کنند نه تشکیلات منظم و مرتب قبیله‌ای دارند و نه از دسته‌های سیاسی و طبقات اجتماعی میان‌شان خبری هست . نه حاکمی دارند و نه رئیس مقتدر و خودکامه‌ای ، بلکه در مواقع معین ، کارها و مشکلات به وسیلهٔ معتمد و ریش سپید دسته و یا شیوخ و

معتمدان بازگشوده و حل میشود . تا پیش از ازدواج از برای جوانان مناسبات جنسی و عاشقانه آزاد است . دختران و پسران می‌توانند به آزادی از تمتعات لازم عاشقانه‌یی که در جوانی جوش و خروشی دارد بهره‌مند شوند . اما با ازدواج و همسرگزینی دیگر این آزادی از برای مرد و زن لغو شده و ممنوع می‌گردد . اغلب مواقع رسم تك‌همسری میان‌شان برقرار است ، اما از برای نظم جامعه قوانینی نیز در موارد استثنایی وضع شده که معتمدان و برخی کسان که صاحب نفوذ و قدرتی هستند به موجب آن می توانند زنان بیوه و بی سرپرست را به‌زنی به گیرند و درحرم‌سرای خود از آنان نگاه داری کنند . میان این اقوام نیز هم چون بدویانی دیگر خیانت زن شوهردار و مرد زن دار بخشوده نشده و مستحق مجازاتی سخت می‌شوند که نمونه هایی بسیار از آن را میان بدویان اوقیانوسیه مشاهده نمودیم .

درمورد بوش‌من‌ها Bushmans گفته شد که در زمینهٔ دیانت و الاهیات به نیرویی فوق همهٔ نیروها و خدایی بزرگ که سرپرستی کاینات با اوست ایمان واعتقاد دارند . به طور کلی این زمینه‌یی است عمومی که تعمیم آن بر جملهٔ اقوام شکارچی و آذوقه‌گردآور قابل انتساب و صحت است . اعمال و رفتار آدمیان در نحوهٔ عمل این نیروی بزرگ آسمانی بی تأثیر و تفاوت نمی باشد ، بلکه گاه وی را بر سر مهر و محبت می‌آورد وگاه خشم ونارضایی‌اش رادامن برمی‌انگیزد. هرگاه برانگیختگی‌اش بر مهرو محبت‌وشادمانگی باشد ، آذوقه‌ای فراوان و شکاری صحرا پراگن و هوایی خوش و آرام به پاس تقدیر به دستهٔ نیایش‌گران‌اش نثار می کند . اما هرگاه کردار و اعمال بندگان خشم و قهرش را دامن زند ، شرار تندآگین آن به صورت‌برق و فریاد دژم گونه‌اش چون رعد در دل آسمان به بندگسلی پرداخته و فاجعه‌یی را برای بندگان پیش گویی می کند . برای پیش‌گیری از خشم و قهر این رب‌الارباب بدون شك یك سلسله منهیات و تابوهای فراوانی وضع می‌شد که جملگی از برای خوشنود نگاه داشتن خدای بزرگ و جلوگیری از خشم و قهرش به وجود آمد .

ترس‌عجیب وبسیار پردامنه‌یی میان این‌اقوام از ارواح شریرو اشباح سرگردان وجود دارد . این ارواح شریر مصدر بسیاری از ناراحتی‌ها و بدفرجامی‌ها میان مردم

می‌شوند که از جمله بیماریها و امراض گوناگون را بایستی نام برد. اما از برای دفع این گونه آسیب‌ها جادوگران پزشکی وجود دارندکه تخصص‌شان دفع این آسیب هایی‌است که از جانب ارواح شیطانی به ظهور می‌رسد. جادوگران پزشك با وسایل جادویی و اوراد و تعویذها و طلسم‌های گوناگون بیماری را از تن بیماران بیرون کشیده و نابود می‌سازند. میان این مردمان جادو و جادوگری و طلسم بندی و سیاه بخت‌کردن دیگران نیز رواجی داشته و شایع است، اما در حالی که افراد از آزار و ایذاء ارواح بدکار و شیطانی سخت در هراس‌اند، به جادوی دیگران چندان اهمیتی قایل نمی‌شوند و می توان گفت این مورد یکی از موارد کاملا استثنایی است که میان بدویان هیچ نقطه‌ای از جهان نظیر ندارد.

۱۱- دینکاهای سودانی

تنومندترین سیاهان آفریقایی، آداب و رسوم گوناگون، اقتصاد، کشاورزی و گله‌داری، فقرو بدایامی، قبیلهٔ هادن دوات، بحثی در بارهٔ این قبیله، زن و روش فرهنگی، دین‌کاهای سودان، زندگی عمومی، کرانه‌نشین‌های نیل، اعتقادات، اوهام و خرافات، ارواح شیطانی جادو و طلسم، ثروت، شمش طلا یاگاو، وضع زنان، نیاگان پرستی، روش تجلیل‌بیاگان خال‌کوبی، زینت‌آلات و فلسفهٔ‌آن، خودآرایی، مناسبات جنسی، پسران و دختران، برهنگی

البته مطابق با روشی که لازم بود در این بخش، یعنی بخش مربوط به قارهٔ تاریك پیش‌گرفته و عمل شود، میبایستی از افریقای شمالی که اغلب و یا به‌طورکلی مناطق متمدن قدیم و نواحی مسلمان نشین است، صرف‌نظر شود و چنین نیز شد. اما در این جا به طور اختصار از قبایل سودانی گفت و گویی می‌شود. اینان مردمانی هستند برخلاف آنانی که تا کنون در باره‌شان سخن گفتیم بسیار تنومند و بلند بالا که اغلب هم به دام چرانی اشتغال دارند وهم از کشت و زرع و کم بیش استفاده‌یی می‌کنند. دراین‌جا دیانت اسلام رواج دارد و مردمان نیز با تعصب خاصی اصول این دیانت را به مرحلهٔ اجرا می‌گذارند. اما قبایلی بسیار هستند که اسلام و معتقدات و آداب و رسوم اسلامی را سخت با معتقدات و رسوم محلی درآمیخته‌اند، به‌طوری‌که از اسلام تنها نامی بیش میان‌شان باقی نیست.

در منطقهٔ وسیع وگسترده‌یی که‌قبایل‌گوناگون سودانی زندگی می‌کنند، آداب و رسوم مختلفی شایع و برقراراست . مطابق با شرحی که در بارهٔ وضع اقتصادی این قاره داده شد ، اقتصاد و تأمین معاش این اقوام از طرق و روش‌های گوناگونی‌روبراه می‌شود . قبایل مختلف وگوناگون با نشانه‌هاوعلایمی در وضع خال‌کوبی و آرایش از هم مشخص می‌شوند . برخی از این قبایل در فقر و وضع بسیار اسف انگیز و بدی زندگی می‌کنند که ازجمله بایستی از قبیلهٔ **هادن‌دوات** Hadan Doatt نام برد. اینان مردمانی هستند دورگه که از اختلاط نژاد تازی و سیاه پوستان آفریقایی به وجود آمده‌اند . مردمان این قبیله در شهر و صحرا پراگنده‌اند . زندگی‌شهرنشینی‌شان در منتها درجهٔ فقر و مذلت می‌باشد، اما ساکنان صحرا که به صورت دسته‌های چند خانواری زندگی می‌کنند به‌نسبت ازموقعیت بهتری برخور دارند. چنان‌گفته‌شد دیانت اسلامی را با تعصب وگرایش بسیار شدیدی پذیره‌اند و دین وفرهنگ اسلامی را با تعصب وگرایش بسیارشدیدی پذیره‌اند ودین وفرهنگ اسلامی میان شان‌رواج دارد . اما هرچه که از مرکز دورتر می‌شوند ، تداخل عناصر بومی در دیانت‌اسلامی بیشتر نظرگیر می‌آید . آن‌چه که میان این مردمان تا حدودی شگفتی برمی‌انگیزد آزادی و موقعیت و مساوات زنان است. البته شگفتی از آن نقطه نظر است که میان قبایل بدوی ، به ویژه در مناطقی که روش پدر شاهی **Patriarchat** بر قرار است زن دارای موقعیتی چنین باشند. زنان در زندگی خانوادگی تبحر بسیاری دارند ودر خارج بامردان‌مشارکت‌ومعاضدت‌می‌کنند، تعددزوجات‌میان‌شان برقراراست‌ودر بارهٔ‌روابط جنسی بسیار سخت‌گیرمی‌باشند .

قبیلهٔ دینکا **Dinka** در سودان اهمیت بسیاری دارند و برتمامی قبایل و گروه‌های دیگر ازلحاظ تعداد نفرات فزون هستند. شاید در آفریقا اینان رشیدترین سیاه‌پوستان محسوب شوند . زندگی‌شان از راه کشاورزی و دام داری می‌گذرد و در سراسر حواشی رود نیل در قسمت و امتداد معینی اقامت دارند و به همین جهت به‌کرانه‌نشین **Nilotic** موسوم شده‌اند. هرچند شمارهٔ افراد جمعیت شان بسیاراست

اما تشکل و تجمع قابل ملاحظه‌یی میانشان برقرار نیست . واحد بزرگ و کلی‌شان به قبیله‌ها یا دسته‌های بزرگی تقسیم می‌شود که هر کدام از این گروه‌های بزرگ و و قابل ملاحظه نیز به دسته‌های فرعی کوچك تری تقسیم شده و یك واحد اقتصادی کوچکی را تشکیل می‌دهند . هرگروه بزرگی دارای یك رئیس است و دسته های کوچك‌تر نیز هرکدام رئیس و سالاری دارند که اغلب خودمختار می باشند ورؤسای بزرگ نیز کمتر درکار رؤسای محلی مداخله می‌نمایند .

اوهام و خرافات میان این سیاه‌ترین مردم روی زمین به حد بسیار زیادی رایج و نافذ است . محیط اطراف و جوانب خود را لبریز از شیاطین بدطینت و ارواح موذی و اشباح نامریی می‌پندارند و همین گستردگی و نفوذ این گونه عقاید است که این مردمان تنومند و بلند اندام را سخت ترسو بار آورده است . همواره در این وهم و گمان به سر می‌برند که از جانب یکی از موجودات نا مریی مورد حمله و صدمه واقع می‌شوند و به همین سبب است که اذکار و اوراد بسیاری از برای دفع این بلایا میان‌شان رایج است و تعویذها و طلسم‌های بسیاری با خود از برای مصون ماندن از این گرفتاریها آویزان می‌کنند .

در بارهٔ اهمیت گاو میان کشاورزان و دامداران به تفصیل در بندهای گذشته سخن رفت ، و بایستی گفته شود که میان دین‌کاها Dinkas نیز اهمیتی فراوان دارد و در بارهٔ این دام سودرسان افسانه ها و روایاتی داستانی نقل می‌کنند و آن‌ها را مظاهر خدایی و هدایای عزیز خدایان در زمین میشمرند . برخی اوقات که وضع نامساعد محیط و فقر و پریشانی فوق‌العاده دسته‌های بزرگ تر را چون دسته‌های اقوام شکارورز تجزیه می‌کند و هر چند خانواری در یك قصبه به زندگی سختی ادامه می‌دهند ، اجباراً از مدفوع گاو تغذیه و سدجوع می‌کنند . گاو چنان که ذکر شد میان اقوام آفریقایی هم‌چون پول نقد و شمش طلا و ثروتی است که بسیار گرامی شمرده می شود . گاو ملاك شخصیت ، ثروت و نفوذ است و به ندرت اتفاق می افتدکه گاوی را از برای استفاده از گوشت و تغذیه به‌کشند . البته استفادهٔ خوراکی از خون و شیر گاو به‌عمل می‌آید . ابتدا شیر گاو را می دوشند و پس از آن گردن گاو را

با سر نیزه شکافی کوچك داده و خون به اندازهٔ کافی گرفته و با شیر مخلوط کرده و می‌نوشند و این یك آشامیدنی مغذی، مکفی و گوارا از برای‌شان محسوب می‌شود اما گاه نیز تنها به خوردن خون گاو بسنده می‌کنند به‌این ترتیب‌که نقطه‌یی از گردن گاو را شکافی داده و خونش را می‌مکند و پس‌از آن با مدفوع گاو روی زخم را می‌پوشانند تا التیام یابد. زن را اغلب خرید و فروش می‌کنند، اما البته جنبهٔ خرید و فروش به مفهوم متعارف و برده‌وار آن نمی باشد، بلکه هر مردی که بخواهد زنی و همسری برگزیند، بایستی بهای دختر را با چند رأس گاو به پدر دختر به پردازد و میان اغلب اقوام گاودار آفریقایی این رسم شایع است.

هرچه که از کرانه‌های نیل دورتر شود، به همان نسبت دسته‌ها و گروه‌های دینکایی به همان نسبت‌از تمدن دورترشده وشدت بدویت وعقب‌ماندگی‌شان‌روشن‌تر به نظر می‌رسد. نزدیك سودان و درحوالی رود، تا آن‌گاه که هنوز در قلب علف‌زارها و صحرا و بیابان پراگنده نشده‌اند وضع و حال‌شان نسبت به دسته‌های دیگر رضایت‌بخش‌تر است. کلبه می‌سازند، کشت می‌کنند و به دام داری اشتغال‌می‌ورزند مراسم بدویانه، رقص‌های تند و شگفت، آداب و رسوم‌کهن، برهنگی و بسیاری از این‌گونه حالات و احوالات نزدشان به درجهٔ خفیفی وجود دارد. زندگی‌شان تقریباً باکوچ نشینی و مهاجرت‌های مداوم ومستمر بستگی ندارد و محدودیت‌های جنسی و اخلاقی میان‌شان فراوان است. اما به هر نسبتی که پراگنده‌تر و دورتر می‌شوند، حالات و رسوم و آداب بدوی‌شان شدت تظاهر بیشتری را به عرضهٔ ظهور می‌رساند. وضع اقتصادی‌شان آن‌قدر تباهی و فقر پیدامی‌کندکه بسیاری از اقوام شکارچی‌وضع وحال‌شان به مراتب ازاینان شایسته‌تر می‌باشد. اما باتمام این احوال زندگانی‌ومعاش اینان نیز به همان نحوهٔ شکارچیان تأمین می‌شود. اغلب این مردم، به ویژه‌پسران‌و دختران کاملا برهنه به‌سر می‌برندوزینت‌آلات بسیار با خود همراه می‌کنند. دختران‌و پسران و مردان چون برخی از سرخ‌پوستان آمریکایی سر خود را تراشیده‌ومقداری مو در مغز سر باقی می‌گذارندکه در پسران و دختران، اندازه‌اش‌فرق می‌کند. قبایل،

دسته‌ها و گروهای کوچك به وسیلهٔ علایمی که برجاهای مختلف بدن‌شان ایجادمی‌کنند از هم شناخته می‌شوند . این علایم اغلب بر بازو ، پیشانی به طرف بالا و پیشرفته در پوست سر وشقیقه‌ها ایجاد می‌شود وعلایمی است که به هیچ شکلی محو و برزدوده نمی‌شوند. از برای این منظور به وسیلهٔ آهن تفته وسرخ شده در جاهای معین‌بدن، گوشت را می‌سوزانند وچون داخل گوشت گود شد ، در آن خاکستر ریخته و روی آن را می‌بندند تا زخم بهبود حاصل‌کند. چون مدت معین سپری شد ، روی آن را بازمی‌کنند وعلایم دسته به شکل برجسته ونمایانی بر نقاط مختلف بدن تاواپسین دم مرگ باقی می‌ماند . البته این نوعی از مراسم وارد شدن جوانان است به جرگهٔ بالغان و بزرگ سالان که ضمن انجام تشریفاتی چندکه‌تاکنون‌نظایرش‌بسیار بازگو و شرح شده است اتفاق می‌افتد .

پرستش ارواح نیاگان و احترام به آنها میان این مردم رواج دارد و به شکلی که در قسمت‌های آینده ملاحظه خواهد شد ، این امر ، یعنی نیاگان پرستی یکی از خصایص مذهبی قارهٔ سیاه می‌باشد . هم‌چنین ارواح شیطانی و شریری که در پهنه‌گاه صحرا و بیابان و در اعماق جنگلها سکنا دارند پرستیده شده و احترام می‌شوند . هر فردی سعی می‌کند و می‌کوشد تا تزیینات و زینت آلات پدر و جد و نیاگانش راحفظ کرده وعزیز شمارد. مردان اغلب در مراسم رسمی و جشنها و به هنگام اجرای آداب و رسوم و تشریفات ، این زینت‌آلات اجداد و نیاگان را به خود می‌آویزند تا قدرت و شوکت آنان را یکسره در خود جمع کرده و به جلوه در آورند و از سویی دیگر ارواح و نیاگان را شاد و راضی میسازند . به همین جهت است که گاه در سراسر بدن یکی از این مردمان جایی خالی پیدانمی‌شود . پیشانی‌ها ، شقیقه‌ها و بازوها تمامی با نقش برجستهٔ دسته نمایان است واغلب مردان‌گوشهٔ چپ لب زیرین خودرا شکافی داده و چوب کوتاه مخصوصی از آن گذرانده‌اند .

نزد بدوی‌ترین‌شان مناسبات جنسی تا حدودی آزاد بوده و چنان‌که در مورد قبایل شمالی‌تر ذکر شد ، در این امر محدودیت‌هایی سخت میان‌شان برقرار نیست. پسران‌و دختران‌کاملا برهنه زندگی می‌کنندو هرگاه‌که در صدد پوشانیدن آنان

برآمده‌اند وکوشیده‌اند تا زشتی و قبح این روش را بدانان گوشزد نمایند ، این بدویان با این منطق خود مجاب‌شان ساخته‌اندکه در بدن و اندام دختران و پسران ما نقصی وجود ندارد تا آن‌ها را به‌پوشانیم . به‌هرانجام به‌ویژه دختران تا هنگامی که‌ازدواج کنند لازم است تاکاملا برهنه زندگی کنندتا طالبان و خواهندگان آنان مشاهده‌کنند که نقصی در اندام دختر وجود ندارد . پس از عروسی هردختری از برای سترعورت تنها به‌آویختن پیش آویزکوچکی قناعت می‌کند .

۱۲ـ رقص‌های آفریقایی

(قبیلهٔ آزاند)

نکاتی کلی در بارهٔ رقص و رقاص ، مرجع برای مطالعهٔ انواع رقص‌های بدویان ، قبیلهٔ آزانداز قبایل سودانی ، مذهب و پندارهای مذهبی ، وضع عمومی وکلی زندگی ، رقص بهیرودا یا رقص آبجو ، منشأ و انگیزهٔ اجتماعی این رقص ، مراسم سوگواری میان ملل متمدن و منشأ اجتماعی آن ، در بارهٔ رقص آبجو ، مراسم سوگواری ، گرد آمدن دسته‌های مختلف ، توزیع آبجو ، آغاز رقص ، شکل فنی رقص ، نقش حرکات ، موسیقی ، مناسبات جنسی و حدود آن

دربارهٔ رقص ، شرح و توصیف آن، تحلیل و تفسیر رقص‌های گوناگون ، دسته بندی آنها و بسیاری دیگر در این مورد ، به‌جای‌خود درکتاب دوم تاریخ ادیان به‌تفصیل گفت‌وگو شده است . البته این گفت‌وگو و نتیجه‌گیری در آن کتاب ، بیشتر از برای مطالبی در بارهٔ رقص بدویان و اهمیت آن است که در سراسر تاریخ دیانات و زندگی بدویان با آن سروکار پیدا می‌شود . در این بند نظر آن است تا از رقص‌های شایع در آفریقا ، ویالااقل چند نمونه از آن پای‌کوبی‌های تند و شور انگیز سخنی به‌میان آمده و شرح و تفسیری انجام شودو این مورد از سودان شروع خواهدشد . در بند فوق‌که از دین‌کاها **Dinkas** ، یعنی یکی از قبایل بزرگ سودانی سخن به‌میان بود ، در مورد رقص مطلبی به‌میان نیامد . هم چنین یکی دیگر از قبایل سودانی « سودان مصر » قبیلهٔ آزاند **Azande** می‌باشدکه میان اینان نیز به‌تقریب همان روش و نحوهٔ دیانت و زندگی دین‌کاها برقرار می‌باشد . اینان نیز سیاه پوستان دورگه‌یی هستند تنومند، امانه با بلنداندامی دینکاها. هم کشاورزی می‌کنند و هم‌دامداری . از ارواح و اشباح شریر و شیطانی سخت بیم‌ناک و هراس آلوده‌اند و از برای راضی نگاه داشتن‌شان مراسمی انجام می‌دهند. نیاگان‌شان و ارواح درگذشتگان را احترام

نهاده‌و به‌نیاپرستی آیین دارند .

میان قبیلهٔ آزاند ؛ رقصی شایع بود به‌نام بهیر بودا Bhere buba یا رقص آب‌جو . این رقص درصورت‌ظاهری‌اش رقصی بودکه مراسم‌سوگ وعزا را نشان‌می‌داد. هرگاه از خانواده‌یی فردی فوت می‌کرد ، به‌زودی مقدمات اجرای چنین رقصی‌انجام می‌شد . در زیر پوشش مراسم و تشریفات ظاهری ، یك هدف عمیق اجتماعی نهفته بودکه مناسبات اجتماعی، تجدید عهدو پیمان ، تحکیم هم‌دردی و نزدیکی اجتماعی، حس معاونت ومشارکت را در افراد زنده می‌کرده‌هم‌چنین‌موجب‌می‌شد تا بادیدارهایی که در این مواقع انجام می‌شد ، خویشاوندان دور هم را ملاقات‌کرده و از حال و وضع یکدیگر باخبر شوند . هم‌اکنون تشریفاتی میان ملل متمدنی‌که قید دیانات بزرگ و مترقی را به‌گردن دارند ،این‌گونه مراسم در هنگام سوگ و عزاکه‌در نتیجهٔ فوت و مرگ یکی از افراد اجتماع حاصل می‌شود ، انجام می‌گیرد . هرگاه یکی از خویشان فوت شود ، تمامی افرادخانواده ، خویشان‌نزدیك و دور، حتاخویشاوندانی که‌ده‌ها فرسنگ از آن جا فاصله داشته و در شهرهایی دیگر زندگی می‌کنند ، از برای شرکت در مراسمی خود را به‌محل‌حادثه‌رسانیده وگرد هم جمع می‌شوند . اما آیا در واقع انگیزهٔ این تجمعات بزرگ و مراسم و تشریفات تنها سوگواری و عزاداری است ؟ البته نه ، بلکه این دست‌آویزی است از برای امور اجتماعی . اعضای دور خانواده‌که شاید سالیانی چند هم را ندیده و از حال یکدیگر بی‌خبرند در این مراسم‌گرد می‌شوندو میان‌شان با این‌دیدارو از دست دادن یکی از اعضاحس همدردی و معاونت و دلداری به‌وجود می‌آید . بسیاری از نقارها وکدورت‌ها ازمیان می‌رودو در این اجتماع بساگرفتاریهایی‌که باآن حس همدردی و معاونت‌گره‌گشوده می‌شودو به‌طورکلی در زیر این سرپوش و تشریفات ، هر چندگاهی یك بار چنین مناسباتی تجدید شده و به‌استحکام وقوام‌و نیرومندی و تشکل اجتماع‌کومك‌می‌نماید.

پس اینك‌بااین‌گفتهٔ‌کوتاه‌نه بر آن که می‌توانیم تطبیق و مقایسه‌یی از دیدگاه منشأیابی میان رسوم و عقاید بدویان و متمدنان برقرار کنیم، بلکه به شیوه‌یی ـ خود به خود ذهن می‌تواند در ماورای ظاهرفریب‌ناك و بی‌منطق بدویان،علل‌وانگیزه‌هایی

منطقی را باز جوید . میان قبیلهٔ آزاند هنگامی که مرگی پیش می‌آید، به وسیلهٔ طبل و طبالی این خبر به زودی در سراسر منطقه نشر و اعلام می‌شود . افراد دسته‌های مختلف از ده‌ها فرسنگ راه خود را به محل حادثه می‌رسانند و تمام خویشان متوفا و خانواده‌اش از دور و نزدیك جمع می‌شوند . آن‌گاه آب‌جو از جانب خانوادهٔ سوگوار و ماتم زده میان تمامی شرکت‌کنندگان تقسیم می‌شود. در این مراسم ضربات طبل طبالان مداوم و یك‌نواخت شنیده می‌شود . آن‌گاه دستهٔ آوازخوانان در نقطه‌یی گرد می‌آیند و شروع به همسرایی می‌کنند. آواز این همسرایان‌غم‌آلوده وحزن‌انگیز نمی‌باشد بلکه هرچه زمان میگذرد ، شور و هیجانی در آن ایجاد می‌شود. گرداگرد این دستهٔ همسرایان ، دستهٔ رقصندگان مرد در یك دایره قرار می‌گرفتند ، دایره‌یی که محور اصلی آن خوانندگان محسوب می‌شدند . این مردان در آغاز در حالی که دست به دست هم داشتند یك دور از جهتی رقص ملایمی‌کرده و می‌گشتند ، و چون یك‌دور تمام از رقص تمام میشد ، به جهت مخالف یك دور دیگر می‌رقصیدند و این روش‌هم‌چنان ادامه می‌یافت. زنان دردایره‌یی بزرگ‌تر دورادور مردان‌قرارمی‌گرفتند و حالات و حرکات اینان با هم نشانی استعاره آمیز و کنایه بردار بود از معاشقه. در حالی که دو به دو هم را به آغوش می‌کشیدند ، با رمز و اشاره جهات معاشقهٔ زنان و مردان را به نمایش در می آوردند ودر این حال آنان نیز یك‌دور دایره رقصیده و پس از آن در جهت مخالف یك دور دیگر را آغاز می‌کردند و جهات شان مخالف جهت مردان می‌بود . موسیقی در جریان این رقص نقشی داشت بسیار مهم و دستهٔ طبالان را فردی راه نمایی می‌کرد که در این امور ذوق و تجربه و کارآمدی داشت و این در واقع حرفهٔ او محسوب می‌گشت .

اما این رقص در همین حال باقی نمی‌ماند ، چون موسیقی و طبالان که نقطهٔ ثقل مرکزی با شمار بودند ، در مراحل مختلف با ضربات طبل شور و هیجان را برمی‌انگیختند. کم‌کم‌نظم اولیه از میان رفته ورقص‌های تندی با شور و هیجان زایدالوصفی درمی‌گرفت . رقص مردان و زنان که جداگانه بود به هم درآمیخته و چون ابراز نهایت حرکت و شور در رقص‌های جفتی میسر نیست ، رقص صورت تکی به

خود میگرفت. هم‌آهنگی رقصندگان با ضربات مداوم طبل تنها در پا رعایت نمی‌شد بلکه دستها ، بازوان ، قسمت سفلای بدن ، شانه‌ها و بازوان ، سر و گردن و اعضای دیگر بدن همه و جملگی در این شور و حرکات هم‌آهنگ و تند سهیم بودند .

در این رقص پسران و دختران نقش و سهم عمده‌یی داشتند ، چون مناسبات جنسی از برای پسران و دختران تازه به بلوغ رسیده آزاد بود و می‌توانستند با هم روابط عاشقانه برقرار کرده و متمتع و متلذذ شوند ، حتا این آزادی تا بدان جا بود که روابط پسران و دختران و احیاناً زنان و مردان به روابط جنسی منتهی می‌شد . البته اجتماع در ظاهر این مناسبات را منع میکرد و به افراد اجتماع حکم میکرد که حق ندارند در انظار عام و به شکلی عیان و آشکار به این مناسبات به‌پردازند ، بلکه توصیه می‌نمودکه از برای اقناع امیال جنسی بایستی به پوشیدگی ، بی‌سر- و صدایی و اختفا توسل جویند و این اعمال در نهان و دور از غوغا و جنجال انجام شود . به همین‌جهت در پایان رقص دختران و پسران زنان و مردان دور از قیود و قوانین ، به دلخواه جفت جفت به گوشه وکنار ، دور از انظارهم پناه برده و در شور مستی و جوشش حاصلهٔ پس از رقاصی، کام می‌دادند و کام می‌گرفتند . در جاوه ، قسمت‌های وسیعی از آسیای جنوب شرقی ، جزایر حوزهٔ جنوبی اوقیانوس کبیر ، استرالیا ، و هم‌چنین میان برخی از سرخ پوستان آمریکایی و اسکیموها این گونه رقص‌ها وجود داشته و دارد که‌پس از پایان‌مراسم و موعد مقرر جشن ، دوباره‌وضع به حالت عادی باز میگردد و قوانین و محدودیت‌ها و تابوهای فراوان هم چنان به قوت اجرایی خود حکم روایی می یابند .

۱۳ ـ رقص و بنیان معتقدات

مراسم رایج و عمومی میان بدویان ، دینکاها و اساس رقص آن‌ها ، مراسم ابتدایی رقص ، شرکت عموم افراد ، تعداددستهٔ رقصندگان ، تماشاگران ونظاره‌کنندگان ، رقاصان یازنان و مردانی‌کاملا برهنه . وضع تماشاگران ، هیجان‌وشور رقص ، مراسم‌پس ازرقص وآزادی‌جنسی، نوعی‌رقص ، ارتباط باارواح وقوای فوق‌طبیعی ، رقص‌مذهبی وولوف‌ها ، مراسم‌عمیق مذهبی‌این رقص ، همانندی های رقصی ، قبایل یوروبا ورقص مذهبی آن‌ها ، رسوم و اعتقادات ، رقص ونیاگان پرستی

این‌گونه رقص‌ها وامثال ونظایر آن چنان‌که‌ذکرشد درمناطق بدوی‌نشین بسیار فراوان است . البته از برای شناخت انواع این رقص‌هاکه هر نوع‌شان مقصد وهدف خاصی‌را دنبال می‌کنند ، همان‌گونه‌که ذکرشد بایستی به‌کتاب دوم وبخش مربوط به رقص رجوع‌شود . نظیررقصی‌که درمیان قبیلهٔ آزاند معمول ومرسوم بود وازآن‌سخن گفته‌شد ، رقصی‌است میان دین‌کاها **Dinkas**. هرچند به نظرمی‌رسدکه در ظاهرامر این رقصی‌است بسیار ساده‌که ازبرای تفریح وبساطت انجام می‌گیرد ، اما به‌روشنی در صورت مطالعه‌یی‌دقیق ومشاهده‌یی هشیارانه تاپایان مراسم ، اهداف جنسی واجتماعی این‌رقص نیزآشکار می‌شود .

اغلب این‌گونه رقص‌ها عصرهنگام شروع می‌شود . البته درمواقع مختلف برگزاری جشن‌ها تفاوت پیدا می‌کند ، چون برخی اوقات جشن کاملا جنبه‌یی عمومی وهمگانی داشته ولازم است تادسته‌های مختلف وافرادی‌که در چندین فرسنگ دورتر زندگی می‌کنند به محل انجام تشریفات برسند . این‌گونه جشن‌ها در مواقعی چون عروسی ومراسم ورود جوانان به‌جرگهٔ مردان ویا اوقاتی دیگرانجام می‌شود . دسته و گروهی‌که درکار برگزاری جشن‌است باضربات طبل افراد رادعوت به‌شرکت درمراسم می‌نماید وافراد دسته دسته وخانوار ـ خانوار به‌سوی جایگاه معهود به‌راه‌می‌افتند . در این‌جا تمامی افراد دررقص شرکت نمی‌کنند ، بلکه دستهٔ رقاصان بنا برمقتضیات وقت،قبلاتعیین می‌شوند ویادستهٔ رقصندگان حرفه‌یی دررقص شرکت می‌ورزند . گاه گاه آواز دستهٔ همسرایان آهنگ‌طبل‌ها رایاری می‌کند . دستهٔ‌رقاصان برحسب‌ازدیاد

ویاکم بودن هیأت نظاره‌کنندگان کم و بیش می‌شوند. درمواقع عادی در برابر هرده نفر تماشاچی یك رقاص وجود دارد که البته گاه نیز در برابر هرهفت نفر و یا پنج نفر یك رقاص واقع می‌شود. مثلا هرگاه نظاره کنندگان هزار نفر باشند، به‌تفاوت از سد تا پنج سد رقاص به رقص می‌پردازند. هیأت ودستهٔ رقاصان مرکب اززنان ومردان ودختران و پسرانی است که کاملا برهنه می‌باشند ودرحصار دایره‌شکل وچند طبقه‌یی مردان‌وزنان تماشاگرواقع می‌باشند. هرچندکه رقصندگان می‌رقصند، اما آهنگ تند موسیقی و رقص وآوازه‌خوانی پرشور وجذبهٔ رقاصان، نظاره‌کنندگان را نیز به جنبش وامی‌دارد امارقص آنان درحال ایستاده وخفیف است. درمراحل بعدی‌نظم دوایروتماشاچیان و رقصندگان برهم خورده وحالت‌گیجی، رخوت وهیجانی عمیق چنان بی‌خودشان می‌سازدکه احساسات جنسی‌شان تحت‌الشعاع قرارگرفته وبه‌چیزی جزهیجان بیشتروحفظ هم آهنگی توجهی نمی‌کنند. این رقص از جملهٔ مهیج‌ترین وتندترین رقص‌های آفریقایی است‌که در شامگاهان رعبی بسیار دردل خارجیان برمی‌انگیزد. اما به همان نسبت وحدی‌که آهنگ تندشده بود کندی می‌گیرد و کم کم هیجان شورانگیز پیشین فرونشسته ونظم اولیهٔ رقص برقرار می‌شود. این پایان مراسم رقص برهنگان است وکم‌کم درحالی‌که مردان وزنان، پسران ودختران جفت به‌جفت ودرهم پیچیده وخواهان از جایگاه رقص دور می‌شوند، به‌نظر می‌رسدکه به‌کلبه‌های خود از برای استراحت می‌روند. امادر واقع این اختفایی است‌که درحال خود می‌کنند، چون اجتماع تظاهروآشکارایی مناسبات جنسی‌را نکوهیده وافرادرا به‌حفظ رسوم‌وقوانین، حتا در جشن‌های عمومی دعوت می‌کند. به‌همین جهت جفت‌ها هم‌چون‌که ازهم دور شدند، هرج‌ومرج جنسی‌راباب‌کرده وبه‌دل‌خواه باهم می‌آمیزند. مدت‌این جشن‌ها وبرداشتن قیدوبندهای تحریمی‌طولانی نیست‌واغلب ازیك شبانه‌روز تجاوز نمی‌نماید، وپس ازآن‌افراد دسته‌های مختلف‌که شبی‌را باهم‌گذرانده بودند، در حالی «ژن»هایی میان‌شان مبادله شده‌بود، به‌سوی قرارگاه خود ره‌سپرمی‌گشتند.

نوعی رقص‌های دیگر نیزمیان بدویان سیاه پوست آفریقایی وهم چنین مردم ابتدایی نقاط دیگرجهان مورد عمل و تشریفات است. دراین نوع رقص‌ها سعی و

کوشش بر آن است تا رقصنده و یا رقصنده‌گان به‌وسیلهٔ حرکات و اعمال تند و بی‌امان حالاتی خاص درشان ایجاد شود ، حالاتی روانی وعصبی‌که ازخود بی‌خودشان ساخته ودنیایی دیگر برای‌شان برسازد . ولوف Woloff های آفریقای غربی یك هم چو رقصی میان رقص‌های دیگرشان شایع و معمول است . ولوف‌ها سیاه پوستانی هستند باآیین نیاگان پرستی‌که محیط اطراف‌شان مملو وآگنده است ازاشباح وارواح شریر شیطانی ، ارواحی‌که نفوس موذی فوق طبیعی بوده و همواره مترصدند تازندگی سیاه سیاهان راصدمه وآسیب رسانند .واسطهٔ میان این ارواح بدخیم‌وبی‌انجام ساحره‌هایی هستندکه بلایا وصدمات ازجانب آنان به‌مردمان منتقل می‌شود .

هرگاه درقوم، قبیله ویاگروه، فردی یاافرادی به‌مصیبتی دوچار می‌شدند ویادر اصطلاح جن‌زده شده ودردام بی‌فرجام وسیاه ارواح پلیدگرفتار می‌شدند ، به زودی اذهان‌متوجه ساحره‌یی می‌شدکه واسطهٔ انتقال آن‌مصیبت وصدمت ازجانب ارواح‌قرار گرفته‌بود . درچنین احوالی احساسات جمعیت برانگیخته شده وبه‌خشم می‌آمدند . پس درکار فراهم آوردن تشریفاتی می‌شدندکه به‌وسیلهٔ آن‌ها ساحره‌یی راکه دست به این‌تباهی یازیده دست‌گیرسازند . درچنین هنگامی اززنانی استفاده می‌کردندکه در زبان‌محلی به‌عنوان مدوپ Mdeup خوانده می‌شدند . شاید دراین زنان ویژه‌گی‌ها وحالات‌مصروعان تااندازه‌یی ، به‌نسبت‌کم‌وزیاد وجود می‌داشت . طی‌آداب وتشریفاتی خانواده ویاکلانی‌که مورد ایذاء ومصیبت قرارگرفته‌بود ، مدوپی یاساحره‌یابی رااجیر می‌کرد . زن ساحره‌یاب درنقطه‌یی معین ابتدا به‌تنهایی می‌نشست . از سویی دیگر طبالان باآهنگ ویژه‌یی به‌نواختن می‌پرداختند واین آهنگ بودکه نوعی فشاروبر انگیختگی خاصی‌را درآن زن‌ایجاد می‌کرد وبه‌رقص می‌پرداخت . شکل معمول‌این رقص روشی‌بود ویژه ، روشی‌که بتواند بی‌خویشتنی راهرچه بیشتر برانگیزد . اغلب وبیشترحرکات واعمال رقص درقسمت سروگردن‌وپس ازآن قسمت فوقانی بدن‌متمرکز بود . غدد عصبی‌گردن درضمن حرکاتی تندوفشارهایی مداوم تحریك می‌شد . دودست رقاص‌نیزلازم بودتا حرکاتی تندوسخت داشته باشد ، چنان‌که دوآرنج رقصنده ازپشت به‌هم برمی‌خورد . چون مدوپ حالت‌رقص خودرا درمی‌یافت ، آهنگ طبل‌ها بسیار

تند وشورآگین می‌شد و به‌همان نسبت زن‌رقصنده نیز به حرکات تندتری می‌پرداخت تا بدان‌جاکه به‌سرگیجه دوچار شده وچشم‌هایش به‌پشت‌گشته و بی‌هوش و بی‌خود به‌زمین در افکنده می‌شد . در چنین هنگامی عقیدهٔ عمومی برآن بودکه مدوپ با نیروهای نامریی وفوق طبیعی و خدایان مربوط می‌شود وارواح نیك وخوش‌گرای قبیله درش حلول‌کرده و نام‌زن ساحررا به‌وی‌باز می‌گویند . پس چون‌مدوپ از بیهوشی به‌درمی‌شد نام ساحره‌یی راکه ارواح خوش قبیله بدو بازگفته بودند برزبان می‌آورد وزنیّ ویا ساحره‌یی‌که نامش بدین‌طریق برزبان ساحره‌یاب آمده‌بود ازجانب اعضای‌کین خواه وانتقام جوکشته می‌شد .

میان اسکیموهای آلاسکا نیزتقریباً چنین رقصی شایع بود . در این‌جا یك شمن آداب‌رقص وجد آمیزرا به‌جا می‌آوردکه‌عده‌یی ازنوچه‌ها همراهی‌اش می‌کردند. در این‌جا شمن لباسی از پوست جانوری به‌تن می‌کشید وشروع به رقصی بسیار مهیج می‌نمود وبرآن بودندکه روح آن جانور دراو حلول‌کرده و با عالمی دیگر مرتبط‌اش می‌کند . هم‌چنین میان ودا Vedda ها نیزرقص‌هایی این چنین جذبه‌یی ووجدآور که در واپسین مرحلهٔ آن ارتباطی با ارواح و قوای فوق طبیعی حاصل می شد معمول بود .

میان قبایل آفریقایی یوروبا Yoruba رقص‌هایی معمول وشایع بودکه‌بیشتر جنبهٔ مذهبی‌اش روشن و آشکار بود وارتباط مستقیم بادین داشت . هم چنین مراسم مشابهی میان بومیان هایی‌تی وجود داشت به‌نام وودون Vodoun که این‌چنین بود. میان‌بومیان داهومی Dahomey که درآفریقای‌غربی می‌زیستند نیزرقص‌هایی‌شگفت انگیزوجود داشت که‌این‌شکل ارتباط‌هاومفاهیم راارائه می‌کردودربارهٔ آن‌دربندهایی که خواهد آمد به‌تفصیل صحبت خواهد شد .

درقبیلهٔ آفریقایی یوروبا آیین نیاگان‌پرستی رایج‌بود . افراد این قبیله جملهٔ معتقدات وبسیاری ازرسوم وآیین وکارهاشان بادخالت‌های ارواح‌سروسامان می‌یافت. به‌هنگام رقص ، رقصنده‌یی‌که در این‌کار وارتباط با ارواح تخصص داشت ، به‌رقاصی شروع می‌کرد . حرکات واعمال تند وسریع‌اش چنان بودکه اعصاب وغدد عصبی را

سخت تحریك می‌نمود و آن قدر به‌این رقص ادامه می‌داد تا روح مطلوب‌اش در او حلول کند ، وچون‌ازحال رفته و بیهوش می‌شد ، روح دراو داخل‌شده والهاماتی به‌وی می‌نمود . زندگی ، مرگ و زایش زنان که کودکانی به وجود می‌آوردند ، جملگی ارتباطی داشت‌با نیاگان‌گرایی ومداخلهٔ ارواح درامور انسانی وزندگان . دراین‌مورد دراسترالیا واوقیانوسیه شواهدی بسیار به‌دست داده‌شد وچنان‌که‌گذشت مشاهده‌نمودیم که به‌دنیا آمدن یك‌کودك ، تجدید حیاتی‌است درواقع از برای یکی‌از نیاگان ، چون به‌این پندار بودندکه روح‌یکی از نیاگان به‌جسم‌کودك‌حلول‌کرده وزندگی‌دوباره‌یی‌را آغازمی‌نماید . افرادقبیلهٔ یوروبا درآفریقا نیزچنین عقیده داشتند وچون میان‌شان کودکی به دنیا می‌آمد ، مقدم‌اش راگرامی داشته و تهنیت‌اش می‌گفتندکه : تو باز آمده‌یی - چون می‌پنداشتندکه روح یکی از نیاگان است‌که باکالبدی تازه بازگشته است . این‌گونه عقاید وپندارها ارتباطی عمیق‌دارد باتناسخ هندی وفلسفه‌هایی‌مشابه ومیان بسیاری‌از بدویان‌چنین پندارهایی وجود داشته ودارد .

میان افراد قبیلهٔ یوروبا درکنار دیانت تناسخ‌گونه‌شان وآیین نیاپرستی ، یك سلسله‌تابوها ومنهیاتی نیزوجود داردکه اغلب وابستگی باروش نیاپرستی‌شان دارد . منع‌روابطی میان‌زنان وشوهران درآفریقا تااندازه‌یی میان‌برخی اقوام رواج داشت . برخی‌از قبایل‌چنین رسمی‌داشتندکه شوهران مجاز نبودند تاسه‌سال بدن‌برهنهٔ‌همسران خودرا به‌بینند . میان‌قبیلهٔ یوروباواقع درآفریقای غربی‌زنان اصولا حق نداشتند تابا شوهران‌شان سخن به‌گویند . هم‌چنین‌ازسویی دیگرروابط ومناسبات‌جنسی دراین‌جا ازنوعی آزادی‌خاص بهره‌بردار بود . خدای‌عشق این‌بدویان اهلگ‌با **Elegba** نام داشت‌که بندگان نیازهای بسیاربرایش برده وهدایا وپیش‌کش‌هایی تقدیم‌اش می‌داشتند . دراین‌جا عمل‌ختنه جنبه‌یی‌کاملا مذهبی داشت وقربانی‌یی محسوب می‌شد در راه‌این خدای‌عشق وحامی‌عشق ورزان . واصولااین فلسفه‌یی بود که نقص وصدمه‌زدن وقطع‌کردن قسمتی‌از اعضای‌بدن قربانی وفدیه‌در راه‌خدا وخدایان به‌شمار رود ،چنان که‌میان ملل‌متمدن ومترقی نیزاین مسأله متداول بوده وهنوز نیزرواجی دارد ،منتها بااین تفاوت‌که مقدسان وقدیسان به‌جای خداویا خدایان محسوب می‌شوند .

۱۴ ـ قبیلهٔ ساراس

نگاهی به بدویان جمهوری چاددر آفریقای مرکزی ، شکل و نژاد ، اقتصاد و خوراك ، کشاورزی ودامداری ، منطقهٔ پرباران ، ماهی و روش صید آن ، آداب و رسوم ورود جوانان به جرگهٔ مردان ، مراسم و تشریفات بلوغ ، همانندی بسیار این مراسم با آدابی مشابه در استرالیای مرکزی ، روش و آیین اصلی ، نیاگان پرستی ، مرك و رستاخیزی که سمبول مراسم بلوغ است ، تشریفات و مراسم عجیب مذهبی بلوغ جوانان ، دوران ریاضت در جنگل ، آموزش های جنگلی ، جادوگران کاهن ، نقش ارواح نیاگان و نظام شان ، قدرت ارواح ، ستایش آنان ، مراسم بلوغ دختران ، شکنجه های سخت پسران ، مذهب و کهانت ، دربارهٔ لب بشقابی کردن و علل آن .

در این جا بایستی به شکلی کوتاه از قبایل و دسته هایی دیگر از بدویان گفت و گو نماییم . آن دسته از بدویانی که تقریباً در قلب آفریقا و در جمهوری چاد زندگی می کنند ، مردمانی که تنها از یك لحاظ شهرتی بسیار یافته اند . هرگاه شهرت پیگمی ها از کوتاه اندامی شان باشد ، وجه مشخص این بدویان شکل لب هایشان می باشد که از آغاز کودکی لب ها را به شکلی پرورش می دهند که هم چون دو پشقاب و دو صفحهٔ تقریباً بزرگ در بالا و پایین درآمده و زشتی منظری بسیار به این مردمان می بخشد . در سطوری که خواهد آمد از این رسم و علل آن سخن خواهیم گفت . اما اینك در بارهٔ وضع اقتصادی و شکل و هیأت این سیاهان توجهی می شود .

این بدویان دارای تمام مشخصات نژاد زنگی می باشند . اندام شان در بلندی نه هم چون دین کاها است و نه به سان پیگمی **pigmy** ها و بوش من **Bushman** ها کوتاه قامت اند ، بلکه اندامی دارند در حد متعارف ، نه بلند و نه کوتاه . آن چه که وجه مشخص و متمایز این ها می باشد ، همان لب های شان است که آن ها را به شکل زشتی چون دو صفحهٔ پهن در می آورند . این مردمان به روش برهنگی زندگی می کنند و اغلب پوشش شان را یك دسته از الیاف کوتاه گیاهی تشکیل می دهد به بلندی بیست و پنج تا سی سانتیمتر و پهنای پانزده سانتی متر که آن را بوسیلهٔ بندی به جلو خود آویزان می نمایند .

هرچند در اطراف شان ، همگنانی که در شرایط تمدن و با اصول پیش رفته یی زندگی می کنند به کشاورزی و دامداری و دامپروری علاقه یی نشان داده و در بهبود اقتصاد جمهوری می کوشند ، اما بدویانی که هنوز با شرایط ابتدایی زندگی می کنند،

به‌این روش‌ها از لحاظ تازگی و اصول سهل آن‌که متمضن سودو بهره‌یی بیشتر و کاری‌کمتر است عنایتی نکرده‌اند . به‌سبك بدویان و مردم ابتدایی‌که در قسمت های جنوبی‌تر زندگی می‌کنند به شکارو آذوقه‌گردآوری توجهی بیشتر دارند. یکی از اقلام عمدهٔ غذایی‌شان ماهی است‌که در منطقهٔ زیستی‌شان به‌مقدار فراوانی موجود است . این منطقه و مناطق اطراف از جملهٔ پرباران‌ترین نقاط آفریقایی است‌که‌در طول یك‌سال در حدود یك‌هزار سانتی‌متر باران می‌بارد . به‌همین‌جهت است‌که در این منطقه رودخانه‌های پرآبی در سراسرسال‌جاری است‌که انواع ماهی های‌مرغوب در آن به‌مقدار فراوانی زندگی می‌کنند . از برای شکار و صید ماهی میان این بدویان روشی از لحاظ وسیلهٔ صید معمول است‌که در دنیا شاید بی‌سابقه و منحصر به‌فرد باشد و آن استفاده از تارعنکبوت است . در این منطقه عنکبوت هایی بسیار درشت زندگی می‌کنندکه تارهای شان چون نخ های تابداری‌محکم و بادوام است . به‌وسیلهٔ همین بندها و اوتار است‌که به‌شکار اقدام می‌کنند وانواع و اقسام پرندگان و جانوران و خزندگان‌کوچك‌اندام ومتوسط را شکار می‌کنند .

آن چه که میان بدویان جمهوری چاد پس از پرورش لب‌ها جلب توجه می‌نماید ، مراسم و تشریفات، آداب و رسومی است‌که به هنگام ورود جوانان به جرگهٔ مردان و رسمیت شخصیت بالغ‌شان برگزار می‌شود و هم چنین معتقداتی که در این باره دارند و به شکلی ساده و روشن شکل مذهب و آیین‌شان را بازگو می‌کند . در سطور و بندهای گذشته در بارهٔ آفریقا به تأکید گفته شد که در سراسر این قاره یعنی مناطق بدوی نشین ، آیین نیا پرستی‌رواجی تمام داشته و درکلیهٔ معتقدات‌شان از خود اثری باقی می‌گذارد . مراسم بلوغ ، یعنی رسیدن به سن قانونی بلوغ ، و پذیرفته شدن در جرگهٔ بالغان و رسمیت یافتن شخصیت هر کودکی عبارت است از مرگ و رستاخیزی دوباره . در قسمت استرالیا و اوقیانوسیه به تفصیل از این نوع عقیده و مراسم و تشریفات آن گفت و گو و شرح و تفصیلی به عمل آمد . در این‌جا نیز تقریباً همان اصول با کم و بیشی اختلاف رایج است . معتقدند که در این مراسم کودکانی که به حد بلوغ رسیده‌اند کشته شده و دگرباره زنده می‌شوند و این امر به

وسیلهٔ اجداد و ارواح نیاگان شان به مرحلهٔ اجرا در می‌آید. کودك تا گاهی که کودك و نابالغ است ، وظایف اجتماعی به عهده ندارد . از قید قوانین ، تابوها و منهیات فراوان آزاد است و در شمار گروه مردان و زنانی که با قیود بسیاری محصورند جای ندارد ، بلکه در همه کار و همهٔ افعال خود مجاز و بی‌بند و بار می‌باشد . اما این دورانی سرمدی و جاودان و همیشگی نیست، چون هرگاه چنین باشد نظم جامعه برهم خورده و هرج ومرج و تشنج در همه‌جا حکم‌روا می‌گردد. پس کودکان سرانجام به مرحله‌یی باز می‌رسندکه داخل گروه مسؤل شده و لازم می‌شود که چون دیگران تمامی بندها و قیود و قوانین را احترام نهاده و اجرا کنند . پس این مرحله دوران مرگ کودکی است که تجدید حیاتی بدنبال دارد و آن عبارت است زندگی دوران بلوغ .

بدویانی که در کشور چاد زندگی میکنند معتقدند که سرپرست و اجراکنندگان این رسوم در واقع ارواح نیاگان می‌باشند که روح کودکانهٔ کودك را کشته و روح جوان وگران بار از مسئولیت یك فرد بالغ را در وی می‌دمند. پس با این اصل و توجه به این موضوع به نقش ارواح نیاگان و اجداد درمیان این مردم آگاهی و وقوفی حاصل می‌شود . ارواح نیاگان سرپرستان گروه مردم می‌باشند و در زندگی و نظم اجتماعی مداخله ورزیده و می‌کوشند تا جامعه و گروه را از بی‌نظمی وهرج‌و مرج در امان نگاه دارند. بومیان به همین‌جهت ازارواح نیاگان در بیم وهراس‌اند و همواره می‌کوشند تا رضامندی خاطر آنان را فراهم نمایند و به همین جهت در تمامی جشن‌ها و مراسم از آنان یاد کرده و خاطره شان را محترم و معزز می‌شمارند و آنان را همواره حاضر و ناظر بر اعمال خود می‌پندارند .

قدرت و اراده و خواست ارواح در بسیط زمین و آسمان گسترده است . آنان نیروهای فوق طبیعی را در تسخیر خود دارند و می‌توانند به هر نحوی که به‌خواهند از آن‌ها در چگونگی خوب و بد زندگی زندگان مداخله ورزند . هم چون موارد بسیاری که میان قبایل استرالیایی و بدویان جزیره نشین پولی نه زی و مه لانه زی مشاهده شد ، در این‌جا نیز زادن هر کودك عبارت است از تجدید حیات یکی از

نیاگان ، چون پندار عمومی بر آن است که روح یکی از نیاگان در کالبد کودکی که زاده میشود حلول کرده و به زندگی مجددی ادامه می‌دهد، چنان‌که‌در مورد قبایل یوروبا yoruba ، یعنی بدویان ساکن در آفریقای غربی شرح شد اینان نیز در مورد تولد کودك به همان پندارند . به هر انجام مراسم اصلی ورود جوانان به جرگهٔ بالغان و گروه مسؤل درقبیله ، تحت نظارت ارواح تعیین و انجام می‌شود. در ضمن این مراسم و تشریفات است که جوانان بایستی شکنجه‌ها ، محرومیت‌ها و درد-های بسیاری را متحمل شده و پذیره گردند . این مراسم مدت‌ها طول می کشد و در ضمن آن منهیات و محرمات ، تابوها و قوانین قبیله ، امور مذهبی و جادویی ، افسانه‌ها و اساطیر و برخی از اسرار و رموز قبیله به آنان به وسیلهٔ شمن‌ها و کاهنان آموخته می‌شود و هیچ‌گاه حق ندارند که این اسرار را برای دیگران بازگو کنند ، بلکه لازم است تا همواره آن ها را محفوظ و در پرده و پنهان محافظت نمایند .

این چنین جشن‌هایی‌که مدتی دراز به‌طول می‌انجامد و برگزاری‌اش مستلزم آداب و تشریفات و رسومی فراوان و در هم پیچیده است ، هرچندسالی یك‌بار برگزار می‌شود ، چون از لحاظ وضع سالی‌کودکان و نه ازلحاظ‌پرطول و تفصیل بودن‌ومدت آن ، امکان ندارد تاسالی یك‌بار و یا بیشتر انجام شود . صبر می‌کنند تا در مدت چندسال‌کودکانی‌که بایستی مورد این آزمایش‌ها قرارگیرند به‌حد نصاب باز رسند و آن‌گاه جشن برپا می‌شود . این جشن‌بزرگ‌که خود حاوی جشن‌های‌کوچك‌تروفرعی می‌باشد . جشنی است‌که بسیار مقدس و محترم شمرده می‌شود وکودکان ده و دوازده تا پانزده‌ساله را از پسر و دختر مورد آزمایش قرار می‌دهند .

این‌جشن‌باتمام آداب ورسوم‌وتشریفات وپندارها و عقاید واوهام وتشکیلات-اش ، خصوصیات و عناصر مشخص بسیاری از این جشن‌ها را میان‌مردم‌دیگر در برو یك جاجمع‌داشت. میان بدویان‌کشورچاددختران نیز تقریباً مورد شکنجه‌هایی‌بسیار که پسران قرار می‌گرفتند واقع می‌شدند و این‌ها شکنجه‌هایی بودند بسیار دردناك و دشوارگونه . میان بسیاری از قبایل دربارهٔ رسوم بلوغ دختران ، مراسمی کمترو روش‌هایی بدون اعمال شکنجه‌مرسوم است. چون دخترانی‌راکه بایستی به‌سن

بلوغ در رسند از میان گروه دختر بچگان جدا کرده و تحت تعلیم پیرزنانی قرار می‌دهند. قسمت اعظم آموزش و تعلیم عجوزه‌گان به‌دختران عبارت است از امور مذهبی و مسایل جنسی و تابوهای آن، و چون دختران این دوران را می‌گذرانند، پس از آن بلافاصله جشن‌های بزرگ و پرشکوهی برپا می‌شود که در درجهٔ اهمیت و ازدیادمدت و تشریفات، پس از جشن بلوغ پسران قرار دارد. این جشن عروسی است که میان بدویان بامراسم و شکوهی بسیار برگزار می‌شود.

اما بدویان کشور چاد دختران خودرا در مراسم تهذیب و تعلیم مورد شکنجه‌هایی بسیار سخت و هول‌آور قرار می‌دهند، به‌شکلی که برخی از آنان تاب تحمل نیاورده و می‌میرند و برخی دیگر به‌حالتی چون جنون دوچار می‌شوند. اما اکثریت از زیر بار شکنجه‌های سخت و جان‌فرسا و روح‌کاه جان سالم به‌در برده و آن‌گاه مورد آموزش و تعالیم جنسی قرار می‌گیرند. در این تعالیم به‌آنان ماهیت و چگونگی عمل جنسی آموخته می‌شود و هم‌چنین آداب مخصوص شوهرداری، ترضیه و اقناع او و سرانجام تابوهای سخت و شدید جنسی یاد داده می‌شود تا به‌هنگام ازدواج و عروسی از عهدهٔ وظایف و کار های خود برآید.

پیش از آن‌که جوانان مراسم دورهٔ بلوغ را بگذرانند، روابط و مناسبات جنسی و آمیزش برای‌شان آزاداست و می‌توانند بدون توجه به‌مهنیات و تابوهایی که بالغان را احاطه‌کرده است ازمصاحبت و معاشرت هم برخوردار و محظوظ گردند. اما این آزادی مناسبات میان دوجنس پس از پذیرفته‌شدن درگروه بالغان قبیله لغوشده و پسران و دختران دیگرحق ندارند باهم مراوده و معاشرت داشته‌باشند.

پس از اجرای تشریفات و رسوم ابتدایی، جوانانی راکه بایستی مورد آزمایش قرارگیرند به‌جنگل می‌برند تادوران ریاضت و پرمصیبتی رابگذرانند. از برای اجرای این مهم، کاهنان وجادوگرانی که عهده‌دار این کار هستند به‌همراه عده‌یی دیگر تمامی بدن خود رابه‌رنگ سپیددر می‌آورند که درزمینهٔ آن اشکالی مبهم و خطوطی جادویی رسم‌شده است. سروصورت‌شان رانیز با نوعی صمغ سیاه گونه می‌کنند ودراثراین رنگ آمیزی شکل وقیافه وهیأتی بسیار ترس‌ناك پیدا می‌کنند. دراین هنگام جوانان را

نزدیك جنگل قرار می‌دهند و کاهنان جادوگری که خودرا به‌آن‌وضع ترس‌ناك درآورده بودند ناگهان باهیاهو وسروصدایی بسیاراز جنگل بیرون‌آمده و نخستین وزنهٔ هول‌و ترس‌را دردل جوانان می‌افکنند . دورادور آنان‌را فراگرفته وضمن‌رقص عجیبی به‌داخل جنگل می‌برندشان ، امـااین جادوگرانی‌که خود را به‌این شکل وریخت در می‌آورند ،منظورشان تجسم‌ارواح نیاگان می‌باشد واین‌پندار رابه‌وجود می‌آورندکه ارواح نیاگان قبیله‌اندکه ازجنگل به‌در آمده‌اند تامراسم راانجام دهند .

در جنگل دوران ریاضت وپرهیزشروع می‌شود وایـن دوران تحت نظرکاهنان جادوگری است‌که خودرا به‌شکل ارواح نیاگان در آورده‌اند . این‌دوران ریـاضت جنگل مدتی‌میان بیست تاسی‌روز ومواقعی نیز بیشتر به طول می‌انجامد ودورانی‌است همراه بانوعی زهدوامساك درخوراك وحرف‌زدن وسخن‌گفتن . ازجانب جادوان‌مرتب حوادثی برانگیخته وایجاد می‌شودکه جوانان درهول وهراس باقی‌مانند . ازهمین‌گاه است که دوران اجرای‌منهیات وبه‌کار بستن‌تابوها فرامی‌رسد . هنگامی‌که این‌دوران ریاضت وانزوا به‌پایان می‌رسد ، مرگ دوران‌کودکی وقوع‌یافته وتجدید حیات میان بالغان شروع شده‌است . دیگرپسران به‌هیچ‌وجه‌حق ندارندکه به‌گروه زنان‌ودختران نزدیك‌شوند ، باآنان معاشرت، شوخی وحتاهم سخن‌گردند . یکی‌از این‌تابوهاعبارت است ازمنع معاشرت ، هم‌کلامی ومجالست پسران بامادران . نمونه‌یی از این تابوی میان مادر و پسران وهم‌چنین خواهر و برادر را میـان بدویان استرالیایی مشاهده نمودیم. دراین‌جا ،یعنی‌میان قبیلهٔ **ساراس Saras** که به‌لب بشقابی‌هامعروف‌شده‌اند، نیزچنین تابویی‌میان‌مادران وپسران‌وجود داردوپسران‌چون دوران‌آزمایش‌راگذرانده ووارد جرگهٔ مردان شدنددیگرحق ندارند تابامادران خودتنها به‌مانند ، سخن‌گویند ویا معاشرت ومجالست‌کنند .

هم‌چنین دردوران ریاضت وزهد در جنگل ، تابوها وپرهیزهای خوراکی نیز برقراراست . درحقیقت دراین‌جا ،یعنی میان بدویان قبیلهٔ‌ساراس بابدویان استرالیای مرکزی‌که شرح‌شان‌گذشت ، دراین مورد ، یعنی‌مراسم ورود جوانان به‌جرگهٔ مردان یاآداب بلوغ‌شباهاتی فراوان وجود دارد. دراین‌جا نیزمظاهر توتمیسم **Totemism**

درصورت توجه‌جلب نظرخواهدکرد ودرصفحات آینده به‌آن اشاره خواهیم‌نمود . به هرانجام خوردن برخی‌ازگیاهان وگوشت جانورانی معین ازبرای جوانان حرام‌می‌شود. در دل جنگل وآن جایی‌که دوراز نظردیگران تحت تعلیم قـرار می‌گیرند ، برهنه هستند وهرگاه‌که به‌خواهند به‌ندرت ازآن‌محیط خارج شوند ، لازم‌است تالباس‌هایی شگفت وعجیب ازشاخ وبرگ درختان به‌تن کنندکه موجب وهم وپندارهایی ازبرای دیدارکنندگان ایجادشود . هم‌چنین درهم‌چو مواقعی بایستی باوسواس واحتیاطی‌کامل از دیگران کناره کرده وبه‌کسی نگاه نکرده وهم سخن نشوند .

میان مردمان قبیلهٔ ساراس یا لب بشقابی‌ها نوعی انجمن مردان وجود دارد . ازوضع وشکل این انجمن‌ها یا مراکزخاص مردان درکتاب پیشین ، قسمت استرالیا و اوقیانوسیه به‌تفصیل سخن‌گفتیم وبا مراجعه به‌آن قسمت‌ها وضع وحال این انجمن‌ها روشن می‌شود . به‌نظر می‌رسدکه در قبیلهٔ ساراس نیزچنین انجمن‌هایی وجود داشته وسرپرستی اجرای مراسم وآداب وتشریفات دوران بلوغ و ورود جوانـان به جرگهٔ مردان تحت نظرعده‌یی ازاعضای این‌انجمن سامان‌می‌یافته است . این مربیان درواقع عبارت بوده‌اند از جادوگرانی‌که ازاعتماد مردم برخوردار بوده ودرصدر انجمن قرار داشته ومنبع‌اطلاعات عمومی وسری قبیله‌بوده‌اند . هم‌چنان‌که دراسترالیا واوقیانوسیه جادوگران به‌دو دسته‌تقسیم می‌شدند، دسته‌یی نیك اندیش ومردم دوست وقابل اعتماد افراد- ودسته‌یی سیاه‌اندیش ، مردم‌گریزو منفورمردم می‌بودند ، دراین‌جا واغلب‌نقاط آفریقا نیزجادوگران به‌همین قسم تقسیم‌می‌شدند ودستهٔ مورد بحث وگفت‌وگو ازجملهٔ جادوگرانی بودندکه دانش و نیروی خود را برای جامعه وانتظام و سامان دادن آن مصروف می‌داشتند . این مردان‌که سمت‌مربی واستادی‌گروه جوانان وتهذیب وتزکیهٔ آنان‌را به‌عهده داشتند لازم‌بود تااز هنرها وانواع فنون آگاهی داشته باشند ، چون‌در این دوران‌علاوه برقصص وافسانه‌ها ، اسرار جادویی وامور مذهبی ، منهیات وتابوها، آداب معاشرت و رموز جنسی‌که به نوجوانان می‌آموختند ، لازم بود تارقص ، آواز وموسیقی‌را نیزبدانان آموزندگی‌کنند . نی‌نوازی ، طبالی ، انواع رقص‌ها وهم‌چنین قایق‌سازی ، آداب ورسوم جادویی شکار ، فراهم‌کردن خوراك ، تیراندازی ونیزه ـ

پرانی ، تهیهٔ لباس‌های علفی ورنگ آمیزی وخود آرایی ازجملهٔ هنرها وفنونی بود. که به‌جوانان آموخته‌می‌شد .

اما سرانجام این دوران انزوا درجنگل به‌پایان می‌رسید، لیکن در واقع آن چه که شکنجه ودرد وهراس وجود داشت ، پس از این مرحله اتفاق می‌افتاد . چون هنگام پایان دورهٔ جنگلی فرا می‌رسید ، جشنی بزرگ در دهکده برپا می‌گشت . مردان خودرا رنگ می‌زدند وتمامی زینت‌آلات‌شان را به‌خود می‌آویختند. پابندهایی حلقه‌یی و فراوان ، دست بندهایی سراسری ، سنجاق‌های استخوانی‌که از دماغ می‌گذرانیدند ، کلاه هایی‌که باپوست جانوران و الیاف گیاهی رست می‌شد ، گردن آویزهایی متعدد ازآهن وسنگ واستخوان ودندان جانوران و بسیاری چیزهای‌دیگر ازجملهٔ زینت‌آلاتی به‌شمار می‌رفت‌که به‌خود می‌بستند . مردان وزنان این چنین خود آراسته دردهکده جشنی پرشرو شور برپا می‌کردند تاارواح نیاگان ویادرواقع کاهنان جادوگرجوانان رااز جنگل به‌در آورده وتحویل قبیله به‌دهند . چون‌این‌مهم انجام می‌شد ، بارقص وآواز وموسیقی ، جوانان به‌قبیله باز می‌گشتند تا دورن دوم مراسم راکه عبارت از آزمایش‌هایی شکنجه آمیز بود بگذرانند .

آزمایش‌های شکنجه آمیز که دانشمندان و محققان در صدد یافتن انگیزهٔ اصلی‌اش گفت و گوهایی بسیار کرده و مباحثی فراوان انجام داده‌اند ، در حقیقت از امور شگفتی آمیز بدویان می‌باشد که در کتاب گذشته از آن سخن گفته شد. یکی از این مراسم عبارت است از عمل ختنه که میان ادیان بزرگ و کوچك و بدویان جنبه‌یی مذهبی داشته و نوعی قربانی است در راه خداوند یا خدایان . مراسم ختنه در میدان بزرگ دهکده‌و با حضور تماشاگرانی‌بسیارازمردان، زنان و دختران انجام می‌شود . پسران بایستی این عمل را با شهامت و مردانگی تحمل کنند و ختنه به وسیلهٔ عالی‌جناب جادوپزشك انجام می‌شود . هرگاه جوانی اظهار درد و تألم نماید از جانب دختران تحقیر شده و شرم زده و سرافکنده می‌شود .

پس‌از عمل ختنه به فواصلی معین‌که جشن‌هایی‌کوچك و کم مدت برپا می‌شود در هر مرحله‌یی جوانان مورد یك آزمایش قرار می‌گیرند . سوراخ کردن پره‌های

بینی و گوش در دورانی انجام میشود که از برای حمل زینت‌آلات مورد استفاده قرار می‌گیرد و این اعمال فلسفه‌یی دارند. پسران و دختران تا هنگامی که رسماً مورد انجام مراسم بلوغ واقع نشده و به جرگهٔ بزرگ سالان و بالغان وارد نشده باشند حق ندارند که از زینت‌آلات و خودآرایی بهره‌مند شوند. اما پس‌از مراسم و رسومی که ذکرشد، چون رسماً به‌گروه بالغان پذیرفته می‌شوند حق دارند تا چون زنان‌ومردان ازحمل زینت‌آلات و خودآرایی بهره‌مند شوند. به همین‌جهت‌گوش‌ها و بینی‌های‌شان راسوراخ می‌کنند تابتوانند حلقه‌هایی‌که جنبهٔ زینتی‌دارد ازآن سوراخ‌ها بگذرانند. خال‌کوبی نیز به‌وسیلهٔ سنجاق‌هایی ناهموار وکلفت دریکی‌از این‌مراحل انجام می‌شد و جاهای بریدگی بر تن و خال‌ها نه‌آن که تنها نشان شهامت و شجاعت باشد، بلکه یکی‌ازعلایم وآثارمسلم زیبایی به‌شمار میرفت. میان قبایلی درجمهوری چاد، یکی از وجوه مسلم زیبایی دختران آثار بریدگی‌هایی بر نقاط مختلف بدن، ازجمله سر و صورت می‌باشد. این بریدگی‌هاکه پس‌از بهبود نقش و نگارهایی برپوست ایجاد می‌کنند، موجب فخرومباهات است. از برای این‌منظور به‌وسیلهٔ تیغه‌های برندهٔ ویژه‌یی با مهارت بروی سینه و شکم، دست و پا و پشت و حتا صورت وپیشانی شیارهایی‌بسیار به‌وجود می‌آورند که دردی جان‌کاه و سخت به همراه دارد. پس از بهبود از مجموع خطوط نقش‌هایی درهم به‌وجود می‌آید و هردختری زیباتر و مرغوب‌تر می‌باشدکه از این نقش و نگارها بیشتر داشته باشد.

امابه‌عکس کسانی‌که درزیباکردن خود سعی‌واهتمامی‌فراوان داشته ومجاهداتی مبذول می‌دارند، زنان قبیلهٔ ساراس **Saras** یا لب بشقابی‌ها هستند. زنان ودختران این‌قبیله‌کوششی‌فراوان دارند تا زشت جلوه‌کنند ومردان نیز دراین امر اصراری بسیار می‌ورزند. مادران این‌قبیله دختران خودرا درهمان اوان‌کم‌سالی طی‌تشریفاتی‌که برپا می‌کنند، لب‌های شان را سوراخ می‌نمایند، میان لب بالایی و پایینی. آن‌گاه یك حلقهٔ‌کوچك از عاج در دو سوراخ قرار می‌دهند و هر چند ماهی یك‌بار این حلقه‌ها را به درآورده و حلقه‌یی با قطری بیشتر درسوراخ لب‌ها فرومی‌کنند تا به‌تدریج این سوراخ‌ها بزرگ و هرچه بزرگ‌تر شوند. درسنین بلوغ حلقه‌های عاج آنقدر بزرگ

و سنگین می‌شوند که حمل آن‌ها شکنجه‌یی بسیار دردناك است . در این حال لب‌ها درست به اندازهٔ یك نعلبکی شده‌اند ، وچون دو بشقاب کوچك به روی هم طوری قرار می‌گیرند که تا حدود پانزده سانتی‌متر از سطح صورت جلوتر می‌روند . اما چنان که ذکرشد درسنین بلوغ عاج‌ها به‌نهایت بزرگی می‌رسند ودیگر حمل آن‌ها و نصب‌شان برای همیشه مقدور نمی‌شود . به‌همین‌جهت باانجام تشریفات ومراسمی حلقه‌های عاج رابه درآورده و حلقه‌هایی راکه بانوعی چوب سبك ساخته می‌شود به‌جای آن‌ها می‌گذارند . لب بشقابی ها به هنگام خوردن و نوشیدن این حلقه‌ها را درنمی‌آورند . هرگاه که سخن می‌گویند لب‌هاشان دراثر برخورد صدایی‌چون قاشقك می‌کند . به‌هنگام نشستن ازبرای این‌که سنگینی لب‌ها را احساس نکنند زانوانشان را به‌حالت چمباتمه زیر لب‌ها می‌گذارند و چون می‌خوابند ، اضطراراً حلقه‌ها را درمی‌آورند ودراین‌هنگام است که کراهت منظر و زشتی چهره‌شان به وضوح آشکارشده وسخت اشمئزاز انگیز می‌شود .

اما به‌طورکلی این رسمی‌کهن و سال‌دار نیست، شاید در طی چند قرن اخیر میان این‌مردمان رسم‌و باب‌شده باشد. محققان و پژوهندگان در بارهٔ علت و انگیزهٔ چنین عملی نظرات مختلفی ابراز داشته‌اند . برخی را عقیده بر آن است‌که اززمان شیوع برده‌گیری در این نواحی به‌وسیلهٔ برده‌فروشان و تجار افراد آدمی ، این رسم میان قبیلهٔ ساراس پدید آمده است و افراد این قبیله زنان و دختران خود را به‌این شکل در می‌آورده‌اند تا بازرگانان‌برده براثر زشتی چهره ازاسارت‌شان‌روی‌گردانند. اما چنان‌که شایع است تازیان و تجار عرب از این چنین زشت چهره‌گان نیز روی نگردانده‌و حلقه‌های لب‌هاشان را خارج‌کرده و از آن‌ها طناب می‌گذرانده‌اند تا فرار نکنند . پاره‌یی دیگر علتی دیگر ذکرکرده‌اندکه به‌طورکلی و در اصل بیان همان‌انگیزه‌ای است‌که در فوق بدان‌اشاره شد. در اطراف محل سکنای این بدویان که مردمی آرام و صلح‌جو و ترسویند ، قبایلی رزمنده و جنگ‌جو زندگی‌می‌کرده‌اند که در شرارت و دست‌اندازی به‌اینان وبه‌اسارت گرفتن زنان و دختران‌شان شوق و رغبتی فراوان داشته‌اند و ساراس‌ها نیز برای حفظ دختران‌وزنان‌شان بدچنین‌وسیله‌یی

متشبث شده و نتیجهٔ نیکو و مثبت نیز گرفته‌اند. اما به‌طور کلی این رسم امروزه در حال امحاء و از بین رفتن می‌باشد. دختران دیگر کمتر زیر بار این عمل می‌روند و مادران نیز اصراری چندان در برگزاری و عمل‌کرد این سنت ناهنجار نمی‌کنند. آن‌چه نیز که‌هنوز باقی است، بسیار تعدیل و تخفیف یافته است و حلقه‌های لب بداندازهٔ بسیار کوچکی باقی می‌ماند.

۱۵ ـ مارگایی روح بزرگ

زندگی قبایل مختلف در سرزمین چاد، نژادهای بسیار و فرهنگ‌های گوناگون، رسوم آداب متضاد، نمونه‌هایی از تضاد رسوم و آداب قبیله‌یی، تزیین و آرایش، قبیلهٔ مارگایی، دیانتی شگفت، مارگایی یا روح بزرگ قبیله، مظهر خدای بزرگ، کلبه و معبد، بت و بت‌پرستی، کاهنان و کارشان، سرپرستی مارگایی در امور بندگان، چگونگی نظر روح بزرگ، آزمایش رای از خداوند، الوهیت کوه ها و انگیزهٔ آن، کوه‌ها دارای جان و زندگی هستند؛ معابد کوه‌ها و مراسم پرستش و قربانی

ساراس‌ها یا لب‌بشقابی‌ها تنها یکی از قبایلی هستند که در سرزمین عجیب و شگفت چاد زندگی می‌کنند. سرزمین چاد در حالی که وسعت خاک‌اش دو برابر فرانسه می‌باشد، اما جمعیت آن بیش از دو میلیون ۲۰۰۰/۰۰۰ نمی‌باشد و این دو میلیون مرکب از دویست نژاد، دسته و گروه مختلف می‌باشند با آداب، رسوم و فرهنگ‌هایی گوناگون و متضاد. گاه دو دسته و یا گروه قابل ملاحظه‌اند که در همسایگی هم زندگی می‌نمایند در حالی که در پاره‌یی از آداب و رسوم، روش‌هایی خلاف هم را دارند. البته این اختلاف‌ها در زمینهٔ اصلی معتقدات جا و مقامی ندارد، بلکه در آداب و رسوم ظاهری مصداقی دارند که نمونه‌هایی از آن ذکر می‌شود. در جنوب چاد قبیله‌یی زندگی می‌کنند به‌نام **بامان Baman** ها که برهنه و کاملا لخت زندگی می‌نمایند. نه هیچ‌گونه تن پوش و ساتری دارند و نه سازمان و تشکیلات درست قبیله‌یی و در امور جنسی نیز تساهلی بسیار می‌کنند، در حالی که قبیلهٔ **تهدا Theda** که در شمال زندگی می‌نمایند در پوشش افراطی بسیار پیشه دارند. سراپا و حتا صورت و چهرهٔ خویش را پوشانیده و پنهان می‌کنند. میان قبیله‌یی موی بلند و آویخته ارزش فراوانی داشته و افراد می‌کوشند تا هرچه بیشتر موهای خود را بلند و دراز کنند. در میان

چنین گروهی طبعاً دختران از مقام و ارزش بیشتری برخوردارند و هر دختری که موی بلندتری داشته باشد، به کمال زیبایی نزدیک‌تر بوده و بیشتر مورد پسند قرار می‌گیرد. در همسایگی همین قبیله گروهی دیگر زندگی و سکنا دارند که موهای خود را همواره از بن می‌تراشند و موهای فراوان و تندرس نوعی پستی و مایهٔ شرم به‌شمار می‌رود و چون پسران موهای کمتر و کند رشدی دارند از دختران برتر شمرده می‌شوند. میان ساراس **saras** ها چنان که گذشت و شرح شد لب بشقابی کردن معمول است و دختران را به وسایلی بدان شکل و هیأت هیبت انگیز درمی‌آورند، در حالی که در نزدیکی‌شان قبیله‌یی زندگی می‌کنند به نام **ماساس** Massas که به زینت دندان‌های‌شان توجهی زیاد مبذول می‌دارند. اینان چون **پیگمی** Pigmy ها که به هنگام بلوغ دندان‌های نوجوانان را باسوهان زدن سرتیز و مثلثی شکل می‌نمودند، دندان‌های خود را بارنج و مرارتی بسیار سوهان کرده و سرتیز و سه‌گوش می‌کردند تا زیبا جلوه نموده و مورد پسند واقع گردند. در دو قبیلهٔ دیگر که در مجاورت هم زندگی می‌کنند، زنان وضع کاملا متفاوتی دارند. در قبیله‌یی اغلب کارهای مشکل و دشوار و سخت به عهدهٔ زنان است، در حالی که در قبیلهٔ دیگر زنان کاملا از کار برکنارند و تمامی کارها را لازم است تا مردان انجام دهند و حتا این زنان پیاده نیز راه نمی‌روند و هرگاه به خواهند راه اندکی را طی کنند سوار گاو می‌شوند. در بعضی قبایل که اندک‌اند جادو و سحر نقش ناچیزی دارد به همین جهت دستهٔ جادوگران در مردم بیم و هراسی بر نمی‌انگیزند و کارشان رونقی ندارد، اما قبایلی بسیار نیز هستند که سحر و جادو در تار و پود زندگی‌شان نفوذ داشته و تمامی اعمال و افعال و کارهای‌شان با تجویز و صلاح بینی جادوگران انجام می‌شود.

در تمامی این قبایل وضع بدوی زندگی به تندی نظرگیر است. از لحاظ وسایل و اثاثه و ابزار بسیار فقیر و عقب افتاده می‌باشند. هیچ وسیلهٔ چرخی و نقلیه‌یی را نمی‌شناسند و زنان‌شان بهترین بارکش‌ها محسوب می‌شوند. زنان در سبدهای بزرگی که می‌بافند اغلب چیزهای قابل حمل و نقل را ریخته و بر سر گذارده و چون خط زنجیری به دنبال هم از نقطه‌یی به نقطهٔ دیگر می‌روند. بیشتر گذران زندگیشان از شکار، به‌ویژه صید ماهی و آذوقه گردآوری است. اما اندکی است که به کار کشاورزی

نیز پرداخته‌اند این حرفه و کار به معنای قابل درك‌اش در انحصار رؤسا و اشراف قبایل است . از مدت‌هایی بسیار دور به دامداری نیز علاقه‌یی داشته و گاو در زندگی‌شان نقش عمده‌یی ایفا می‌کند . گوسپند کمتر نگاه‌داری و پرورش میکنند و بز بیشتر دارند . البته در بندهای بعدی در بارهٔ دام داری و به‌ویژه ارزش گاو و نوع کشاورزی سخن به میان خواهد آمد .

پس‌از قبیلهٔ **ساراس** Saras یا لب‌بشقابی‌ها که در بارهشان شرحی داده شد ، بایستی از بزرگترین قبایل‌قبیلهٔ **مارگایی** Margai نام برد . این قبیله‌یکی ازقبایل ساکن‌درجمهوری‌چادمی‌باشند.دراین جاآیین نیاپرستی واعتقاد به‌ارواح وشیاطین در کنار بت‌پرستی و جانورپرستی رواج دارد. آداب جادویی و اعتقاد به سحروخرافات میان مارگایی‌ها بسیار استوار و پربنیان و قوی است . مارگایی که قبیله‌یی بدان نامیده می‌شود نامی است که عده‌یی از کوه نشینان این قبیله به « روح بزرگ قبیله » داده‌اند . این بدویان چنین می‌اندیشند که مارگایی روح بزرگ و قدرت مند و محافظ قبیله است . قدرت و سیطره‌اش بر اعمال و رفتار و زندگی همهٔ افراد حکومت می‌کند و تمامی افعال و کارها و حوادث و رویدادها را در اثر اراده و خواست او می‌پندارند .

ذهن بدوی و سادهٔ این مردمان‌که تنها به نیرویی مجرد و نا دیدنی نمی‌تواند باورداشته، باشد. از برای مارگایی یاروح‌بزرگ در روی زمین مظهری‌آفریده است ، مظهری‌که‌جزیك‌سبوی‌گلین چیزی نیست‌و روح‌بزرگ‌درمواقع خاص‌دراین سبوی‌گلین هبوط‌می‌کندتا به‌کاربندگان پردازندگی نماید. برای این سبوی‌گلین معبدی نیز می‌سازند که درواقع‌کلبه‌ای‌است اغلب متروك ، که در وسط آن بر روی سکویی کوزهٔ گلین را می‌نهند . محافظان و خدمت‌گزاران این خدای شگفت عبارت‌اند از چند کاهن و یا کاهنه که اغلب خدا را در کلبه رها کرده و به دنبال کار می‌روند . کارشان جادوست و کهانت . پیش‌گویی می‌کنند و طبابت ، و در واقع حکیم‌باشیان‌جسم و جان‌بدویان هستند . اما مواقعی خاص که برای افراد و گروه مواردی پیش می‌آید که نیازمندی به وجود خداوند و کومك و یاری‌اش می‌شود ، این کاهنان به تیمار

خدا می‌پردازند و کلبه یا معبد را از برای ورود پرستندگان و دستهٔ ستایش‌گران آماده می‌کنند . سوگند افراد در برابر این خدا انجام می‌شود و در قبیله فردی پیدا نمی‌شود که در برابر سبوی گلین که مظهر روح بزرگ یا مارگایی است قادر باشد تا به دروغ سوگند یاد نماید . چون عقیدهٔ عامه بر آن‌است‌که هرگاه کسی مبادرت به چنین امری نماید در حال به خاکستری تبدیل خواهد شد .

این نوع خداتنها ویژهٔ مارگایی‌ها نیست ، بلکه‌در سراسر آفریقای بت‌پرست ، یعنی آن قسمت‌هایی ازاین قاره‌که بدوی‌نشین وبه‌حال ابتدایی باقی‌است این چنین خدایانی به‌وفور یافت می‌شوند . هرقبیله‌یی برای خود از این‌گونه خدایان بسیار ساخته‌اند . درهردهکده وجمع‌گاه چندخانوار یکی دوکلبه ویاهرگاه بتوان بدان‌ها معبد اطلاق‌کرد ، معبدی وجود داردکه داخل‌آن به‌روی سکویی خدای‌شان را قرار داده‌اند .این خدایان‌گاه تکه‌یی هیزم ویاسنگ‌ویاچوب تراشیده شده واستخوان‌های به‌هم پیچیدهٔ زینت‌شده‌یی است‌که مورد پرستش‌گروه قرار می‌گیرد . از برای‌شان از جانب‌گروه ستایندگان نیایش ، نمازوقربانی می‌شود . هم‌چنین هدایایی به‌درگاه‌شان پیش‌کش می‌شود تادر خواست‌های‌شان برآورده‌گردد . درهریك ازاین خانه خداها- کاهنان ویا زن‌کاهنانی چند به‌مراقبت وتیمار خدا می‌پردازند وهمواره مترصد وگوش به‌راه‌اند تافرامین واحکام ونیات وخواست خدایان‌را به‌گروه پرستندگان ابلاغ‌کنند: هم‌چنین‌این‌کاهنان وزن‌کاهنان‌رابطمیان خدا وافراد می‌باشند . هرگاه یکی‌از بندگان ویاتنی چنداز آنان‌را دشواری ومشکلی پیش‌آید ویادرخواست وحاجتی داشته‌باشند، خواست وتمنای‌خودرا به‌متولیان معبدوکاهنان ابزار می‌کنند وکاهنان نیزطی‌مراسمی که‌همراه بااذکار وادعیه‌یی چنداست درخواست بندگان‌را به‌درگاه سبوهای‌گلین ویا چوب‌ها وسنگ‌های تراشیده شده‌ابزار می‌کنند تادر صورت قبول ، اجابت خواست ستایندگان ازجانب خدایان اعلام‌شود .

مارگایی‌ها دراموری چون جنگ ، شکار ، ازدواج ، مهاجرت ، سفر ، انتقام- جویی ، دوستی‌ورزی ، کینه‌جویی ، آدم کشی وبسیاری ازکارهای خود درصورت دو دلی به‌درگاه خداوند روی می‌برند تابا او مشورت‌کرده ورای وی‌را خواهان شوند .

از برای چنین کاری گروهی درمعبد حاضرشده و نخست با بزرگ کاهنان مشکل‌گویی می‌کنند . پس کاهنان سرگرم مراسم و اجرای مقدمات امرمی‌شوند . همواره در معبد داخل محفظه‌یی چندسوسك مخصوص ازبرای چنین اموری نگاه‌داری می‌شود .کاهن بزرگ در برابرسبوی گلین که مظهرمارگایی یاروح بزرگ قبیله است ایستاده واز او رای می‌خواهد . پس سوسکی را درپیش خداوند رهامی‌کنند وکاهن بـه‌روی سوسك مقداری آب می‌پاشد . هرگاه سوسك از جای خود جنبش وحرکتی نکرد ، آشکار می‌شودکه خداوند باانجام آن‌عمل موافق نبوده وگروه پیروان‌را ازارتکاب آن منع می‌نماید ، اما هرگاه سوسك به‌حرکت آمد ، این نشان موافقت و همرایی خداوند باآن‌کاراست. لیکن درواقع این‌خود فریبی‌و نیرنگی‌بیش نیست چون‌یك‌درسدامکان داردکه سوسکی‌از جای خود پس‌از پاشیدن آب نه‌جنبد وبه‌همین جهت است‌که این مردمان اغلب به تمایل وخواست خداوند اطمینان دارند .

عقیده وپندار به‌روح وجان وبقای‌آن میان‌قبیلهٔ مارگایی بنیانی استوارومحکم دارد . درمیان این بدویان نیاگان پرستی رواجی دارد واز سویی دیگر **آنی میسم** Animisme یا جان‌گرایی نیزشیوعی بسیار دارا است . برمبنای این آیین تمامی مظاهرطبیعت ازجماد ونبات وحیوان دارای روح‌وجان می‌باشند . سنگ‌ها ، دریاها، روخانه‌ها، آسمان ، نگاره‌های آسمانی ، درختان وگیاهان، کوه‌ها وتپه‌هاوحیوانات جان دارند . اینان احساس می‌کنند ، عشق می‌ورزند وتولید مثل می‌کنند ، از نا- ملایمات متأثر می‌شوند ودر زندگی انسان‌ها مداخله می‌کنند . درکتاب دوم تـاریخ ادیان ملاحظه شدکه منشأ اعتقاد به‌جن وپری‌ونفوس سماوی وزیرزمینی وارواح‌شریر خاست‌گاهی جزآنی‌میسم یاتصور جان درتمامی اشیاء ندارد . به‌هرانجام مارگایی‌ها از برای‌کوه‌ها وسنگ‌ها قایل به‌زندگی فوق‌العاده‌یی هستند جزحال عادی جمادی . به‌طورکلی گروه‌های بسیاری ازاین قبیله زندگی‌کوه نشینی دارند وهمین زندگی در کوه ومشاهداتی بسیار برای شان منشأ پیدایش عقـاید وپندارهایی چندشده است . معتقدندکه تمامی‌کوه‌های‌اطراف وکوه‌هایی دیگرازبرای‌خود زندگی‌مخصوصی‌دارند. کوه‌های بزرگ وکوچك جـان دارند ، دم برمی آورند ، عشق می‌ورزند ، ازدواج

می‌کنند ، کودکانی پدید می‌آورند و به‌خور وخواب احتیاج دارند . اما این پندارهای ابتدایی کم‌کم از برای کوه‌ها مقام الوهیت وفوق‌طبیعی‌یی نیز ایجاد کرد واین ناشی از رعدوبرق وزلزله وریزش کوه‌ها بودکه بازندگی انسان‌ها پیوند وارتباط داشت . هر-گاهی که یکی‌از رویدادهای طبیعی درکوه صدمه‌یی به‌کوه‌نشینان وارد می‌کرد ، آن راناشی از نارضایتی وخشم‌کوه نسبت به‌خود تلقی‌کرده ودرصدد جبران ودلجویی بر-می‌آمدند و برای‌کوه‌ها مقامی فوق‌طبیعی قایل می‌شدند . پس‌کوه‌ها راکه این‌سان‌منشأ حوادثی‌گشته وخشم خودرا باضایعاتی برزندگی انسانی بروز می‌دادند خدایانی‌پنداشته وبرای رضا وخورسندی‌شان بقربانی وپرستش پرداخته وافسانه‌هایی در بارهٔ زندگی کوهی درافواه منتشرمی‌شد .

بی‌شك برمبنای چنین اعتقاداتی لازم می‌آمد تـامعابدی از برای‌کوه‌ها ساخته شـده ومراسم ستایش ونیایشی نیزاز برای‌شان اجرا وعملی شود . بدهمین منظور در دامنه‌های کوهستان کلبه‌هایی بنامی کردند که‌کلبهٔ خدایان کوهی بود و ورود به‌این معابد برای افراد ممنوع وحرام‌بود . هیچ‌کس جزکاهن یاکاهنهٔ مخصوص حق نداشت که وارد این معابدگردد . کوه‌ها وکوه‌زادها یاتپه‌ها وکوه‌های‌کوچك چون انسان‌ها باهم خویشی ونسبت دارند ، بـاهم عروسی می‌کنند وبچه‌هایی می‌آورند . هم چنین به‌خوراك نیازمندند وبه‌همین جهت هرچندگاهی ازطرف کوه‌نشینان قربانی‌هایی به-همراه خوراك‌وآشامیدنی‌توسط‌کاهنان برای‌کوه‌ها فرستاده می‌شود. قربانی‌ها عبارت‌اند از گاو ، گوسپند ویا بزکه به وسیله کاهنان تا مقابل معبد کوه برده شده و سر-بریده می‌شوند .

۱۶ـ دستهٔ جادوگران

جادو و جادوگری در مناطق بدوی‌نشین ، دودسته از جادوگران ، جادوان نیکوکار ، جادوان سیاه اندیش ، مفهوم جادو میان مارگایی ها ، رابطه میان مفهوم جادوگری و نیاگان پرستی ، مارگایی روح بزرگ یا خدای قبیله ، کاهن بزرگ و کارهای او ، مرگ کاهن و رستاخیزش به‌شکل جادوگرحامی‌قبیله، زاد و ولد او پیدایش‌گروه شیران یا جادوگران ،کاراین‌جادوگران، منشأیابی این افسانه ، مارگایی خدا یا روح نیرومند ، مفهوم بیماری و شفا

در صفحات‌گذشته ازجادو و جادوگری درمناطق بدوی‌نشین‌آفریقایی‌نیز سخنی

به میان آمد . میان مارگایی‌ها جادو و جادوگران روشی دارند که درصفحات چاد تا اندازه‌یی ویژه‌گی دارد . این جادوگران میان دسته‌ها وگروه‌های گوناگون مارگایی‌ها که در نقاط مختلف زندگی میکنند ، دسته و یاگروه شیران نامیده می‌شوند . دربارهٔ این وجه اسناد بدون شك علتی‌وجوددارد . به این‌مفهوم‌که این وجه تسمیه یا تشبیهی است ازبی‌باکی وگردی و یلی این‌مردمان‌که به‌نظر دربرابرعلتی دیگر بی‌پا وبی‌رنگ می‌نماید . اماآن علتی‌دیگرهرچندکه کلیت و اصل‌آن‌آشکار است ، لیکن‌چگونگی و معنای اصلی‌اش‌آشکار نیست . آن‌چه‌که محقق است عبارت می‌باشد ازمفهومی‌مذهبی و داستانی دربارهٔ نیاگان و شباهات و نزدیکی‌های فراوان میان انسان و حیوان‌که در بخش توتمیسم **Totemism** تحت عنوان « رازتوتم » ازآن سخن رفت.

در بارهٔ صحت این حدس و گمان می‌توان به افسانه و روایتی داستانی که میان مارگایی‌ها شایع است ، اشاره نمود . این روایت داستانی چنین حکایت می‌کندکه در زمان‌های‌گذشته ـ مارگایی ، یعنی روح بزرگ و محافظ قبیله ، یا خدای قدرت‌مند و حاکم و سیطره‌گستر مردمان ،کاهنی داشته است‌که مصدر خدمات و یاوریهای بسیاری ازبرای روح بزرگ شده بوده است . این‌کاهن معابد مارگایی را جلا و رونق بخشیده ومردمان را تحریص می‌کرده است تا همواره قربانی‌ها وهدایای بسیاری‌ازبرای تقدیم به‌او نیازگردانند . هم‌چنین ارادهٔ‌کلی مردمان را باکوشایی و پشت‌کارعظیمی ازآنان بازستانده و در ید اختیار خدای قبیله قرارداده است . این وضع بدان منوال شده بود که مردمان ازبرای‌کوچك‌ترین‌کارهای‌شان ،کار وفعالیت خودرا تعطیل ومتوقف ساخته و به‌معبد می‌رفتند تا با تشریفات وآدابی فراوان و رسومی دراز ، نظر و اراده و پیش‌نگری مشفقانهٔ خدای خود را خواستار شوند . میان مارگایی ها آن دوران ، دوران طلایی وروشن و نیك مذهبی‌بوده است . یعنی دورانی‌که‌کاهنان اوضاع را بروفق‌مراد کرده و از نذور و هدایا و قربانی‌های خلق زندگی مرفه وآسوده‌ای را می‌گذراندند. این‌گونه وضع و احوال میان جوامع متمدن‌گذشته و حتا حال نیز وجود داشته ودارد. اما متأسفانه میان جوامع متمدن نیز دیگر اکنون دوران طلایی مذهبی و عیش ونوش کاهنان گذشته است و با حسرت به‌آن دورانی در گذشتهٔ دور می‌نگرند که میانجیان

خلق و خدا بوده وکیسهٔ خودرا می‌انباشتند .

به هر انجام این کاهن که منشأ پیدایش دوران طلایی قبیلهٔ مارگایی گشت ، زندگانی نیك‌پی و خوش‌فرجامی پیداکرد و همیشه زنده و جاوید گشت . از همین‌جا است‌که خاطره‌اش‌موجب پیدایش افسانه‌یی‌گشت و این افسانه را همواره پدران برای فرزندان و پیران برای جوانان بازگفته وحسرت دوران طلایی را می‌برندکه زندگی آرام و بر وفق مراد بود . پیش‌ازآن‌که به علتی دیگر از برای این افسانه و روایت داستانی پرداخته شود ، به اختصار به اصل روایت اشاره می‌شود .

به موجب این اصل ، سرانجام مرگ این کاهن اعظم فرا رسید و مرد . اما از آن‌جایی‌که مردمان همواره دربارهٔ مرگ و از میان رفتن و به عدم پیوستن این‌گونه مردان به‌واسطهٔ سابقهٔ ذهنی باوری پیدانمی‌کنند ، از برای‌شان افسانه‌ها وداستان‌هایی می‌سازند و تمامی این افسانه‌ها و داستان‌ها حکایت از جاودانگی زندگیشان می‌کند و این پاداش خلق است که این چنین قدیسان ، پارسایان و مردانی از آن بهره مند می‌شوند . در تمامی داستان‌های مذهبی و روایات دینی ملل و اقوام متمدن و بدوی از این‌گونه افسانه‌ها وجود دارد . به همین جهت این کاهن اعظم قبیلهٔ مارگایی نیز مشمول چنین عنایتی ازجانب پیروان و خلق گشت وپس‌ازمرگش‌گفتندکه وی نمرده ، بلکه درکوه دنبالهٔ زندگی‌اش را به طریقی دیگر ادامه داده و هم چنان در کومك به خلق پایمردی می‌ورزد . این افسانه کم‌کم به صورتی گسترده‌تر درآمد و کاهن اعظم سرخیل و رهبر شیران «جادوگران» گشت و دستهٔ شیران یا دستهٔ جادوگران درزمینهٔ اعتقادات عامه به‌وسیلهٔ وی به‌وجودآمده است . مطابق با همین افسانه و روایت‌کاهن اعظم درکوه با یك ساحره ازدواج می‌کند وبراثر زاد و ولد آن‌ها دستهٔ شیران یاجادوگران حامی قبیله به‌وجود می‌آیند .

اما ازسویی دیگر می‌توان علت و انگیزهٔ اصلی و راستین پیدایش دستهٔ شیران یا جادوگران حامی دسته ها وگروه ها را ناشی ازآن زمانی دانست که دزدی گروه‌ها و دسته‌ها در قبیله از هم شروع شده و رواج یافت . قبیلهٔ مارگایی نیز هم چون قبایل بدوی دیگر در منطقه‌یی وسیع به شکل دسته‌هایی پراگنده زندگی می‌کنند . اما این

پراگندگی میان این قبیله بیشتر ازقبایل دیگر می‌باشد . دسته‌های مختلف که عبارت‌اند ازخانواده‌هایی چند که به‌نسبت کم و زیاد می‌شوند ، دردهکده ها و قصبه‌های کوچك و بزرگ زندگی می‌کنند . دراین مناطق و میان این مردم گاو و تااندازه‌یی گوسپند و هم‌چنین بز ، ارزش و اهمیتی حیاتی و اساسی دارد . چنان‌که در قسمت‌های گوناگون این‌بخش تذکر داده شده و اشاره‌هایی رفته است ، گاو میان‌شان درحکم ثروت و پول وطلا است میان جوامع متمدن . به‌واسطهٔ این‌اهمیت است‌که دام دزدی رواجی‌فراوان دارد و افراد دسته‌یی هرچندگاهی به دستهٔ دیگر دست‌برد می‌زنند . کم‌کم جادوگران از این فرصت سودیابی نموده وبه‌موجب این موقعیت زمانی و بر اساس حفظ دام‌های دسته‌ها ، یك‌گروه به‌نام «شیران» پیدایی یافتند که کارشان حفظ دام‌های دسته بود و هردسته‌یی دارای‌گروه شیران بودکه درکوه زندگی‌میکردند وشب‌ها همواره به‌مراقبت و پاسبانی مشغول بودند تا دام‌های دهکده به دزدی نرود . این دستهٔ شیران هر سال یك‌بار درآغاز تابستان از کوه پایین آمده و وارد دهکده می‌شدند تا دوستان‌شان را ملاقات‌کرده و پس از مدتی دوباره به‌کوهستان بازگردند .

البته درابتدای امرممکن بودکه این‌ها مردمانی بودندکه در واقع به‌محافظت مال‌افراد پرداخته ودرعوض ازجانب‌آنان زندگی‌شان تأمین می‌شد ، اماکم‌کم به‌مرور زمان قدرت وهیبت جادویی‌شان در دل مردمان رخنه‌کرده ودیگر بدون آن‌که کاری انجام دهند درکوهستان به‌راحتی زندگی می کردند وامورشان به‌وسیلهٔ اهالی تأمین می‌شد . مردمان نیزجداً معتقد بودندکه هرگاه این‌شیران نباشند ، رشتهٔ زندگی‌شان ازهم‌گسسته شده‌واز بین خواهندرفت .

مارگایی Margai یاروح بزرگ قبیله چنان‌که‌گفته شد ، نفوذوتسلط بسیار فراوانی برمردم قبیله دارد . میان بندگان واین‌روح بزرگ ومقتدر قانون جبرحکم روا می‌باشد . به‌این معنی‌که مارگایی تسلط‌کاملی برسرنوشت مردم دارد و به‌دل‌خواه برای برخی رنج ودرد وناراحتی‌فرود می‌آورد . کسانی که مورد خشم‌اش قرارگیرند، مورد مجازات و مکافات سخت‌ودهشت ناکی قرار می‌گیرند . دراین‌جا بایستی به‌مفهوم بیماری ومرض‌میان این‌مردمان توجه داشت . بیماری ودردورنج‌نشان خشم‌مارگایی

است و به این گونه ایجاد می‌شود که هرگاه پاره‌یی از روح بزرگ در تن یکی از بندگان حلول کند ، تولید بیماری و درد می‌نماید و فرد بیمار بایستی به آن اندازه درد و ناراحتی را تحمل نماید تا روح بیماری از تن‌اش خارج گردد . درمیان گروه این‌چنین بیماری‌ها و کسان را هیچ‌کس حق معالجه و مداوا ندارد ، چون این درواقع مخالفت و ستیزی است با خواست و ارادهٔ مارگایی . البته برخی از بدویان این قبیله به‌وسیلهٔ بیماریهایی که مهلك است و عدم مداوا و درمان که منشأ آن ترس از خشم مارگایی است سرانجام می‌میرند . اما هرگاه بیماری شفا یابد و بهبود حاصل کند ، نشان آن است که روح از تن‌اش خارج شده و مشمول عفو و بخشایش قرار گرفته است .

۱۷ـ همسرگزینی و اصل اقتصادی

قانون تك همسری ، قبیلهٔ کن‌گاس و یك زنی ، رسومی دربارهٔ ازدواج میان این قبیله ، قبایلی که روش چند همسری دارند ، اصل اقتصادی و مسألهٔ ازدواج ، اهمیت اقتصادی گاو وزن ، آیا زن گرفتن یك معامله است ، معاوضهٔ دختر با گاو ، دربارهٔ ارزش‌های اقتصادی زن ، پسر و دختر در خانواده ، وضع نامناسب پسران ، علل دشواری کار پسران ، علل گاو دزدی ، تلاش پسران در راه به‌دست آوردن گاو ، چگونگی چند همسری ، رئیس قبیله‌یی که نودزن داشت

میان مردم قبایلی که از پیروان و معتقدان مارگایی می‌باشند ، اغلب قانون چند همسری رایج و مرسوم است و این روش زیربنایش اقتصاد است ، اقتصادی که تنظیم و سامان‌یابی آن با دام‌ها ، به‌ویژه با گاو بستگی دارد. تنها کسی که گاو داشته باشد می‌تواند همسر اختیار نماید ، چون متاع زن تنها با بهای گاو خریداری می‌شود و در این راه شرایطی سخت و موانع و سدهایی وجود دارد که به‌آن‌ها اشاره می‌شود . میان دسته‌ها و گروه‌هایی از این بدویان که از پندارمندان مارگایی هستند تنها یك قبیله چنان رسم دارند که از قانون تك‌همسری پیروی می‌کنند و آن قبیلهٔ **کن‌گاس Kangasse** می‌باشد لیکن درمیان افراد این قبیله نیز رسمی شایع است که به‌موجب آن اسناد مطلق تك همسری برای‌شان به‌مفهوم واقعی آن مصداقی ندارد . اما آن رسم چنان است که هرگاه مردی به سفر رفت ، اعم از آن که سفرش دراز باشد یا کوتاه ، وظیفهٔ برادرش می‌باشد که درغیاب او از همسرش نگاه‌داری نماید . یعنی نزد او آمده و تمامی وظایف زناشویی را نسبت به‌او هم‌چون شوهری مرعی دارد .

اما از این قبیله که بگذریم ، درمیان تمامی قبایل بدوی ساکن درچاد قانون و اصل چند همسری یا تعدد زوجات برقرار است . زن یعنی ثروت ، طلاوپول وشخصیت وقدرت . هرکسی که تعداد بیشتری زن داشته باشد ثروتمندتر، نیرومندتر و بانفوذ تراست . دراین جا هرگاه به خواهند ازثروت ودارایی کسی سخن به گویند ، چون رسم معمول ما نمی گویند که چندمیلیون تومان ثروت دارد ، بلکه می گویند چندین زن دارد . لیکن زن گرفتن وهمسرگزینی نیز به سادگی وراحتی از برای افراد میسر نیست، بلکه دارای شرایطی است بسیار سخت ومشکل و دشوار وتنها کسانی می توانند چند همسر اختیار نمایند که ازوضع اقتصادی خوبی بهره مند باشند واین اقتصاد راگاو تأمین می کند . میان این گروه بدویان از لحاظ کار آمدی ، بهره برداری وسودکشی گاو وزن دریك درجه ازاهمیت قراردارند . هرمردی که خواهان وطالب ازدواج باشد ، به عنوان شیربها بایستی چند رأس گاو به خانوادهٔ عروس اهداکرده ودرواقع برای اختیار همسر، ازخانواده اش وی را به خرد . در این معامله متاع دختراست ووجه آن گاو . در اغلب نقاط بدوی نشین آفریقا که گاوداری معمول است این نوع معامله رواج دارد ودر نقاط مختلف تعدادگاو از برای خریدزن به عنوان همسردگرگونی پیدا می کند ومیان سه ، پنج وده تا دوازده گاو است که گاه به ندرت بیشتر نیزمی شود .

ازسویی دیگر بایستی به ارزش اقتصادی زن نیزاشاره شود . زنان هریك دارای کارآمدی دریك رشته بوده وتخصصی دارند . اصولا ارزش هرزنی وابسته به جنبهٔ کارگری اواست واین که تاچه اندازه توانا ، پیشه ور وکاری باشد . زنی که واجداین صفت یا صفات نباشد ارزشی چندان ندارد و به همین جهت به حرفه آموزی دختران توجه بسیاری مبذول می شود . مردی که زنی می گیرد یا همسری را با معاوضهٔ تعدادی گاو به دست می آورد ، درواقع کارگری اجیرمی کند ، کارگری که بایستی کارکند وبه شوهرش سودهایی برساند . هرمردی که تعداد بیشتری زن داشته باشد ، درواقع تعداد بیشتری کارگردارد واین کارگران باتلاش وکوشش منافع بسیاری برای شوهرشان عاید می کنند از جانبی دیگرشوهران می کوشند تا فرزندان فراوانی داشته باشند وبه ویژه بسیار خوشحال می شوندکه فرزندان شان هرچه بیشتردختر باشند ، چون این دختران به-

زودی بزرگ شده و به‌وسیلهٔ پدران‌شان هر کدام با تعدادی گاو معاوضه می‌شوند و موجب آن می‌گردند که گلهٔ پدرشان انبوه‌تر شده و او بتواند زنان بیشتری به‌وسیلهٔ معاوضه با گاو به‌دست آورد.

به‌همین نسبت که مطابق چنین روشی در خانواده دختران موقعیتی نسبتاً خوب داشتند، وضع پسران بسیار مشکل و پر درد سر بود. این مشکلات از برای پسران به‌این‌جهت ایجاد می‌شد که نمی‌توانستند برای خود همسری برگزینند و تشکیل خانواده دهند. چون پدران به هیچ وجه حاضر نبودند در زمان حیات خود به پسران‌شان کومك و یاری نمایند تا بتوانند زن اختیار کنند. هیچ پدری حاضر نمی‌شد و نمی‌شود تا تعدادی از گاوان خود را به پسرش به بخشد و پسران هرگاه قادر نمی‌شدند که خود تعدادی گاو فراهم کنند، بایستی آنقدر به انتظار می‌نشستند تا پدرشان فوت شده و آن‌گاه به آرزوی خویش باز رسند و این نیز عملی نبود، چون در این انتظار چه بسا که پسران به‌سن پیری بازرسیده و یا زودتر از پدران می‌مردند. اینك هرگاه به بندگذشته و نقش دستهٔ شیران یا جادوگران توجه نماییم که وظیفه‌شان حفظ گاوهای گروه دهکده بود از دست‌برد دسته‌هایی دیگر، به اغراق بدویان و اهمیت نهادن به این جادوگران و نقش مؤثر آن‌ها آگاهی می‌یابیم. به‌این سبب که باالطبع بسیاری از پسران برای نیل به موفقیت آسان‌ترین راه را انتخاب می‌کردند و آن دست‌برد و دزدی بود. اما در این اواخر پسران‌هم چون که به رشد و تمیز رسیدند، با تحولات اجتماعی و اقتصادی که در چاد به وقوع پیوسته، از قبیله خارج شده و به‌بیگاری و کارگری در مزارع و کارگاه‌ها پرداخته و پولی پس‌انداز می‌کنند، این پول هم چون که برای خرید ده گاو کفایت کرد، دست از کار کشیده و به قبیلهٔ خود بازمی‌گردند و ازدواج می‌نمایند. حد نصاب زن سه و حداکثر آن پنج زن است که رقم اخیر انحصار به ثروتمندان قبیله‌ها دارد. لیکن گاه نیز اتفاق می‌افتد که از این حد نیز تجاوز کرده و به ارقام بالاتری تعداد زنان یك‌نفر بالغ شود. اغلب رؤسای قبایل از چنین موهبتی برخوردارند. به موجب گزارش جهان‌گردی که از این منطقه دیدن کرده است، رئیس ثروتمند یکی از قبایل در حدود نود زن دارد. این مرد گله‌های

بسیاری از گاو و گوسپند داشته و با شوکت و احتشام و اقتدار زندگی می‌کند . از برای انبوه زنان‌اش حرم‌سرایی ترتیب داده که در یك محوطهٔ محصور واقع شده و در آن نود کلبهٔ یك شکل و یك اندازه به دستور او برای زنان‌اش ساخته‌اند. این زنان هر چند تنی در حرفه و پیشه‌یی مهارت داشته و با پشت‌کار محصولاتی تولید می‌کنند که در بازار مبادله و یا فروخته شده و سود آن به کیسهٔ بزرگ و عمیق و پرناشدنی رئیس سرازیر می‌شود . تشکیلات و حفظ نظم و سامان این حرم سرای غنی با زنی زورمند و تنومند بود که تقریباً سمت خواجه‌سرا را در حرم‌سرای شاهان مشرق‌زمین در منطقهٔ خود داشت و گروه زنان زیر نفوذ تسلطاش قرار داشتند. بالطبع مسلم است که چنین مردی با تعدادی این‌چنین انبوه از زنان نمی‌دانست که چند فرزند دارد .

۱۸ - خدایان جانوری و مسألهٔ توتمیسم

آداب‌ورسوم ماهی‌گیری در قبیلهٔ کوکوتوس ، روش ماهی‌گیری ، کسب اجازه از خدایان جانوری و ارتباط با مسألهٔ توتمیسم ، بحثی در بارهٔ بقایای امروزی توتمیسم ، رواج پرستش خدایان جانوری ، اعتقاد به خدایی واحد ، نفوذ فرهنگ اسلامی ، معابد خدایان جانوری ، کاهنان و آداب پرستش ، ممنوعیت ورود به معابد ، اعتقادات بدویان و مشورت با خدایان جانوری ، رسوم و آداب مشورت ، کاهنان رابط خدایان و آدمیان

پیش از این در بارهٔ رواج ماهی‌گیری و صیادی در چاد سخنی به میان آمد . چاد با این که تقریباً در قلب قسمت شمالی قارهٔ آفریقا قرار داشته و به هیچ وجه و از هیچ‌سو به دریا راهی ندارد ، قسمت مهمی از خوراك مردم‌اش را ماهی تشکیل می‌دهد و این‌امردر نتیجهٔوجود دریاچهٔ بزرگ چاد است در قسمت غربی‌این کشور . این دریاچه از سویی به **چاد** Chad و از سویی دیگر به **نی‌جه‌ریا** Nigeria و از جانبی به **نی‌جر** Niger و سرانجام از سویی دیگر به **کامه رون** Cameroon راه دارد و قبایل مختلفی که از کشورهای مختلف در گردا گرد این دریاچهٔ غنی و سرشار از صید ماهی‌زندگی می‌کنند ، عقاید وآداب و رسوم گوناگونی‌دارند .

قبیلهٔ **کوتوکوس** Kotucosse در چاد وساحل دریاچه زندگی‌می‌کند.مردم این قبیله اغلب شب‌هنگام به شکار اقدام می‌کنند. از برای شکار، قایق‌های ویژه‌یی دارند پروانه شکل که پانزده تا بیست پا طول دارند و در دو جانب آن دو پردهٔ پهن

به شکل بال پروانه متصل شده که تورهای بزرگی به آن‌ها می‌بندند . در هریك از این قایق‌ها پنج تا هشت تن سوار می‌شوند و هم‌چون که هوا تاریك شد در دریاچه شروع به صید می‌نمایند . پنج تا شش و گاه بیشتر از این قایق‌ها به میان دریاچه حرکت می‌کنند ، و چون به جای مورد نظر رسیدند . سرنشینان قایق‌ها در ردیف هم طوری می‌ایستند تا از درافگندن تورهای بزرگ شان سدی ایجاد شود . آن‌گاه است‌که دسته‌یی‌دیگر به‌کار اقدام‌کنند و این دسته عبارت‌اند از پسر بچه‌هایی‌که هریك به‌قایقی تك‌نفری نشسته و به‌وسیلهٔ پاروهاشان در آب سروصدا و هیاهویی به‌پا می‌کنند . در اثر این همهمه و غوغا ماهی‌ها هراسان شده و به‌سوی تورهایی‌که آن‌سوتر پهن شده می‌شتابند و در تورصیادان می‌افتند . بسیاری از این بدویان در اوقات معینی به‌ذخیره وگردآوری آذوقه می‌پردازند و از آن جمله است گردآوری‌تعدادی ماهی. این ماهی‌ها رابه‌روی سنگ های آفتاب خورده درمجاورت نورگرم خورشیدقرارمی‌دهند تا به‌خشکد و استفاده از این ماهی‌ها تامدتی قلیل پس ازاین جریان ممکن است .

اما آداب ماهی‌گیری و اقدام‌به‌صید ماهیان بدون‌اجازه‌وکسب فرمان ورضایت خدایان‌شان‌انجام نمی‌پذیرد. میان مردم قبیلهٔ‌کوتوکوس‌پرستش‌خدایان‌جانوری‌فراوان است و در سرزمین جانوران ، یعنی قارهٔ آفریقا این امر نبایستی‌چندان بعیدبه‌نظر رسد . در این جا ، به‌ویژه اغلب نقاط آفریقا نمایانی **توتمیسم** **Totemism** چون استرالیا نمی‌باشد . آن آداب ویژه و قوانین نمایان و خاص توتمی که‌همراه‌با افسانه‌ها و روایات و اساطیری است در بارهٔ منشأ حیوانی انسان‌و روابط صریح میان آدمیان‌و جانوران‌و خویشاوندیهای توتمی و دیگر امور وابسته را در این قاره چنان صراحت و آشکارایی نمی‌باشد . اما باتمام‌این احوال در هر نقطه‌ای که جانور پرستی وجود داشته باشد ، بدون‌شك مسایل توتمی و اعتقادات ناشی ازآن نیز وجود دارد . لیکن بایستی توجه داشت‌که در بسیاری از نقاط اصل اعتقادی‌آن به‌فراموشی‌گراییده وبقایایش به‌شکل مبهمی باقی مانده است . این زمان در پرچم بسیاری از ملل پاره‌یی علایم‌و نشان‌ها مشاهده می‌شود . نقش بسیاری از جانوران

نشان رسمی ملل بزرگ و کوچك است که بایستی از باز ، عقاب . شیر ، کبوتر و جز این‌ها نام برد . هم چنین نگاره‌های آسمانی چون ماه ، ستاره و خورشید نیز ملاحظه می‌شود . از سویی دیگر پاره‌ای از گیاهان و رستنی ها نیز در این زمره قراردارند. هریك از این نقوش روزگاری معبود ملتی بوده‌اند، از جانب آنان پرستیده وعبادت شده و روابطی میان آدمیان وگروه پیروان باآنان‌ها وجود داشته‌است . اماکم‌کم در طول زمان و بستر تکامل‌گرایی جهان،این چنین اعتقاداتی به فراموشی و نسیان گرایش‌کرده‌اند ، و در حالی‌که اصل از میان رفته‌بقایای‌آن به‌شکل مبهم‌و ناصریحی باقی مانده است‌که‌باتعمق و پژوهش خود دلالت می‌شوند به‌اصل روشن خویش . به شکلی روشن‌تر این‌علایم و بقایا و نقوش بازماندهٔ اصل دوران توتمی می‌باشند وچون به‌تعمق بنگریم ملاحظه می‌کنیم‌که مردمان هنوز این‌نقوش‌را احترام نهاده‌و آن‌هارا مظهر نمایان‌موجودیت خویش دانسته‌و چه‌جان بازیهایی‌که در مراسمی از برای‌آن نمی‌نمایند . در مذاهب‌و ادیان بزرگ خوردن وذبح برخی از جانوران مکروه و یا حرام است‌ودر بسیاری از موارد کاوش‌های‌مرتب علمی‌نشان‌داده‌است‌که این‌جانوران در زمان‌های بسیار دوری توتم **Totem** آن قوم‌بوده‌اند. نشان‌صریح این‌مسأله خوك است میان یهودیان‌که بعدها مسلمانان آن را از یهودیان اقتباس‌کردند بدون آن‌که به‌اصل اساسی‌مسأله میان یهودیان توجه داشته باشند . در این‌جا قابل تذکر است که اصول توتمیك و برخی تحریم‌ها و تابوهایی‌که میان‌گروهی اصل توتمی‌دارند ، مورد اقتباس اقوام و دسته‌هایی دیگر قرار می‌گیرند و البته در چنین مواردی میان قومی که اقتباس نموده اصل توتمی وجود ندارد ، چون‌خوك‌که زمانی توتم‌کنعانیان بود و به همین جهت یهودیان ذبح و خوردن آن را مکروه و حرام می‌شمردند ومسلمانان که بسیاری از اصول و معتقدات و رسوم یهودیان را اقتباس نمودند ، این مسأله و حرام بودن خوك را نیز پذیرفتند . پس می‌توان‌گفت‌که تحریم ذبح و خوردن‌گوشت خوك در میان تازیان بامسأله‌یی‌توتمی‌ارتباط ندارد . از جانبی دیگر لازم‌به‌تذکر است‌که **تابو Tabou** دارای دووجه بوده است ، به این مفهوم‌که میان مردمانی که چنین معتقداتی داشته‌اند، برای‌هرتابو یاامر حرامی دو انگیزه و علت داشته است و

اجتناب از آن و یا حرام بودنش یا به‌واسطهٔ مقدس بودن و یا نجس بودن یکی و یا هردو توأم بوده است. دراین مورد درکتاب دوم تاریخ ادیان «می تولوژی ، افسانه‌ها واساطیر» به‌تفصیل گفت‌وگو و بحث شده‌است که از برای روشن شدن کامل موضوع بایستی بدان کتاب نگاه‌کرد . به‌نظر می‌رسد که هنگامی که تازیان این اصل را از یهودیان اقتباس کردند ، جنبهٔ مقدس خوك و اصل توتمی آن ازمیان رفته و تنها جنبهٔ پلیدی ، نا پاکی و نجاست آن باقی مانده بوده است و یا به‌احتمال ضعیف‌تری تازیان جنبهٔ نجاست‌را به‌جای تقدس که میان یهودیان شایع و مرسوم بود ، برای توجیه حرام بودن پراگندند .

باری میان مردم قبیلهٔ کوتوکوس نیز پرستش خدایان جانوری رواج داشت ومردم بدون اجازهٔ این خدایان به‌کاری دست نمی‌یازیدند . البته موضوع پرستش وعبادت تنها خاص این خدایان جانوری نبود ، بلکه اینان نیز چون **بوش‌من Bushman** ها به‌خدایی واحد ومطلق وغیرقابل دیدن نیز اعتقاد داشتند واز برای آن خدا نیز مراسم وعباداتی به‌جا می‌آوردند . اما منشأ اعتقاد به‌چنین خدایی در نتیجهٔ نفوذ فرهنگ اسلامی درآن نواحی وابستگی داشت ودر واقع دراین ناحیه دین اسلام تا اندازه‌یی پیشرفت‌کرده است . امابسیار دشوار ومشکل است که اعتقاداتی جدید واصولی وابسته به‌آن که درمنطقه‌یی نفوذ می‌کند ، معتقدات وآداب ورسوم بومی‌را برافگنده وازمیان بردارد به‌ویژه درمنطقه‌یی چون آفریقا وآن‌هم درقلب آن‌قاره ومیان مردمی بدوی وابتدایی . چنان‌خدای یکتا ونیرویی عظیم‌که به‌تنهایی آفرینندهٔ جهان‌باشد وقدرتی نا محدود را احاطه کرده باشد ، اما نادیدنی و غیرقابل لمس ورؤیت معرفی گردد ، ذهن بدویان آفریقایی‌را نمی‌تواند تحت تأثیرقرار دهد . این اذهان هرچند بسیار بدوی وناپخته وناشکوفیده می‌باشند ، لیکن طالب رؤیت ومشاهدهٔ علت هستند وبه‌همین‌جهت برای تعلیل وتوجیه حوادث وروی‌دادهای طبیعی ومسایل آفرینشی به‌بت پرستی‌خوی می‌کنند . بدویان قبیلهٔ کوتوکوس نیزاین چنین‌اند وخدایی‌که دین‌اسلام ازبرای‌شان عرضه‌کرد ، موجودی ناموجود وغیرمکفی ازبرای‌شان بود وبه‌همین‌جهت معتقدات خود را درسایهٔ بت‌گرایی حفظ می‌کنند .

میان دسته‌های گوناگون این قبیله خدایان جانوری متعدد و گوناگون بودند. هردسته‌یی یکی از جانوران را چون خدایی باور داشت و این امر در اغلب نقاط بدوی‌نشین قارهٔ تاریك شایع و مرسوم بود. میان بدویان کوتوکوس تمساح و مارمولك از زمرهٔ خدایان بودند. خدایانی که بدویان از ته‌دل پرستش می‌کردند و از آنان ترس و واهمه‌داشتند. در هردهکده و نزد هردسته‌یی از برای این خدایان معبدی می‌ساختند این معابد عبارت بود از یك اطاق ساده چون سایر کلبه‌ها که یك کاهن امور مربوط به آن را سرپرستی کرده و تیماردار خدا و رابط او و مردم بود. درمواقع واوقات ویژه‌یی که گروه معتقدان و پرستش‌کنندگان برای انجام تشریفات و آداب و رسوم و یا مشورت با خدا درمحوطهٔ معبد گرد می‌شدند، کاهن بزرگ عده‌یی از کاهنان دون‌پایه‌را که دراوقات معمول سرگرم کار خود دردهکده بودند احضار می‌کرد تا یاری‌اش دهند. کاهن اعظم و کاهنان دون‌پایه امورشان از صدقات و نذور و قربانی‌هایی که پرستندگان به‌معبد یا خدا خانه اهدا می‌کنند می‌گذرد و تأمین می‌شود.

چنان‌که درمورد قبیلهٔ مارگایی **Margai** گفته‌شد، گروه‌هایی از این قبیله‌که کوه‌نشین‌اند چنان اعتقاد دارند که کوه‌ها نیزهم چون آدمیان از احساسات و نیازمندیهایی انباشته‌اند، آنان نیزاحتیاج به‌خواب وخوراك دارند وعشق ورزی می‌کنند، ازدواج میان‌شان شایع است و بچه‌هایی می‌زایند. به همین جهت است‌که از برای کوه‌ها در دامنهٔ کوهستان معابدی می‌سازند و این معابد راکاهنانی اداره می‌کنندکه رابط میان خدایان‌ومردم می‌باشند. وگروه پیروان هدایا ونذور وقربانی‌هایی به‌این معابد تقدیم می‌کنند وجزکاهن هیچ‌کس راحق ورودونزدیك شدن به‌این معابدنیست، چون هرگاه‌کسی چنین‌کند، دردم جان‌سپرده وبه‌بدترین وضعی می‌میرد. این‌اعتقاد میان بدویان قبیلهٔ کوتوکوس نیزرواج دارد. جزکاهن هیچ‌کسی راحق ورود به معبد نیست، چون هرگاه‌کسی چنین‌کند، بلافاصله یکی‌از اعضای‌بدنش قطع‌شده وبرزمین می‌افتد. میان مسیحیان وبه ویژه مسلمانان نیزتقریباً چنین عقیده‌یی رایج است که، هرگاه کسی‌که معتقد نباشد وبه مکانی مقدس بی‌اعتقاد وارد شود، بلافاصله یکی‌از اعضای بدنش قطع می‌شود وافسانه‌ها وروایاتی بسیاردراین باب‌موجود است.

در داخل معبد تمساح یا مارمولکی به‌عنوان خدا نگاه داشته می‌شود که تیمار دارش کاهن اعظم است. مردم از برای کارهای بزرگ و کوچك‌شان باخدا مشورت کرده و نظر او را می‌خواهند هرگاه فرد و یا افرادی برای مشورت و شور باخدا به‌خداخانه آیند، اغلب دست خالی و تهی بار مراجعه نمی‌کنند بلکه برای خدا هدایایی می‌آورند که بدون شك به کیسهٔ بی‌پایان کاهن سرازیر می‌شود. کاهن درخارج از معبد به سخن و مورد مشورت و اجازه‌خواهی گروه مراجعان گوش می‌کند، و چون سخن‌شان پایان یافت به داخل معبد می‌رود تا عرایض بندگان را به درگاه خدا عرضه نماید. هریك از حرکات مارمولك یا تمساح و در قبایل دیگر جانورانی دیگر، از برای کاهنان معنای خاصی دارد و چون وارد شدند و گفتارهای بندگان را معروض داشتند، بلافاصله هرحرکتی که از جانور سرزد، از جانب کاهن تعبیر شده و جوابی به بندگان می‌دهد.

۱۹ ـ زندگی خانوادگی و قوانین جزایی

مباحثی در بارهٔ زن و زندگی خوادگی، منظور و هدف این مبحث، مباحث بعدی، اقوام ساکن در شمال چاد، خصوصیات اخلاقی، آب و هوا وموقعیت طبیعی، زندگی سخت‌خانوادگی ازدواج، روابط خصمانهٔ زنان و شوهران، وظایف زن و شوهر، مجازات‌های سخت زنان خیانت پیشه، سرنوشت بیوه زنان، قوانین جزایی، ریشه‌های آسمانی قوانین، سوء استفاده ازقوانین، دیانت و مذهب، زندگی مذهبی، ثنویت

در مباحثی راجع به‌آفریقا، پس از این بحث‌که به موضوع آن اشاره می‌شود از سه مبحث اصلی دیگر نیز سخن بمیان خواهدآمدکه عبارت‌اند از دیانت و زندگی اقوام **باگاندا** Baganda و **داهومی** Dahomey و سرانجام زندگی‌اقوام وقبایل و آداب و رسوم کلی اقوام آفریقایی در ازمنهٔ تاریخی. اما مورد گفت و گو در این بند و بندهای آینده در بارهٔ زندگی خانوادگی اقوام و قبایل بدوی آفریقایی است. بی شك در زندگی خانوادگی مسایل و مباحثی بیشتر مورد نظر قرار می‌گیرد که در درجهٔ اول از زن صحبت و سخن به میان می‌آید. لیکن هرچند به ظاهر در این مباحث گفت و گو در بارهٔ زنان و زندگی خانوادگی است، اما به روشنی میدانیم که میان اقوام ابتدایی مذهب و جادو و معتقدات و رسوم و آداب مذهبی و جادویی

چه نقش مهمی را ایفا می‌کنند . درکتاب اول ، به ویژه درکتاب دوم ضمن مباحثی در بارهٔ دیانات بدوی متوجه شدیم که نفوذ جادو و مذهب در تمام شئون زندگی اجتماعی ، خانوادگی وفردی بدویان چه نقش مؤثر و زیرسازی را ایفا می‌کنند و از برای مطالعهٔ دیانت و اصول و عقاید بدویان نخست لازم است واحد کلی فرهنگیشان تجزیه شده وجزء جزء مورد بررسی قرارگیرد و بررسی فرهنگی بدین‌سان نیزمستلزم کاوش‌هایی است در اجتماع و امور اجتماعی .

در بندهای گذشته ازقبایل بدوی سرزمین **چاد** Chad سخن به‌میان بود . در نواحی شمالی این‌منطقه برخلاف جنوب‌که نواحی جنگلی فراوان دارد ومزارع برنج وپنبه قسمت‌قابل ملاحظه‌یی ازآن را پوشانیده ، عبارت‌است از زمین‌هایی سنگلاخی وکوهستان‌هایی ممتد وعبور از آن‌گاه ناممکن . دسته‌هایی ازچند قبیله‌که در ایـن چنین محیطی زندگی می‌کنند مردمی هستند شیردل ، متعصب ، بی پروا و پهلوان . محیط سخت ودشوار آنان‌را مردان‌کار وزندگی بارآورده است وآفتاب داغ وسوزان ومحیط خشك وغیرمرطوب آنان را مردمانی عصبی ، تندخشم وستیزه‌گر پرورانیده . امااینان به‌اصول دوستی وجوانمردی میان خودشان بسیار احترام می‌نهند ودرمواقعی که‌سود خودشان درمیان باشدچون نفوسی قابل‌ملاحظه ازمردمان متمدن وغیرمتمدن اغلب شکوفهٔ جوانمردی و راست پنداری‌شان پژمرده و بی‌حاصل می‌شود . در جنوب آفریقا ومیان‌قبایلی دیگرسگ پروریده شده وبه‌آن اهمیتی بسیار می‌نهند . هم‌چنین از ارزش‌گاو نیزآگاهی یافتیم ـ امادر این‌جا یار ومونس این مردان آزمودهٔ بیابانی شتراست . چنان‌که به‌ثبوت رسیده شترهای این ناحیه مرغوب‌ترین وبهترین شترهای جهان می‌باشد .

مردم این‌ناحیه سخت درهم فرورفته وغیر اجتماعی‌اند . بیگانگان رابه خود نمی‌پذیرند ودرزندگی خانوادگی تندخو ودژم رفتاراند . درخانواده محیطی صمیمی ودوستانه برقرار نیست . زنان مقامی‌ندارند ودرطی روز وماه وسال بایستی به‌کارهایی دشوارگونه پرداخته وبچه‌آورده ومسئولیتی سخت‌را به‌شکلی‌کامل انجام دهند . زنان ومردان پیش‌از آن‌که ازدواج‌کنند ، ازروابط نسبتاً آزادی درمعاشرت ومجالست و

مصاحبت برخورداند ، اما هم چون که زن و مردی ازدواج کردند ، میان‌شان پرده‌یی سیاه از بیگانگی کشیده می‌شود . هرچند پیش‌از ازدواج روابطی از آن نوع که ذکر شد برای‌شان مقدور بود و نوعی احساس همبستگی می‌کردند ، امـا این جا ازدواج مرحله‌یی است برای یك دوران نسبتاً درازدر بیگانگی میان زنان و مردان . هم‌چون که مرد و زنی ازدواج کردند با هم کاملا بیگانه می‌شوند . نه‌حق دارند باهم حرف بزنند و نه می‌توانند به‌هم نگاه‌کرده و به‌خندند و باهم غذا به‌خورند . تنهاشاید نیروی کودك‌سازی باشدکه‌درمواقع ومراحلی‌زن وشوهری رابه‌هم نزدیك‌کند . هرگاه درمرحله‌یی بحرانی ولازم به‌خواهند باهم سخن به‌گویند ، به‌نحوی مقابل‌هم می‌نشینند که‌گویی برآنند تاهرچه زودتراز هم بگریزند . آن‌گاه باجملاتی مقطع وکوتاه سخن لازم را گفته وجوابی شنیده واز هم دور می‌شوند . هیچ زن وشوهری حق ندارند تا در مقابل پدر ومادر همسرخود به‌نشینند،یا به‌صرف غذا وشوخی ومزاح مبادرت ورزند . این محدودیت‌ها وپردهٔ بیگانگی در آشنایی نزدیك ، بازاده شدن نخستین کودك به‌یك‌سو می‌شود . آن‌گاه محدودیت‌های پیشین‌میان زن وشوهر برزدوده شده ومهرو یگانگی نسبی‌یی میان‌شان در می‌گیرد . اما چنان‌که ذکرشد این یگانگی به نسبت مرحلهٔ پیش‌از زاده‌شدن نوزاد است ، چون‌دراین مرحله نیزهیچ‌زنی حق‌ندارد مقابل‌شوهرش غذا به‌خورد واستراحت‌کند ویاشوخی ومزاح نماید .

مجازات وکیفرهای سختی‌که ازبرای زنان خیانت پیشه معمول است ، اغلب‌از تمرد زنان ومعاشقه‌های غیرمجازشان جلوگیری می‌کند . پیش از این زمان زنانی‌که به‌شوهران خود خیانت می‌کردند ، به‌وضع دردناکی مجازات اعدام در باره‌شان‌اجرا می‌شد . اما اینك این رسم تا اندازه‌یی منسوخ شد است ، چون زن خیانت‌پیشه را سخت مضروب نموده وپس از آن از میان دسته بیرون می‌رانند واین‌چنین زنی هیچ‌گاه نمی‌تواندبا معشوقـاش ازدواج‌کند.میان دسته‌های کوه‌نشین ودور از برخوردهای تعدیل آمیز تمدن امروزی ، هنوز گاه‌گاه مجازات اعدام دربارهٔ زنان منحرف انجام می‌شود . میان این بدویان چند همسری رایج‌است وبه‌موجب رسمی زنان‌بیوه‌وجود ندارند تا روسپی‌گری وفحشا زیاد شود ، چون هرگاه مردی مرد ، همسرش به‌موجب

قوانین مجبور است تا طی یك سال به ازدواج برادر شوهرش ویا یکی از بستگان نزدیك او در آید و در صورت اول این چنین رسمی شباهتی دارد با قوانین یهودیان که هرگاه برادری مرد ، برادر دیگر بایستی همسراو را به نکاح خود در آورده و نگاه داری کند .

میان این بدویان قوانینی جزایی نیزوجوددارد که بدون توجه به قوانین مترقی اطراف خود با ایمان به آن‌ها عمل می‌کنند . از برای این قوانین که یادگار ازمنهٔ دور گذشته می‌باشد ، منشأ و ریشه‌یی خدایی قایل‌اند . اما متأسفانه هرچند در بدوامر این چنین قوانینی از برای نظم اجتماع و برقراری یك نظام دوستانه وضع شده است ، اما به‌نظر می‌رسد که از همان آغاز وسیله‌یی گشته از برای اخاذی و هرج ومرج بیشتر گروه . چنان‌که ذکر شد در این ناحیه مردمی زندگی می‌کنند تندخو ، عصبی‌ودژم‌کردار . ایمان بدست آویزی جزیی از زن‌ومرد ، کودك‌و بزرگ به‌جان هم افتاده و زد وخورد هایی به‌راه می‌اندازندکه در طی آن عده‌یی به‌سختی مصدوم می‌شوند . بی‌شك‌قوانین جزایی سختی‌که وضع‌شده از برای جلوگیری‌از همین موارد است‌که تهیه‌گشته‌است. هم چون‌که این‌گونه زدوخوردها ایجاد می‌شود ، بلافاصله دادگاه‌های‌محلی باقضات حاضر یراق و آماده به‌کار تشکیل می‌شود تاخسارات زیان دیدگان ومصدومان تعیین شود . واحد این جریمه‌ها اغلب شترویاگوسپنداست. برخی ازاین قوانین‌که‌جریمه‌ها را تعیین می‌کندچنین است : هرگاه‌کسی در ضمن زدوخوردیك چشم‌کسی را ازبین برده باشد ، بایستی دختر یا خواهر باکرهٔ خود را به‌مصدوم به‌دهد و یا درعوض‌پنجاه شتر به‌پردازد . هرگاه دو چشم‌کسی از بین رفته باشد ، مهاجم لازم است تایك دختر باکره و پنجاه شتر تاوان دهد و اگر نتواند دختر باکره‌یی به‌دهد جریمه‌اش سد شتر است . هرگاه یك دست و پای‌کسی ازکار بیفتد جریمه بیست و پنج گوسپند تعیین‌شده و در برابر یك انگشت ده‌گوسپند عنوان خسارت می‌باشد . جریمهٔ سرشکستن سخت سه شتر و به همین نسبت در شدت و ضعف صدمات بدنی وارده از جانب مهاجمان ، نسبت جریمه کم‌و زیاد می‌شود.اما این قوانین‌وسیله‌یی شده‌اندکه این‌گونه زد وخورد های سخت،مرتب در این قسمت در به‌گیرد . پدران‌و مادران مخصوصاً پسران خود را

تحریك می‌کنندکه دعوایی راداندا‌خته و طرف را آنقدر خشم‌گین و دژم‌ناك سازندتا آنان را مصدوم‌کنند و به‌این وسیله از محل غرامت زندگی خود را سرو سامانی بخشند.

مذهب و دیانت این مردمان به‌تقریب و در حدودی همان است‌که در نواحی جنوبی‌ومرکزی چاد شایع و مورد عمل و پندار است و در باره‌اش سخن‌گفته شد. نیاگان‌شان را به‌مرتبهٔ غلوو افراط احترام نهاده و می‌پرستند. زاده شدن هرکودکی عبارت است‌از تجدید حیات‌یکی ازنیاگان‌که دوباره زندگی از سرمی‌گیرد. به‌ارواح خیروشر معتقدند و دفع ارواح شرو صدمات آن‌ها موجب پدید آمدن سحروجادو و جادوگران و ساحران میان‌شان شده‌است. در این‌جا ارواح‌خیروشر نوعی‌دوگانگی و ثنویت به‌وجود آورده‌اند که درزمینهٔ‌اقوامی دیگر آن‌را بهترمی‌توان موردمطالعه قرار داد و در مباحث بعدی بدچگونگی آن آگاهی می‌یابیم.

۲۰ - زندگی‌خانوادگی در قبیلهٔ بان‌تو

زندگی‌زنانه میان‌قبایل بدوی‌آفریقایی، فرازگاه‌و فرودین‌گاه مقام‌زنان، مقررات و قوانین عمومی‌در بارهٔ‌زنان، گاووکودك وکار، زادن کودکان بسیار، کارهای طاقت فرسا، پیری زودرس، سن‌ازدواج، وضع‌عمومی‌زن، در بارهٔ قبیلهٔ‌بان‌تو، خصوصیات‌نژادی، قبیلهٔ‌اولوف، قبایلی‌که‌زنان ارزش‌وحق حیات‌دارند، مقام‌زن درقبیلهٔ‌بان‌تو، دیانت و مذهب، روابط‌زنان‌و مردان، زندگی خانوادگی

زندگی زنانه‌در میان قبایل بدوی آفریقایی گاه‌با بسیاری از آداب و رسوم و معتقدات دینی و امور سحری و جادویی ارتباط دارد. جشن‌هایی است جادویی و مذهبی‌که در آن‌ها تنها زنان شرکت‌دارند. زنان در امور مذهبی‌گاه به‌مقام کهانت باز می‌رسند و هم‌چنین در معدودی از قبایل آفریقایی زنانی هستندکه به‌مقام‌ریاست و فرمان‌روایی منسوب می‌شوند. اما با تمام این احوال به‌طور کلی زن در آفریقا کاملا تحت‌الشعاع مرد است و این دون‌پایگی زن نسبت به‌مرد در اغلب نقاط بدوی نشین آفریقا قابل ملاحظه می‌باشد. بسیارکم‌مواری است‌که در روش‌وبنای اجتماعی و خانوادگی بتوان به سازمان مادر شاهی یا مادر سالاری Matriarchat، یعنی

تفوق زنان بر مردان در خانواده و اجتماع بازرسید و نظایری از این‌روش راکه در پولی‌نزی Polynesie و ملانزی Melanesie و استرالیا شایع بوده و هست ، در این قاره نشان‌کرد . البته این تذکردلیل‌برآن نمی‌شودکه در آفریقا چنین‌روشی وجود ندارد ، بلکه اندك است و آن موارد و معدود نیزکامل نمی‌باشد .

در آفریقا به‌طورکلی تمامی مقررات و قوانینی راکه در مورد زن و زندگی اجتماعی اووجود دارد ، درسه‌کلمه‌می‌توان به‌اختصاروکوتاه گونگی بیان‌کردکه عبارت‌اند از : بچه ، گاووکار . مردان زنان را می‌خرند وبهای آنان را با چندگاو می‌پردازند . پس از این مرحله در خانهٔ شوهر کار زنان بسیار دشوار است ، چون بایستی هم‌کار خانه انجام دهند و هم در امور خارج از خانه چون کارگرانی جدی به‌شوهر کومك نمایند . زن آفریقایی بایستی تامی‌تواندکودك بیاورد و چنان‌که در صفحات گذشته ذکر شد ، هرچه این‌کودکان دختر باشند موجب مسرت بیشتر پدر می‌شوند ، هنگامی‌که بزرگ شدند پدرشان هریك از آن‌ها را باچندگاو عوض‌کرده وگله و ثروت خود را بیشتر می‌نماید . گاو و زن در نظر مردان آفریقایی پرتحمل ترین‌و زحمت‌کش‌ترین و در عین حال صبورترین موجورات جهان‌اند . میان زن و گاو به‌نظر این تیره‌پوستان جنگل‌نشین تفاوتی وجود ندارد . هرمردی به‌گاواش‌چنان می‌نگردکه به‌زنان خود نگاه می‌کند . در مواردی بسیار معدود و انگشت شمار ممکن است سیاه‌پوستان گاوی را به‌کشند. هرگاه میان بسیاری ازاین بدویان به‌دقت کاوش نماییم ، متوجه خواهیم شد که اهمیت‌گاو بیشتر است تا زن ، به‌همین جهت اگر در مثل از یك بدوی آفریقایی پرسش‌کنندکه زن‌خود را بیشتر دوست داری یا یکی ازگاوان خودت را ، در واقع پرسشی‌احمقانه در نظرشان جلوه می‌نماید‌به‌ویژه اگر آن زن زنی باشدکه دوران جوانی راگذرانده باشد .

ازنقطه نظراغلب موارد ، زن آفریقایی موجودی است بدبخت ومفلوك‌که‌مورد ظلم بسیاری واقع شده است . دوران پیری زنان ازسن بیست وپنج سالگی شروع می‌شود . مطابق‌با تحقیقاتی‌که شده است این‌زنان دراین سن‌که بایستی آغاز دوران جوانی و زیبایی وطراوت وباروری زن باشد ، نازا ، پیر، زشت ومریض می‌شوند .

از سنین ده‌تا دوازده سالگی دختران آفریقایی به شوهرمی‌روند . پیش از این سنین عشق‌ورزی باجوانان ومعاشقه وهم‌خوابگی برای‌شان امری رایج وساده است . پس از به‌شوهررفتن است‌که دوران سختی درزندگی کوتاه وخوش‌گذشته‌شان پیدایی می‌یابد که‌در دوکلمه خلاصه می‌شود :کار وبچه آوردن . از دوازده سالگی تاحدود بیست‌ـ سالگی چون‌کارخانه‌یی بچه می‌زایند وکار می‌کنند . یك‌زن سی‌سالهٔ آفریقایی ،البته ازگروه بدویان این قاره‌ـ هم‌چون پیرزنی است هفتاد ساله ومریض ونزار درجوامع متمدن امروزی . دربیست و پنج سالگی در حالی‌که واپسین فرزند خود را به پشت بسته و پرورش می دهد ، تـا دم مرگ بایستی مداوم و منقطع کار کند ، پرستاری کودکان خرد سال خودش و زنان جوان شوهرش را بنماید و به سخت ترین کارهـا تن در دهد .

البته‌در قسمت‌های آینده دربـارهٔ جوامع وقبایلی‌که در آن‌ها زن حق حیات واولویت دارد سخن به‌میان خواهد آمد وهم‌چنین قبایلی‌که وضع زن بسیار بدفرجام وبی‌عاقبت است نیزمورد بحث قرار خواهند گرفت ، لیکن اینك به‌کوتاهی از وضع نسبی وبهبودگرای زنان نیزبحثی می‌شود . هرچند قبایل وگروه‌های بدوی معدودی نیزدر آفریقا هستندکه میان‌شان زنان‌مقام واهمیتی دارند ، امادر این‌گونه قبایل‌نیز مردان درصورت لزوم می‌توانند زنان خودرا به‌کشند .

درمیان برخی ازقبایل آفریقایی‌که در غرب قاره زندگی می‌کنند مـادران و خواهران ارشد درخانواده ارزش واحترامی خاص دارند ومردان ازآنان اطاعت‌کرده ودر اموری بسیار مشورت می‌کنند . رئیس قبیله نیزخود در اطاعت مـادر وخواهر مهترش می‌باشد وامور ریاست وفرمان روایی بانفوذ وصلاح‌بینی آنان انجام می‌شود . از این‌گونه است قبیلهٔ Ouloff اولوف ، دراین‌جا هرگاه رئیس قبیله بیمار شود ویا به سفررود ، یادر جنگی شرکت نماید ، امور ریاست وفرمان روایی درحیطهٔ اقتدار مادرش درمی‌آید . شگفت این‌جا است‌که خدمت‌گاران وکارگران این «زن‌پادشاه»را گروهی از زنان بدنام‌قبیله‌انجام می‌دهند . یکی‌دیگراز قبایلی‌که زنان قدر ومنزلتی درآن دارند، قبیلهٔ بان‌تو Bantu است .قبیلهٔ بان‌تو ازجملهٔ قبایل معروف‌آفریقایی

هستند و به‌زنان با نظری ویژه نگریسته و آنان را موجودات مقدسی می‌دانند . در این قبیله برخی اوقات زنان رسماً به‌مقام ریاست می‌رسند و زنانی نیز که عهده دار مشغلهٔ کهانت هستند میان‌شان دیده می‌شود . ازقراین چنان برمی‌آید که جنبهٔ تقدس زنان درقبیلهٔ بان‌تو ریشه‌یی جنسی دارد و وابسته است به‌عمل تولید مثل آنان . میان این مردمان نوعی نقاشی وجود دارد که موضوع آن‌زن می‌باشد . تصاویری‌از زنان‌که‌برخی نقاط بدن‌شان به‌شکل مبالغه آمیزو برجسته‌یی نشان‌داده شده است درامکنهٔ‌عمومی کلبه‌ها وخانه‌ها ومعبدها وجود دارد . صندلی‌ها وتخت‌هایی‌که ازچوب می‌سازند به‌شکل زن می‌باشد . تخت‌گاه مخصوص فرمان روایان با تصاویر تمام اندام ونیمه اندام زنان برهنه مصور می‌شود . دسته‌های‌کارد وخنجرو قمه‌هارا به‌شکل بدن برهنهٔ زنان کنده‌کاری می‌کنند . در بسیاری از خانه‌ها تنورهای نان‌پزی را به‌شکل بدن زنان می‌سازند وآتش افروزهای این تنورها شکل آلت تناسلی مرد را دارد . البته این تصاویر کاملا کنایاتی روشن رابیان می‌کنند ، کنایاتی‌که **فرویدFreud** وپسیکانالیست‌ها به‌روشنی آن‌هارا تفسیرو توضیح‌کرده‌اند (نگاه‌شود به‌کتاب اصول روان‌کاوی وپیدایش روان‌کاوی) .

دربارهٔ قبیلهٔ بان‌تو **Bantu** در آغاز بخش آفریقا اندك سخنی رفت . اینان سیاه‌پوستانی می‌باشندکه در سواحل جنوبی آفریقا زندگی می‌کنند . اما از آغاز در همین منطقه زندگی نمی‌کرده‌اند ، بلکه چندقرن پیش از نواحی مرکزی ضمن سیرو سفرهایی به‌این نقطه آمده ومتمرکز شده‌اند . پیش ازآن در سرزمین‌هایی دیگربا آب وهوایی متغیرو دیگرگون زیسته بودند . شاید بتوان بان‌توها رادر شمار مردمی معدود در جهان به‌شمار آوردکه دارای قدرت عجیب وشگرفی هستند درتطبیق با محیط‌های مختلف وهمین‌سازش شگفت انگیزبا محیط است‌که درطول مهاجرت‌هایی فراوان وزندگی در سرزمین‌های گوناگون آنان‌را تاکنون حفظ کرده است .

میان بان‌توها نیزچون اغلب قبایل آفریقایی نیاگان‌پرستی اساس دیانت‌است. مردانی قهرمان وجنگ جویانی ستیزنده وبی‌باك‌که سرگذشت‌شان در بسترزمان با افسانه‌ها وروایات آمیخته شده است ، ازجملهٔ ارواحی هستندکه پرستیده می‌شوند .

اجداد نیکوکار وپهلوانانی‌که درجنگ وشکارکشته شده‌اند ازجملهٔ ارواح خیرمی‌باشندکه برجسته ترین‌شان به صورت روح الارواح ویـا خدای قبیله شناخته شده . مردمان از برای این روح بزرگ و ارواحی دیگر نذرهایی داده وقربانی می‌کنند . در امور مشکل از آن ارواح مدد می‌خواهند و هر چند گاهی یك بار طی مراسم و تشریفاتی ، ضمن‌رقص‌های‌کنایه آمیزونمایش‌هایی رمزی خاطره‌شان رازنده می‌کنند. در برابراین ارواح نیکوکار ارواح شرو شیطانی نیزوجود دارند . این ارواح متعلق به مکارترین ساحران وجادوان‌گذشته است‌که پس از مرگ نیزهم‌چنان به‌شرارت و بدخواهی خود ادامه می‌دهند ؛ وتقریباً این ثنویتی است‌که میان اغلب‌قبایل بدوی‌که به نیاگان‌گرایی دیانت دارند دیده می‌شود .

درجنوب آفریقا تمدن اروپایی کم‌کم در زندگی بان‌توها تأثیرگذاشته است. هرچند از لحاظ لباس واعتقادات هنوز تاحدودی اصالت خود را حفظ‌کرده‌اند ، اما وسایل تازهٔ زندگی در رفاه وآسایش‌شان بسیار مؤثر واقع شده واندك زمانی نخواهد گذشـ‌که تمدن مظاهراین زندگی بدوی را نیزچون‌قبایلی بسیار دیگردر هم‌نوردد. از این رفاه وآسایش زنـان به نحو مطلوبی استفاده می‌کنند و زندگی‌شان بر خلاف بسیاری از خواهران و دختر عموهای دیگرشان قرین با آسایش و راحتی است . در سنینی میان ده تا دوازده کمترو دوازده تا چهارده بیشتر ازدواج می کنند . کودك آوری‌که خصیصهٔ زنان آفریقایی است در زنان بان‌تو نیزوجود دارد واین زنان بـا میل ورغبت بیشتری به‌آوردن بچه‌های زیاد تررغبت ودل‌گرایی دارند ، چون تقریباً تمامی کارها به عهدهٔ مردان‌شان می‌باشد وحتا مردان موظف‌اند درکار بچه‌داری نیز زنان‌را یاری‌کنند وچنین رسمی‌را میان برخی‌ازقبایل بدوی‌مه‌لانه‌زی **Melanesia** ملاحظه‌نمودیم .

بسیاری از دسته‌ها وگروه‌های قبیلهٔ بان‌تو رسمی دارندکه به‌موجوب آن زنان به‌سمت ریاست وسالاری منسوب می‌شوند . این رسم چنان است‌که هرگاه دلاورترین ومشهور ترین مرد قهرمان‌گروه در جنگی ویا شکاری‌کشته شود ویـا به اجل طبیعی زندگی را بدرود گوید ، زن او از جانب افراد به ریاست بر گزیده می‌شود و رئیس

پیشین از مقام خودمعزول و برکنار می‌گردد . در حالی که زنان بارفاه وآسایش بسیار زندگی می‌کنند ، مردان مجبورند تابا تمام قوا به‌کار زراعت ، گله‌داری وامورخانه و خانواده به‌پردازند . در طی روزها و هفته‌ها به ندرت ساعاتی فراغت می‌یابند تا استراحت‌کنند وازاین همه‌زحمت وکارزنان بالنتیجه‌درآسایش بیشتربهره می‌گیرند. اما مناسبات عشقی ومحبت آمیزمردان نسبت به‌زنان بسیار اندك وناچیزاست وبه‌طور کلی زنان دربهای آسایش ورفاه ، عشق ومحبت رااز دست داده‌اند . خاصیت‌نژادی، وضع طبیعی منطقه وکار بسیاری‌که لحظاتی‌کوتاه نیزمردان راآزاد نمی‌گذارد ،عشق وعشق‌ورزی رادر وجودشان به‌حد نهایت‌تقلیل داده‌است وزنان اغلب اوقات به‌حیله‌ها ونیرنگ‌هایی متوسل می‌شوند تاعشق ومحبت شوهران‌شان را جلب‌کرده واز آن برخوردار گردند ، اما تلاش بیشترشان توفیق کمتری عاید می‌کند ، در بسیاری از خانواده‌ها کودکان ازجانب مادر نسب می‌برند وشیوه‌هایی‌که درروش مادرشاهی رایج است میان‌شان برقرارمی‌باشد . تربیت وپرورش وتعلیم‌کودکان نیزتحت نظروسرپرستی برادر ویاپدر زن انجام می‌شود وپدر حق مداخله‌یی ندارد .

۲۱ ــ دیانت و زندگی بدویان سواحل غربی

زندگی بدویان سواحل غربی ، نژاد و صورت و شکل ، منشأ اولیه، زیبایی‌و سرخوشی، محیط طبیعی ، زندگی زنان ، آرایش و لباس ، اطاعت صرف از مردان ، چگونگی روابط جنسی، نامزدی و ازدواج ، جهیز دختران ، وضع زنان در خانهٔ شوهر ، کار آنها ، جشن زنان ، زندگی جداگانهٔ زنان و مردان ، کار فراوان زنان ، ارزش نسبی زن در جامعه ، دیانت ، نیاگان پرستی ، ارواح خیرو شر ، موکو روح بزرگ ، خدایان و ارواح ، جنبهٔ تقدس رئیس قبیله ، معبد اشیای مردگان ، آتش‌پرستی و معبد آتش

وجه وصورت‌زندگی کلی‌و دیانت به طورکلی در قارهٔ‌آفریقا یك‌سان و یك‌شکل است. اما این یك‌سانی و یك‌شکلی در خصیصه‌ها و ویژه‌گی‌های کلی است ، در حالی که بسیاری از حالات و کردار و شیوه‌های اخلاقی و زندگانی نیز هست که در مناطق گوناگون‌ازاین‌همسانی‌محروم‌اند واختلاف‌هایی‌در این شیوه‌ها که در زمینهٔ زندگی و معتقدات جریان‌دارد دربسیاری‌ازدسته‌هاوقبایل به‌نظرمی‌رسدکه‌نمونه‌هایی‌ازآن‌دراین بندها بنظر می‌رسد. درزمینهٔ‌معتقدات وزندگی‌عمومی، خودبه‌خودطی‌قسمت‌های‌گذشته نمونه‌هایی‌ازاین ناهم‌آهنگی‌ها به‌نظررسیدو به‌همین‌جهت‌دراین‌قسمت به‌شرح‌اختلاف‌هایی

در جریان زندگانی مادی و روزانه پرداخته می‌شودکه بنا براقتضای این مباحث نقطهٔ ثقل وسنگینی بیشتر بر زندگی زنانه بسط و شمول دارد .

در سواحل غربی قاره ، آن‌جایی که ارتفاعاتی قابل توجه محیط بر اوقیانوس می‌باشند، قبایلی زندگی میکنند اصیل و با نژادی پاك و تقریباً خالص . منشأ اصلی این سیاه پوستان خوش‌اندام و زیبا را از سرزمین حبشه می‌دانند که در روزگارانی دور بنابر عللی‌چند ازآن‌جا مهاجرت‌کرده و پس‌از سیروگشت‌هایی‌در صحرا و جنگل سرانجام در نواحی مسکون فعلی رحل اقامت افگنده‌اند . اینان مردان و زنانی کشیده اندام ، خوش‌صورت و بهره‌مند از زیبایی هستند که در کوهستان‌هایی مساعد به گله‌چرانی سرگرم‌اند و بدین وسیله زندگی میکنند . زیبایی زنان این مردم بسیار نظرگیر و مورد توجه کاوش‌گران قرار گرفته . زنانی هستند بخود متکی ، با اراده نیرومند و سرخوش . زنانی هستند که میکوشند وقار و نخوت خود را همواره حفظ نمایند و در دسته و گروه هم‌بستگی و اتحادی میان‌شان برقرار است. به زینت‌آلات‌و البسهٔ رنگارنگ و آرایش خود علاقه‌یی بسیار فراوان دارند . لباس‌هاشان پرزرق و برق ، تمیز و گشاد و آزاد است و به طور کلی از کمر به پایین‌شان را فرو می‌پوشانند در حالی که مابقی اندامشان تقریباً برهنه می‌ماند . در آرایش موها و گیسوان‌شان دقتی بسیار به‌کار می‌برند . گاه با نواری خوش‌رنگ موها را گردکرده و در بالای سر می‌بندند و با سنگ‌های زیبا و قطعات استخوان‌که به اشکال خاصی درمی‌آورند آرایش می‌دهند. زنانی نیز ترجیح می‌دهندکه خرمن سیاه موهاشان رابا الیاف‌گیاهی که ویژهٔ این‌آرایش است و نوارهای باریك رنگین به‌بندند . یکی از علل زیبایی این مردمان غیر پشمی بودن موهاشان می‌باشد که اغلب مردم آفریقایی چنان‌اند .

در این منطقه زنان تحت اطاعت محض مردان قرار داشته و خود این اطاعت و فرمان‌بری را گردن نهاده و با میل می‌پذیرند: چون سلطهٔ مردان با قدرت و شدت جابرانه و سختی همراه نیست و میان دو جنس هرچند دوری‌گزینی هایی وجود دارد لیکن تفاهمی نیز موجود می باشد که سعی می‌کنند آن را همواره حفظ کنند. روابط و مناسبات جنسی میان دختران و پسران تقریباً محدود است و میان مردان

و زنان بسیار سخت و نادر می‌باشد. دختران تا هنگام ازدواج نزد پدر و مادر زندگی می‌کنند. سن ازدواج میان ده تا چهارده ساله از برای دوشیزگان است. دختران در سنین دوشیزگی هم‌چون کارگرانی از برای پدران کار می‌کنند و در ازدیاد ثروت خانواده می‌کوشند. انتخاب شوهر با دختران نیست، بلکه از سال‌های کودکی پدران دخترهای خودرا از برای جوانانی که می‌پسندند نامزد می‌کنند و دختران درحالی که در جامعه می‌بالند و پرورش پیدا می‌کنند، و با نامزدان قراردادی خود معاشرت و تفریح می‌نمایند، آنان را نمی‌شناسند تا سرانجام گاه ازدواج فرا رسد و نامزدان خود را بشناسند. هرپدری تعدادی گاو و گوسپند به عنوان جهیز به دخترش پیشکش می‌نماید تا با خود بخانهٔ شوهر به برد. این گاوان و گوسپندان همیشه در مالکیت دختر باقی خواهد ماند. اما شوهر می‌تواند تا از فرآورده‌های گاوان وگوسپندان در تأمین غذای خانواده استفاده نماید.

چند همسری به شکل رایجی مرسوم است و مردان هریك چند زن دارند. در میان قبایل گاوداری مشاهده شده‌که از برای خریدن هر زنی لازم بود تا چندین‌گاو به پردازند، لیکن در این‌جا هر زنی به عنوان جهیز چندین‌گاو وگوسپند به همراه می‌آورد. در این‌چنین خانواده‌هایی حق تقدم همواره با زن اولی بود. زن‌اول برزنان دیگر فرمانروایی‌کرده و مقدمشان بود و حتا برشوهرش نیز تا اندازه‌یی حق‌حاکمیت پیدا می‌کرد. هر دختری هنگامی‌که شوهرکرده وبه خانهٔ شوهرش می‌رفت، روابط‌ـ اش به طور کلی با خانواده‌اش قطع نمیشد، بلکه بخانهٔ پدر و مادر آمد و رفت‌کرده و در حد مقدور به کومك‌های زمان دوشیزگی‌اش ادامه میداد. زنان کارهای عمدهٔ خانه‌داری را به عهده دارند. نقطهٔ ثقل اقتصاد در جامعه در درجهٔ اول گاو و پس‌از آن گوسپند است. غذای عمدهٔ مردم از فرآورده‌های حیوانی تأمین می‌شود. شیر و کره خوراك عمومی را تشکیل داده و مقداری بلغور و ذرت نیز به تنوع این خوراك محدود و اقلام‌اندك آن سرو صورتی می‌بخشد. دوشیدن شیر و به عمل آوردن کره به عهدهٔ زنان است. مردان در پرورش کودکان کوچك نقشی نداشته و زنان به کارـ های عمدهٔ دیگری نیز می‌پردازند. ساختن کلبه‌های مدور با سقف‌های گنبدی به ـ

وسیلهٔ زنان انجام می گیرد و با تمام این احوال برای زنان وقتی بسیار باقی است تا گرد هم جمع آمده و به تفریح بپردازند .

هرچندگاهی یك بار از قبایل و دسته‌های گوناگون زنان دسته به دسته درمرکز دهکده‌یی جمع میشوند و جشنی بپا می‌کنند که صرفاً جنبهٔ تفریحی و ابراز سرور و نشاط در بر دارد . از این نوع جشن‌ها که رقص و رقاصی محوراصلی آن را تشکیل میدهد در آفریقا کمتر دیده میشود . این در حقیقت جشنی است که نوعی تشریك مساعی زنان را نشان میدهد برای ابراز اتحاد و پیوستگی و وفاداری هم‌جنسان، چون چنان که گفته شد در این قبایل زنان واحد جداگانه‌یی را تشکیل داده و هم‌چنین مردان نیز واحد به‌هم پیوسته‌یی را شامل می‌شوند که نسبت به هم سخت وفادارند . به هرانجام این چنین رقصی که زنانی بسیار از قبایل و دسته‌هایی گوناگون در آن شرکت می‌کنند . همراه با آواز دسته‌جمعی با ساختن گردن‌بند هایی از سنگ‌های الوان شروع می‌گردد پس از فراهم شدن گردن آویز و کمربند ها است که رقص دسته جمی همراه با آوازز نان شروع میشود. این جشن‌ها هرچندگاهی‌دریك دهکده و قریه برپا شده وسفر زنان قراء و قصبات دیگر به‌یك دهکده برای شرکت‌درجشن، در واقع نوعی تنوع ، تفریح و انبساط خاطر است از برای زنان و حفظ اتحاد و وفاداریشان به هم .

هرچند چنان‌که‌گفته‌شد میان‌این‌قبایل‌زنان‌کاملادراطاعت‌مردان بوده‌و درامور سیاسی دخالتی نمی‌توانند بنمایند ، لیکن به‌موجب‌قوانینی‌زنان به‌شکل‌غیرمستقیمی در اجتماع ممکن است وزنه‌یی شده و منشأ اثری شوند . به‌این معناکه جانشین‌رئیس قبیله ویا بزرگ هر خانواده‌یی بایستی پسر ارشدی باشدکه از دختر ارشد خانواده یارئیس قبیله به‌وجود آمده است . به‌همین جهت است‌که زنان ، به‌ویژه دختران ارشد در جامعه دارای وزن و اعتباری بوده و به‌موجب پسر ارشد خود غیر مستقیم سالاری‌و بزرگی می‌نمایند . البته این‌چنین رسم و روشی موجب نقار وکدورت وگاه آشوب و جنگ در قبیله می‌شود و دراثرآن‌زیان‌های جانی و مالی فراوانی به‌جامعه واردمی‌شود .

یکی دیگر از اختصاصات مردم این قبایل زندگانی جداگانهٔ مـردان و زنان است . اینان مردمانی هستندکه‌در جامعه‌شان زنان نوعـی زندگی اجتماعی دارند و مردان نیز به‌هم چنین . کارکلبه‌سازی به‌عهدهٔ‌زنان است‌وکلبه‌ها دو نوع‌اند .کلبه‌های خانوادگی و کلبه‌های‌اشتراکی.کلبه‌های‌اشتراکی عبارت‌اند ازکلبه‌هایی چون‌کلبه‌های انجمن مردان‌که مستطیل شکل و بسیار وسیع می‌باشند . این نوع‌کلبه‌ها در شمال و جنوب هردهکده ویا قریه‌یی به‌وسیلهٔ زنان ساخته می‌شد . مردان در کلبه‌های‌جنوبی به‌طور اشتراك زندگی‌کرده و زنان درکلبه‌های شمالی می‌زیستند . سراسر روزوآغاز شب این زندگی جداگانهٔ زنان ومردان هم‌چنان ادامه‌می‌یافت بدون آنکه دو جنس مخالف باهم حشرونشری داشته باشند . اما هم‌چون‌که‌شب هنگام به‌نیمه می‌رسید ، این قرق و رسم درهم می‌شکست و مردان و زنان به‌کلبه‌های انفرادی خود پناه برده و نیمه شبی را درآغوش هم به‌سر می‌بردند . کارهایی بسیار را از صبح بعدلازم‌بود تا زنان انجام دهند . اما باتمام‌کارهایی‌که زنان به‌عهده دارند ، باز اوقات فـــراغت فراوانی برای‌شان‌باقی است . در این جا از پخت وپز خبری نیست و اغذیه به‌صورت طبیعی‌اش صرف می‌شود . هم چنین نقاط مرتفع سواحل غربی از لحاظ محصول‌غنی وسرشاراست‌وهمین‌موضوع است‌که موجب می‌شود تافعالیت وتلاش‌فراوانی‌برای تأمین خوراك به‌کار نرود .

ویژه‌گی‌های مذهبی واصول‌عقایدنیزمیان‌این قبایل تا حدودی دارای‌جنبه‌های مشخصی می‌باشد . به‌روحی جدا از تن عقیده دارندکه پس از مرگ هم چنان بـاقـی مانده و در دنیایی نامشخص و مبهم‌که‌گاه در مناطقی افسانه‌یی و ناشناس‌قرار دارد و گاه در بلندی‌کوه‌ها و عمق جنگل‌ها می‌باشد به‌زندگی ادامه می‌دهد . ارواح اجداد و قهرمانان و پهلوانان قبیله محترم شمرده شده و باگذشت زمان جنبهٔ تقدسی پیدا کرده و سرانجام در حلقهٔ خدایان وارد شده و پرستیده می‌شوند . نیاگان پرستی‌و قهرمان پرستی‌که از اختصاصات دیانت آفریقایی است در این‌جا نیز به‌شکل مشخص ونمایان‌اش موردگرایش است . البته ارواح به‌شکل‌وگونه‌یی مطلق هیچ‌گاه خدایان بزرگ قبیله به‌شمار نمی‌روند ، اما عملا قدرت‌شان فوق قدرت خدایان است و مؤثر

واقع شدن‌شان در زندگی زندگان بیش از اثر خدایان است در زندگی مردمان . در مواقع سخت و دشوار دست تمنا و خواهش و درخواست به‌سوی ارواح نیاگان دراز می‌کنند و از آنان طلب مشکل‌گشایی می‌شود . برای ارواح هدایا و نذور و قربانی می‌دهند درحالی‌که در چنین مواقعی بت‌ها وخدایان حیوانی درکلبه‌هایی حصیری به‌عنوان معبد فراموش شده‌اند . جد اعلای قبیله ، یاروح الارواح **موکورو Mucuro** خوانده می‌شود . موکورو روح بزرگ خیروصلاح است‌که نیک‌اندیشان و پاکان را از شر ارواح شیطانی نگاهبانی می‌نماید و به‌مردم‌خیروبرکت می‌بخشاید . اما رئیس قبیله نیز برخلاف‌قبایلی چندکه درجامعه نقش و نفوذچندانی ندارند ، قدیسی است‌که‌جنبه‌یی نیمه خدایی دارد و در زمرهٔ ارواح بزرگ قبیله بشمارمی‌رود. نیروی تابویی رئیس بسیارشدیدمیباشد، چون‌مقدس‌است‌وبه‌موجب‌این تقدس لمس‌اش‌از برای مردم‌عادی‌گناهی‌بزرگ محسوب می‌شود. این‌رئیس‌نیمه خدادر واقع‌کاهن و جادوگر بزرگ قبیله نیز محسوب گشته و به‌هنگام انجام‌ورسوم وآداب و تشریفات در رأس‌کاهنان و جادوگران دون‌پایه قرارمی‌گیرد .

چنان که اشاره شد ، کلبه‌های عمومی و اشتراکی زنان در شمال و کلبه‌های عمومی مردان در جنوب دهکده قرار دارد ، در حالی‌که در مرکز دهکده مقررئیس قبیله و زنان وبستگان نزدیک‌اش بنا شده است . نزدیک جایگاه اختصاصی رئیس دو معبد وجود دارد که درواقع یکی ازاین دومعبد موزه‌یی است‌که درآن اشیاء ولوازم مردان نامی وبزرگ‌قبیله وجنگاوران وپهلوانانی‌که مرده ویاکشته شده‌اند نگاه‌داری می‌شود . دراین‌محل مقدس انواع جنگ ابزارهای معمول درقبیله ، ظروف‌گوناگون پیکره‌های تراشیده ونیم تراشیده شده ، اقسام زینت آلات و هر شیأ معمول در قبیله وجود داردکه روزگاری متعلق به مردان و زنان بزرگ بوده است . در نظرمردم در این اشیاء نیرویی جادویی و خاصیتی مرموز مستتر است‌که به موجب آن روز گاری صاحبان‌شان به‌موجب آن نیرو به‌شهرت ومقام ونام رسیده‌اند . درواقع به مهارت ، کار آمدی ونیروی اندیشه وتجربه واستمرارکه سبب تبحرمی‌شود عقیده‌یی نداشته و اصولا ذهن بدوی‌شان قادر به‌فهم آن نیست، بلکه‌مثلا جنگ‌جویی‌که خوب می‌جنگد

وپهلوانی که در جنگ دشمنانی بسیار را برخاك هلاکت در می‌افگند ، معتقد می‌شود که مورد لطف ارواح و نیروهای جادویی قرار گرفته و نیرویی مرموز در سلاح‌اش خانه‌کرده است .هم‌چنین است مصداق این مسأله در تمامی امور . چون چنین‌مردان وزنانی که در کارشان مهارت یافته‌اند به‌میرند ، وسایل‌کارشان درخانهٔ مقدس جای داده شده ودرمواقع ضرور اهل پیکار وصنایع وحرف ازآن اشیای مقدس طلب‌کومك و یاری می‌کنند تا در کارشان توفیق بیشتری حاصل نمایند . همین رسم بدوی و عقیدهٔ ابتدایی است‌که میان مردم‌قدیم وملل باستانی وجود داشته وامروزه نیز به‌شکل یادبود ویادگاری وصوری دیگرمیان مردم متمدن شایع است . نوازندگانی بسیاررا ملاحظه می‌کنیم‌که به‌بهای سرسام آوری آلت نوازندگی یکی از نوازندگان گذشته را خریداری‌کرده وبعدها با زحمت وخرج فوق‌العاده‌یی می‌کوشند تا مجموعه‌یی از این‌گونه آلات فراهم نمایند . گرد آوری و مجموعه درست کردن از اشیای مردان مشهوری که فوت شده‌اند امروزه بسیار شایع است واین در واقع همان رسمی است که میان بدویان رایج بوده وبه نمونه‌یی از آن اشاره شد ، اما میان مردم متمدن در روی اصل اساسی‌اش پرده‌یی ظاهر فریب کشیده‌اند وچنین است اغلب رسوم و آداب متداول در زمان‌ما .

از عناصری که میان این قبایل مقدس بوده وپرستیده می‌شود ، آتش است . آتش این معبودکهن وقدیمی بشری حتا در قلب جنگل‌ها وصحاری آفریقا نیزهنوز ستایندگانی دارد . پرستش این عنصررا همراه باآداب ورسوم آن درمورد بوش‌من‌ها Buchmans تذکردادیم ، ودر این‌جا نیزتقریباً به‌همان موارد دربارهٔ آتش مقدس مواجه می‌شویم . معبد دوم درواقع معبد آتش مقدس می‌باشد . در مرکزاین معبدکه عبارت از دو یاسه اطاق متصل به‌هم می‌باشد ، آتش مقدس در حال اشتعال است . از کاهنان در این جا خبری نیست ، بلکه دختران رئیس قبیله امور این معبد را سرپرستی‌کرده ودر واقع کاهنه‌گان آتش مقدس می‌باشند . هرچندگاهی یك‌بار مراسم عبادت درمحوطهٔ خارج معبدبرپا می‌شودکه تمام افراددرآن شرکت می‌کنند_هدایا، نذور وقربانی‌ها به وسیلهٔ کاهنه‌ها پذیرفته شده‌واین دختران مقدس رابط این‌خدای

کهن وارجمند هستند بامردم . پیش‌گویی‌ها و دستورات‌اش رابه مردم ابلاغ می‌کنند وتمنا ودرخواست خواستاران رابه درگاهش عرضه می‌دارند . قسمت اندکی از هدایا ونذور صرف زندگانی پرستاران آتش شده ومازاد آن حق رئیس قبیله است‌که نیمه خدایی بوده ووجودش مقدس است . در مراسم وتشریفات رسمی ، طی مراسمی آتش مورد لزوم رابا شعله‌های آتش مقدس می‌افروزند واین امربا کسب اجازه ازکاهنه‌ها یادختران مقدس‌انجام می‌گیرد .

هرچند رئیس قبیله در مقام ارواح بزرگ ودون پایهٔ خدایان است ووجودش مقدس‌می‌باشد ، لیکن‌حق حاکمیت مطلق نداشته ونمی‌تواند اوامری مؤکدکه به‌زیان مردم باشد صادر نماید . برای وضع و اجرای احکام و قوانین واموری‌سیاسی وغیر مذهبی لازم است تابا ریش سفیدان ، شیوخ‌ومعتمدان شورکرده ورای اکثریت دراین موارد قابل اجرا می‌باشد .

قبایل‌مامیاکوش‌وهوت‌تن‌توت

۲۲ ـ هوت‌تن‌توت‌ها

بدویان کناره‌نشین جنوبی ، درجهٔ تمدن ، مامیاکوش‌ها قبیله‌یی عقب‌افتاده ، شکل واندام و نژاد، اخلاق زنانه ، بی‌شرمی و شیوع مناسبات ناروای جنسی ، تساهل شوهران ، فحشا پیش‌از ازدواج و پس‌از آن ، مبادله و عدم آن میان عروس و داماد ، پایهٔ سست ازدواج ، کار زنان و مردان، زنان و نقاشی ، جشن‌های جنسی و مذهب، جادو و دیانت ، هوت‌تن‌توت‌ها منشأ نژادی ، قبیله‌یی متمایز ، زیبایی زنانه میان بدویان ، باسن برجستهٔ زنان ، پرورش‌آلت تناسلی ، ازدواج و مراسم آن . عفت و شرم ، عروس‌ربایی ، مراسم جشن‌های باکوسی ، اخلاق وکردار ، دیانت، خدای واحد، سحرو جادو ، ستاره پرستی ، علل ستاره پرستی ارواح مردگان، ترس‌از ارواح، مسایلی در این مورد

وضعی مغایر با آن‌چه در بارهٔ قبایل سواحل غربی که در بند گذشته ذکرشد، میان بدویان ساکن‌کناره‌های جنوبی قابل مشاهده است . این منطقه ازجملهٔ ارتفاعات قاره‌نیست، بلکه صحرا ، بیابان و جنگل‌های‌پراگنده‌یی‌است‌که چون سواحل‌بلندوباد خیز غربی‌ـاز غنای طبیعی و فراوانی محصول در آن‌جا خبری نیست . مردم قبایل ساکن‌در این‌منطقه بسیار ابتدایی بوده ودرشرایط تمدن نوسنگی Neolitic زندگی می‌کنند . اندامشان بلند و رسا و پوستشان بسیار تیره و شفاف و نرم است. هرچند از

زیبایی بهرهٔ چندانی ندارند ، اماهم‌چون مردمان زشت‌چهرهٔ قاره نیز نیستند . زنان و مردان کاملا برهنه زندگی‌می‌کنند و این برای‌شان امری است‌کاملا طبیعی‌که شاید جهت مخالف آن سخت غیرطبیعی به نظرشان جلوه نماید . در مراسم و تشریفاتی عمومی و جشن‌ها دامن‌هایی از چرم دباغی و پرداخت شده از کمر می‌آویزند که دورتادور آن را به شیوهٔ خاصی نقاشی‌های درهم برهم پوشانیده است . این نقاشی‌ها که عبارت است از خطوطی مقطع و درهم و مارپیچی و اشکال هندسی که به وسیلهٔ چهارگوشه‌ها و سه‌گوشه‌ها و لوزیهای کوچك تشکیل شده به دست خود زن ها ختام می‌پذیرد . چرم یکسرهٔ دامن‌ها بیش‌از سی تا چهل سانتی‌متر نمی‌باشد و دنبالهٔ آن‌که تا ساق و گاه تا مچ پا میرسد ، عبارت است از ریشه‌هایی از همان جنس که اغلب به رنگ سپید درآورده میشود . برخلاف زنان سواحل مرتفع غربی که موهای سیاه و درخشان و نسبتاً صافی دارند، موهای زنان قبیلهٔ مام‌باکوش **Mambacuch** هم‌چون اغلب آفریقایی‌ها پشم‌مانند و تیره است که اهتمام بسیاری در بلند کردن و بافتن و تزیین آن به خرج میدهند .

ازسویی دیگر برخلاف منطقهٔ پیشین‌که ذکرش‌گذشت وعفت زنانش بسیار بود وپابند به‌شرم ودوری‌گزینی ازفساد وپای‌بند خانواده بودند ، در این قسمت فساد و هرج ومرج جنسی و بی‌عفتی فراوان قابل ملاحظه است . در ازدواج پدران ومادران نقشی ندارند ودختران وپسران به‌دل‌خواه خود با نامزدان منتخب عروسی می‌کنند. در این عروسی‌ها از جانب والدین عروس و داماد چیزی مبادله نمی‌شود . نه عروس جهیزیه‌یی به خانهٔ شوهر می‌آورد ونه شوهرچیزی به‌عنوان شیربها وامثال آن به‌پدر زن خود می‌دهد . به‌همین سبب وبا در نظر گرفتن تنبلی وسست عنصری است‌که این گونه ازدواج‌ها بسیار زود رشته‌اش گسسته وبه توسعهٔ فحشاکومك می‌کند . روابط و مناسبات جنسی چه پیش از ازدواج وچه پس از آن به شکل نا هنجاری در قبیلهٔ مام‌باکوش **Mambacuch** رواج دارد واصولا افراط در این نحوه‌کار جزء مشخص افراد به‌شمار می‌رود . زنان شوهردار به‌عیان وآشکارا به ارتباط جنسی با مردان دیگرقبیله مبادرت نموده ومردان بسیار دراین موردتساهل ورزیده وخودبه برقراری

روابط با زنان دیگر قبیله مبادرت می‌نمایند .

اغلب کارهای خارج و داخل خانه به‌عهدهٔ مردان است . اساس معاش و اقتصاد برمبنای آذوقه‌گرد آوری است و به‌شکار رغبتی نشان داده نمی‌شود . مردان با تلاش و کوشش در صحرا و بیابان به‌گرد آوری آذوقه می‌پردازند و مقدار کمی ذرت و بلغور نیز با روشی بسیار ابتدایی کشت می‌کنند . در حالی‌که مردان این‌گونه تلاش و کوشش می‌نمایند ، زنان در کنارهٔ رودخانه یا چشمه سارها گرد آمده و به تفریح می‌پردازند . به‌نقاشی و کوزه سازی علاقه‌یی دارند . بدنهٔ کوزه‌های گلین را با نقوشی که درقرینه ـ سازی جلوه‌یی دارد مصور می‌سازند . دیواره‌های داخلی اطاق را که از اندود گل نرمی پوشیده شده با نقوشی ساده و گاه درهم و استعاره آمیز زیبا می‌سازند . مطابق با معمول یکی از زینت آلات زنان این منطقه گردن بندهایی چند رج و بسیار سنگین است که از سنگ‌های الوان و استخوان حیوانات می‌سازند . این گونه مردان و زنانی که در عشق ورزی و تلذذ از هم آغوشی هم حد و مرزی نمی شناسند ، بدون شك بایستی مردمانی بسیار متساهل ، سرخوش و با نشاط باشند و چنین نیز هست . هم چنین میان چنین مردمانی بایستی رقص‌های جنسی زیادی برقرار باشد که با چاشنی ادای مراسم مذهبی آنها را توجیه می نمایند . دو نوع رقص میان شان اهمیت بیشتری دارد : یکی جشن ملی و همگانی که هرسال یك بار در فصل بهار انجام می‌شود ، و دیگری جشن بزرگ مذهبی به افتخار خدای عشق . هرچند این جشن دومی نیز بایستی در سال یك بار انجام گردد ، اما اتفاق می‌افتد که در سال سه وچهار بار چنین مراسمی را برپا می‌کنند . جشن ملی در آغاز بهار برپا می‌گردد ودر واقع این جشنی است که مدت چندین روز به‌طول می‌انجامد . مردان وزنان نقاب‌هایی گوناگون ، خنده‌ـ آور ویا ترس ناك برچهره می‌گذارند . دامن‌های منقش چرمین با ریشه‌هایی بلند به کمر می‌آویزند ودر هیاهو وغریو آلات موسیقی بدوی وبانگ طبل‌ها که خونشان‌را جوشان می‌سازد به‌رقص و پایکوبی و نشاط می‌پردازند . نوعی مشروب قوی که از تخمیر برخی از حبوبات به‌دست می‌آورند در طی این جشن به مقادیر بسیاری مصرف می‌شود . مناسبات جنسی کاملا آزاد است و هرزن و مردی وپسرو دختری می‌توانند

به آزادی کام گیرند وکام دهند . این رقص از نوع رقص‌های جذبه آور و بیخودی بخش است که در کتاب دوم تاریخ ادیان ، تحت عنوان «می تولوژی ، اساطیر و افسانه‌ها» از آن به تفصیل گفت وگوشد ، هر بار آنقدر درپایکوبی ورقص و نوشیدن شراب افراط می‌کنند که به‌حال شور وجذبه و بیخودی فرومی‌روند وسردر آغوش هم‌از خوابی گران به‌پا می‌خیزند تا دگرباره مراسم را تجدید کنند .

جادو میان‌شان بیش ازدیانت رواج دارد . از برای دفع ارواح شریر به‌خدایان و ارواح بزرگ قبیله متوسل نمی شوند ، بلکه می‌کوشند تا به وسیلهٔ جادوگران و انواع طلسم‌ها وضد دردها خود را محافظت نمایند . خرافات واوهام رواجی بسیار دارد ، اما به معتقدات دینی و انجام مراسم عبادت و خدایان اهمیتی نداده و از سر تساهل در می‌گذرند .

در مباحث ابتدایی این بخش از قبایل ابتدایی هوت‌تن‌توت **Hottentot** سخن گفتیم و بحث کوتاهی که شد در زمینهٔ اقتصادی ، کار و وضع معاش این مردمان بود . هوتن‌توت‌ها نیز چون بوش‌من‌ها درجنوب آفریقازندگی می‌کنند .محل سکناشان ساحل رود اورانژ **Orange** واقع در جنوب غربی قارهٔ تاریك می‌باشد : اینان‌در گذشته‌عبارت بودنداز قبایلی نیرومند بااختصاصات نژادی‌ویژه‌یی که‌درسراسر آفریقای جنوبی پراگنده بوده و دارای قدرتی بودند . اینك چون پیگمی **Pigmy** ها و بوش‌من **Bushmen** ها درشرف امحاء ونابودی می‌باشند ، لیکن بایستی تذکر داده شودکه هوت‌تن‌توت‌ها با سرعت زیادتری مراحل نابودی راپیموده‌اند ، چون امروزه تقریباً نابودشده‌اند . معاش‌شان از گاوداری وگوسپند پروری تأمین می‌شود و ازگوشت‌و فرآورده‌های‌شیری بسیار استفاده می کنند .

هوتن‌توت‌ها بسیار مورد توجه دانشمندان نژاد شناس و مردم‌شناس‌می‌باشند.از لحاظ معتقدات و اخلاق وکردار به‌دیگر قبایل آفریقایی‌نمی‌مانند. هم چنین‌از لحاظ خصوصیات نژادی و اندام و شکل و رنگ نیز باافوام آفریقایی‌اختلاف‌هایی دارند . رنگ پوست‌شان متمایل به‌سرخی است تاتیرگی و سیاهی ، وبه همین جهت آنان را می‌توان سرخ‌پوستان آفریقایی خواند . برخی از دانشمندان راگمان برآن است‌که

اینان از نتایج اختلاط نژادی هستند که در زمان‌های گذشته در آفریقای مرکزی انجام شده و بعدها به‌جانب جنوب مهاجرت کرده‌اند.

روی‌هم رفته زیبایی زنان این قبایل از مردان بیشتر است. پوست‌شان متمایل به‌سرخی و از ظرافت آسیایی بهره‌یی دارند. اما متأسفانه در زیبایی اندام‌شان نقصی وجود دارد که لطمه و صدمهٔ زیادی به‌خوب چهری‌شان وارد می‌کند و آن برآمدگی و چاقی زیاده از اندازهٔ کفل‌های‌شان می‌باشد. بایستی توجه داشت که این از لحاظ خودشان منتهای زیبایی است و نقص شمرده نمی‌شود، بلکه از نظر غیر آفریقایی‌ها و یا غیر خودشان نقصی محسوب می‌شود. باسن و نشمین این زنان گاه بسیار بزرگ و برآمده جلوه می‌کند و هرچه این برآمدگی بیشتر باشد، به‌همان نسبت آن زن زیباتر و دارای خواستاران فراوان‌تری است. البته این برآمدگی خاص تمامی افراد انسانی است، چون در قسمت کفل و لمبرها کیسه و غده‌های چربی قرار دارند. اما این برآمدگی میان برخی از اقوام، به ویژه زنان نمایان‌تر و بیشتر است. در این باره هوت‌تن‌توت‌ها از همهٔ اقوام و نژادها مشهورترند. **بوش‌من‌ها** نیز این‌چنین‌اند، اما نه چون **هوت‌تن‌توت‌ها**. این برآمدگی فوق‌العادهٔ باسن میان قبایل **سومالی** Somalis و **اولوف** Ouolofهای سودانی نیز دیده‌شده‌است. اصولاً شیوهٔ زیباپسندی بدویان آفریقایی با زیباپسندی مردم دیگر، یعنی متمدنان تفاوتی بسیار دارد. اغلب سیاهان زنانی را زیبا میشمارند که لاغر و تکیده اندام نباشند و آن چه که وجه ممیزه‌یی از برای تناسب اندام شناخته میشود، میان‌شان آن است که از زیر بغل‌ها تا کشالهٔ ران یکسان باشد. اصولاً در آفریقا برای زیبایی زنان اصولی شناخته می‌شود که در بسیاری از موارد میان مردم متمدن کاملا عکس آن مورد قبول و شرط است. گوش‌های بزرگ و آویخته نشانی از زیبایی است و به همین جهت است که میان بسیاری از قبایل رسم می‌باشد که از کوچکی لاله و یا نرمهٔ گوش‌ها را سوراخ کرده و حلقه‌هایی در آن‌ها قرار می‌دهند که تدریجاً با ازدیاد سن بزرگ‌تر می‌شود و در گوش سوراخ‌هایی به قطر ده و گاه پانزده سانتی متر و بیشتر به وجود می‌آید. میان هوت‌تن‌توت‌ها و بوش‌من‌ها شاخص زیبایی زنان پهنی لبه‌های آلت تناسلی‌شان

می‌باشد و از کوچکی آن‌ها را پرورش می‌دهند تا هرچه بیشتر بزرگ شود-و هرچه پهن‌تر و فراختر باشد ، دارندهٔ آن زیباتر و بیشتر مورد توجه قرار خواهد گرفت . شکم‌های بزرگ و پستانهای فروآویخته نیز نشانهٔ زیبایی زنان است و زن هرچه تنومندتر باشد به همان نسبت زیباتراست . در **نی‌جه‌ریه Nigeria** دو کلمهٔ چاقی و زیبایی مرادف یکدیگر می‌باشند و زنی که مدعی بهره‌مندی ازاندکی زیبایی‌است لازم میشود تا آنقدر فربه باشد که با کومك دو تن بتواند راه برود و نهایت زیبایی برای زنی آن است که سنگینی و وزن‌اش مطابق با یك بار شتر باشد . آن چه که **داروین Darwin** در بارهٔ درشتی فوق‌العادهٔ باسن زنان هوت‌تن‌توت می‌گوید ، آن است که پشت لگن خاصره‌شان دارای برجستگی می‌باشد. به هرانجام هرچه‌که باشد این برجستگی بسیار مورد توجه مردان می‌باشد. یکی از دیدارکنندگان این بدویان گزارش می‌دهد که زیباترین زن قبیله را مشاهده نموده بوده است که جز با کومك چندتن که‌زیر بغل‌هایش را می‌گرفته بودند، قادر به ایستادن و راه رفتن نبوده و تنها در جاهایی سرازیر بدون استعانت دیگران توانایی‌می‌یافته‌که راه به‌رود واین به‌جهت بزرگی فوق‌العادهٔ باسن‌اش بوده است . مطابق تحقیقاتی که در **سومالی** شده است ، برآمدگی باسن وجه مشخصهٔ زیبایی است و هر مردی که به خواهد زنی را انتخاب نماید ، تعدادی از زنان رادر یك صف وامی‌دارد و با نگاه دقیقی‌آن زنی‌را انتخاب می‌کند که باسن‌اش بزرگ‌تر و برآمده‌تر باشد .

به هرحال از این نقص که بگذریم ، زنان هوت‌تن‌توتی از زیبایی بهرهٔ وافی دارند و نسبت به تمام قبایل و اقوامی که گرداگردشان زندگی می‌کنند مشخص می‌باشند . در ازدواج و مسألهٔ مناسبات جنسی اختلاف هایی قابل ملاحظه میان این بدویان‌وقبایل‌دیگرآفریقایی که‌تاکنون‌در بارهٔشان گفت‌وگوشده‌وپس‌ازاین‌نیزخواهدشد، وجوددارد.میان‌این‌بدویان‌مناسبات‌جنسی‌دختران‌پیش‌ازازدواج‌بسیارمحدودوسخت‌است. برخلاف بسیاری ازاقوام‌بدوی که‌آزادی‌جنسی‌پیش‌ازازدواج‌برای‌دختران‌وپسران‌شان بلامانع است ، در این قبیله از این‌گونه مناسبات به شدت جلوگیری میشود. دختران دوران دوشیزگی‌را باعفت تمام تحت نظر پدر و برادران در خانه می‌گذرانند تا برای‌شان شوهرانی پیدا شود . پدران به شرف و آبروی خانواده بسیار اهمیت می‌نهند

و هرگاه دختری در دوران دوشیزه‌گی‌اش رسوایی به بار آورد سرنوشت سخت و دردناکی در انتظارش می‌باشد . مراسم ازدواج و خواستگاری با اقدام دامادآغاز می‌شود که از پدر دختری خواستگاری می‌کند . پدر موظف است تا در نخستین وحله نظر و موافقت دختر را جلب نماید ، چون موافقت دختر شرط اساسی است . آن گاه از جانب خانوادهٔ داماد یك یا دو گاو نر یا ماده در ازای دختر به پدرش داده می‌شود . مطابق با تحقیقاتی که در بارهٔ این قبیله شده است ، عروس ربایی رواجی داشته است و موضوع عروس‌ربایی میان بسیاری از اقوام و قبایل بدوی و ابتدایی رواج داشته و هنوز نیزمیان بدویان معمول است. طریقهٔ عروس‌ربایی بدین‌روش بوده است‌که داماد یاخواهندهٔ دختربدون اطلاع پدر ومادر ، دخترشان را دزدیده و به نقطه‌یی برده و مخفی می‌نمود . آن‌گاه‌یاخودش ویارفقایش از برای مذاکره نزد پدر دخترمی‌آمدند. پدر ومادر در آغاز به مشاجره واعتراض می‌پرداختند ، چون این نوعی دزدی وتخطی بدمال‌کسی بشمار می‌رفت . اما داماد ویا نمایندگانش باپدرومادر دختروارد مذاکره شده وبهای جنس مسروقه راکه عبارت از یك یادو واحتمالا تعداد بیشتری‌گاو می‌بود می پرداختند وبه این وسیله موضوع ختام پذیرفته و با رضایت پدر و مادر عروس موضوع قانونی اعلام می‌شد . درمه‌لانه‌زی ، استرالیا ، گینهٔ جدید ودرنقاطی دیگرو میان قبایلی بسیار این‌مسأله رواج داشته است ، امااین زمان درحال امحاء ونابودی وفراموشی‌است .

در مباحث و بندهای گذشته در مورد روابط زنان و شوهران میان برخی از قبایل آفریقایی اشاراتی شد و ملاحظه گشت‌که میان پاره‌یی ازاین بدویان روابط میان زنان وشوهران تاچه پایه سرد وخاموش و غیرصمیمانه می‌باشد . مبنا و اساس ازدواج برپایهٔ عشق استوار نیست و چنان‌که محققان وکاوش گران گزارش داده‌اند ، میان هوت‌تن توت‌ها اصولا واژه‌یی‌که مفهوم و معادل عشق‌را بدرساند وجود ندارد . روابط زنان وشوهران بسیار سرد وبیگانه آمیزاست . اغلب باهم به سر نمی‌برند و معاشقه میان‌شان مفهومی را دارا نیست وباهم بسیارکم حرف‌می‌زنند.هرزنی‌تنهاویکه زن شوهرش محسوب نمی‌شود ، بلکه میان این‌قوم تعدد زوجات رایج‌است وهرمردی

تا بتواند زن می‌گیرد . اصل اخلاقی ایـن مردم براساس تعرض وجدال وستیز استوار نیست ، بلکه مردمی هستند قلباً رئوف و مهربان‌که حتا مهرشان نسبت به جانوران نیزگرایش‌دارد وازگوشت بسیاری‌از جانوران به‌مناسبت این مهردر می‌گذرند وزیانی راکه از این راه تحمل می‌نمایند ، به وسیلهٔ ریشهٔ مأکول نباتات وگیاهان خوردنی جبران می‌کنند . هوت‌تن توت‌ها مهارت بسیاری دریافتن ساقه‌های زیرزمینی دارند ودر بسیاری ازموارد درست آن نقطه‌یی اززمین را می‌کاوندکه منبعی است ازذخایر ساقه‌های نباتی.روشی دیگردر یابش ساقه‌های‌زیرزمینی‌میان‌شان‌معمول‌است‌وآن‌چنین است‌که از روی آثار وعلایم پای‌گراز به وجود ساقه‌های نباتی پی می‌برند واین‌گونه مهارت‌ها میان اقوام آذوقه‌گرد آور بسیار فراوان ملاحظه می‌شود وتاکنون بسیاری‌از نمونه‌هایش را ذکرکرده‌ایم. هوت‌تن توت‌ها مردمانی هستندکه در اشتراك اموال‌سعی ومجاهدتی فراوان دارند . هرگاه چیزی داشته باشند وهم جنسان‌شان ازآن محروم باشند ، آن‌را تقسیم می‌کنند وبه‌همین جهت است‌که سطح دارندگی وثروت میان‌شان یك‌سان بوده و مالکیت فردی مطلق میان این مردم هم چون بسیاری از اقوام بدوی وجـود ندارد . اخلاق این دسته از بدویان آفریقایی پیشرفته تر از اقوام مشابه و بسیاری از مردم متمدن می‌باشد . دروغ ، فساد ، خیـانت و بد قولی میان شان رسم نیست ، وچون قولی به دهند برآن پیمان استوار بوده و بی‌چون و چرا عهد خود را انجام می‌دهند .

میان این بدویان جشن هایی همراه با رقص‌های جذبه‌یی رایج است‌که مهم‌ترین آن‌ها رقص‌های باکوسی یا رقص‌هایی است‌که به‌هرج ومرج جنسی می‌انجامد. تاکنون نمونه‌های بسیاری از این‌گونه رقص‌ها را میان بدویان شرح‌کرده‌ایم . این‌گونه رقص‌ها در آفریقا ، به ویژه در آفریقای مرکزی و جنوبی رواج دارد.میـان **کافرهاKafers** ، در **کامرون‌کنگو** ، قبایل **هوت‌تن توت** و **بان تو Bantu** نیزسخت رایج است . مقدمات‌این جشن‌بسیار وسیع وپرطول وتفصیل است . هنگامی که مقدمات فراهم شد ، تمامی افراد دسته‌ها وگروه‌های مختلف در مرکز معهود گرد می‌آیند وطبالان بدوسیلهٔ آهنگ مخصوصی بومیان را دعوت می‌کنند . درضمن این

رقص‌ها مشروبات قوی بسیار مصرف می‌شود . براثر رقص‌های تند وپرحرکت دوار و حالت جذبه‌یی به‌افراد دست می‌دهد وتمام قیودی‌که دربارهٔ تحریمات وممنوعیت‌های جنسی میان مردم برقرار بود ، دراین مراسم‌نفی وفراموش می‌گردد . هیچ‌مردی حق ندارد تابا همسرخود هم خوابگی نماید ، بلکه زنان ومردان بایستی دور از قیود ومنهیات اجتماعی به مراودات جنسی به‌پردازند . اماچون این دوران جشن‌تمام‌شد ، ومحیطی‌که ازبرای این‌گونه اعمال مناسب می‌بود برگذشت ، دگرباره حالت عادی‌در اجتماع برقرار شده وممنوعیت‌های جنسی‌که باسختی برقرار می‌بود ودر مدتی به‌نسیان سپرده شده بود دوباره حکم روا شده وباشدت برقرار می‌شود .

لیکن مذهب ودیانت این بدویانی که گفته شد در بسیاری ازحالات با اقوام دیگر آفریقایی تفاوت دارند چه‌گونه است . اساس مذهب و دیانت چنان‌که میان بوش‌من‌ها ملاحظه کردیم ، بر اساس پرستش خدایی است یك‌تا و نیرویی والا که در واقع این چنین روشی ازقومی بدوی بعید است . این‌سرور خدا به‌نام **تسونی‌گوآب** ThsuniGoabe خوانده می‌شود . در بارهٔ چنین عقیده یی دانشمندان ، به ویژه مردم شناسان ومتخصصان تاریخ ادیان عقایدی ابراز داشته وگفت وگوهایی‌کرده‌اند ، اما آن چه‌که مهم است ، وجود چنین عقیده‌یی می‌باشدکه میان این قوم بدوی در حال امحاء هنوز باقی است . البته اساس دیانت رابه طورکلی ومطلق این شیوه‌شامل نمی‌شود ، بلکه روش‌های‌خرافی وپندار گونه و پرستش ارواح بزرگ قبیله وترس از ارواح خبیثه وشیاطین زیان‌رسان دوره‌گرد میان‌شان بسیار شایع می‌باشد . به جانور پرستی کمتر می‌پردازند در حالی که نگاره‌های آسمانی چون ستارگان و ماه را پرستیده وعبادت می‌کنند . اعتقاد به خدای بزرگ ویگانهٔ **تسونی‌گوآب** عقیده‌یی است‌که در قلب‌ها وجود دارد . مراسم پرستش وعبادتی ازبرای این‌خدا چندان‌ندارند وتنهادرافسانه‌هاوقصص وروایات ازاو یاد می‌شود .

ازسویی دیگرمراسم عبادت‌شان دربارهٔ‌نگاره‌های‌آسمانی‌ـ با اساطیر ، داستان‌ها ومراسم وتشریفاتی همراه است . تأثیر ستارگان وماه را در سرنوشت وفرجام آدمی مؤثرو دخیل می‌پندارند . در حقیقت تأثیرستارگان در سرنوشت بشری وسعد ونحس

جریان زندگی که با ستارگان ارتباط پیدا می‌کند ، ازعقایدی است بسیار کهن که از چهل تا پنجاه سدهٔ گذشته از آن نشان‌هایی در پندار های بشری داریم . مصریان و بابلیان و سومریهای باستان ، یونانیان ، ایرانیان و رومیان و بسیاری اقوام کوچك باستانی همواره ستارگان رادر سرنوشت وزندگی بشری مؤثرمی‌دانسته‌اند . هوت ـ تن‌توت‌ها نیزکه براین پندار بودند ،در شب‌هایی‌که ماه درآسمان به‌اشکالی گونه‌گون خودنمایی می‌کرد وستارگان درخششی داشتند ، مراسمی برپاکرده وبه عبادت دسته ـ جمعی دختران شب می‌پرداختند تاشاید رقم زندگی‌شان را درانجمن خود سرخوشانه برزنند . اندیشه و روش وسواس‌گونهٔ تفأل نیز میان‌شان رواج و گستردگی دارد . از هر نشان کوچك طبیعی‌وحادثهٔرویدادی تفأل‌خیرویا پیش‌بینی شر می‌کنند و باالطبع درصدد چاره‌جویی برمی‌آیند. آشکار است‌که میان چنین مرده‌ی‌کاروبار جادوگران و طلسم اندازان و پیش‌نگران رواج و رونقی دارد و همواره دست به دعا دارند که تفأل مردمان،پیش‌بینی شر باشد که از برای دفع آن به چاره‌انگیزی اندر شده و طلسم و چشم‌زخم و تعویذ طلب نموده و با خود همراه کنند .

ترس از مردگان و آزار ارواح میان **هوت‌تن‌توت‌ها** بسیار ریشه دار و عمیق بود . آن‌چه راکه در این باره‌درموردپیگمی **Pigmy** هاگفتیم، در میان این‌بدویان نیز جریان دارد وشاید بتوان‌گفت باشدت و اثری فراوان‌تر. ارواح‌مردگان خطرناك، موهش و زیان‌رسان می‌باشند. عقیدهٔ عمومی برآن جاری‌است‌که ارواح درگذشتگان همواره میان زندگان در تردد و آمد و رفت می‌باشند . به خواب و خوراك و پوشاك نیازمندند و هرگاه‌زندگان در بارهٔ برآورد نیازمندیهاشان تسامح و کوتاهی ورزند ، به خشم آنان گرفتار شده و صدمه و زیان می بینند . پس با احترام و ترس در بارهٔ مردگان صحبت می‌شود، آنهم در مواقع اضطرار که چاره‌یی جز یادکردن‌شان نیست، از برای‌شان خوراك و غذا وپوشاك و یحتمل لوازم کار پیش‌کش می‌کنند و می‌کوشند تا نظر موافق و یاری‌شان را جلب کنند. بیماری عبارت است ازحلول یکی از ارواح شریر در موضع درد ودر این هنگام است‌که حکیم‌باشیان قبیله‌که در ضمن جادوگر و کاهن نیز هستند شروع به کار می‌کنند تا روح شریر را از تن بیمار بیرون کنند .

اما در این‌جا بدویان چاره‌یی اندیشیده‌اند و ذهن نارس و ابتدایی‌شان وسیله‌یی انگیخته تا از شر ارواح مردگان در امان مانند . هوت‌تن‌توت‌ها هم‌چون‌که در خانه‌یی کسی می‌مرد ، آن خانه را ترك کرده و متروك میگذارند . در مباحث گذشته در این‌باره سخن گفته و شواهدی نقل شده است . هم‌چنین در کتاب دوم تاریخ ادیان این موضوع شرح و تفسیر شده است. میان بسیاری از اقوام وملل درگذشته این‌چنین‌رسمی معمول بوده است . **یاکوت Yakoute**ها، یعنی قبایل‌ترك‌وشمال شرقی آسیا و شرق سیبری نیز هم‌چون‌که در خانه‌یی کسی‌می‌مرد، آن‌خانه را رها کرده و متروك می‌گذاشتند . هوت‌تن‌توت‌ها را پندار بر آن بود که روح شخص متوفا پس از مرگ نیز هم‌چنان در مکان مألوف خود باقی مانده و به ایذاء و آزار ساکنان بعدی آن خانه اقدام می‌کند . این‌چنین کلبه‌هایی آنقدر متروك میماند تا سرانجام به‌طورکلی ویران و با خاك یکسان می‌شد . خرافات متداول در عصر جدیدکه حاکی ازآن است که پاره‌یی از منازل‌محل‌تجمع و تردد و اقامت ارواح است و مردمان از اقامت در آن خانه‌ها چشم پوشیده و آن خانه‌ها را به‌حال خود رها میکنند تا ویران شود، از بقایای همان معتقدات باستانی است که نمونه‌های آن را هنوز میان اقوام بدوی می‌توان مشاهده نمود .

۲۳ ـ ماسایی‌ها

سر گنشت‌یك‌قبیلهٔ مخوف، منطقه‌ومحل‌زندگانی، خصوصیات نژادی، بلندقدترین مردان آفریقایی یا غولان کیلیمانجارو، کلبه‌سازی و تغییرمکان دایم، گله‌داران ناکام، نزاری ولاغری دامان، علت این امر، خون آشامی این غولان‌سیاه. علل‌خون‌آشامی، جنگاورانی مخوف، سن‌وقیافه، مراسم‌سخت ورودجوانان به‌جرگهٔ‌مردان، سن‌ازدواج، محدودیت زنان‌و مردان، فحشای رسمی، روسپیان‌خوشبخت دستهٔ سلحشوران، نوعی دیگر از فحشای رسمی، اساس زندگی، خوراك‌و پوشاك و آرایش، دیانت و مذهب، مراسم پذیرفته شدن بیگانگان در قبیله

ازقبیلهٔ **ماسایی Masai** با نوعی ترس عمیق و هراسی بسیار یاد می‌شود. محل سکنای این قبیلهٔ گله‌دار در ارتفاعات‌کوه **کیکیمانجارو Kilimanjaro** ، میان دریاچهٔ ویکتوریا و تانگانیا واقع است ، یعنی در ارتفاع شش‌هزار متری زندگی می‌کنند . ماسایی‌ها با قبیلهٔ کشاورز **گی‌کویو Gikoyou** که افراد **ماو ـ ماو**

Mao - Mao از آن هستند در واقع سکنهٔ عمدهٔ بومی آفریقا را تشکیل داده و شامل می‌شود . اساس اقتصادی این قبیله بر اساس و پایهٔ گله‌داری استوار است و از فرآورده‌های شیری و همچنین خون دامان معاش و خوراکشان تأمین میشود . اینان مردمانی هستند که پوست‌شان به سیاهی دیگر قبایل آفریقایی مانند نیست ، بلکه تمایلی دارد به سرخی وچون **هوت‌تن‌توت‌ها** بایستی آن‌ها رااز سرخ‌پوستان آفریقایی به شمار آورد . آن‌چه که وضع شاخص این مردمان را تعیین می‌کند. جز جنگاوری و خوی ستیزندگی بسیار و خون‌آشامی‌شان ، بلنداندامی فوق‌العادهٔ آن‌هاست. پیش‌از این در بارهٔ **دین‌کا** Dinka ، یعنی بدویان سودانی سخن‌گفته شد ، و متوجه شدیم که حد معمول و متوسط بلندی اندام این غولان سیاه دو متر می‌باشد . اما در پایین پای این غولان سیاه ، غولان سرخ ماسایی در بلندی‌های کیلیمانجارو زندگی میکنند که حد معمول و متوسط قد مطابق با گزارش سیاحان دو متر و بیست سانتی‌متر است.

سرزمینی که این مردان بلنداندام درآن زندگی می‌کنند ، زمین‌هایی است پوشیده از جنگل‌های انبوه و دست ناخورده . علف‌زارهایی بسیار غنی دارد که یکی از مناسب‌ترین زمین‌هایی است از برای چرای گاوان و گوسپندان. بلندی این علف‌ها به اندازه‌یی است که کلبه‌های بومیان میان آن‌ها ناپیدا بوده و به‌نظر نمی‌آیند این کلبه‌ها با شاخ و برگ درختان و پوششی از علف‌های بسیار نرم به شکل‌گنبدی ساخته می‌شوند و یکی‌از سهل‌ترین کارهایی است که ماسایی‌ها بدان بسیار می‌پردازند زنان و مردان به اشتراك بدکارکلبه‌سازی آغاز می‌کنندوطی یکی دو ساعت کلبه‌یی نو و تازه ساخته می‌شود . این بدویان هنوز به تحقیق آشکار نشده است که به چه علت خیلی زود کلبه‌های خودرا عوض می‌کنند و اندکی دورتر کلبه‌یی تازه ساخته و طی چند ساعتی ازکلبهٔ پیشین به خانهٔ تازه نقل مکان می‌کنند . البته در این باره می‌توان به‌گمان دریافت که شاید هنگامی که فردی در خانواده به میرد ، از ترس ارواح کلبه را ترك می‌کنند ، اما این گمانی است ضعیف ، چه بارها ملاحظه شده است که بدون آنکه در خانواده کسی فوت شده باشد ، این نقل و انتقال صورت می‌پذیرد . از جانبی دیگر ماسایی‌ها مردمانی‌هستندکه به هیچ دین و آیینی بستگی

ندارند و شیوهٔ پرستشی میان‌شان ملاحظه نشده ، و این مورد در تأیید آن است که بایستی انگیزه‌یی دیگر در تعویض دایم کلبه‌ها وجود داشته باشد . اما با تمام این احوال ماسایی‌ها از ارواح خبیثه و اشباح شیطانی که در همه‌جا در ترددو آمدورفتند واهمه و ترس دارند و شاید همواره گمان میکنند که کلبه‌شان در صورت سکونت و و توقف بسیار ممکن‌است مأمن ارواح شیطانی و موذی قرار گیردو به‌این جهت مرتب به نقل‌وانتقال می‌پردازند . این‌چنین‌وضعی رادرمورد **پیگمی** Pigmy ها نیزمشاهده نمودیم .

درچنین سرزمین‌حاصل‌خیزو مساعدی ازبرای پرورش احشام ، متأسفانه‌دامانی مریض وبسیار تکیده ولاغر زندگی می‌کنند وشاید نزارترین ولاغرترین گـاوان و گوسپندان جهان دراین منطقه قرار داشته باشند . دربدو امربا اشاره به‌این‌که چنین سرزمینی ازجملهٔ مساعدترین نقاط آفریقا است ازبرای دامداری ، این مسأله واشاره عجیب وناباور به نظر خواهد رسید ، اما عین حقیقت است . در این جا گاو کمتر و گوسپند وبزبه نسبت بسیار بیشترو فراوان‌تر می‌باشد . اماعلت وسبب لاغری ،مریضی ونزاری دامان، خون‌خواری این‌غولان جنگاور وستیزه‌جو است . بهترین آشامیدنی، لذیذترین خوراك وقوی‌ترین غذای این مردمان خون‌گاوان وگوسپندان است . گاو وگوسپند درنظرشان موجوداتی هستند مقدس که استفاده از گوشت آن هـا را امری حرام وقابل اجتناب می‌دانند . روایات و افسانه‌هایی چند در مورد جنبهٔ تقدس این حیوانات، چون‌برخی قبیله‌های گله‌دار دیگرمیان‌شان رواج دارد ، اما در حقیقت با عمل خون آشامی‌شان بزرگ‌ترین وسخت‌ترین شکنجه‌ها وناراحتی‌ها رابه حیوانات وارد می‌کنند . هرگاهی‌که گرسنه شوند . به‌جای گوسپندان و گاوان‌که معمولا در جلو کلبه‌هاشان قرار دارنـد روی کرده و یکی از حیوانات را انتخاب می‌کنند . از ناحیهٔ‌گردن شکافی کوچك ایجادکرده وخون حیوان را آنقدر می‌مکند تـا احساس اشباع نمایند . گاه نیزدر ظرفی مقداری خون می‌گیرند وبه درون کلبه می‌برند تـا بچه‌ها را خوراك وغذا دهند . پاره‌یی اوقات شیردوشیده را بـا خون به‌نسبت مساوی مخلوط کرده وبا لذت وکیف بسیاری از سرفراغت جرعه جرعه می‌نوشند . به همین

سبب است که دام‌های ماسایی‌ها بـا وجود محیط مساعد ومناسب مریض و نزار و بیمار هستند . اغلب از ناحیهٔ گردن دوچار جراحاتی عفن می‌شوند که به‌مرگ‌شان می‌انجامد، اما دراین راه، در اثر استمرار تجربیاتی به‌دست آورده‌اند واز تخمیر ساقه و برگ برخی گیاهان این زخم ها را درمـان می کنند ، لیکن این درمان ها مفید فایدتی چندان نمی‌شود ، چون شکاف‌هایی مرتب پس ازآن درگردن واحتمالا نقطه‌یی دیگراز بدن حیوان‌وارد می‌شود که منجر به زخم‌هایی تازه می‌گردد . **ماسایی‌ها** وافراد **ماا و ـ ماا و** از سرسخت ترین دشمنان انگلیس‌ها و به طور کلی سپید پوستان می‌باشند . اینـان حمله‌هایی سخت و وحشیانه به انگلیس‌ها نموده واسیران را پس از آن‌که خون‌شان را می‌خوردند ، قطعه قطعه می‌کردند . البته ممکن است که علت این خون خوارگی را امری کاملا طبیعی دانست ، اما بسیاری از دانشمندان همان علت اصلی راکه برای آدم خواری وخون خواری، اقوام وقبایل دیگردر اعصار دور ونزدیك ذکر می‌کنند ، قابل مصداق در بارهٔ ماسایی‌ها می‌دانند . این علت چنان است که اذهان ابتدایی روح راکه اساس جنبش وقدرت ونیروی آدمی می‌پنداشت ،عنصری می‌دانست مادی‌ومستقر در بدن . چون‌کسی در جنگ ویا مواجهه باپیش آمدی می‌مرد ، ملاحظه می‌شدکه خون از بدنش آنقدر بیرون می‌رفت تا بی‌حرکت وجنبش وقدرت می‌شد . به‌همین‌جهت می‌اندیشیدند که روح وروان یاعلت اصلی نیرو وجنبش آدمی عبارت از خون است وبا خوردن ونوشیدن گوشت وخون هم نوعان می‌شود روان ونیروی آنان را در بدن خود وارد کرده وخود را نیرومند ساخت . پس آدم خواری وخون نوشی رواج پیداکرد . این دانشمندان از سویی دیگراشاره به **توتم Totem** وتوتم‌خواری می‌کنند . هرسال یك‌بار ضمن جشنی عمومی جانور مقدس ویاتوتم خود راکه درمواقعی دیگرکشتن وخوردنش حرام است ، ضمن مراسمی‌کنایه آمیز می‌کشند ومی‌خورند ، چون معتقدند که توتم مظهر قدرت اساسی قبیله است وبا خوردن قسمتی از گوشت و خون‌او ، نیرومندتر می‌شوند . هرچندگاو وگوسپندازرمهٔ توتم‌ها میان قبیلهٔ**ماسایی** نیستند ، اما آن چه‌که مسلم است جانورانی مقدس به‌شمار می‌روندکه از کشتن‌شان منع به عمل آمده واحتمال داردکه **بااین خون** نوشی ، بدویان می‌خواهند از نیروی

مقدس دام‌ها برخوردار شده وروان خود را نیرومند سازند .

ماسایی ها، یا گله داران ارتفاع نشین کیلیمانجارو از جنگاورترین قبایل آفریقایی می‌باشند . مردانی هستند ستبرسینه ، بلندبالا ، دلیروچابك وسخت‌بدوی. تمامی قبایل ودسته‌هایی‌که گرداگردشان زندگی می‌کنند ازنام این قبیله دوچار ترس ووحشت‌می‌شوند وهیچ‌گاه کوچك‌ترین دست‌اندازی وتخطی‌یی به‌قلمروشان‌نمی‌نمایند ماسایی‌ها برخلاف بسیاری از بدویان ، به ویژه قبایل بومی آفریقایی سالیانی بسیار زندگی‌می‌کنند و حتا سن‌شان به‌نودسال نیز می‌رسد . پیرمردان ومیان سالان‌وافرادی که سالیان عمرشان تاسی وبیست وپنج‌سال نیز تقلیل می‌یابد ، همه وهمه به یك شکل ویك قیافه از لحاظ سن می‌باشند ومردان هشتاد ساله وجوانان بیست وسی ساله از هم بسیار به‌سختی تمیزداده می‌شوند . تاسن بیست سالگی از برای جوانان دوران‌کودکی محسوب می‌شود . آنان در اجتماع تکلیفی ووظیفه‌یی به‌عهده ندارند ومسئول‌شناخته نمی‌شوند وبه‌همین جهت دوران‌کودکی وایام بی‌مسئولیتی دراین قبیله از جملهٔ درازترین دورانهای‌کودکی میان بدویان ومردمی دیگرمی‌باشد . اما بسیار اتفاق می‌افتد که این دوران تا بیست ودوسالگی نیزدوام می‌آورد . دراین سن است‌که مراسم‌ورود جوانان به‌جامعه وبه‌عهده‌گرفتن بار مسئولیتی به‌آنان تکلیف می‌شود . مراسم‌شناخت رسمی جوانان ازطرف قبیله بسیار ساده ودر عین‌حال سخت ودشوار است ، چون بایستی ازیك آزمایش مردانه پیروزمند وموفق به‌در آیند واین آزمایش‌عبارت است ازکشتن یك شیر به تنهایی . البته‌این مسأله ازبرای یك‌جوان تازه سال مشکل‌ودشوار می‌باشد ، اما ماسایی‌ها دراین مورد شهرهٔ جهان‌اند و جوانان بیست تابیست ودو ساله از سال‌های دوازده سالگی به‌بعد دراین شکارها شرکت‌کرده وجرأت وشهامت وتجربهٔ لازم را کسب می‌نمایند . جوان ماسایی بایك نیزه ویك تبربه بیشهٔ شیرها می‌رود . داوران و ناظران به تماشا می‌ایستند و عده‌یی از جنگاوران قبیله نیز مترصدند تا کومك‌های لازم وغیر مستقیم رابه جوان نموده ومانع شوند تا احتمالا جزیك شیر ، شیرانی دیگروارد میدان‌پیکارنشوند . جوانان اغلب ازاین نبرد تن به‌تن پیروزگرانه خارج می‌شوند و بلا فاصله عضو رسمی قبیله و جامعهٔ مردان معرفی می شوند و از

امتیازات این سمت بر خور دار می گردند . لیکن هر گاه از بوتهٔ چنین آزمایشی با شکست خارج گردند ، از حقوق مردان تازمانی محروم هستندکه بتوانند شیری را به کشند .

جوانانی که هنوز وارد جامعهٔ مردان نشده‌اند از حقوق بسیاری محروم‌اند . خوراکشان محدود ودر حدکودکان است وحق ندارند تا هرچه‌که به‌خواهند به‌خورند وبیاشامند . از شرکت در مراسم عمومی محروم بوده وازهمه مهم‌تر آن‌که حق‌ازدواج ندارند .دختران قبیله تن به‌معاشقه وبرقراری روابط عاشقانه بااین جوانان نمی‌دهند وتمام این محدودیت‌ها ومحرومیت‌ها آنان‌را تشجیع وتحریص می‌نمایدتادر آزمایش شیر کشی موفق شوند . آن گاه می‌توانند زن یا زنانی اختیارکرده وهر اندازه‌یی که می‌خواهند به‌خورند وبیاشامند . اماوضع دختران این قبیله نیزدر همین حد سخت و دشوار است . دختران ماسایی تاقبل از بیست سالگی نمی‌توانند ازدواج نمایند ، اما پیش ازاین سن روابط عاشقانه از برای‌شان آزاداست ، به‌ویژه می‌توانند ودرحقیقت وظیفه دارند تابا جنگ‌جویان قبیله هم‌خوابه شده ومعاشقه نمایند .

رسمی میان ماسایی‌ها بر قرار است که نوعی فحشای رسمی و موجه را توسعه بخشیده است ،واین رسم در واقع ظلمی است به‌زنان‌که ازجانبی دیگر ترمیم می‌شود. یك دخترماسایی تنها حق یك‌بار ازدواج را دارد وهرگاه شوهراو مرد ویا کشته شد دیگر ازدواج مجدد برایش ممنوع می‌شود . به همین جهت است‌که تعداد بیوه‌ها در این قبیله بسیار فراوان است و بیوه‌ها روسپیانی محسوب می‌شوندکه کارشان در میان جامعه موجه ومنطقی است . چون زنانی‌که این‌سان از شوهرکردن محروم می‌شوند ، این حق را دارندکه هرگاه وهرموقعی‌که تمایل پیداکردند با مردان مورد علاقهٔ خود به معاشقه وهم خوابگی به پردازند . از سویی دیگر بایستی از مردان جنگاور قبیله نام برد . میان ماسایی‌ها ارتشی وجود دارد که افراد آن را نیرومند ترین جوانانی تشکیل می‌دهندکه در شجاعت ، فنون جنگ وچابکی شهره‌اند . کار این سپاه‌ومردان آن است‌که با طوایف وقبایل اطراف که قصد دست اندازی دارند به‌جنگند وقبیله‌را از خطرناگهانی حملات دشمنان حفظ‌کنند . دستهٔ جنگاوران عبارت است ازگروهی

متحد و به‌هم بسته‌بااصول اخوت و برادری . اینان در محلی خارج دهکده در یك کلبهٔ بزرگ همگانی زندگی می‌کنند . جنگ جویان ماسایی از ازدواج‌کردن و تشکیل خانواده محروم‌اند ودر جامعه چنین حقی به آنان داده نمی‌شود ، چون اختیار زن و آوردن فرزندانی چند و بسیارکه سیاهان آفریقایی بدان بسیار علاقه‌مندند ، زندگی شان را محدود کرده و مسئولیت‌های خانوادگی دیگراجازهٔ فعالیت‌های جنگی را از آنـان سلب می‌نماید . از سویی دیگر از آن جهت به این جنگاوران و سلحشوران اجازهٔ ازدواج داده نمی‌شودکه آنان همواره در معرض خطرکشته شدن می‌باشند واز این راه به‌زودی زنان‌شان بیوه شده و دیگرحق ازدواج پیدا نمی‌کنند . لیکن قانون ورسوم وآدابی نیز هست‌که این عدم ازدواج را جبران و به‌موجب آن تمنیات جنسی وخواست‌های عاشقانهٔ جنگاوران ارضا می‌شود . گفته شدکه دختران ماسایی تابیست سالگی آجازهٔ زناشوئی ندارند ، اما تااین هنگام به آزادی می‌توانند با مردان ، به ویژه گروه جنگاوران مناسبات جنسی برقرار کنند وگروه سلحشوران نیزحق دارند تا با انتخاب دختران به‌دل خواه‌حوایج جنسی‌شان را ارضاکنند . افراد گروه جنگنده هرگاه که مایل باشند ، در ایام فراغت از کلبه‌های خود که خارج از دهکده است خارج شده ودخترانی را انتخاب‌کرده و به اتفاق آنان به کلبه‌های خود باز می‌گردند و با آنان به‌معاشقه وهم خوابگی می‌پردازند . افراد دستهٔ سلحشوران همگی جوان و میان سنین بیست و پنج تا سی وسی پنج ساله هستند . هرگاه در دوران خدمت خـود ابراز شجاعت ولیاقت بسیاری نموده باشند ، در سن سی‌سالگی به‌آنان اجازهٔ ازدواج وتشکیل خانواده داده می‌شود واین در واقع آغاز کناره‌گیری افرادی‌و ورود جوانانی تازه نفس می‌باشد .

زندگی ماسایی‌ها بسیار ساده وابتدایی است . لوازم واثاثهٔ زندگی‌شان محدود و منحصر می‌باشد . جنگ ابزارهاشان منحصر است به‌نیزه ونوعی تبرکه همیشه آنها را همراه دارند . مردمی هستند سخت ستیزه‌جو وزود خشم‌که دایماً در حال جنگ‌و جدال به سر می‌برند . به موجب کوچك‌ترین تحریکی به نبردهای وحشت انگیزی دست می‌یازند . در رأس قبیله یك رئیس قرار داردکه امور قبیله به وسیلهٔ او حل و

باز گشایی و مرتب می‌گردد . در مواقع معین افراد قبیله پیش‌کش هایی برای رئیس می‌آورند و این در حقیقت نوعی مالیات محسوب می‌شود که وضع خانوادهٔ رئیس و دستهٔ جنگ جویان را تأمین می‌کند . هر چند رئیس قبیله خود زمین و دام دارد ، لیکن اهدای هدایا امری است اجتناب ناپذیر . زنان از آزادی وحقوق اجتماعی برخور دارند وگاه‌گاه حتا به‌ریاست در قبیله نیز می‌رسند . خوراك‌شان عبارت است از گوشت شکار و میوه‌های جنگلی واقلامی دیگردر این حدود . به وسیلهٔ قبایل مجاور خود که کشاورزی می‌کنند هرساله مقادیر قابل توجهی از فرآورده‌های کشاورزی گرفته وخوراك خود را تنوعی می‌بخشند . در هرحالی‌که باشند از خون نوشی‌صرف‌نظر نمی‌نمایند . کمتردیده شده تا شیررا بی‌مخلوطی بیاشامند وهمواره آن را به نسبتی برابر با ادرار گوسپند و یا خون این حیوان آمیخته و می‌نوشند . لباس‌شان عبارت است از پارچه‌یی‌گل دارکه مردان تکه‌یی از آن را بردوش خود می‌کشند و زنان به‌کمر خود می‌بندند . در نقاشی‌هایی بدوی وبی‌ارزش وهم‌چنین خود آرایی‌سه رنگ‌را می‌شناسندکه عبارت‌است از : سپید ، سرخ وسیاه . سرخ رنگ مشئوم‌وتباهی وجنگ وخشم و نیستی است ، در حالی که سیاه رنگی میمنت بار و خوب محسوب می‌گرددوسپید رنگ معمول وبی‌تفاوتی است .

از سنگ‌های الوان ومهره‌ها واستخوان وچوب زینت آلاتی می‌سازند .گردن بندهای زنان‌پهن‌وسنگین وچند طبقه است ، در حالی‌که مردان چندرشته ازاستخوان وسنگ ریزهٔ الوان به گردن می‌آویزند . آرایش موی جنگاوران نوعی خاص است وعبارت می‌باشداز دسته‌یی موکه ازمغزسر به‌شکل یك سه‌گوش‌که رأس آن به‌جانب پایین وپیشانی‌کشیده شده باشد امتداد داردواین دسته مو بازینت آلاتی تزیین‌می‌شود کودکان را عموماً تاسنین ده دوازده سالگی سرمی‌تراشند وهرساله نفراتی بسیار براثر ابتلای به‌بیماری وزخم وجراحات عفن از این قبیله می‌میرند ، اما هیچ‌گاه بیماری و زخم را مهم و قابل توجه تصور نمی‌کنند وبا نیروی اراده بسیاری از مرضا و بیماران به بیماری فایق آمده وجان به در می‌برند . از شیرهٔ برخی نباتات و هم چنین برگ درختان مرهم‌های شفابخشی تهیه می‌کنندکه درالتیام زخم‌ها مؤثراند . چنان‌که‌گفته

شد ماسایی‌ها از جملهٔ قبایل و اقوام معدودی هستند که به معتقدات مذهبی صریحی پای‌بند نمی‌باشند . البته هرگاه برآن باشیم تااز مجموع اعتقادات ورسوم پراگنده و نا منظم ، به اصرار دیانتی ساخت ، توفیقی حاصل می‌شود ، اما این مذهب و دیانتی می‌شود تحمیلی وساختگی ، چون ماسایی‌ها مراسم پرستش و عبادتی ندارند . احترام اجداد و معزز داشتن خاطرهٔ آنان ، وهم چنین اعتقاد به ارواح شریرو شیطانی میان این بدویان همراه با افسانه ها و اساطیری بسیار رایج است ، لیکن هیچ گاه چون هوت‌تن توت‌ها وپیگمی‌ها Hottentots – Pigmys ازارواح شریروارواح‌مردگان درترس وهراس نیستندو برای جلب رضایت‌شان به‌مراسم عبادت وقربانی نمی‌پردازند وشرایع وتشریفات مذهبی‌شان دیده نشده است .

در مورد قبایل استرالیایی ، به ویژه پاره‌یی از آنان مشاهده نمودیم که با بیگانگانی که به قبیله و طایفه‌شان وارد می‌شد، چگونه معامله می‌کردند. این‌چنین رفتاری از لحاظ اصولی میان ماسایی‌ها و استرالیایی‌ها، بلکه میان بسیاری از بدویان رواج دارد . به موجب این قوانین بایستی وسایلی وتمهیداتی‌اجراگردد تا فردبیگانه و تازه‌وارد با افراد و دسته‌یی‌که به‌آن وارد شده نسبتی پیداکرده و باآنان خویشاوند شود و در غیراین‌صورت یا فرد بیگانه‌کشته شده و یا اخراج می‌شود. یك‌فردخارجی هرگاه وارد سرزمین و قوم ماسایی شود، ورود اوبلافاصله به‌آگاهی رئیس‌قبیله‌می‌رسد رئیس برای انجام تشریفات نماینده‌یی ازجانب خودش با یك بز به استقبال‌اش روانه می‌سازد . چون نمایندهٔ رئیس‌با بز به مقابل مرد بیگانه می‌رسید، بیگانه پیش‌آمده و در حالی که گوش بز را می‌گرفت سوگند یاد می‌کرد که از زمرهٔ جادوگران نبوده و هیچ قصد و نیت سویی ندارد . آن‌گاه مأمور نیز از جانب رئیس قبیله که نمایندهٔ تمامی افراد بود گوش دیگر بز را گرفته و قسم یاد می‌کرد که از جانب افراد قبیله به او آسیبی نرسیده ، بلکه زندگی‌اش را نیز تأمین کنند .

این‌مراسم آغازی محسوب می‌گشت از برای عضویت یك فرد بیگانه میان‌یك قبیله . پس مأمور و بیگانه به داخل جمعیت آمده و بز را طی مراسم و تشریفاتی می‌کشتند . آن‌گاه نمایندهٔ رئیس که در حکم تمامی افراد قبیله بود یك‌سر پوست بز

راگرفته و بیگانه نیز سر دیگر آن را در دست گرفته و هردو آن را می‌کشیدند تا به دو نیمه می‌شد و هریك نیمه‌یی را به رسم یادگار نزد خود نگاه می‌داشتند . چون این مرحله نیز ختام می‌پذیرفت، گوشت بز قطعه قطعه شده و هرکسی مقداری از آن را می‌خورد . این در حقیقت عبارت بود از همان رسم قدیم و جدید «نمك‌خوردن» و یا هم‌کاسه شدن،- یعنی همان رسمی‌که رابرتسون اس‌میت Robertson Smith از آن به عنوان طعام مقدس و متبرك یاد کرده و فروید درمسألهٔ توتم‌خواری از آن استفاده کرده‌ودر بخش «راز توتم» از آن سخن گفته شد . بدویان یك قبیله جملگی با هم روابط خویشاوندی داشتند و از بیگانگان می‌هراسیدند ، به همین جهت طی چنین مراسمی آنان را عضو قبیله نموده و باهم خوراك شدن نمك‌گیرشان می‌کردند و مطمئن بودند که پس‌ازانجام چنین‌مراسمی دیگر ازجانب وی خطری متوجه قبیله نخواهد گشت . میان ماسایی پس‌از انجام تشریفات فوق ، بیگانه برادر تنی رئیس قبیله محسوب شده و می‌توانست هم‌چون یکی از آحاد قبیله میان آنان زندگی نموده و از تمام مزایای دیگران استفاده نماید .

قبیلهٔ نوپه ۲۴ ـ زنان ساحره و مردان جادوشکن

قبایل نوپه که در مغرب قاره زندگی می کنند،عقایدی در بارهٔ زنان،حلول گاه ارواح‌شیطانی، انجمن مردان جادو شکن. گروه زنان جادوگر،ارتباط‌زنان با ارواح شریر،رئیس انجمن‌مردان جادوشکن ، گروه زنان جادوگر ، ارتباط زنان با ارواح شریر ، رئیس انجمن مردان اقدام می‌کنند ، جشن بزرگ مذهبی ، فرار زنان به جنگل ، پایان رقص مردان و اهدای غنایم زنان ، تعقیب زنان در جنگل ، قربانی زنان برای خدایان

در قبیلهٔ **نوپه Nope** که طوایف و دسته‌ها و گروه‌های‌شان در مغرب آفریقا زندگی می کنند جادوگری مسأله‌ای است مهم که مردمان را در ترس و وحشت می‌افکند. البته چنان که گفته شد میان اغلب قبایل بدوی دودسته از جادوگران وجود دارند : جادوگران نیك اندیش و خوش‌کردار که حامی مردم‌اند و نیروشان را در راه بهبود زندگی مردمان به کار می‌اندازند و جادوگران زشت‌کردار که با ارواح خبیثه و شیطانی مراوده داشته و در تباهی زندگانی مردمان می‌کوشند . میان قبایل

نوبه زنان مورد اتهام جادوگری واقع شده و با آنان سخت معامله میشود و این مورد بر اثر آن است که مردان این قبایل نسبت به زنان بسیار بدبین می‌باشند. اعتقاد به ارواح خبیثه و شروری که از جانب آنان دامن‌گیر مردم می‌شود، در این منطقه جادوگری را سخت رایج نموده و توسعه بخشیده است. قسمت مهم زندگانی روزانه افراد مصروف به آن می‌شود تا وسایلی برانگیزند که از شر جادوگران در امان شوند. جادوگری از مشغلهٔ خاص زنان می‌باشد و زنان جادوگر بسیار مورد ترس و نفرت مردم هستند. گروه ساحره‌گان در خارج قبیله زندگی می‌کنند و معتقدات عامه آن است که با ارواح شریر و شیطانی وصلت کرده و با دست‌یاری آنان به ایذاء و آزار خلق می‌پردازند.

در برابر انجمن زنان جادوگر، انجمن مردان جادوشکن قرار دارد. اینان مردانی هستند که در قبیله تقریباً شغل کهانت، حکیم‌باشی و غیب‌گویی و فال‌زنی و طلسم‌اندازی را دارند. وجود این انجمن موجب می‌شود که کارها و اقدامات شیطانی و اهریمنی ساحره‌ها منتفی گردد. در هر سال دوبار رقص و جشن بزرگ مذهبی با مراسم و تشریفاتی بسیار برپا می‌شود. این جشن که هستهٔ مرکزی آن طمع و ثروت‌اندوزی انجمن مردان جادوشکن می‌باشد، مقدمات قبلی فراوانی دارد. نخست رئیس انجمن مردان به سفر میان قبایل و طوایف گوناگون اقدام میکند. طی این سفرها نزد رؤسا و سرکردگان رفته و به آنان خبر می‌دهد که خطر اقدامات زنان جادوساز از حد درگذشته و هرگاه اقدام سریع و فوری به انجام نرسد، بیماری، قحطی، مرگ، و بلایای طبیعی مردمان را از میان برخواهد انداخت. پس رؤسا یکایك به رئیس انجمن مردان اجازه می‌دهند که دست به اقدامات فوری بزند.

این اقدامات فوری به وسیلهٔ رئیس انجمن به موقع اجرا گذاشته می‌شود و عده‌یی از زیردستان خود را مأمور می‌نماید تا به جست‌وجوی زنان جادوگر پرداخته ودست‌گیرشان سازند. اما زنان جادوگر وهم‌چنین تمامی زنان قبیله که از مقصد اصلی این اقدامات که عبارت است از دشمنی شدید مردان نسبت به خودشان ـ باخبر هستند و به همین جهت قبیله را ترك کرده و به جنگل می‌گریزند ودر این گریز زینت‌آلات و به اصطلاح

جواهرات و اشیای قیمتی‌شان را نیز به همراه می‌برند. محیط دهکده تهی می‌شود و دیگر از وجود زنان در آن میان خبری نیست. در این هنگام است که احساسات خصمانهٔ مردان نسبت به زنان بروز کرده و خودنمایی می‌نماید. مردان زنان را موجوداتی می‌شناسند که خاصیتی شگرف دارند از برای ارتباط و مراوده با ارواح خبیثه و معتقدند که ارواح شیطانی در تن آنان حلول کرده و به انجام اعمالی مضر و زیان‌رسان وادارشان می‌سازند. تحریك احساسات خصمانه با رقص بزرگ مذهبی شروع می‌شود، رقصی که به مدت چندین شبانه روز همچنان ادامه می‌یابد. درضمنی که مراسم رقص چند روزه ادامه دارد، زنان در جنگل انجمن می‌سازند و اشیای پربها و جواهرات خود را جمع‌آوری نموده و به وسیلهٔ پیکی برای رئیس انجمن مردان می‌فرستند. رئیس انجمن چون غنیمی قابل توجه را فراچنگ می‌بیند، پایان مراسم را اعلام کرده و به آگاهی گروه مردان رقصنده می‌رساند که خطر هجوم و زیان‌رسانی ارواح خبیثه برطرف شده است و آن‌گاه با قربانی چند تن از ساحره‌ها که قبلا دست‌گیر شده بودند، اوضاع به حالت آرام گذشته بازگشته و زنان از جنگل به دهکده آمده و زندگی عادی مطابق معمول جریان می‌یابد. لیکن هرگاه زنان به خشم آیند و حاضر نشوند تا اشیای پربهای خود را به عنوان باج به رئیس انجمن مردان بازسپارند، هنگامی که سه شبانه روز مراسم رقص و تشریفات تمام شد، رئیس انجمن مردان با چندتن از معاونانش به رقصی تند و جذبه‌آورمی‌پردازد-بدان سان که بر اثر تحریك شدید غدد عصبی به حالت اغماء دوچار می‌شوند. پس چون از آن حالت به درآمد به مردان خبر می‌دهد که روح بزرگ قبیله و خدایان دستور داده‌اند تا زنان را دست‌گیرو قربانی نمایند تا بلا نازل‌نشود. عده‌یی‌از اعضای برجستهٔ مردان مأمور تعقیب زنان می‌شوند و در جنگل به جست وجوی می‌پردازند. اینان آزادند تا با هر زنی هر عملی را که میل دارند انجام دهند و پس‌از آن دست‌گیر-شدگان را برای خدایان قربانی می‌کنند.

۲۵ - جشن مقدس درو

مباحثی دیگر دربارهٔ روابط زنان و مردان ، ناشناختی علت مرگ ، زنان موجب مرگ می‌شوند ، مرگ افراد و جست‌وجوی زنان برای مجازات ، مراسم ساحره‌یابی و اعدام زنان ، مراسم خرمن و درو ، کار سخت زنان ، تفسیر سمبولیک کار زنان در امر کشاورزی ، بی‌معرفتی بدویان در بارهٔ محصول زمین ، تشابه باروری ، زنان و زمین ، بقایای هرج و مرج‌های جنسی مراسم درو ، رسومی در مورد درو میان قبایل آفریقایی ، جشن مقدس درو میان قبایل نی‌جه‌ریه

در بارهٔ روابط زنان و مردان بدوی آفریقایی تاکنون ضمن مباحث و گفت‌وگوهایی که شده ، به آگاهی‌هایی بازرسیده‌ایم . چنان‌که در بند فوق اشاره شد میان بسیاری از قبایل ، اختلاف زنان و مردان ، و یا در گفته‌یی روشن‌تر بدبینی و دشمنی حاصله از جانب مردان نسبت به زنان قابل مشاهده است . هر حادثه و اتفاق ناگواری که رخ دهد ، مسئول آن زنان شناخته می‌شوند. میان بدویان هم‌چنان که علل طبیعی بسیاری از حوادث و رویدادها مبهم و پوشیده است و علل را منتسب می‌کنند به امور و نیروهای فوق طبیعی و جادویی ، و از این راه به خرافات و پندارهایی بسیار راه می‌برند ، - علت راستین و حقیقی مرگ نیز از برای‌شان پوشیده و مجهول می‌باشد .

میان چند قبیله پندار عامه بر آن است که مرگ بر اثر وجود زنان و جادوی زنی به منصهٔ ظهور می‌رسد . چنین بدویانی هیچ‌گاه مرگ را پدیده‌ای طبیعی و حادثه‌یی معلوم و لازم نمی‌شناسند و به همین جهت هم‌چون که کسی به اجل طبیعی می‌میرد و زندگی را بدرود می‌گوید ، چنین گمان می‌برند که قتلی واقع شده است و باالطبع در صدد جست‌وجوی قاتل و مجازات‌اش برمی‌آیند . افراد و بستگان نزدیک متوفا از جادوگر قبیله برای قاتل‌یابی استفاده کرده و وی را اجیر می‌نمایند تا کسی را به اتهام قتل دست‌گیر نماید. پس از تشریفاتی کوتاه و انجام رسومی معمول ، جسد مرده را روی تخته پاره‌یی نهاده و مردانی چند آن را به دوش می‌گیرند . جادوگر قبیله در جلو و مرده و مرده‌کشان در پس او و مشایعان در عقب به راه می‌افتند . جادوگر پس از اندکی در کنار مرده به راه می‌آید و با توجه خاصی لاشه را می‌نگرد . چون نزدیک کلبهٔ پیرزنی می‌رسند ، ناگهان جادوگر امر به توقف می‌دهد و اعلام می‌کند که بدن مرده تکان خورده

و این تکان خوردن علامت آن است که صاحب کلبه قاتل است و پیرزن باوسایلی روح متوفارا مسموم نموده و یا دزدیده است . پس کسان مرده پیرزن بی‌تقصیر و از همه جا بی‌خبر راکشان‌کشان به‌میدان دهکده می‌بردند و در این اثنا اهالی خبر شده و احساسات مردم برعلیه زن دست‌گیر شده تحریك می‌شد . چون به‌میدان می‌رسیدند، ناگهان نخستین ضربات به‌وسیلهٔ اعضای خانوادهٔ متوفا به‌زن وارد می‌شد و پس از آن مردم باخشم فراوان به‌آن زن بخت برگشته حمله‌کرده و اندك مدتی نمی‌گذشت که لاشهٔ او قطعه‌قطعه می‌شد .

در هم‌چو قبایلی و میان هم چو مردانی، زنان وضعی دارند بسیار نامناسب و سخت . اغلب کارهای سنگین واساسی به‌عهدهٔ آنان‌است مردان تنها فرمان‌می‌دهند و به‌کارهایی اقدام می‌کنندکه جنبهٔ تفریحی،ورزشی و تفننی دارد. مردان درمواقع لازم به‌جنگ می‌روند ، شکار می‌کنندو به‌جشن‌های بزرگ‌و برپاکردن‌ومراسم‌وتشریفات دیگرمی‌پردازند.عمدهٔ کارهای کشاورزی به‌عهدهٔ زنان محول‌می‌باشد.زمین را بامرارت‌و سختی ورنج بسیار شخم می‌زنند وچون آماده از برای بذر افشانی شد مردان به‌بذر افشانی و تخم‌پاشی می‌پردازند . آن‌گاه دگرباره مابقی‌کارها به‌عهدهٔ زنان‌محول‌می‌شود. بایستی در به‌بارآمدن محصول دقت کنند . آب‌یاری زمین‌و دقت از جلوگیری آفات به عهدهٔ آنان است تاساقه‌ها به‌بالند ورشدکنند و آمادهٔ درو و خوشه چینی شوند . همواره مراسم بذرافشانی و خوشه‌چینی میان قبایل بدوی توأم بامراسم و آداب و تشریفاتی بسیار بوده است ، مراسم‌و تشریفاتی‌که‌کاملاجنبهٔ سمبولیك و رمزی‌داشته و در پس آن‌ها معانی و مفاهیم عمیقی وجود داشته و وجود دارد .

توجیه و تفسیراین مفاهیم رمزی نیز پیوسته‌است به‌این مطلب‌که بدویان‌به‌نقش و انگیزهٔ طبیعی علت و معلول توجهی نداشته‌اند تا درك نمایندکه مرگ در نتیجهٔ‌چه عللی به‌وجودمی‌آید و براثر چه‌عللی رعدوبرق درگرفته و زلزله و آتش فشانی پدید می‌آیدویاخسوف‌وکسوف وسیل ایجاد می‌شود . یکی‌ازاین‌بی‌معرفتی‌هاو ناشناختی‌های بشر ابتدایی و بدوی در بارهٔ زمین‌و محصول آن بوده است‌که منجر به‌وجود آمدن مراسم‌و تشریفات و پندارهایی بسیار میان جوامع‌کشاورزگشته است . اینان‌مردمان

ساده‌دل و ابتدایی اندیشی بوده‌اند و هستندکه بر تأثیر مادهٔ نیتروژن در حاصل‌خیزی و باروری زمین و مسایلی‌دیگردراین حدود آگاهی نداشته و مسألهٔ باروری زمین را دراثر تداعی به‌باروری زنان تشبیه می‌کرده‌اند . معتقد بوده‌اندکه همان‌گونه‌که زنان براثر هم خوابگی بامردان بارور شده‌و محصول و بار انسانی برمی‌دهند ، زمین‌نیز در حکم و شمار زنی است‌که بایستی بارور شود و محصول نباتی فـراوانـی بدهد . به‌همین جهت میان جوامع و قبایل‌کشاورز روش‌هایی تقلیدی و تلقینی که با مراسمی بسیار همراه بود در بارورکردن زمین معمول شد . میان **زولـو Zoulou** هاکه در جنوب آفریقا زندگی می‌کنند ، رسمی معمول‌و رایج بوده است‌که درموردحاصل‌خیز کردن‌زمین به‌انجام‌می‌رسانیده‌اند. به‌این طریق‌که چون‌کسانی در جوانی می‌مردند ، آلت تناسلی‌شان را بریده و پس ازکوبیدن و خشك‌کردن به‌شکل‌گردی در آورده و به‌روی مزارع می‌پاشیدند تابار و محصول فراوان‌تری دهد . میان اقوامی چند چنان رسم بوده است‌که در فصل بهار از میان خود قوی‌ترین مـرد جوان‌و زیباترین زن را انتخاب‌کرده و به‌عنوان‌شاه و ملکه در مزارع جشنی برپا می‌کردند و درحالی که‌این زن ومرد منتخب‌درمیان جمع به‌هم آغوشی‌ونزدیکی می‌پرداختند ، سایرین‌گرداگرد- شان به‌رقص‌و پایکوبی و دست‌افشانی مشغول می‌شدند ، - به‌این امیدکه‌کشت‌زارهـا و نباتات‌وگیاهان عبرت‌و سرمشق‌گرفته و بارور و شکوفان شوند . در جاوه کشاورزان درمزارع‌برنج به‌شکلی همگانی‌بازنان خود هم‌خوابگی می‌کنند تامحصول‌فراوان‌تری برداشت کنند . میان بسیاری از اقوام و قبایل نیز رسم‌هایی شایع بوده از این‌گونه، به‌ویژه آن‌که در جشن‌های عمومی‌که به‌هنگام‌بذرافشانی برپامی‌کردند ،زنان‌ومردان بدون رعایت هیچ‌قانون وروشی به‌هم‌آمیخته‌و از هم‌کام می‌گرفته‌وکام‌می‌داده‌اند : البته جز علت و انگیزه‌ای‌که در فوق بدان اشاره شد ، عللی‌دیگر نیز در شیوع این‌رسوم دست‌اندرکاربوده است‌که از آن در « کتاب دوم تاریخ ادیـان » و هم چنین « اصول روانکاوی » به‌تفصیل بحث شده است .

میان سیاه پوستان آفریقایی نیز این چنین رسومی باتغییرات ودیگرگونی‌هایی چند وجود داشته‌است. چنان که گفته شد نخست زنان زمین راشخم می کنند وچون

آمادهٔ بذرافشانی گشت ، مردان بذرمی پاشند تازمین بارور شود. دراین جاگذشته از آن که کار مشکل آماده‌کردن زمین به عهدهٔ زنان است وزنان بایستی این کارمهم راانجام دهند ، نکته‌یی رمزی نیز نهفته می‌باشد ، چون مرداست که نقش فاعل وتولیدکننده را دارد و به همین جهت دراین جانیز همین نقش را ایفا کرده بذرمی افشاند تا زمین آبستن شود . پس از آن دیگر مرد وظیفه‌یی ندارد و مواظبت ومراقبت از زمینی که نطفه را درشکم خودپذیرفته است ، به عهدهٔ زنان می باشد . زنان هستند که باسختی و مرارت دقت می کنند تا بذرها پرورش یافته و به شکل محصولی فراوان دروشوند . چون هنگام خوشه چینی ودرو یا برداشت محصول فرا رسد ، برای نخستین برداشت ، جشنی برپامی شود که درآن زنان شرکت‌دارند . ازمیان زنان فردی به‌دقت انتخاب می شود تاکار را شروع نماید . این زن ازجملهٔ پیرزنانی است که درجوانی بیش از تمامی همگنان‌اش بچه آورده باشد وکودکان اش برومندانه حیات داشته ودرکار تولید نسل‌چون مادرشان باشند. این چنین زنی رادرکمال‌زیبایی‌می‌آرایندوداس‌را به دست‌اش می دهند تا نخستین خوشه ها را درو کند. تیره پوستان آفریقایی‌معتقدند که هر گاه این عمل به‌دست زنی نازا وعقیم انجام شود ، درسال آینده زمین محصولی به‌بار نخواهد آورد .

مراسم جشن در رقص درو میان قبایل سیاه پوست **نی‌جه ریه Nigeria** با تشریفات‌وآدابی بسیارهمراه‌است که‌جنبه‌های رمزی وسمبولیك آن‌با اندك تعمقی‌روشن وآشکارمی‌شود . این جشن درحقیقت‌جشن زنان است وزنان گردانندگان‌حقیقی‌آن می‌باشند . چون فصل درو وخرمن شروع می شود ، زنان از چند روز پیش از مراسم اصلی به تشریفات فرعی می پردازند . آرایش زنان امری است بسیار مهم که وقتی زیادرا اشغال‌می‌کند. لباس نقشی بسیار مهم‌تر داردوخودنیمی ازرموز ومفاهیم‌کنایه‌یی را شامل‌می‌شود. اصل لباس عبارت‌است از ساقه‌هایی که می خواهند دروکنند . از این ساقه ها هریك پوشاکی تهیه می بینند که عبارت است از یك دامن بسیار بلند ویك بالاپوش ویانیم تنه‌که‌با برگ‌درختان تزیین شده است . از برگ هایی ویژه وساقه هایی چند و گل های وحشی تاج هایی بزرگ ساخته وبرسرمی نهند. به مچ دست ها

و پاهاشان زنگوله هایی می‌بندند که میان آن تخم همان گیاهی که درومی‌شود ریخته شده است . چون هنگام‌درو وخوشه‌چینی فرارسد ، زنان مقداری‌از ساقه‌های گیاهی را که‌بایستی دروشود دردست‌گرفته‌ورقص رادرمقابل مزارع شروع می‌کنند .موسیقی دربه هیجان آوردن رقاصان ودستهٔ نظارنقشی‌مهم‌دارد . طبل معروف وآهنگ مهیج ومأنوس طبالان درفضا می‌گسترد ومیان این بدویان آلاتی چون سنج وفلوت وشیپور نیز رایج است . مردان گرداگرد دستهٔ رقصندگان که از زنان می‌باشند ، ایستاده یا نشسته‌اند . آرایش مردان عبارت است ازرنگ آمیزی سروصورت وبدن . هم‌چنین اشیای زینتی چون‌دست بندها،گردن بندها ، پاآویزها ، بازوبندها وچیزهای‌دیگری به خود همراه کرده‌اند . دستهٔ مردان درحالی که هریك‌دسته‌یی ازگیاهی‌راکه‌بایستی دروشود دردست دارند وآن ها رابه‌جانب زنان حرکت می‌دهند،جزعنوان نظارنقشی چندان ندارند . دور اول رقص که مدتی طولانی دوام می آورد ، نمایشی است از گروهی‌که در حال درووخرمن چینی می‌باشد. این رقص سمبولیك ازآغاز شخم زمین تابرداشت محصول رابه‌شکل یك سلسله نمایش نشان می دهد . زیروبم طبل طبالان وآلات موسیقی به‌حرکات رقاصان مفهوم عمیق تری می‌بخشد .

امادرکنار این نمایشی که به وسیلهٔ رقص نمایانده می شود ، نمایشی دیگرنیز شروع می‌شود واین نمایش دومی عبارت است از نمایش اعمالی که در آغاز به‌شکل غیر حقیقی انجام می شود وپس از اندك مدتی به حقیقت وعمل می‌پیوندد . رقاصان بااعمال وحرکات خود معاشقهٔ زنان ومردان را که سرانجام به نزدیکی وعمل جنسی منتهی می شود ، تجسم می بخشند.چون مراحل اولیهٔ رقص تمام شد ، شور وهیجانی یك پارچه پدید می‌آید . صدای آهنگ طبل ها یك‌باره گروه رقاصان را به‌هیجانی عمیق فرومی‌برد . دیگرنظم وترتیب درحرکات‌دسته جمعی رقاصان ملاحظه نمی‌شود، بلکه زنان‌به معاشقه‌یی درحال رقص‌بامردان می پردازندومردان نیزکم‌کم واردجرگهٔ رقاصان شده وبی نظمی وهرج ومرج‌آغاز می‌شود . این حال باتندی‌وشدت وهیجانی بسیار هم چنان دنبال می‌شود وچون به فرازین‌گاه هیجان رسیدند ، به حال رقص‌به جانب درخت مقدس وکهن سالی که‌درنقطه‌یی ازدهکده‌واقع است ، می‌روند . درپای

این درخت وگرد آن ، آنقدر پایکوبی ودست‌افشانی می‌کنند تااز پای درافتندواین مراسم با هرج ومرجی جنسی گرددرخت مقدس به پایان می‌رسید وصبح روز بعد ، روزکار وکوشش بود وخرمن ها درو وخوشه ها چیده می‌گشت.درحال حاضر هرج و مرج های جنسی که در این مواقع به ظهور می‌رسید میان بسیاری از قبایل منسوخ شده است اما بازدرگوشه وکنار وبه ویژه‌میان قبایل دور افتاده ازتمدن‌کم وبیشی‌قابل ملاحظه است .

۴۶ ـ قبایل یائو زن وزندگی خانوادگی

قبایلی که‌درنواحی شرقی‌قاره زندگی‌می‌کنند ، تاریخ‌قدیم ، مراوده‌باملل متمدن ، تسلط‌اعراب ونفوذفرهنگ اسلامی ، اخلاق میان قبایل یائو ، مذهب وعبادت اسلامی ، اثرات عیان مذهب‌و رسوم قدیم ، خانواده‌وتعلیم‌وتربیت ، پدران وتعلیم‌پسران، مادران‌وتعلیم‌دختران، جشن‌ونمایش زایمان ، ازدواج ، آزادی ومقام‌اجتماعی زن ، تقسیم‌کارومسئولیت میان زنان‌ومرداز،رسوم‌کهن دربارهٔ تثبیت‌مقام زن

درقسمت‌شرقی قاره،درنواحی‌ساحلی اقوام وقبایلی زندگی می کنند که تاسدهٔ دوازدهم میلادی به وسیلهٔ تازیان استعمار واستثمار شده بودند . چون در این‌سواحل بارافکنی‌به وسیلهٔ کشتی ها وحمل ونقل‌ازراه دریایی ممکن بود ، اعراب ،ایرانیان و عثمانی‌هااسلحه وچیزهایی دیگر وارد کرده و در عوض غلام ، کنیز وعاج خارج می‌کردند .تمدن وروش فکری مسلمانان عرب‌ازنقطه‌نظرهایی مختلف میان مردم‌این مناطق اثراتی بسیار کرده است واثر این امر چنان است‌که این قبایل واقوام ازسایر قبایل آفریقایی مشخص شده‌اند .

دیانت‌شان آمیخته و ترکیبی است از اصول اسلامی ومعتقدات بت پرستانهٔ‌قدیم وسنن ورسوم‌کهن . بیش از هرچیزاثرات حریت وآزادی طلبی واصول اخلاقی‌اسلامی دراین مردمان اثرگذاشته است. اما بااین وصف سنن وعادات ورسوم چنین مردمانی بسیار کهن تر ازآن است که به‌وصف درگنجد . به همین‌جهت هنوز باشدت وایمانی بسیار درحفظ رسوم‌قدیم‌می‌کوشند . اینان مردمان قبایل **یائو Yao** می‌باشند وکسانی هستند که مقداری تمدن جدید را اخذکرده‌اند درحالی که خوی بدویت آفریقایی هنوزتااندازه‌یی درآنان تسلط دارد. در حالی که به‌معتقدات‌اسلامی پابندند وعبادات

آن را به‌جا می‌آورند ، هنوز از خدایان قدیم دل برنکنده‌اند و بیشتر می‌کوشند تا از طریق سحروجادو به‌خواسته ها و تمنیات‌شان بازرسند تا ازدیدگاه دعا و نماز واستدعا ازخداوندگاریك تا .

احترام به زنان و مقام شان میان این قبایل‌قابل‌توجه‌است‌واصولاواحدخانواده ارزشی‌از برای‌هرسرپرستی‌داشته‌ومسئولیت‌خانوادگی کاملااحساس‌می‌شود.مسئولیت‌تربیت پسران پس از مراحل اولیه به عهدهٔ مردان است . پدران موظف‌اند تا سواری در اندازه‌یی کم و محدود وفنون جنگ وشکار وآداب اجتماعی وامور جادویی وافسانه‌های قدیم رابه‌پسران بیاموزند. درسنین چهارده تاپانزده‌سالگی‌طی تشریفات وجشن‌های باشکوهی این پسران رسماً واردجرگهٔ‌مردان می‌شوند . آداب رسمیت یافتن‌مقام نوجوانان ومنسلك شدن شان در سلك مردان متضمن زجرها و شکنجه‌هایی که میان بسیاری‌از بدویان‌معمول بوده‌وهست‌نمی باشد،ازسویی‌دیگر دختران نیز بایستی‌مراحلی این‌چنین‌رابگذرانند.سرپرستی‌وتعلیم‌وتربیت‌دختران به‌عهدهٔ زنان‌است وبه‌این‌موضوع اهمیتی‌فراوان‌می‌دهند، چون‌میان‌این مردم‌کار به‌شکلی‌منطقی‌میان زنان‌ومردان‌تقسیم شده‌است‌امانه‌برآن‌که‌کار، بلکه مسئولیت‌نیزشامل چنین‌تقسیمی‌می‌شود. زنان در امور داخلی خانواده‌مسئول اند وبه‌همین‌جهت است‌که‌درتربیت دختران‌که مسؤلان‌فردای امورداخلی‌خانواده‌یی‌می‌شوند،دقتی بسیارمی‌کنندوطی جشنی‌که‌جشن «نمایش‌زایمان» می باشد ، ورود دختران را به‌گروه زنان اعلام می‌نمایند . این جشن تنها ویژهٔ زنان است وزنان‌ودختران درآن شرکت‌می‌نمایند . اندکی پیش ازازدواج این رسم را برپا می‌کنند ودرآن تمامی زنان دهکده وزنانی که با دختر وخانوادهٔ اونسبت‌خویشاوندی دارند ، ازنقاط دور ونزدیك برای شرکت درمراسم بارسفر می‌بندند . در این جشن به دختر پاره‌یی ازمناسبات‌جنسی وهدف این‌مناسبات‌وسرانجام آبستن شدن وزاییدن رابه وسیلهٔ نمایش می آموزند . نمایش گران درواقع رقاصانی هستند که تمامی این اعمال ومراسم راطی‌حرکاتی‌تجسم می‌بخشندوپیرترین زن قوم‌که دراین امورتجربیاتی بسیار دارد ، به همراه مادر دختر مسایل را برای اوتشریح می کنند. پس‌ازاین‌مراسم دختردیگر آمادهٔ ازدواج است واین مراسم‌درسنین ده‌تایازده سالگی انجام می‌گردد.

دختران در انتخاب خواستگارانی که به‌پدرش مراجعه می‌کنند آزادی عمل دارد و تواند مردی را رد و یاقبول می‌کند.

میان قبایل یائو زنان دارای حقوق اجتماعی نیز هستند. پاره‌ای ازدانشمندان این امر را در نتیجهٔ نفوذ فرهنگ اسلامی می‌دانند، اما در واقع چنین نیست، ـ چون در بسیاری از اقوام و قبایل آفریقایی‌که اسلام میان‌شان شیوع و رواج بیشتری یافته، زنان دارای موقعیت اجتماعی‌وحقوق‌مسلم انسانی‌نبوده‌و نسبت به‌آنان هم‌چون حیواناتی رفتار می‌شود، و هم چنین برعکس میان بسیاری از قبایل بت‌پرستی چنان که تاکنون ملاحظه شده است، زنان دارای موقعیتی بسیار مناسب وگاه برتر از مردان می‌باشند. به‌هرانجام موقعیت‌و احترام‌و مقام زن یائوکاملا محفوظ است. حتا مطابق بارسمی‌کهن‌که هنوز میان این قبایل رایج است، ممکن است آگاهی یافت که در زمان‌هایی دورتر زنان موقعیت بهتری داشته‌اند. مطابق بااین رسم هرگاه رئیس قبیله‌یی فوت شود، جای‌نشین او بایستی پسر ارشد خواهر بزرگش باشد وبا این روش‌است‌که زنان حتا می‌توانند به‌گونه‌یی نامستقیم در امور سیاسی و اجتماعی نیز دخالت داشته باشند.

روش پوشاك و آرایش نیز تفاوت‌هایی‌باقبایل دیگر آفریقایی دارد. برهنگی معمول نیست‌و زنان‌و مردان هردوگروه سراسر بدن خود را باپارچه‌هایی سراسری چون لنگ‌های بلند می‌پوشانند. مردان در برخی از مواقع به‌رنگ‌کردن صورت می‌پردازند و این رسم میان‌شان نیز در شرف امحاء است. زنان پولك‌های فلزی رنگارنگی روی بینی و پیشانی‌شان می‌چسبانند. در ناحیهٔ چانه، گونه‌و پیشانی خال‌کوبی متداول است و این‌رسم هنوز رواج عمومی داشته و آرایش لازم و سنی عملی می‌باشد.

جشن‌های‌کهن‌در حالی‌که هنوز میان‌شان‌بسیار شایع است، اما در اثر برخورد و تماس باتمدن پالوده‌گشته و پیراسته‌شده‌است. بسیاری‌از مظاهر و رسوم‌بت‌پرستانه و هرج‌ومرج خواهی و آزادیهای جنسی و غیر اخلاقی این جشن‌ها و رقاصی ها از میان رفته و به‌صورت اموزی‌ورزشی و تفریحی در آمده است و از همین راه‌است‌که

مذهب بت‌پرستانهٔ قدیم تصفیه و تزکیه‌شده است .

۲۷ـ زندگی زنان ومردان کنگویی

وضع زنان ومردان کنگویی ، دیانت ومذهب ، آدم خواری ،معابد وجادوگران ، نیاگان‌پرستی، روح وارواح مردگان ، زندگی خانوادگی ، وضع اقتصادی شکار وکشاورزی، تقسیم کار میان زنان ومردان ، روابط زنان‌ومردان قبایل باکوبا ، تجمل‌دوستی وتوجه‌زنان‌به‌زندگی‌خانوادگی، تربیت‌وتعلیم کودکان ، اختلاف زنان ومردان‌درقبیلهٔ تورکانا ، چگونگی‌این‌اختلاف ،استقلال زنانه ومردانه ، زایمان های سخت‌وخیانت وکیفرزنان

درقسمت پیگمی Pigmy ها که در جنگل های استوایی کنگو زندگی می‌کنند، تا اندازه‌یی به وضع و محیط طبیعی ،این منطقه‌آشنایی حاصل شد. هم‌چون مناطق وکشور های دیگر آفریقا ، درکنگو نیز قبایلی بسیار از بدویان زندگی می کنند که‌تقریباً در عادات وآداب ورسوم شباهت فراوانی میان‌شان قابل مشاهده‌است. قبایل ومردانی که به‌شکل بدوی دراین منطقه زندگی می‌کنند ، اغلب به کشاورزی آشنا بوده ودرتماس‌بامراکز تمدن ازلحاظ‌اثاثه و وسایل زندگی‌وضع وحال شان‌بسیار دیگرگونی‌یافته است. قبایلی که‌از مراکز وشهرها زیاد دور افتاده نیستند ،به‌بیگاری وکارگری درمزارع وشهرها می پردازند .

بسیاری از قبایل بدوی هنوز به آدم خواری معتادند . گوشت سپید پوستان شاید دراین نقطه از جهان ازهرجای دیگر بیشتر خورده شده است . در زمان حال که دیگر امکان‌کشتن وخوردن سپید پوستان به‌وسیلهٔ‌سیاهان بدوی فراهم نیست، به خوردن هم نوعان خود می پردازند . در اغلب خانه های سیاه پوستان جمجمه های بسیاری از افرادی که خورده شده اند موجود است وهرچه تعداد جمجمه های کسی بیشتر بوده وانبار بزرگ تری داشته باشد، به همان نسبت‌به دیگران برتری‌وافضلیت دارد . زندگی وجریان بدوی گری در میان بسیاری از قبایل ساکن دراین منطقه به نسبت بسیار شدیدی جریان‌دارد . عقاید مذهبی همراه باسحروجادووبت پرستی رایج است . پرستش بت ها وجماد پرستی شاید درمیان قبایل ساکن‌کنگو از هرجایی بیشتر باشد . ازتکه های چوب بی‌ترکیب وشکل تاپیکره ها ومجسمه های ساخته شده از

چوب که نمایش گر حیوانات و انسان می باشند ، پرستش می شوند . برای خدایان خود معابدی می‌سازند در نقاط دور افتاده که هردسته وگروه وقبیله‌یی بت خودرا در آن معبد نهاده و بعد فراموش‌اش می‌کنند . این معابد عبارت‌انداز کلبه هایی کوچك که از شاخ و برگ درختان واحیاناً مقداری گل وسنگ ساخته می شوند. نه کاهنی دارند و نه کاهنه گانی و نه جادوگران بساط خودرا در پناه آنان می گسترند .چون جادوگران همواره داخل قبیله زندگی کرده و به موجب فقدان کهنه قدرت و نفوذشان بسیار است .

در این مناطق و میان این بدویان نیز دیانت عمومی اقوام آفریقایی که‌عبارت است از نیاگان پرستی ، رواجی بسیار دارد . هرطایفه‌ای و خانواده‌یی روح جد بزرگ و نیای خود را پرستش می‌کند . از برایش هدایا و قربانی‌هایی تقدیم کرده و برکت می‌طلبد . ارواح نیاگان مسئول حفظ نظم و نزول خیرات و برزدودن شرور می‌باشند . از برای باران : شکار ، محصول خوب ، بیماری ، مرگ‌وارواح‌خدایانی دارند و جادوگران رابط خدایان و آدمیان‌اند . ساحران بدکار و شریر در جنگل و دور از مردان زندگی می‌کنند و دایم با ارواح شریرو اهریمنی در تماس‌اند . مردم از اینان ترس و وحشتی بسیار دارند، چون معتقدندکه ارواح خبیثه‌اند .که زندگی مردمان را به‌تباهی و فساد و بیماری و مرگ دوچار می‌سازند .

در بارهٔ روح و زندگی مستمر مردگان پس از مرگ باور داشتند . ترس از مردگان و ارواح معمولی نیز حتا در زندگی‌شان رسوخ بسیاری داشت . هم چون بسیاری از ملل متمدن قدیم معتقد بودندکه با بی‌حرکت شدن جسم زندگی به‌طورکلی تمام نمی‌شود ، بلکه روح هم‌چنان به‌وسیلهٔ جسم به‌تغذیه‌احتیاج دارد . به‌همین‌جهت چون از میان‌شان کسی می‌مرد ، این راجادویی می‌شمردند موقتی و از برای مرگ علتی طبیعی قایل نبودند . مردگان خود را در زمین دفن می‌کردند ، در حالی که معتقد بودند ارواح مردگان هم‌چنان‌چون گذشته‌میان‌شان زندگی می‌کنند . برای‌رفع نیازمندیهای مردگان به‌هنگام دفن‌شان ، لوله‌یی‌که از نی بود ، یك سر آن‌را به‌دهان مرده‌و سردیگرش‌را خارج از خاك قرار می‌دادند و هرهفته یك‌بار کسان نزدیك‌اش

از برای او خوراك و آشامیدنی آورده و از آن لوله به‌دهان متوفا می‌ریختند. بسیاری از بدویان در مواقع ضرور به‌سرگور پدر و مادر و یا نزدیکان و دوستان یا رئیس قبیله آمده و مشکلات خود را بازگو نموده و راه‌نمایی می‌خواستند. درچنین مواقعی رابط ارواح وکسب‌تکلیف‌کنندگان جادوگران بودندو جادوان با ارواح‌تماس گرفته و از زبان‌شان برای زندگان سخن می‌گفتند. این روش و تشریفاتی است در بارهٔ کسانی‌که آنان را بدوی و وحشی می‌نامیم، امادر قلب‌کشورهای متمدن‌بسیاری هستند که همین آداب و رسوم بدویان را عمل کرده و به‌آن رنگ علمی داده و با رواج دادن خرافات و اوهام و شیادی و نیرنگ زنی ارواح را احضارکرده‌و از قول و زبان آنان برای زندگان سخن می‌گویند و به‌راستی‌که چه وجه تشابه عمیقی میان مردم متمدن و بدوی برقرار است.

زندگی خانوادگی، روابط زنان‌ومردان، امر اقتصاد و تعلیم و تربیت وجوه مشابهت بسیاری دارد باآن‌چه‌که تاکنون در بارهٔ قبایلی دیگر آمده است. اغلب میان این قبایل بااین‌که دشمنی و عداوتی نهانی و ذاتی نسبت‌به‌زنان دارند، کوشش می‌شود تابرآن فایق آمده و روابط صمیمانه‌یی را جانشین آن سازند. قبایل **باکو** با**Bkuba** از جملهٔ دسته‌های‌کثیرالافرادی هستند که در آن زنان نیز دوش به‌دوش مردان‌کار می‌کنند و در امور اجتماعی شرکت‌می‌نمایند. اقتصاد بیشتر به‌گردهٔ شکار و صید سنگینی دارد تاکشاورزی. زنان ومردان درکارشکار باهم‌اقدام‌می‌کنند، اما باآن‌که زنان درشکارورزی توانایی و قدرتی هم‌پای مردان و یاشاید در همان حدود دارند، هیچ‌گاه به‌شکارهای‌کلان مبادرت نمی‌نمایند و همواره می‌کوشند تا جانورانی‌کوچك‌را شکار نموده ویا ماهی‌های بزرگی را به‌تور نیندازند و هرگاه به‌شکلی اتفاقی به‌چنین‌کاری دست زدند، وقوع آن را از نظرگاه مردان‌شان پنهان می‌کنند، چون مردان باچنین وضعی خود را حقیر شده پنداشته و این را توهینی نسبت به خود تلقی می‌نمایند. مردان عقیده دارندکه در تأمین معاش و تلاش‌های تولیدی و اقتصادی زنان نبایستی دخالتی داشته باشند، چون این وظیفهٔ آنان است تا وضع مادی خانواده را تأمین‌کنند. اما با این وصف زنان در این امور مداخله‌یی

مستقیم می‌کنند و همواره مراعات حال مردان را نیز می‌نمایند . کارکردن درمزارع توتون و تنباکو در انحصار زنان است و مردان کمتر به‌این‌کار می‌پردازند . میان‌قبایل **کون کوم باKonkumba** زنان کمتر به‌کارهای خارج می‌پردازند و حس تجمل خواهی وگردآوری اثاثه و وسایل زندگی میان‌شان از قبایلی دیگر بیشتر است . اینان به‌خانواده‌وزندگی داخلی‌و محبت به‌شوهران و فرزندان‌شان اهمیت بسیاری می‌دهند و اغلب از شوهرشان و دیگران به سرقت‌های کوچکی دست می‌یازندتا بدزندگی‌شان سروصورت و رونقی به‌بخشند.

به‌خلاف قبیلهٔ کون کوم با ، درقبیلهٔ **تورکانا Thurkana** زنان ومردان‌به نسبتی تساوی‌کار کرده وهریك دارای استقلال و حقوقی مساوی می باشند . هم چون قبایلی که درگذشته از آنان یادشد ، در این‌جا نیز به هم پیوستگی و الفت و اتحادی میان گروه زنان نسبت به هم و مردان نسبت به هم وجود دارد . هم چنان که مردان کار می کنند وزحمت می‌کشند ، زنان‌نیز بااستقلالی تمام کار کرده ودرتأمین‌معاش خانواده‌سهیم اند . زنان انجمن هایی دارندکه درآن جمع شده و تفریحات و جشن‌های خود شان رادر محل انجمن برگزار می‌کنند . مردان‌نیز برای خود انجمن‌های جداگانه‌یی دارند که امورشان درآن‌جا تنظیم ومرتب‌می‌گردد . هرگاه مردی‌احتیاج ونیاز مندی به یکی ازاسباب وادوات زنش داشته باشد ، زن هیچ‌گاه ودرهیچ‌صورتی شیأ مورد درخواست مردش‌را به وی‌نمی دهد ، در حالی که میان‌زنان اثاثه و لوازم به‌طور عادی به امانت داده می‌شود. هم چنین این امر درموردمردان‌نیز مصداقی‌دارد. زنان ومردان قبایل تورکاناسخت به چیق ودودمعتاداند . چیق هایی میان شان مورد استعمال است به سان چپق های ایرانی که‌دستهٔ آن را ازنوعی نی محکم وبلندساخته وسرآن را ازچوبی سخت تراشیده وبرآن کنده‌کاریهایی می‌نمایند . چیق‌تنهاچیزی است که نه میان زنان ومردان ونه میان زنان وهم جنسان رد وبدل نمی شود .اینان بااین که سخت‌به چپق معتاداند ، هرگاه برای شان‌چپق کشیدن‌مقدور نباشد ووسایل آن دست رس شان نبوده واشکالاتی از این قبیل داشته باشند ، با این وصف هیچ‌گاه از چپق هم استفاده نمی کنند وهرگاه کسی‌چنین درخواست وتقاضایی نیز ازدیگری

بنماید ، درخواست اش بدون‌شک ردمی‌شود واصولا این امر را عملی زشت‌ونکوهیده می دانند .

این روش وتقسیم کار به طور تساوی وحفظ استقلال گروه مردان و زنان ، و این که از روش وشیوهٔ کارهم نیز پیروی نکنند ، نوعی مخالفت و لجبازی کودکانه رامیان این بزرگ سالان به وجود آورده است. مردان وزنان‌هرگروه فقط فرآورده‌ها و اجناس خودشان را می فروشند ، چنان که کارهای خودشان را انجام می دهند . حمل بار به نقاط مختلف به عهدهٔ هرگروه وجنس‌است . مردان بارهای شان رابادوش حمل می‌کنندو زنان هیچ گاه ودرهیچ موردی از این روش سود جویی نمی کنند ، بلکه‌آنها بارهای‌شان‌را اعم ازسبك وسنگین به‌روی سرحمل‌می‌نمایند لیکن بدون‌شك زنان‌هرچه خشن‌وزورمندباشندبازازظرافت زنانه‌بهره‌یی‌دارندونمی‌توانندبه‌سان‌مردان بارهای سنگین‌راتا مقاصد دوری‌حمل‌کنند. به همین مناسبت است‌که پاره‌یی از زنان که ثروت ومکنتی کافی دارند ، غلامانی می‌خرند تا درخدمت شان بارکشی نموده و کارهایی انجام دهند و هیچ شوهری حق‌ندارد تا از وجودغلامان زنش ، حتادرمواقع ضروری نیز استفاده کند .

مراسم زایمان زنان قبایل کنگو نیز عادی نیست ودر این باره رسوم وعاداتی دارند که در بسیاری مواقع موجب تلف شدن ومرگ نوزادومادر می شود . میان‌این زنان رسم است که کودك اول را حتماً بایستی مادر بزرگ و در صورت فقدان مادر بزرگ ، مادر زن به دنیا آورد . اما کودکان دوم وسوم وچهارم به‌شکلی دیگرزاده می شوند . هم چون که زن بارداری احساس درد زایمان نمود ، چند نفری از زنان قبیله همراهی اش کرده وبه مزرعهٔ موزی پناه می برند تادور از انظار کودك به دنیا آید . این تقریباً رسمی است که میان برخی سرخ پوستان نیز شایع بوده و به جای خود ازآن‌سخن به‌میان‌رفته‌است . به‌هرحال هرگاه زایمان‌طبیعی وآسان‌باشدکه‌هیچ اماهر گاه سخت و دشوار باشد نشان خیانت زن به شوهر محسوب می شود و آشکار می‌گرددکه زن بامرد یامردانی دیگرروابط عاشقانه داشته. زنان همراه قبیله رسومی دارند تا زنان سخت‌زا به زایند ، به این ترتیب که دست هایش را به شاخهٔ درختی

می‌بندند به‌گونه‌یی که وسط زمین و آسمان معلق ماند . از آن پس مدتی وی‌را تکان می‌دهند و اورادی می خوانند تاارواح خبیثه دور شده و مانع کار نشوند . چون از این کار نیز نتیجه‌یی عاید شان نگشت شروع به مالش و فشار شکم زن از ناحیهٔ بالا به پایین می نمایند . پس از یك یاچندروز یا کودك خفه شده‌یی به‌دنیا می آید ومادر زنده می ماند ویا مادر نیز فوت می کند واین نشان آن است که روح بزرگ قبیله از زن‌خیانت پیشه‌انتقام گرفته است . اگرچنین زنی نمیرد ، به موجب‌اعتقادات عامه مجازات وکیفرش بایستی به وسیلهٔ افراد به انجام رسد . برای این کار عده‌یی از زنان ومردان زن ناتوان را به ساحل رودخانه می‌برند واین عمل با تحقیرواهانت توأم است . آن گاه سرش را در رودخانه می تراشند وتا هنگامی که دگر باره سرش به حال عادی در آید ، از بسیاری کارها ممنوع است .

۲۸ ــ زندگی کودکانه و پیرانه

کودك وکودك دوستی، وضع‌واحوال پیران، کشتن وخوردن پیرمردان و پیرزنان، درکامه‌رون، علل گوناگون این‌عمل، شواهدی‌ازرفتار با پیران‌وکشتن آنان میان‌اقوام‌وقبایل‌مختلف، علل اقتصادی وعلل‌مذهبی‌این‌روش، وضع‌واحوال کودکان، علل‌سقط‌جنین‌وجلوگیری‌ازآبستنی‌میان‌اقوام‌بدوی، کودك‌کشی، طرق‌واشکال‌مختلف‌این‌عمل، شواهدی‌دراین‌باره، درآفریقاوقبایل‌بدوی وضع‌ورفتاری دیگر باکودکان

این چنین زنان و مردانی اغلب کودك دوست‌اندویکی‌دیگر از صفات‌و ممیزات سیاه‌پوستان آفریقایی کودك‌دوستی و اهمیت نهادن به‌کودکان می‌باشد . در مباحث گذشته در این باره‌و علل اقتصادی آن سخن‌گفته شد . به‌طورکلی بایستی‌گفت‌که کودکان بسیار به‌بهبود اقتصادی پدران ومادران بدوی درقارهٔ سیاه‌کومك می‌کنند . برخلاف قبایلی معدودکه پیران قوم را می‌خورند ، اکثر آفریقاییان پیرزنان و پیر مردان را چون ازکار بیفتند نگاهداری می‌کنند و تیمار و پرستاری‌شان می‌کنند و از این مورد نظایری به‌عنوان شاهد آورده شد .

اما در همه جا وضع چنین نیست . در **کامرون Cameron** عادتی است‌که براساس آن پیران خود را می‌خورند . این عادت‌که صبغه و رنگ مذهبی

داشته ، اینك جنبهٔ مذهبی خود را از دست داده و تنها به‌عنوان یك عادت بدان تاحدودی عمل می‌شود . تا چندی قبل میان بسیاری از قبایل بدوی که در کامه‌رون زندگی می‌کنند ، رسم بودکه پیرزنان و پیرمردان قبیله را در جشن‌هایی عمومی کشته و ازگوشت‌شان خوراکی اشتراکی تهیه نموده و صرف‌می‌کردند . اما اینك‌چنین‌رسمی تا حدودی در نتیجهٔ تأثیر زمان تعدیل شده است و هرخانواده‌یی مادر بزرگ خودرا پس از مرگ ویا درحال مرگ طبخ‌کرده و در مراسمی عمومی می‌خورند و معتقدند که این عمل را برای آرامش روح و شادمانی روان متوفا در دنیایی دیگر انجام می‌دهند . در واقع صورت پیشین این آدم‌خواری‌که‌یك عادت مذهبی بوده است ، تا حدود بسیاری بر مبنای وجود **مانا Mana** و مسألهٔ **توتمیسم Totemism** استواری داشته است . بدویان این چنین معتقد بودند که در وجود هرفردی مقداری **مانا Mana** یانیروی مرموز حیاتی وجود داردکه سن‌هرچه بیشترمی‌شودآن نیرونیز بیشترمیشود. به‌همین جهت سالخوردگان خودراکشته‌ومی‌خوردند- به‌این پندار که از مانای‌آنان دروجودخود ذخیره‌کنند. البته این‌یك علت‌آدم‌خواری مذهبی‌است وعللی دیگر دراین‌باره وجود داردکه به‌جای خود از آن علل صحبت شده است .

میان بسیاری از قبایل و اقوام بدوی چنین‌عملی معمول بوده است. اسکیموها چون پدران و مادران‌شان به‌سن پیری باز رسند ، آنان راکشته و می‌خورند وهرگاه فرزندانی در این‌کار قصور ورزند ، از وظایف فرزندی و مذهبی خود غفلت‌نموده‌اند . در اغلب نقاط **پولی‌نه‌زی Polynesie** و **مه‌لانه‌زی Melanaisie** کشتن‌پیرمردان و پیرزنان و مرضا معمول بوده است و پاره‌ای اوقات‌آنان‌را زنده‌به‌گور می‌کرده‌اند و زمانی نیز از میان‌گروه درکوه و بیابان رهایشان می‌ساخته‌اند تا ازگرسنگی و آفات طبیعی‌ازبین‌بروند. بسیاری از اوقات عقیده به‌این سنت به‌اندازه‌ای عمیق و ژرف بود که مرضا و پیران خود درخواست قتل و زنده‌به‌گوری‌شان را می‌کردند و هرگاه جوانان در این امر از روی رقت و ترحم کوتاهی می‌نمودند ، آنان را سرزنش و ملامت‌می‌کردند . میان برخی از بدویان رسم براین جاری بودکه در مراسمی‌عمومی پیران رادرمیدان بزرگ‌دهکده اعدام می‌کردندو روش این اعدام آن‌گونه‌بود که

با چماقی چند ضربت محکم برسرفردی می‌کوبیدند تامی‌مرد . اغلب این مـردمان اجساد مقتولان را خام یا پخته در ضیافت‌هایی عمومی می‌خوردند . برخی از قبایل پیران خود را خفه می‌کردند و این عمل به‌وسیلهٔ نزدیکان‌شان انجام می‌گشت . سیاحان‌وکسانی‌که این‌گونه مشاهدات خودرا بازگوکرده‌اند، مطالب شگفت‌وهیجان انگیزی را تذکر داده‌اند . زمانی‌از جانب بدویان از کشیشی و همراهانش از جانب مردی دعوت می‌شود تا در مراسم تشییع مادرش شرکت‌کنند . کشیش چون درمـراسم شرکت می‌کند ، از جنازه و حمل آن اثری‌نمی‌بیند ، پس‌از مرد جوانی‌که‌دعوت‌اش کرده بود استفسار می‌کند. مرد جوان درحالی‌که به مادرش که با سرور وخوشحالـی به‌دنبالش می‌آمد اشاره نموده ومی‌گوید این مادر من است و بسیار خوش‌حالیم که توفیق می‌یابیم تا عمل‌مقدسی را انجام دهیم ، چون چند، لحظهٔ دیگر مادرم را زنده به‌گور خواهم‌کرد .

یکی از سیاحان از قبیله‌یی تعریف می‌کندکه چون به‌آنان وارد شد، باکمال شگفتی مشاهده نمودکه میان اعضا ، افرادی‌که سن‌شان از چهل تجاوز نمایند وجود ندارند . پس از چند نفر در این‌باره سوآل می‌کند و به‌وی‌پاسخ می‌دهند که‌به‌تازگی تمامی پیران راکشته و دفن کـرده‌انـد . این‌چنین عـادتـی میان قبایـل **کوریاکو** Koriako که‌درشمال‌شرقی‌سیبری‌ساکن‌اندو **کامچاتکا** Kamchata و **اس‌کی‌مو** Skimo و هـم چنین در اروپـا معمـول بـوده است . **هه‌رودوتوس** Herodotos در تاریخ خود از **ماساگت‌ها** Messagetes ها می گوید که پیران خود را می‌کشته‌اند . **افلاتون** Plato نیز در ذکر قبایل **ساردنی** از این عادت‌شان یاد می‌کند . همین روایت رسومی بسیار مخوف را به‌مردم قدیم **بلخ** Bactria نسبت می‌دهد ، چون این مردمان افـراد علیل ، ناقص الخلقه و سربازانی راکه در جنگ به‌یکی از اعضای‌شان صدمتی رسیده بـود و هـم چنین پیرمردان و افراد ازکار افتاده را نزدسگان وحشی و درنده وگرسنه‌یی‌که‌برای همین‌کار تربیت‌کرده بودندمی‌افگندند. به‌موجب‌نقل **اس‌وه‌تون** Svetone رومی‌ها غلامان ازکار افتادهٔ خود را در جزیرهٔ **تیبر** Tibre رها می‌کردند تا از گـرسنگی

و بیماری هلاك شوند . اسپارتی‌ها نیز کودکان معیوب و ناقص‌الخلقهٔ خود را از بین می‌بردند و درجامعهٔ اسپارتی جایی از برای ناقص‌الخلقه‌ها و افرادی که به‌کار نمی‌آمدند وجود نداشت . در **اسکاندیناوی** جنگ جویانی راکه ناقص شده بودند از کوه پرتاب‌می‌کردند تا قطعه‌قطعه‌شده‌وخوراك درندگان‌شوند. هم چنین در **سوئد** پیران و بیمارها رامی‌کشتند.

درگوشه و کنار آفریقا نیز این چنین رسومی برقرار بود و میان قبایلی‌نیز که هم‌اکنون از نفوذ و شعاع تمدن و قانون به دور است ، رایج می‌باشد . **بوش‌من‌ها** Buchmens در حین سفرهای دایم خود زنان و مردان‌وکودکان از کار افتاده‌را به‌حال خود می‌گذاشتند و در **کامه‌رون** Cameroon چنان که گذشت پیران خود را می‌خوردند . امادر کنار این عادات و مراسم از قبایل بسیاری نیز یاد شدکه پیران زندگی‌شان تأمین بوده و زنان و مردان جوان چنان که وظیفه داشتند تاکودکان را پرورش داده و نگاهداری نمایند ، پیران را نیز پرستاری و تیمار می‌نمودند .

درمورد کودکان نیز وضع به همین منوال بود . عادات و رسومی میان برخی قبایل وپاره‌یی اقوام بر قرار بود که به موجب آن اطفال و نوزادان را می کشتند و یا در راه خدایان قربانی می کردند ؛ وبه عکس روش هایی بر قرار بودکه به‌موجب آن تعلیم وتربیت بسیار شایسته انجام شده وپدران ومادران وهم چنین جامعه کودکان را در پناه خود گرفته وقدر می شناختند . هرگاه مطلب ازسقط جنین به میان کشیده شود ، شاید جالب تر باشد . درنوشته های کهن مطالب جالب ومتنوعی دربارهٔ سقط جنین آمده است واز دیرباز این عمل متداول‌بوده‌است . در **تاس‌مانی** Tasmanie زنان سالیان اول ازدواج را به کودك انداختن یا سقط جنین سپری می کردند . این بدویان به طراوت وشکل وحفظ تناسب اندام شان بسیار اهمیت می دادند وبه همین جهت درسالیان ابتدایی زناشویی هرگاه که آبستن می شدند بافروکوفتن مشت‌به‌شکم جنین را می انداختند . این روش در کال دونی Caledonie نیز شایع بوده است وباتوجه‌به وضع‌حاضر و زنانی‌که درعصر و کشور های متمدن زندگی می‌کنند ،متوجه

می شویم که فاصلهٔ میان این تمدن و آن توحش تاچه اندازه ناچیز است . تمام آن عللی را که زنان متمدن به موجب آن از بچه دار شدن جلو گیری می کنند و یاسقط جنین می نمایند، بدویان نیز درنظردارند. میان پاره یی ازهندیان **شاین Cheyennes** مرسوم است که هرزنی تاپیش ازآن که کودك اش به ده سالگی نرسیده باشد ، ازبچه دارشدن وآبستنی مجددجداً خودداری می کند. درقبیلهٔ **گوای کوروس Guaicurus** در برزیل که نژاد شان به سرعت رو به نقصان است هیچ زنی حاضر نمی شد تا سی سالگی بچه دار شود . میان زنان **پاپو Papou** واقع درمه لانه زی سقط جنین به حد زیادی رایج است .میان بسیاری ازاین مردم بدوی داروهایی شناخته است که باخوردن آن و یا استعمال اش تغییراتی دررحم شان به وجود می آید که همیشه وگاه تامدتی دیگر آبستن نمی شوند. درودا ها **Vedas** کتب مقدس هندوان قدیم ترین این داروها یاد شده و هم اکنون میان بدویان قبایل **ماوری Maoris** گیاهی مورد استعمال است که نازایی می آورد .

پس از سقط جنین از کودك کشی بایستی یادکرد . برای این اقدام نیز دلایل اقتصادی ، مذهبی ، خرافی وجادویی وجود دارد . بسیاری از اقوام کودکان ناقص و معیوب را می کشند ومیان پاره یی قبایل کودکان توأم به دست مرگ سپرده می شوندو مردمانی دیگر هستند که چون در حال زایمان مادر به میرد، کودك رانیز می کشند. درقبیلهٔ **بون دی Bondei** بچه هایی را که باسر به دنیا آیندخفه می کنند ،درقبایل **کام چادال Camchadal** رسمی دیگر شایع است وکودکانی را که به هنگام توفان زاده شوند می کشند ، میان قبایل ساکن در **ماداگاس کار** کودکانی را که در ایام نحس به دنیا آیند می کشند وآشکار است که میان مردمی بدوی که اساس معتقدات شان سحروجادو وخرافات وسعدونحس همه چیز می باشد ، تاچه اندازه ایام ومواقع نحس وجود دارد . چون کودکانی درچنین ایام نامبارکی زاده شوند یادربیابان نهاده می شوند تا به میرند ویادرآب خفه می شوند ویازنده زنده سوزانده می شوند . دوقلو زاییدن موجب قتل یك یاهردو نوزاد می شود واز برای مادرنیز مخاطراتی بسیارفراهم می کند ، چون ذهن بدوی نمی تواند به درك علل طبیعی به پردازد و می اندیشد که

یك پدر در آن واحد چگونه ممکن است صاحب دوکودك شود واین امررا به ضرس قاطع علامت زناکاری وخیانت زن می‌پندارند . دراسترالیا که درقسمت مخصوص‌اش شرح داده شد ، ازعلت طبیعی آبستنی بی خبر بودند واین مسأله میان قسمت اعظم بدویان رایج است . این بدویان می‌اندیشندکه‌آبستنی وزاده شدن کودك عبارت‌است از حلول روح یکی از مردگان در رحم زن و شکل‌گرفتن و دوباره به دنیا آمدن و زندگی کردن ، وچون زنی دوقلو می زاید می اندیشیدندکه یك روح در دوبدن‌نمی تواند قراریابد ، پس یکی از نوزادان را می‌کشتند . در استرالیا ومه لانه زی‌بسیاری از مردم بدوی کودکانی راکه پس‌ازاطفال اولی ودومی‌به وجود می آمدند می‌کشتند برخی ازقبایل استرالیایی کودکان خودرا می‌کشتند واز روغن آنان برای صید ماهی استفاده‌می‌کردند.درجنوب‌آفریقاکودکان راجلو شیران‌می‌افگندند . در **په‌رو Perou** کودکان دوقلو راکشته‌ومادران شان را نیز از اجتماع بیرون‌می‌کردند . درهندوستان میان پاره‌یی قبایل رسم بودکه کودك اول‌راقربانی الاههٔ **دورگا Dourga** می‌کردند و در آفریقا قبیلهٔ **باری Bari** در مواقع خشك سالی کودکان خود را در رودخانه می افگندند .

البته چنان که ذکر شد کودك کشی علل بسیاری داشته است ، اما در همه جا وضع چنین نبوده است ، بلکه درآفریقا ، قاره‌یی که در باره اش تحقیق و گفت وگو می‌شود ، درحالی که در نقاطی‌ازآن چنین رسومی جاری ورایج بود ،در نقاطی‌بسیار نیز خلاف این رسوم رواج‌داشت‌ودر واقع‌یکی‌از خصایل‌وصفات‌اغلب بدویان‌آفریقایی کودك دوستی مفرط شان می باشد ، چون هرچه کودکان بیشتر باشند وضع اقتصادی پررونق تر می شود .

۲۹ ـ تعلیم و تربیت ، مسایل جنسی

حوادث ورسوم تولد کودك ، تربیت و پرورش ، کودك دوستی ومهروالدین ، مهرافزون پدرورسم کوود، اعتقاداتی دربارهٔ پیدایش بچه ، دوران طولانی شیرخوارگی ، تربیت مردانه برای پسران، پرورش زنانه برای دختران ، مراسم بلوغ ودخول به جامعه، سیستم پدرشاهی ومادرشاهی وتغییراتی دربارهٔ مربیان، عمه‌هایی که کودکان برادرزاده راتربیت می‌کنند ، مسایل جنسی میان بدویان، مناسبات آزاد میان پسران ودختران ، دربارهٔ مسألهٔ بکارت ، بی‌ارزشی بکارت میان بدویان، ننگ حالت درشیزگی ، ننگ زنان بدوی نازایی است ، شواهدی در این باره ، انجمن های پسران ودختران

میان بسیاری از قبایل آفریقایی تا مدت هایی پس از تولد کودك وجودش به هیچ شمرده نمی‌شود . نه برای او شخصیتی قایل اند ونه وی را انسانی می شناسند ونه مسؤلیتی به عهده دارد . این کودکان تنها هنگامی درشمار مردان وافراد قبیله شناخته ومحسوب می‌شوندکه از عهدهٔ آزمایش‌هایی بر آمده ومراسم بلوغ را بگذرانند. در بارهٔ مراسم بلوغ و مراسمی که به موجب آن جوانان وارد جرگهٔ مردان وافراد مسئول در می آیند ، به اندازهٔ کافی درقسمت‌های گذشته سخن گفته شده است .

یکی دیگر ازوجوه مشترك بدویان آفریقایی بابدویان سرخ پوست و دشت نشین آمریکایی و تیره پوستان استرالیایی و قبایل بدوی مه لانه زی و دیگر بدویان جهان دراشتراك ذهنی آنان است نسبت به جهل در بارهٔ رویدادهای طبیعی وعدم درك علل منطقی این رویداد ها و حوادث . قسمت اعظم و قابل توجه بدویان آفریقایی پیدایش کودك را نتیجهٔ نزدیکی وعمل مقاربت زن ومرد نمی دانند . چنان که در قسمت استرالیا واوقیانوسیه مشاهده شد ، بسیاری از اذهان بدوی مسأله را این‌گونه تعلیل می کنند که مرد باعمل دخول ، فرج زن رامی‌گشاید تا روح یکی ازمردگان قبیله بتواند داخل آن گردد . مردم بدوی آفریقایی نیز اذهان ساده اندیش شان توجیه مسأله را به همین گونه تعلیل وتفسیر می کند ومعتقدندکه آبستنی نتیجهٔ حلول روح فردی است که چند سال پیش درگذشته دررحم زن . پس به همین جهت است که کودك وجودی مستقل وناآشنا شناخته نمی شود .

کودکی ایامی خوش است که دورانی بسیار کوتاه وزودگذر دارد . در واقع برای یك آفریقایی ، یعنی یك بدوی قارهٔ سیاه ، دوران خوش وسرورانگیز زندگی فقط همان زمان کوتاه ومحدود کودکی می باشد . از مسئولیتی که آلام و رنج های بسیار به ارمغان داردفارغ است. درپی تأمین‌معاش‌که‌مرتب باحوادثی سخت‌روبرویش می‌سازد نیست ؟ چنین اندیشه یی ندارد تا از آفات طبیعی و خطرات بیشماری که احاطه‌اش کرده اند خودرا حفظ نماید ، بلکه این همه به‌عهدهٔ پدر ومادر است و او بی خیال وفارغ وسرخوش. کودك وکودکان از برای پدران‌ومادران آفریقایی‌ارزشی بسیار دارند ، چون باورود درجامعه ورسیدن‌به دوران بلوغ‌چه پسر باشند وچه‌دختر از دیدگاه اقتصادی به حال شان نافع واقع می‌شوند . اما در این دوستی و وداد تنها نمی بایستی علت وانگیزهٔ‌اقتصادی را تنها شرط به شمار آورد . چه‌مهر واقعی‌وعاطفهٔ انسانی وکشش راستین پدرانه ومادرانه نیز شرطی‌است‌که از آن به آسانی نمی توان در گذشت .

میان بسیاری از قبایل ، پدر در دوران آبستنی وپرورش اولیهٔ کودك ،بامادر صمیمانه همکاری می‌نماید و رسم **کوود Couvade** هرچند به تفسیرهایی چندراه می برد ، اما در واقع نشان همدردی ؛ ابرازعاطفه وناراحتی مرد از رنج زن به‌شمار می رود. درکتاب دوم تاریخ ادیان «می تولوژی ، افسانه‌ها واساطیر» این رسم تفسیر وتحلیل وشرح شده است . به موجب این رسم‌شوهر به‌هنگام زایمان همسرش‌در بستر می خوابد وتظاهر می کندکه وی نیزدرد می‌کشد ، می نالد وفریاد می زند وبه‌خود می‌پیچد به این پندار که‌درد وشکنجهٔ همسرش را به این وسیله تخفیف می دهد . این عمل بواسطهٔ ساده اندیشی اذهان بدوی است ، چون ذهن بدوی تداعی ها و همانندیهای‌ذهنی‌رااز حقایق عینی جدانمی‌دانست وبه‌همین‌جهت است‌که میان‌بدویان جادوی تقلیدی رواج بسیاری داشته ودارد ودرکتاب فوق الذکر ازهمهٔ این مطالب‌با تفصیل گفت و گو شده است . این چنین رسمی در میان بسیاری از اقوام و قبایل آفریقایی مشاهده شده است .

به هرحال پس ازانجام مراسم زایمان ، پرورش کودك به عهدهٔ زن است .میان بدویان آفریقایی دوران شیر خوارگی تاسنین سه وچهار سالگی به طول می انجامد ودراین دوران مهر و محبت شوهر نسبت به زن بیشتر می گردد . هر گاه طفل دختر باشد ، هم چنان تادوران بلوغ وشوهر کردن تحت پرورش وتربیت زنانه باقی می‌ماند، اماهرگاه کودك پسر باشد به محض آن که ازشیر بازگرفته شود وبه سن شش‌سالگی گام‌نهد ، تحت تعلیم وتربیت پدرش قرار می‌گیرد . ازهمان آغاز لازم است تاآداب شکار را فرا گیرد . هدف گیری و تیراندازی از تعالیم ابتدایی است . میان برخی از قبایل چون هوت تن توت ها**Hottentotes** ، ماسایی‌ها **Masais** ، بوش من ها **Bushmens** ودیگر قبایل،کودکان شکارچیانی‌پردل وجرأت ونیرومند وچابك‌اند، چنان که حیوانات درندهٔ بزرگ را شکار می‌کنند . این تعلیم و تربیت پسرانه و دخترانه تا آن گاهی ادامه می یابد تا آداب بلوغ و رسمیت شان در جامعه اعلام شود .

به‌موجب رسمی در پاره‌یی از قبایل تعلیم و تربیت مستقیماً به‌وسیلهٔ پدرومادر انجام نمی‌شود واین‌کودکان پس از تولد تحت تفکل و تعلیم‌وپرورش نزدیکان بلافصل شوهر و یا زن قرار می‌گیرند و بدون شك این روش و رسم بر اثر سیستم پدر شاهی ***Patriarhat*** و مادر شاهی ***Matriarhat*** در قبایل گوناگون است . نظایری از این رسوم را در قسمت **مه‌لانه‌زی** و **پولی‌نه‌زی** شرح دادیم . براثر رواج روش پدر شاهی ، پدر می‌تواندکودکان‌خود را تحت سرپرستی خواهر ارشدش قرار دهد وهم چنین براثر معمول بودن شیوهٔ مادرشاهی ، مادر می‌تواند از وجود برادرو یادایی‌بچه ها به‌جای پدر استفاده نماید . میان قبایل **توتسی Totsi** رسم براین جاری است که پدر بلافاصله پس از آن‌که صاحب فرزندی می‌شود ، کودك را به‌خواهر خود باز می‌سپرد تا تحت توجهات و سرپرستی‌اش آنان را بزرگ نموده و تربیت نماید . معمولا عمه از برادر زاده‌های‌خود به‌خوبی‌پذیرایی‌می‌کند و حتا توجهش ازفرزندان خود نسبت به‌آنان بیشتر است .هرگاه شوهر این عمه خانم نیز درقید حیات باشد ، موظف است تا نقش پدری مهربان را برای برادرزاده‌های همسرش بازی‌کند . امور

جادویی و محرمات و منهیات را به‌آنان بیاموزد و افسانه‌ها و شرایع را یادگیرشان کندو در مواقع لازم باحرکاتی مضحك و مسخره و بازیهایی چند دلشاد و مسرورشان نمایـــد .

زندگانی رسمی دختران زودتر از پسران شروع می‌شود . دوران کودکی و خوشی‌ها و نشاط آن برای دختران زمانی بسیار کوتاه و زودگذر است . به‌موجب محیط طبیعی و اقلیمی پسران و دختران بسیار زوددر آفریقا به‌رشد جنسی بازمی‌رسند، در سن هشت‌سالگی دختران آفریقایی تشنه‌کام تلذذهای جنسی هستند و هرکدام‌شان معشوقه‌هایی چند دارند و تقریباً در سراسر نقاط بدوی‌نشین آفریقا این رسمی است شایع و لازم . ازدواج از ده تا دوازده سالگی انجام مـی‌شود وپیش ازاین دوران دختران درمعـاشرت باپسران و برقراری روابط جنسی آزادی کامل دارند . پدران و مادران نه‌برآن‌که از این مسأله ناراضی و دل نگران نیستند ، بلکه برای پرورش و کسب تجربیاتی برای زندگی آیندهٔ دختران وپسران به تسهیل موضوع می‌کوشند واین روابط جنسی ومعاشقـات پیش‌ازعروسی‌را امری لازم وواجب مـی‌دانند . در این‌قبایل بکارت دختران به هنگام عروسی وحالت دوشیزه‌گی مفهوم و معنایی چندان ندارد . هرچند مراسم عروسی بسیار زودانجام می‌شود ، اما دختری را نمی‌توان‌یافت‌که پیش ازعروسی بامردی ویا مردانی دیگرروابطی عاشقانه نداشته‌باشد .

لازم است تذکر داده شودکه عفت و شرم مفهومـی‌جدید است .آن چه‌که میان جوامع بدوی‌کهنه و تازه مطرح است و موجب شرم و سرافکندگی را برای دختری به‌وجود می‌آورد، موضوع نازایی‌می‌باشد نه‌بکارت وحالت دوشیزگی. یك دختراز آن می‌ترسیده‌که مورد اتهام نازایی قرارگیرد ، چون‌هیچ‌مردی حاضر نمی‌شد باچنین‌زنی ازدواج نماید، به‌همین جهت‌پیش از عروسی روابط جنسی‌کاملا آزاد بودو هردختری که آبستن شده‌وکودکی می‌آورد بسیار زود بدشوهر می‌رفت ، چون اطمینان حاصل می‌شدکه سترون و عقیم نیست و می‌تواند از برای شوهرش فرزند یا فرزندانی بیاورد که موجب ازدیاد ثروت و مقام و قدرت برایش‌گردند . هم‌چنان‌که این زمان بکارت برای دخترانی که به‌شوهر می‌روند سرمایه و افتخار است ، میان جوامع بدوی و

ابتدایی بکارت موجب ننگ و شرمساری و سرافکندگی بوده است و این تفاوتی است بسیار پر فاصله میان مقیاس تمدن و بدویت. هرگاه دختری بکر بود مردان به‌او توجهی نمی‌کردند و نمی‌توانست شوهری برای خود دست وپا نماید. در قبیلهٔ **کام‌چادال** Kamchadal هرگاه دامادی متوجه‌می‌شدکه زنش بکر است سخت برآشفته و خشم‌گین گشته و به پدر و مادر عروس اعتراض‌می‌کردکه او رامغبون نموده و نسبت به خانواده‌اش خیانت ورزیده‌اند. دراین‌جاگاه‌مواردی‌پیش‌می‌آمدکه موجب‌کش‌مکش‌هاو جنگ‌ستیزهایی‌میان خانوادهٔ عروس‌وداماد‌می‌گشت. میان بدویان‌خون‌چیزی‌بودمقدس که افرادهم‌قبیله حق‌نداشتند خون هم‌را به‌ریزند واین‌مسأله‌یی‌بود مذهبی واجتماعی و به‌همین‌دلیل مردی‌که بازنی‌باکره ازدواج می‌کرد. از این‌که‌بایستی خون یکی ازافراد قبیلهٔ خودرا به ریزد، ناراحت ومنفعل بود. درچنین‌قبایلی حتماً لازم بود تادختران به افرادی بیگانه وخارج از قبیلهٔ خود مراجعه‌کرده ودرخواست می‌کردند تابکارت‌شان را بردارند وبه این وسیله مانع بزرگ ازدواج ازبین می رفت. در **تبت** مادران به هنگام معهود درجست وجوی کسی برمی‌آیند تا بکارت دختران شان را برزداید وچیزهایی به عنوان دست مزد به او از برای انجام چنین عملی می دهند. در**مالابار** دختران در جاهای کم رفت وآمد جلوجوانان راگرفته وباالتماس و خواهش ازآنان درخواست می کنند تاپردهٔ بکارت‌شان را بر دارندکه مانع ازدواج شان ازبین‌برود. برای انجام چنین عملی میان بدویان نقاط گوناگون جهان رسومی مختلف شایع‌است در پاره‌یی از نقاط رسم‌است‌که در مجلس عروسی- عروس خود را به میهمانان تسلیم می‌کند تا به هنگام بغل خوابی داماد ازننگ بکارت‌نهراسد، درجاهایی دیگرداماد باهدایایی چندکسی را مأمور می کند که بکارت راازهمسرش‌بردارد. در**فی‌لی‌پین** از برای چنین کاری مأموران ویژه‌یی هستند که بادست‌مزدگزافی‌به‌این عمل‌مبادرت می کنند.

اما وضع تنها به این روش منحصر نبوده است. جهان از دیرباز و ایامی قدیم محل تضادهاواختلاف‌هایی بسیار بوده است. درحالی‌که میان‌بسیاری‌ازبدویان چنین رسومی‌برقراراست وقبلانیزشایع‌بود، روش‌عکس‌آن یعنی‌ارزش و بکارت نیز جریان

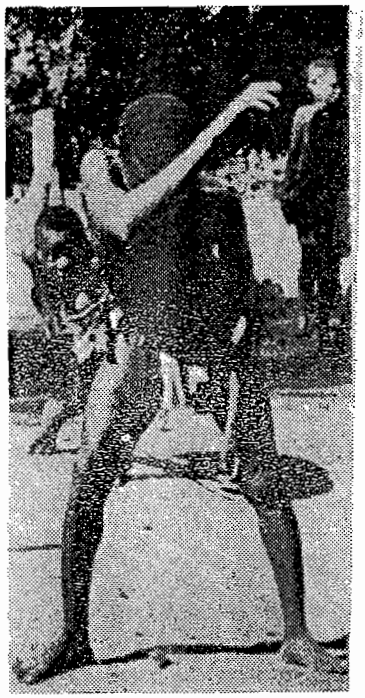

تمرین شکار فیل‌پیگمی‌ها

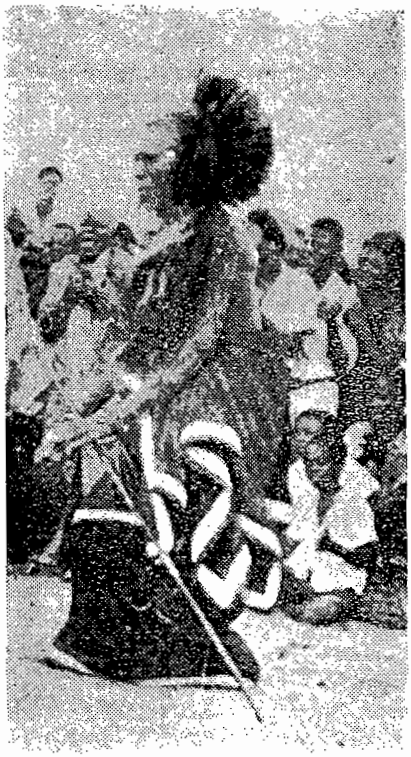

جادوگر یك قبیله حین انجام‌مراسم جادویی

دسته‌یی از شکارچیان پیگمی آماده برای شروع کار

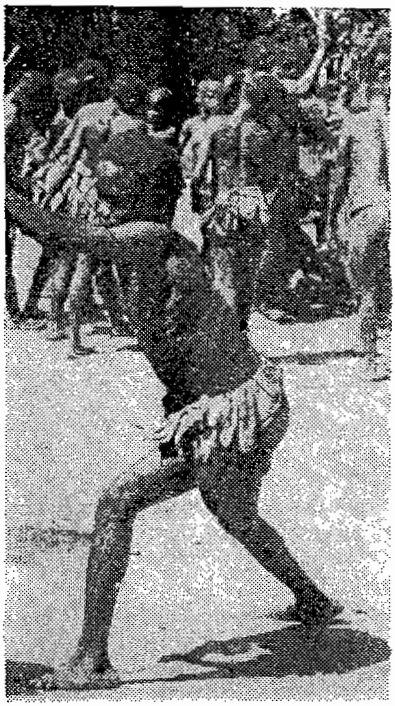

ـ دراین تصاویر
ه جای فیل وچند
شکارچی به او حمله
فیل منکوب می‌شود

ن شکارفیل - پیگمی‌ها برای شکار فیل آهسته به‌این‌جانور نزدیك شده و زیر شکمش
می‌ایستندوبا نیزه‌های مسمومشان آنقدر به شکم حیوان‌فرو می‌کنندتااز پادرافتد.

عالی‌جناب خیاط پیگمی‌درحال تهیهٔ لباس‌ازپوست درخت باچکش‌وسندان

یك ز ن بوشمن ـ زنان این قبیله در جسارت وتحمل وشجاعت در سراسر آفریقا مشهورند

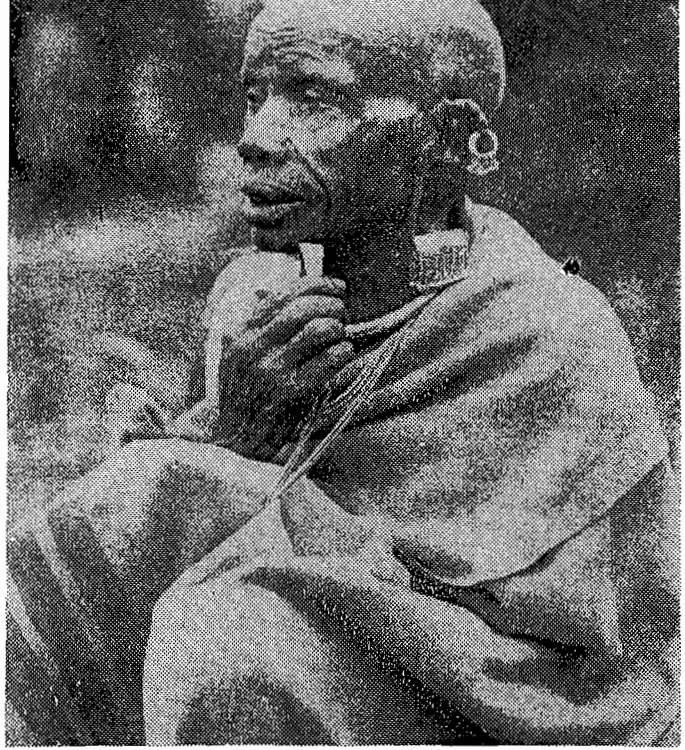

عالی جناب جادو پزشك «لولیان گالانی» که عملا در همهٔ کارهای قبیله دخالت می‌کند

منشی مخصوص عالی جناب جادو ـ پزشك «لولیان گالانی»

داشته و دارد . در آفریقا میان بسیاری از قبایل، کمونیسم جنسی پیش از ازدواج برقرار است و بکارت هیچ ارزش و مقامی را برای دختران ارمغان نداشته ، بلکه چنان که ملاحظه شد حتا گاه موجب انفعال و سرافگندگی‌شان نیز می‌شود . اما در همسایگی این‌چنین مردمانی ـ هستند قبایل و گروه‌هایی که به‌بکارت وحفظ آن اعتقاد و توجهی بسیار دارند و اینان قبایلی محسوب می‌شوندکه تحت تأثیرفرهنگ اسلامی و یا مؤثراتی‌دیگر واقع‌شده‌اند. درطایفهٔ **طوارق** کیفر دختروخواهر مردی که مورد تجاوز قرار گرفته و یا معشوقه‌یی برگزیده و بکارت خود را ازدست داده بودند مرگ بود. اقوام و مردم **سومالی** Somali ، **نوبه** Nobe و**حبشه** درآلت تناسلی دختران حلقه‌هایی می‌گذاشتند و از دو طرف آلت رد کرده و به اصطلاح قفل می‌کردند تا عمل جنسی برای‌شان مقدور نشود و به گاه عروسی این قفل‌ها توسط جادوگر یا کاهن برداشته می‌شد . چنین رسمی هنوز در **بیرمانی** و **سراندیب** شایع می‌باشد میان بسیاری از اقوام و قبایل رسم بوده و هست که دختران خود را از سن معینی تا زمان ازدواج در محلی محبوس ساخته و پیرزنان پارسایی را به نگاه‌بانی‌شان وامی‌دارند واین دختران به‌هیچ مجوزی حق ندارند تا جز نزدیکان محرم خودرا ملاقات نمایند و در واقع «چادر» که زنان مسلمان و هندوان و زنان پاکستانی و افغانی به سر کرده و خود را سخت از دیگران می‌پوشانند با رسم فوق تفاوتی چندان ندارد .

به‌هرانجام هر دختری پیش از ازدواج، در آن دوران کوتاه از برای خود معشوقه‌هایی چند انتخاب می‌نماید و در این قاره آب و هوای استوایی و آفتاب داغ دختران هشت‌نه‌ساله را هم‌چون زنان بیست تا سی‌ساله می‌رساند و هم‌چون آن زنان از رموزو مسایل عشقی ولذت شهوی برخوردارند . میان بسیاری از قبایل چون قبیلهٔ **ماو ـ ماو** Mao ـ Mao از برای پسران و دختران کلبه‌هایی بزرگ و عمومی می‌ساختند و پسران و دختران پیش از ازدواج در این کلبه‌ها زندگی مشترکی را می‌گذراندند ، باهم آشنا ورفیق‌شده و به برقراری مناسبات جنسی می‌پرداختند، و تا زمان ازدواج در این کلبه زندگی کرده و به خوش‌گذرانی می‌پرداختند . در میان پاره‌یی از قبایل ساکن اوقیانوسیه از این گونه خانه‌ها وجود داشته و ما از آن یاد

کرده‌ایم ، هم‌چنین در میان بسیاری از قبایل آفریقایی نیز مرسوم بوده است که این اواخر کم‌کم منسوخ شده و در نقاطی هم‌چنان هنوز شایع است .

رسومی بسیار که حاکی از این آزادیها و مناسبات آزاد جنسی میان پسران و دختران می‌باشد، حاکی از تساهلی است که بدویان دربارهٔ این مسأله قایل‌می‌شده‌اند میان مردم قبیلهٔ **ورگا vorga** رسم است‌که هر پسری در صورت تمایل می‌تواندهر دختر بی‌شوهری را که به او برخورد برای معاشقه دعوت نماید . از چنین حقی دختران این قبیله نیز برخوردارند و البته در این‌جا منظور از دختر، ماده‌های قبیله هستند که هنوز ازدواج نکرده‌اند ، چون مسألهٔ بکارت در این‌جا مطرح نیست و ارزشی ندارد. هرگاه پسری دعوت جنسی‌دختری راردکرده و نپذیرد،آن پسرازطرف دختر و سایر دختران مورد هجو و طنز و تمسخر قرار میگیرد ودختران از ازدواج با چنین مردانی سخت پرهیز می‌کنند چون خودشان نیز مورد هجو و تمسخرهمگنان واقع می‌شوند .

۳۰ ـ ازدواج و رسوم آن

رسوم بسیار در امور خانوادگی، لزوم ازدواج ، کودك دوستی و زناشویی‌های زودهنگام ، موارد تحریم ازدواج ، تحریم ازدواج در قبیلهٔ کون‌کوم‌با، ازدواج زنان یائسه با دختران جوان و بچه‌دارشدن آنها، علل این ازدواجهای شگفت، عدم دخالت اراده و خواست دختران در ازدواج ، زناشویی یغمایی ، و مخالفت تصنعی خانوادهٔ عروس و داماد ، رسوم و آداب عجیب این ازدواجها، ازدواج در قبیلهٔ باگاندا‌و باکون‌کو، عدم آزادی پسران و نوع‌آن درازدواج، زناشویی یغمایی، ازدواجهای مختلف و رسوم متفاوت

رسوم ، عادات و روش‌هایی در بارهٔ امور خانوادگی به‌اندازه‌یی وسیع و پرتنوع و گوناگون است که جملگی حاکی است از علایق و به‌هم‌پیوستگی در خانواده‌ها. مجرد ماندن از برای زن و یا مرد ننگ بزرگی محسوب می‌شود و در قبایل سیاه‌پوستان شاید به ندرت کسی پیدا شود که مجرد مانده باشد . آرزوی تشکیل خانواده و بچه‌دارشدن آرمان نهایی هرجوانی است و این امر آنقدر حیاتی و ضروری است که در شمار خوروخواب محسوب می‌شود . هرچند در اغلب قبایل بیماران سخت نیز می‌توانند ازدواج نمایند، اما در قبایلی مطابق رسم و سنت از ازدواج‌محروم‌اند. در

قبیلهٔ **رودانا** Roudana کسانی که مبتلا به امراض مسری هستند، جذام دارند و یا مسلول میباشند، ویاآن افرادی که برخی اعضای‌شان چون دست‌وپاوچشم ازکارافتاده‌است وبایستی باکومك واستعانت دیگران زندگی کنند ازازدواج محروم می‌باشند. درقبایلی دیگر رسومی دیگردر بارهٔ منع ازدواج برقـراراست . دربـارهٔ قبیلهٔ **کون کوم با** Kuncumba که در بند های گذشته سخن رفت، افرادی که درضمن جنگ‌ها ویا حوادثی دیگرخانواده ودارایی خود راازدست داده باشند دیگر حق ازدواج وتشکیل خانواده راندارند وهم چون غلامان مفلوك وپای درزنجیرزندگی‌شان می‌گذرد. اینان بایستی باتمام قوا ونیروبرای دیگران کارکنندتاتنها خوراکی‌که ازمرگ‌شان‌جلوگیری کند دریافت نمایند .

چنان‌که شاید چند باری تکرارشده باشد، آرزوی هرسیاه پوستی آن است که دارای کودکانی هرچه زیادترشود وبه همین جهت است‌که ازبرای زنانی کـه دوران آبستنی وباروری‌شان سپری شده ویائسه‌می‌شوند، کم‌کم‌قوانین‌مضحك وجادویی به‌وجود آمده است‌که اقناع وارضای‌شان نماید. درساحل‌عاج میان‌افرادقبیلهٔ **بو بو** BO-BO رسمی عجیب برقراراست واین رسم شگفت‌چنین است‌که زنانی کـه به‌دوران نازایی می‌رسند بادختران جوانی‌که منتظرشوهر کردن می‌باشند ازدواج می‌نمایند . مراسم این ازدواج مطابق معمول به‌شکل کامل انجام مـی‌گیرد. ابتدا زن یائسه از بـرای خواستگاری زنی جوان وزیبابه پـدر ومادرش رجوع نموده وپس ازانجام تشریفات معمول ومراسم عقد وعروسی، دخترجوان یاهمسرش رابه‌خانه می‌آورد وحقوق یـك شوهرکامل رابی‌کم وکاست نسبت‌به زوجه‌اش دارد واین حقوق از جانب تمامی اعضای قبیله به رسمیت شناخته می‌شود . بدون‌شك‌زنان یائسه‌یی کـه اقدام بـه چنین کاری می‌کنند، ازبرای‌آن است‌که‌مجدداً صاحب فرزندانی‌شوند. ازبرای این منظوربه دل خواه خود مردانی رادرنظرگرفته ودعوت‌شان می‌کنندکه باهمسرجوان شان‌هم‌آغوشی کرده وآنان راباردارسازند وفرزندانی‌که بدین‌ترتیب متولد می‌شوندکودکان مطلق‌زن یائسه بوده وپدرومادرحقیقی‌شان هیچ‌حقی برآنان ندارند وچنین کودکانی زن یائسه راپدرصداکرده وتمامی حقوق پدروفرزندی میان‌شان موجود می‌باشد.

البته آشکاراست که چنین دخترانی که باچنین زنانی ازدواج می‌کنند، هیچ گاه ازشیرینی ومزایای یك ازدواج واقعی بهره‌مند نمی‌شوند ودایماً ناراحت ومکدر بوده وبه وضع همگنان خودکه ازدواج‌هایی صحیح نموده‌اند رشك وحسد می‌برند.

جزدرآفریقامیان بدویان دیگر نیزآرزوی کودك‌داری و بچه‌دارشدن بسیارشدید است ودختران وزنانی که نازاهستند از روش جادوی تقلیدی از برای تسکین خود استفاده جویی می‌کنند. در **سوماترا** زنان نازامجسمهٔ کودکی رادرست کرده وآن‌را به‌آغوش گرفته وآن‌گونه عمل می‌کنندکه‌گویی دارای فرزندی هستند، هم چنین در مجمع الجزایر **بابار** Babar واقع درمالزی زنی‌که درآرزوی بچه‌دارشدن است و این آرزویش به حقیقت نمی‌پیوندد، عروسکی ازپارچهٔ سرخ رنگی درست کرده و به‌آغوش می‌گیرد. رفتاروحرکات‌اش باعروسك چنان است‌که‌کودکی واقعی درآغوش دارد، پستان دردهانش‌گذاشته وترانه هایی را که معمولا برای‌کودکان می‌خوانند از برایش زمزمه می‌کند. به‌دستورجادوگرقبیله ازکارواورادی را نیزخوانده وبه خود و عروسك می‌دمد. آن‌گاه وسیلهٔ‌کسان نزدیك‌اش میان اعضای قبیله خبری منتشرمی‌کند که صاحب‌کودکی شده‌است، پس‌زنان قبیله دسته‌دسته به‌دیدارش برای عرض‌تبریك و خوش‌گویی می‌آیند ووی همواره چنان ازعروسك حرف می‌زند وباآن رفتار می‌کند که‌گویی‌کودکی واقعی است. این ها درواقع نمونه‌هایی هستند از برای نشان دادن سادگی وبدویت اذهان مردم‌که چون اجداد ابتدایی بشری‌می‌اندیشند.

باری‌دختران‌آفریقایی بسیار ازلحاظ انتخاب شوهر در محدودیت ومضیقه‌اند. هر چند میان قبایلی معدود که بدان ها اشاره شد دختران مستقیماً حق انتخاب و یارد کردن شوهر را دارند، لیکن میان‌قسمت اعظمی ازاین بدویان ازدواج وانتخاب شوهر تحمیل پدر می‌باشد. امانوعی آزادی عقیده که در واقع شکلی از تظاهر و خودفریبی‌است‌میان برخی‌ازقبایل برای‌دختران‌قایل‌شده‌اند. درقبیلهٔ **باگاندا** Baganda این چنین روشی موجوداست. دراین قبیله رسم چنین‌است که مرد جوانی که‌می‌خواهد ازدواج نماید نزدپدر دختری می رود ودربارهٔ معامله وارد مذاکره می شوندرحالی که دختر هیچ آگاهی‌یی از این ماجرا ندارد. پس از آن خوب پدر دختر و داماد

چانه زدند ، سرانجام موافقت کرده وقرار می شود تاروزی داماد و بستگان اش بیایند ودختر را به برند . در روز معهود پدر به دخترش خبر می‌دهد و دختر که با امری غیر مترقبه مواجه شده بنای ناسزا گویی وفریاد وفغان را می گذارد وپدر نیز چنان می نمایاند که پشیمان شده وبادخترش در مخالفت وفسخ هم‌عقیده است . دراین‌حال داماد وهمراهان اش‌از برای بردن عروس به‌درخانهٔ اومی آیندوپدر به دخترش داماد را نشان می دهد . دختر باصدای بلند وفریاد بنای اعتراض وبدگویی به‌داماد را می نهد وپدرش نیز باوی هم آوازشده وبه‌دامادش بدگویی می‌کند که در معامله اوراگول زده و مغبون کرده است . در چنین احوالی داماد یکی از همراهان اش را مأمور می‌کندکه عروس‌رابه‌برد وآن شخص‌نیز نزددختر رفته و وی رابه شانهٔ خود افگنده و به خانهٔ داماد می برد وپس از یك زد وخورد وستیز در خانهٔ داماد ، موافقت وسازش میان شان برقرار می‌شود .

چنین رسمی میان قبایلی بسیار بر قرار است و از آن جمله بایستی از قبیلهٔ **باکون‌کو Baconku** یاد نمود . در این جا مخالفت ومقاومت عروس بسیار شدید است ، چنان‌که‌کسان داماد مجبور می‌شوند بابند دست‌وپای عروس را محکم به‌بندند ودر این حال نمایشی درمی‌گیردکه خانوادهٔعروس می خواهند از بردن فردی‌ازمیان خود ممانعت کنند و خانوادهٔداماد نیزمی خواهند برخلاف‌تمایل آنان عروس‌خودرا به‌برند واین‌درحقیقت نمایشی است‌که‌یادگاری‌از حقیقتی‌است‌که درزمان‌های‌دورتری انجام می‌شده است. سر انجام باالطبع همراهان داماد موفق شده و دختر را به خانهٔ دامادمی‌برند. داماد درآن جابنداز دست وپایش برداشته ونوازشش‌می‌کند، اما عروس درموقعیتی مناسب از خانه گریخته وبه جنگل پناه می برد . در این هنگام دامادوی را یافته وسخت می‌زندش وتنبیه‌اش می‌کند وبه‌خانه باز می‌گرداند ودر این حال‌است که بالاخره کش مکش شان به صلح‌وسازش می انجامد .

لیکن بایستی درنظر داشت‌که این‌نوع‌ازدواج هانیز ویژهٔ بدویان‌وتیره‌پوستان جنگل نشین آفریقایی نیست ، بلکه در اوقیانوسیه و استرالیا و مناطق بدوی نشین دیگری نیزوجود داشته ودرتاریخ‌نیز رومی هابه‌این عادت‌خوداشته وزناشویی‌یغمایی

یاعروس ربایی ودرصورت بی پرده‌اش زن دزدی میانشان شایع بوده است .

آن چه که در بارهٔ آزادی عمل پدران در بارهٔ شوهر دادن دختران شان مورد نظر است ، درمیان قبایلی چنددر بارهٔ پسران نیز صدق می‌کند . به این معناکه‌پدران در انتخاب زن برای پسران شان به‌عقیدهٔ او وقعی نمی گذاشتند . خودشان از برای پسر دختری انتخاب کرده و از برای معامله با پدرش وارد گفت وگومی شدند . چون گفت وگوشان بارضایت ومدارا خاتمه می‌پذیرفت‌پدر پسر بهای دختری را که‌انتخاب کرده بود به‌پدر دختر می پرداخت وبه پسرش تکلیف می‌نمود که عروس را به‌خانه آورد . هرگاه پسر این‌انتخاب راگردن نهاده ومی پذیرفت‌که هیچ واگر ازدرمخالفت درمی آمد پدر ادای تکلیف کرده بود ودیگر مسئولیتی به گردن نداشت وپسر می می‌توانست به‌انتخاب خودزنی برگزیند ، اما دیگر پدرش مداخله نمی نمود بلکه پسر خودبایستی مخارج عروسی راپرداخته وباخرج خودش همسر می‌گرفت .

میان مردم‌قبیلهٔ **روانداRoanda**هر چند درآغازامر دختر هیچ‌رای واراده‌یی ندارد ، اما در ختام معامله هرگاه‌ناراضی باشد می تواندمعامله را برهم زند .دراین قبیله نخست‌والدین دختر وپسر جلسه‌یی تشکیل داده‌ودرضیافتی به معامله می‌پردازند ودر بهای دختر وشرایط ازدواج به‌چانه زدن سرگرم می‌شوند وسرانجام‌پیرخانواده درصورتی که مذاکرات دوطرف به نتیجه نرسد پادر میانی کرده وبهای‌دختررا‌گونه‌یی تعیین می‌کند که موجب پذیرش دو طرف گردد و این درست روشی است که هم اکنون درجامعهٔ مارسم است‌وبسیاری از جوامع متمدن‌نیز این‌رسم رادارند که‌طرفین معامله ، یعنی خانوادهٔ داماد و خانوادهٔ عروس در خانهٔ پدردختر به ضیافتی‌دعوت‌شده وبه معامله می پردازند وباتعیین مبلغی پول نقد وکالا دختررا به‌فروش می رسانند .

در این جااست‌که مطابق بارسوم بسیاری که گذشت وبه همانندیهای آنها اشاره‌شد، آشکار می گردد که مرزهای تمدن وبدویت تا چه حد ناچیز وبی فاصله اند. به هر انجام چون معامله پایان پذیرفت ، کسان داماد به وی آگاهی می دهند که به انجام مراسم‌وتصاحب همسر خود به‌پردازد . پسردرحالی‌که‌گیاه مخصوصی را تهیه می‌نماید، درره‌گذردختر پنهان‌می‌شود وآن‌گیاه راجویده‌ودردهان‌خودنگاه میداردتادخترسررسد،

چون به هم برخوردند پسر گیاه جویده را از دهان به صورت دختر پرانده و اورادر آغوش می گیرد ، هر گاه دختر به این ازدواج راضی بود که سکوت می کند ،اما اگر ناراضی‌ومخالف باشد ، به فریاد کردن‌وسر انجام سوت زن می‌پردازد واین‌علامت فسخ مذاکرات گذشته ومخالفت دختر می باشد ، چون مطابق بارسوم این قبیله یك‌زن شوهر دار هیچ گاه سوت نمی زند وحق این کار را ندارد .

۳۱ ـ ازدواج واقتصاد

زن یاطلای رایج درآفریقا ، زن وسیله‌یی برای مبادله و خسارت، غرامت ، مراسم و قوانینی در قبیلهٔ گواندا ، زن‌یادختر قاتل به عنوان‌خسارت ، زنان ودختران درجنگ ها وسیلهٔصلح وآشتی‌هستند ، نامزدی دختران دوتاپنج ساله ، مراسم وشرایط این نامزدیها ، علل‌اقتصادی، بکارت ونامزدی دختران خردسال

به طورکلی زن میان قبایل بدوی آفریقایی‌صورت پول را دارد که در بسیاری از معاملات به کار می آید . بنیان عروسی وبچه دار شدن بر اساس اقتصاد است‌وزن ودختردر این میان هم‌چون وجه رایج اند میان ملل ومردم متمدن . هرگاه کسی‌وام دار باشد و برای ادای قرض خود وجه لازم را نداشته باشد ، از وجه نقد راکد در خانواده استفاده می کند ، یعنی ازدختران اش ، هم چنین دختران به عنوان غرامت نیز پرداخته می شوند .

هم‌چورسومی‌درمیان‌بسیاری‌ازقبایل‌رایج‌است. درقبیلهٔ **گواندا Goanda**هر گاه‌کسی به‌میرد که به‌کسی‌ویاخانواده‌یی بدهکار باشد، بایستی‌دخترش‌را به‌جای‌بدهکاری به‌خانوادهٔ طلب‌کار به پردازند وهرگاه دختری نداشته باشد لازم است تادختر نزدیك ترین کسانش به طلب کار داده شود. درامور جزایی نیز دختر نقشی دارد، یعنی‌هرگاه فردی مرتکب قتلی شود ویاجرم سنگین دیگری را انجام دهد علاوه برآن‌که‌مجازات می شود ، لازم است تا جریمه‌یی نقدی نیز به پردازد و آن جریمهٔ نقدی دخترش می‌باشد.چنان‌که اشاره شددختران هم چون‌پول‌وطلامی باشند که بسیاری ازمشکلات وگرفتاریها راحل می کنند . درقبایل **فانك Fanke** که اغلب در حال جنگ و ستیز با هم به سرمی برند ، دختران‌وسیلهٔسازش‌نهایی‌هستند. هنگامی که دوگروه‌به‌جنگ

می‌پردازند ، قبیلهٔ فاتح به‌عنوان خسارت وشرایط صلح‌عده‌یی دختر از گروه مغلوب‌می گیردو به این ترتیب صلح برقرارمی گردد.

یکی دیگراز خصوصیات اقتصادی میان سیاه‌پوستان مسألهٔ نامزدکردن دختران کم‌سن وسال می‌باشد . مثلا مردان جوانی که هنگام ازدواج‌شان می‌باشد دخترانی دو یاسه تاپنج‌ساله را با موافقت پدران ومادران‌شان نامزد خود می‌کنند تا به هنگام‌معهود با آنان عروسی‌کنند . پاره‌یی اوقات این مراسم نامزدی به وسیلهٔ والدین پسرو دختر انجام می‌گیرد . هم‌چنین رسمی است مبنی برآن‌که یك مرد جوان یـا پدر یك پسر، فرزندزاده نشدهٔ‌زنی‌را نامزد می‌کندکه البته دراین باره دربند بعد سخن خواهیم‌گفت آن چه‌که مسلم است بنیان چنین رسومی آشکار است که مسألهٔ مسلم اقتصاد می‌باشد ومیان‌کلیهٔ مردم بدوی ومتمدن ،گذشته وحال چنین رسومی موجود است . این‌جنبهٔ اقتصادی شدید ازدواج است‌که این روش‌های شگفت وعجیب را به وجود می‌آورد . نامزد کردن یك دختر دو تاپنج ساله بسیار ارزان ترتمام می‌شود تا یك دخترجوان و آماده به ازدواج‌که مستعد بارداری است . اغلب نامزدی‌ها درواقع یك عروسی مسلم است، چون‌خواستگارانی که باپدردختروارد‌معامله می‌شوندبا مبلغ‌کمی‌درحدودیك‌سوم ویك‌چهارم‌بهای یك‌دختررسیده، دخترکم‌سن‌وسال‌اورا می‌خرندو بهایش‌رامی‌پردازند. اماتاهنگامی‌که دخترآمادهٔ زناشویی‌شود هم‌چنان تحت سرپرستی‌پدرش‌زندگی‌می‌کند بااین تفاوت‌که شوهر آینده یا پدر ونزدیکان‌اش درکار وکرداراونظارت می‌نمایند .

ازجمله علل دیگری‌که دختران رادر سنین بسیارکم نامزد می‌کنند ، اهمیتی است‌که برخی ازقبایل به‌بکارت دختران هنگام‌عروسی می‌دهند . دربارهٔ این‌موضوع در صفحات گذشته سخن‌گفته شد وملاحظه گشت‌که میان برخی قبایل بکارت دختران امری شرم‌آور است در صورتی‌که میان پاره‌یی دیگراز قبایل به‌بکارت اهمیت‌بسیاری می‌دادند .میان قبایلی‌که برای بکارت ولزوم‌آن اهمیت فوق‌العاده‌یی قایل می‌شدند، نامزد کردن دختران کوچك سال بسیار رایج بوده و می‌باشد ، چون این روش و وسیله‌یی‌بود که به موجب آن می‌توانستند از دختر آن‌گونه محافظت و نگاه‌داری نمایند تا هنگام عروسی باکره باشد . داماد و یا خانوادهٔ او هنگامی که دختری، چهار پنج ساله را نامزد می کردند ، محافظت و نگاهداری از او به عهدهٔ

خودشان محول بود وتحت نظارت آنان بزرگ می‌شد وبه موقع عروسی می‌کرد . در بندهای گذشته ملاحظه‌شدکه میان پاره‌یی ازاقوام‌بدوی دختران راهم چون‌که نزدیك بود به آغاز بلوغ جنسی باز رسند در خانه‌هایی تحت نظرپیر زنانی‌که ویژهٔ این‌کار بودند ، زندانی و از انظار دور نگاه می‌داشتند تا بکارت شان دست نا خورده باقی ماند . قبیلهٔ آفریقایی **وائی** Wai رابایستی از زمرهٔ این قبایل به‌شمار آورد ،چون دختران‌شان را از سن ده سالگی در محل‌هایی امن واقع در داخل جنگل‌که خانهٔ دختران باکره نام دارد تحت نظرمحافظان سخت‌گیرو دقیق‌قرار می‌دهند تا بکارت‌شان محفوظ ماند . هرگاه دختری در این محل براثر غفلت و یا سازش محافظان بکارت خود را از دست بدهد ، کیفری سخت انتظارش را می کشد که منتهی بـه مرگ او می شود .

۳۲ ـ رسومی شگفت در قبیلهٔ کونکومبا

مراسمی شگفت در بارهٔ ازدواج ، قبیلهٔ کونکومبا و رسوم‌شان ، جوانانی که کودکان‌زاده نشده‌را نامزد می‌کنند ، مراسم وتشریفات این نامزدی ، هرگاه کودکی‌که متولد می‌شودپسر ویاعلیل وناقص الخلقه باشد چه‌اتفاقی می‌افتد ، عدم مناسبات وروابط میان نامزدان ، آزادی کامل جنسی دختران نامزد با جوانان قبیله ، عکس العمل نامزد دختر ، قتل معشوقه ها و حوادث خونین پس از آن ، تا دختر از راه حرام آبستن نشود عروسی امکان ناپذیر است ، آبستنی‌نامزد ومراسم عروسی

شاید مراسمی که میان مردمان قبیلهٔ کون‌کوم‌با **Kuncumda** وجود دارد از جملهٔ شگفت‌ترین وعجیب‌ترین‌مراسم نامزدی وازدواج باشد . در این‌جا هرگاه‌جوانی بالغ ورسیده‌که همان‌گاه وقت‌ازدواج‌اش باشد ، تصمیم به‌زناشویی به‌گیرد ،باهدایایی چندکه از آن جمله مقداری مشروب خاص قبیله است نزد زن آبستنی می‌رود واز وی تقاضا می‌نمایدکه اجازه دهد تا اورا مادرزن آیندهٔ خود به‌خواند . بدین‌ترتیب کودکی‌که درشکم آن زن است نامزد آیندهٔ آن جوان می‌شود . البته چه‌بسا ممکن است‌که آن‌کودك دختر نبوده وپسر باشد ، در چنین صورتی مراسم برادر خواندگی و هم‌خونی میان مرد جوان وآن‌کودك نوزاد به انجام رسیده ودوستی عمیق وپردامنه‌یی

میان‌شان برقرار می‌شود . اما هرگاه نوزاد دختر باشد همسر آیندهٔ پسر شناخته شده و جوان موظف است تا هرچندگاهی یك‌بار به‌دیدار نامزد شیرخوار خود رفته وهدایایی نیزهمراه به‌برد .گاه هم‌چو نوزادانی دارای چندین نامزد می‌باشند ، یعنی‌در دوران بارداری مادر ، جوانانی چند هدایایی آورده وتقاضا کرده‌اند . درچنین موردی‌پدر دختر آزاد است وحق دارد تااز میان آنـان به دل خواه یکی‌شان را انتخاب نماید . بی‌شك دراین مورد چه‌بساکه اختلاف‌هایی میان‌چندخانواده به‌وجود آمده ودشمنی‌ها وجنگ وستیزهایی در می‌گیرد . ازسویی دیگرممکن است کودکی‌که به این طریق زاده می‌شود علیل وناقص الخلقه باشدکه باز هم جوانی‌که در خواست‌کرده راه‌گریزی از برایش باز نمانده ومجبور است تابه درخواست خود عمل نماید .

لیکن آن چه‌که در واقع شگفتی آور تراست ، مراسم واتفاقات بعدی‌می‌باشد چنین جوان خواستگاری بایستی آن اندازه صبرو تأمل‌نماید تا نامزد کوچك‌سال‌اش به‌رشد وسن قانونی ازدواج برسد. دراین دوران ، یعنی دوران دراز نامزدی هرگونه مناسبات وروابط‌جنسی میان جوان ونامزدش ممنوع است، در حالی‌که دخترمی‌تواند ازمیان جوانان دیگری‌که دور و برش می‌گردندیکی یا بیشتررا از برای معاشقه و هم‌خوابگی انتخاب نماید . دختران آفریقایی درسن هشت تانه سالگی به‌بلوغ‌جنسی باز رسیده واز لحاظ درك احساسات‌جنسی وعاشقانه زنان‌کاملی به‌شمار می‌آیند .البته در چنین احوالی نامزد دختردوچار ناراحتی وحسادت وغبطه می‌شود وهرگاه درصدد آن باشد که نامزدش عاشقان و جفت‌های جنسی کمتری داشته بـاشد می‌تواند هر چه زود ترمراسم عروسی را برپاکند . از سویی دیگرمطابق با یك رسم قدیمی درهنگام عروسی لازم است تا دختر حتماً بار دار وآبستن از معشوقه‌هایش باشد ودر غیر این‌صورت عروسی سر نمی‌گیرد . در بارهٔ منشأ چنین رسمی در بندهای گذشته اختصاراً اشاره‌یی شد . ارزش یك زن میان قبایل بدوی منوط به عقیم نابودنش می‌باشد وآن زنی ارزش داشت‌که پیش از عروسی ثابت می‌کردکه نازا نبوده بلکه مستعد بار وری وکودك آوری است . به‌همین جهت ازایام قدیم روابط جنسی پیش از ازدواج بسیار شایع ورایج بوده است ودخترانی‌که پیش از ازدواج حامله می‌شده‌اند بسیار زودتراز

همگنانی که آبستن نمی‌شدند یا نشده بودند به‌شوهر می‌رفتند . پس منشأ وعلت رسم فوق آشکار شد ، چون دختر و خانوادهٔ او به داماد و خانواده‌اش جنس سالمی تحویل می‌دادند و افتخار می‌کردند که دخترشان جنسی مرغوب است چون باسند مرغوبیت خود به‌خانهٔ شوهر می‌رود .

مراسم آشنایی پسران با دخترانی که دارای نامزد هستند بسیار ساده است . هر پسری که دختری‌را ملاقات کرده وازاو خوشش بیاید، هدایایی چند برایش برده و بسیار ساده و روشن منظورش را بیان می‌کند که می‌خواهد با او مناسبات جنسی داشته باشد . دختر هرگاه از جوان خوشش بیاید او نیز در کمال سادگی در خواست جوان را می‌پذیرد . پدر ومادر چون رضایت دخترشان را مشاهده کردند وسایلی بر می‌انگیزند که این روابط تسهیل شود وهم چنان می‌کوشند تا این روابط را از نظر نامزد دختر پنهان نگاه دارند وچون این دختران عشاق بسیاری پیدا می‌کنند ، امر بر پدران و مادران سخت شده و نامزد دختر ازماجراهای زیرپرده آگاه شده واین موضوع منجر به عواقب وخیمی که به‌قتل عشاق می‌انجامد منتهی می‌شود .

البته در محیط یك قبیله ودهکده هیچ‌گاه معاشقات دختری از دیدگاه نامزدش مخفی وپنهان نمی‌ماند وعکس العمل‌های جوان وابستگی به‌روحیه واخلاق اودارد، هرگاه مرد جوانی باشد عادی ، آرامش طلب ونرم خو ـ می‌کوشد که این اتفاقات را نادیده گرفته وهرچه زود ترمراسم عروسی را برپا نماید وبه‌گفته‌یی دیگرخود را به نادانی می‌زند ، چون می‌اندیشدکه اقدامات‌اش موجب جنگ وخونریزی شده وچه بساکه خطرات بسیاری برای خودش و خانواده‌اش نیزبه وجود می‌آید . لیکن تمامی جوانان‌این‌گونه نیستند وآنانی‌که طبعی‌سرکش وناآرام داشته وازدستهٔ جنگ‌جویان باشند به‌تعقیب عشاق نامزدان خود برآمده وسی‌کوشند تادر موقعیتی مقتضی آنان را از پا در آورند . پس در مواقعی معین نزدیك اقامت‌گاه نامزدشان پنهان می‌شوند و چون ملاقات ومعاشقات اغلب‌شب هنگام انجام می‌شود ، عاشق درهمین وقت به‌سراغ دختر می‌آیدکه نامزد رامرا براو گرفته واستفسار می‌کندکه در آن حدود چه کاری دارد ، بی‌شك مرد عاشق طفره می‌رود و نامزد دختر همان‌جا او را می‌کشد . هنگامی

نیز ممکن است که نامزد دختر ، همسر آینده‌اش را در آغوش یکی از عشاق ملاحظه نماید ودراین حال نیز بلا فاصله اقدام به‌قتل می‌کند . روز بعد اعضای خانوادهٔ مقتول جسد فرزند خودرا پیداکرده و با سلاحی که به‌بدنش فرو رفته است به‌زودی علت قتل را می‌فهمند ، چون مرسوم است که قاتل سلاح خود رادر این قبیل موارد درکنارجسد مقتول باقی می‌گذارد . نیروی انتقام خشمی جوشان و تند زبانه را در نهاد خانوادهٔ مقتول شعله‌ور می‌سازد و سلاحی راکه پسرشان با آن کشته شده است برداشته وبه در کلبهٔ خانوادهٔ دخترفرو می‌کنند ، چون آنان قاتل اصلی را والدین دختر می‌دانند و این کار در واقع اعلان جنگی است که بآنان می‌دهند . گاه اتفاق می‌افتدکه جنگ خانوادگی درگرفته وعده‌یی ازدو طرف کشته می‌شوند تاآتش انتقام‌شان خاموش‌شود، اما بسیاری اوقات نیزخانوادهٔ دختر غرامت وخون بهایی پرداخته و رضایت خانوادهٔ مقتول راجلب می‌کنند .

باتمام این اتفاقات ناگوار و جنگ و ستیزهایی که در می‌گیرد ، باز دختران حریصانه درپی جلب معشوقانی بسیار هستند وشگفت این‌که پدران ومادران نیز هم‌چنان به‌کومك خود ادامه می‌دهند . هردختری‌که تعداد بیشتری از معشوقه‌هایش به دست نامزدش کشته شده باشند ، از افتخار بیشتری برخور دار بوده و میان همگنان به‌خود می‌بالد . در این میان دختران‌که در واقع مقصران اصلی هستند ، از هر نوع شماتت وباز خواستی برکناراند وکسی آنان را مقصر نمی‌شمارد ، چون بایستی به‌طور حتم باردار وآبستن‌شوند تابتوانند به‌خانهٔ‌شوهر به‌روند. سرانجام هنگامی‌که آبستن شدند ، این فتح وپیروزی را جشن گرفته وپدر عروس به داماد خود خبر می‌دهدکه هنگام عروسی فرا رسیده ومی‌تواند همسر خود را به‌برد . مراسم عروسی بسیار ساده وبی‌تشریفات است . دخترمقداری از اثاثهٔ لازم خودرا جمع آوری‌کرده ودر بقچه‌یی می‌پیچد . آن‌گاه ازجانب داماد دوتن برای بردن او می‌آیند وعروس به اتفاق آن‌دو تن به‌خانهٔ شوهرش می‌رود وبه‌خود می‌بالد از این‌که بچه‌یی در شکم داردکه آن را به‌عنوان سرمایهٔ اولیه‌یی به‌خانهٔ شوهر می‌برد ، کودکی‌که پدرش دیگردر این‌جهان نیست . پس جوانانی چند به‌او وشوهرش مراجعه کرده وهدایامی می‌آورند تاکودك

زاده نشده را نامزد خودکنند .

۳۳ ـ بهای زن ـ شرایط ازدواج

نقش مهم اقتصادی زن میان بدویان آفریقایی، زن وسیله‌یی بی اراده برای اقتصاد بهتر خانواده‌ها وجه مشخص یك زن زاییدن اوست ، سرنوشت دردناك زنان نازا درقبیلهٔ بوبوفینك ، زن در موضوع ازدواج منافعی به خانواده می رساند ، اختیار زن دربرابر کارکردن برای پدر زن . رسومی درقبیلهٔ بایاگا، یك زن درمقابل یك عمر خدمت رایگان، رفتار متعارف بدویان ، جنبه های افراطی درفروش دختران ونتایج آن

میان بدوبان هیچ منطقهٔ دیگری آن چنان که زن آفریقایی جنبهٔ اقتصادی دارد ، زن این چنین نقش مهمی را ایفانمی کند .البته مهم نه‌ازنظرگاه‌ارزش‌وشخصیت زن ، بلکه از جنبهٔ اقتصادی و وسیله بودن او . آن چه که تا کنون آمد ، و گفت وگو هایی که انجام گرفته شاید تا حدود بسیاری مسأله را روشن کرده باشد و آن چه که پس از این با اختصار بیشتری ذکر خواهد شد موضوع را کاملا روشن خواهد نمود .

در بندی که گذشت و هم چنین قسمت های پیشین به این موضوع اشاره شد که مسألهٔ آبستنی و این‌که پیش از ازدواج باروری زنی به‌اثبات رسد تاچه اندازه‌قابل اهمیت می باشد و درك بهتر این موضوع با نگرشی در رسوم و عقاید مردم قبیلهٔ **بوبوفینك Bobofinke** صریح تر آشکار می شود . در این قبیله به هیچ فردی از جنس مؤنث تا فرزندی به دنیا نیاورده باشد زن خطاب نمی شود ، بلکه هنوز دوشیزگانی بیش به‌شمار نمی‌روند، البته این امر شامل تمامی زنان شوهردار قبیله‌نیز می شودوهرزنی‌هرچند سالیانی‌چند نیزاز شوهر داریش‌بگذرد وصاحب فرزندی نشده باشد از زمرهٔ زنان محسوب نمی گردد هر چند پیر وکهن نیز شده باشد . به‌این‌چنین زنانی بانظری بدنگریسته می شود ومیان اجتماع قدر وقیمتی ندارند . پس‌ازچندی که سترونی‌شان محرزشد شوهر از آنان دل برکنده‌ووضع بسیار بدی پیدا می‌نمایند. مطابق معتقدات عامه اینان گناه کارانی به شمار می روند که مورد نفرین و عذاب ارواح بزرگ قبیله قرار گرفته وسر انجام وجود شان شوم وملعنت بارتلقی می شود .

بدویان معتقدند که ارواح خبیثه باآنان مراوده پیداکرده و به همین‌جهت به اعمالی است می یازند که به زیان و ضرر مردم تمام می شود . بدون شك این زنان چون از جامعه با حقارت وپستی رانده می شوند ، نسبت به آن کینه وبدبینی خاصی پیدا می کنند و چه بسا برخی از حرکات شان که حاکی از خشم و ناراحتی شان می باشد، دست‌آویز ومستمسکی‌قرارگرفته و به جرم‌سحر وجادو از طرف مردم کشته می‌شوند .

درمیان اغلب قبایل آفریقایی منظوراز ازدواج یك معامله است که به اقتصاد دو خانواده کومك می‌نماید . پدر دختر خودرا درعوض‌پول ، گاو وگوسپندوکالاهایی دیگر می‌دهد واز این راه سودی عایدش می‌شود . البته این سود به جبران خسارتی است که با از دست دادن دختر شامل اش می گردد ، چون فرزندان یك مرد اعم از دختر وپسر در شمار کار گران او می باشند که مرتب برایش کار می‌کنند و چون یکی از این‌کارگران کم شود به همان نسبت زیان دیده است وچیزهایی که می‌گیرد جبران زیان اوست .از سویی دیگر مردی که زنی می‌گیرد ، چنان است‌که کارگری استخدام نموده باشد ، چون زن بلافاصله به کار پرداخته و منافعی عاید شوهرش می نماید . وانگهی بازاییدن وآوردن فرزندانی‌چندسود سرشاری‌عاید شوهرش می‌کند. رسومی که میان برخی از قبایل جاری و شایع است این گمان را بسیار تقویت می کند . میان بسیاری از قبایل‌آفریقایی رسم است که جنس وپول درازای دخترمطالبه نمی‌شود ،بلکه ازدامادبرای بهای دختر وپرداخت آن مدتی کار رایگان‌می‌خواهند. به این طریق که چون مردی به خواهد بادختری‌ازدواج نماید ، پدر دختر ازوی‌گاو وگوسپند وپول مطالبه نمی کند بلکه قرار می گذارد که تا مدتی را یگان برایش کار نماید . این روش ریشه وسابقه یی بسیار قدیمی دارد . در «سفر پیدایش» باب بیست وهشتم به بعد داستان **یعقوب** رامی‌خوانیم که از برای آن که حق پیدا کند تا زنان خود **لیحه** و**راشیل** را برداشته و به قبیله‌اش به رود ، مدت‌زمانی طولانی برای **لابان** کار می‌کند. .

در قبیلهٔ **بایاگا** Bayaga هر مردی بایستی‌مدت زمانی‌طولانی برای پدرزنش کار کند تاحق پیدانماید زن خود را برداشته ونزد خانواده‌اش به رود . ابتدا برای

خواستگاری جوان نزد خانوادهٔ دختر می رود وتمایل خودرا اعلام می کند ،هرگاه پدر ومادر دختردامادرا پسندیدند موافقت خودرا ضمن شرایطی ابراز می دارند . تا هنگامی که این شرایط که بسیارمختصر و دشوار اند انجام نشده باشد ، داماد بایستی در خانوادهٔ عروس زندگی نماید . شرط اول آن است که داماد تعداد شش فیل از برای پدر زنش شکار نماید وچون این مهم را انجام داد عضوموقت خانواده محسوب شده و می تواند داخل خانوادهٔ همسر خود زندگی مستقلی درست نماید ، لیکن بازهم چنان بایستی برای خانوادهٔ همسرش کار کند تا هنگامی که صاحب فرزندی شود و آن فرزند بتواند یك فیل شکارنماید . در چنین هنگامی دوران بیگاری مرد تمام شده ومی تواند بازن وهمسرش به خانوادهٔ خود باز گردد . البته آن چه که قابل تأمل است آن که اغلب چنین مردانی پس از گذشت در حدود پانزده تا بیست سال و تشکیل خانواده وزندگی و ایجادعلاقه ومحبت دیگرحاضر نمی شوندبه خانوادهٔ خودبازگشته ونقل مکان کنند .

این چنین روش ها ورسومی از عادات ورفتار عادی ومتعارف بدویان آفریقایی است وشاید موردی نتوان نشان کرد که ازدواج و عروسی بدون پرداخت چیزی یا چیزهایی از جانب دامادبه پدر عروس سر به گیرد . اماخارج از حد متعارف ،عادات ورسومی است که میان برخی از قبایل جاری است ودر فروش دختران افراطی بسیار شده ومبالغ هنگفت وقابل توجهی پول ویا مقادیر واقلام بسیاری کالا درازای یك دختر از داماد گرفته می شود . البته مردم متمدن عصر ما در این مورداز آنانی که وحشی ترین مردم شان خوانده‌اند به حق که بسی پیشی گرفته و سبقت جسته اند وآن سیاهان در برابر اینان سپید چهرگانی تمام‌عیار هستند .

به هر حال اینك به‌شرح موردی پرداخته‌می شود .میان مردم قبیلهٔ **فانك Fanke** از برای امرازدواج محاضری رسمی دایر کرده اند که تحت نظر رئیس قبیله وکسانی که برای این کار گمارده شده اند انجام وظیفه می شود . هر پدری داماد خودرا ملزم می سازد که چیزهای در خواستی وی را طی امضای سندی به‌او به پردازد . در بسیاری از مواقع چیز های مورد درخواست پدر زن آنقدر زیاداست که داماد ازعهده

برنمی آید ویا به قرض گرفتن ازاین وآن‌می‌پردازد .مثلا گاه پدر ودختری‌چیزهای مورد تقاضایش‌عبارت می شود از اثاثهٔ‌چندین خانواده‌ومقداری اشیای‌تفننی ومقداری گاو وگوسپند. به‌همین جهت‌است‌که این چنین رفتاری موجب فحشایی می‌شودرسمی وقابل قبول که در باره اش سخن خواهیم گفت .

۳۴- اقتصاد زنانه وهرج و مرج جنسی

منشأ و انگیزهٔ چند شوهری زنان ، بهای‌گزاف دختران ، برادرانی‌که برای‌خرید یك‌زن شرکت‌می کنند فحشایی‌عفیفانه‌ومجاز ، روش‌این‌شرکت وکارشرکا ، شرایط‌فسخ‌شرکت ، وجه ارزشی‌زن‌درآفریقا ، زایندگی‌وبارداری ، سرنوشت‌زنان‌عقیم‌ونازا ، دربارهٔ‌خرید وفروش‌زن‌و مباهات‌دختران درنرخ‌گزاف‌شان ، رسم‌همسررا دراختیار میهمان‌قراردادن ، سرشکستگی‌زنان وبهای‌ارزان‌آنها ، علل‌چندهمسری ، علل‌مادی وپنداری

بسیاری از اوقات چنان‌که تذکرداده شد ، چیزهایی راکه پدر دختراز داماد خود مطالبه می‌نمود ، پرداخت‌اش غیرممکن بود و تنها در هرقبیله‌یی‌که این چنین وضعی برقرار بود ، پرداخت بهای‌یك دختر برای رؤساوسران قبیله وخانوارهای‌بزرگ میسرمی‌شد . امابه هرحال لازم می‌آمد تاراه حل وچاره‌یی اندیشیده شود ، راه حلی که ناممکنی راممکن وگره‌یی راگشاده سازد . برای این‌گره‌گشایی بدویانه رسومی راکه دردوقبیلهٔ **باهی‌ماBahima**و**بان‌یان‌کول Banyankule** مرسوم است‌مورد گفت وگو قرار می‌دهیم . در میان این قبایل بهای یك دختر نسبت مستقیمی دارد با زیبایی وقدرت ونیروی او ، یعنی هرچه این صفات در دختری عیان تر باشد قیمت‌اش نیز بالا ترمی‌رود. شرایط ازدواج میان این‌مردمان بسیارسخت است وبه‌همین‌جهت در صورت عادی‌اش جز از عهدهٔ عدهٔ معدودی از رؤساء وثروتمندان خارج می‌باشد . لیکن ازدواج ناکردن نیزممکن نیست وجوانان نمی‌توانند تشکیل خانواده نداده و صاحب فرزندانی نشوند ، به‌همین جهت نوعی فحشای عفیفانه و خانوادگی در کار ، گره‌گشایی‌کرده است. برای‌گذراندن مراسم ابتدایی، جوانی‌نزد پدر دختری می‌رود و درخواست خود را مطرح می‌سازد ، درصورت موافقت اولیه‌بهای دخترموضوع سخن بسیار است‌که سرانجام به بهای‌گزافی مورد موافقت قرار می‌گیرد وبه‌فوریت درحضور معتمدان و ریش سفیدان قبیله صورت مجلس می شود . بدون شك خرید دختر مورد

درحالی که رئیس قبیلهٔ بافت در کامرون انگلیس با کشیدن چپق سر بر نزی خستگی در می‌نماید ، زنهای متعدد او با رقصیدن و آواز خواندن وی را مشغول میکنند

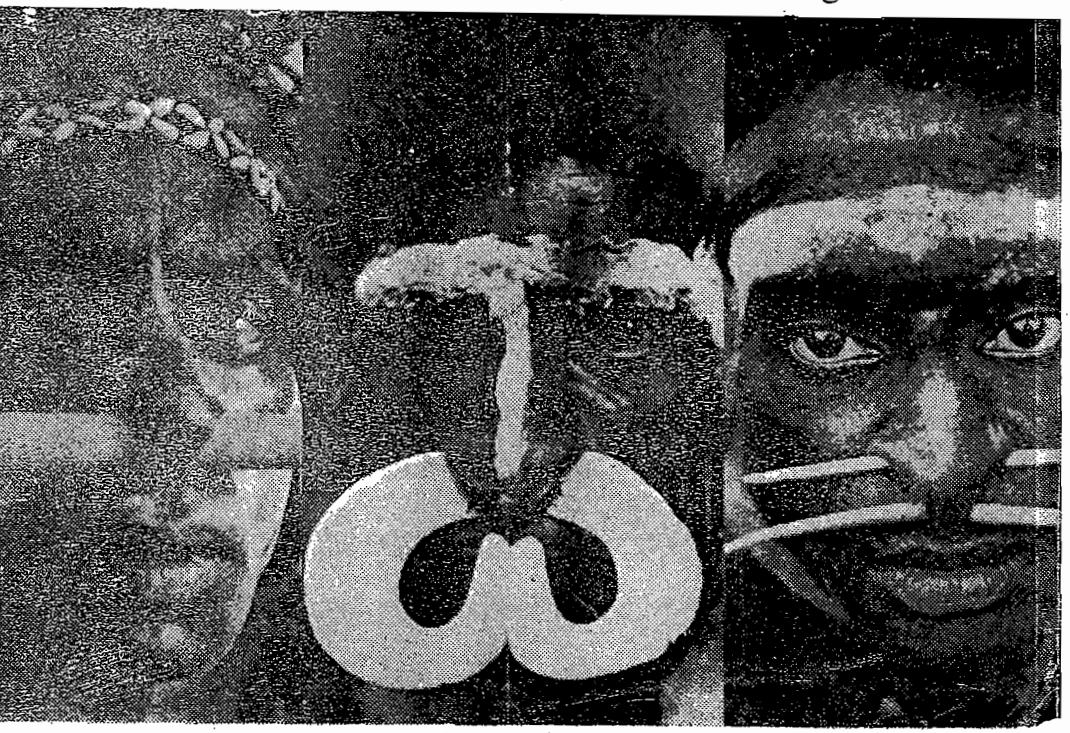

چهره‌هایی از بدویان ساکن استرالیا با آرایش ویژه‌شان

کالریها یکی‌از قبایل کاملا بدوی آفریقایی هستند. چون فردی‌از قبیله‌فوت‌شود، طی پنج روز، پنج رقص برای آمرزش‌روحش اجرا می‌کنند واین نمونه‌ای‌ازرقص آنان‌است

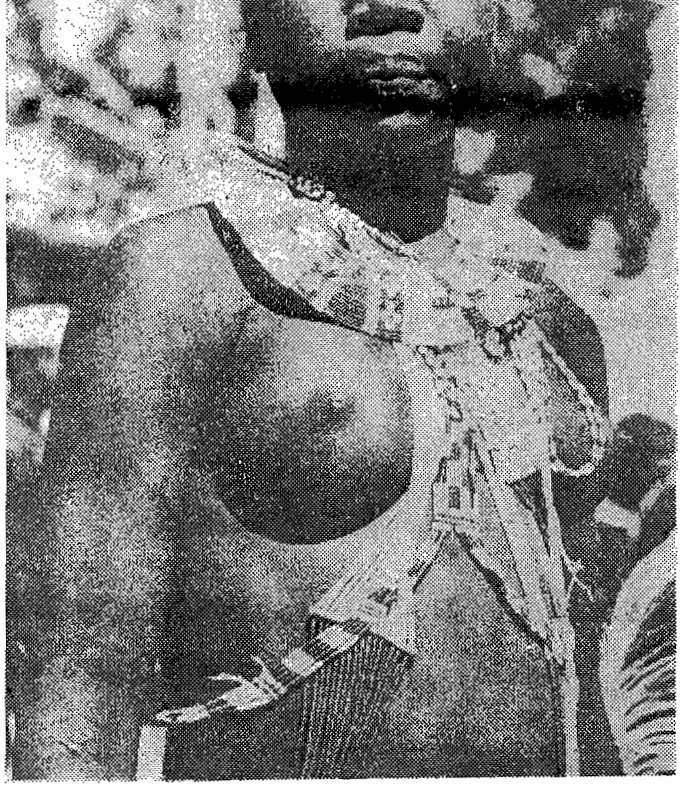

یکی از رقاصه‌ها

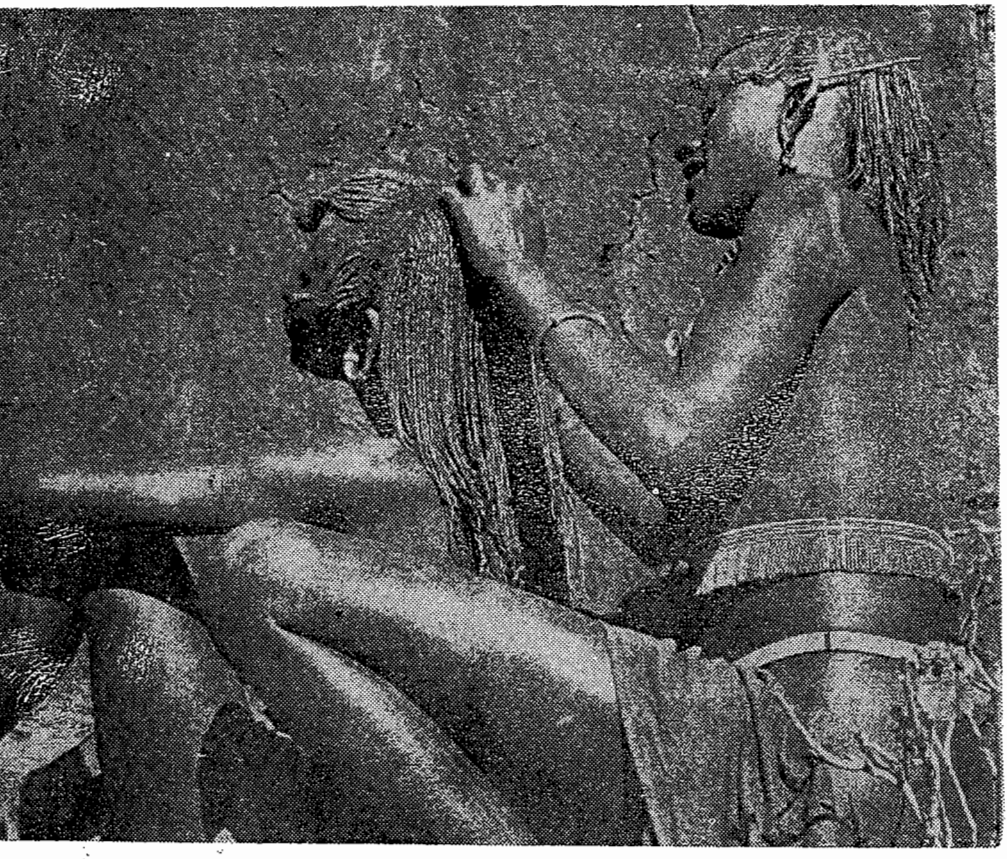

طبقهٔ جنگجویان ماسایی ازمعروفترین وشجاعترین جنگجویان آفریقایی هستند
که پیش از شروع جنگ به آرایش سرخود می‌پردازند

جنگجویان قبیلهٔ کالری که بدنهای خود را با روغن خرما چرب نموده و
با رنگ‌سرخ پوشانیده‌اند و معتقدند که این آرایش موجب دوری
ارواح خبیثه از آنان می‌شود.

ماسایی هنگام رقص و شادی. افراد قبایل ماسایی از باندانداندام‌ترین سیاهان آفریقایی هستند
که مردانش موهای خود را تراشیده وکلاه‌گیس به سر می‌گذارند

گفت و گو از عهدهٔ آن جوان به تنهایی خارج است و برای این منظور جوان به برادران‌اش رجوع می‌نماید . هرچه خوددارد می گذارد و به برادران پیشنهادشرکتی موقتی در ازدواج با دختر می‌نماید . این شرکت چنان است‌که برادران هریك‌چند گاو یاگوسپند وچیزهایی دیگردر میان می‌نهند تابهای دختر تکمیل شود ویك‌شرکت خانوادگی در امرازدواج تشکیل می‌دهند. پس جوان‌بهای دختررا به‌پدرش پرداخته و عروسی برگزار می‌شود . پدر دیگر کاری نداردکه چه برسر دخترش می‌آید و یا عدهٔ شرکا و سهام داران بسیار است ، چون هرگاه چند دختر به این ترتیب شوهردهد جزو ثروت‌مندان قبیله درخواهد آمد . امازن متعلق به‌همهٔ برادران است و به نوبت هرچند گاهی با یکی از آنان سرمی‌کند تا آبستن شود و به‌زاید . این امتیاز برای برادر اولی‌که خواستگاری کرده محفوظ است‌که کودك متعلق به او می‌باشد وپس از آن نیزهر کودکی‌که ازآن زن متولدگردد متعلق به اوست . تا مدتی‌که برادر پیش‌گام ، دین برادران خودرا نه‌پرداخته باشد آنان هم چنان شریك اومحسوب شده و به نوبت با زن به‌سر می‌برند تا زمانی‌که سرانجام توانایی یابد چیزهایی راکه برادران به‌او وام داده‌اند مسترد داشته وشرکت رافسخ نماید . این چنین وضع ورسمی دور و تسلسل دارد وهرجوانی‌که به‌خواهد از پدر دختری خواستگاری نماید برای‌تکمیل بهای مورد ادعای پدردختر، به برادران زن دار و برادران بی‌زن خود متوسل شده و شرکتی تشکیل می‌دهدکه پس ازآن به‌ترتیب فوق ممکن است فسخ شود . اما هرگاه جوانی برادر یا برادرانی نداشت ویا تحت مقتضیاتی حاضر نشدند ونتوانستند در شرکت برادرشان سهمی داشته باشند ، جوان می‌تواند از دوستان مورد اعتماد و یك رنگ خود استفاده‌کند .

رسومی دیگر میان پاره‌یی از قبایل آفریقایی موجود است‌که می‌توان نقطه اتکای مردان آفریقایی را نسبت به‌زنان دریافت واین موضوعی است‌که در بارهٔ آن گفت‌وگو شد و شواهدی نیزنقل گشت . این نقطهٔ اتکا و وجه شاخص زن آفریقایی عبارت است ازتولید مثل وقدرت باروری او . هرگاه زنی عقیم وسترون به‌بار آید ، آن زن نیمی قابل توجه از ارزش اقتصادی خود را ازدست داده وداماد حق دارد تا

ادعای غبن نموده و معامله را با پدر زن خود برهم زند . هرگاه مردی همسری برگزیند که قبل از بچه دار شدن به‌میرد ، نزد پدر زنش رفته و پول یا چیزهایی را که درازای دختر داده‌است مطالبه می‌نماید و یا ازوی‌می‌خواهد تا یکی دیگر ازدختران‌اش را بهوی به دهد یا اگردختری ندارد برایش زنی دیگر فراهم کند . هم چنین است میان این قبایل زنانی که صاحب فرزندی نشوند که در این صورت پدر آنان مجبوراند تا چیزهایی را که از داماد خود گرفته‌اند پس داده یا دختری دیگر به او بدهند .

دختران آفریقایی به‌هیچ وجه ازچنین اعمالی‌که پدران‌شان با آنان می‌کنند دل نگرانی نداشته بلکه به آن فخرو مباهات نیز می‌نمایند . هردختری‌که به بهای بیشتری فروخته‌شود نسبت به‌دیگران فخرکرده ومقام خودرا بالاترمی‌داند ، وبه‌همین نسبت بزرگ‌ترین توهین و ننگ وخفت برای دختران بسیاری از قبایل بدوی آن است‌که مفت به شوهرروند ودرازای آنان پدران‌شان بهایی مطالبه ننمایند. **زولوها** **Zoulous** این را ننگی بزرگ برای دختر می‌دانند که رایگان شوهر داده شود و بسیاری ازقبایل چنین دخترانی‌را ازجملهٔ روسپیان می‌شمارند . اما آن چه‌که مسلم است این مسأله یکی از علل فحشای رسمی میان مردم بدوی آفریقایی شده است ، چون بسیاری ازمردم آنقدر فقیرو تهی‌کیسه‌اندکه خریدن زن باآن شرایط برای‌شان مقدور نیست ودر بسیاری از قبایل نیزبه مناسبت به‌اصطلاح بهبود اقتصادی وبازار زنان ودختران ، مناسبات جنسی را محدود کرده‌اند . مردانی که یکی یا چند زن دارند برای به‌دست آوردن سود واستفادهٔ بیشتری زنان خودرا برای مدت محدودی‌به کسانی‌که تمایل داشته باشند اجاره می‌دهند وبدون‌شك فرزندانی‌که از ثمرات این اجاره‌ها به‌وجود می‌آیند متعلق به‌شوهران اصلی می‌باشد . دراین‌جا قابل تذکراست که‌در این‌همه مبالغات وزیاده رویهای‌جنسی، بایدعامل‌مؤثرومهم‌وسازندهٔ محیط وآب وهوادر نظرگرفته شودودر این‌باره درقسمت‌های اولیهٔ‌کتاب اول تاریخ ادیان‌شرح و تفسیرهایی شده است .

هم‌چنان که‌مسألهٔ‌خریدوفروش‌زن‌در میان‌قبایل‌بدوی‌آفریقایی‌با یهودیان‌وسایرملل ـ

قدیم شباهاتی بسیار وجود دارد ،درروابط جنسی ، زنان چند شوهر ودراختیار میهمان قراردادن زن توسط میزبان ودیگرمناسبات جنسی نیزمیان بدویان آفریقایی ومردم متمدن قدیم وحتامردم متمدن عصرجدید شباهاتی بسیار وجـود دارد . در میان قبیلهٔ **ماسایی** Masai که درباره‌شان تفصیلی گذشت ، رسم زن در اختیار میهمان قرار دادن به‌دست آویزوظیفهٔ میزبانی رایج‌است ، امابایستی تذکرداده شودکه دراین قبیله‌چنین رسمی بیشترخاص طبقهٔ جنگ‌جویان می‌باشدکه بااعمال قدرت همراه است وسـایر مردم به‌نسبت کمترچنین رسمی‌را به‌عمل می‌گیرند. ماسایی‌ها نیزهم‌چون دیگرقبایل بدوی آفریقایی به شکل گروه‌ها ودسته‌های چندخانواری دردهکده‌هایی نزدیك به‌هم زندگی می‌کنند . کسانی‌که ازدهکده‌یی بـه دهکدهٔ دیگرمی‌روند وکاری‌دارند لازم است تادر خانه‌یی‌که وارد می‌شوند مورد پذیرایی واقع شوند . برای‌این منظور درهر خانه‌یی که مایل باشند نیزهٔ‌خود راکه جزء لاینفك وجودشان می‌باشند در جلوی آن کلبه برزمین می‌کوبند ومردآن‌کلبه بایستی‌تا مدتی‌که متجاوز ازدو یاسه‌روز نمی‌شود کلبه وزن خودرا رهاکرده ودر اختیار میهمان قرار دهد . این رسمی است‌که میـان پاره‌یی دیگراز قبایل آفریقایی نیزمرسوم است وهم چنین در **تبت** ومیان **اسکیموها** این‌نوع میهمان‌نوازی شهرتی‌بسیار داردومیان‌بسیاری دیگراز اقوام‌نیزبه صوردیگری مرسوم است .

البته‌آن چه‌که آشکاراست این‌که میان‌پاره‌یی ازقبایل تعدد زوجات از برای اکثرمردم مقدورنیست وحتا بسیاری ازافراد هستندکه از خریدن یك‌زن نیزعاجزند ، درحالی‌که رؤسا واشراف قبایل به‌تعداد زنان‌بسیاری نیزقانع نبوده‌ودر این‌باره‌حرص وولع بسیاری دارند . زنان بسیار این کسان درواقع وسیلهٔ تجارتی برای‌شان می‌باشد که در نحوهٔ آن‌گفت و گو شد . رؤسا و سرانی‌که زنانی فراوان دارند وحتا از تمام کارهای تولیدی‌شان نیزعده‌یی باقی‌می‌مانند ، آنان‌را به‌مردم فقیرقبیله اجاره‌می‌دهند ودر هرمدتی مطابق باقرار داد اجاره‌را ازآنان وصول می‌نمایند . امـا همواره سود مستقیم این زنان‌که کودکان می‌باشند متعلق به اجاره دهنده است وتمام‌کودکان ذکور واناثی‌که از زنان اجاره‌یی متولد می‌شوند به صاحب اصلی زنان مسترد می‌شود . در

پاره‌یی دیگراز قبایل که رؤسا «شاه ـ کاهن» هستند ، یعنی در حالی که رئیس سیاسی قبیله می‌باشند ، رئیس روحانی و کاهن اعظم نیز به شمار رفته و سمت حکیم باشی و جادوگررا نیزدارا هستند ، موظف‌اند تااز تمامی زنان بیوه نگاه داری‌کنند .حقوق‌شان حقوق شوهرانهٔ مسلمی است وازگردهٔ این زنان کارهای بسیارکشیده وسودهای بسیاری می‌برند .

تعداد زنان برای یك‌مرد آفریقایی شاخص ثروت اوست . هرچه مردی‌بیشتر زن داشته باشد در واقع ثروت‌مند ترمی‌باشد ، چون زنان بیشتریعنی کارگران بیشتر وفرزندان فراوان ترکه این هردو به‌جای پول وطلااست میان مردم متمدن . هرمردی هنگامی‌که به خواهد از میزان دارایی‌اش سخن راند ، می‌گوید مثلا تعداد چهار یا پنج ویا بیشترزن دارد . کسانی‌که بیش ازیك زن ندارند جزو تهی‌دستان و بی‌چیزان به‌شمار می‌روند وآنانی‌که اصولا زن ندارند به‌هیچ شمرده می‌شوند . لیکن همیشه تعدد زوجات بر مبنای ثروت اندوزی و اقتصاد صرف نیز وابستگی ندارد ، بلکه در مواردی نیزخاستگاه این امررا بایستی دراوهام وپندارها ، رسوم ومعتقدات جست و جو نمود . میان بسیاری از قبایل چنان‌که تاکنون اشاراتی شده وشواهدی ذکرگشته ، برای زنان‌وشوهران دوران‌های پرهیزی وجوددارد ، به‌این معنی‌که مثلازن‌وشوهری در آغاز ازدواج تاپیش از آن‌که صاحب فرزندی نشوند حق ندارند باهم سخن به‌گویند ، گردش به‌روند ، هم‌خوراك به‌شوند ودیگر محدودیت‌ها . امابرخی ازقبایل رسمی دارندکه باتولد اولین کودك این پرهیزمیان زنان و شوهران شروع می‌شود و گاه تامدت هفت سال ادامه پیدا می‌کند و این پرهیز و محدودیتی است مطلق ، پس باالطبع مرد برآن می‌شودکه برای این مدت طولانی زن‌اختیار نماید ، اما آن زن نیز به زودی صاحب فرزندی می‌شود و مرد مجبور است تا زنی دیگر برگزیند واین امرهم چنان ادامه پیداکرده وموجبی می‌شود اجباری از برای چند همسری :

۳۵- چند همسری وسلوك

اهمیت بحث درامورخانوادگی بدویان آفریقایی، روش و نحوهٔ چندهمسری ، مسالمت وجنگ وستیز خانوادگی ،رسومی دربارهٔ تعدد زوجات درقبیلهٔ گورونه زی ، ازدواج یك مرد باچندخواهر،رسومی ازقبیلهٔ فانك ، اهمیت زن اول و وضع بدزنان دیگر ،رسوم پندارگونهٔ قبیلهٔ نوگو، اساس اقتصادی چندهمسری درقبیلهٔ بان ژانك ، زن اول وزن سوگلی ، زنان متعدد یا کارگران ساده ، حسادت هووها ونتایج آن ، دربارهٔ روابط داماد ومادر زن

بیش از یکی دو بند دیگر بحث در بارهٔ امور خانوادگی و اجتماعی به درازا نخواهد انجامید . در این باره تا اندازه‌یی نسبی مطلب وموضوع گسترش پیداکرد واین مبحثی بود که در مورد آفریقا بایستی به انجام می رسید چون زن در آفریقا چه از لحاظ اقتصادی وچه‌ازنظرمطالعات اجتماعی ودینی به‌تقریب ازبدویان نقاطی دیگر جالب تر می باشد و به ویژه در امور خانوادگی به معنای وسیع آن ارزشی فراوان دارد چنان‌که تاکنون ملاحظه شده است.

در بارهٔ روش چند همسری و نحوهٔ زندگی زنان مختلف یك مرد درکنار هم و درخانواده وبرخوردشان نسبت به‌یکدیگروکمی وکاستی وزیادگی حقوق شان درنزد شوهر بدون شك یك سلسله قوانین واداب ورسومی را به وجود می آورد که اصل و زیربنای آن بر اصل مماشات و سلوك مبتنی است ، لیکن هیچ گاه نبایستی در تمام موارد انتظارات مثبت وکارسازی از هم زیستی مسالمت آمیز در این‌گونه خانواده‌ها و تحت سیطرهٔ قوانین موجود داشت . در قبیلهٔ **گورونه زی Gorounezi** همیشه مردان پس‌ازآن‌که زن نخستین‌را اختیار نمودند ، چندی نمی‌گذرد که برای وسعت خانواده ورونق اقتصاد به تجدید فراش می پردازند . اغلب این مردان نزد پدر زن‌و مادر زن خودرفته واز خواهر زن‌خود خواستگاری می‌کنند . والدین دختر هرگاه از او راضی باشند و همسرش نیز از اخلاق وسلوك‌اش رضامند باشد ، معامله بسیار زود سر می‌گیرد وهمسرش‌خود دراین‌پیوند جدیدهمکاری ومعاونت می‌نماید، چون‌علاوه بر این که در این میان‌رضایت‌بیشتر شوهرش راجلب نموده‌و به اقتصاد خانواده‌کومك

کرده است ، یار و همدمی نیز از برای خود دست و پا کرده و ایام تنهایی و اوقات کسالت‌آمیز را در مصاحبت‌اش می گذراند .

البته در پاره‌یی از قبایل که ذکرشان گذشت وضع واحوال گونه‌یی است که مساوات و هم وزنی میان زنان مختلف یك مرد بر قرار است ، اما تمامی قبایل حالی این‌گونه ندارند ، بلکه بسیاری‌ازقبایل‌بدوی ازاین لحاظ‌میان شان مساوات‌وبرابری برقرار نمی باشد . در قبیلهٔ **فانك Fank** تنها زن اول دارای ارزش ومقامی است. در خانه فرمان می راند ، با شوهرش در انجام کارها معاونت می کند و فرزندانش از موقعیتی درخور برخور دارند ، در حالی که سایر زنان که پس از او به عقد مرد در آمده اند در شمار خدمتگارانی ساده هستند که به هیچ وجه از امتیازات زن‌اول برخوردار نبوده و وضع نامناسبی دارند. تنها هنگامی مقام این زنان تحولی‌پذیرفته وبه صورت عادی درمی‌آیدکه همسراول فوت کند .

مردم برخی‌از قبایل به‌گونهٔ جالبی در بارهٔ نخستین‌زن خود غلو می‌کنند و در این باره دارای عقایدی مذهبی می باشند . اینان معتقدندکه به وسیلهٔ روح بزرگ‌و محافظ قبیله ، پیش از آن که حتا متولد شوند عقدشان با اولین زن شان بسته شده است. به همین‌جهت تنهاکودکانی را فرزندان حقیقی خود می‌پندارندکه از زن‌نخست باشند . هم چنین هرگاه درمثل مردی ده زن داشته باشد وبیش از نیمی از این زنان به میرند، چنان است که برای مرد هیچ واقعه یی وحادثهٔ مولمه‌یی رخ نداده است در صورتی که هر گاه نخستین‌همسرش فوت شود ، مراسم عزا برپا کرده و چندروزی در این کار مداومت می‌ورزد . مردم قبیلهٔ **توگو Tugu** از زمرهٔ این بدویان هستند .

روش‌جالب توجهی‌در این باره، یعنی‌زندگی‌مردان چند زنه در قبیلهٔ **بان‌ژانك Banjanke** بر قرار است . مردم این‌قبیله در **کامه‌رون Cameroon** زندگی‌کرده واساس اقتصادی شان براصل کشاورزی ودام داری بنیان دارد . در این جا مردم‌عادی گاه تاده زن نیز می‌گیرند ، اما میان این زنان که میان اشخاص مختلف گاه بیشتر و

گاه کمتر می‌شود ، دوزن اهمیتی داشته و مابقی تنها کارگران ساده‌یی به شمار می‌روند . زن اول در واقع سرپرست سایر زنان و سر کارگر است . کارها تحت توجه وی اداره شده و امر ونهی و مجازات زنان که کارگران ساده یی به شمار می‌روند به عهدهٔ اوست ، وزن دوم زنی است که در نظر شوهر ازدیگران زیباتر ودلرباتر بوده و هم خوابه ومعشوقهٔ شوهرش بشمار می رود . مرد اغلب ایام خودرا با این زن‌دریك کلبه به سر می‌برد ، در حالی که زنان دیگر هرکدام برای خودشان کلبه‌یی جداگانه داشته وزندگی‌مستقلی‌را می‌گذرانند. این زنان ازلحاظ اقتصادی وروش‌هایی که به ازدیاد سرمایهٔ شوهرشان انجامیده شود آزادی دارند ، می‌توانند دامانی تازه خریده ویا معاوضه نمایندومحصول خودرا از هرراهی‌که شده زیاده کنند والبته‌منافع وسود حاصله متعلق به شوهر می‌باشد . اما چنان که‌گفته شد یك‌زندگی مسالمت‌آمیز و دور از حسادت درکنار چند زن یك مرد امری است که به شکل مطلق اش محال می‌نماید و هم‌چنین یك مرد در هیچ‌کجانمی‌تواند به تعدادی از زنان خود بی تفاوت ویکسان بنگرد . به همین جهت میان پاره‌یی از قبایل جنگ و جدال میان هوو ها بسیار زیاداست و قبایلی چون قبیلهٔ **مانده Manda** و **بامبارا Bambara** در این مسأله مشهور اند . در میان افراد این قبایل جنگ و ستیز میان زنان یك شوهر از امور عادی است وروزی نیست که وقایعی ناگوار بر سر این مورد پیش نیاید . زنان معمولا باسلاح به جان هم افتاده وگاه در زد وخوردی‌که می‌کنند چند نفرکشته می‌شوند . درهمین‌قبایل زن‌اول‌واحتمالادوم زنان بعدی شوهرخودرا علناً کشته ویامسموم می‌کنندوشگفت آن که پاره‌یی از این زنان بلافاصله هم چون که شوهرشان همسر تازه‌یی اختیار نمود ، خود اورا ازپادر می اندازند.

مردان اغلب قبایل‌آفریقایی درهمه حال جانب‌مادر زن خودرا نگاه می‌دارند واین از آداب و رسومی است که جنبهٔ مذهبی داشته و در همه جای دنیا ، به ویژه میان اقوام مختلف بدوی باروش‌های گوناگونی مراعات و عمل می‌شود . البته دراین باره هرگاه اطلاعات جامع وتحقیقات درخوری برای خواننده لازم باشد می‌تواند به کتاب «اصول روانکاوی» ترجمه‌وتألیف نگارنده مراجعه نموده ومقصود خودرا درآن

کتاب به شکل قانع کننده‌یی دریابد .

به هرانجام میان پاره‌یی از قبایل بدوی آفریقایی دامادها نسبت به مادر زن خود احترامی بسیار می‌نهند و هر چندکه از زن خود ناراحت وخشم گین باشند و یا ناراحتی‌هایی دیگر برای شان پیش آمد نموده باشد ، در برابرمادر زن جز آرامی و سکوت و به ادب سخن گفتن کاری‌نمی کنند.منشأ این‌احترام‌رامیان برخی‌ازقبایل، دانشمندان مقدس بودن «خون» اعلام کرده‌اند . خون‌میان این بدویان مایهٔ حیات ، زندگی وجنبش وسرمایهٔقبیله است ومادر زنها در واقع‌خون خودرا به دامادشان‌هدیه کرده اند وبه همین جهت‌سخت معزز ومحترم اند واین‌احترام دامادها باترس‌وگریزی نیز همراه است که بایستی علل آن را درکتاب فوق الذکر مطالعه نمود .

۳۶ ـ مناسبات جنسی‌وانواع مجازات

سخنی چنددربارهٔ طلاق، قبایلی‌که زن‌ومرد به تساوی حق طلاق دارند ،قبایلی که ازطلاق‌آگاهی نداشته وعقدازدواج میان‌شان دائمی است ، موارد طلاق وشواهدی دراین باره، براثرچه‌خلاف‌هایی زنان، مردان راطلاق می دهند ، مجازات‌های پیش‌ازطلاق ، مبنای همهٔ مجازات‌هاخیانت‌های جنسی‌زنانه است ، انواع‌واشکال مجازات ها،مجازات‌های سخت ودردناك ، چه‌نوع مناسبات جنسی درخورمجازات است ، غرامت واجارهٔ زنان ، معامله به مثل یا نوعی فحشا

شکل و نحوه های گوناگون مجازات خیانت وامر طلاق نیز میان سیاه پوستان گوناگون ومختلف است. درمناطق ومیان اقوام وقبایل مختلف این دومسأله‌که باامور خانوادگی هم پیوند است به گونه‌هایی چند مورد عمل قرار می گیرد. بسیاری از بدویان در این قارهٔ شگفت نه طلاقی می‌شناسند و نه ازدواجی . اما مسألهٔ ناشناسایی ازدواج که مستلزم نوعی هرج و مرج جنسی گسترده است این زمان تقریباً فراموش و متروك شده است و به عکس در پاره‌یی قبایل ناشناسایی نسبت به‌طلاق هنوز وجود دارد. بسیاری از بدویانی که در **کامه‌رون Cameroon** زندگی می‌کنند طلاق را نشناخته و این مورد میان‌شان مرسوم نیست.زنان و شوهرانی که ازدواج نمودند بایستی تاپایان زندگی این اتحاد را مقدس دانسته آن‌رانگسلندوبه همین جهت است که در هر شرایطی که باشد زن و شوهر باهم تا پایان عمر زندگی

می‌کنند ، لیکن در صورت خیانت هایی غیر قابل گذشت ازجانب زن نسبت به‌شوهر ، یاه‌رد به‌تنهائی ویاافرادقبیله زن‌خیانت کاررامی‌کشند ویاازدهکده بیرونش‌می‌کنند. اما برخلاف‌این‌منطقه درجاهایی‌دیگر طلاق بسیارفراوان است ودربرخی نقاط ومیان پاره‌یی قبایل به‌آن اندازه شدیداست‌که مردباکوچك‌ترین خلاف وناراحتی‌که‌ازجانب همسرش بروزنماید، ازاوجدا می‌شود. ازاین گونه‌اند **بوش‌من‌ها** **Bushmens** و مردم قبیلهٔ **کی‌کویو** **Kikuyu** **وآشان‌ته** **Achante** . درقبیلهٔ‌کی‌کویوخلاف‌هایی که به موجب آن‌ها مرد زنش راطلاق می‌دهد در درجهٔ اول عبارت است از نازایی که این مورد میان بسیاری ازقبایل شایع است، دزدی ، روابط ومناسبات جنسی با مردانی دیگروجادونمودن وبه سحرپرداختن درکار شوهر واحتمالا کسان ونزدیکان شوهرش. اما چون طلاق فراوان است وپابستی به‌خانواده چندان قوامی میان مردم‌این قبیله چون‌بوش‌من‌ها وجود ندارد، به‌این‌اقلام سستی واهمال درامورو تکالیف‌زناشویی نیز افزوده شده است واین دیگردست آویزی است‌که ازآن سوءاستفاده بسیارمی‌شود. امادراین قبیله آن‌چه‌که مورد توجه می‌تواند باشد، حقی‌است برای‌طلاق‌که زنان نیز ازآن برخوردارند، حقی‌که هنوز بسیاری ازمردم متمدن ازآن محروم می‌باشند.زن نیزهرگاه عیوبی را درشوهرش مشاهده نماید می‌تواند ازاوطلاق‌گرفته وجدا شود که اهم آن‌ها عبارت است ازبدمستی فراوان،کتك زدن‌به زن وقصور در به راه انداختن هزینهٔ زندگی .

بایستی به‌این نکته نیزتوجه داشت که بسیاری ازبدویان ازقانون طلاق‌وحقوق خودسوء استفاده نمی‌نمایند، بلکه ابتدا می‌کوشند تابا مجازات‌ها و تنبیهاتی خفیف و شدید زنان خود راازخیانت وبدکاری وبدکرداری بازدارند، لیکن هرگاه ازاین راه نیزبه نتیجه نرسند آن‌گاه است که اقدام به‌عمل طلاق می‌نمایند . در قبیلهٔ آشان ته **Achante** مجازات‌های سختی‌برای زنان‌برقراراست، هرگاه زنی ازاسرارشوهرش میان مردم ویاکسانی‌که‌وی مایل نباشد سخن‌گفته وآنها رافاش سازد،مردلب‌بالایی‌وی رامی‌برد.هم‌چنین‌اگرزنی‌درجایی‌به‌گوش ایستدتا ازسخنان‌شوهرش‌باکسی‌دیگرآگاهی یابد، مردحق‌داردگوش‌زن رابه‌برد. دراین‌قبیله‌جادوگری رواجی‌بسیار دارد وزنان از

برای هر نوع گره گشایی و گرفتاری کوچکی که برای شان به وجود آید به جادوگر قبیله مراجعه می کنند ، به همین جهت هر زنی که با جادوگران روابطی برقرار نماید ویا هرزنی که زمین گیرو علیل شود ودیگر قادر به کارکردن نباشد ویا هرزنی که تنبل و بی کاره باشد به‌وسیلهٔ شوهرش بدون آن که طلاق داده شود به خانهٔ پدرش برگردانده می‌شود و این چنین زنانی با این وصف دیگر نمی توانند ازدواج کنندو این برای شان مجازاتی است بسیارسنگین . درقبیلهٔ **رواندا** Roanda نیزیك چنین حقی برای زنان ومردان محفوظ است ، مرد هرگاه زن خودرا نازا یافت می تواند زنش راطلاق دهد وهم چنین مرد هرگاه نتوانست وظایف زناشویی اش راانجام دهدزن می‌تواند از او جداگردد . البته این چنین قانونی در این قبیله ریشه‌یی کهن نداشته ودرطی سی سال اخیر باب شده است واز اثرات نفوذ تمدن می باشد ، درحالی که پیش ازاین مردانی که زنان شان ناز او یا ناسازگار بودند بلافاصله زنی دیگر می گرفتند ومردانی که قادر نبودند وظیفهٔ اصلی زناشویی را انجام دهند وسود حاصله از ازدواج را که کودك است باز پس دهند ، برای حصول نتیجه تحت انجام مراسمی زنان خود را دراختیار مردانی دیگر می گذاردند .

مسألهٔ خیانت وکیفر نیز درقارهٔ آفریقا ومیان بدویان آن سرزمین بریك روال و منوال نیست ، بلکه در مناطق گوناگون و قبایل مختلف روش هایی متضاد در این باره وجود دارد . بسیاری از قبایل هستند که اساساً برای خیانت مفهومی نمی‌شناسند. چون مناسبات جنسی افرادباهم آزاد بوده وچه پیش از ازدواج وچه پس‌ازآن‌چندان حرمت ومعنی برایش قایل نمی شوند . میان قبایلی چند نیز هرج ومرج درمناسبات جنسی تحت شرایط وموقعیت ومقتضیاتی آزاد است ، و سرانجام درجاهایی نیز مطلقاً و به طور کلی حرام تلقی شده و مجازات‌هایی سخت برای متخلفان در نظر گرفته می‌شود . میان اغلب قبایلی که در درهٔ نیل به سر می‌برند ودر کناره‌های رود زندگی می‌کنند، خیانت زنی نسبت به‌شوهرش ، ویا دختری نسبت به طایفه‌اش هنگامی است که بامردی سپید پوست ویامردی بیگانه وخارج از قبیله مناسبات‌وارتباط برقرارکرده باشد . البته چنان‌که برمی آید مناسبات جنسی میان افراد طایفه مجاز است ، اما

با بیگانگان ممنوع ومستلزم مرگ واین درست عکس روشی است که میان بدویانی دیگر رایج می باشد، یعنی مناسبات جنسی میان افرادهم خون و هم توتم Totme ممنوع و با بیگانگان آزاد می باشد و این مبحثی است از مباحث توتمی که به جای خود شرح شده است. به هر انجام سیاه پوستان کناره نشین نیل حساسیت بسیار شدیدی دارند در بارهٔ ورود بیگانگان به منطقه ومیان خود واغلب کسانی که وارد میان اینان می شوند هرگاه بیگانه باشند فوری کشته می شوند و شرایطی که در بارهٔ ماسایی ها Masais وساکنان استرالیای مرکزی در بارهٔ مراسمی برای پذیرفته شدن بیگانگان در طایفه ذکر شد میان این بدویان بسیار به ندرت، اتفاق می افتد . اما بایستی به این نکته توجه داشت که مناسبات جنسی در داخل طایفه نیز با هرج ومرج آمیخته نمی باشد ، بلکه تنها تساهل وتسامحی در باره اش برگزار می شود و مناسبات پیش از ازدواج در بارهٔ پسران ودختران آزاد است . هرگاه مردی با زنی شوهردار روابط عاشقانه داشته باشد به مرد آسیبی نرسانده واز مجازات مصون می ماند درحالی که زن به سختی مجازات می شود واین چنین روشی میان سرخ پوستان آمریکای شمالی نیز برقرار است که در قسمت مربوطه در باره اش گفت و گو شد .

درقبیلهٔ آگ نی Agnie مردان خیانت پیشه ازجانب زنان خود مجازات می شوند. در این قبیله هرگاه مرد زن داری با زنی دیگر روابط عاشقانه داشته باشد ، زن می تواند ازهر نقطهٔ بدن اش که مایل باشد قطعه گوشتی جدا کرده ونزد سگان بیفکند واین بزرگ ترین و سخت ترین توهین وتحقیر برای آن مرد محسوب می شود . میان برخی از قبایل ساکن کنگو مجازات زنان خیانت پیشه شلاق است . مردی که زنش خیانت ورزیده است اورا به جنگل برده وبه درختی می بندد وآنقدر تازیانه به بدن او می زند تاازکارباز افتد . مجازات خیانت میان پیگ می Pigmy ها بسیارشکنجه آور و دردناك می باشد . به این طریق که زنی راکه به شوهرش خیانت کرده باشد ، نزدیك سوراخ مورچه های وحشی گوشت خوار به زمین می بندند به شکلی که نتواند حرکت نماید وبه حال خودش رها می کنند ودر حالی که فریاد ها و ضجه های مرگ بارو دردانگیزش درفضای جنگل طنین افگن است پس از چندساعتی جز اسکلت یا

مشتی استخوان‌هایش چیزی باقی نمی‌ماند و همه خوراك مورچه‌های گوشت خوار می‌شود. درجنگل‌های **آمازون** میان سرخ‌پوستان قبیلهٔ **جی‌بارو Jibaru** مجازاتی این‌چنین ولی دردناك تر از برای زنان خیانت‌پیشه موجوداست که در قسمت سرخ پوستان شرح آن گذشت.

گذشته از این مجازات ها ، کیفرهایی نیزدر واقع بسیاروحشت ناك میان‌قبیلهٔ **موسی Mossi** وجود داردوروش ها وآداب ورسومی در این زمینه می‌رساند که تا چه اندازه مردان این قبیله نسبت به این امر حساسیت و تعصب داشته ودرواقع این خود شیوع‌مناسبات جنسی راحکایت می‌کند . دراین‌قبیله تااندازه‌یی اختلاف طبقاتی‌وجود دارد. مطابق بامعمول‌درصدراجتماع‌رؤسا واشراف‌قراردارند وپس‌ازآنان ثروت‌مندان، و چون چند همسری امری رایج است اینان زنان بسیاری خریده و حرم‌سراهایی تشکیل‌می‌دهند.این‌وضع‌بهای زن‌رابالابرده وطبقهٔ متوسط وفقیرازآن‌محروم می‌ماند. یك‌مردمتمکن که ده،پانزده تابیست‌زن دارد بدون‌شك ازلحاظ‌ارضای جنسی تنهاچند نفری‌شان را بیش نمی تواند کامیاب کند و عدهٔ بسیاری شان به‌دنبال مرد می گردند درحالی که مردان بسیاری نیز درجست وجوی زنان‌اندو به‌همین‌جهت مناسبات‌جنسی غیر مجاز شیوع پیدا می‌کند . ثروت مندان برای جلوگیری ازاین امر هرکدام‌چند مأمور اجیر می‌کنند تا از زنان بسیارشان مراقبت ومواظبت‌نمایند تا مبادرت به‌فحشا ننمایند ، وهمین مأموران که خود اغلب از طبقات نادار هستندبا زنان ارباب‌روابط پنهانی برقرار می‌نمایند . ثروت مندان ورؤسا از برای مزید اطمینان دست به‌دامان جادوگران می‌زنند واین جادوگران که کیسه‌یی‌گشاده ونیرنگی عمیق دارندازارواح ونیروهای پنهانی کومك می‌گیرند تازنان خیانت کار را به دام اندازند . روش کار جادوان چنان است‌که قبلا به‌دستورشان هر اربابی درخانهٔ خودیك حوضچهٔ مخصوص احداث‌می‌کندو این‌حوضچه‌ها همیشه‌لبریزاز آبی‌صاف‌و شفاف‌است هرده‌روزی یك‌بار جادوگر مخصوص هرمردی که زنان متعددی دارد ، درخانه حضور یافته وتمامی‌زنان نیز حاضر می‌شوند ،آن گاه درمقابل جادوگر هرزنی درآب سرخم کرده وچهرهٔ‌خود

رامی‌نگرد ، جادوگر از حالاتی که چهرهٔ منعکس در آب زن به خود می‌گیرد اعلام می‌کندکه اوپاك است‌یاخیانت نموده ، وچه بساکه بی‌گناهانی را متهم کرده وخیانت کارانی را پاك اعلام می‌کند . پس زنان خیانت پیشه‌را که به ادعای جادوگرمحکوم شده اند برای مجازات آماده می‌کنند . شکلی از مجازات آن است که با چوب‌های ویژه‌یی آنقدر آن زنان‌را می‌زنند تا به‌میرند وآشکاراست که این مرگی است متسلزم طول زمان و همراه بادرد و شکنجهٔ بسیار . شیوه‌یی دیگر آن است که تکه‌هایی از آهن را که به شکل سرپوشی در آمده وتازیر گلورا می پوشاند درآتش می نهند تا کاملا سرخ وتفته شود ، پس آن را به سرزن خیانت کار می نهند وشکنجه‌یی را که زن بدبخت از این راه متحمل می‌شودغیر قابل تصور و بیان است .

پاره‌یی قبایل روش هایی دیگر دارند که مبتنی برمبانی اقتصادی است ، به‌این معنی که اگر زن شوهر داری‌نسبت به شوهرش خیانت‌کرده وبامردی دیگر مناسبات جنسی بر قرار نمود وشوهرش ازاین موضوع‌آگاهی یافت، نه زن خودرا طلاق‌می‌دهد ونه‌شکنجه اش می نماید ، بلکه در بسیاری مواقع خوشدل نیز می‌شود . پس به‌نزد مردی که بازنش روابطی داشته رفته و از او حق اجاره وبهای تمتعی را که از زنش کسب کرده است مطالبه می نماید و آن مرد نیز به موجب سنن وآدات مجبور است تا غرامت یا اجارهٔ زن او را به پردازد . مردم‌این قبایل تمهید ونیرنگی برای‌این‌سود وبهره نیز اندیشیده‌اند و به همین سبب زنانی که خیانت خودرا نزد شوهر بازگفته و مردانی‌راکه بااو روابطی داشته اند معرفی نمایند‌از مجازات مصون می مانند ،چون کار واقدام شوهر در گرفتن غرامت تسهیل وتسریع می‌شود . در حقیقت این‌نیز یک نوع اجاره وکرایه دادن غیررسمی ، امامجاززنان است که ازنوع رسمی‌آن‌درصفحات گذشته سخن گفته شد.

در میان مردم قبیله‌یی به نام قبیلهٔ **Maoماو** نوعی معاملهٔ به مثل رایج است به این ترتیب‌که هرگاه مرد زن داری با زن شوهرداری روابط جنسی‌داشت وشوهر زن از این روابط آگاهی پیدا کرد ، نزد مرد رفته واز او می‌خواهد تا عمل خودرا تلافی نماید وآن مرد نیز موظف است تا زن خودرا تامدتی در اختیار آن مرد قرار

دهد . نظایر این گونه روش ها نیز میان بدویان آفریقایی بسیار مشاهده می‌شود و اغلب بدویان به این گونه روش ها رغبت بیشتری دارند .

۳۷ ـ مسألهٔ بارداری و پندارهای فوق طبیعی

روابط آبستنی با امور و وسایل فوق طبیعی ، اساس روح و روح گرایی میان بدویان ، جاودانگی روح و دنیای دیگر ، نیازمندیهای روح در جهان پسین ، ازدواج دختران با ارواح مجرد قبیله ، آغاز و ختام این عروسیها ، معتقدات مردم قبیله آکام با ، یك زن و دو شوهر ، شوهر دوم یکی از ارواح مردگان قبیله است ، در بارهٔ منشاء فوق طبیعی آبستنی و علل فکر بدویان در این باره ، قبایل بدوی سرزمین اوبانکی و مسألهٔ مذهبی آبستنی ، خدایان قبیله یا حیوانات منشأ آبستنی زنان میشوند ، نتیجه

مسائلی در بارهٔ ازدواج و طلاق و مسایلی که در بندهایی چند مطرح شد و در این قسمت پایان می پذیرد با امور مذهبی و معتقدات ماورای طبیعی نیز گاه پیوستگی های عمیقی پیدا می کند که در باره‌اش اینك سخن گفته خواهد شد . بسیاری از بدویان افریقایی که دیانت و معتقداتی مذهبی دارند ، روح گرای میباشند ، یعنی به روح و جاودانگی آن معتقد بوده و در مواقعی پارا از این فراتر برده و بر آنند که ارواح دارای دنیایی هستند ورای این جهان مادی که بوسیلهٔ حلول در رحم زنان و گاه حیوانات به صوری آدمی و حیوانی بجهان آمده و پس از دوران معین زندگی و فرا رسیدن مرگ ، دوباره به دنیای سرمدی متعلق به خود باز می گردند . اما آن دنیا و ارواحی که در آن زندگی می کنند ، هم چون اصلی که در ادیان بزرگ کهن و متأخر وجود داشته و دارد چندان معنوی و غیر مادی نیز نیست بلکه ارواح نیز چون زندگان در این دنیا بخواب و خور و عشق و خانواده احتیاج دارند و بهمین جهت است که از برای مردگان و ارواح درگذشتگان هدایا و نذور و قربانیهایی می‌دهند تا شادکام و رفع نیازهاشان فراهم گردد ، کاری که این زمان میان ملل و جوامع متمدن بر قرار است و میراثی است که از اجداد ابتدایی مان ارث برده ایم .

هرگاه ذهن کنجکاو و زبانی هزل گو و طنزن بر آن باشد تا آداب و رسوم مردم متمدنی که بدویان را «وحشی» می‌خوانند به مقیاس نقد در آورد به آن چنان نتایج شگرفی خواهد رسید که بشر متمدن را نزد بدویان بی شك خجل و منفعل خواهد ساخت . میان پاره‌ای از قبایل افریقایی مرسوم است که هرگاه مرد جوانی به میرد

در حالی که ازدواج نکرده باشد ، دختری را به ازدواج جوان مرده در می آورند تا روح‌اش دوچار خلجان نبوده و از آرامش خانوادگی و تمتعات همسرداری برخوردار شود . این بدویان برآنند که حتا مرد جوانی که بدون ازدواج مرده است بایستی همسر برگزینند تا قانون طبیعی و انسانی و قومی را نقص نکرده و در جهانی دیگر ناراحت نباشد . مراسم ازدواج یك دختر جوان با یك مرده بارسوم و آداب یك عروسی کامل انجام میشود ، اما چون مرد مرده قادر نیست تا وظایف زناشویی خود را انجام دهد ، برادرش این وظیفه را به عهده گرفته و به انجام وظفیه می پردازد . کودکانی که ازاین ازدواج پدیدآیند ، ازاسم و رسم واصل و نسب مرد مرده برخوردار شده و فرزندان او محسوب می شوند .

مردم قبیلهٔ **آکامبا Akamba** نیزاین چنین عقایدی دارند . آنان براین پندارند که هرزنی دریك لحظهٔ واحد دو شوهر دارد ، یکی شوهری که در قبیله با مراسم و تشریفات معمولی به‌عقدش در می‌آید، وشوهر دیگر او یکی ازارواح مردگان می‌باشد ، روح مردی که سال‌ها پیش درگذشته واز لحاظ زندگی جسمانی نیز محروم است . آبستنی ونازایی هرزنی مربوط است به‌روح مرده وهرگاه زنی عقیم باشد عقاید عامه برآن می‌شود که روح ازوی ناراضی بوده و دوست‌اش ندارد واین علت نازایی اوست . برای آبستنی علل فوق طبیعی قایل شدن از مشخصات ذهن بدویان است ، اذهانی که سخت ناپخته‌اند و به‌انگیزه‌های طبیعی که موجب فعل وانفعالات وتغییرات و تبدیلات واموری دیگر می‌شوند ناآشنا هستند . دربارهٔ آبستنی وقایل شدن موجبات وجریاناتی فوق طبیعی ازبرای این جریان طبیعی ازکهن‌ترین ادوار میان اقوام وملل عقایدی مرسوم بوده‌است وحتا این امر موجب شده‌است تا آلات تناسلی به‌شکل بت‌هایی تراشیده ومورد پرستش قرار گیرند که حتا یونانیان باستان وهندوان ودیگر اقوام برای این پرستش وستایش مراسم وتشریفات پرطول وتفصیلی داشته‌اند . در سرزمین **اوبانگی Obangie** واقع درآفریقا مردمی بدوی زندگانی می‌کنند که طبیعت‌پرست می‌باشند، یعنی عناصرو عوامل طبیعی راپرستش و ستایش کرده وبرای هرکدام از آن‌ها خدایی قایل می باشند ، چون : خداوند آب ، باد ، آفتاب ، ماه ، ستارگان ، آتش ، باد ،

توفان و چیزهای دیگر. این مردمان معتقدند که آبستنی و بارداری زنان به‌وسیلهٔ این خدایان انجام می‌شود ، چون شب هنگام این خدایان به‌نرمی نسیم و به‌ملایمت و اثیری مهتاب ازلای در و پنجره درون خزیده و زنان را باردار می‌کنند . در اساطیر کهن ، افسانه‌هایی بسیار یافت می‌شود مبنی بر این که زنان بسیاری به‌وسیلهٔ خدایان باردار می‌شده‌اند. این عقیده شاید از بقایای عقاید مردم زمانی باشد که یکسره به‌این باور و پندار بوده‌اند. میان برخی از قبایل ، از جمله قبیلهٔ **آبابوا Ababoa** پاره‌یی از حیوانات منشأ و علت آبستنی زنان به‌شمار می‌روند . مردم این قبیله معتقدند که پلنگ‌ها موجب بارداری و آبستنی زنان می‌شوند .

پس موجب و رابطه‌یی است میان دوران بارداری زنان و عوامل فوق‌طبیعی که به‌موجب آن زنان در این دوران حالت مقدسی را پیدا می‌کنند ، مردان به آنان به‌گونه‌یی دیگر نگریسته و مراعات احوال‌شان را می‌نمایند . چون در چنین حالتی که زن در برخورد و تماس با عوامل مقدسه است به همین جهت احتمال بسیار بیشتری فراهم است تا مورد حملهٔ ارواح خبیثه قرار گیرد و از این روی مردان قبیله محلی را برای استراحت به‌شکل امن‌گاهی برای زنان باردار درست می‌کنند . این مکان به‌وسیلهٔ طلسم‌ها و مهره‌های جادویی محصور شده تا ارواح شریر نتوانند در آن نفوذ نمایند؛ هم چنین جادوگران و ساحرانی هستند که دایماً از این قرارگاه مراقبت می‌نمایند تا حوادث نامطلوبی واقع نشود .

از جملهٔ حوادث نامطلوب و ناگوار آن است که زنی به‌هنگام وضع‌حمل به‌میرد. چنین اتفاقی از دیدگاه سیاه پوستان حادثه‌یی است سخت وحشت‌ناك و مشئوم . بدون شك این مرگ براثر دخالت فردی از افراد قبیله که با ارواح خبیثه ارتباط داشته است اتفاق می‌افتد و از همین روی است که ضمن تشریفات و مراسم هراس‌انگیزی به‌جست ـ وجو و یابش مقصر می‌پردازند . از برای این منظور جادوگر قبیله شروع به‌کار می‌کند و از میان کودکان هشت نه ساله‌یی که با شوهر زن فوت شده نسبت مستقیمی دارند یکی را انتخاب می‌کند . پس از این انتخاب در میدان بزرگ دهکده ، همراه با هیاهو و آهنگ طبل طبالان ، با چوب‌های ویژهٔ سرتیزی که به جای نیزه به‌کار می‌رود

ساق‌های پای آن پسرك بی‌گناه را سوراخ سوراخ می‌کنند و پس از آن تحت نظر جادوگر ، لاشهٔ پسرك نیمه‌جان را در کلبه‌یی افگنده ودرش را می‌بندند . پسرك را به تعداد سالیان زندگی‌اش ، چندروزی در آن کلبه نگاه می‌دارند ودرروز معهودمراسمی درمیدان بزرگ انجام می‌شود که لازم است تاهمهٔ افراد درآن شرکت جویند . این یك نوع آزمایش است برای یافتن بزه‌کارکه بارقصی همراه باطبل «تام‌قام» رهبری می‌شود . در حالی‌که شیوخ و معتمدان وریش سفیدان قبیله در صفی نشسته‌اند ، هیأت داوران که عبارت‌اند از دستهٔ جادوگران وساحران در منظرعام منتظر اجرای مراسم اصلی می‌باشند . دراین هنگام لاشهٔ پسرك رامیان میدان آورده وبه‌زمین می‌گذارند. آهنگ طبل طبالان ناگهان دیگرگونی یافته وتند وجنبش‌آور می‌شود ومردمان را به «رقص آزمایش» برمی‌انگیزد . رقصندگان که عده‌شان بسیار وعبارت‌اند از تمامی افراد بالغ قبیله‌اعم اززن ومرد دایره‌وار در حالی‌که‌گاه دست‌های‌شان به‌شانه‌های هم وگاه جدا از هم می‌باشند ، گرد جسد پسرك مقتول به رقص می‌پردازند . خارج از دایره،ریش‌سفیدان قوم وداخل آن‌نزدیك لاشه‌هیأت داوران یاجادوگران قرار دارند وبه‌گاه معهود از دایرهٔ گروه رقصندگان یکان یکان بیرون شده واز روی لاشه‌گام ـ گزاران می‌گذرند واین‌کار آن‌اندازه ادامه پیدا می‌کند تاسرانجام تمامی افرادرقاص ازروی جسدبگذرند ، دراین میان هرکس گناه‌کار وموجب مرگ زن‌زائو باشدهنگام گذشتن از روی لاشه برزمین خورده ویادفعتاً می‌میرد ویادر بستر بیماری افتاده وبا مرگ فجیعی‌زندگی رابدرود می‌گوید . پس‌ازاین مراسم‌اولین فردی‌که بیمارمی‌شد، هدف این تهمت قرار می‌گرفت . در گذشته ضمن همین مراسم سرانجام جادوگران کسی‌را مقصرخوانده وهمان‌جا به‌طرز فجیعی به قتلش می‌رسانیدند .

درقبیله‌یی دیگر به نام **گورزه Gurze** زنانی‌که درحین زاییدن ووضع حمل زندگی را بدرود می‌کردند ، از جملهٔ ارواح شریر و شیطانی محسوب می‌شدند و بلافاصله‌تنی‌چند ازساحرگان قبیله لاشهٔ‌اورا به‌دوش‌گرفته و باشتاب به‌جنگل می‌بردند تااز صدمت وآسیب‌اش درامان مانند . هرگاه در راه هر مردی بااین قافلهٔ کوچك

روبرومی‌شدمرگی بسیار سخت‌ودردناك درانتظارش بود ، چون بلافاصله دست‌گیر ودر بندشده وبه وسیلهٔ شکنجه‌های بسیار سخت ووحشیانه‌یی به‌قتل می‌رسید .

تمدنهای آفریقایی در دوران تاریخ

۳۸- طوارق

لزوم بحث عمومی ، مطالبی در بارهٔ تقسیم نواحی فرهنگی ، تقسیم دوگانهٔ کلی ، آفریقای شمال صحرا و جنوب صحرا ، گفت وگویی اندك‌در بارهٔ آفریقای شمالی، فرهنگ‌های‌گوناگون در این‌قسمت ، از فرهنك‌فی‌نی‌قی تا فرهنك اسلامی ، علل نفوذ و گسترش اعراب درآفریقای شمالی،طوارق قبیله‌یی مسلم نامسلمان ، فرهنك‌واخلاق ، مقام شامخ زنان ، سازمان مادر شاهی ، کارو زندگی‌زنانه، آزادیهای جنسی ،کار مردان، روشهای اقتصادی ومعانی ،دیانت ومذهب ، دیانت جدید وفرهنك‌قدیم

اینك به نظر میرسد که بایستی بـا مباحثی کلی به گفتگو در بارهٔ آفریقا پایانی بخشید . این مباحث بر مبنای یك تقسیم عمومی از لحاظ اقتصاد و تمدن و فرهنك‌ودیانت‌آفریقائیان مبتنی است‌اما پیش ازآنکه درباره این مبحث به‌گفتگویی پرداخته شود لازم است از تقسیم مهمتری سخن رود که در آغاز بخش آفریقا به‌آن اشاره‌یی شد، و این تقسیم مهم‌تر ، بخش‌کردن آفریقااست به‌دوقسمت مشخص ومتمایز ازلحاظ تمدن و فرهنك و همچنین نژاد.آفریقا به‌وسیلهٔ‌صحرای بزرگ‌به‌دو قسمت تقسیم میشود : آفریقای شمالی‌یاقسمتی‌که‌دربالای صحراقرارگرفته وآفریقای جنوبی یا قسمت سفلا که از قسمتهای جنوبی قاره تا جنوبی‌ترین قسمتهای قاره‌ادامه و امتداد دارد . در شمال آفریقا ساکنان آن بطور عمده از نـژاد قفقازی بودند و تمدنی برآن‌چیرگی وگسترش داشت‌که عناصرآسیایی و اروپایی آن‌کاملا قابل تمیز وتشخیص بودند . ناحیهٔ شمالی ابتدا جزیی‌از جامعهٔ مسیحیت‌به شمار میرفت وتمدن اروپایی و آسیایی -اساس‌فرهنگ‌اش‌را بنیان داشت اما پس از غلبهٔ عرب جزیـی از تمدن اسلامی‌شد با فرهنك ، دیانت‌وآداب و رسوم اسلامی‌که مطابق معمول باعناصر محلی سخت درآمیخته بود . از روزگاران کهن فاتحان قسمت شمالی فرهنك های خود را در این منطقه‌گسترش داده بودند و بومیان‌نیز اضطراراً هرچندگاهی یك‌بار تمدن و فرهنك فاتحان خود را پذیرفته بودند اما این حوادث در زیر بنا و اساس

فرهنگ ملی و بومی آهسته آهسته رخنه نموده وشکل و نمونهٔ اساسی آن را به تدریج آمیخته و مرکب و دیگرگون ساخته بود. تمدن های غالب بترتیب عبارت بود از تمدن‌های ملل و اقوامی چون : فی نی قی‌ها ، یونانیان ، رومی‌ها، بیزانسی‌ها و سرانجام تازیان .

سرانجام تسلط تازیان به این منطقه که از لحاظ تمدن و فرهنگ وگروههای اجتماعی و سیاسی سخت پراگنده بودند وحدت و یگانگی بخشید و در زیر سلطهٔ این فرهنگ و قدرت قهارانهٔ آن بودکه دستگاههای مختلف وعناصر فرهنگی گوناگون تحت لوای یك الگوی واحد در آمدند. از سویی دیگر اقلیم و محیط طبیعی شمال آفریقا باعربستان شباهت و همانندی بسیاری داشت و این نیز کومکی بسیار شایسته می‌نمود از برای غلبه‌یی که حسن ختامی داشته باشد . کومك و مساعدتی دیگر بر رواج و توسعهٔ تمدن اسلامی درشمال آن بودکه با موقعیت اقلیمی وهمانندی ویکسانی محیط طبیعی دسته های بزرگی از چوپانان عرب از خاك عربستان به شمال آفریقا وارد شده و در پناه دین اسلام در نقاطی بسیار منتشر شده و با نژاد بومی سابق در آمیختند. به‌همین جهت تاریخ و فرهنگ و زندگانی، و سرانجام آن چدکه مورد انکای ما است یعنی دیانت این قسمت به ترتیب در قسمت‌های: یونان، رم، مسیحیت وسرانجام اسلام مورد بحث وگفتگو واقع شد .

البته در بسیاری از نقاط شمال، به ویژه درقسمت‌هایی دوراز مراکز وپایتخت‌ها اسماً مذهب یا دیانت اسلامی رسمیت وگسترش داشت اما چنان که‌ذکر شدوشرح‌اش گذشت از اسلام تنهااسمی باقی‌است و اغلب قبایل این سامان هنوز هم‌چنان باافکار، عقاید و آداب و رسوم پیشین خود باقی هستند . از جملهٔ این مردمان اندقبیلهٔ توراگ Turaeg یا طوارق که اسما مذهب اسلام را داشتنداما درواقع از همان الگویی پیروی می‌کردندکه پیش از اسلام در میانشان وقسمت بسیاری از صحرای غربی قاره شایع ورایج بود درحالی که به‌خدایی یکتاکه از مظاهر وتصورات و مفاهیم واشکال مادی و بت پرستان به دور بود اعتقاد داشتند ، بت‌هایی را نیز ستایش کرده و از ارواح خبیثه سخت در بیم بودند . دربرابرارواح شریر ، ارواح خیر ونیك نیاکان‌شان قرار داشت‌که برای

آنان نذوری بسیار کرده و خیراتی فراوان می دادند . خداوند باران و آفتاب میان شان خدایان برجسته‌ای بودند و در طی سال چندین بار مراسم مذهبی از برای ستایش خدایان بزرگ برپا کرده وقربانی میدادند. دربارهٔ بقای روح ومسألهٔ مرگ ـ عقاید و پندارهای قدیم با پندارهای فرهنگ جدیدی که میانشان اثر عمقی نداشت آمیخته بود و بسیاری از خدایان و مصادر نیروهای فوق طبیعی کهن در این قسمت وارد و به نام مصادری از بهشت ودوزخ دیانت جدید جای گیر شده بودند. مراسم نماز وعبادت شان نیز سخت گران بار از آداب و رسوم و عبادت قدیم بود و در واقع اسلام در این منطقه وسیله‌ای شده بود از برای حفظ فرهنگ قدیم .

آن چه که در اجتماع طوارق سخت جلب نظر می‌کند ، اهمیت ، قدرت ونفوذ فوق العادهٔ زنان این سامان می‌باشد . دراین جایك سیستم مترقی درجامعه برقرار بود که اساس‌اش براولویت زن در جامعه بنیان داشت وروشی بود درسازمان مـادر شاهی **Matriarchat** پالوده‌وقابل اعتماد . درخانواده اصل ونسب ازجانب مادر برده‌می‌شد وزنان دراغلب فعالیت‌ها وکارهای یدی کمترو فکری بیشتردست داشتند . به طورکلی کارهای هنری‌وفکری به‌وسیلهٔ زنان انجام می‌شد. سوادومعرفت اندوزی در انحصارشان بود درحالی‌که مردان ازاین موهبت به‌نسبت بسیارکمتری برخورداری داشتند .زنان به‌ادبیات می‌پرداختند واز ذوق شعرگویی بی‌بهره نبودند ، در مجالس انسی‌که ترتیب می‌دادند به‌موسیقی ورقص اهمیتی داده ودر رفتار وآزادی اجتماعی کاملا مطلق‌العنان بودند . آیین در پرده بودن و حجاب داشتن ودر کارهای اجتماعی و اقتصادی شراکت نورزیدن به‌هیچ وجه درمیان این مردم شایع نبود . زنان باآزادی وبدون پرده میان مردم‌رفت وآمدکرده وبه‌دل خواه خود باجوانان دوست شده وباهم‌معاشرت ومجالست می‌نمودند . دربارهٔ مسایل جنسی تساهلی بسیار برقرار بود ، چون اغلب‌زنان شوهر ـ دار با مردانی دیگردوست ورفیق شده وبابی بند وباری به خواهش‌های نفسانی خود تسلیم می‌شدند .کار مردان اغلب پرورش شترو غارت قبایل همسایه و کاروان‌ها بود . مراسم نامزدی به‌سادگی انجام می‌یافت ویك‌مرد از برای آن‌که شایستگی خود رابه

منصهٔ ظهور به رساند ، لازم بود تا شیربهای همسرخود را از شترهایی که در غارت‌ها می‌دزدید پرداخت نماید ، هرچه تعداد این‌شتران بیشتر بود به‌همان نسبت ارج‌وقرب داماد نزد عروس بیشترشده و بانشان قهرمانی مفتخرمی‌شد تادوران نامزدی راباخوش‌کامی بگذراند . در حالی که زنان با رویی‌گشاده و بی‌پرده در اجتماع به رفت وآمد پرداخته و زندگی می‌کردند ، مردان سخت در پرده وحجاب بودند . بالا پوش‌هایی سراسری وعرب مآبانه اندام‌شان را می‌پوشانید وصورت خودرا نیزچنان می‌پوشانیدند که تنها چشم‌هاشان نمایان بود . اینان برآن بودند که از برای جلوگیری ازگزند آفتاب وبادوپشه خودرا می‌پوشانند ومحققان نیزاین راانگیزه‌یی درست می‌دانندبرای این پوشش ، چون به ویژه طایفهٔ اشرافی این قبیله از نژاد خالص قفقازی بودند و پوست روشن‌وچشم‌های خاکستری‌شان درمقابل آفتاب‌کم طاقت بود .

سامان وتشکیلات گروهی یا سیاسی این مردمان عبارت بود از اتحاد وبه‌هم‌پیوستگی گروه‌های‌کوچك وبزرگ‌که در رأس آنها طبقهٔ قلیل‌الافراد اشراف وثروت‌مندان قرار داشتندکه بردهقانان وراهزنان وبندگان و چوپانان حکومت می‌کردند . گروه اشراف از نژاد خالص قفقازی بودند در حالی‌که بندگان ، دهقانان و طبقات زیردست دیگر به نسبت‌کم وبیش از خون زنگیان آمیخته شده بودند . طوارق یکی ازکارهاشان به اسارت‌گرفتن زنگیان وبه بندگی واداشتن‌شان بود ، وچون میان‌شان روابط جنسی ومناسبات عاشقانهٔ پیش از ازدواج مرسوم ورایج بود ، هرمردی قبل از آن‌که عروسی‌کند تعدادی کنیزاز نژاد زنگی یامخلوط خریده وبرای هم‌خوابگی‌از آنان استفاده می‌کرد وبه‌این ترتیب متداوماً خون یا «ژن»های نژاد قفقازی به‌داخل خانوادهٔ بومیان سرایت می‌کرد ، درحالی‌که برای دخول خون زنگیان به‌خانواده‌های قفقازی راهی بازنبود وخون‌شان هم‌چنان پاك‌می‌ماند چون زنان ومردان انحصاراًمیان خودازدواج می‌کردند وفرزندانی‌که ازاین ازدواج‌های رسمی‌پدید می‌آمدندفرزندان قانونی شناخته می‌شدند .

چنان‌که تذکرداده شد طوارق قومی شتردار بودند ودر بیابان وصحرا به‌تاخت وتازوغارت می‌پرداختند. هم چنین‌گله‌های بزو گوسپند نگاه‌داشته وپرورش می‌دادند.

کارکشاورزی قسمت عمده‌یی ازفعالیت وبیگاری بندگان را برای اربابان در زمین‌ها تشکیل می‌داد . ازهمین راه به‌ثروت وقدرتی رسیدند وچون درصحرا به باج‌گیری و غارت می‌پرداختند کم‌کم قلمرو حکومت خود را توسعه بخشیده وفتوحات خود را تا **تیم‌باك تو** Timbuctu درساحل رودخانهٔ **نی‌جه ریه** Nigeria توسعه دادند .در مورد آفریقای شمالی بیش از این گفت وگو نمی‌شود ، چون چنان‌که وعده داده‌شده در قسمت‌های مربوط مباحثی در این مورد خواهد آمد وآن چه‌که گذشت از برای روشنی کلی مطلب بود .

۳۹ - سازمان خانوادگی

پارهٔ دوم تقسیم کلی آفریقای زنگی ، حدود آفریقای زنگی ، اصول مشترك ومشابه درتمدن وفرهنگ زنگیان ، موارد مشترك در چه مفاهیمی قابل مصداق است، اقتصاد وامورفنی قابل تغییر وتحول است، آن اصولی که در تشابه واشتراك نقش‌دارند،امور خانوادگی، تعدد زوجات، علل یکسان این امر ، الگوی خاص تشکیلات خانوادگی ،کار واشتراك ، تشکیل خانوار ، طایفه‌های فردی ، تشخیص طوایف ، امور ومسایل توتمی

بخش دوم از تقسیم دوگانهٔ فوق که پارهٔ اول آن آفریقای شمالی بود ، عبارت است ازآفریقای زنگی یاآن پاره از آفریقایی‌که ازجنوب صحرا تامنتهاالیه جنوبی قاره امتداد دارد . در این منطقهٔ وسیع اقوام ونژادها وتمدن‌های گوناگون ومختلفی پرورش یافته‌اندکه از آنان به‌نام مرکب و عمومی **« بوش من - هوت تن توت »** Bushmen Hottentot یاد می‌شود .از بسیاری اقوام وقبایل ساکن این ناحیه در قسمت‌های‌گذشته یادکرده شد ودر بارهٔ دیانت واصول‌کلی زندگی‌شان به تفصیلی نسبی ودر حد مقدور سخن رفت ،اما دراین قسمت‌ها مبنای مباحث اصول‌کلی وپاره‌یی‌علایم مشترك است میان‌این مردم درچنین ناحیهٔ وسیعی . روش‌هایی متشابه وعقایدی‌همانند وآداب ورسومی یك‌روال نشان می‌دهدکه شایداین‌همه شاخه‌های فرعی منشعب ازیك تنهٔ اصلی و کهن باشند . اختلاف‌هایی میان اقوام مختلف آفریقایی که در جنوب صحرا زندگی می‌کنند ، بیشتر اختلاف هایی هستند در زمینهٔ مسایل فنی ، ابزار و ادوات کار و اصول اقتصادی ، چون این‌ها مواردی هستند که در اثر اختلافات محیط

طبیعی و در تماس با بیگانگان بسیار زود دستخوش تغییر و تحول می‌شوند ، و همچنین از دیدگاه تشکیلات و سازمان‌های سیاسی نیز میان گروه‌های گوناگون زنگیان اختلاف‌ها و تفاوت‌های عمیقی موجود است . لیکن معتقدات ، امور ذهنی ، اوهام و خرافات ، سنن دیرپای و بی‌پای ، سازمان خانوادگی ، اساطیر و افسانه‌ها ، رقص‌های مذهبی و مواردی در این زمینه میان اقوام زنگی از جملهٔ اصول مشترك می‌باشند .

قبل از آن که به ذکر این اصول مشترك ، یعنی مذهب و جادو پرداخته شود ، از موارد مشترکی دربارهٔ امور خانوادگی سخن به‌میان می‌آید که از موارد مشترك دیگر اقوام زنگی است . چنان که در مورد مسایل ازدواج و عروسی به‌تفصیل سخن گفته‌شد ، تعدد زوجات در سراسر آفریقای زنگی یکی از موارد مشترك می‌باشد که در عموم نقاط و میان اغلب اقوام و قبایل رواج عمومی داشت . برای شیوع و رواج تعدد زوجات در این منطقه انگیزه‌هایی چند موجود بود که به آنها اشاره‌یی می‌شود : براثر جنگ و پیکارهایی فراوان که میان قبایل رایج بود مردان تلفات بسیاری می‌دادند درحالی‌که زنان از چنین تلفاتی مصون بودند . و نگهبانی در همهٔ نقاط توالد دختران بر پسران فزونی داشت . عروسی عبارت بود از یك جریان اقتصادی و یك خرید و فروش معمولی . داماد و یا پدرش لازم بود تا در برابر دختر بهایش را به پدرش به‌پردازند و این بهاکه ما آن را شیربها می‌نامیم برای جبران خسارتی بود که باازدست دادن یك کارگر «دختر» به پدر دختر وارد می‌شد . هرچند درمیان پاره‌یی قبایل مرسوم بود که زنان ملك مطلق شوهران به شمار می‌رفتند ، اما همواره حق داشتند تا درصورت اجحاف و بد رفتاری زیاده از حد شوهر رشتهٔ اسارت‌را پاره‌کرده وخود را رها نمایند .

سازمان و تشکیلات خانوادگی الگویی بود از تشکیلات اجتماعی و یا این واحد کوچك‌تر الگویی به شمار می‌رفت از برای مافوق خود یعنی سازمان اجتماعی . مرد با زنان متعددش در یك مکان معینی زندگی نمی‌کرد ، بلکه هریك از زوجه‌ها یا فرزندان شان در کلبه‌یی جداگانه زندگی می‌کردند . اما فرزندان ذکور بیشتر رغبت داشتند تا در پناه پدر و رئیس خانواده به‌کار و فعالیت به‌پردازند و تقریباً همبستگی و شراکت‌شان در کار نوعی اتحادیه به‌وجود می‌آورد که هدف آن کار مشترك و درآمد کافی بود . لیکن

این وضع تا واپسین دوران زندگی پسران ادامه‌اش مقدور نبود ، چون هریك از برادران هم چون که توانایی می‌یافت ، به شکل شاخه‌یی منشعب شده و تشکیل خانواده‌یی می‌داد . اما روابط خانوادگی و علایق خویشاوندی راهم‌چنان حفظ می‌نمود . طایفه عبارت بود از تشکیل چندین خانواده که روابط خویشاوندی و مهر خانوادگی را حفظ می‌کردند و این یك طایفهٔ متشکل محسوب می‌گشت و اتحاد چند طایفه تشکیل طایفه‌یی بزرگ را می‌داد . موضوع ازدواج در این طوایف بستگی به موقعیت‌شان داشت . طایفه‌هایی که درخارج ازحدود یك پادشاهی بزرگ زندگی می‌کردند ، هرکدام درسرزمینی محدود و معین سکنا می‌گرفتند و ازدواج میان آنان درحالی که جزیی از واحدهای سیاسی بزرگ‌تری به شمار می‌آمدند ، با افـراد خارج از طایفه ازدواج می‌کردند . اما در صورتی که هرطایفه‌یی از لحاظ سیاسی خود واحد مستقلی محسوب می‌گشت موضوع به عکس بود ، یعنی موضوع ازدواج درداخل طایفه ومیان افراد یك طایفه انجام می‌شد .

می‌بایستی از برای نوعی ایجاد نظم و ترتیب درطوایف گوناگون سرکردگان و رؤسایی وجود می‌داشتند و به همین جهت درهرطایفه‌یی ، یا به‌عبارت دیگر میان هر گروه خویشاوندی یك رئیس وجود داشت که قسمت اعظم قدرت و نفوذش را مدیـون ریاست روحانی‌اش بود . لازم به‌تذکر است که به‌طورکلی این رؤسا هم‌سلطنت می‌کردند وهم‌کهانت ، هم رئیس سیاسی بودند وهم‌رئیس وسالارروحانی ؛ وهرسرکرده ورئیسی که نفوذ روحانی‌اش بیشتر بود به همان نسبت قدرت اجرایی ونظامی‌اش نیز افزون‌تر می‌گشت . مهم‌ترین‌وظیفهٔ مذهبی این «شاه ـ کاهن» سرپرستی نمودنش محسوب‌می‌شد دراموری که مربوط می‌شد به تشریفات پرستش نیاکان که درقسمت‌های بعدی به‌تفصیل از آن یاد خواهد شد . برای آن که طایفه‌های فرعی دارای وجه تمایز و تشخص باشند ، ازطریق آرایش ولباس اقدام می‌کردند . درقسمت‌های گذشته ملاحظه شدکه طایفه‌هایی ازقبایل سودانی وکناره‌نشین‌های رود نیل باشکاف‌هایی که درنقاط مختلف و نمایان بدن خویش به اشکال گوناگون به وجود می‌آوردند ازهم تمیز داده‌می‌شدند . اما این رسمی است مشترك میان بدویان آفریقایی که با شکافتن گوشت و پـوست در نواحی بازو ، سینه ، پیشانی و چهره و احتمالاً جاهاهایی دیگر و ریختن خاکستردر

آن شکاف‌ها که پس از بهبود نقش و نگارهای برجسته‌یی ایجاد می‌کرد ، خودرا ازهم قابل تمیزمی‌نمودند . البته دراین قسمت نیز بشرمتمدن چندان‌از بدویان عقب نیست . دراغلب نقاط جهان ومراکز تمدن‌خیزاز دیرباز تاکنون خانواده‌های بزرگ و اشرافی دارای نشان‌های مخصوصی بوده‌اندکه به نقطه‌یی از بدن‌شان ازدوران‌کودکی آن‌نشان رانقش می‌کردند . اما اینك مدت زمانی است که نقش بربدن منسوخ شده و علامت خانوادگی را برسردرخانه‌ها ومراسلات ووسایل نقلیه وامثال آن حك ونقش و نصب می‌کنند ، چنان‌که درمعنایی وسیع‌تر نیزهرملت‌وکشوری دارای علامت مخصوصی‌است که برپرچم وجاهایی دیگر به نظرمی‌رسد .

چنان که دیانت ومذهب وخدایان گوناگون نیز ازعلایم مشخصهٔ اقوام و ملل به شمار می‌رود ، میان این بدویان نیز هرطایفه‌یی دارای‌توتمی است‌که‌با نظر تقدیس؛ احترام والوهیت بدان نگریسته و برایش مراسم عبادت ونیایش به جای می‌آورد . منظور از **توتم** Totem جانور یاگیاه یاشیأ ویژه‌یی است که میان افراد طایفه آن شیأ یاگیاه وجانور رابطه یی جادویی وفوق طبیعی را می‌رساند . هر طایفه‌یی از این لحاظ نیز مشخص می‌شد . توتم طوایفی فیل ،روباه ، شتر مرغ ، ماهی ، شیر ،جغد وجانورانی دیگر بود . توتم طوایفی نیزیکی از گیاهان به شمار می‌رفت و هم‌چنین به ندرت‌اتفاق می‌افتاد که توتم‌طایفه‌یی‌یك شیأ باشد.هرگاه‌دوطایفه‌که‌دارای‌هیچ‌نسبت وقرابت ورابطهٔ خونی باهم نبودند واحیاناً دارای توتمی واحد بودند ، خود به خود میان آن دوطایفه روابط مرموزی برقرار می‌شد وسر انجام هم‌راخویش تنی وهم‌خون می‌پنداشتند . طوایف حق نداشتند توتم خود را لمس کنند و یا آنها را به‌کشند و یا هرگونه استفاده‌یی از آن ها به‌کنند . توتم هر طایفه‌یی میان افراد همان طایفه مقدس محسوب می‌شد و هر طایفه‌یی مجاز بود تاسد تقدس را جز دربارهٔ توتم خود دربارهٔ توتم های دیگرقبایل شکسته وهمه نوع‌استفاده یی از آنها به عمل‌آورد. تمامی افسانه ها وروایات مذهبی واساطیر حاکی ازروابطی مرموزمیان توتم و افراد طایفه بود ، اما درآفریقاکمتراتفاق می‌افتادکه افراد خودرا ازاعقاب ونوادگان‌مستقیم توتم خویش به پندارند .

۴۰ ـ سازمان اجتماعی

تشکیلات اجتماعی ، گفت وگویی دربارهٔ طبقات اجتماعی ، طبقات وتفاهم واختلاف ، چگونگی وضع طبقات درجوامع بدوی آفریقایی ، تقسیمی کلی ، سه‌طبقهٔ اصلی، ظلم فرادستان وزورمندان استبداد وقدرت فردی ، اساس تقسیم مشاغل ، عدم درنظر گرفتن استعداد واستحقاق، مشاغل و مناصب موروثی. قدرت رئیس ، قانون و نحوهٔ آن ، دادگاه‌ودادگستری ، وضع‌جوانان‌درجامعه، دربارهٔ مراسم بلوغ وعلل این مراسم وآداب

پس از سازمان وتشکیلات خانوادگی از امور مشترك میان اقوام‌زنگی‌آفریقا، سازمان‌وتشکیلات‌اجتماعی بود . بدون‌شك میان هرگروه‌ازمردم درهرحال ودرجه‌یی ازبدویت نیزکه باشند، باز هم‌طبقاتی وجود دارند ، طبقاتی که زورمنداند وطبقاتی که فرو افتاده وضعیف اند ومردمی که متوسط الحال اند . این از اختصاصات‌وموارد لازم وحتمی هر اجتماعی است وتنها آن چه که مفاهیم وتعابیر خاصی به این موضوع می‌تواند به‌بخشد،شدت‌وضعف و به‌بیانی‌روشن‌تر نسبت‌است. طبقات‌اجتماعی‌درهرگروهی وابستگی دارد باموقعیت ودرجهٔ تمدن وفرهنگ آن اجتماع . میان اجتماعاتی باآن که طبقاتی وجود دارد ، تفاهم برقرار است ومیان گروه هایی دیگر تضادواختلاف . قابل ملاحظه است‌که در آفریقا نیزمیان بدویان همان اموری که موجب اختلافات طبقاتی میان جوامع متمدن می‌شود ، اختلاف‌به وجود می‌آورد ، وموارد‌ی‌که موجب سازش وتفاهم می‌گردد ، تفاهم وسازش ارمغان می‌دهد .

به طور کلی این گونه اجتماعات به سه دستهٔ متمایز تقسیم می‌شوند که عبارت‌انداز: رؤساواشراف، عامهٔ مردم‌وبزرگان‌وبندگان. اختلاف‌ازلحاظ‌شدت رفتار میان این دسته ها زیاد وجود داشت ، چون فرادستان نسبت به فرودستان باکمال قساوت و بی‌رحمی رفتار می‌کردند. اصل رفتار عبارت بود از اطاعت کهتران از مهتران. در خانواده فرزندان ملزم بودند تا از پدران و مادران فرمان برند و به همان نسبت در اجتماع جوانان در حاکمیت مطلق بزرگ تران قرار داشتند . این درواقع اصلی‌بود کلی ودرطایفه‌هاوپادشاهی‌ها نیزهم‌چنان‌برقرار بودورفتارسران و پادشاهان و رؤسا نسبت به زیردستان برهمین منوال بود ، یعنی رفتار و نحوهٔ عمل و برخورد زیردستان نسبت‌به رؤسا وسران وشاهان رفتاری بود خاضعانه وحاکی ازکمال

فروتنی و تواضع . درشیوه وسیستم حکومت وپادشاهی ، استبداد وقدرت فردی حکمروا بود و دموکراسی وآزادی به شکل‌هایی بسیار ابتدایی و غیرکافی گاه‌گاه درجوامع به نظرمی‌رسید . مشاغل و کارها وادارهٔ امور براساس استحقاق وقابلیت افراد مبتنی نبود ، بلکه برپایهٔ توارث وجود داشت . انتخابات عمومی وبرگزیدن نمایندگانی ازجانب افراد اجتماع نقشی بودگنگ و نامفهوم ، دررأس اجتماع و طایفه یاقبیله رئیس یا شاه وجود داشت واین سرکردهٔقوم ازبرای خود نمایندگان ووزیرانی داشت‌که درامور وتمشیت‌کارها یاری‌اش می‌دادند ، اما هیچ‌گاه رای مستقیم آنان درصورتی‌که برخلاف نظر رئیس بود ارزش اجرایی وقابلی پیدا نمی‌کرد و این تنها تشریفاتی بود از برای صاحبان ثروت ونفوذ واشراف قوم وقبیله . به‌طورکلی‌درصدر هیأت حاکمه رئیس‌قبیله وجود داشت ومشاغل سیاسی یاارثی بود ویا انتسابی ودراین هیأت حاکمه شور وحق رای وابراز نظرازوزیران ومشاوران سلب بود . البته این وضع وروشی‌بود. درجوامع بزرگ و پادشاهی‌ها، درحالی که دردهکده‌های کوچك وضع وحال‌جزاین‌بود، دراین دهکده‌ها اصل دموکراسی وآزادی وحقوق‌افراد محفوظ بود ، نیروی اجرایی‌که تحت نظرهیأت حاکمه‌یی جبار انجام وظیفه نمایند وجود نداشت ، بلکه همیشه اختلافات موجود به وسیلهٔ کدخدامنشی حل می‌شد . دررأس اجتماع این گونه دهکده‌ها ریش سفیدان ومعتمدان محل وجود داشتندکه درمواقع‌ضروری‌گرد هم جمع شده‌وبامشاوره وتبادل‌نظرامورراگره‌گشایی می‌نمودند .

آن چه که می‌تواند درسازمان سیاسی آفریقای جنوب صحرا مورد توجه‌قرار گیرد ، آن است که باتمام وجه اقتدار و استبداد فردی ، وخود کامگی‌هایی ناشی از عدم وجود دموکراسی ، مفهوم قانون و جنبهٔ نظری و تا حدودی عملی آن میان این جوامع چنان است‌که درتمدن‌های اروپایی ادراك شده است . از این لحاظ می‌توان موارد بسیارمشابه وانطباقی شگفت میان تمدن‌های اروپایی و تمدن‌هایی درآفریقای زنگی که اساس اقتصادی‌شان مبتنی برکشاورزی وگله داری است‌برقرار کرد . قدرت هر رئیس یا سرکرده‌یی نامحدود و بی‌پایان نبود ، بلکه تنها تاحدودی می‌توانست‌از قدرت ونفوذ خود درشیوهٔ خودکامگی‌سود جویی نماید. قوانین مکتوبی وجودنداشت

که همواره چون آیینه موادی رادرمواقع لزوم عرضه کند، بلکه قوانین به‌شکل‌شفاهی موجودیت داشت ودرسینه ومغز افراد نقش‌بود. این قوانین که سینه به‌سینه درنسل‌ها انتقال می‌یافت بااین وصف نمی‌توانست به‌وسیلهٔ سود جویان و مغرضان جرح‌وتعدیل ودیگر گونگی یابند، چون صراحتی‌قاطع داشتند وآگاهی ازآن هادرانحصارطبقه‌یی معین نبود ، بلکه‌یکی از موادآموزش جوانان همین قوانین ومعرفت بدان هامی‌بود. ازجمله‌کارهای یك رئیس یا سرکرده سامان دادن‌کارهاورفع اختلافات مردم‌وتمشیت امور بود . رئیس وسالار محضرش دادگاهی محسوب می‌گشت که متقاضیان وشاکیان بدان جا رجوع می‌کردند. وظیفهٔ رئیس‌آن بودکه به‌شکایات رسیدگی نموده وباکمال بصیرت و مطابق قوانین موجود رای دهد . اما درمجامع وگروه های بزرگ تری که ازلحاظ سازمان های سیاسی پیشرفته‌بودند ودوایر ومأموران‌دولتی دارای سلسله‌مراتب بودند، هرگاه ادارات دون مرتبه ازحل مشکلی‌عاجز می‌ماندند ، طرح‌آن رابه‌محاکم عالی تری احاله می‌کردند و درآن‌جا نیز هرگاه مشکل گره‌گشا نمی‌شد ، شورای وزیران می‌بایستی به بازگشایی پردازند وسرانجام عالی‌ترین مرجع شاه‌بود که حکم نهایی را صادر می‌کرد .

در بارهٔ دیگر گونی حال کودکان وارتقای شان به‌گروه بالغان ومردان رسمی قبیله ومراسم وآدابی دراین‌باره درقسمت های‌گذشته به‌حدکافی سخن رفت ، هم‌چنین دربخش استرالیا و اوقیانوسیه با تفصیل و تفسیری کامل درمورد چنین حالاتی‌مباحثی گذشت که دربارهٔ جوامع وقبایل آفریقایی نیز قابل مصداق است . درآفریقا مراسم بلوغ پسران وتااندازه‌یی دختران میان تمام جوامع وطوایف معمول ورایج‌بود. هدف این مراسم آماده نمودن جوانان برای پذیرش واحساس مسئولیت هایی بود که‌تاپیش از بلوغ ازحیطهٔ عمل شان ساقط بود . البته درکنار انگیزش مسئولیت اهدافی دیگر نیز در کار بود که از آن جمله بایستی کودکان را برای مواجهه با زندگانی پررنج‌وتعبی‌آماده‌نمایند وقدرت‌تحمل شان رادربرابر شداید ورنج ها افزون سازند . ازبرای نیل به‌این منظور درمحیطی خارج ازدهکده جاهایی وسیع می‌ساختند وچون پسران ودخترانی چند به مرحلهٔ بلوغ باز می‌رسیدند گروهی از آنان تشکیل داده و

به‌آن مراکز می‌فرستادند تا تحت مراقبت و تعلیم و تربیت قرار گیرند. این مراکز زیر نظر جادوگران، کاهنان و دانایان قوم اداره می‌شد. در نقاط مختلف دوران این انزوا و جنگل نشینی کم و زیاد می‌شد. حداقل پانزده تا بیست روز و حداکثر سه ماه به طول می‌انجامید. پدران و مادران و اقوام جوانان در این دوران حق ملاقات آنان را نداشتند. منهیات و محرماتی بسیار کار و کردار و افعال و خوراك جوانان را مقید می‌نمود، با ایجاد دلهره و ترس و هراس آنان را به وحشت می‌انداختند و شکنجه های بدنی بسیاری را تحمل می‌کردند، هم‌چنین به وسیلهٔ جادوان و کاهنان و دانایان به‌آنان سحر و جادو می‌آموختند. آداب و رسوم جامعه را یادگیرشان می‌کردند، از تابوها و منهیات آگاهی‌شان می‌دادند، مسایل جنسی را برای شان مفهوم می‌نمودند و رقص و موسیقی و آوازه خوانی و انواع کارهای دستی و حرف و صنایع را به‌آنان می‌آموختند، قوانین را یادشان داده و از اساطیر و افسانه ها و اصول مذهبی حکایاتی برای شان نقل می‌کردند. شکنجه های واپسین مربوط بود به ختنهٔ پسران و دختران، چون اغلب طوایف و قبایل آفریقایی لب های آلت تناسلی دختران را می‌بریدند و یا به‌گونه هایی دیگر به عملیاتی این گونه دست می‌یازیدند، از آن پس شکاف‌هایی که بر نقاط گوناگون بدن برای ایجاد نقش و نگارهایی که علامت طایفه بود آغاز می‌شد و خال‌کوبی نیز طی مراسمی در همین دوران انجام می‌گرفت.

به‌این ترتیب بود که نوجوانان دوران معینی را که همراه با ناراحتی‌ها و رنج‌های بسیاری محسوب می‌گشت گذرانیده و طی جشنی با شکوه ورود و بازگشت‌شان به‌صورت مردان و زنانی بالغ به جامعه برگزار می‌شد و دیگر اینان افرادی مسئول شناخته شده و چون بالغان در برابر قانون و حقوق عمومی یکسان بودند.

۴۱ ـ اصول مشترك ديانت وجادوی زنگيان

موارد مشترك دردیانت ، نیاگان پرستی ، عناصراجتماعی‌وملی این‌دیانت مشترك ، مسألهٔ مرگ وبقای روح ، دربارهٔ جهانی دیگر ، تأثیرمردگان در زندگی زندگان ، مرده پرستی و پرستش ارواح ، ارواح موردپرستش ، خدایان ودستگاه‌های آنان ، سحروجادو ، تطبیقی از بدویان‌ومردم متمدن ، نفوذ سحر وجادو درتمامی‌امورزندگی، اصناف وطبقات ساحران وکاهنان ، کار کهنه ، شاه‌رئیس‌روحانی طایفه ، جادوگران ، دودستهٔ‌جادویی ،دربارهٔ کارهردسته ومراسم وآداب‌جادویی

در دیانت، مورد مشترك‌عبارت‌بود از نیاگان‌پرستی .دراین عبارت‌کوتاه‌مفاهیمی بسیار جالب نهفته است ، نیاگان پرستی تنها یك‌روش‌پرستش وعبارت سادهٔ مذهبی‌نبود بلکه مذهب وآداب وتشریفات بسیار وشعایر جالب توجه وشگفت این مذهب عمومی مفاهیم بسیاری رابرای کاوش وپژوهش ارائه می‌دهد. این مذهب وسیله‌یی‌بوداز برای ابراز احساسات قومی ، انگیزش احساس افراد یك گروه برای ایجاد شور وهیجان و افتخار وغرور، وسیله‌یی بوداز برای‌احترام وبزرگ داشت خاطرهٔ قهرمانان ، پهلوانان ومردان شجاع واین خود روح قهرمانی را درمردم زنده نگاه می‌داشت وحق شناسی آنان را نسبت به افراد برجسته‌یی که درگذشته‌بودند به جلوه‌گاه نمایش درمی‌آورد. این‌ها و بسیاری دیگر از اموری که مربوط به‌اجتماع واحساسات دسته جمعی‌می‌شد، تحت عنوان مذهب نیاگان پرستی ، دیانت عمومی اقوام آفریقایی محسوب می‌گشت. نوعی گذشته گرایی‌بود از برای ایجاد روحی شورانگیز درمردم‌که موجب جنبش‌توده می‌شد وآیاهمین مراسم ومفاهیم وآداب‌ورسوم میان‌جوامع متمدن برقرار ورایج‌نیست که بسیاری اوقات باشدت وهیجانی بیشتر به‌آنها گرایش می‌شود ؟ بدون شك چنین است . مرزهایی میان قهرمان پرستی وزنده نگاه داشتن خاطرهٔ مردان بزرگ با نیاگان پرستی بسیار ناچیز است .

به هرانجام نیاگان پرستی وجه مشترك دیانت آفریقای زنگی است . آن‌چه که ازدیدگاه تطبیق ومقایسه شاید جلب نظر بیشتری‌نماید این است‌که دراین‌پرستش توجه اصلی به جانب بانیان قوم وطایفه و سردودمان‌ها و قهرمانان وپهلوانانی‌بود که کارهای برجسته شان خاطره ها شان رازنده نگاه داشته‌بود .

مرگ پایان کلی زندگی محسوب نمی‌شد ، بلکه پلی شمارده می‌گشت از برای گذرگردن به سوی یك زندگانی دیگر ، این زندگانی پسین درجهان مینوی قرارگاهی نمی‌یافت ، نه برفراز ابرها بهشتی واقع بود نعمت ریخته و سرورانگیخته و نه در ژرفای زمین دوزخی قرارداشت هراس‌انگیز وجان‌فرسای و دهشت‌ناك ، بلکه زندگی پسین ارواح درهمان فضایی ادامه می‌یافت که زندگانی جسمانی‌شان ختام پذیرفته بود ارواح نه زجر و شکنجه‌یی را متحمل می‌شدند و نه از سعادت و نعم و خوشی‌هایی برخوردار بودند . ارواح کهتر مردان به شمار نبود چون منشأاثر خیر وشری نبودند وشاید چون بابلیان وسومریان ویهودیان قدیم و همچنین رومیان باستان برای مهتر مردان جاودانگی روحی می‌شناختند . اما مردگان معمولی نیز چنان‌که گذشت ودر-بندهای پیشین در باره‌اش سخن گفته شد ، چندان بی‌تأثیر به حال زندگان نبودند . دراین آیین نیاگان پرستی ایمانی بسیاری قوی وباوری پندارگونه وجودداشت دال براین که مردگان در زندگی اقوام وخویشان خود دخالت می‌کنند و باشور وعلاقهٔ خاصی در زندگی‌شان نظارت می‌ورزند و به آنان کومك و یاری می‌کنند و یا ضرر و زیان می‌رسانند . پس لازم می‌آمد تا زندگان وسایلی برانگیزند تا مردگان همواره از آنان راضی ودلخوش باشند . همین پندار این‌زمان نیز میان مردم متمدن وجود دارد حرف‌زدن وبدگویی پشت‌سر مرده را بسیار بد می‌دانند ، چون‌ممکن است مرده بر-ضدشان اقدام نماید ، ترس از «نفرین مرده» در اذهان خرافی رسوخی فراوان دارد و می‌کوشند تاباخیرات و مبرات آنان‌را دلخوش‌کرده و رضایت‌شان را فراهم سازند . زنگیان آفریقایی نیز رفتاری این‌گونه می‌کردند و معتقد بودند که بانذر و نیاز و خیرات‌واهدای هدایا وپیش‌کش‌ها می‌توانند دفع شر و زیان مردگان را نموده و از یاری‌شان برخوردار شوند . مبنای اساسی مذهب این بود و برهمین پایه در نواحی ونقاط مختلف و میان مردم وگروه‌ها و طوایف‌گوناگون روش‌ها و نحله‌هایی به وجود آمد که همان آیین های محلی را تشکیل می‌دهند که در باره‌شان به تفصیل گفت وگو شد .

عناصر مورد پرستش درتمام نقاطی‌که شیوه نیاگان پرستی رواج داشت منحصر

به ارواح نبودند ، بلکه خدایانی غیرانسانی نیز درکنارشان پرستیده می‌شدندو نوع این خدایان به نسبت شرایط محیط ووضع طبیعی واجتماعی تغییر و تبدیل‌می‌یافت. جایی بت‌پرستی وجایی جانورپرستی رواج داشت‌ودر نقاطی نیز طبیعت‌پرستی رسوخ بیشتری پیدا کرده بود ، ــ اما هرگاه ازکشورهای بزرگ پادشاهی بگذریم در همه جا خدایان پرستی دون مرتبه و تحت‌الشعاع نیاگان پرستی بود و چنان که ذکر شد تنها در پادشاهی‌های بزرگ این وضع برقرارنبودکه در باره‌شان سخن خواهدآمد .

میان این مردم بدوی و ساده اندیش سحر و جادو نفوذی بسیار ژرف و عمیق داشت و برگزاری تمامی امور زندگانی‌شان وابسته به این امر بود . هرکاری و دست‌یازی به هراقدامی یا بانظرجادوگران،کاهنان و پیش‌گویان انجام می‌گرفت و یا پاره‌یی از حوادث‌کوچك موجب می‌شد که‌آن عمل وکار انجام‌گیرد یا متوقف ماند . دراین جا مردم متمدن سخت اقوام بدوی را به مسخره و استهزاگرفته و با شرح این گونه عقایدوافکارو اعمال شان تحت‌عنوان «فرهنگ‌وحشیان» یادمی‌نمایند، امالازم به یادآوری واشاره است که هیچ فاصله‌یی میان آیین،عادات و رسوم بدویان یا مردم متمدن وجودندارد . بسیاری‌ازمردم متمدن عصر ماکه در قلب‌کشورهای بزرگ‌تمدن خیززندگی‌می‌کنند ، جادوگران‌وغیب‌گویان ، رمالان‌وفال‌زنان از جملهٔ‌مشاوران‌شان بشمار می‌روند . درهردوره‌یی از تمدن تا کنون که به کاوش و تحقیق پرداخته شود بسیاری فراوان‌ازاین‌اعمال قابل ذکراست قدرت جادوگران وساحران‌گذشته،امروزه در بساط رمالان‌وفال‌گیران‌وغیب‌گویان وکف بینان تجدید حیات دارد . برای انجام هر عملی مردم دست به دامان این‌گروه می‌شوند، و این را به عیان ملاحظه می‌کنیم . ازسویی دیگر تمامی اشیاء و حوادث به دو دسته تقسیم می‌شوندکه پاره‌یی‌شان نشان شگون وآمدکار و خیراست و بخشی‌شان علامت شرو ناکامی و زیان می‌باشد . دیدار گربهٔ سیاه شوم‌است وچه بسا که بسیاری ازکسان درحال اقدام به‌کاری مهم‌وحیاتی‌با ـ دیدار این چنین حیوانی دست ازکار فروکشیده و بالنتیجه زیان‌هایی برای خود و دیگران به بار می‌آورند . خنده وگریهٔ جغدنشان عروسی وعزاست،پریدن پلك‌چشم نشان خبر خوش است ، لقمه درگلوگیرکردن ،کف دست وپاخارش‌کردن وبسیاری‌از

این حوادث یا نشان‌های خیراند و یا شر . عطسه زدن علامت صبر کردن است و چنان‌که کسی کاری مهم وفوتی در دست داشت هرگاه خودش و یاکسی دیگر عطسه زد بایستی بلافاصله دست از کار بدارد . اقدام به هرکاری لازم به استخاره و مشورت با طاق و جفت بودن مشتی سنگ وگل می‌باشد و بسیاری ازاین‌گونه اعتقادات که در کتابی بسیار بزرگ نیز نگنجد .

هرگاه با دوری ازتعصب درصدد تطبیق برآییم ، بدویان رانسبت به متمدنان مردمی بافرهنگ و فرزانه خواهیم یافت واین جا است که گفته می‌شود تطبیق آداب ورسوم بدویان ومردم متمدن نتایجی به دست می‌دهد که شگفت‌انگیز و اعجاب‌آور خواهد بود . به هرحال پس‌از بیان این قسمت که گویا معترضه بنماید عطف توجهی می‌شود به‌دستگاه‌کهانت و جادوگری. دررأس جادوگران، حکیم باشیان قرار داشتند که‌در اصطلاح ازآنان « پزشك ـ جادوگر » یادکرد می‌شود . اینان مردانی بودندکه ازاعمال جادویی درراه خیرو سعادت وبهبود مردم استفاده می‌کردندو طبیبانی بودندکه از امور جادویی آگاهی داشته وبه درمان بیماران می‌پرداختند . مردم نسبت به این دسته اعتقادی داشته و در اعزاز و احترام‌شان فروگذاری نمی‌کردند . طبقه‌یی دیگر کاهنانی بودندکه کارشان جنبهٔ تشریفاتی داشت‌و سرپرستی بت‌خانه‌ها و معابد و تیمار خدایان بااینان بود، وظیفه‌شان راه‌نمایی مردم برای‌زیارت خدایان وانجام تشریفات قربانی ورابطه‌شدن میان‌خدایان وآدمیان می‌بود ومعاش‌شان ازنذوری‌که برای‌خدایان پرداخت می‌شد تأمین میگشت وچون خدایانی‌که از سنگ وچوب بودند نه احتیاج به خوراکی داشتند و نه از هدایا می‌توانستند استفاده‌کنند به همین‌جهت وضع‌کاهنان خوب و روبراه بود. اما این‌کاهنان‌تنهاتیمار دارخدایان وسرپرست خدا خانه‌ها بودند و مراسم و تشریفات پرستش نیاگان و برگزاری اموری در این باره تحت نظارت و سرپرستی‌شان قرار نداشت ، بلکه رئیس و سرکردهٔ قوم مسئول مستقیم این مهم بود وگروه خویشاوندان یاری‌اش می‌دادند . در این جا است که متوجه می‌شویم کاهن اعظم‌رئیس قبیله یا طایفه می‌باشدو «شاه‌ـکاهن» یعنی‌رؤسایی‌که امور روحانی وسیاسی هردو را سرپرستی می‌کردند ازامور مشترکی بود میان اقوام آفریقایی . تا چندی

پیش درتمام دنیای‌متمدن این چنین روشی معمول‌وسلاطین و شاهان هم ریاست‌اداری و سیاسی را داشتند و هم ریاست روحانی را . هم چنان که کار حکیم‌باشیان یا پزشکان جادوگر منحصراً درمان گری و شفای بیماران بود ، دسته‌یی دیگر وجود داشتندکه‌گروه پیش‌گویان بودند . کار اینان نیز گزارش حوادث آینده وفاش‌نمودن اسرار زندگی مردمان در آینده بود ونحوهٔ‌کارشان باجادوگران حرفه‌یی تمایز داشت چون درآن امور مداخله‌یی‌ننموده و به رشتهٔ تخصصی خویش می‌پرداختند .جادوگران حرفه‌یی مورد ترس و هراس ونفرت مردم بودند و وسیله‌یی محسوب می‌گشتند برای انتقام جویی مردم و تسویه حساب شان نسبت به هم و چنان که در شواهدی در بندهای گذشته اشاره شد ، مردم نسبت به اینان بدبین بوده و نفرت داشتند و در مواقع مناسب که احساسات توده تحریك می‌شد عده‌یی از آنان به قتل می‌رسیدند .

در بارهٔ پزشکان جادوگر بایستی چندکلمه‌یی بیشتر سخن گفته شود. به جای خودگفتیم‌که میان اغلب اقوام ابتدایی دو دسته از جادوگران وجود داشتند با موقعیت وطرزکار وفکر و روشی‌کاملا متضاد : دسته‌یی جادوگران بد خیم وبدسرشت بودندکه اعمال وافعال‌شان موجب‌ناراحتی مردم وشرور واختلاف‌وستیزه میان جمعیت‌می‌گشت، اما دستهٔ دوم‌که همین پزشکان جادوگر باشندمردمانی بودند نیك سیرت و مردم‌دوست که ازاعتماد و وثوق جمعیت برخورداری داشتند. اینان از همه نوع جادوها آگاهی داشتند و وسعت معلومات‌شان‌گسترده وشامل بود و شفابخشی و درمان‌گری تنها جزیی محسوب می‌گشت ازکارهاشان .میان اقوام سرخ‌پوست، تیره‌پوستان استرالیا وبدویان جزایر حوزهٔ اوقیانوس کبیر این جادوان اهمیتی داشتند بسیار ، چون‌گذشته از امور خیری‌که به وسیلهٔ آنان انجام می‌گرفت، پادزهری بودند دربرابر جادوگران بدکنش که سمی کشنده محسوب می‌گشتند. اینان با اعمال خود سدی می‌کشیدند دربرابر بد خواهی‌های جادوگران زیان کار و بـه همین جهت در قبیله و میان گروه مـوقعیتی داشتند ممتاز .

اما دربارهٔ جادوگران بدکنش و زیان رسان عقایدی بسیار وجود داشت که به موجب این نوع افکارو روش، به جزیی‌از شیوهٔ روان‌شناسی بدویان پی‌خواهیم برد.

به موجب این دستگاه روان سنجی، خوبی و بدی کسان امری است فطری نه اکتسابی. هر کسی در بدو تولد خصیصهٔ خوبی و یا بدی را با خود دارد و این اصلی است در اعتقاد به جبر و سرنوشت. پس مشاهده می‌شود که یك اصل روانی چگونه به یك مسألهٔ اساسی فلسفی می‌پیوندد. بنابر اعتقاد عمومی جادوگر بودن امری بود فطری و غریزی، یك جادوگر بدخیم هنگامی که متولد می‌شد یك جادوگر بدکار بود و این نه به اراده و خواست و تمایل وی وابستگی داشت و نه بعدها بر اثر تأثیر محیط اجتماعی تکوین پیدا می‌کرد. امر توارث نیز در این مسألهٔ نقشی داشت و این مسأله را از آن‌جایی که پیشهٔ جادوگری در آفریقا ارثی است می‌توان تأیید کرد. عامل این توارث عبارت است از «مادهٔ جادویی» که عبارت است از یك مادهٔ لزج و سپید رنگ، و این ماده از راه توارث از پدر به پسر منتقل می‌شد. اما مواردی نیز وجود داشت که به موجب آن‌ها ممکن بود به طرق و شیوه‌های خاصی این ماده کسب شده و جادوگرانی تازه که خارج از حلقهٔ توارث بودند به جمع جادوگران افزوده شوند و این مسأله به وسیلهٔ خود جادوگران عملی می‌شد که دست پروردگان قابل اعتمادشان را نیز جادوگر می‌نمودند.

اعمال و رفتار جادوان همواره زیان‌بخش و بدفرجام بود. افراد این گروه کینه و دشمنی خاصی نسبت به مردمی که طردشان کرده و دشمنانه با آنان عمل می‌کردند ابراز می‌داشتند، اعمال‌شان ارادی نبود و به طور کلی دشمن بشر و بشریت بودند و بر همین پایه بود که قتل‌شان واجب و خون‌شان مباح محسوب می‌گشت. آن چه که قابل توجه بیشتری است آن که چه بسا کسانی بودند که جادوگر زیان بخش محسوب می‌شدند و خود از این مهم آگاهی نداشتند و پاره‌یی اوقات بر اثر حوادث و پیش‌آمدهای سویی میان گروه ناگهان به این جرم دست‌گیر شده و به قتل می‌رسیدند. پس در جوامع آفریقایی تهمت جادوگری وسیله‌یی نیز محسوب می‌گشت از برای مقاصد خصوصی و انتقام جویی افراد. اما تنها «پزشك جادوگر» بود که می‌توانست این چنین کسانی را تشخیص داده و معرفی نماید. پزشك جادوگر با جادوی ویژه‌اش و تیزنگری خود که از خصایص حرفه‌اش بود، تشخیص می‌داد که فردی یا افرادی در داخل گروه دارای «مادهٔ جادویی» می‌باشند و به همین جهت آنان را به گروهٔ مسئول جمعیت معرفی می‌نمود.

پزشکان جادوگر درکار خود حالت انفرادی داشتند و درحالی که از پشتیبانی مردم برخورداری کامل داشتند با عزت و احترام داخل گروه زندگی می‌کردند. اما جادوگران بدکنش و زیان‌بخش به طور دسته‌جمعی در خارج دهکده و درجنگل زندگی می‌کردند در حالی که از اجتماع طرد شده و هر لحظه دغدغهٔ خاطر داشتند که محل‌شان شناخته شده و دستگیر و اعدام گردند. این جادوگران در جلسات مشترك خود همواره درکار طرح نقشه‌هایی اهریمنانه وشیطانی بودند تا برضد وعلیه مردم از آن‌ها استفاده به‌برند وکار جادوگران پزشك وحامی مردم نیز آن بود که اقدامات آنان رامنتفی ساخته ومحل اختفاشان را کشف نمایند، و هرکسی که به وسیلهٔ این پزشکان جادوگر متهم به جادوگری می‌شد قتل‌اش حتمی بود.

کار پزشکان- جادوگر جز آن چه که تاکنون ذکر شد، فراهم آوردن وسایلی بود برای مردم جهت تقرب به خدایان و ارواح بزرگ طایفه برای بر آورده شدن نیازمندیهاشان. اساس این کار عبارت بود از ساختن انواع طلسم‌ها و پیکره‌ها و مجسمه‌های گوناگون که دارای خواص و نیروهایی فوق‌العاده بودند. عروسك‌ها و پیکره‌هایی که این ساحران می‌ساختند در واقع خدایان کوچك و سر دستی بودند که وظیفه داشتند درخواست‌های صاحبان‌شان را اجابت نمایند. میان یهودیان و بابلیان باستان وملل و اقوام قدیم در خاورمیانه وخاور دور، این‌ها همان خدایان یا بت‌های کوچك فردی و خانوادگی محسوب می‌شدند. در ساختمان فنی این عروسك‌های ساحران موادا بتدایی وساده به‌کار می‌رفت و این مواد عبارت بودند از عناصری که از گیاهان و جانوران و چیزهایی دیگر به دست می‌آمد. درآغاز این‌ها تندیسه‌های کوچك و عروسك‌های معمولی بودند، اما هرفردی که از جادوگری یکی از این‌هارا دریافت می‌کرد، می‌کوشید تا با دادن نذورو هدایا وپیش‌کش‌ها وقربانی نیروو قدرت درشان به دمد و چون کم‌کم به این وسیله نیرومند وصاحب قدرت می‌شدند توانایی می‌یافتند تا دعاها و درخواست‌های آدمیان را بشنوند وآن‌ها را اجابت نمایند وسعادت و نیك بختی‌شان را فراهم کنند. سرنوشت افراد به زودی پیوستگی پیدا می‌کرد با خواست ونظر این کهتر خدایان. شاید کنه عقاید مردم چنان بود که اینان فرزندان مهتر خدایان‌اند، مهتر خدایانی که در

معابد و خدا خانه‌ها تحت سرپرستی و تیمارکاهنان قرار دارند و این‌کهتر خدایان یا خدازادگان می‌توانند به سود یا زیان دارندگان خود نزد پدران‌شان وساطت نمایند. باری سرنوشت افراد وابستگی داشت با خواست وتمایل عروسك‌ها و این تندیسه‌های کوچك ممکن بود یا موجب سعادت برای فرد گردند و یا سبب فلاکت‌اش را فراهم کنند. قدرت واثربخشی عروسك‌ها بستگی مستقیمی داشت با موادی‌که ازآن درست شده بودند وگاه ازبرای ساختن طلسم‌هایی‌مؤثرتر و دقیق‌تر ازگوشت وپوست و خون و استخوان آدمی استفاده می‌شد. ساختن طلسم‌هایی برای دوری ازچشم‌زخم ومصون ماندن از جادوهای بد ومورد حمله قرارنگرفتن به وسیلهٔ ارواح خبیثه و شیاطین نیز درعهدهٔ پزشکان ـ جادوگر بود وکمتر فردی را می‌شد پیدا نمود که تعدادی از این طلسم‌ها به همراه نداشته باشد.

۴۲ـ تمدن گاوداران

دو تمدن اساسی درآفریقای زنگی ، تمدن کشاورزان ، تمدن گاوداران ، اساس این بحث، اصل‌ومنشأ گاوداری‌درآفریقا کشاورزی‌وچگونگی‌توسعهٔ آن، نقش‌اقتصادی‌گاو، پدرشاهی‌درجماعات گاودار ، گاوداری‌وامورجنسی، گاوواساس‌ازدواج‌وعروسی ،روابط‌آدمی‌باگاو،استفاده‌های‌غذایی، شیروخون‌گاو،اصالت تمدن‌گاوداران‌آفریقای‌زنگی،خون‌نوشی ازبقایای‌دوران شکارورزی‌است صنعت وهنر، لباس وپوشاك

در آفریقای جنوب صحرا دونوع تمدن دیگروجود داردکه اساس یکی ازآن دو، گاوداری است وموسوم است به‌تمدن لبنی وپایهٔ آن دیگری‌کشاورزی است. در بارهٔ‌گاو و گاو داری و ارزش اقتصادی این حیوانی‌که از ایام‌کهن مورد توجه مردم بوده‌است از لحاظی درمباحث پیشین سخن‌گفته شد ، لیکن اینك به‌جا است تا در چند بندی‌از تمدن‌گاوداران و دیانت‌شان واشاراتی به موارد مشترك این مردم در فرهنگ وتمدن با دیگراقوام سخن‌گفته شود تا هم‌پایه واساس مطالب‌گذشته در بارهٔ اقوام‌گله‌دار روشن شود وهم از لحاظ موارد مشترك ومتشابهی‌که در این بندها مورد نظراست آگاهی‌هایی‌کلی حاصل آید. درعهد نوسنگی Neolitic مهاجرانی‌که از آسیا واروپا به‌آفریقا مهاجرت‌کردند ، گاو را نیزهمراه خود به‌این قاره آوردند.

گله‌داران در نقاطی مستقر شدند که قابل کشاورزی نبود و به‌همین جهت به‌وسیلهٔ گاوان خود نوعی تمدن لبنی در آن نقاط به‌وجود آوردند که از لحاظ پاره‌یی جهات همانند بود با نوع تمدن لبنی اروپایی و آسیایی . کسانی‌که در توسعه و گسترش این تمدن دست داشتند ، اغلب از زنگیان آفریقایی بودند اما میان‌شان دسته‌هایی نیز ملاحظه می‌شدند که نژاد قفقازی داشتند . آن چه‌که از قراین و حاصل تحقیقات برمی‌آید ، منشأ پیدایش تمدن لبنی سودان شرقی بوده‌است و در همین منطقه بود که در دوران‌های بعدی خصوصیات برجستهٔ این تمدن به‌جلوه‌گری درآمد . در دوران نو سنگی تأمین معاش اگرچه به‌احتمال نیمی از حیوانات اهلی به‌عمل می‌آمد ، اما نیم قابل ملاحظهٔ تأمین معاش از راه شکار و رزی و آذوقه‌گرد آوری سامان می‌یافت . اقوامی بودند چون **هوت‌تن‌توت** Hottentot و **بوش‌من** Bushmen ها که از راه شکار و آذوقه‌گرد آوری زندگی می‌کردند و معرفتی به‌کشاورزی و امر زراعت نداشتند .

اصل و منشأ تمدن لبنی در آفریقا براساس و پایهٔ گاوداری و پرورش و تربیت این حیوان جهت بهره برداری بود. البته دام‌هایی دیگر نیز چون گوسپند و بز به تعداد کمی پرورش داده می‌شد ، اما ارزش اقتصادی چندانی نداشتند . در دوران‌های تاریخی هر جا که در آفریقا تمدن‌های لبنی رسوخ داشت ، مردم علاوه بر دام داری اندکی به‌کار کشاورزی نیز می‌پرداختند ، اما از سدهٔ هفدهم به‌بعد محصولاتی که از قارهٔ امریکا وارد شد در توسعهٔ کشاورزی و گسترش آن نقش مهمی بازی کرد و این محصولات اقلامی بودند چون ذرت و انواع بادام‌های زمینی و مانیوك یا دانه‌یی که از سایش آن آرد به‌دست می‌آید و کدوی تنبل و یکی دو محصول دیگر. این‌ها در موارد و آزمایش‌های اولیه در کشت و زرع در زمین‌ها و جلگه‌های آفریقا نتایج مطلوبی را حاصل دادند و زمین آفریقا استعدادی در پرورش این اقلام غذایی داشت ، به‌همین جهت رستاخیزی در کار کشاورزی حاصل شد و جماعات بسیاری که تمدن لبنی داشتند به‌کشاورزی نیز پرداختند .

دربارهٔ گاو و نقش اقتصادی آن نیز در ضمن گفت‌وگو از قبایل مختلف یاد کردهایی شد و در این‌جا به ذکر موارد ناگفته در این باره می‌پردازیم . گاوان در هر طایفه و

گروه کوچك و بزرگی موجب ایجاد تمدن ، فرهنگ وانگیزش احساسات افراد می‌شدند . در جماعات گاودار ، گاوان اساس معاش واقتصاد بودند و تمامی کارهای مربوط به گاوان توسط مردان انجام می‌گرفت و برهمین مبنا در خانواده اصالت پدری یاسیستم پدرشاهی **Patriarchat** برقرار بود ونسب ازجانب پدر برده می‌شد . دربارهٔ شیربها یاقیمت دخترانی که عروس می‌شدند تذکراتی داده‌شد وگفتیم که شیربهای دختران از جانب داماد یاپدر وخانوادهٔ اوبه وسیلهٔ تعدادی گاو پرداخته می‌شد . این چنین رسمی موجب نوعی جدید وتازه در تحریم جنسی میان پسران ودختران می‌شد ، به این معنی که هرگاه دختروپسری شیربهای مادران‌شان ازگاوان یك گلهٔ واحدپرداخته شده بود در شبکهٔ تحریم جنسی قرار گرفته ونسبت به‌هم محرم بوده و نمی‌توانستند ازدواج کنند .

میان پاره‌یی ازقبایل چنان مرسوم بودکه مرد جوانی به‌هنگام عروسی چون قصد ازدواج می‌کرد ، خویشاوندان وبستگانش برای تسریع کار به‌عنوان هدیه‌وپیش‌کش تعدادگاوهای لازم راجهت خریداری عروس‌گرد آورده وبه‌او می‌دادند ، اما در طایفه هرگاه جوانی به هنگام عروسی آنقدر قدرت و تمکن داشت که می‌توانست شخصاً وازمال خودگاوان مورد ادعای پدردختررا به‌دهد ، این امری غیرمترقبه‌اعلام شده وآن شخص مقام ومنزلتی بسیاریافته وبه‌عنوان سردودمان خانواده معرفی‌می‌شد واز آن پس شجرهٔ خانوادگی قبلی منسوخ وباطل شده ودرخانواده اسم ونسب از او برده می‌شد وپس ازمرگ روح‌اش درحلقهٔ ارواح نیاگان مورد پرستش وعبادت واقع می‌شد . همچنان‌که دربرخی ازطوایف وقبایل میزان ثروت‌کسی تعداد زنان‌اش بود و هرفردی‌که بیشترزن داشت ثروت‌مند ترمحسوب می‌گشت ، در پاره‌یی از طوایف و به ویژه میان اقوام گاو دار میزان ثروت هرکسی بستگی‌داشت به شمارهٔ گاوان‌اش . هرچه تعدادگاوهای فردی بیشتربود ، به همان نسبت ثروت مندترمحسوب می‌گشت . قابل اهمیت کمیت‌بود نه کیفیت ومرغوب بودن گاوها ، درمثل هرگاه‌کسی پنجاه‌رأس گاو سالم ونیرومندداشت وکسی دیگرشست گاو مریض ومردنی ، اهمیت آن‌که‌شست گاو داشت بسیار بیشتر وثروت مندتر محسوب می‌شد واین‌مافوق بودن‌کمیت برکیفیت

برمبنای ذهن ساده و بدوی این مردم‌است . مهر ومحبت وعلاقهٔ مردم به گاو های‌شان بسیار فراوان ومشفقانه بود . هرفردی گاوهای خودرا یکان یکان می‌شناخت وچون هم جنسان خود باآنان رفتار می‌کرد ، حتاگاه کسانی که دارای‌چندسدرأس گاو بودند آن هارا یك یك بامشخصات وعلایم شان می شناختند وازدام های دیگران به‌آسانی تمیزشان می‌دادند . مهرومحبت و مودت‌شان نسبت به گاو هاشان به همان نسبتی بود که به فرزندان وزنان خود مهر می ورزیدند وگاه بیشتر .جایگاه‌گاو ها شب هنگام درمرکز دهکده بود ودایره‌یی ازکلبه‌ها وگاه چپرهایی نیز گرد کلبه ها می‌کشیدند. محافظت وچراندن گاوها به وسیلهٔ چوپانان انجام می‌شد . هرروز دونوبت صبح گاه‌و شامگاه شیرگاوان را می‌دوشیدند وهرچندگاهی به نرمی یکی ازرگ های گاوی را گشوده ویاشکافی درنقطیی ازبدنش ایجاد کرده ومقداری خون آنان رامی‌گرفتند . خون راگاه بامخلوط شیروگاه به‌طورخالص‌می‌نوشیدند واین بهترین خوراك شان‌بود. به طور کلی اقوام گاو دار دراین امر ، یعنی‌خون نوشی افراط نمی کردند چون به تجربه دریافته بودندکه این امر موجب ضعیف شدن و تلف‌گشتن حیوانات محبوب‌شان می‌شود . اما**ماسایی**Masai هاچنان‌که ذکرشان گذشت دراین‌کار افراط بسیاری می‌کردند وبه همین جهت گاوان این‌غولان خون‌آشام درتمام جهان به نحیفی‌ونزاری مشهوراند .

به این نکته بایستی اشاره‌شودکه چنین روشی میان مصریان‌به هیچ وجه‌معمول نبوده‌است ومصریان هیچ گاه خون‌گاوان را درتحت هیچ عنوانی نمی‌نوشیده‌اند بلکه ازآن پرهیزنموده ونزدشان حرام‌بوده‌است . این خود دلیلی‌روشن وگویااست برصدق این مطلب‌که تمدن گاوداری آفریقاازتمدن های سامی مشخص‌ومجزاست واین‌چنین تمدنی درهمان آفریقای جنوبی پرورش یافته و به ثمررسیده است . هم چنین تغذیه ازخون دام‌ها وعادت به‌آن‌ثابت می‌کندکه‌به وجودآورندگان‌تمدن گاوداری درآفریقا ازراه شکارچی‌گری زندگی می‌کرده‌اند چون نزد اقوام شکارچی‌خون جانوران‌یکی ازاقلام عمدهٔ غذایی بوده‌است .

اقوام وگروه های دام دار وگاو چران درازمنهٔ تاریخی به‌شکار و شکارورزی

خوی‌گر بودند ،اما آن‌چه که جای بسی‌شگفتی است آن‌که این‌شکار های دسته‌جمعی جنبهٔ تفننی و ورزشی داشته است نه بر آن‌که به‌قصد تهیهٔ گوشت وکومك معاش دراین اقدام دست یازی کرده باشند . اینان مراسم این شکار تفنن گونه را به شکل گروهی فراهم آورده و به شکار جانوران وحشی می‌پرداختند . اما گاو داران متوجه بودند که این امر تاچه حد و اندازه‌یی از برای گروه‌هایی که از راه شکارورزی و آذوقه گردآوری زندگی می‌کردند حیاتی‌وضرور بودو به همین مناسبت‌قسمت‌هایی‌اززمین‌های خود را برای شکارچی‌گری به آنان اجاره می‌دادند و شکارورزان به جای آن ازپوست حیوانات بهای‌آن‌راپرداخته وگاو داران لباس‌وپوشاك خودرا ازاین‌راه تأمین می نمودند . میان جوامع گله دار تمدن درمراحل پستی قرارداشت . ابزارسازی و تنوع ادوات‌کارهیچ پیشرفت ومهارت ویژه‌یی را بیان نمی داشت ، ازآهن‌که درفلات به وفوریافت می‌شد چنان‌که بایسته‌بودسودبری نمی‌شد وهنوزجنبهٔ تشریفاتی راارائه می‌کرد . ازآهن زینت آلات وجنگ افزار ساخته می‌شد و چلنگران دراین ساخت وسازچرب دستی نشان می‌دادند . صنف‌چلنگروصنعت‌کاران آهن ساز گروهی‌همبسته ومشخص درجامعه‌بودند وباآن‌که‌کارشان اهمیتی‌شایان داشت‌ونیازمندی عمومی‌برآن برانگیخته‌بود، خودشان از طبقات پست جامعه به شماربودند و این نشان می‌داد که صنعت‌آهن‌کاری به وسیلهٔ بیگانگان به قاره‌آمده ومصادرآن نیز بیگانگان‌بودند و بعدها ازافراد بومی نیز هرکسی‌که داخل صنف آهنگران می‌گشت ازهمان موقعیت طبقه‌یی برخوردار می‌شد . گاوداران به بوریا بافی نیزخوی داشتند واین کارنزدشان شکل هنری‌گرفته‌بود و ظرافت ونقش‌هایی دربور یا به کار می‌زدند . اما صنف بوریا بافان وجودنداشت ، بلکه این هنری‌بود خانگی و از کوچکی به پسران و دختران این فن را می‌آموختند تا حاجات خویش را دراین قسمت دربزرگ سالی بر آورده سازند .

پاره‌یی از اقوام گاودار به پوشش وخود پوشی توجهی نداشتند و چون نیاگان گذشته شان هم چنان به شیوهٔ طبیعی لخت وبرهنه می‌گشتند و چون آدم وحواپیش ازحادثهٔ سقوط ازاین ماجرا شرمی نیز نمی‌کردند ، اما پاره‌یی دیگر ازاین اقوام از

پوشاك به‌نحوی ابتدایی فایدت می‌بردند، اینان ازچندقطعه پوست دباغی شده و یا پاك نشده قسمت هایی از بدن شان را می‌پوشانیدند و این امر بیشتر جنبهٔ تشریفاتی و تزیینی داشت نه اصل تن‌پوشی . برخی از مردان و زنان قطعه چرم و پوست و یادامنی بافته‌شده‌از الیاف وساقه‌های گیاهی راگرد کمر می‌آویختند و پوشش پاره‌یی ازاین سیاه‌پوستان جنگل‌نشین تنهازینت آلات فراوان شان بود. ظروف وساخت وسازو بهره‌بری ازآن‌ها نیز به همین نسبت درمراحل بسیارابتدایی قرارداشت . بیشترظروف ازچوب تراشیده شده و ناهموار وپوست تخم شترمرغ وکدوی قلیایی بود. میان اقوامی نیزکوزه‌گری شناخته بود و باگل رس کوزه ها ودیگچه هاوکاسه‌هایی ابتدایی‌می‌ساختند. هنر نقاشی چندان پای‌گرفته وتوسعه یافته‌نبودکه به‌کارکوزه‌گری رونق وجلوه‌یی‌بخشد ، بلکه منحصر بود به‌اشکال ونقوشی هندسی وبرخی طرح هاکه‌به رنگ سیاه برزمینهٔ سرخ فام وتیره‌گون‌کوزه‌ها داغ می‌خورد . همچنین هرگاه ازقسمت غربی‌آفریقاچشم پوشی شود درنواحی‌جنوبی ومرکزی قاره از صورتك سازی وپیکرتراشی واشیایی ازاین‌قبیل آثاری قابل رؤیت نیست وبی شك این موردپدیدآمده ازسادگی عقاید واصول مشترك مذهبی ازدیده‌گاه ساده‌گرایی دراین مناطق است .

۴۳ ـ اقتصاد واجتماع

روش های اقتصادی ، بی‌سامانی بازرگانی ودادوستد ، محدودیت اصناف ، کرال‌یامحل زندگی، محافظت ازگاوان ، شیوع‌گاودزدی ، علل‌جنگ جویی گاوداران ، فقدان‌سازمان واصول‌سیاسی، سرکردگان ورؤسا ، قوانین، نوعی‌طبقات‌اجتماعی برمقیاس‌سن‌وسال، گروه جوانان، مراسم‌وتشریفات اخوت وثمرات‌آن ، شیوه‌یی خاص ازتمدن‌گاوداری ، هوت‌تن توت ها ، گاوداری یاشکارورزی، اساس تمدن واجتماع این قوم

وضع اقتصادی ازجنبهٔ داد وستدبسیار ساده وبی‌پیرایه‌بود . درجامعه جزصنف چلنگران وپیشه وران اصنافی دیگر و متخصصانی دیگر وجود نداشت . آن‌گونه‌داد وستدها و بازرگانی که میان جوامع دیگر آفریقای زنگی توسعه وگستردگی داشت میان مردمی که به گاوداری سرگرم‌بودند رواجی درخورنداشت. نه بازارهای فروش عمومی وروزانه‌داشتند ونه بازارمکاره به راه می‌انداختند و هرگاه میان این جماعات

بازار های مکاره‌یی نیز برپا می‌شد ، گردانندگان‌اش بازرگانان حرفه‌یی محسوب می‌شدند که کارشان این بود . میان اقوامی که اساس اقتصادی شان براصل فرآورده‌های شیری مبتنی بود ، همبستگی های اجتماعی حتا به‌شکل عادی نیز دیده نمی‌شد . هرچند خانواری که تشکیل یك طایفهٔ کوچك رامی‌دادند درنوعی قریه یاقصبه زندگی می‌کردند که **کرال** Kraal نامیده می‌شد . آغل گاوان دروسط کرال قرارداشت وگرداگرد آن را کلبه‌های افراد خانوار محاط می‌ساخت . گاه نیز ازچوب والیاف وشاخ و برگ نباتی حصاری گرد کلبه هامی کشیدند. ساختن وابداع کرال میان جماعات گاودار طریقی بود احتیاطی از برای محافظت سرمایهٔ طایفه که گاوان بودند . جانوران وحشی جنگلی درصورت غفلت ازگوشت گاوان ضیافت می‌دادندوطوایف دیگر وافرادی خارج‌ازطایفه نیز همواره درکمین بودند تاگاوی چند را دزدیده ویغما بری کنند . اصولا گاودزدی بسیار رواج داشت ودربندهای گذشته ازاین موضوع وعلل آن به تفصیل سخن گفته‌شد. همین موضوع بودکه جماعات گاودار رامردانی سلحشور وجنگ جوو پیکارگر بارآورد چون همواره لازم بود تابرای حفظ ثروت وسرمایهٔ خودمجهز وآماده به‌جنگ بوده و درمقابل مهاجمان وسارقان مقاومت ورزند. براین اساس بودکه کم‌کم براثر برخوردهایی که این مردم بااقوام کشاورز همسایه که مردمی صلح‌جوو آرام وسازش کار بودند نمودند بر آن‌ها تسلط یافته و ازوجودشان بهره برداری کردند . این که بعدها درقسمت قابل توجهی از آفریقاکه مسکن قبایل گاودار بود حکومت‌هایی چندرامشاهده‌می‌کنیم که درصدر آن طبقه‌یی اشراف که ازگاوداران بودند برتوده‌یی قابل ملاحظه ازکشاورزان حکومت می‌کردند براساس همین امراست .

سازمان واصول سیاسی تکامل نایافته و فاقد ارزشی دردست بود وتنهاالگویی قابل ملاحظه‌که می‌شد برآن تکیه نمود روش و سازمان سیاسی اقوام‌کشاورز محسوب می‌گشت . اجتماع‌عبارت بوداز اتحاد طوایف بزرگ وکوچکی که دارای سلسله‌مراتبی درمقام و منزلت بودند. اوضاع‌اقتصادی چنان بودکه در اجتماع برده داری‌راچندان ضرور و لازم‌جلوه‌گر نمی‌ساخت . قدرت‌سیاسی‌در اجتماع در تحت اختیار سرکردگان و رؤسا بود ، اماگاه «طبیب ـ جادوگر» نیز درگروه به این‌مقام‌دست می‌یافت. هریك

از این دو که در صدر اجتماع قرار می‌گرفتند مسئول اجرای تشریفات ویژهٔ مذهبی می‌شدند، تشریفاتی در بارهٔ ستایش ارواح نیاگان و مراسم تولید باران که در کتاب دوم تاریخ ادیان در باره‌اش به تفصیل سخن گفتیم به عهده‌شان بود. قانون، چه قوانینی که منشأ آسمانی داشتند وچه قوانینی که ریشهٔ اجتماعی وعرفی را ارائه می‌کردند چندان قوام وشمولی نداشت. دراین اجتماعات نوعی طبقه‌بندی درگروه رواج داشت که مقیاس آن سن افراد بود. تمام مردانی که دریك حدودسنی بودند دسته وطبقه‌یی را تشکیل می‌دادندکه وظایف برادرانه نسبت به هم داشتند. هر چند گاهی یك بار تعدادی قابل توجه از جوانان که به سن بلوغ می‌رسیدند برای انجام مراسم خاص جشن بلوغ آماده می‌شدند. دربارهٔ این مراسم وتعلیل وتفسیر وتوجیه‌اش به‌اندازهٔ کافی درقسمت‌های مربوطه سخن رفته‌است. آن‌چه‌که در این جماعات شایدخصیصه‌یی به شمار رود و ویژگی داشته باشد برقرارکردن اصول اخوت و برادری است میان جوانان، به این معناکه «طبیب ـ جادوگر» تمام جوانان را در ختام امر با یك چاقو ختنه می‌نماید و خون‌شان را به هم می‌آمیزد تا پیوند هم خونی یابند. یك هم چو گروهی در اجتماع یك واحد خاص تلقی می‌شوندکه مجتمعاً دوران سپاهی‌گری را گذرانیده و چون‌گروه برادران با هم رفاقت دارند وچیزی را از هم دریغ نمی‌کنند. میان چنین واحدهایی تقریباً نوعی اصول اشتراکی وجود دارد وحتا در صورت تمایل زنان هم را به یکدیگر به قرض می‌دهند.

میان‌گاو داران جماعاتی بودندکه به‌تساوی‌ازکشاورزی نیز بهره‌برداری‌می‌کردند درقسمت‌قابل توجه **کنیا Kenya** قبایلی زندگی‌می‌کردندکه‌به زبان **بان‌تو Bantu** حرف می‌زدند. اینان مردمانی بودندکه در زمان دیرتری به آن سامان گام‌گزارده بودند. هنگامی که اروپائیان با این مردمان برخوردند هر چند اساس اقتصادی‌شان مبتنی بود برگاو داری و فرآورده‌های لبنی، اما به‌کشاورزی نیزآشنایی داشتند ودر طی سال نیمی ازمعاش‌شان ازکشاورزی و آذوقه‌گرد آوری تأمین می‌شد و شاید علت اساسی این امرآن بودکه پیش ازبرخورداروپایی‌هاکشت محصولات آمریکایی نزدشان رواج یافته بود. این اقوام پیش از ورودشان به‌کنیا دارای تمدنی پیشرفته‌ترکه‌متعلق

به جوامع کشاورز بود بودند و با خود شیوهٔ تکامل یافته‌تری را به این سامان آوردند که از لحاظ تشکیلات سیاسی غنی بود و به همین جهت بـه زودی قـدرتی یافتند و سازمان لشکری متشکلی تشکیل داده و در سدهٔ نوزدهم امپراتوریهایی به وجـود آوردندکه دوامی چندان نداشت و از آن‌جمله بایستی از امپراتوری **زولو Zoulou** نام برد .

در قسمت جنوبی قاره نوعی تمدن لبنی به وجودآمدکه تفاوت‌هایی چند با آن چه‌که تاکنون دربارهٔ این تمدن بیان داشتیم دارا بود. به وجودآورندگان این‌تمدن **هوت‌تن‌توت Hottentot** ها بودندکه از لحاظ علایم نژادی و زبان با **بوش‌من Bushmen** ها شباهاتی داشتند. چنان‌که در قسمت‌های مربوطه ذکرش گذشت‌اینان در آغاز تمدنی داشتند چون تمدن بوش‌من‌ها که بعدها بر اثر تماس و برخورد با همسایگانی‌که دارای تمدن لبنی بودند ، روش‌شان تغییر ماهیت داده و دیگرگونگی یافت . دام‌های اینان در درجهٔ اول گاوان وبعد نیز نوعی‌گوسپندان پر دنبه بودندکه درگشت وسیرشان خوب چرا می‌کردند ودیگراحتیاج مبرمی به چوپانانی ویژهٔ این کار نداشتند . دوشیدن و به عمل‌آوردن شیر و فرآورده‌های آن به عهدهٔ زنان بود . هوت‌تن توت‌ها درکرال‌هایی‌که از آن یاد شد سکونت نکرده و در نقطه‌یی خاص به سر نمی‌بردند ، بلکه ترجیح می‌دادند تا هم چنان بنا بـر سابقهٔ تمدن قبلی‌شان که شکارچی‌گری بود به‌دوره‌گردی پردازند- دراین دوره‌گردی‌ها برخلاف بوش‌من‌ها که از زنان دربارکشی استفاده می‌کردند ، از وجودگاوان بهره برداری می‌کردند و این نیز اصلی بودکه میان جماعات دیگر گاودار مرسوم نبود چون امری مکروه بود که توهین به مقدسات مذهبی تلقی می‌شد وچنان‌که ذکرش در قسمت‌های گذشته رفت‌گاو جنبه‌یی مقدس داشت و دراین باره افسانه‌ها واساطیر و روایاتی وجود داشت .

با آن‌که هوت‌تن‌توت‌ها تحت‌تأثیر تمدن همسایگان‌گاودارقرارگرفته‌بودند، باز خصایص تمدن و روش گذشته‌شان را فراموش نکرده بودند . مواردی در فوق تذکر داده شد و موردی چند نیز بیان می‌شود. شکار هنوز رواج‌کاملی داشت ودر حالی‌که مردان به‌این مهم اقدام می‌کردند زنان‌چون دست یارانی‌کومك‌شان می‌نمودند ومسلم

است که قسمت عمدهٔ غذا را گوشت‌های شکار تأمین می‌کرد و از پوست و استخوان جانوران شکارشده نیز استفاده می‌شد. اساس اجتماع عبارت بود از واحدهایی محلی که با خارج ازدواج کرده واصالت پدری میان‌شان برقرار بود ، اما این روشی مطلق نبود چون میان پاره‌یی گروه‌ها نیز اصالت مادری برقرار بود و نسب از جانب مادر برده می‌شد . تابوهای شدید میان خواهران و برادران به صورت احترام‌هایی پرهیزگونه درآمده بود و دایی نیز نسبت به خواهر زادگان ذکور خود تسلطی بسیار داشت واین مسأله موقعیت ممتاز زن‌رادر جامعه بیان می‌کند . هر چند در قسمت‌های گذشته از هوت‌تن توت‌ها و دیانت‌شان سخن گفته شد ، اما در بند بعدی نیز به فراخور موارد ناگفته‌یی بیان می‌شود.

۴۴ـ دیانت در تمدن‌های لبنی

در بارهٔ ساده‌ترین مذهب ، گاوداران دین دارانی متساهل و موقع سنج ، در بارهٔ روح و جهانی دیگر ، بی‌تفاوتی عقاید عمومی در این مورد ، نواحی و مردمی وابستهٔ آن که تنها ارواح بزرگان‌شان جاودانی داشتند ، دنیای پسین رؤسا واشراف ، دربارهٔ خدایان وخدایان پرستی ، نیاگان پرستی ، مردمی که در مواقع اضطرار مؤمن می شدند ، مراسم سادهٔ مذهبی ، دیانت هوت‌تن‌توت‌ها

شاید به توان گفت که ساده ترین نوع عقاید مذهبی را میان مردمانی بتوان یافت که دارای « تمدن لبنی » بودند . آن چه که مسلم است عقاید مذهبی ، شرایع وآداب ورسومی که میان جوامع گاوچران وجود داشت ازنوع آن میان کشاورزان وشکار ورزان بسیارساده‌تر، بی‌پیرایه تروروشن‌تر بود. دربارهٔ روح وبقا و جاودانگی عقایدی مشخص وروشن قابل تمیز وتشخیص نمی‌بود ودنبالهٔ این چنین‌روشی بی‌شك به دنیای پسین و جهانی دیگر وعوالم پس از مرگ نیز منتهی می‌گشت . هنگامی‌که دربارهٔ روح وبقا وجاودانگی آن ، عقاید مشخص‌و روشنی شناخته می‌شد، این ابهام شامل جهانی دیگر نیز می‌شد ؛ چون هرگاه وضع روح نامعلوم و در پردهٔ ابهام باقی می‌ماند دیگر دنیایی دیگر واصول ومعتقداتی دربارهٔ آن نمی‌توانست مصداقی راست گونه بیابد ـ بایستی روحی وجود می‌داشت ومعتقداتی گرداگرد آن سایه‌می‌انداخت

تا درجهانی دیگر مقام یابد. دربارهٔ روح و مسایل وابسته به آن‌که ازجمله عالم پس از مرگ بود عقایدی بی‌تفاوت وجودداشت، نه‌نفی می‌شد و بی‌پنداری نسبت به‌آن‌ابراز می‌شدو نه دربارهٔاش گفتگومی‌شدوترس‌وتشویش اذهان رامشغول می‌کرد. امامیان‌اقوام و قبایل وگروه‌هایی‌که درنواحی شمالی‌تر مسکن داشتند و تمدن‌شان نیز تمدن لبنی بود ، تااندازه‌یی عقایددراین باره روشن وصریح می‌شد . در این نواحی دربارهٔ روح و مسألهٔ بقا و جهانی پسین عقایدی وجود داشت که دارای ریشه هایی بسیار کهن بودند ، به‌این معنی‌که جاودانگی وبقای روح تنها ویژهٔ رؤسا واشراف وقهرمانان و پیکارگران نامی بودو بی‌شك بقای‌ارواح‌این برگزیدگان قوم‌ایجاب می‌کرد تاجایگاهی نیز برای شان مهیا می‌شد و این بود که نوعی بهشت در دستگاه عقاید دینی‌شان پیدایی‌می‌یافت.دراین‌جهان پسین تنها ارواح‌پزشکان جادوگر، ساحران، جنگاوران و رؤسا مقام‌داشت و ارواح مردم عامی و طبقات پائین و دون مرتبه سرنوشتی مبهم و نامعلوم داشتند .

خدایان‌پرستی‌میان‌گاوداران مرسوم و رایج بوداما مافوق‌کهتر خدایان ، مهتر خدایی یك‌تا وعالی مرتبه مقام داشت‌که قدرت مطلق در کف‌اش جای‌داشت . گرد این مهتر خدا راکهتر خدایانی بسیار احاطه داشتند که خدایان جزء و ایزدان کار گزار تشکیل می‌دادند . سامان وطبقه‌بندی وجلوه‌گری قدرت وکار این خدایان آن چنان‌که در جوامع کشاورز به نظر می‌رسد نظم و ترتیبی را ارائه نمی‌کرد . اصولا نه خدای بزرگ و نه‌خدایان دون پایهٔ اوونه نیاگان و نه چیزهای رایج موردپرستش دیگر- در مواقع‌عادی میان صاحبان تمدن لبنی‌پرستیده نمی‌شد. عبادت‌و امر پرستش شکل و نحوهٔ منظم وبرقراری نداشت و در مواقع عادی و هنگامی که زندگی‌شان به کام بود وگرفتاری ومشکلی نداشتندچون مردم عصرما از یاد خداوعبادت وانجام مراسم مذهبی غافل بودند ، اما هم چون‌که گره و مشکلی در کارشان پدید می‌آمدکه باز گشایی‌اش‌از عهده‌شان خارج بود ، تدین ومذهب و یاد خدایان به خاطرشان می‌آمد به انجام مراسم و تشریفات‌مذهبی‌می‌پرداختندو این‌مراسم درکمال سادگی‌انجام‌می‌شد درمواقع ویژه وهنگامی که اضطرارو درماندگی‌شان شدتی داشت از برای نیاگان و

خدایان جانورانی قربانی می‌کردند . هر چند قربانی انسانی چندان رواج نداشت ، اما این بی‌رواجی دلیل مطلقی از برای نفی این عمل نمی‌بود ، چون‌گاه‌گاه برای خدایان و نیاگان ، انسانی قربانی می‌دادند.

در بند پیشین از **هوت‌تن توت Hottentot** ها نیز سخنی‌رفت ،هرچند دربارهٔ دیانت وزندگی این‌مردم درقسمت‌های‌گذشته سخن‌گفته شد، لیکن درآن جا تکیه‌بیشتر برنحوهٔزندگی‌ودیانت‌شان بود درحال شکار ورزی ، ودراین جا از زندگی وتمدن شان درحال گله‌چرانی یاد شد . نیاگان‌پرستی میان اینان نیز رواج داشت ، اما با شکلی ساده و غیر متشکل . مراسمی در این باره به وسیلهٔ رؤسای طوایف و گروه‌ها انجام‌می‌شد ونوع این‌مذهب و عناصر آن‌هم‌چنان است که در چندبندگذشته درباره‌اش سخن‌گفته شد . ماه خدایی محسوب می‌شد و الاوعالی وجز ماه سه موجود فوق طبیعی نیز وجودداشتندکه از نیاگان برتر شمرده شده ودرستایش و عبادت شدن پیشی‌داشتند، امااصل‌ونسب‌آنان وابسته به‌امورمادی بودودرافسانه‌ها و روایاتی‌مذهبی واساطیری دارای اصل‌ونسب انسانی‌می‌بودند. مهم‌ترین‌مراسم وتشریفات مذهبی‌شان عبارت بود از آداب و تشریفاتی برای بارش باران که در تابستان انجام می‌شد و اساس آن مبتنی بود برپایهٔ جادوی تقلیدی .

۴۵- کشاورزان و کشاورزی

پیدایش کشاورزی، تحولات حاصله از زراعت‌در زندگی عمومی، عللی‌که به موجب‌آن‌کشاورزی، موجب توسعهٔ فرهنگ وتمدن می‌شود، مقایسه‌یی میان شکارچیان وگاوداران باکشاورزان، زمان کشاورزی درآفریقا، نواحی زراعتی و زارعان ، دام‌ها وحیوانات اهلی، فرآورده‌های‌کشاورزی واصل ومنشأ آنها ، تفاوت میان نواحی پرباران ومعتدل ، علل برجای نماندن آثار تمدن ، فنون وصناعات ، فلزکاری، پوشاك، خانه‌سازی

رونق ونیرویی‌که در کارکشاورزی در قارهٔ آفریقا پدید آمد موجب تحولاتی بسیار درآن سامان‌گشت، تحولاتی‌که در تسریع و وصول سریع‌تری به‌تمدن وفرهنگ واقتصادی شایسته بسیارکومك‌کرد. زندگی بشری‌درحالت شکارورزی وشبانی‌وآذوقه گردآوری، و یادرحالت‌گله‌داری‌وگاوچرانی شکل‌ونمایی دیگردارد، درچنین‌حالت

و دوران‌هایی بشر مجبور است تا برای تأمین معاش و ادامهٔ زندگی به حالت خانه به‌دوشی و بیابان‌گردی وصحرانوردی روزگار بگذراند. البته هرچند چنین شکلی از زندگانی متضمن نوعی خوش نشینی است و همواره بشر در طی سیر و سفرهای خود نقاط خوش آب وهوا و ثروت خیز وخوش حاصل راجهت زیستی موقتی برمی‌گزیند، اما این خوش‌نشینی وسیر وسفرهای مداوم مانع ترقی وتوسعه وقوام فرهنگ و تمدن می‌شد . آن چه که موجب شکل یابی یك سازمان متشکل می‌بود در چنین حالاتی فعالیت‌اش امکان ناپذیر بود، به این معناکه زندگی اجتماعی به معنای کلی‌اش حاصل نمی‌شد وگروه‌های گوناگون نمی‌توانستند دریك نقطه وبا هم زندگی کرده وروش‌شهر-نشینی فراهم نمی‌آمد. معماری وخانه سازی رونقی نداشت، چون مردمانی که‌حداکثر یکی دوماه در نقطه‌یی ساکن شده وپس ازآن رخت سفر بربسته‌وبه‌جایی نامعلوم‌دیگر کوچ می‌کردند نمی‌توانستند به فن خانه سازی ومعماری آشنا شوند و عدم امکانات شهرنشینی قوانینی مدون وعقایدی منظم را میان آن مردم مقدور نمی‌ساخت. دغدغهٔ دایم و تکاپوی مدام برای تأمین خوراك و جا و زندگی خانه به دوشی که امکان هر نوع زندگی تشریفاتی را محدود ومقیدمی ساخت مانعی اساسی وکلی‌محسوب می‌گشت ازبرای شکوفانی هنر وفرهنگ .

این همه مقیدات ومحدودیت‌ها در دوران توسعهٔ‌کشاورزی برطرف شد و روش کشاورزی‌موجب پیدایی تمدن و فرهنگ‌گشت ، چون‌کشاورزی‌زمینه را برای‌سکنای بشر دریك‌زمین معین به شکلی‌دایم فراهم‌ساخت،زندگی شهرنشینی وتجمع‌گروه‌هایی بسیار امکان پذیرشد، دغدغهٔ خاطر بشری ازبرای تأمین معاش بازگشوده‌گشت وچون بشرآسوده خاطر به خود پرداخت شکوفه‌های تمدن وفرهنگ و تمدن شکفتن‌گرفت . همه چیزازحالت سادگی‌اش درآمده و به سوی‌فروپیچیدگی، به‌تجمل و رونق‌گرایید و دراین جمله بایستی ازمذهب و وابسته‌های‌آن نیز سخن‌گفت ، چون زندگی درحالت کشاورزی موجب احداث وپیدایی‌پادشاهی‌های بزرگی‌گشت وباالطبع معتقدات‌چنین جوامع بزرگ وشهرنشینی با معتقدات طایفه‌هایی قلیل‌الافراد وخانه به دوش ودور از فرهنگ وتمدن تفاوت‌هایی بسیار را داراست و دربندهای بعدی در بارهٔ آن‌ها سخن

گفته خواهدشد. این گونه پادشاهی‌هادر نواحی شمالی‌تر، یعنی نواحی جنوبی‌سودان به وجود آمد وهرچند دامنه‌اش تا **کنگو** نیزکشیده شد اما در آن سامان دولت‌هایی به وجودآمدندکه ازلحاظ تشکیلات سیاسی واجتماعی چندان‌منظم نبودند . درجنوب الگوی زندگی اجتماعی بسیار ابتدایی بود . واحدها ازگروه‌هایی‌کم جمعیت تشکیل می‌شدندکه فاقد تشکیلات اجتماعی وسیاسی‌بودند و در رأس هرگروه یك رئیس‌قرار داشت‌که مورد اطاعت افراد بود. زندگی ده نشینی‌که باالطبع براساس وضع کشاورزی قرار داشت درسراسر نواحی آفریقای زنگی یك‌روال و مشابه بود. دیدار و ملاحظهٔ چنین وضعی‌موجب چنان فکریه‌یی می‌شودکه دراین‌جا یك تمدن‌اساسی قدیمی‌وجود داشته است‌که الگوی‌کلی تمدن خودرا به مناطق دور ونزدیك تحمیل‌کرده بدون‌آن که در زندگی روزانهٔ مردم دیگرگونی‌هایی به وجودآورده باشد.

آن‌چه‌که مسلم است پیدایش کشاورزی رادرآفریقای زنگی بایستی ازتحولات دوران‌های متأخردانست وبه‌همین دلیل‌پدیدآمدن شهرها وزندگی شهرنشینی وتمرکز جمعیت‌های‌قابل‌ملاحظه وپیدایی‌الگوهای‌اجتماعی‌وسیاسی‌ورونق‌فرهنگ وتمدن‌نیزکه مستلزم‌رواج‌کشاورزی‌است ازنمودارهای تازه پایی درقسمت‌آفریقای موردنظرمی‌باشد. درنقاطی که‌ریزش باران سالیانه درحداعلای خودبود دام هایی‌که دیرپایی می‌کردند عبارت بودند از : مرغ ، خروس ، بزوسگ ، البته درموارد معدودی بایستی خوك‌را نیز به‌این اقلام افزوده‌نمود درحالی که سگ همیشه دراین نقاط مورد نظر واستفاده قرارداشت . فرآورده‌های‌کشاورزی نیز عبارت‌بودندازموز ، سیب زمینی هندی‌ولوف. موزولوف ازمحصولاتی‌بودند که‌ازآسیای‌جنوب شرقی به قاره‌آمده‌بودند ، سیب‌زمینی هندی نیزکه درآفریقا بسیار می‌رویید اصلی‌داشت ازآسیای جنوب‌شرقی . اما این محصولات به وسیلهٔ چه‌کسانی به‌آفریقا آورده‌شده‌بودند ؟ دراین جا به‌گمانی نزدیك به‌یقین ازمهاجران ماله وپولی‌نه‌زی یادمی‌شود که‌ابتدا در**ماداگاس‌کار** سکناگزیده وپس‌ازآن باقایق‌های خودازآب های حدفاصل جزیره به قاره‌گذشته وپراگنده شدند. تنها برای سیب زمینی هندی وانواع‌آن اصل ومنشأ قدیمی شناخته می‌شود وچون‌هیچ یك ازفرآورده های کشاورزی دارای ریشه‌یی‌قدیمی وبومی‌نیستند به همین جهت‌چنین

نتیجه حاصل می‌شود که نواحی مورد نظر تا ازمنهٔ متأخر مسکن طوایف شکارچی و آنوقه گردآور بوده‌است .

درقسمت هایی ازقاره که ریزش باران سالیانه کمتر بود ، اقلام فراوان‌تر ومتنوع تری ازمحصولات کشاورزی به‌بارمی‌آمدکه عبارت بودنداز: ذرت ، مانیوك یادانه‌هایی که به‌آرد بدل می‌شد ، انواع ارزن وارزن هندی ، بادام های زمینی وجوز. امادراین نواحی نیزمحصولات عمده هرچندداراى سابقه‌یی تاریخی بودند ، امابومی نبودند و دارای اصل غیرآفریقایی بودند . تمام‌این قراین وامارات‌این مورد را تأکید می‌کند که‌پیدایش کشاورزی واصل زندگی‌شهرنشینی‌وتمدن وفرهنگ‌وابسته به‌آن ازتحولاتی است که درازمنهٔ متأخری دراین نواحی پیدایی یافته‌است .

وضع طبیعی واقلیمی بسیاری ازنواحی مورد نظرامکان هیچ گونه کاوش های باستانی رابه‌باستان شناسان نمی دهد تادرپرتوآن به‌بازسازی تمدن قدیم به‌پردازند. ازلحاظ وضع اقلیمی وطبیعی این نواحی شباهاتی دارندبسیار بامناطق آسیای جنوب شرقی‌وبه همین‌جهت است‌که بیش‌ازدوسده ویاسه سده‌از تاریخ اقوام‌کشاورزاین‌نواحی روشن نمی‌باشد . سراسر این‌قسمت‌هاکه پوشیده ازجنگل‌بودند هوایی داشتند سخت مرطوبی . درچنین مکان وموقعیتی‌موادصنعتی وساختمانی منحصربود به‌چوب ودیگر چیزهایی‌که ازجنگل به دست می‌آمدند، یعنی موادی‌که‌درمعرض آن‌آب وهوادوامی نیاورده وپوسیده وتباه‌می‌شدند. هرچندکه درادوار اخیرباستان شناسان دراین نواحی کوششی قابل تحسین به‌انجام رسانیدند، اما ازمیان تمامی‌یافته‌ها قدیم‌ترین‌شان‌بیش ازسه قرن قدمت نداشت ودرچنین بن‌بستی‌کاوندگان کوشیدند تاازروی‌آثار فراچنگ آمده تمدن قدیم‌تری برای آن‌نواحی به‌سازندکه درآن نقش خلاقیت ذهنی بیش از تجربیات عینی بود .

صناعات وبناها درحالت‌بدوی وبی پیرایهٔ خودبودند . درسراسرمنطقهٔ‌کشاورزی موردبحث پیش ازهرچیززنبیل‌سازی‌وحصیربافی رواج‌داشت. ازبرای‌ساختن وپرداختن این‌ها متخصصان‌وصنف ویژه‌یی وجودنداشت ، بلکه عموم‌افرادتاآن جایی به‌بافندگی می‌پرداختندکه نیازمندیهای خود وخانوادشان مرتفع‌شود . حصیر وزنبیل درزندگی

روزانه نقشی بسیار داشتند. اغلب حمل و نقل ها را نواع زنبیل ها انجام می‌شد و در هنگام بذرپاشی و محصول برداری و حمل و نقل محصولات کشاورزی ، زنبیل نقشی داشت بس مهم . هم‌چنین بود حصیر و حصیر بافی در تسهیل زندگی روزانه در خانه . در قسمت پوشاك به جای پارچه از پوست نوعی درخت ویژه استفاده می‌شد که از خانوادهٔ فی‌کوس Ficus محسوب می‌گشت . این نوع لباس چنان که حاصل تحقیقات نشان می‌دهد مورد استفادهٔ مردم ساکن در آسیای جنوب شرقی نیز بوده است ، اما داری اصل و منشأ آفریقایی است و خود سیاه پوستان به اختراع آن توفیق یافته‌اند. وضع ظروف تا اندازه‌یی شبیه به گونه‌یی است که میان «گاوداران» رواج داشت ، با این که کوزه‌گری در سراسر منطقهٔ کشاورز نشین شایع بود ، اما با تمام این احوال از پیرایه‌های ذوقی و هنری عاری بود . کوزه‌های گلین در کمال سادگی ساخته می‌شد و تنها جنبه کارآمدی و استفاده در زندگانی روزانه مورد نظر کوزه‌گران قرار داشت . دیگر ظروف عبارت بودند از اشکالی که به وسیلهٔ چوب درست می‌شدند و پوست کدوی قلیایی . در خانه سازی و معماری مطابق با شرایط آب و هوا خانه‌هایی ساخته می‌شد از کاه گل و چوب که دارای مقاومت قابل ملاحظه‌یی در مقابل آفات بودند .

فلزکاری در سراسر این منطقه رواج داشت و اصول و اساس آن عبارت بود از ذوب کردن و جدا ساختن فلز از سنگ های کانی . به موازات این صنعت ، ریخته‌گری نیز پیشرفته بود و برنج و طلا به وسیلهٔ قالب های ویژه‌یی شکل گرفته و پخش می‌شد . از این فلزات در ساختن انواع زینت آلات و اشیای تشریفاتی و تجملی استفاده می‌شد . مفرغ نزد این زنگیان ناشناس مانده بود و روش همبسته کردن فلزات را نمی‌دانستند . از رسوب مواد معدنی طلا به‌دست می‌آوردند و برنج را به‌سوداگری و تجارت از خارج وارد می‌کردند. وضع حمل و نقل بسیار دشوار و سخت بود ، چون زنگیان به‌اختراع چرخ توفیق نیافته و از استعمال آن بی‌خبر بودند .

۴۶ - هنر همبستهٔ مذهب

شکوفانی هنر میان کشاورزان ، علل این امر وعدم اعتلای هنری در تمدن‌های لبنی ، ارزش هنری کنده کاریهایی به روی چوب، قلمرو واعتلای این هنر ، شیوهٔ داوری دربارهٔ هنر آفریقایی ، صورتك یاماسك‌سازی، وسعت واهمیت این رشتهٔ هنری ، علل وموارد صرف مذهبی ، مراسم عبادت وپرستش ماسك‌ها ، استفاده ازعاج درهنر ، فرآورده‌های عاجی ، استفاده ازفلزات درهنر ، اقسام مجسمه های عالی وقابل توجه ، مراکز این هنر

چنان‌که درقسمت های گذشته ملاحظه شد میان جماعات گاودار ودر تمدن لبنی هنر شکوفانی چندانی نداشت و علت اصلی این فقدان آن بود که این مردمان فرصتی نمی‌یافتند تا به کارهای تشریفاتی وهنری به‌پردازند، اما برخلاف آنان هنروشکوفندگی‌اش تااندازه‌یی قابل توجه در نسبیت میان کشاورزان وروستائیان رواج داشت. کنده‌کاریهای این مردمان به روی چوب دارای ارزش هنری فراوانی بود وآن چه‌که امروزه ازاین گونه نمونه ها درمعرض دید عام‌است ، حاصل ساخته های یدی کشاورزان می‌باشد . این هنردردوپادشاهی **کامه‌رون** Cameroon و**گابون** Gabun درآفریقای غربی وهم چنین در **کنگو** به نهایت اعتلای خودرسید . نکته‌یی دراین‌جا ازدیدگاه قضاوت وداوری سخت‌حایزاهمیت است. اطلاق صفت «بدوی» ویااحتمالاً «وحشی» نسبت به‌این هنر دورازیك قضاوت عادلانه وعاقلانه می‌باشد ، ازسویی دیگرهرنوع سنجشی میان این‌هنر وهنردیوانگان ومجانین داوری وعملی خواهدبود نابخردانه ـ چون پیش از هرچیزی بایستی درنظرداشت‌که میان بینش وادراك وبرداشت نژادآفریقایی بااروپایی و یانژادی دیگراختلاف‌ها و تفاوت های بسیاری وجود دارد وآن‌چه‌که ازطراحی ها و شبیه سازیهای دگردیس‌شده وخصوصیات دیگر هنرآفریقایی که به نظر می‌رسد ، حاصل دنباله روی سننی دیرپای است‌که از دیرباز به جای‌مانده و بایستی بامعیارهای خودش سنجیده‌شود .

یکی‌از اقلام‌عمدهٔ هنرآفریقایی درقلمرو مورد نظر، تکامل وترقی‌فن صورتك «ماسك» سازی‌است واین رشتهٔ هنری بااوتار استواری به مذهب و دخالت عناصرفوق طبیعی ومرموزدرزندگی بشری وابسته‌است وملاحظه می‌شودکه چنین افکاری چگونه می‌تواند موجب اعتلای هنری‌شود . ساختن وبرسروصورت نهادن این ماسك‌ها نه بر

آن بود که درشکل ظاهری آدمی دیگر گونی وتغییری بخشد، بلکه مفهومی داشت بسیار عمیق ترومرموز ومبهم . این ماسك هااغلب درحین اجرای تشریفات دینی ورقص‌های مذهبی مورد استفاده قرار می‌گرفت . سازندگان و هنرمندانی که این صورتك ها را می‌ساختند ازسحر وجادو آگاهی داشتند ودرحین ساختن آنها چه‌بسا جادوهایی که به کار می‌زدند ومراسمی که انجام می‌دادند . این‌ماسك‌ها به‌این‌منظور ساخته وپرداخته می‌شد تابا برسر نهادن آن به‌گونه‌یی موقتی قوا ونیروهای فوق طبیعی و مرموزی به بدن‌حامل آن منتقل شود ، چون‌اعتقاد برآن‌بودکه این‌صورتك ها هر یك نقش یکی ازموجودات فوق‌طبیعی است وهرگاه باتشریفات درست ولازم ساخته وپرداخته شوند، حامل‌آن ازنیروها وقدرت مرموز وفوق طبیعی آن موجـود بهره‌مند خواهدشد ، در بسیاری ازموارد ومواقع این‌صورتك‌ها عنوان‌طلسم و بت‌هایی را پیدا کردند . نگاه داری‌شان همواره درمعابد وخداخانه‌ها بود وجزوبت‌ها وخدایان محسوب می‌شدند و برای‌شان مراسم وتشریفاتی‌درعبادت وپرستش برقرارشده‌وکاهنان وتیمارگرانی‌داشتند هرگاهی جماعت‌پرستندگان درخانهٔ خدایان‌گردشده وهدایا ونذور و قربانی‌های خود رابه حضور ماسك‌ها تقدیم می‌کردند و معتقدات عمومی این مـوضوع را می‌رسانید که موجودات فوق طبیعی هر کدام شان در مواقعی خاص در صورتك های خود هبوط می کنند .

ازعاج در فرآورده‌های هنری استفاده می‌شد واین‌چیزی‌بود فراوان‌که به‌دست آوردنش درگرو مشکلاتی‌بود .کنده کاری به‌روی عاج نیز هنری بودکه به‌روی آن می‌شد حساب‌کرد وعلاوه براین از عاج بسیاری چیزهاساخته می‌شدکه جنبهٔ جادویی ومذهبی داشت . طلسم‌هایی بسیارکه باکنده‌کاری وحك‌نقوشی فراوان‌وجادویی همراه بود، زنان‌ومردان را ازگزندهایی فراوان مصون نگاه می‌داشت . در آفریقای غربی ساختن زینت‌آلات ازفلزات رواج‌بیشتری داشت وتکامل‌یافته‌بود. هرچند قبایلی‌چند ازآهن ذوب‌شده پیکره‌هایی بزرگ می‌ساختند ، امااین عمومیت نداشت چون بیشتر برنج مورد مصرف بودکه از خارج وارد می‌شد . بهترین نمونه‌های این تندیسه‌ها و پیکره‌های برنجین‌که دست‌یاب شده‌اند متعلق‌است به‌سدهٔ یازدهم میلادی‌که از ناحیهٔ

ایف Ife که شهری مذهبی بوده‌است به‌دست آمده، این مجسمه‌ها چه‌از لحاظ‌فنی و چه‌ازدیدگاه درك‌هنری بسیارعالی وممتازند وازپیکره‌های سنگی مصر باستان چیزی کم‌ندارند . هم‌چنین بایستی ازهنر مردمان قبایل **آشان تی** Ashanti سخن‌گفت. پیکره ومجسمه‌هایی ظریف و کوچك‌که ازاین مردم باقی مانده است موجب شهرت و اهمیت‌شان می‌باشد ، دراین‌جا پیکرسازی بیشتر برای بدقالب‌ریختن وتجسم‌بخشیدن الفاظ وعبارات بوده‌است . بسیاری ازضرب‌المثل‌ها وداستان‌های‌کوتاه عامیانه ومفاهیم رایج‌ادبی دراین‌مجسمه‌ها هستی‌وعمرابدی یافته‌اند . قبایل آشان‌تی که درساحل طلا واقع درآفریقای غربی زندگی‌می‌کنند ، شهرت وخلودشان رامدیون هنرمندانی‌هستند که این‌چنین استادی شگفتی رابه‌منصهٔ ظهور رسانیده‌اند . درجنوب غربی **نی‌جه‌ریه** Nigeria درشهری به‌نام **به‌نین** Benin نیز هنر فلزکاری اعتلایی دارد . این‌جا در سطح لوحـه های، فلزی نقوشی درهـم و بسیار ظریف و رمزی حك می‌شود و چهره‌هایی به‌اندازهٔ طبیعی‌که بااصولی قراردادی وروشی خاص‌درهنر ابداع شده‌است شیوه‌یی خاص‌راارائه‌کرده‌که شهرتی درخور به‌دست آورده‌است .

۴۷ـ زندگی‌اجتماعی وخانوادگی

تقسیم‌کار میان‌زنان ومردان ، کارهای زنان، بازرگانی‌وتجارت، مبادله ومعاوضه ، نقش پول، مطالبی چنددربارهٔ رواج‌پول میان اقوام بدوی ، نمونه‌های پولی‌میان‌مردم‌گوناگون ،کشاورزی ومحدودیت ودشواری آن ، نقش‌بردگان ، تعاون ومعاضدت گروهی درامرکشاورزی ، خانواده وامورآن ، روابط زنان وشوهران، اموراخلی خانواده ، تقسیم‌کار ، تقسیم وقت شوهر میان زنان ، دربارهٔ چندهمسری، اموراجتماعی، طبقات‌اجتماعی ، طبقهٔ‌اشراف وموقعیت‌رئیس. طبقهٔ عوام،طبقهٔ‌بردگان، اصول‌دادرسی ومحاکمات

تقسیم‌کار ونحوهٔ‌آن ازلحاظ اجتماعی جالب و مطالعه‌اش متضمن نکاتی‌است که‌چگونگی اجتماع‌کشاورز راتاحدودی روشن وآشکار می‌سازد . بسیاری ازکارها به‌وسیلهٔ مردان انجام می‌شد. کنده‌کاری به روی چوب ، هنرهایی که درعاج کاری منصهٔ‌ظهور می‌یافت ، پارچه‌بافی، درست‌کردن البسه به وسیلهٔ پوست درخت ، صنایع فلزی وریخته‌گری ومجسمه‌سازی ، کوزه‌گری ووابسته‌های آن به وسیلهٔ مردان انجام می‌شد . درقسمت‌هایی که‌گذشت میان‌پاره‌یی ازجوامع ملاحظه شد که زنان زمین را

جهت کشت آماده می‌کردند و این کاری بود سخت و طاقت فرسا و کار مردان تنها این بود که بذر بپاشند ، امادرواقع این شیوه‌یی کلی در کار نبود ، بلکه میان اغلب کشاورزان مرسوم بود که مردان زمین‌را جهت کشت آماده می‌کردند و پس از آن زنان به بذرپاشی می‌پرداختند و کشت و به‌عمل آوردن و بهره‌برداری از گیاهان نیز به عهدهٔ زنان بود . خصیصه‌یی میان زنگیان رایج بود و آن این که کارهایی مربوط به‌دهداری و زراعت را موجب ننگ و سرافکندگی می‌دانستند و درحد مقدور این کار را به‌بردگان واگذار می‌کردند . هرچندکه میان گاوداران طبقهٔ بردگان چندان اهمیتی نداشتند و تعداد برده‌ها فراوان نبودند ، اما دراینجا به‌عکس بردگان فراوان بودند ، چون کار زیاد بود واجتماع متشکل ورو به‌تکامل ودراین باره به‌زودی به‌جای خود گفت‌وگو خواهدشد دربسیاری ازاین نقاط دام‌پروری وکشاورزی به‌طور مختلط اساس زندگانی اقتصادی بود ودرچنین جوامعی مردان به‌کار دام پروری پرداخته و کشاورزی را به‌عهدهٔ بردگان وامی‌گذاشتند. زنان آن چه‌ازوقت اضافی خودراکه از امور خانوادگی و بچه‌داری به غنیمت می‌بردند صرف زنبیل‌بافی وپروردن ظروفی نقش‌ونگاردار می‌کردند . وهم‌چنین درمزرعه به‌کشت وعمل‌آوردن چیزها واقلامی‌می‌پرداختندکه درخارج بازاری داشت واین فرآورده‌های خودرا درخارج به‌معرض فروش ومعاوضه گذاشته وسودی‌را که‌از این‌راه به‌دست می‌آوردند به‌خودشان تعلق‌داشت .

وضع بازرگانی وتجارت وابسته به متشکل بودن اجتماع بود ، به این‌گونه‌که هر چه قلمروی وسیع‌تر و از لحاظ سیاسی یك پارچه‌تر بود ، تجارت رونق بیشتری می‌یافت . دربسیاری ازنقاط تجارت و دادوستدمیان نقاط دور ازهم نقش جالب‌توجهی داشت ومقدار این تجارت وحجم آن در کشورهایی‌که بنیاد پادشاهی داشت به مقادیر قابل توجهی بالغ می‌شد وازاین راه مالیات‌های‌گزافی به خزانهٔ پادشاهان عاید شده‌و قدرت و نیرومندی‌شان را پشتوانه‌یی می‌شد. مسألهٔ مهم ناشناس بودن وعدم رواج‌پول وسکه بود . همواره مبادله و معاوضهٔ اجناس وکالاها به شکل بدوی‌اش‌که در نقاط‌کم جمعیت وبسیار عقب مانده مورد رواج بود قابل برقراری نمی‌شد، چون دراجتماعات بزرگ حوایج اولیهٔ زندگی در هرنقطه‌یی مستقلا برآورد می‌گشت ، به همین جهت

برای آسانی وسهولت دادوستد سکه‌های محلی رواج یافت واین سکه‌های محلی عبارت بودند از: تکه‌های نمك، شمش‌های مس، ابزارها وسلاح‌های آهنی واقلامی نظیر آن اما سکهٔ رایج در تمامی نواحی چنین نبود، بلکه تنها در نقاطی معدود این اقلام چنان ارزشی را داشتند. در قسمت اعظم آفریقای زنگی که کشاورزی رواج داشت واحد عمومی ارزش نوعی صدف یاخرمهره‌یی بود که دراصل از جزایر **مالدیو** Maldive نزدیك سواحل هندوستان به دست می‌آمد.

پیش از آن‌که مبحث را دنبال کنیم به جا است تا از وضع مبادله و رواج اولین انواع پول‌ها سخنی به میان آید چون این مبحثی است جالب که تاکنون در باره‌اش سخن ناگفته مانده و دراین جا شاید تا اندازه‌یی این نقیصه جبران شود. تجارت اولیهٔ بشر عبارت بود از مبادله ومعاوضهٔ کالاها واجناس و دربارهٔ این موضوع درقسمت استرالیا، آسیا، آمریکا، آفریقا و اوقیانوسیه شواهدی به دست داده‌ایم. این روشی است که تاکنون در اغلب نقاط جهان مورد استفاده وعمل بوده وهنوز میان مردم متمدن نیزدر پاره‌یی از اوقات رواج دارد. اما آدمی در ادامهٔ این کار مواجه با اشکالاتی بسیار می‌شد وچه بسا اتفاق می‌افتادکه این‌گونه معاملات انجام ناپذیر می‌گشت، پس‌درصدد برآمد تا برای سهولت معاملات واحدهایی راانتخاب نموده وچیزهایی راکه ازلحاظ ارزش وزنه واعتباری همگانی داشته و در همهٔ معاملات بتواند مورد قبول واقع شود انتخاب نماید. در اوایل‌امرپاره‌یی از زینت‌آلات، پرهای پرندگان، پارچه وصدف‌در میان قبایلی که در **آلاسکا** Alaska و **سیبریه** زندگی می‌کردند باب شد. در **لاوتی** Laotie واقع درجنوب **هندوچین** نمك و درآفریقا صدف ومهره و حیوانات وبرده به جای پول مورد استعمال داشتند. اما این گامی بود برای آینده‌یی که بتواند تسهیلاتی بیشتر به بارآورد. اندکی نگذشت‌که اشیاءگران بهاوکمیاب به جای پول و سکه رواج یافت. در جزایر **په‌لاو** Pelau واقع در اوقیانوسیه از نوعی صدف و گلوله‌های گل پخته‌که اصل ومنشأش برای‌شان‌مجهول‌بودبه جای پول استفاده‌می‌کردند.

درجزیرهٔ **یاپ** Yape واقع در **میکرونه‌زی** Micronesie پول‌رایج‌عبارت است ازقطعات بزرگ‌گل سفیدکه به موجب‌کمیابی‌اش به جای پول درمبادلات مصرف

می‌شود. هرگاه پول را عبارت از واحدهایی کوچك و گران بها به پنداریم که از لحاظ معیار اصلی درمعاملات تسهیلاتی بسیار به وجود آورد، در این جا وضع درست دیگر گونه می‌باشد، چون هرچه یك قطعه گل سفید بزرگ‌تر باشد به همان نسبت ارزش آن نیز افزون‌تر می‌شود، و آشکار است که یك قطعهٔ متوسط پول در این نقطه حمل و نقل‌اش تا چه اندازه‌یی مشکل و دشوار است، چون برای حمل یك اسکناس متوسط چندنفری بایستی تشریك مساعی کنند. قبایل **دایاك** Dayak ، یعنی ساکنان جزیرهٔ **بورنئو** واقع در اوقیانوسیه ازقطعات بزرگ فلز به جای پول استفاده می‌نمایند. همان اشکالی که درفوق ذکرشد میان مردم این قبایل نیز برقرار است، چون هرگاه فردی به خواهد یك کیسه پول حمل نماید، چندین نفر بایستی آن را به دنبالش به‌کشند ، اما در این جا نیز این عملی است صرفاً تشریفاتی و از برای تسهیل امر بازرگانی به وجود نیامده، بلکه وسیله‌یی است از برای به منصه رسانیدن غرور و دارندگی وجاه و مقام ، چون هرفردی که تعدادی ازاین آهن آلات را دارد، آن‌ها را به درخانهٔ خود می‌آویزد تا همگان نظاره کنند . در **روسیه** و **سیبری** و نقاطی مشابه از لحاظ آب و هوا پوست حیوانات وسیلهٔ مبادله وهم چنین درصورت لزوم پرداخت مالیات بود .

پس ملاحظه می‌شود که تنها شرط نادر وکمیاب بودن شیأ وچیزی دلیل نمی‌شد تاازآن به عنوان واحدی برای مبادلات همگانی استفاده شود ، بلکه لازم بود تاچیزی نیز باشد رایج ومورد استفادهٔ عموم تاقبولیت عام یابد . به همین جهت ملاحظه می‌شود که در نقاط مختلف گیتی ومیان گروهای گوناگون مردم اشیا وچیزهای مختلفی که در همان نقاط رواج کافی داشته است، صورت سکه راپیدا کرده. در **مونتانا** Montana دندان گوزن در **اسکاندیناو** قدیم پول‌های چرمی، میان بومی‌های مکزیکی دانه‌های کاکائو، میان مردم قدیم **کره** Coree و **فی‌لی‌پین** کنونی برنج ، در **لاوتی** Laotie واقع در جنوب هند وچین - بین‌سیام وآنام و هم‌چنین **حبشه** قطعات نمك، میان سرخ‌پوستان آمریکای شمالی برگ توتون ، و درچین و مغولستان اندازهٔ معینی پارچه صورت پول رایج را داشته است .

اما در این میان یك وسیلهٔ مبادله صورت رواج بیشتری را دارا بوده است و

میان اغلب مردم قدیم و هم چنین میان اقوامی که در زمان ما زندگی می‌کنند رواج داشته و دارد و این عبارت است از گوش ماهی و صدف که در هر نقطه‌یی به‌مناسبت موقعیت برآن نامی نهاده‌اند . نوعی که ازهمه پربهاتر، رایج‌تر و رسمی‌تر شناخته شد معروف است به **کوری** که در قسمت قابل ملاحظه‌یی از آفریقا رایج است، بنا به گزارش **مارکوپولو** Marco Polo تاسدهٔ سیزدهم درآسیا و چین نیز رایج بوده ، هم‌چنین در ژاپون قدیم واحد پول شناخته شده و سرانجام تا سال ۱۸۴۰ در **سیام** حقوق لشکریان با صدف پرداخته می‌شد. در سدهٔ نوزدهم هر بیست و پنج عدد صدفی راکه به یك نخ کشیده بودند عنوان واحد پول را داشت و به وسیلهٔ آن می‌توانستند پوست یك خرس آبی ویك کنیز خریداری کنند . در سدهٔ هیجدهم در بنگال ۱/۵۰۰ کوری «صدف یاگوش‌ماهی» ارزشی داشت معادل یك روپیه .

مرکزمهم‌وتوسعه‌یافتهٔ‌رواج «کوری» درآفریقااست.در **بان‌گوالا** Benguela «بان‌گالا» واقع درکنگوی شمالی‌حجم معاملات ومصرف‌کوری بسیار قابل‌توجه‌است، دراین‌منطقه‌دانه‌های بسیاری‌ازمروارید‌وصدف‌رابه‌رشته‌هایی‌تسبیح‌مانندکشیده وبه‌همه جاحتا لندن می‌فرستند وانگلیسی‌ها بدویژه وهم‌چنین اروپایی‌ها ازاین ره‌گذر سود-کلانی عایدشان می‌شود . آن‌چه‌که دربارهٔ منشأرواج این‌گونه پول در آفریقـا ابراز می‌شود ، آن‌است‌که به‌وسیلهٔ تازیان درقارهٔ آفریقارواج یافته وهم‌اکنون درآفریقای مرکزی میان **تیم باك‌تو** Timbacto و دریاچهٔ‌چاد Chade از هر نقطهٔ دیگری «کوری» بیشترواج دارد .

آشنایی بشربا فلزات راه‌نوینی بود ازبرای تجربیاتی درتسهیل دادوستدورواج پول به‌معنای اخص‌آن درحالت ابتدایی . در **آشور** Assure تکه‌های برنج وآهن دربدو امربه‌جای پول به‌کار می‌رفت . در آفریقا از آهن بداشکال گونه‌گونی پـول درست می‌کردند .در قسمت‌هایی ازآفریقا پول‌راازآهن به‌شکل‌سرکلنگ می‌ساختند میان قبایل اوبان‌گی Oubangui درشمال آفریقا پول‌را به‌شکل سرنیزه وتیغه‌های آهنی ودرکنگو به‌شکل X از برنج پول‌هایی می‌ساختند .

درواقع بحثی دربارهٔ نوع ونحوهٔ رواج وکـار پول میان مردم بدوی ،گفت و

گویی بود خارج از مبحث ، اما بی‌فایده نیز نبود و اینك دنبالهٔ گفت وگوی از دست رفته . کشاورزی به هیچ وجـه روشی پیشرفته نبود و کاری محسوب می‌شد دشوار و سخت و به‌همین جهت بودکه آزاد مردان از انجام آن شانه تهی‌کرده و به بردگـان و زنان می‌سپردند . انواع خیش کشف نشده بود و به وسیلهٔ کج بیل‌های دسته‌کوتاه زمین راشخم می‌زدند و با هنگام کار لازم بود تاکاملا دوتا وخم‌شوند . البته در امر کشاورزی دشواری‌هایی بسیار به منصهٔ ظهور می‌رسید ومحدودیت‌های فراوان‌گاه موجب تفرقه ودلمردگی مردمان می‌گشت . کشاورزی و برداشت محصول در چنان زمین‌هایی و بـا توجه به‌عدم هرگونه وسایل درست وشناخت شیوه‌های راستین‌در امرزراعت کالاهای معمولی راکه لازم‌بود درمدتی‌کم انجام‌گردد به‌درازا می‌کشانید وهر نوع موفقیتی در این امردرگرو همکاری ومعاضدت مردم‌بود وهرچه‌کار پیش می‌رفت به‌تمرکزجمعیت وهمکاری نیازمندی بیشتری احساس می‌شد . در آفریقای غربی توفیق در این امور بیشتر بود و به همین جهت شهرهای بزرگی به‌وجود آمد وشالودهٔ پادشاهی‌های عظیمی باتجمعات مذهبی وامور مدون سیاسی واقتصادی وسپاهی آن‌گونه‌که در خاور نزدیك مرسوم بود ریخته‌شد .

روابط اجتماعی و اموری وابسته به آن در این اجتماعات دیگر هم چـون روش‌های گروه‌های قلیل الافرادجماعات گله‌دار وشکارورز نبود. دراین جوامع برخی از اصول مشترك آفریقایی‌که در باره‌اش سخن گفته شد وجود داشت ، تعدد زوجات همه‌جا رواج داشته ومورد قبول بود و این‌گرایش تنها یك جانبه به شمار نبود بلکه زنان نیزاز آن استقبال می‌کردند . انگیزهٔ عمدهٔ قبول وگرایش زنان به‌چند همسری آن‌بودکه هرچه‌تعداد زنان شوهران‌شان بیشتر می‌شد به‌همان نسبت کار آنان‌سبك‌تر می‌گشت ، چون امورکشاورزی وکارهایی دیگردر خانواده وخانه به‌عهدهٔ زنان‌محول بود . از سویی دیگرمیان بسیاری ازقبایل مرسوم بودکه زنان بچه شیرده مادامی‌که نوزادان را شیر می‌دادند از روابط جنسی با شوهران محروم بودند و چـون دوران شیرخوارگی کودکان تادو سال به‌طول می‌انجامیدمردان سخت درمحرومیت می‌افتادند و چاره‌یی نداشتند جزآنکه همسران تازه‌یی اختیار نمایند .

درمیان جوامع کشاورزی ارزش اقتصادی زنان بیشتر از جوامعی دیگر بود که الگوهایی دیگر در امور اقتصادی داشتند. نخستین زن هر مردی موقعیتی ممتاز داشت و گروه «نخستین زنان» در جامعه طبقه‌یی محسوب می گشتند که دارای نفوذ و مقامی بودند. درخانواده اولین زن هر مردی، پس از شوهرش ناظم خانواده ورئیس ثانوی بود. به زنان و کودکان دیگر حکومت می کرد و مسئول نظم و تمشیت امور به شمار بود. در صفحات گذشته یك نمونهٔ کامل از این خانواده‌ها را تشریح و توضیح نمودیم. شوهر وظیفه داشت تا با مساوات و برابری با زوجه‌هایش رفتار کرده و هرچند روزی را با یکی از آنان سر کند. طی هرچند روزی که شوهر با زنش زندگی می کرد چنان بود که دارای همان یك همسر است و زن بر او حقوقی انحصاری داشت. درمدت این چند روز درآمد و سود شوهر هر اندازه‌یی که بود، سهمی از آن به همسرش می‌رسید و بدین ترتیب در تنظیم امور اقتصادی این خانواده‌های وسیع به این گونه روشی بسیار مناسب به‌وجود می‌آمد. هر مردی هنگامی که تصمیم می‌گرفت تا زن تازه‌یی اختیار نماید، با گروه زنان خود جلسهٔ مشورتی تشکیل داده و رای آنان را می‌خواست و معمولاً گروه زنان نیز رای موافق داده و مرد را تشویق می‌کردند تا به این کار اقدام نماید.

درخانواده رسم چنان بود که هرچند روزی شوهر با یکی از همسران خود به‌سر می‌برد و درباره‌اش گفت‌وگو شد. در این چند روزه زنی که با شوی به‌سر می‌برد لازم بود تا تمام کارهای خانه را اداره نماید، پخت‌وپز و تنظیم امور خانه و نگاه‌داری از کودکان خود و زنان دیگر همسرش به‌عهدهٔ او بود تا گروه زنان دیگر به‌راحتی و بدون دغدغه درمزرعه کار کرده و در دادوستدها و معاملات با فراغ بال شرکت نمایند. این وضع در واقع ابداعی بود بسیار زیرکانه و مثمر ثمر که در حیات اقتصادی و اجتماعی آفریقایی دارای نتایج نیکویی بوده است، چون درعین حال که شرایط موجود امکان آن را به زنان می‌داد تا در کار خانه و شوهرداری و پرورش کودکان دقیقاً و با فراغ بال نظارت نمایند، عرصهٔ فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی نیز به‌روی‌شان گشوده بود و در آن عرصه‌گاه نیز می‌توانستند با آسایش خاطر شرکت نموده و مفید واقع شوند. درخانواده درحالی که میان پسران و مادر علایقی محکم و استوار موجود بود، میان پسران و پدران روابطی این چنین جریان

نداشت، همچنین میان گروه برادران، به‌ویژه پسرانی که از مادرانی چند بودند نه همکاری و تعاون برقرار بود و نه دوستی و مودت. نسب بردن نیز در خانواده بر یك اصل مبتنی نبود گاه نسب از جانب مادر برده می‌شد و گاه از جانب پدر و زمانی از هردو طرف، اما به طور کلی در آفریقای غربی نسب از جانب ماده برده می‌شد. ازدواج با خویشان و منسوبان اغلب ممنوع و به‌شدت نهی می‌شد.

سازمان طبقات اجتماعی براساس طبقه بندی سه‌گانه‌یی بود: نخست رؤسا و سرکردگان در رأس اجتماع قرارداشتند که مقام شان به شکل توارث جریان داشت و اشراف و اشراف‌زادگان نیز وابسته به این طبقه بودند، دوم عامهٔ مردم آزاد و سوم طبقهٔ بردگان. بردگان دودسته بودند، یکی اسیران جنگی که درشمار حیوانات اهلی بودند و از آنان چون حیوانات کار کشیده وچون دامان با آنان رفتار می‌شد، دوم اعضای خانوادهٔ بردگان قدیمی و یا افرادی که ازقبیله که به‌جرم‌های گوناگون ومقروض ماندن به بردگی درآمده بودند. اصل رفتار اربابان با بردگان درآفریقای غربی براساس عدل وداد بود. فروش بردگان امری مکروه و ناشایست محسوب گشته وهم برای ارباب وهم برده لطمه‌یی درموقعیت اجتماعی‌شان به‌شمار بود. بردگان عاصی وخطاکار گاه‌گاه فروخته‌میشدند، امافروش برده به‌بیگانگان وکسانی خارج ازقبیله ممنوع ومکروه بود.

موقعیت سران طایفه‌های کوچك وبزرگ بسیار مناسب بود ومقام‌شان مهم‌وقابل اعتبار شناخته می‌شد، چون عقاید برآن بود که هررئیسی نزدیك ترین عقبهٔ نیای بزرگ طایفه به شمار می رود و این مقام بدون شك بایستی موروثی باشد. مسألهٔ جانشینی از انتخاب فرزند ارشد حمایت و پشتیبانی نمی‌نمود، بلکه‌کار آمدترین و لایق‌ترین فرزندان جانشین رئیس پیشین به شمار می‌رفت. رئیس هرطایفه‌یی مظهر ونمایان‌گاه تمامی قدرت وعظمت طایفه محسوب می‌گشت ومقام نیمه‌خدایی راداشت که درتعظیم وتکریم خلق سهم بیشتری از خدایان می‌برد. وی داور وقاضی بزرگ طایفه محسوب می‌شد ودر تمام مراسم وآداب و رسوم و تشریفات لازم بود تا در رأس جماعت قرار داشته باشد وبه طورکلی هم یك رئیس سیاسی به‌شمار می‌رفت وهم یك قائد روحانی.

میان تمامی گروه‌های کشاورز آفریقایی مجموعه قوانینی وجود داشت که به‌تصریح وروشنی مجازات جرم‌های گوناگون را تعیین کرده بود . این قوانین کامل و مورد حمایت همگان بود و در دادرسی و محاکمات از آن‌ها استفاده می‌شد . روش دادرسی ومحاکمه پیش رفته ومترقی بود ، چنان‌که میان جماعات متمدن شایع بود . محاکمات باحضور رئیس وقاضیانی‌که از جانب وی مأمور بودند تشکیل می‌شد . هر بزه‌کار و متهمی می‌توانست برای خود وکیل مدافعی بر گزیند ، در دادرسی شهود احضار شده ودر تصدیق یا تکذیب جرم صحبت می‌کردند و با توجه به تمام امکانات جهت یك دادرسی و محاکمهٔ درستی بودکه رای محکمه صادر می‌شد .

۴۸ ـ دیانت اقوام کشاورز

اصل نیاگان‌پرستی ، سخنی‌چند دراین‌باره ، مشخصات این‌آیین میان‌کشاورزان ،روابط نیاگان ومردم ، ترس شدید ازنیاگان ، وظایف نیاگان ، خدایان پرستی ، نحوهٔ این آیین ، خدایان عناصرطبیعی ، مهترخدایان وکهترخدایان ،چگونه مقام خدایان‌کوچك مافوق خدایان بزرگ است ، بتان‌وبت‌پرستی ، بت‌هردهکده ، نحوهٔ احداث دهکده وبت‌آن ، روابط بت و مردم ، بت‌های‌کوچك دیگر، مراسم پرستش ، انجمن‌های مخفی‌مردان وامور جادویی

دربارهٔ مذهب ودیانت در پادشاهی‌های بزرگ در صفحات آینده سخن‌خواهد آمد ، اما دراین واپسین قسمت در مورد تمدن وفرهنگ کشاورزان لازم است تا به‌شیوه‌یی عمومی از دیدگاه‌اشتراك وموارد مشترك سخنی چندگفته‌شود . هرچه‌اجتماعی فشرده‌ترو تشکیلات سیاسی وقوانین ووضع خانواده وامور اقتصادی‌اش‌گسترده‌ترباشد، به‌همان نسبت مذهب وعناصروابسته به‌آن نیزدارای اهمیت‌وگسترش‌بیشتری‌است. به‌همین جهت مذهب در جامعه های کشاورزی بیش از تمدن‌های لبنی و شکار ورزی اهمیت داشت . در این جا نیز مورد مشترك مذهب آفریقایی عبارت بود از نیاگان‌پرستی ، ارواح نیاگان در همه حال ناظرو شاهد افعال وکردار اعقاب خود بودند و هم چون نیروهایی نامریی تمامی زندگی زندگان را تحت سر پرستی داشتند . روش کار نیاگان در عقاید عمومی چنان بودکه نیاگان مربیان فوق طبیعی می‌باشند ، در مواقع ضروری ولازم به کومك ویاوری درماندگان می‌شتابند و نیاگان هرخانواده‌یی

تنها به بازماندگان خودشان کومکی می‌رسانند و یا مجازات‌شان می‌کنند و بانیان یك خانواده نمی‌توانند درامور عقبهٔ یك خانوادهٔ دیگرمداخلت نمایند ؛این درست‌وضع وحالی است که خدایان خانوادگی وقبیله‌یی وقومی درمیان گروه‌های خدایان پرست دارند . وظیفهٔ نیاگان تنها حصر بر کومك ویاری اعقاب‌شان نیست ، بلکه به‌طورکلی در زندگی‌شان نظارت می‌کنند ، از انجام امور غیراخلاقی بازشان داشته و جلو هر کاری که مخالف قانون و اخلاق باشد سدی می‌شوند . نیاگان مذکرو مؤنث هر دو این‌گونه وظایف رانسبت به‌بازماندگان دارند ، اما گروه مردم ازنیاگان زنانه‌چندان خوف وهراسی دردل ندارند وبه‌عکس ترس ووحشت ازنیاگان مذکرمیان مردم بسیار شدید و ریشه دار است . خلق نسبت به‌نیاگان مهرو محبتی نداشتند ، بلکه سراسر زندگی‌شان عبارت‌بود ازیك پردهٔ ترس وهراس ازنیاگان وبه‌همین جهت اقوام‌ومردمی که چنین مذهبی داشتند زمانی‌که قبول مسیحیت کردند ایمان به‌آن نیروی ناظر و نامریی و هراس‌ناك را که زندگی‌شان را هراس آلوده و تلخ می‌کرد زود فراموش کردند و شعایر و رسوم و آداب شان در این زمینه به زودی دیگرگون وزیر و زبر گشت .

خارج اززمینهٔ نیاگان پرستی ، خدایان‌پرستی نیزرواج داشت . اصولا میان تمام مردمی که این چنین اساسی دردیانت داشتند ، در کنار نیاگان‌شان لازم بود تا خدایانی نیزوجود داشته باشند تا اساس هستی وآفرینش را تعلیل نمایند . براساس همین موضوع خدایان عبارت بودند از خدایان عناصر و حوادث طبیعی . هر یك از این خدایان سرپرست وعامل یکی‌از عناصرطبیعی بودندکه‌برآن حکومت می‌کردند، چون : خدای باران ، خدای توفان ، خدای قحطی وخشکی ، خدای ماه ، خدای ـ آفتاب ، خدای آسمان ، خدای زمین و بسیاری دیگر که فزونی وکاستی مقام‌شان وابستگی داشت باآب وهواووضع محیط‌واساس اقتصادی‌گروه پرستندگان . دردستگاه این خدایان مهتر خدایانی بودند وکهتر خدایانی . کهتر خدایان به طور کلی همان مفهوم ملایك وفرشتگان راافاده می‌کنند ورابط مهتر خدایان‌اند باکاهنان وجادوان که اینان نیزخود رابطی هستند میان مردم واین فرشتگان . اماآن چه‌که در این

دستگاه خدایان پرستی نکته‌یی شایان است آن‌که مقام اصلی خدایان بزرگ در نزد خلق مادون خدایان کوچك یا فرشتگان قرار گرفته و پرستندگان کشاورز آفریقایی کوشش‌شان همواره در جلب نظر فرشتگان است و برای آنان عبادت کرده و هدایا و قربانی می‌دهند و خدایان اصلی به طور کلی به‌فراموشی می‌گرایند. باوضع اجتماعی جوامع کشاورز، به‌ویژه درپادشاهی‌های بزرگ آیین‌پرستش این‌خدایان به‌ذروهٔ اهمیت وگستردگی خود می‌رسد و نیاگان‌پرستی تحت‌الشعاع این‌روش قرار می‌گیرد، درحالی که‌در جوامع شکارورز وچوپان وضع برخلاف این است.

گذشته از نیاگان وگروه خدایان وفرشتگان، بت‌ها وطلسم‌هایی نیزدر دهکده مورد ستایش مردم بود. هردهکده‌یی بت‌وطلسم ویژه‌یی داشت‌که آن‌بت وطلسم‌ضامن ترقی، برقراری وسعادت افراد بود. نفوذ و قدرت این بت‌هاگاه از خدایان و نیاگان نیز بیشتر می‌شد واعتقاد افراد به‌آن‌ها سخت برانگیخته بود. این‌بت‌ها یا طلسم‌هاکه هردهکده‌یی ویژهٔ خودیکی داشت، دارای منشأ وتاریخ بود ومراسم واعتقاداتی در-بارهٔ‌آن بسیار شبیه بود به شیوهٔ مردمان قدیم بین‌النهرین وبنی‌اسرائیل. به هنگام تأسیس یك‌دهکده، مؤسسان نخست به اجیرکردن یك‌پزشك جادوگر می‌پرداختند. دروحلهٔ اول‌کاراین پزشك جادوگر آن‌بود تابت‌وطلسم مخصوص‌دهکدهٔ جدیدالاحداث را به‌سازدکه ضامن سلامت وسعادت ورفاه وخوش‌کامی ساکنان‌اش باشد. پس از آن که بت ضمن تشریفات خاصی ساخته‌می‌شد به‌وسیلهٔ مردم تامحل جدید دهکده‌مشایعت می‌گشت. مشایعان ضمن‌همراهی مراسم ویژه‌یی به‌جای می‌آوردند، چون دردهکده ساکن‌می‌شدندرمحلی‌مخصوص‌یك‌بت‌خانه می‌ساختندوتیمارگر بت‌پزشك‌جادوگر بودکه کاهنانی‌چنداز برای‌دست‌یاری‌انتخاب‌می‌نمود. به‌تفاوت‌درجاهای‌گوناگون‌هرسال‌یکی‌دو بارمراسم عمومی پرستش برای‌بت‌دهکده برپا می‌شدکه‌چند روزی‌ادامه‌داشت. مردمان جهت‌گردگشایی امورفرو بستهٔ خودنذورو هدایایی‌بسیار به‌بت‌تقدیم‌می‌داشتند ودرهنگام جشن حجم هدایا به مقادیرهنگفتی بالغ می‌شد. قربانی نیزجهت بتان به وفور انجام می‌گرفت، اما جز در مواقعی بسیار نادر قربانی انسانی رواجی نداشت. چندگاهی که ازاحداث دهکده می‌گذشت‌مقام بت به مرتبهٔ یکی ازمهترخدایان ارتقاء می‌یافت

وخداوند حامی دهکده محسوب می‌گشت .

علاوه بر بت بزرگ دهکده معمولا بتان کوچکی نیز وجود داشتند که مورد پرستش موسمی قرار می‌گرفتند . پرستش این بت‌های کوچك به هنگام فعالیت‌های دسته‌جمعی مردم بود ، یعنی به هنگام شکار، ماهی‌گیری، کشاورزی ومراسمی دیگر هریك از بتان به جای خویش مورد پرستش قرار می‌گرفت . به هنگام شکار ، بت مخصوص شکار را مورد پرستش قرار داده و مراسم وتشریفات ویژه‌یی برایش به انجام می‌رسانیدند و کسب برکت و توفیق در امری که درپیش داشتند می‌کردند ، وبه همین ترتیب درسایر مواقع از بت‌های مخصوص طلب یاری می‌نمودند. طلسم، نظرقربانی ، تعویذوچیزهایی دیگر رواجی بسیار داشت . از برای هربلا وآفت قریب الوقوع و احتمالی نوعی طلسم‌جادویی وجود داشت که مصدرهمهٔ آن‌ها پزشك ـ جادوگران حرفه‌یی بودند. هر فردی همواره تعدادی بسیار ازاین طلسم‌ها ونظر قربانی‌ها را حمایل داشت وعلاوه‌بر این‌ها تعدادی فراوان نیزدرکلبهٔ هرفردی، درگوشه‌یی که‌می‌توان آنرا طلسم خانه‌نامید نگاه داری می‌شد و نوعی مراسم پرستش وعبادت فردی نیز بدین طریق رواج داشت.

مراسم پرستش به‌گونه‌یی دیگر نیزمیان جوامع کشاورز آفریقایی انجام‌می گرفت و مصادر این پرستش اعضای انجمن‌های مخفی مردان بودند . تشکیل این انجمن‌های سری‌درسراسر آفریقای‌کشاورز رواج داشت‌واین انجمن‌ها موجب ترس و وحشت ـ وهم چنین دلگرمی مردم بودند، و درامور اجتماعی وکلیهٔ مراسم و تشریفات دارای نفوذ مستقیم بودند . چنان‌که در قسمت‌هایی مربوط به استرالیا ، سرخ پوستان آمریکا و بدویان اوقیانوسیه و دیگر اقوام بدوی شرح شده است ، این گونه انجمن‌های مخفی مردان درهمه جا وجود داشته است. در ضمن گفت وگو از تمدن‌های لبنی‌وگروه گاو ـ داران و گله چران‌های آفریقایی از وجود این مجامع سخنی بـه میان نیامد، چون میان این مردمان چنین انجمن‌هایی وجود نداشته است. محققان دربارهٔ منشأپیدایش این انجمن‌ها هنوز به اتفاق قولی باز نرسیده‌اند،اما تشتت آرا دراین باب بسیار نیست گروهی معتقدند که‌این‌دسته بندی‌ها تقلیدی است ازدسته بندیهای فرقه‌یی ازمسلمانان شمال آفریقاموسوم به **مارابوت‌ها** **Marabouts** ، لیکن‌پاره‌یی دیگرازدانشمندان

برآنند که مبدأ ومنشأ این انجمن‌ها مربوط است به همان « مراسم بلوغ جوانان » و ورودجرگهٔ مردان‌که تاکنون درباره‌اش‌سخن‌بسیارگفته‌ایم‌ودرواقع ظن غالب نیزهمین است . به هر انجام چنان‌که تذکر داده شد انجمن‌های مخفی مردان یکی از وجوه مشخصهٔ کشاورزان آفریقا است‌که درتمدن و فرهنگ و اجتماع نقش قابل توجهی را ایفا می‌نماید . منظوراصلی ظاهراً دراین انجمن‌ها اجرای مراسم وآیین پرستش بودو به همین جهت دربدو امر به نظرمی‌رسدکه این مجامع، انجمن‌هایی مذهبی باشند . امادرپس این ظاهرانجمن‌اخوتی برقرار بود چون اعضای‌آن موظف بودند به هم‌کومك نمایند وهمواره‌مراقب ومواظب‌حال هم باشند و در امور اجتماعی‌نظارت‌کنند. بسیاری اوقات جلو هرج و مرج و بی‌نظمی و بی دادگری را گرفته واحقاق حق مظلومان را می‌کردند .

هرچندگاهی یك بار مراسم وتشریفاتی بوسیلهٔ این انجمن‌ها برپا می‌شد.اعضای هرانجمنی ماسك وصورتك‌های‌مخصوصی داشتند،هم‌چنین جامه وزینت‌آلات‌هردسته‌یی مشخص ونمایان بود . ازمحل انجمن‌که خانهٔ مردان نام داشت به‌گاه جشن‌هاومراسم عمومی‌با ماسك‌هاولباس‌هاوزیورهای ویژه‌شان به‌جانب‌میدان دهکده به راه‌می‌افتادند. درمیدان به وسیلهٔ اعضا رقص‌های مخصوص مذهبی و سمبولیك همراه باطبل طبالان و آلات دیگر موسیقی محلی در می‌گرفت . تماشاگران بایستی چنین تظاهر و وانمود می‌کردندکه در زیرهریك ازاین ماسك‌ها یکی از موجودات فوق‌طبیعی پنهان است . هرگاه‌کسی حالات وحرکات‌اش چنان بودکه چنین اعتقادی را باز نمی‌رسانید جانش در معرض خطرقرار می‌گرفت وکشته می‌شد ، هم‌چنین لازم بود تا هویت هر ماسك‌داری ازنظر تماشاگران مخفی وپنهان باشد واگرکسی به عمد ویا غیرعمد واتفاقی هویت اصلی یکی از ماسك داران را آشکار وفاش می‌ساخت در دم‌کشته می‌شد.میان اعضای هر انجمنی‌کلماتی رمزی واسراری وجودداشت ومتعهد بودندکه در همه‌حال به هم‌کومك ویاری‌کرده واسرار انجمن را حفظ نمایند وبسیارشباهت داشت‌به‌انجمن فراماسونری **Franc Maconnerie** دوران اخیر .

۴۹ـ منابع فرهنگ دینی در آفریقای زنگی

اهمیت و گسترش وارزش اصیل تمدن‌های آفریقایی، منابع خارجی فرهنگ وتمدن قاره، تأثیر شمال درجنوب، روابط کهن مصر ونوبه ، چگونه مردمی زنگی‌مصری شدند ، نوبه‌یی‌ها وسیلهٔ انتقال فرهنگ مصری و رومی ویونانی ، تاریخ وسرنوشت نوبه، فرهنگ‌های خارجی ازچه‌راهی درآفریقا رسوخ می‌کرد، نفوذ عناصر فرهنگی مصردرآفریقا وقبایل واقوام‌آفریقایی ، مقایسهٔ دیانت مصرباستان وآفریقای کنونی‌بدوی، قبایل‌آشانتی ویوروبا، مواردمشابه، اصالت‌پادشاهی های زنگیان

پیش ازاین اشاره رفت که‌آفریقا از دیدگاه تقسیم تمدنی به دوقسمت‌می‌شود، آفریقای شمالی وآفریقای جنوبی . منظور ازشمال وجنوب دوقسمتی ازقاره است‌که به وسیلهٔ صحرا جدا می‌شوند. تمدن ، اجتماع ، مذهب، سیاست و دیگرشئون این دوقسمت هرچند مؤثر در هم بوده است ،اما تفاوت‌هایی آشکار ونمایان نیزمیان‌شان موجود است . نکته‌یی دیگر که قابل توجه می‌تواند بود، دید ونظرمردم متمدن‌است دربارهٔ تمدن‌های آفریقایی . دراین باره نظرچنان است‌که پیش از ورود اروپایی‌ها وارتباط‌شان با ساکنان آفریقا ، زنگیان از تمدن‌هایی اصولی و پیشرفته برخوردار نبوده‌اند ، درحالی‌که‌وضع چنین نیست ودرآفریقاتمدن‌هاوجامعه‌هایی منظم‌ومتشکل با تشکیلاتی در هم پیچیده وغنی وجود داشته است. درآفریقا پادشاهی‌هایی به‌وجود آمدند بزرگ وقدرت مند وصاحب تمدن‌که‌تنها نقصی داشتند وآن نقص عدم وجود سواد میان مردم آن جوامع محسوب‌می‌گشت . اما ازنقطه نظرصنایع‌وهنرکم‌وکاستی ازاروپاییان قرون میانه نداشتند . در انتظام امور سیاسی و اجتماعی مردمانی بودند چرب دست، نیرنك اندیش و پیشرو . از سازمان‌ها و طبقات اجتماعی و انجمن‌های مردان و اصناف با تدابیروحیله‌هایی درنیرومندی سیاست می‌کوشیدند و هنگامی‌که دسته‌هاوطبقات اجتماعی‌واصناف پیشه‌وران درتأیید وپشتیبانی‌سیاست‌و مصادرآن‌باشند قدرت سیاسی‌واجتماعی در اوج نیرومندی خود خواهد بود.هرگاه در صدد مقایسه‌یی برآییم ازاین لحاظ جامعه‌های آفریقایی ازآن چه‌که‌تا قبل ازسدهٔ شانزدهم دراروپا به وجودآمده بود متشکل‌ترومنظم‌تربودند ودر اهداف خودتوفیق‌هایی‌بسیارارزنده‌تر می‌یافتند . بسیاری از کارشناسان تمدن‌های آفریقایی را نظر آن است که زنگیان چنان تمدن‌های متعالی و حکومت‌هایی منظم تشکیل دادند وبا تدبیر و هوشمندی به

امر سیاست و حکومت پرداختند که نظیر آن را میان هیچ قوم و گروهی دیگر به جز قوم **این کا Inca** ساکن **پرو Peru** نمی‌توان یافت .

اما این تمدن‌ها با آمیخته‌های فرهنگی‌شان اصالتی تام و تمام نداشتند، چون اصولا تمدنی این چنین در جهان نمی‌توان یافت ، تمدنی که به هیچ وجه اخذ و اقتباسی از تمدن‌های دیگر نکرده باشد . این تمدن‌ها نیز از منابعی چند عناصری به وام گرفته و آن عناصر را در خود جذب کرده‌اند . از برای نمایاندن این امر لازم است به تماس‌ها و برخوردهای شمال و جنوب به پردازیم . درشمال روابطی با خارج برقرار بود و چون شمالی‌ها با جنوبی‌ها برخورد می‌کردند عناصر خاص و اصیل شمالی و تأثرات مردم خارج از قاره که درشمالی‌ها بود به جنوبی‌ها منتقل می‌شد.

روابطی میان تمدن‌های اقوام زنگی با مصر و سواحل مدیترانه از ایام دور برقرار بوده است . ازسه هزارسال پیش ازمیلاد مصر با قبایل زنگی نیل علیاهم روابط خصمانه داشت وهم تجارت و بارزگانی. درزمان سلسلهٔ هیجدهم «۱۵۸۰-۱۳۲۰ پ.م» کشور **نوبه** به‌وسیلهٔ مصریان گشوده شد و از آن پس کار حکومت آن کشور به وسیلهٔ حاکمانی اداره می‌شد که ازجانب فراعنه برگزیده وانتخاب می‌شدند. تمدن وفرهنگ مصری میان قوم مغلوب با رضایت وطیب خاطر به زودی پذیرفته شده و موردگرایش قرارگرفت. تأثیردیانت ومعتقدات مذهبی مصردر نوبه بسیارسریع وشگفت بود ،وبه‌زودی نوبه‌یی‌هاقسمت عمده‌یی‌ازمعتقدات خودرا به‌دورافکنده ودیانت مصری‌را پذیرفتند. حلقهٔ مؤمنان نوبه‌یی‌پرستندگان **آمون-را Amon ra** خدای‌مصری ازمتدینان‌مصری بسیار باحرارت‌تر بودند. **تبس Thebes** که‌شهرمذهبی مصروشهرمقدس‌وموردحمایت «آمون- را» خداوندبزرگ مصری محسوب می‌شد با **ناپاتا Napata** پایتخت **نوبه** دارای‌روابطی صمیمانه‌شدوحاصل تسخیراین‌کشور برای مصردرواقع یك‌تسلط‌فرهنگی بودکه نتایج اقتصادی شایانی را عایدش‌ساخت. کاهنان مصری،این‌مردارخواران‌وباج گیران دستگاه‌کهانت مصری درظاهر برای اشاعهٔ فرهنك ، دیانت وتمدن مصری در نوبه سخت به فعالیت بودند، اما در واقع‌اینان مرکزی دیگرپیداکرده بودند ازبرای پیش بردن مقاصد شیطانی وسودطلبانهٔ خود. این تسلط تا سال ۷۳۰ پیش ازمیلادهم

چنان بر نوبه سایه افگن بود. امادراین زمان قدرت مصریان به‌سرعت رو به‌کاهش بود، وضع داخلی آشوب ناك وقدرت مرکزی دست خوش زوال وانهدام بود، درچنین هنگامی نوبه ازفرصت وموقعیت استفاده کرده و مصررا مسخرکرد. تا این زمان در واقع نوبه ایالتی مصری شده بود ومی‌توان این عمل را حاصلی ازیك آشوب داخلی خواندکه در نتیجه ایالتی برکشور مسلط شده و با ایجاد قدرت مرکزی به حکومت می‌پردازد. هنگامی که مصر به وسیلهٔ نوبه تسخیر گشت، در مصر مناقشات مذهبی سخت جریان داشت، جنك میان کاهنان برافروخته بود و هر دسته‌یی برآن بود تا مقاصد خود را پیش به‌برد. اما نوبه‌که ایالتی مصری شده بود وتا آن هنگام فرهنك وتمدن ودیانت مصری درآن جا پرورش پیداکرده بود، با تسلط نظامی، تسلط فرهنگی نیزیافت، به این معنی‌که مذهب و دیانت مصری راکه سخت دست خوش زوال بود اعاده و تقویت کرد و درحقیقت نوبه‌یی‌ها درزمان تسلط به مصرازخود مصری‌ها نیزمصری‌تر بودند. اندکی براین نگذشت‌که آشوری‌ها و ایرانیان به مصر تاختند و آن سامان را مسخر کردند، دراین گیرودار بسیاری ازمصریان به نوبه پناهنده شدند و نوبه‌یی‌ها مقدم‌شان را به‌گرمی پذیرا شده و دراجتماع خود جایشان دادند.

نوبه‌تا مدت‌هایی درازهم چنان استقلال خودرا حفظ‌کرد، دردوران بطالمه‌و امپراتوران روم این استقلال محفوظ بود، وتاسدهٔ ششم میلادی، آن‌گاهی‌که درقسمت شمال قارهٔ اروپا، درخاك عربستان دیانتی تازه در حال شکل‌گیری بود، فرهنگی شگفت وشکوفان درنوبه به ثمررسیده بودکه عناصر مصری و رومی ویونانی به شیوهٔ شگفتی آوری در آن تلفیق و ترکیب شده بودند. اما در همین‌گاه، یعنی سدهٔ ششم نوبه‌یی‌ها به‌دیانت مسیحی درآمدند، چون زمینه‌بانفوذ عمیق فرهنگ رومی‌ویونانی ازبرای این حادثه مساعد بود. تاسدهٔ چهاردهم میلادی نوبه‌یی‌ها توانستند در برابر حملات بسیار مسلمانان مقاومت ورزند، لیکن در چنین هنگامی پادشاهی مسیحی **دون‌گالا Dongala** به‌دست زنگیان **فونج Fung** که ازکناره‌های نیل‌هجوم‌آورده بودند افتاد واز آن پس‌نوبه زیر نفوذ تمدن اسلامی قرارگرفت.

چنان‌که ملاحظه می‌شود به این‌گونه تمدن‌های مصرو روم ویونان و خاور

نزدیك می‌توانستند ازطریق سودان درآفریقای زنگی نفوذ یابند وعناصرفرهنگی و تمدنی بسیاری را درکشاکش جنگ و ستیزها نقل و انتقال دهند . اماگفت وگوهایی قطعی دربارهٔ این‌که نفوذ تمدن‌های مورد ذکر تا چه‌اندازه در آفریقای زنگی به‌طور قاطع مؤثرواقع بوده است امری است بسیار دشوار وسخت‌گونه . در مباحث پیشین‌که ازدیانت وفرهنگ وآداب ورسوم زنگیان‌گفت‌وگوشد ازلحاظ تطبیق ومقایسه‌می‌توان به‌بسیاری از عناصررومی ، مصری ،یونانی وبرخی کشورهای خاور نزدیك به‌قاطعیت وحدس وگمان پی‌برد . اماآن چه که با اطمینان بیشتری می‌توان در باره‌اش سخن گفت آن است که بسیاری از عناصرفرهنگی مصر باستان هنوز درناحیهٔ وسیعی‌که در زیر تسلط مصر بود قابل مشاهده است . ازسویی دیگردر پاره‌یی از تمدن‌های پیشرفتهٔ زنگیان و پادشاهی‌های بزرگ موارد وعناصری قابل مشاهده وتشخیص است‌که بی‌کم وکاست در مصر باستان وجود می‌داشت . از آن موارد است اعتقاد به جنبهٔ خدایی و تقدس پادشاهان‌که رفاه وآسایش خاطرشان وابستگی دارد به نیرومندی وتوسعه و افزونی نیروی مرموز ونهانی درونی‌شان‌که درسایه وپرتوآن زندگی خوش‌ومسرورانهٔ خلق شکل می‌پذیرد و سعادت ونعمت وکامیابی نصیب خلق می‌گردد . در مصر قدیم روش «ملکه‌ـخواهر» درامور خانوادگی‌فراعنه معمول بوده‌است . هرفرعونی خواهرش را بنا برسنت به عنوان زوجه وملکه برمی‌گزیده است تا در امرحکومت و سیاست پشتیبانش بوده و فرعون آینده از نسل خودشان وخون فرعونی به وجود آید . میان بسیاری از پادشاهی‌های زنگیان ، به‌ویژه درآفریقای مرکزی این رسم رواج داشته است . بهترین روش و شکل و الگوی مصری را در این مورد می توان میان قبیلهٔ **باهی‌ما Bahima** که در **اوگاندا Uganda** زندگی می کنند مورد مطالعه قرار داد .

درمصرقدیم سیاست ازدیانت جدایی نداشت ، فراعنه درشمار موجودات‌مقدس و خدایان بودند ، شاه ـ کاهنانی بودند که سلطنت و حکومت و کهانت می‌کردند و مرزی در دستگاه سیاسی ودینی وجود نمی‌داشت . آن‌شیوهٔ قدیم وباستانی امروزه در پادشاهی‌های بزرگ زنگیان هنوز حیات وزندگانی دارد . اما مذهب ودیانت مصری

نیز هم چنان میان زنگیان به ادامهٔ حیات برگزاری دارد . اساس و سازمان پیچیدهٔ مذهبی قبایل یورو با **Yoruba** و **آشانتی Ashanti** با گروه خدایان ، بتان ، جانوران مقدس وسلسله مراتب کهنه همانندی‌های بسیاری دارد با موارد مشابهی در مصر باستان . مصریان به همزاد یا شبح روحی عقیده داشتند که پس ازمرگ هم چنان به‌حیات خود ادامه می‌داد ، می‌خورد ومی‌آشامید و به وسایل زندگی وزینت آلات و غلامان وکنیزان نیازمندی داشت وخواهان آن بود تاکسان مورد علاقه و نزدیکان‌اش نزدش باشند ، به همین روی هرم سازی ، مقبره سازی وساختن بناهای با شکوهی باتمام وسایل زندگی برای اجساد فراهم وتوسعه داشت تاروح وهمزادکه تامدت‌هایی هم‌چنان باتن تعلقات و وابستگی‌هایی داشت در مضیقه نباشد . آشانتی‌ها نیز به روح یا همزادی باور داشتندکه پس از مرگ تعلقات خویش رابا بدن جسمانی حفظ‌کرده وبه مقبره‌اش دل بستگی داشت ، چه احتیاج به تغذیه وبهره‌مندی از وسایل زندگی داشت . به‌همین جهت آشانتی‌های آفریقایی به‌ساختن مقابر بزرگ وبا شکوه برای مردگان‌شان اقدام می‌کردند وازجانب بازماندگان نذور وهدایا وپیش‌کش‌هایی بسیار درمقبره انبار وذخیره می‌شد تاروح یا همزاد از آن‌ها استفاده‌کند ، واین رسمی بود که مصریان باستان سر لوح آداب مردگان‌شان بود . آن چه که این شباهت را تأیید می‌کند ، تقارنی است میان دو نامی‌که مصریان و آشانتی‌ها به همزاد داده بودند . مصریان همزاد یاقالب روحی را کا **Ka** می‌نامیدند ودرزبان آشانتی قالب روحی و همزاد کرا **Kra** خوانده می‌شد .

نفوذ این عناصردر قسمتی مورد توجه از آفریقای زنگی با شکل نا منظم و مبهم‌اش مأخوذ از مصر نیست ، چون سرایت ونفوذ این عناصر در مصراز یك جانب و در آفریقای زنگی ازسویی دیگراز یك خاستگاه واحد ومشترك‌که مربوط به‌تمدن باستانی **هامیت Hamite** دبوه‌که به‌طور مستقل وجدا در هریك ازاین مناطق توسعه و نفوذ پیدا کرده است . درآن زمانی‌که درهٔ نیل وقسمت اعظمی ازصحرا آب وهوای ملایمی داشتند ، هامیت‌ها **Hamites** که قبایلی بودند ازنژاد قفقازی دراین‌مناطق پراگنده زندگی می‌کردند . از دوران‌نو سنگی **Neolitique** این قبایل ازجانب

شمال به‌سوی جنوب شروع به مهاجرت کردند وفرهنگ وتمدن شمالی را به اقوام زنگی جنوب صحرا منتقل نمودند. بربرهای ساکن صحرا در ادوار بعدی درواقع همان بقایای هامیت‌ها بودند که به دین اسلام در آمدند و تمدن اسلامی را با تمدن بومی خود آمیختند ودر چنین زمانی بودکه باسرعت وشتاب بیشتری به‌سوی جنوب مهاجرت‌کرده وعناصری تازه رادرقلمروزنگیان پراگندند. درسدهٔ نهم میلادی‌هامیت‌ها باتمدنی‌مرکب ازاجزای بومی و عناصری کمتراز تمدن اسلامی به‌قدرتی رسیدند و در سراسر سودان‌عربی سلسله‌پادشاهی هایی به‌وجودآوردندکه‌مهم‌ترین شان در **نی‌جه‌ریه** Nigeria به‌نام‌های **گانا** Ghana و **سون‌گائی** Songai مشهوراست.

به‌گونه‌یی‌که ملاحظه‌می‌شودنفوذ وتأثیرهایی‌ازشمال به‌جنوب به‌وسیلهٔ‌مهاجران به عمل‌آمده‌است، امااین نفوذ وتأثیرها چنان‌نبوده تااساس وسازمان وبنیان‌پادشاهی های زنگیان بت پرست راشامل شده و دربرگیرد، بلکه اساس وبنیان و تشکیلات پادشاهی‌های‌زنگی‌به طورکلی جزپادشاهی‌های به‌ظاهریك تاپرست وموحدشمال‌است، بلکه پادشاهی های بت‌پرست زنگی از لحاظ پیچیدگی سازمان های سیاسی و وضع اجتماعی وطبقاتی و مقام پادشاه وقوانین متنوع و گوناگون، بسیار ازپادشاهی های اسلامی شمال پیشرفته تربوده‌اند. اینك به جااست تاهرگونه بحث وگفت وگویی را دربارهٔ آفریقا، باشرح پادشاهی های بزرگ پایان دهیم.

۵۰ ـ زندگی‌دریك‌پادشاهی‌بزرگ

پادشاهی بزرگ‌اوگاندا، حدودجغرافیایی، بومیان ومهاجمان هامی‌تی، روش‌تسلط مهاجمان، اختلاط وترکیب بومیان ومهاجمان، اصل‌اقتصاد، صیادی وماهی‌گیری، قایق سازی، چوپانی ودامها، وسایل فنی، لباس وپوشاك، حجاب زنان ومردان، نوع‌البسه، موزخوراك عمده‌واثرات اجتماعی، دربارهٔ زنان ومردان، علت فقدان‌مردان، قربانی های‌انسانی، اثرات نیرو ووقت اضافی درجامعه، پیشرفت های هنری، تشکیلات پیچیدهٔ مذهبی. خانه سازی، کاخ شاهی، وضع راهها، معاملات

پادشاهی **اوگاندا** Ugandaازپادشاهی های بزرگ بت‌پرست که‌از برای‌مطالعهٔ موردنظر نتایج بسیارنیکویی‌راحاصل می‌دهد. این‌منطقه ازشمال باسودان‌هم‌مرزاست‌و باحبشه «اتیوپی Ethiopie» همسایه، درشرق‌آن‌کنیا Kenya قرارگرفته و درغرب

باکنگو برخورد داشته‌وازجانب‌جنوب باتان گانی کاTanganyka مرزدارد. دریاچهٔ ویکتوریامیان‌اوگان‌دا وتاگان‌نی‌کاوکنیا قرارگرفته ونیمی‌ازآن‌متعلق‌به‌کشوراوگان‌را می‌باشد .

دربارهٔ منشأ پادشاهی روایاتی وجود داردکه زوال وافول آن‌را نشان می‌دهد . به موجب این روایات درحدودپنج سدسال پیش پادشاهی اوگان‌دا به وسیلهٔ هامی‌تی‌ها که دربارهٔشان سخن گفته‌شد تسخیرگشت . هامی‌تی‌ها مردمانی‌بودندکه صاحب تمدن لبنی‌بودند وبه هنگام ورود دامان خود وتمدن گاوداری‌را نیزبه این‌پادشاهی آوردند. اماتمدن شان زوال پذیرفت وفرهنگ‌شان بافرهنگ بومی ترکیب‌شد ، چون دراین منطقه‌کشاورزی توسعه‌یافت وتمدنی به‌وجودآمدپیشرفته‌تر وارزنده‌تراز تمدن‌مهاجمان هنگامی‌که اروپائیان دراین‌خطه وقلمرو نفوذ یافتند، قوم مهاجم‌تمام مشخصات‌نژادی و فرهنگی‌اش راازدست داده‌وبه‌کلی‌میان عناصر بومی محو ومستهلك شده‌بود .بسیاری ازاقوام گاودارکه مردمانی جنگ‌جو وپیکاری بودند چون برکشاورزان که مردمانی صلح‌جو و آرامش طلب بودند تسلط پیدا کرده وفایق می‌آمدند ، باحفظ تمدن خود دررأس اجتماع،طبقهٔ فرمان‌روا وحاکم راتشکیل داده وداخل خود ازدواج می‌کردند واز ازدواج بابومیان به‌کلی امتناع‌می‌کردند ، وبه‌همین جهت‌بودکه نسل‌شان به‌شکل اصیلی باقی می‌ماند . اما دراین جاازدواج های بسیاری‌که ازهمان آغازمیان‌هامیت‌های مهاجم که از نژاد قفقازی بودند با اقوام باگان‌داBagandaکه از زنگیان بومی‌بودند ،مهاجمان‌قفقازی نژادراجذب ومستهلك درمیان زنگیان نمود . ازدواج میان طبقات مختلف وتساهلی که اجتماع دراین باره داشت ، میان خانوادهٔ شاهی و زنگیان یاعامهٔ مردم تفاوتی باقی نگذاشت ومحیطی یك‌پارچه اززنگیان بدین‌طریق به وجودآمد .

دراین جامعهٔ زنگی منبع اصلی اقتصاد و آذوقه‌کشاورزی بود ، اما از دامان نیزاندکی نگاه داری می‌شدکه بیشترجنبهٔ تشریفاتی داشت . گاوکمتر وجود داشت و رایج‌ترین دام بزبود، اما در میان این زنگیان‌گروهی نیز زندگی می‌کردندکه قبیلهٔ هی‌ما Hima خوانده‌می‌شدندوکارشان‌تنهاگله‌داری وچوپانی‌بود. این‌شیوه‌یی‌محسوب

می‌گشت ارثی دراین قبیله‌که با تعصب وایمانی سرسختانه از آن دفاع می‌کردند ، اما چوپانان درجامعهٔ اوگان دا دارای ارج‌ومنزلتی نبوده ومقامی درخورتوجه نداشتند.

یکی ازاقلام مورد توجه غذایی ماهی بود وماهی‌گیری شغلی محسوب‌می‌گشت پردرآمد. در جنوب وکنار دریاچه صیادان مأواومسکن داشتند ومقادیر زیادی‌ماهی صیدکرده و به وسیله‌یی طبیعی که عبارت بود از حرارت و تابش خورشید ، آنها را می‌خشکاندند وبه طرقی خاص‌که در بازرگانی و توزیع زنگیان قابل توجه است در سراسرخطهٔ پادشاهی پخش می‌کردند . ماهی‌گیران دارای مراسم و تشریفاتی مذهبی بودند و جشن‌هایی بزرگ‌گاه‌گاه برپا می‌نمودند وتا اندازه‌یی‌کار و شیوهٔ اموزشان به قبایل زنگی‌یی شبیه بودکه درکناره‌های دریاچهٔ چاد Chad زندگی من‌کردند . هر چند قوم باگان‌دا به اختراع بادبان و ساختن کشتی‌های بزرگ موفق نشد ، اما این کاستی‌درساختن‌کرجی‌هاوقایق‌هایی بسیار تیزروومحکم‌جبران می‌شد. ازاین‌کرجی‌ها اغلب در جنگ با ملل واقوام همسایه استفاده می‌شد ونوعی‌کوچك‌تر وساده‌ترش‌مورد استفادهٔ ماهی‌گیران قرار می‌گرفت .گذشته از ماهی یکی دیگر از اقلام شایع و پر مصرف غذایی موزبود. با این‌که دراین سرزمین محصول بسیار فراوان به‌بارمی‌آمد، اما مردم به این یکی رغبتی فراوان داشتند. موز به شکل خام‌اش‌کمترمصرف‌می‌شد، بلکه بیشتر به اندازه‌های معینی ازاین میوه پخته وبعد ازآن خمیری درست می‌کردند که مصرفی فراوان داشت ولذیذترین خوراك شان‌به شمار بود . به مصرف‌غذایی شیر گاو وبز رغبتی نداشتند واین فرآوردهٔ مفید حیوانی مصرفی داشت ناچیز واندك . از محصولات نباتی نیزتنها در مواقع تشریفاتی ویا درجزو خوراك های غیر اصلی‌مصرف می‌شد .

وسایل فنی واستفاده ازآن‌ها چنان بودکه در موردکشاورزان شرح داده شد. وسایل وابزار آلات درکمال محدودیت وحالت بدوی بودند . اما در میان این اقوام برخلاف دیگران اصرار زیادی وجود داشت برای پوشش بدن‌های برهنه . پسران تا پیش ازبلوغ ومراسم آن برهنه بودند ودختران تنهاکمر آویزی از رشته‌های لیفی به‌کمرآویزان می‌کردند . اما پس از دوران بلوغ، در آن هنگامی که ازکودکان ،

دختران و پسران ـ مردان و زنانی مسئول و رسمی به بار می‌آمد، پوشش سراسر بدن امری محسوب می‌گشت واجب وضروری چه برای پسران وچه دختران . دراین‌خطه نوعی درخت انجیرپرورش می‌یافت‌که ازپوست‌آن اکثر نیازمندی‌هاشان را در لباس و پوشاك برطرف می‌کردند . دختران پس ازتشریفات بلوغ چون زنان اندام خود را با یك پارچهٔ سراسری از زیربغل تامچ‌پا می‌پیچیدند. لباس مردان متنوع‌تر و سنگین‌تر بود. نوعی دامن زنانه وپرچین‌که بالای‌آن به دورکمرشالی پیچیده می‌شد یك‌قسمت ازاین پوشاك را تشکیل می‌داد وبالا تنهٔ خود را نیزباقبایی می‌پوشانیدند واین‌لباس‌ها تقریباً درآفریقای زنگی مشخص‌ونمونه بود. به طورکلی‌چنان‌که‌گفته شد منبع‌اصلی این پارچه‌ها ازپوست درختان ویژه‌یی است و در این جامعه برخلاف جوامع دیگر وبه خصوص مردم متمدن ، دوخت و دوزو فراهم‌آوردن پارچه‌ها ولباس‌های‌گوناگون حاصل دست رنج وکارمردان محسوب می‌شد .

دربارهٔ موز و رواج مصرف غذایی این میوه سخن‌گفته شد ، لیکن ناگفته‌ماند که این امر در امور اجتماعی بی‌تأثیرنبود. درختان موزچون به بارمی‌نشستند بیست وپنج تا سی سال مرتب بهره می‌دادند واین‌امرسبب شدکه قوم **باگاندا** بتوانندبرای خود قرارگاه‌هایی دایمی‌ومستمربه سازند . تمامی امورکشاورزی به وسیلهٔ‌زنان‌اداره می‌شد ومردان خیالی آسوده داشتند چون موزکه خوراك مطبوع‌شان بود می‌توانست سراسرسال غذاشان را تأمین نماید . هر فردی می‌توانست با صرف وقت‌کمی در روز از راه پرورش درخت موز، خوراك چهارتا پنج نفررا در طی سال تأمین نماید و این کارنیزبه وسیلهٔ زنان انجام می‌شد. در چنین جامعه‌یی وقت اضافی و هم چنین نیروی اضافی بسیار وجود داشت و این دو عواملی هستند که درهرجامعه‌یی منشأ ترقی‌هایی درامور فنی‌وهنری می‌شوندوهم چنین مصدر ومنشأ پیدایش آیین‌های مذهبی پر رمز واستعاره وپوشیده ازتشریفات ومراسم می‌گردند . به همین جهت است‌که میان اقوام باگان دا مذهبی وجود داشت لبریز ومشحون از جشن‌ها ، مراسم ، تشریفات و آداب جادویی و رمزی ومراسمی‌که در ضمن آنها قربانی انسانی امری عادی و رایج بود . نسبت زنان به مردان سه بریك بود ، یعنی در برابر هرمردی سه زن وجود داشت .

قلت و کاستی مردان دو موجب عمده داشت : یکی جنگ‌های فراوانی که میان باگان‌دایی‌ها با قبایل و ملل همسایه در می‌گرفت و دیگر رواج قربان‌کردن پسران و مردان از برای خدایان .

جز از گروه های بزرگ و متشکل ، زندگی دهکده‌یی دهقانان بسیار ساده و پراگنده بود . فاصلهٔ دهکده‌ها از هم چنان بود که ارتباط و مراودهٔ دایم را در پاره‌یی مواقع و موارد مشکل و سخت می‌کرد . دهکده‌ها محصور بود از پرچین‌هایی کوتاه و بی‌دوام که گرداگرد آن‌را موستان‌های متعلق به خانوارها فرا گرفته بود . در داخل محوطه ، گرداگرد یك میدان مرکزی، کلبه‌های دهقانان باسقف‌های گنبدی و گردوکاه گلی‌اش قرار داشت . هر کلبه‌یی به‌وسیلهٔ یك دالان ، هشتی و یا سرپوشیده‌یی شروع می‌شد تا داخل کلبه از وزش باد و توفان و تابش پرتو آفتاب مصون باشد . محیط داخلی کلبه‌ها بسیار ساده و ابتدایی بود شاخ و برگ و چوب درختان و کاه‌گل اندودی زینتی نداشتند محیطی بود نیمه‌تاریك و حزن انگیز که مردان و زنان در آن‌ها می‌خوابیدند معاشقه می‌کردند و کودکانی به بار می‌آوردند تا به‌سان آنها زندگی کنند : خانهٔ رؤسا و سرکردگان نیز برهمین الگو و اساس ساخته می‌شد ، جز آن که در تپه‌یی و یا جایی که مسلط بر دهکده باشد بنا می‌گشت . خانهٔ روسا به مقیاسی بسیار بزرگ‌تر و وسیع‌تر از یك کلبهٔ معمولی بنا می‌یافت و سرنشینان آن نیز به‌همان نسبت فراوان بودند . در این کلبه‌ها زینت‌آلات و وسایل تشریفاتی و لوازم زندگی به حد کافی با درنظر گرفتن نسبیت وجود داشت . در نزدیکی دریاچهٔ ویکتوریا خانهٔ شاهی بر فراز تپه‌یی بنا شده بود که یك میل و نیم طول و نیم‌میل پهنا داشت . در فاصلهٔ مدخل چنین کاخ شاهی تا مقر مخصوص پادشاه کلبه‌های ملتزمان رکاب ، فرماندهان سیاسی و لشکری و امرا و بزرگان قرار داشت . از محوطهٔ اصلی این مقر شاهی جاده‌هایی بسیار به‌اطراف کشیده شده بود و هر یك از این جاده‌ها از مقر یکی از فرماندهان انشعاب می یافت و بدین طریق تمام نقاط پادشاهی به مقر مخصوص مرتبط می‌شد .

این جاده‌ها در سرنوشت پادشاهی اثرات بسیار نیکویی داشت و متضمن یك نظارت درست و منطقی می‌گشت از مرکز به قسمت‌های مختلف پادشاهی . از جانب سرکردهٔ

کل یا پادشاه هر منطقه و محلی یك والی داشت. مرکز زندگی والی به وسیلهٔ یك جاده به مقر فرماندهی کل ارتباط می‌یافت . مسئول مستقیم امور این جاده شخص والی بود تا همواره نظاره نماید تا جاده سالم و دور از خرابی باشد . کارگرانی دایماً مراقب وضع بودند تا در صورت لازم قسمت‌های خراب و فرسودهٔ جاده را تعمیر نمایند. شکل فنی و ساختمان این جاده‌ها نخست عبارت بود از هموار کردن زمین و پس از آن کوبیدن و محکم کردن خاك و سنگ فرش نمودن . به این وسیله تمامی نقاط و محلات با یك رشته جاده‌های هموار و آماده به مقر فرمانده کل مربوط می‌شد . والی هر منطقه‌یی خود نیز از این شیوه متابعت می‌کرد ، به این معنی که اعیان و اشراف و بزرگان محلی وظیفه داشتند تا هر یك مقر سکنای خود را با جاده‌هایی هموار و محکم به مرکز حکومت والی مرتبط سازند و به این وسیله بود که حکومت مرکزی دایم و به آسانی با مناطق مختلف در تماس بود. هر والی و حاکم محلی نیز به همین نسبت در کارش توفیق می‌یافت . وجود این همه جاده های آباد که تمامی نقاط پادشاهی را به هم متصل می‌کرد موجب بهبود اقتصاد و اجتماع می‌شد . لشکریان بسرعت عبور می‌کردند و به هر نقطه یی که می‌خواستند بدون اتلاف وقت باز می‌رسیدند . بازرگانی و امر دادوستد به آسانی انجام می‌گرفت و مبادله و حمل کالاهای تجارتی و مصنوعات محلی به تمام نقاط امکان پذیر می‌شد . در چنین احوالی رو براه کردن بازارهای مکاره‌کاری بود آسان که علاوه بر بهبود وضع مردمان و اقتصاد محدود فردی ، به اقتصاد کلی پادشاهی نیز منافع بسیاری می رسانید پیشه وران، اصناف و دهقانان به راحتی از این طرق معمول خود را به بازارهای مکاره رسانیده و به‌داد و ستد می پرداختند . امور انتظامی این بازارها زیر نظر یك مأمور عالی رتبه وزیر دستانش نظارت می‌شد و دزدان و دغل کاران و تدلیس گران مجازات و تنبیه می‌شدند. مالیات مرکزی از اقلام فروشی اخذ می‌شد و معادل ده درصد آن به خزانهٔ کل تحویل می‌گشت .

۵۱ - امور اجتماعی وهمبسته‌های مذهبی

تشکیلات پیچیدهٔ اجتماعی ، طبقات‌اجتماعی ، طبقهٔ‌خاندان‌شاهی ، دسته‌های مختلف، اشراف‌و مجریان فرامین شاه ، وضع این دسته ، چندهمسری ورواج آن ،نتایج‌چند همسری درخاندان شاهی ، سلطنت شاه جدید وکشتار دسته جمعی اعضای خاندان ، طبقه بزرگان،وضع‌این‌طبقه قربانی‌های فراوان انسانی از این طبقه،طبقهٔ عوالناس ، طوایف سی و شش گانه ، دیانت و توتمیسم ،انتخاب رئیس نسب‌های‌توتمی، نوع پرستش توتمیك،طایفه‌های فرعی،دربارهٔ دیانت‌و مراسم‌آن

وضع‌اجتماعی درچنین جامعه‌یی بی‌شك به‌سادگی و بی پیرایگی‌جوامع‌شکارچی وگله‌چران‌که درباره‌شان تاکنون‌گفت‌وگوهایی‌شد ، نبوده است . در این جا به همان نسبتی‌که اجتماع ازافرادبسیار فراوان‌تری تشکیل می‌شد وهم چنین‌گروه‌های،طوایف وخانوارهای زیادی‌که دریك محیط و زمین وتحت یك رهبری واحد می‌زیستند و با صرف وقت‌کمتری امور معاشی زندگی خود را تأمین می‌نمودند، برگزاری زندگی‌به گونه‌یی دیگر بود، باتشکیلاتی بسیار وسیع‌تر، قوانینی فراوان ،ادارات دولتی،اصناف وطبقاتی متشکل وسرانجام بسیاری دیگراز خصایص‌اجتماعات‌کثیرالافراد. دراین‌جا نیز تقسیم‌کلی‌طبقات اجتماعی برپایهٔ تثلیثی وجود داشت‌که عبارت بودند از: خاندان شاهی واشراف ، طبقهٔ عامهٔ مردم وبردگان . هم چون روشی درهند باستان‌که وراثت دراصناف وطبقات وجود داشت، دراین‌جا با شدتی‌کمترطبقات موروثی بودند.

پیش ازآن‌که دربارهٔ طبقهٔ شاهی سخن‌گفته شود ، از وضعی بحث می‌گرددکه درصدر این طبقه هرچندگاهی قتل عام وکشتاری‌دسته‌جمعی به وجود می‌آورد.چنان که ذکرشد عللی چند موجب شده بودکه همواره تعداد مردان نسبت به زنان‌درکاهشی قابل توجه وجود داشته باشد واثرات طبیعی این وضع رواج چند همسری بود . تعدد زوجات رسمی بودهمگانی وعمومی، و چون شاهان لازم بود تا در همهٔ مواردبررعایا پیشی‌داشته باشند، دراین‌کارکه درضمن پاسخی‌بود نیکوبه ندای‌درونی‌شان زیاده‌روی می‌کردند . از زنان بسیار و فراوان‌شان دختران و پسران ودخترزادگان‌وپسرزادگان فراوانی به‌وجود می‌آمدند. این وضع وحال پس ازمرگ شاه موجب پیدایش ناامنی وشورش وجنگ‌های داخلی‌می‌شد، چون هریك ازپسران وپسرزادگان‌یا دخترزادگان

داعیهٔ جانشینی داشته وعده‌یی هوا دارشان بودند . به همین جهت بلافاصله پس از مرگ شاه، پسری که به‌عنوان جانشینی به‌تخت‌می نشست بیشتر برادران و برادرزادگان وهم چنین آن عده‌ازخواهران راکه ازدواج کرده ویا بچه‌دارشده‌بودندمی کشتندو بدین ترتیب تصفیه‌یی که مستلزم چنین کشتار دسته جمعی بود موجب آسوده خاطری سلطان تازه واستواری مقام‌اش شده و درضمن ازاغتشاشات بعدی جلوگیری می‌شد. این‌چنین وضعی تا دوران های اخیر میان ملل متمدن نیز رواج داشت و تاریخ نظایر بسیار فراوانی ازآن را ثبت‌کرده است .

خاندان شاهی هم چنان که طبقهٔ عوام با لاستقلال به دسته‌ها و سلسله مراتبی تقسیم می‌شد، گروه‌بندی می‌گشتند. پس‌از خاندان شاهی ، طبقهٔ اعیان در همین طبقهٔ اصلی بودند. این دسته عبارت بودند ازمجریان فرامین واوامرشخص شاه . از جانب شاه علاوه‌برحقوق ، املاکی بابردگان نیز به اینان واگذار می‌شد. در برابر شاه فقط مسئول و مورد مواخذه قرار می‌گرفتند وجزشخص‌شاه ازکسی فرمان نمی‌بردند.اغلب وشاید به طورکلی مقام این دسته ارثی نبود، چون پس ازمرگ یك سلطان و به تخت آمدن دیگری، خود به‌خود مقام تمامی این‌مردمان نفی می‌شد وشاه جدیدمی‌توانست کسانی دیگر را انتخاب نماید وانتخاب شوندگان حتا می‌توانستند ازطبقهٔ عامهٔ‌مردم باشند. این روشی بودکه در هردور شاهی به موجب‌آن نفراتی چند درطبقهٔ خود جا به جا می‌شدند و از طبقهٔ عوام‌الناس به طبقهٔ اشراف منتقل می‌شدند. به ندرت اتفاق می‌افتادکه برای یکی‌دو نفر ازاین مجریان فرامین شاه ، ازلحاظ مقام ارزش توارثی پدید می‌آمد. به این طریق که‌گاه‌یك‌یا دو نفر دردستگاه‌یك شاه‌به مناسبت‌ارزش‌ولیاقت خود سخت مورد اطمینان قرار می‌گرفتند وبا خود مختاری، بسیاری از امورشاهی‌را با صداقت اداره می‌کردند به شکلی‌که شاه بعدی خود را از وی بی‌نیاز نمی‌دید و باالطبع یکی ازپسران این مرد نیزکه با روش‌کار پدر پرورش یافته بود پس از مرگ پدر ازجانب شاه به جای پدر منسوب می‌شد وتا مدت‌ها این امر ادامه می‌یافت .

طبقهٔ بردگان ازافراد بسیاری تشکیل می‌شدکه به طورکلی از دوراه مختلف‌به یك راه ، به‌بردگی‌باز می‌رسیدند. اول اسیرانی بودندکه در جنگ به دست می‌آمدند

و دوم مجرمان ومفلسان و فرزندان کسانی که مقروض فوت کرده بودند . هرگاه مردی می‌مرد درحالی که به‌کسی وام دار بود، آن شخص می‌توانست اولادان آن شخص‌را به جای طلب خود ضبط نماید. میان بردگان کودکانی نیز که به وجود می‌آمدند دربندو برده ومتعلق به صاحبان‌شان بودند. رفتار عمومی به‌طورکلی با بردگان چندان خشن وغیرانسانی نبود، بلکه جانب مدارا را نگاه می‌داشتند. کنیزان موقعیتی بهتر ازغلامان داشتند. مردان درخانه‌کنیزان را صیغه می‌کردند وکنیزکان بسیار شایق بودند تا هر چه زودتر دارای فرزندی شوند چون این پیش درآمدی بود از برای آزادی‌شان . در همان خانه برای صاحبان خودکار می‌کردند وجزو زنان اومحسوب می‌شدند . اما ازسویی دیگر در طی هر سالی از بردگان‌کشتاری بسیار می‌شد و آن نیز بنابر سنن و رسوم مذهبی بود که قربانی انسانی را تجویز می‌کرد . مراسم مذهبی که در آن قربانی انسانی معمول‌بود هرسالی چندبار برپا می‌گشت‌وهربار نفراتی بسیاراز بردگان به نحوظالمانه وفجیعی قربانی می‌شدند، و درحالی‌که موسم شادی وجشن آزادان‌بود، اما مصیبت بزرگ وغم درد انگیز بردگان محسوب می‌گشت .

سازمان وتشکیلات طبقهٔ عامهٔ مردم وسیع‌تروگسترده‌تر بود. واحد طبقه‌عبارت بود ازطایفه‌وسی‌وشش طایفهٔ اصلی‌شامل طبقهٔ‌عوام‌الناس‌بود. اساس خانوادگی‌وطایفه‌یی براساس سازمان پدرشاهی **Patriarchat** قرار داشت‌بدون آن‌که زنان از حقوق و مزایای اجتماعی محروم‌باشند. ازدواج در داخل طایفه معمول نبود و هرطایفه‌یی با خارج ازخود ازدواج می‌کرد. هنگامی‌که اروپائیان به اوگان‌دا **Uganda** بازرسیدند، طوایف درحال ترکیب بودند وازسی وشش طایفه در اثر ترکیب سی‌طایفه باقی مانده بودند. در رأس هرطایفه یك رئیس قرار داشت‌که بارأی شورای شیوخ وریش‌سفیدان به عنوان سرطایفه برگزیده می‌شد . توتم وتوتم پرستی درمیان طوایف رواجی‌بسیار داشت ومطابق با این سیستم، توتم پرستی تنظیم‌کنندهٔ امور اجتماعی بود. هرطایفه‌یی دارای دوتوتم بودکه اغلب‌ازجانوران بودندو درمراسم انتخاب رئیس درشورای‌شیوخ، نام حیوان توتم معروف‌تر به رئیس اطلاق می‌شد و ازآن پس هم سانی و هم‌گرایی میان رئیس طایفه وتوتم برقرار می‌شد و درنظرعامهٔ مردم رئیس نمونهٔ دومی توتم بود

با همان قدرت و نیرو که بایستی مورد پرستش نیز قرار به‌گیرد. نه‌آن‌که رئیس طایفه‌به نام توتم خوانده می‌شد، بلکه‌آن‌طایفه‌نیز از لحاظ کلی به نام توتم‌شان خوانده‌می‌شدند. دربارهٔ توتم و وظایف مردم نسبت به‌آن ، همان عقاید اصولی و رایج توتمیك برقرار بود- به‌این‌معنی‌که اعضاحق نداشتند جانور توتمی‌خودرا به‌کشند و یا هرگونه‌استفاده‌یی از آن‌به‌برند، اما این تحریم‌تنها برای‌اعضای یك طایفه نسبت به توتم خودشان‌موجود بود واعضای یك طایفه می‌توانستند با توتم‌های طوایف دیگر هرمعامله‌یی‌که به‌خواهند انجام دهند .

هرطایفه‌یی به‌چندطایفهٔ‌فرعی‌تقسیم می‌شدکه‌عبارت‌بودند ازچندخانوارمنسوب و خویشاوند . این طوایف فرعی هرکدام زمین زراعتی مشترك وموزستان اشتراکی داشتندکه معاش شان راتأمین می‌کرد وهم‌چنین یك قبرستان عمومی داشتند ومردگان خودرا درآن جا دفن می‌کردند . خاطرهٔ مردگان موجب احترامی ترس آلوده‌بود و ازبرای شان هرچندگاهی مراسم پرستش ونیایشی برقرارشده و دراین مراسم نذور و هدایاوقربانی‌هایی‌داده می‌شدتاارواح‌ازآن‌ها استفاده‌کنند. طایفه‌های فرعی‌نیزهرکدام رئیسی‌داشته‌واین‌رئیس‌امورطایفه رازیرنظرداشته‌ومراسم‌مذهبی‌تحت ریاست‌ورهبری‌اش انجام می‌گرفت . هریك ازطوایف فرعی دارای پرستش گاه یامعبدی‌بودند که درآن یاتوتم بزرگ طایفه ، یایکی ازخدایان مورد پرستش قرارمی‌گرفت .

۵۳ ـ کشور داری ، قوانین، دولت

تقسیمات اجتماعی‌وتشکیلات طبقاتی ، مصادردولت ومأموران ، رؤسای‌دوگانهٔ طوایف، تمهیداتی برای فرمان بری طوایف وحفظ قدرت مرکزی ، امور تشریفاتی که به طوایف مختلف سپرده می‌شد، چگونگی مشاغل‌تشریفاتی شاهی ، زنان‌شاه‌ازطوایف مختلف ، شاه‌دررأس‌امور ،وزیران، استانداران، تقسیمات‌کشوری، کارهای‌استانداران‌ومأموران نواحی،قوانین‌ووضع دادرسی،مجازات وانواع شکنجه‌ها، جلسهٔ خصوصی،خواهرومادرشاه مشاوران خصوصی،مالیات ووصول ومصرف‌آن

هم‌چنان‌که درامورخانوادگی‌واجتماعی‌مذهب ودیانت زیرسازی محسوب‌می‌شد، درخانوادهٔ شاهی‌نیز اصول دینی تنظیم کننده‌یی قابل توجه محسوب می‌شدند. به‌طور کلی چون شاه‌مقام روحانی‌ونیمه خدایی‌یاخدایی داشت‌وجودش مکمن نیروی‌مرموزی

بود که قوام وسعادت جامعه و کشور بدان مربوط می‌گشت ، آشکاراست که تاچه اندازه‌یی اصول‌مذهبی وعناصر فوق طبیعی ومذهبی درامورشاهی واجتماعی‌می‌توانست مؤثر باشد .

شاید باگمانی قطعی بتوان‌گفت که وضع تقسیمات اجتماعی ، به ویژه سازمان وتشکیلات‌طبقاتی وطایفه‌یی‌ازامور بومی بوده‌است وارتباطی‌به تمدن هامی‌تی‌ها نداشته. درچنین تشکیلاتی هیچ‌گاه رؤسای طایفه‌های اصلی و فرعی درکارهای اداری‌ودولتی دخالت داده‌نمی‌شدند وهمواره اشرافی‌که مجریان احکام وفرامین شاهی‌بودندخارج ازاین طبقه محسوب می‌گشتند . هم‌چنین اشراف یامأموران شاه به ریاست درطایفهٔ خودبرگزیده‌نمی‌شدندوهمواره‌درهرطایفه‌یی دورئیس وجود داشت یکی ازجانب شاه ودیگری‌ازطرف خودطایفه .سازمان اداری درباری ازبرای‌آن‌که طایفه هابه حکومت مرکزی وفادارمانده وهمیشه دراطاعت باشند ، هرسرطایفه‌یی یا رئیس طایفه‌یی را به یك شغل‌تشریفاتی دردربارمفتخر می‌کردواین‌وسیله‌یی‌بود تاحکومت‌مرکزی‌همواره بر قدرت های پراگنده تسلط داشته‌باشد . ازاین قبیل مشاغل تشریفاتی سرپرستی ونگاه داری ازمقابرشاهان‌بودکه این‌افتخار نصیب طایفهٔ میمون‌بود ، یعنی طایفه‌یی‌که توتم بزرگ‌شان‌میمون‌بود.دراین‌باره وچنین وجه‌اسنادهایی ، یعنی طایفه یاقبیله وگروهی به نام‌توتم شان خوانده شدن درقسمت«استرالیا» ومبحث «رازتوتم»گفت وگوشده‌است. باری این مشاغل تشریفاتی درطایفه ها ارثی محسوب می‌گشت . نگهبانان خاص شاه ازطایفهٔ موش‌بودند و طایفهٔ گاومیش کارشان آن بودکه هرگاه شاه ازمقر خود خارج می‌شد ، به هرجایی‌که قصدرفتن می‌کرد اورابادوش خودحمل ونقل می‌کردندتاوجود شریف‌اش رنجه‌نشود، لیکن بایستی توجه داشت که این موضوع‌با**ماناMana** یا **تابو Tabou** بودن وجود شادکمترارتباط داشت . دربانان ومراقبان مقرشاه ازطایفهٔقارچ محسوب می‌گشتند و قابل ذکراست که توتم های‌گیاهی درمقابل توتم های جانوری دراقلیت قابل ملاحظه‌یی‌بودند . طبالان وسرپرستان موسیقی ازطایفهٔ اسب‌آبی به‌شمار بودند وهم‌چنین تابه‌آخرهرطایفه‌یی مصدر شغلی‌ازاین‌گونه‌بود. زنان شاه‌نیزهم چنین ازطوایف گوناگون بودند وشاه ازهرطایفه‌یی یکی‌یا دوویاچندزن داشت وزنانی ازهر

طایفه مصدر کاری بودند برای شاه . زنی که ازطایفهٔ گرگ بود آرایش شاه رابه عهده داشت وزوجه‌یی ازسمورآبی مرتب کردن خواب‌گاه راعهده‌دار بود واین سلسله‌مراتب هم‌چنان به ترتیب فوق ادامه پیدا می‌کرد . اما وضع زنان و فرزندان شاه نیزخود مبحثی است که‌درباره‌اش گفت وگوخواهدشد. ازسویی دیگر افتخار بیگاری وخدمت گاری دردربار وبرای خاندان دولتی واشراف به عهدهٔ دختران وپسران کم سالی بود که طوایف دسته دسته به مقرشاهی گسیل می‌کردند وبه این‌ترتیب تمامی خدمتگاران خاندان شاهی واشراف را اعضای مختلف طوایف تشکیل می‌دادند .

شاه‌دررأس همهٔ امور اداری و کشوری قرارداشت . امور دولتی و مذهبی تحت نظروی‌اداره‌می‌شد. امااز آن جایی که‌یك فردهراندازه‌یی نیزکه نیرومندباشدبه‌تنهایی نمی‌تواند همهٔ امور یك کشور را اداره‌نماید ، مطابق معمول وزیرانی برای خود برمی‌گزید که آنان نیزکارمندانی دیگر رابرای حل وفصل امور اجیرمی‌کردند . به همین جهت پس‌از شاه مقامات اصلی ازآن دو وزیر بود که‌شاه شخصاً انتخاب‌کرده ومسئول مستقیم تمامی امور بودند . این‌دو وزیریکی **کاتی کی‌رو Kati Kiro** یا وزیری‌بود که مسئول مستقیم ادارهٔ امور کشوری محسوب می‌گشت و دیگری **کیم‌بوگ‌وی Kimbugwe** یاوزیری‌بود که مسئول مستقیم امور مذهبی به‌شمار می‌رفت . ادارهٔ تنظیم پرستش‌گاه های خاص وجشن های بزرگ مذهبی ومعابد ملی به‌عهدهٔ این شخص محول‌بود ، ودرواقع این‌تقسیمی اصلی به‌شمار می‌رفت که‌شایستگی داشت، چون جامعه دراین‌امورگوناگون‌یا به‌این‌قطب‌گرایش داشت ویا به قطب دیگر می‌گرایید .

پادشاهی اوگان دا **Uganda** به‌طور کلی به ده استان اصلی تقسیم می‌شد که امورکلی هر استانی به وسیلهٔ یك استاندار انجام می‌گشت . این استاندار را **باسازا Basaza** می‌خواندند ودرقلمرو استان خودکامگی داشت . انتخاب باسازا با پیشنهاد وزیرکشوری‌یا کاتی‌کی‌رو و تصویب شاه به مرحلهٔ عمل درمی‌آمد و باسازاهای دو ـ گانه دربرابر شاه مسئول بودند ودرمواقع بحرانی و مواجه شدن بامشکلات لازم بود تاباشخص شاه مشورت نمایند چون مقابل اوبود که مسئول مستقیم شناخته می‌شدند .

وظایف استانداران در هر استانی تنظیم امور ، اجرای عدالت اجتماعی ، جلوگیری از ناامنی ، عمران و آبادانی و نظارت بر امور اقتصادی و سرانجام تمامی کارهای اجتماعی بود .هرگاه که جنگی درمی‌گرفت هراستانداری موظف بود تا ازخطهٔ حکومت خودسربازانی فراهم کرده وباساز وبرگ به‌مرکز فرماندهی روانه نماید تا به سپاهیان شاهی به‌پیوندند وتأمین هزینهٔ سپاه فرستاده شده از هراستانی تاپایان جنگ به عهدهٔ استاندار همان استان محول بود . به‌هنگام ضرورت که‌درمرکز یاشهر شاهی احتیاج به تعمیر خانه‌ها و یابنای معابد و خانه‌های تازه‌یی می‌شد ،هر حاکمی موظف بود تا کارگرانی به خرج حکومت خود برای برطرف‌کردن نیازمندیهای مرکز روانه‌نماید هم‌چنین‌ازمحل عواید مالیاتی، هراستانداری موظف بود در هر ده ماهی ، یکبارتمام مایحتاج‌خاندان شاهی رادرطول یك‌ماه تأمین کند واین‌مایحتاج عبارت بود از زینت آلات ، خوراك ، علوفه برای دام‌ها ، پوشاك، اشیاء تشریفاتی و هرچیز دیگر .چنان که قبلا نیز گفته‌شد دراطراف مقر مخصوص‌شاهی امیران وفرماندهان‌زندگی‌میکردند وهریك خانه‌یی‌جداگانه داشتند، پس‌هرحاکم‌یا استانداری علاوه برخانهٔ خود درمحل حکومتش، خانه‌یی نیز در پایتخت داشت .

هراستانی نیز به‌شش ناحیهٔ فرعی‌تقسیم‌می‌شدکه‌بر هر ناحیه‌یی یك نفر نظارت امورمی‌کرد.این ناظران ازاشراف طبقهٔ دوم انتخاب می‌شدند . هراستان‌داری درآغاز شش نفر رامعرفی می‌کرد و شاه‌در صورت موافقت تصویب‌کرده و فرماندهان محلی هر کدام به‌صوب محل ماموریت می‌رفتند . فرماندهان محلی تنها در مقابل شاه مسئول بودندو استاندار نمی‌توانست‌به دل خواهو تمایل خوددرعزل ونصب وامور آنان‌دخالت یك جانبه نماید . این‌گونه امور و تقسیمات‌دربارهٔ رزمندگان وسران لشکری‌نیزبر قرار بود و مجموع فرماندهان کل و جزءدر قسمت‌های مختلف لشکری ، کشوری و مذهبی، طبقهٔ اعیان واشراف وابسته به‌خاندان شاهی محسوب می‌گشتندکه هر ماه در مرکز وزیر نظر مستقیم‌شاه‌شورایی‌تشکیل داده و به امور رسیدگی می‌کردند .

قوانین چنین پادشاهی بزرگ و مرتبی عبارت بود از قوانینی مدون و کامل و مبسوط که‌درطی زمان تکامل یافته ومطابق باتوسعهٔ اجتماعی پیشرفته بود . هر چند

گاهی شاه در این قوانین دستی برده و اصلاحاتی در آن وارد می‌کرد . این قوانین مورد استفادهٔ استانداران ، فرماندهان محلی ، وزرا ، سپه‌سالاران و دیگر مأموران دولتی قرارگرفت وملزم بودند تامطابق این‌قوانین‌با مردم رفتار نمایند . دراین‌قوانین خریداری جرم وتبدیل مجازات‌های بدنی به‌پول وکالا کمتر وجود داشت و مجازات‌ها سنگین وشکنجه آمیز بودند . زندان در استان‌ها وپایتخت‌وجود نداشت و بلافاصله پس‌از دستگیری مجرمی دادگاه ودادرسی برقرار می‌شد . اما هرگاه از روی ناچاری مجبور می‌شدند تا مجرم و متهمی را نگاهداری کنند ، بازداشت تحت نظرگروهی از رزمیان در محلی انجام می‌گرفت . برقراری عدالت باتعقیب و شکنجهٔ مجرمان‌انجام می‌شد. جرم‌های‌کوچك‌وعادی مجازات‌هایی داشتند که معمول‌ترین‌آنها، بریدن گوش و بینی ، قطع‌دست‌وپا و درآوردن خایه‌های مجرمان بود . جرم‌های‌بزرگ‌تر،مجرمان را به‌اعدام محکوم‌می‌کرد. اما همیشه از این محکومان به اعدام‌در جشن‌های مذهبی که تعداد بسیاری از مردان باشکنجه‌هایی بسیار قربانی می‌شدند استفاده می‌شد .

شخص‌شاه فرماندهٔ کل ومطلق العنان‌نبود، بلکه زنان‌طرازاول‌خاندان‌شاهی‌نیز درقدرت شاه سهیم بودند . دوزن همواره باشاه شانه به شانه همکاری می‌کردند واین دوزن عبارت‌بودند ازملکهٔ مادر وملکه‌خواهر. به‌هنگامی‌که‌مسایل‌مهم‌کشوری‌مطرح بود ، ملکهٔ مادر، ملکهٔ خواهر، **کاتی‌کیرو** Kati Kiro وزیرکشور ، **کیم‌بوگ‌وی** Kimbugwe وزیرامورمذهبی‌وشخص شاه جلسهٔ مشورتی تشکیل‌می‌دادند و پس از آن ، نتایج تصمیمات این‌جلسه در شورای بزرگ اعیان واشراف وفرماندهان مطرح وبی‌شك مورد تصویب قرار می‌گرفت . آرای ملکهٔ مادر وبه ویژه ملکهٔ خواهر که همسرشاه یابرادر خودبودارزش مطلقی داشتندوشاه هیچ‌گاه بامادر وخواهر ـ همسرخود مخالفت نمی‌نمود .

اخذوگرد آوری مالیات موعد وموقع معینی نداشت وبلافاصله‌که خزانهٔ شاهی تهی می‌ماند ، جلسهٔ مشورتی شاه ، خواهر ومادر ودو وزیر بزرگ تشکیل می‌شد تاترتیب جمع آوری مالیات و وصول به خزانهٔ شاهی دادهشود . برای هراستانی شش مأموروصول تعیین می‌شدکه باسازا یا استاندار و والیان محلی‌موظف بودند تسهیلاتی

در کارشان فراهم کنند. حاکم هر ناحیه‌یی به هنگام معین به مأموران وصول کومك می‌کرد ومالیات نواحی شش گانهٔ هراستانی نزداستاندار جمع می‌شد. استاندار نخست سهم معین خودرا برداشت کرده ومقدار باقی مانده راتحت نظرمأموران به پایتخت می‌فرستاد. چون مالیات وصول‌شده ازاستان‌های ده‌گانه بدین طریق به خزانه‌می‌رسید، شاه، ملکهٔ مادر وملکهٔ خواهر ودو وزیر مجموع آن‌را میان خودتقسیم می‌نمودند. وصول مالیات به جنس وکالا بود ودهقانان ازموعدآگاهی وتذکر تادوماه مهلت داشتند که مقدار تعیین‌شده را به‌پردازند. مأموران وصول وهم‌چنین فرماندهان محلی نیز ازاین‌مالیات سهمی می‌بردند وبدین ترتیب بودکه حقوق مأموران دولتی پرداخت‌شدو دستگاه وخاندان‌شاهی دررفاه وآسایش‌وتنعم‌زندگی می‌کردند وعوایدی‌که ازمالیات‌ها حاصل می‌شد به هیچ وجه به مصارف عمرانی، جاده سازی، شهرسازی و حتا امور ساختمانی‌خانه‌های شاهی نمی‌رسید، بلکه وجوهی دراین مورد نیز به عهدهٔ استان‌داران‌محول‌بودکه گاه‌گاه وبه موقع خود ازدهقانان وعامهٔ مردم وصول‌می‌شد.

۵۳ - شاه، خاندان شاهی واصل ربانیت

تشریفات شاهی ومراسم مذهبی، شاه وملکهٔ خواهر وملکهٔ مادر، شاه و زنان‌او، حرم‌سرایی با زنانی بسیار، ادارهٔ حرم سرا، وضع کودکان وتأمین‌زندگی‌شان، اصل ونسب فرزندان بی‌شمار شاه، وزیرمسئول زنان وفرزندان، مرك شاه وحوادث ناشی ازآن، انقلاب واغتشاش در قلمرو شاهی، شورش مدعیان سلطنت، مراسم انتخاب شاه تازه وکشتار دسته جمعی شاه زادگان، وضع دختران شاه سابق وتشکیل یك طبقهٔ روسپی محترم، تشریفات وطریق اعلام مرك شاه، خاموشی آتش مقدس، طبل مخصوص با آهنك عزا، مراسم مذهبی‌تدفین، آیین مرك دسته جمعی، شش‌ماه سوگواری، مراسم پس‌ازشش ماه، قربانی وشراب نوشی، پایان مراسم تاج‌گذاری شاه، کشتارها وخون ریزیهای جدید، رسمیت یافتن مقام شاه وملکهٔ خواهر

تشریفات عمومی‌دربار وامورمربوط‌به شاه همه‌وهمه پوشیده ازپوسته‌یی‌بودنداز آداب و رسوم و تشریفات مذهبی و دینی. این تشریفات ورسوم واصل ربانیت شاه و ملکهٔ خواهر وملکهٔ مادر الگویی بودند زنده از روش مصریان باستان. برجسته‌ترین فرد خاندان شاهی شخص شاه بود وبلافاصله پس ازاو ملکهٔ مادر وملکهٔ خواهر قرار داشتند. تشریفات فراوان وپرطول وتفصیلی که‌گرد این‌سه تن، به ویژه شاه رافراگرفته بود، چنان ربانیت وجنبهٔ الوهیتی به شاه می‌بخشیدکه‌کسی نمی‌توانست وی را بنگرد

یا به او نزدیك شود به جز خاصان و اشراف طراز اول . هرکسی درهنگام برخورد لازم بود تا به او ننگریسته و بلافاصله به سجده درافتد.

وضع زنان شاه با آن که تابع قوانین بسیار و مقرراتی شگفت بودند: نمایی مبهم و تاریك داشت . درخواست ها و تمایلات و کامیابی‌های جنسی‌اش را هیچ قانونی نمی‌توانست دربندکند. حرم سرایی داشت چون شهرزنان که کودکان بسیار مشروع چون حیوانات درآن درهم می‌لولیدند. شاه زن عبارت بود ازملکهٔ خواهر که رأیش نافذ و حکم‌اش جاری بود، پس ازآن زنان بسیاری که ازپدرش به ارث رسیده بود اهمیت داشتند.هر شاهی چون می‌مرد ، زنان حرم‌سرای پدرش را چون مقام ومنصب‌اش به‌ارث می‌برد و معادل همان یا بیشتر برآن زنان می‌افزود و به همین جهت زنان‌اش وکودکان‌اش غیر قابل شمارش می‌شدند . فرماندهان و رؤسا واعیان واشراف و سرطایفه‌ها هریك برای جلب رضایت شاه تعدادی اززنان ودختران خودرا نثارش‌می‌کردند تا وجودشریف‌اش ازگزند بی زنی در امان باشد . هرزنی راکه مشاهده می‌نمود وکوچك‌ترین تمایلی‌به اوپیدا می‌کرد بدون چون وچرا به حیطهٔ متصرفات شریفانه و نجیبانهٔ خود می‌افزود تا از سایهٔ شاهی‌اش بهره‌یی داشته باشند. ازاین‌که نامحرمان و بیگانگان به حیطهٔ متصرفات‌اش دست اندازی نمایند، خاطر خطیرش ناراحت می‌شد تا مبادا نسل پاك و خدایی وخون‌زرگون‌اش آلوده‌شود. به همین‌جهت‌خواجه سرایانی بسیار و نگهبانانی دقیق برای‌حفظ وحراست‌حریم وعصمت‌اش بر می‌گماشت تاثابت باشدکه تمامی‌کودکانی که از زنان بیشمارش به وجود می‌آیند شرعی بودن‌شان محرز و مسلم شناخته‌گردد. اما به هیچ وجه تحت نظر گرفتن این همه زن با توجه به تشنگی و گرسنگی مردم امکان نداشت وهرساله‌کودکانی بسیار ازاین زنان پدید می‌آمدندکه پدرانی‌نامعلوم داشتند . ازبرای‌آن‌که وسیله‌یی‌از برای محوثمرات این‌کار بی‌فرجام شده باشد، تمامی کودکانی‌که به وجود می‌آمدند نسب ازجانب مادرشان می‌بردند وبه نام طایفه‌وتوتم مادران‌شان شناخته می‌شدند واز دوتوتم دیگرنیزکه‌عبارت بودند ازشیروپلنگ‌نسبت می‌بردند و موظف بودند تا وظایفی‌راکه دربارهٔ توتم‌مادری خود داشتند درقبال‌دوتوتم نام برده نیزانجام دهند.

لیکن چنان که گفته شد لازم می‌آمد تا به طریقی وضع این همه زن و فرزند روشن و موقعیت‌شان تأمین شود. سرپرست امور حرم‌سرا و کودکان، وزیری بود که به‌نام امیر **بوسوگو** Busugu نامیده می‌شد و مأمور نظم بخشیدن به امور کلی کودکان و زنان شاه بود. هر کودکی که متولد می‌شد وی را آگاهی می‌دادند. تا به هنگام شیر خوارگی آن کودك تحت حمایت مادر قرار داشت. بلافاصله بادوران پایان شیرخوارگی امیرفوق‌الذکر طفل را ازمادرگرفته و به دایه و لله‌یی می‌سپرد تا بزرگ‌اش کند. برای هر کودکی ملك و آب مختصری آنقدر که زندگی‌اش‌را درسطح عادی تأمین نماید تعیین می‌کردند و کار اولادان بی‌شمار به‌این‌ترتیب بود که سامان می‌گرفت. اما نظارت‌عالی و کلی برکار پسران ودختران برعهدهٔ مهتردختر بود. پسر بزرگ‌کار تمامی برادران را زیر نظرداشت و دختر بزرگ به‌کار خواهران خود نظارت می‌نمود.

این نظارت و تحت نظر بودن پسران ودختران از برای حوادثی که پس ازمرگ شاه بایستی به‌وجود آید امری ضروری ولازم محسوب می‌گشت. مرگ شاه نیزچون دوران زندگی‌اش پوشیده از اجرای یك‌رشته مراسم و آداب و تشریفات مذهبی ورمزی بود که حتا تاشش ماه پس از مرگ‌اش نیزهم چنان دوام می‌یافت. اما پیش از آن‌که از این مبحث سخن گفته شود، از مسألهٔ جانشینی گفت و گو می‌گردد. چون شاه می‌مرد بلافاصله به وسایلی و اجرای مراسمی در تمامی خطهٔ پادشاهی مردم از این رویداد آگاهی می‌یافتندواغتشاش و ناامنی وهرج‌ومرجی سخت جای‌نشین نظم‌وآرامش پیشین می‌گشت. در مرکز بلا فاصله وزیران و اشراف و فرماندهان بزرگ وپسرارشد جلسه‌یی تشکیل داده وشاه آینده اعلام و مصدر کار می‌شد. در بخش‌ها و استان‌های ده‌گانه و نواحی مختلف مدعیان جانشینی با همراهان شان شورش می‌کردند. رؤسا و فرماندهان محلی که امیدی به بازیابی مجدد مقام‌شان نداشتند به‌چپاول ویغمای مال مردم و کشتار آنان می‌پرداختند. ماجرا جویان و ولگردان نیزاز آشفتگی اوضاع سودجویی کرده وآتش هرج ومرج را دامن می‌زدند. امادر پایتخت جانشین منتخب شاه متوفا دست به‌کارتصفیه وهرس خاندان سلطنتی می‌زد ومادرش دراین امریاری‌اش می‌داد. این اولین اقدام ملکهٔ مادربرای پسر برگزیده‌اش بود. شاه جوان بامشورت

و صواب دید مادر کلیهٔ برادرانی را که داعیهٔ جانشینی و سلطنت داشتند امر به‌دستگیری و زندان‌کردن می‌نمود. درانتظار این برادران‌که اغلب‌شان بی‌گناه‌بوده و هیچ‌گونه داعیه‌یی نیز نداشتند مرگی دردناك رقم زده شده بود، چون به نگهبانان دستور داده‌می‌شدکه‌ازگرسنگی‌وتشنگی آنان‌را به‌هلاکت به‌رسانند. این‌ها واقداماتی دیگر تنها برای محو مدعیان شاهی صورت نمی پذیرفت، بلکه زیر ساز این فاجعه تلاش‌هایی بود برای هرس کردن وتصفیهٔ تخم وترکهٔ شاه پیشین و تشکیل و به وجود آوردن تخم و ترکه‌یی تازه. رفتار با دختران شاه متوفا یا خواهران تنی و ناتنی شاه جوان همراه با احترام ودور از شدت عمل بود. خواهر بزرگ‌تر به عنوان شاه‌زن و ملکهٔ شاه جوان انتخاب می‌شد واز برای جملهٔ خواهران نگهبانانی تعیین می‌شد تا از ازدواج کردن و بچه‌دار شدن‌شان به‌شدت جلوگیری نمایند. هیچ‌کس داوطلب و پیش‌گام ازدواج با آنان نمی‌شد چون این اقدامی بود به‌یك خودکشی دردناك. اما به‌طور کلی ازدواج نکردن لازمه‌اش تحریم امور ومناسبات جنسی دختران نمی‌بود. برخی از دختران به سلك کاهنه‌گان در می‌آمدند ودر این پیشه سروری می‌یافتند. پاره‌یی بیشترشان در ملك و آبی‌که داشتند و آن مقداری که دگرباره به عنوان ارث نصیب‌شان شده بود زندگی آزادی را دنبال می‌کردند. حق ازدواج از آنان سلب و هرگونه روابط‌جنسی برای‌شان مجازوآزاد محسوب می‌گشت. ازهرمردی‌که خوش‌شان می‌آمد و به آنها رغبتی داشتند دعوت‌کرده و به اعمال جنسی ومعاشقه می‌پرداختند و به‌طورکلی درسلك دسته‌یی‌خاص از روسپیان در می‌آمدندکه عمل‌شان محترم وکارشان قابل تقدیر بود، چون فحشای مهمان نوازی- یعنی میزبان همسرخود را در اختیار میهمان نهادن‌وچند شوهری Poyandry وانواع واقسام فحشاهای مجاز وگاه‌مباهات‌آمیزی‌که تاکنون در باره‌شان سخن‌گفته شده است.

مرگ شاه چنان‌که گفته شد مستلزم تشریفات و آداب و رسومی بسیار بود و به‌وسیلهٔ علایمی به‌سرعت در سراسرخطهٔ پادشاهی انتشار می‌یافت. در برابرمقرشاهی همواره آتش مقدس درحال اشتعال بود واشتعال آتش به‌طور دایم‌گذشته ازجنبهٔ‌تقدس آمیزو پرستش گرانه‌اش، شاید رمزجاودانگی وپرتو افشانی قدرت خدایی و مقدس

شاه به‌شمار می‌رفت . چون شاهی به سرپنجهٔ مرگ گرفتار می‌شد ، آتش مقدس به‌وسیلهٔ کاهن اعظم خاموش شده و آهنگ عزا ترنم می‌یافت . آهنگ عزا به‌وسیلهٔ طبل وطبالان مخصوص شاهی نواخته می‌شد و آهنگی بود که تنها در یك هنگام ، یعنی برای اعلام مرگ شاه به‌صدا در می‌آمد . به‌فواصل معینی در سراسر خطهٔ شاهی دستهٔ طبالانی وجود داشتند واز مبدأ که خبری به وسیلهٔ ضربات طبل اعلام می‌شد به‌نوبت نزدیك‌ترین دسته به‌مخابرهٔ آن می‌پرداخت و به‌همین طریق درکم‌ترین مدتی یك‌خبر در تمام‌قلمرو پادشاهی منتشر می‌شد .

پس از جلسهٔ مشورتی سران و وزیران و انتخاب شاه جدید ، وزیران بزرگ به‌زودی انتخاب می‌شدند و به‌عمل اقدام می‌کردند . وزیر بزرگ بلا فاصله در جمع برادران شاه رفته وقدرت خود را اعلام نموده وتهدید می‌کرد تا هرکه ادعای‌سلطنت نموده وآشوب‌گری نماید اعدام خواهد شد . درحالی‌که وزیراعظم این‌چنین تهدیدی می‌نماید ، ملکهٔ مادر و شاه جوان دستور بازداشت ومرگ گروه برادران را صادر کرده‌اند .شاه با مشورت وزیران ،ملکهٔ مادر وملکهٔ خواهردر یك جلسه استانداران و رؤسا و فرماندهان کل را تعیین می نماید . از آن پس تشریفاتی بسیار پر طول و تفصیل وکنایه‌آمیز برای شاه ترتیب داده می‌شودکه به‌نام مراسم «خوردن تمام‌کشور» معروف است ومنظور از این مراسم‌آن است‌که نشان داده شود تمامی‌کشور تحت‌اقتدار شاه تازه قرارگرفته ودیگرهیچ اقدام وعملی از جانب مدعیان درگوشه وکنار به ثمر نخواهد رسید . اما با تمام این تفصیلات و مراسم‌که از برای رسمیت یافتن وقانونی شدن مقام شاه به عمل می‌آمد ، باز تامدت شش ماه درگوشه وکنار حوادثی به‌وقوع می‌پیوست . چون پس از شش ماه بود که شاه جوان می توانست مقام خود را رسمیت بخشیده وتاج سلطنت را برسرنهاده وردای شاهی‌را بردوش‌کشد واین فاصلهٔ شش‌ماهه مدتی بود که برای سوگواری شاه متوفا و فقید مقرر بود .

مراسم تدفین شاه همراه با آداب واعمال وتشریفاتی فراوان بود . مقبره دار و کلیددار باشی مقابرشاهان در حالی‌که لباس مخصوصی پوشیده بود ، به همراه کاهن اعظم وکاهنانی چند ، و هم‌چنین اعضای آن طایفه‌یی که ادارهٔ امور تشریفات مقابر

مراسم مرگ از جمله مراسم و تشریفاتی محسوب می‌گشت که بسیار هول‌انگیز می‌بود. چنین مراسمی درچین و بابل و یونان و روم و برخی تمدن‌های قدیم بین‌النهرین و مصر و جاهایی دیگر نیز وجود داشته است و بی‌شك الگوی کار اقوام **باگاندا** Baganda چنان‌که تذکرداده شد، روش مصریان باستان بوده است . اما در همان اواخر تمدن مصرباستان نیزاین رسم مدهش تقریباً در دستگاه واپسین فراعنه متروك شده بوده است . مصریان باستان‌که به هنگام مرگ یکی ازفراعنه‌شان تعداد زیادی از رؤسا ، زنان، فرزندان، مردمانی از اصناف‌مختلف و بردگان وکنیزان را می‌کشتند که‌درجهان پسین خدمت ارباب والامقام‌خودرا بنمایند،کم‌کم از این‌کشتارهای دسته جمعی مردم انصراف جستند واز زنان ومردان وبردگان و مردم مختلفی‌که بایستی در جهان پسین به خدمت فرعون متوفا مشغول باشند پیکرها ومجسمه‌هایی می‌ساختندو در مقبرهٔ اومی‌نهادند به این‌گمان‌که جان یافته و به خدمت می‌ایستند . این تبدیل به وجه‌احسن همان تبدیلی است‌که قربانی انسانی را به قربانی حیوانی بدل‌کرد.

لیکن متأسفانه میان جماعات بدوی این تبدیل صورت نپذیرفته وحتا تا عصر حاضرنیز دوام آورده است . به هرانجام چون‌کارمومیایی ومهروموم‌کردن تمام‌می‌شد، مراسم مرگ شروع می‌گشت.چهارنفراز ملازمان خاص شاه متوفا وچهارنفر از زنان سوگلی وبه همین ترتیب ازهرطبقه وصنفی چند نفربرای مرگ آماده می‌شدند. علاوه براین‌آیین مرگ مشمول تعداد زیادی ازاسیران وبردگان نیزمی‌شد. قربانیان را در اطراف مقبره می‌کشتند وآن چه‌که‌موحش‌ترازهمه‌محسوب می‌گشت‌کشتار دسته‌جمعی به عهده‌شان بود و مشایعان دیگر جنازه را به جای مخصوص در مقبره می‌آوردند . مومیایی‌گرانی‌که درکار خود خبره وورزیده بودند جسد شاه را مومیایی می‌نمودند . چون این مراسم پایان‌می‌یافت جسد مومیایی شده به‌جایگاه مخصوص در مقبره‌منتقل می‌شد . در چنین هنگامی بود که سیل هدایا از جانب رعایا برای همزاد شاه فقید سرازیر می‌شد واین هدایاکه قلم عمده‌شان لباس‌های پوستی بود آنقدر زیادی داشت که‌تمام سطح وفضای مقبره را پرمی‌نمود . پس‌با نظارت وزیراعظم ، کاهن بزرگ و وزیرمقابر،در مقبره‌بسته ومهروموم می‌شد .

بردگان و اسرا بودکه با وضعی فجیع کشته می‌شدند وکلیهٔ اجساد دورادور مقبرهٔ شاه متوفا دفن می‌شدند. آیین مرگ کنایه ازآن بودکه ملازمان، خدمه، مصاحبان خاص شاه وزنان سوگلی‌اش درآن جهان نیزهمدم‌اش بوده وتنهایش نگذارند وبردگان واسرای بی‌شماری نیزآمادهٔ خدمت و بیگاری باشند.

چون بر این ماجرا شش ماه می‌گذشت، دورانی دیگر ، یعنی واپسین دوران مراسم دربارهٔ پادشاه متوفا انجام این مراسم بودکه سوگواری به پایان رسیده وشاه جدید بامراسم تاج گذاری رسمیت خودرا اعلام می‌نمود . باهمان تشریفاتی که درمقبره بسته ومهر وموم شده بود ، دگرباره بازمی‌شد . دراین مراسم عدهٔ بسیاری وجود داشتند ، امااعضای خانوادهٔ شاهی شرکت نمی‌نمودند . یکی ازکاهنان که توانایی بیشتری درامر مراوده باارواح راداشت داخل مقبره شده وباتشریفاتی سرمومیایی شده را ضمن مراسم وآدابی جادویی پاك می‌کرد، آن‌گاه درکاسهٔ سرشراب می‌نوشید . دراین هنگام کم کم روح یاشبح متوفا بر اوظاهرشده وآن کاهن هم‌چون واسطه‌یی میان روح ومردم درآمده وخواست ها وگفته های روح رابه سمع مردم می‌رسانید. پس ازپایان این مراسم دوباره درمقبره بسته می‌شد وازاین مقابرهم چون اهرام مصریان محافظت ونگاه‌داری می‌گشت. آنانی که دردوران پادشاهی خدمت هرشاهی رامی‌نمودند ، عده‌یی شان درآیین مرگ چنان که ذکرش گذشت قربانی وکشته می‌شدندوآنانی که باقی می‌ماندند ازوزیران ورؤسا وهمسران لازم بود تامراقبت وخدمت گذاری مقبره رابه عهده گرفته وتاپایان عمرازاین مهم غفلت نورزند. هرشاهی ازسرکشی وزیارت مقبرهٔ پدرش سربازمی‌زد ودرتمام عمر جزیك باربه‌این عمل اقدام نمی‌نمود .

مراسم تاج گذاری نیز به‌همان اندازه‌یی که مراسم مرگ پادشاه پیشین برای گروه مردم دردسرورنج وناراحتی وکشتار ایجادکرده بود ، بدبختی وکشتار به‌همراه‌داشت . مراسم تاج گذاری شش‌ماه پس‌ازمرگ شاه‌فقیدوشراب‌نوشی درکاسهٔ سراو وقربانی کردن انسان های تازه انجام می‌گرفت و درواقع این‌ها مراسمی بودند که پایان دوران سوگواری‌را اعلام می‌کردند. مراسم تاج گذاری باسوگندشاه تازه وملکهٔ خواهر شروع می‌شد . دراین مراسم وزیر مسئول امور مذهبی خطهٔ شاهی ، کاهن اعظم وکاهنان

وکاهنه‌ها و وزیر بزرگ کشور واعیان واشراف طراز اول حضور داشتند، درضمن اجرای مراسم سوگند ، شاه جوان و کامند باخواهرش که به عنوان شاه بانو و ملکه شناخته می‌شد ردای سلطنت را به برکرده وعصای فرمان روایی را به‌دست می‌گرفتند .مأموران مخصوص درچنین هنگامی به هوش بودند وبااشارهٔ وزیرعظم به اقدام می‌پرداختند . اینان دریکی از رهگذرهای عمومی رفته و غفلتاً دومردرا که بی‌خیال به کارشان سرگرم بودند دست‌گیر نموده وبه محل اجرای مراسم درکاخ شاهی می‌آوردند . شاه کمانی به دست‌گرفته و به ضرب تیری یکی‌ازآن دورا مجروح می‌کرد . مأموران مرد مجروح را به مرزیکی ازپادشاهان مجاور که بااوگان‌دا Uganda درحال جنگ بود برده وپاهایش رامی‌بریدند . این‌مردتیره بخت محکوم بود تاباگرسنگی و درتنهایی درآن بیابان هولناك تدریجاً جان بدهد .

امامرد دوم سرنوشتی‌داشت‌و به‌خوش فرجامی نزدیك و به‌کام‌مندی قرین. نخست دریکی از قربان گاه ها هشت مردرا به‌وضع فجیعی می‌کشتند ، سرشان را به تخماق می‌کوبیدند، دست‌وپای‌شان رامی‌بریدندوچون درنهایت‌زجر وشکنجه جان می‌دادند، شکم شان راپاره‌کرده وروده هاشان را درمی‌آوردندوگردسرشان می‌بستند . چون‌این مراسم پایان می‌یافت ، مرد دوم راکه برای گذشتن ازپلی به سوی‌کامیابی مجبور بود به‌این قتل‌گاه رفته‌وناظرآن منظرهٔ مهیب‌وهول‌آور باشد به تماشایش می‌بردند . شاید این تحذیری‌بود ازبرای برانگیختن ترس وهول درمردی‌که می‌خواست پیشهٔ مهمی‌را به عهده به‌گیرد . پس‌دگرباره به‌کاخ شاهی برش‌گردانده وجبه وخلعت به‌اوپوشانیده وباعنوان مخصوص‌حرم دارکل حرمسرای‌شاهی وخواجه‌باشی مطلق حرم به‌کارمشغول می‌شد . واپسین‌تشریفات ساختن‌سه‌کاخ‌اختصاصی جدیدبه‌وسیلهٔ‌شاه زادگان‌واشراف‌بود ازبرای شاه تازه کام ، ملکهٔ خواهر و ملکهٔ مادر . هریك ازاین سه دربار دارای تشکیلات ، وزیران،امیران وحاجبان ویژه‌یی بودند وحکم‌شان درسراسرخطهٔ شاهی نافذبود .

۵۴ ـ شالوده‌های سازمان یافتهٔ یك دیانت

جادو وامورجادویی ، دسته های مختلف جادوگران ، پزشکان جادوگروکارهاشان ، جادوگران حرفه‌یی، ساحران بدکار، روابط مردم با این دسته‌ها چگونگی جادوگری، مسألهٔ پیش گویی، آتش مقدس تفاوت کار جادوگران وکاهنان، نیاگان پرستی و ارواح ، یك مذهب سیستماتیك ، دور و تسلسل ارواح ، رستاخیز مردگان وزندگی مجدد ، روابط ارواح وزندگان ، خدایانی که منشأ انسانی داشتند ، سرنوشت ارواح بزرگ ، خدایان بزرگ ، مراسم پرستش خدایان ، شاهان متوفی از زمرهٔ خدایان بزرگ بودند ، مراسم عبادت وپرستش، مباحثی دربارهٔ مراسم موحش قربانی انسانی، کارمدیوم ها یا واسطه های میان خدایان ومردم ، دربارهٔ رواندا ـ اورندی

جادو وامور جادویی چون معمول درقاره باپرستش عناصر ونیروهای فوق طبیعی سخت درهم آمیخته بود. جادوزیربنایی محسوب می‌شد از برای تسکین مردم واقدامی بود برای خود فریبی نفس شکست خورده وناکام . جادوگرانی بسیاردرگوشه وکنار بساط گسترانده وبه‌خالی کردن کیسهٔ دیگران وکیسه اندوزی خود سرگرم بودند . پیش گویی وپنهان بینی ازمواردمهم کارشان به‌شمار بود. از برای جلب مهرومحبت طلسم می‌ساختند، شربت هایی تجویز می‌نمودند ودست به‌اعمالی شگفتی‌آور می‌بردند . هرمشکلی و ناکامی‌یی وگرهی که درکاراین مردم ساده دل پیش می‌آمد ، دست درخواست به‌سوی این گره‌گشایان مرموز پیش برده‌وداروی درمان بخشی‌راطلب‌می‌کردند وچون‌درعقیدت وپندارخود مؤمن بودند ، به مصداق آن‌که دست طبیب شفا است ناکامی شان به‌کام می‌شد وگرهٔ فروبسته شان بازگشوده می‌گشت . این‌دسته ازجادوگران نه چندان‌مورد لطف وحمایت‌گروه‌بودند ونه ازبغض وکینه شان سهمی می‌بردند . مردمی‌بودندعادی وازجملهٔ پیشه وران به شمارمی‌رفتند . اماهم‌چونان‌که میان بسیاری ازاقوام وقبایل دیگر تذکردادشد ، طبقه‌یی دیگر ازجادوان بدکار ، تیره اندیش وتباه روزگار نیز وجود داشتندکه دورازمردم‌وزندگی شان ، درگوشه وکناربه‌پنهانی زندگی می‌کردند. اینان‌کارشان‌ایجادترس ودلهره‌درمردم‌بود، چون ازحمایت‌ارواح شرآفرین ونیروهای مضرزندگی و ارواح‌خبیث بهره‌مندبودند وآن نیروها وارواح شیطانی واهریمنی نیز جز به ضدبشریت ونیکی‌ها گام سپری و اقدام نمی‌کردند . سرنوشت وکار و زندگی این جادوگران بدخیم چنان‌بود که تاکنون درقسمت های گذشته درباره شان سخن‌گفته‌شد .

کار پزشکان جادوگر از جادوگران حرفه‌یی و آن دستهٔ دیگر به کلی جدا بود. اینان مردمی بودند خیراندیش و مردم‌دوست که طب ابتدایی را با آداب و رسوم و اعمال جادویی درهم می‌آمیختند و کار عمده شان عبارت بود از پزشکی و طبابت به شیوه های جادویی در درمان مرضا می‌کوشیدند و گاه‌گاه نمایش هایی ترتیب می‌دادند تا مردم را سرگرم سازند. در کار پیش‌گویی و کف بینی با جادوگران انباز بودند و از برای محافظت وجود مردمان از گزند بیماریها و کار ناآمدیها طلسم‌ها و تعویذهایی می‌دادند. از سویی دیگر هر چند کارهاشان با کاهنان تفاوت داشت، با از راه کف بینی و آینده نگری احوال مردم با کاهنان نیز شراکت داشتند. در این جا کار طبابت در قلمرو کاهنان نبود و تنها به امور دینی می‌پرداختند، اما از آن‌جایی که در این سامان دیانت و جادو در یك قلمرو قرار داشتند، گاه دستهٔ کاهنان و گاه گروه جادوگران حرفه‌یی و جادوگران پزشك کارهای هم را انجام می‌دادند. پزشکی و طبابت یك علم محسوب می‌گشت و رشته‌یی جداگانه نبود، بلکه همبسته‌یی بود از مذهب و جادو. روش پیش‌گویی پزشکان جادوگر و کاهنان نیز تفاوت داشت. کاهنان در حالاتی خاص مورد الهام خدایان معابد قرار گرفته و در مواقع خاص از آنان یاری خواسته و پیش‌گویی می‌کردند، در حالی که پیش‌گویی پزشکان جادوگر از روی رمل و اسطرلاب و چگونگی قرار گرفتن خرمهره ها کنار هم بود و هم‌چنین پیش‌گویی با فنون دیگر جادویی و وضع و حال عناصر طبیعی و حالات چهره و احشای ماکیان نیز رواج داشت.

پرستش ارواح و مردگان، یا آیین نیاپرستی که وجه ممیزهٔ دیانت آفریقایی است واصلی می‌باشد میان جوامع متشکل و پادشاهی های بزرگ و اقوام و قبایل متوسط و کوچك، در این جا جنبه و روشی داشت منظم و مرتب و سیستماتیك. اساس دیانت را همین روش تشکیل می‌داد و اصول پرستش ارواح و مردگان در این جامعه و میان این مردم هرچند از لحاظ مواد اولیه و اصول اشتراکی و معتقدات عمومی با جاهایی دیگر در این قاره و میان بدویانی دیگر یکسان بود، اما در یك قلمرو فلسفی منظم شده و به سان یك سیستم دینی، فلسفی و صوفی‌مآبانه درآمده بود. ارواح عادی بیش از چند سالی مشمول پرستش و ستایش و مراسم مذهبی قرار نمی‌گرفتند. در هر طایفه‌یی ارواح دارای

دور و تسلسلی بودند ، به این معنی که هر روحی پس از چندسال به کالبد نوزادی حلول کرده و زندگی از سر می‌گرفت و داستان ارواح چنین بود:

فردی از طایفهٔ «سگ آبی» چون فوت می‌کرد ، افراد خانواده ملزم بودند تا طبق شعایر آیین شان مراسم تدفین را به‌جا آورند و تا موعد معینی که از سه تا پنج سال به‌درازا می‌انجامید موظف بودند تا وسایلی فراهم نمایند که همزاد یا روح متوفا به‌آسایش در عالم ارواح زندگی کند . در این مدت نذرهایی می‌کردند ، هدایا و خیرات و مبرات برایش داده و قربانی می‌کردند. این ارواح به طور کلی با خویشاوندان و منسوبان خود به‌مدارا و رفق بودند و در مواقع ضروری که دست نیاز از جانب خویشاوندان به سوی شان دراز می‌شد کومك‌شان کرده و از یاری دریغ نمی‌ورزیدند . اما هرگاه زندگان و بازماندگان نسبت به‌آنان نامهربانی و بی‌توجهی پیشه می‌ساختند سخت به‌خشم و آشفتگی و دژم احوالی دوچار شده و به‌انتقام و آزارشان می‌پرداختند . اغلب بیماری‌ها و نابه‌سامانی‌ها و ناخوشی های افراد معلول همین خشم و غضب ارواح شناخته می‌شد و به‌همین جهت قسمت عمده‌یی از کار پزشکان جادوگر به هنگامی که درصدد درمان بیماری برمی‌آمدند ، به‌مهر و عطوفت گرایاندن ارواح و جلب رضایت شان می‌بود . اصولا میان پاره‌یی از بدویان آفریقایی و بدویان تمامی نقاط جهان از برای بیماری و گاه انواع بیماریها ، شیاطین و ارواح موذی و شریری شناخته شده‌است که صورتی دیگر از عقیدهٔ فوق الذکر می‌باشد. میان اغلب مردم متمدن زمان باستان چنین عقایدی وجود داشته‌است و امروزه نیز میان بسیاری از مردم خرافاتی عقایدی در این زمینه وجود دارد که علت برخی از بیماریها را حلول روحی خبیث، یا جن و شیطان در بدن بیمار می‌دانند و حکیم باشیانی نیز وجود دارند که عبارت‌اند از فال گیران ، سرکتاب بازکنان ، دعانویسان ، جن‌گیران و دسته‌هایی دیگر از این قماش .

به هر انجام چون دور معین روحی در عالم ارواح سپری می‌شد ، آن روح ــ یعنی همان روح که از آن فردی از طایفهٔ سگ آبی بود، در کالبد نوزادی از همان طایفه حلول می‌کرد. بدین ترتیب که پزشك جادوگر و کاهن تشخیص داده و اعلام می‌کردند که در کالبد فلان نوزاد روح فلان متوفا حلول کرده است ، پس نوزاد را به‌نام صاحب آن روح خوانده

وطی مراسمی به‌همگان موضوع اعلام‌می‌شد. بااین شرح وطی‌این دوران‌بودکه زمان پرستش‌یکی ازارواح تمام‌شده ودیگر خویشاوندان نسبت به‌آن روح هیچ مسئولیتی درخود احساس نمی‌کردند ، ودرحقیقت این آغازوپایان‌یك مرگ ورستاخیزمحسوب می‌شد .

درکنار ارواح و نیاگان‌پرستی، خدایان‌گرایی‌نیز وجوداشت . دراین‌جانیزکهتر خدایانی وجودداشتند ومهتر خدایانی‌بودند . خدایانی پرستیده می‌شدند که بیشتر ازسرپرستان عناصرطبیعی‌بودند وموجبات اصول‌کلی خوش بختی وبه‌زیستی را درطی زندگی فراهم‌می‌کردند ؛ وخدایانی‌که بااین‌عناصر واموروابستگی نداشتند هرچندکه درشماروصف بزرگ خدایان‌نیزواقع بودند ، تنها درمعابد وجودداشتند وموردپرستش واجرای تشریفات ومراسم چندانی واقع نمی‌گشتند. اماآن‌چه‌که مهم‌است آن‌که‌ریشه واساس خدایان پرستی را نیز نیاگان پرستی تشکیل می‌داد . خدایان بزرگ دارای اصل انسانی‌بودند ومردمانی محسوب می‌گشتندکه مدت‌ها پیش‌زندگی‌کرده‌ودوران‌های حلول‌چندی راگذرانده‌بودند. دراین‌جایك‌اصل‌صوفی‌مآبانه‌که‌درآیین **بودا Buddha** اساسی محسوب‌می‌گشت ودرروش‌ها ومسلك های دیگرشرقی چندان ناآشنانبودبه‌نظر می‌رسد .این‌خدایان‌عبارت‌بودنداز‌مردانی صالح‌وپسندیده‌کردارکه درهردوران‌حلولی منشأخیرات‌واعمال‌نیکوی‌بسیاری‌واقع‌شده‌وآنقدرترقی‌می‌کردندکه‌دیگردوران‌حلولشان پایان‌یافته ودرشمارگروه‌خاصی ازخدایان‌که‌هم‌طرازخودشان بودندودارای‌اصل وبنیاد انسانی‌محسوب‌می‌گشتند درآمده‌وجاودان‌می‌گشتند. آیااین‌چنین‌مسأله‌یی‌بادوروتسلسل زندگی‌روحی درهندوستان وسرانجام رسیدن به**نیروانا Nirvana** یازندگی سرمدی وجاودان وبهشت و اصل مطلق تاچه اندازه‌یی می‌تواند فاصله داشته‌باشد. هرطایفه‌یی دارای خدای بزرگی‌بودکه مراسم اصلی عبادت ونیایش برایش‌انجام‌می‌شد . این‌خدای بزرگ‌روح‌نخستین‌نیای همان طایفه‌محسوب می‌گشت، نیایی‌که‌به‌آنهاهستی بخشیده‌بود وقدرت وقوام طایفه وابسته به‌اوبود . به هنگام انتخاب رئیس طایفه به‌کالبدش حلول می‌کرد ونام‌اش‌را به‌وی اعطا می‌نمودوبدین طریق‌بودکه رئیس هرطایفه‌یی جنبه‌ومقام ربانیتی زمینی‌پیداکرده ودرگروه خدایان جای می‌گرفت . نیاگان پرستی‌که ازسویی

دیگر باپرستش تمامی پادشاهان متوفا دارای مرزهایی مشترك بود باخدایان پرستی دریك ریشه واساس تعبیر می‌شد. پادشاهان متوفـادر زمرهٔ خـدایان ملی قرار می‌گرفتند وهرشاهی به هنگام گرفتاری ومواجهه بامشکلات باآنان مشاوره کرده و راه‌نمایی می‌خواست.

آن‌چه‌که نقل وگفته‌شد و بحث درباره‌اش به عمل‌آمد مربوط بود به روش‌هایی درنیاگان‌پرستی. امادرکنارآیین پرستش‌ارواح وخدایان‌که عبارت‌بودندازارواح‌عالی مقام وازقید دور وتسلسل‌حلول روحی‌رسته، دستهٔ خدایان بزرگ‌طبیعی قرارداشتند. هریك ازاین خدایان مطابق معمول مظهر ویامعادل یکی ازپدیده‌های طبیعی به‌شمار می‌رفتند. بزرگ ترین خدای **اوگان‌دا Uganda** موسوم‌به **موکاسا Mukasa** برابر بودبادریاچهٔ‌ویك‌توریا **Victoria** که‌درزندگی‌اقتصادی‌اقوام‌**باگادان Baganda** نقشی‌داشت بسیارمهم وحیاتی. گاه هریك ازخدایان بزرگ ضدوکارشکنی‌نیزداشتند که عبارت می‌شدند ازقوای مخالفی‌که نابه‌سامانی به بارمی‌آوردند واین مسألهٔ تقابل همه جاودرتمامی ادیان بزرگ وکوچك و نحله‌های مذهبی وفکری واخلاقی و علمی وجوددارد: خوب‌وبد، مثبت ومنفی، زشت وزیبا، فرشته واهریمن، خداوشیطان‌را راکه بنگریم مشاهده خواهیم‌کرد، دونیرویی که همواره برای سلطه‌یابی درجنگ وستیزاند. میان‌این‌بدویان‌نیز تقابل‌وتضادی‌که دراصطلاح‌آن‌را ثنویت خوانده‌وبسیاری ازکسان می‌کوشند تا این اصل اساسی رانفی نمایند وجود دارد. دریاچهٔ و یکتوریا درزندگی‌مادی واقتصادی مردم اوگان‌دانقشی‌بسیارمهم وثمربخش را ایفامی‌کرد. ماهی به‌وجود می‌آوردکه‌یکی ازاقلام مهم غذایی مردم‌محسوب می‌شد، به‌زمین قوت‌باروری وحاصل خیزی ارزانی می‌داشت وخدای بزرگ موکاسا که معادل‌بود با این دریاچه بادشمن قهارودژم خوی خودتوفان همواره درپیکارونبردبود ومی‌کوشید تااین خدای تبه‌کاروخشم‌گین ومردم‌نادوست رادربندورنجیرومهارکشد. خدایان دیگرعبارت‌بودند ازخدای خورشید وخدای‌ماه که دو دیوخسوف وکسوف همواره درصددبودند تا ردای تیره‌گون خودرا برچهرهٔ روشن‌شان‌کشیده ومعدوم‌شان سازند. درهرسالی یکی دوبار چنین توفیقی نصیب‌شان می‌شد، اماتوفیق‌هایی که‌عمری بس‌کوتاه وزودگذران داشتند

وقدرت نیکی ویزدانی به‌زودی برچیرگی شتابانهٔ اهریمنی وتاریکی فایق‌شده ومردم به جشن وپای کوبی وپرستش‌پرداخته و قربانی های بسیاری برای خدایان می‌دادند . خدای بادهای ثمربخش موسمی وخدای بزرگ‌باران که‌جنبهٔ‌حیاتی از برای‌مردم‌داشت وخدای باروری وحاصل خیزی و بسیاری دیگر ازاین گونه خدایان‌که هرکدام شان منشأ ، مصدرونماینده وبرابر یکی ازعناصر طبیعی محسوب می‌شدند ازجانب مردم درمعابدشان پرستیده می‌شدند .آتش بسیارمقدس وموردستایش‌بود وچنان‌که درقسمت های‌گذشته ملاحظه‌شد میان پاره‌یی ازقبایل قارهٔ تاریك این عنصر روشنایی بخش ستاییده می‌شد . درتمام معابدکه هریك وابسته به خدایی‌بود ، آتش جاودان همواره روشن‌بود وکاهنان موظف بودند تاآتش را همواره روشن نگاه‌دارند وتیمارش‌کنند .

هر خدایی به‌نسبت اهمیت و مقام‌اش داری یك یاچندمعبدبود . درهرمعبدی عده‌یی کاهن وزن‌کاهن زندگی می‌کردند که تحت اوامر بزرگ کاهنی قرارداشتند . زنان کاهن درزندگی خارجی‌شان آزادبودند وروسپیانی محسوب‌می‌شدندکه عمل و کردارشان‌مقدس ومحترم شمرده‌می‌شد .کاهنان هرچندکه دارای چنین آزادی‌نبودند، اماچندان دربندوقید و محدودیت نیز قرارنداشتند ، ازموقعیت‌شان استفاده می‌بردند وحوایج جنسی‌شان‌به‌آسوده خاطری برگذارشده ودرعشق ومال کامیاب‌بودند .علاوه برهدایاونذور وقربانی‌ها وپیش‌کش‌هایی فراوان‌که ازسوی گروه پرستندگان درمعبد تقدیم خدایان می‌شد ، معابدهریك منبع عایدی دیگری نیزداشتند . این‌چنین‌رسمی درمصرباستان ومنطقهٔ‌بین النهرین‌باتشکیلات‌وسیع‌تر ومنظم‌تری رایج‌بود وحتادرسومر وبابل خدایان‌نیز درآسمان‌ومقرفرمان روایی خود دارای چنین روش‌هایی‌بوده‌واملاك وبردگانی‌داشتند که برای‌شان کار می‌کردند و سودحاصل می‌دادند . به هرحال هر معبدی‌دارای املاکی‌اختصاصی‌بودکه‌گروهی از بردگان‌ودهقانان درآن زمین‌هاکارکرده وعواید آن‌زمین‌ها مستقیماً به‌خزانهٔ معبد تحویل می‌شد . این رسم‌هم اکنون نیز حتا درجوامع متمدن ومترقی رایج‌است ، مساجد ،کنیسه‌ها،کلیساها ومعابد بودایی هریك املاکی اختصاصی دارندکه«وقف»این‌امکنهٔ مقدس می‌باشندوازدرآمد این‌املاك‌هزینهٔ چنین جاهایی تأمین‌می‌شود .

برای چند خدای بزرگ که از جملهٔ سرور خدایان می‌باشند . علاوه برچند معبدکه در نقاط گوناگون پادشاهی برپا و ساخته می‌شد ، یك معبد اختصاصی نیز در قسمت کاخ‌های شاهی برپا می‌کردند و شاه و خاندان شاهی و اعیان و اشراف دراین معبد اختصاصی‌وظایف پرستش وعبادت را انجام‌می‌دادند . جز از این معابداختصاصی از برای هر خدایی در گوشه و کنار چند پرستش‌گاه دایر می‌شد که عامهٔ مردم کار عبادت خود را در آن‌ها به انجام می‌رسانیدند . در هر معبدی یك رابط « مدیوم ـ Mediume » یا میانجی میان خدایان و مردم قرار داشت . این رابط از جمله کاهنانی بودکه مبتلا به هیستری Histerie وصرع بود و تنها یك‌کار به‌عهده‌داشت وآن ابلاغ احکام و فرامین وگفته‌های خدایان بود که به‌گوشش می‌رسید تا به مردم ابلاغ نماید . بدون شك هر روزه گروهی از پرستندگان به معبد مراجعه کرده و ازکاهنان درخواست می‌کردند تا برای‌شان پیش‌گویی‌کنند ، یا حاجات و نیازمندی‌ـ هاشان را به سمع خدایان باز رسانند تا قرین کامیابی شوند . در این‌جا با مراسم خضوع و خشوع به وسیلهٔ کاهنان مطالب گروه نیازمندان به سمع خدایا خدایان می‌رسید ودر این ضمن رابط خود را به حالت مخصوص اغما و بی‌خودی فرو می‌برد و پس از آن‌که به خلسه و نوعی خواب روحی دوچار می‌گشت ، نا آگاهانه کلماتی نامفهوم و بریده بریده از گلویش خارج می‌شد . در این حال دستهٔ کاهنان و گروه نیازمندان با حالت هراس آلوده و ساکتی به این منظره می‌نگریستند چون این خدا بود که به قالب و کالبد رابط حلول کرده و از زبانش سخن می‌گفت . کلمات نامفهوم به‌وسیلهٔ کاهنان تعبیر و تفسیر می‌شد ، چون‌کلید رمز و راز گشایی این جمله‌های بریده بریده به دست آنان بود و از روی آن تعابیری نموده و به‌پرسش‌ـ کنندگان جواب می‌دادند.

تمامی مراسم پرستش ، دعاها، نمازها وعبادات گوناگون لازم بودتاباپیش‌کش کردن خیرات وهدایاو نذوروقربانی‌همراه‌باشد.خدایان تا چیزهایی‌دریافت‌نمی‌کردند و از برای شان مراسمی برپا نمی‌شد، و هم‌چنین‌قربانی‌های خونین تقدیم درگاه‌شان نمی‌گشت، عادت نداشتند تا نیازمندیهای نیازمندان را بر آورده سازند . هم چون

این زمان که مؤمنان از برای بر آورده شدن حاجات خود نذرهایی می‌کنند، بدویان نیز چنین عمل می‌کردند. حجم و اندازهٔ نذور و هدایا متناسب بود با مقام اجتماعی کسان و اندازهٔ ثروت و دارایی‌شان ـ واز سویی دیگر باالطبع هرچه تقاضا و آرزوی حاجتمندی بیشتر بود، لازم می‌آمد به همان نسبت نذرهایی بیشتر و پر برکت‌تر نماید و مطابق معمول کیسهٔ روحانیان یاطبقهٔ کاهنان با کیسهٔ خدایان یکی بود.

درپادشاهی **اوگاندا** Uganda ومذهب اقوام **باگاندا** Baganda ، یعنی دیانتی که در باره‌اش سخن می‌گوئیم، آن چه که از همه مخوف‌تر و هراس‌انگیزتر بود، رسومی محسوب می‌گشت در بارهٔ قربانی‌های انسانی که بسیار شایع بود. قربانی انسانی از مراسم اصلی پرستش به شمار می‌رفت که بی آن اصولا مذهب و دیانت رنگ و شکلی نداشت. در این مورد وسواس اجراکنندگان فراوان بود و شاید میان این قوم جنبه‌های آزار دوستی و لذت بردن از آزار و شکنجهٔ دیگران «سادیسم Sadisme» وجود داشته است. مراسم قربانی کردن افراد انسانی به شماره‌های ده تا سی نفر از موارد عادی محسوب می‌گشت، اما گاه اتفاق می‌افتاد که سطح قربانی‌های انسانی به گونه‌یی سرسام آور و بهت‌انگیز بالامی‌رفت. برخی اوقات پیش‌گویان معابد اعلام خطر کرده و ظهور بلایایی را خبر می‌دادند و یا خشم خدایان را که همراه با بروز و پیدایی خشک‌سالی و بی‌بارانی وشیوع امراض مسری بود آگاهی می‌دادند. درچنین هنگامه‌هایی مراسم عام پرستش وعبادت در نقاط گوناگون پادشاهی برپا می‌شد ودر این مراسم به ترتیب اهمیت از چندسد تاهزار نفر قربانی می‌شدندکه اغلب بردگان و اسیران بودند. این‌ها ارقامی است که هرگاه درست به نحوهٔ آن اندیشیده شود در دل هراسی سخت را دامن می‌زند. آن‌چه که از همه شگفت‌تر و هراس‌انگیزتر است چگونگی قربانی‌کردن افراد انسانی می‌باشد. در سراسر پادشاهی، سیزده قربان‌گاه بزرگ وجودداشت که در هریك ازاین کشتارگاه‌های انسانی، به‌شکلی آدمیان را قربانی میکردند، و یا به‌زبانی دیگر به فجیع‌ترین اشکالی انسان‌ها را قطعه‌قطعه می‌نمودند. در قربان‌گاهی آنقدر قربانیان را با چماق می‌کوبیدند که جان می‌دادند و آن‌گاه آنان را که به شکل پاره‌های گوشت خون‌آلوده درآمده بودند در بیابان

می‌افکندند تا طعمهٔ حیوانات درنده و گوشت‌خوار شوند. در قربان‌گاهی دیگر دست‌ها و پاهای‌شان را آن‌گونه که درد و زجری بسیار را متحمل شوند بریده و و لاشهٔ نیمه‌جان‌شان را کناره‌های رودخانه آورده و طعمهٔ کروکوریل‌ها می‌ساختند که زنده زنده بلعیده می‌شدند. در یکی از قربان‌گاه‌ها به تدریج تمامی استخوان‌ها را خرد کرده و می‌شکستند و دیگر روش‌های معدوم کردن افراد انسانی نیزدرهمین ردیف‌ها می‌بود.

این بود سرگذشت یك پادشاهی بزرگ آفریقایی، اما این زمان جنبش قهرمانی و ثمربخشی که در قارهٔ آفریقا درگرفته، شامل اوگان‌دا نیز شده است، و این کشور و مردم‌اش استعدادی شگرف از برای کسب فرهنگ و تمدن نشان داده و بدون‌شك در آیندهٔ نزدیکی که قارهٔ آفریقا از سلطهٔ استعمارگران و استثمار خارج شود و آزادی خود را به‌گونهٔ کاملی به‌دست بیاورد، باگان‌دا نیز از این پیشتر رفته و به ترقیات بیشتری نایل می‌شود.

هم‌چنان‌که اشاره شد، چنین‌روش‌هایی سخت‌گونه ودشوارواین خدایان قهار وخون‌طلب ومذاهبی بااین‌همه آداب ورسوم پیچ‌درپیچ، موقعیتی داشتند تا در اثر ورود ونفوذ روش‌های سهل‌گونه دوچار تغییروتبدیل‌شوند. درفاصلهٔ سال‌های ۱۸۷۷ و۱۸۷۹ میلادی کشیش‌های پروتستان انگلیسی و کاتولیك فرانسوی به این سرزمین واردشدند وبه‌زودی معتقدات واصول تعالیم‌مسیح در آداب ورسوم این‌مردم رسوخ یافت. کم‌کم‌رسوم خونریزانه‌شان منسوخ وبسیاری‌از مراسم و تشریفات شان با آیین تازه مخلوط گشت و چیزی نگذشت که آیین مسیح با رنگی تازه در این منطقه اهلیت یافت.

دراین‌جا به‌است تاازدوپادشاهی **روندا Roanda و اوروندی Uroundi** نیز به‌اختصار یادکنیم. این‌جامنطقه‌یی‌بود درسواحل شمال‌شرقی دریاچهٔ **تان‌گانی‌کا- Tanganika** ودرخارج ازقسمت جنوبی مرزاوگان‌دا. دربسیاری از موارد سازمان پادشاهی‌شان با اقوام باگان‌دا مشابه و همانند بود. در این‌جا و میان این بدویان علاوه‌بر نیاگان‌پرستی وسلسله خدایان بسیار، پادشاهان درشمار بزرگ‌ترین خدایان

بودند، خدایانی قهار و نیرومند که با استبداد و قدرت کامل زندگی کرده و فرمان می‌راندند. این سلاطین موآدی Mwani نامیده می‌شدند وسلطه وچیرگی قدرت‌شان حتا برطبیعت نیزهم‌چون خدایان بزرگ حکم‌روابود . قدرت برآمدن وفرورفتن خورشید ، وزش باد وایجاد توفان وریزش باران وبسیاری دیگر ازامور طبیعی بنا به اعتقاد عامه دردست شاهان بود. چون باران نمی‌بارید ، یا توفان می‌شد و یا مرض و بیماری شایع می شد در معابد برای پادشاهان مراسم عبادت و پرستش و قربانی برپا می‌کردند تا نظر خدایگانی‌اش راجلب کنند. ارواح مردگان شان را می پرستیدند و تولد هر نوزادی چنان‌که در صفحات گذشته شرح شد عبارت بود از رستاخیز یکی از ارواح .

دراین اواخر روندا ـ اورندی نیزهم چون نقاط دیگر آفریقایی رستاخیزی کرد. درآغاز، پیش ازجنگ جهانی اول این‌سرزمین جزوامپراطوری آلمان بود، اما پس از جنگ جهانی اول و شکست آلمان از طرف جامعهٔ ملل به بلژیکی‌ها واگذار شد. بلژیکی‌هاکه دراستعمارواستثمار نفشی‌داشتند سخت سبعانه ، بیداد بسیار کردند وهرچندهنوز دامنهٔ انقلابات دراین دونقطه فروکش نکرده است‌امادر اواسط سال ۱۹۶۳ پس از مبارزاتی مردانه و قیام‌های دلیرانه سر انجام استقلال خود را باز یافتند .

۵۵ ـ اجتماع و روابط اجتماعی

در بارهٔ پادشاهی دا هومی، حدود جغرافیایی تسلط اروپاییان برده و برده فروشی،اثرات کلی برده فروشی،طبقات اجتماعی،طبقهٔ بردگان ، رعایا یاطبقهٔ مردان وابسته به زمین ، طبقهٔ عوام الناس و تشکیلات طایفه‌یی،مقام رئیس طایفه و حدود کار و قدرت او ، طبقهٔ نیمه اعیان و چگونگی پیدایش و حقوقشان ، طبقهٔ شاهزادگان و کارشان در اجتماع، در بارهٔ شاهزادگان،روابط و مناسبات کلی اجتماعی،ارزش اجتماعی انتخاب دوست برگزیده،زنان‌بی شمار شاه‌وکارهاشان ،گروه زنان جنگاور،زنان حقوق دان

پس‌ازپادشاهی‌های اوگان‌دا و روندا ـ اورندی به‌پادشاهی داهومی Dahomey پرداخته می‌شود . آنها درشرق قاره وجود داشتند و این‌یك در غرب قاره رو به سوی دریا دارد . ازجانب شمال اوپرولتا Uppervolta کاملا برداهومی فروافتاده است و

ازسوی جنوب به‌اوقیانوس اطلس می‌پیوندد . از طرف شرق با نی‌جه‌ریا Nigeria وازجانب غرب باکانا Chana ، سواحل‌طلا وآشان‌تی Achanti مربوط می‌شود. در این جا پای سود جویان اروپایی بسیار زود باز شد واوایل سدهٔ پانزدهم بود که پرتقالیان یاجلادان بی‌دل واحساس بساط بهره‌برداری‌های غیرانسانی خودراگستردند. آن‌چه که ازلحاظ سودوتجارت این منطقه رابسیار پر برکت برای این بازرگانان انسانی می‌نمود بردهفروشی بود و ازاین ممرسودهای بسیاری‌اندوختند . رفت وآمد اروپاییان راموروش پول اندوزی وتجارت رابه‌بومیان یادداد وبه‌زودی بدویانی‌که از راه قناعت وسادگی و بی‌آزی می‌زیستند وزندگی‌می‌کردند ، مردمی‌شدند پول‌دوست ، تاجرپیشه وناخرسند . دستگاه پادشاهی دراین‌میان سازمانی‌بودکه سودکلانی عایدش می گشت ، چون برای حق عبور و مالیات مبالغ هنگفتی از تاجران اخذ می‌کرد و بیگانگان نیز ازبرای تسلط وسودسرشار ازاین امرامتناعی نشان نمی‌دادند .

برخلاف بسیاری ازمناطق ، در آفریقای مرکزی ، چنان که توضیح داده شد پیش از ورود اروپائیان فلزاتی چند شناخته شده و استفاده از آن‌ها رایج بود . هنر فلزکاری نیزپیشرفتگی داشت ویافته‌هایی‌ازاین مناطق که عبارت‌است ازپیکره‌هایی زیبا و شکیل درتأیید این موضوع می‌باشد . البته ورود اروپائیان همان گونه که اساس اقتصادی رادر این‌ناحیه دیگرگون ساخت ، درهنر نیزسخت مؤثر واقع شد . اما آن‌چه‌که ازهمه بیشتر دست‌خوش تغییر وتحول ودیگرگونی واخذ واقتباس قرار گرفت ، مذهب واصول مذهبی ومعتقدات عمومی بود .

طبقات اجتماعی وروابط این‌طبقات وحدودشان و وسعت و تنوع شان با وضع اجتماعی وشیوهٔ طبقاتی‌که در**اوگاندا** مشاهده نمودیم به‌یك شکل‌نبود ودیگرگونی هایی بسیاری باهم داشتند . باورود اروپائیان به‌این‌منطقه ، طبقهٔ‌بردگان در پادشاهی ناگهان ارزش اقتصادی ویژه‌یی یافتند، چون مبنای آغازاین تجارت ، خرید وفروش بردگان بود. طبقهٔ‌بردگان به‌طورکلی عبارت بودند ازاسیران بیگانه‌یی‌که یادر ضمن جنگ ویادر مواقع عادی ازاقوام وقبایل همسایه ربوده می‌شدند . هم چنین مجرمان وتبه‌کاران ومقروضان نیز درشمار بردگان محسوب‌می‌شدند .اما دراین‌پادشاهی‌بردگی

موروثی نبود ، بلکه مطابق قوانین هرفردی که به‌وجود می‌آمد ، آزاد زاده می‌شد نه بنده، واین به‌دست خودش بودکه بعدها درشمار آزادان باشد یا درصف بندگان در آید، درحالی که دراوگان‌دا وپادشاهی‌هایی دیگر بردگی ارثی بود . این برده‌ها به برده‌فروشان اروپایی فروخته می‌شدند وتامدت‌ها بازار برده‌فروشی دراین‌سامان رونق ورواجی بسیارداشت . این چنین روشی موجب تغییر وتحولی‌درروش زندگی‌بومیان شد ، چون‌اصول اقتصادی‌شان راکه دربدوامر کشاورزی بودمتروك ساخته وبه‌هم‌ریخت وبه‌جای آن‌جنگ جویی وبرده‌گیری وبرده‌فروشی رارواج داد. سیاست استعماری و کسانی‌که درکار استثمار مردمی ساده‌دل وقانع بودند ، این‌گونه مردم یك سامان را به‌هم می‌ریختند تاکیسهٔ پرناشدنی خودرا ازطلا بیندوزند. برده‌فروشی وسودی‌که از آن‌عایدمی‌شد درامور بسیار چنان‌که ملاحظه‌شد اثرگذاشت وبه‌همین جهت اساس جامعه را دیگرگون‌کرد . قوانین نیزدست‌خوش این‌تغییر وتحول‌شد ومجازات‌اعدام وشکنجه کم‌کم‌لغوشدوخاطیان‌جملگی چه‌جرم‌های‌کوچك‌داشتند وچه‌جرم‌های‌بزرگ به‌بردگی فروخته می شدند ، چون نه مردگان قابل فروش بودند و نه برده فروشان می‌توانستند بردگان عاجز وبی‌دست وپارا بفروشند . مجرمان ازهرطبقه وگروهی‌که بودندبه‌بردگی‌می‌رفتند، خواه ازطبقهٔ‌عامه وچه‌از خاندان شاهی .شاه‌زادگان وامیرزادگانی‌که خیانتی مرتکب می‌شدند ویامجرم شناخته می‌گشتند درصف بردگان به فروش‌می‌رفتند وبه‌زودی به‌نقاط مختلف جهان پراگنده می‌شدند .

یك درجه بالاتر ازبردگان ، کارگران و رعایای وابسته به زمین بودند.این طبقه عبارت بودند از فرزندان بردگان شاهی‌که‌هرچند چون بردگان‌مشمول خریدو فروش نمی شدند ، اماآزادی نیز نداشتند و بندگانی بودند که جزو اموال غیرمنقول شاه محسوب می شدند . لازم بود تا در زمین‌های زراعتی خاصه کارکنند و هیچ گاه کسی نمی توانست‌آن ها را به‌جایی دیگر انتقال دهد و یا خود زمینی راکه به‌روی آن‌کار می‌کنند ترك نمایند بلکه‌تا پایان عمر به روی همان زمین‌زندگی می‌کردند کار و زحمت می‌کشیدند وبه روی همان زمین می‌مردند .

طبقهٔ‌آزاد مردان یا عامهٔ مردم‌که باالطبع اکثریت را تشکیل می دادندمشتمل

بر چهل طایفه بودند. بر عکس بردگی که در پادشاهی اوگان دا موروثی بود و در پادشاهی داهومی چنان نبود، مقام رؤسای طوایف در میان اقوام باگان دا Baganda موروثی محسوب نمی‌گشت ، اما در داهومی این مقام در حالت توارث بود . در رأس هریك از این طوایف رئیسی و سر کرده‌یی وجود داشت که در خانواده‌اش این مقام موروثی بود . قدرت رئیس نامحدود و گسترش تام داشت . تمامی مرافعات واجرای عدالت وقوانین به وسیلهٔ او به مرحلهٔ عمل گذاشته می‌شد . سر پرستی همهٔ اموررا در دست گرفته و از این راه سود سرشاری عایدش می‌گشت . می‌توانست منافع حاصل از زمین‌های اشتراکی مردم را ناگهان به سود خود ضبط نماید و هم چنین قادر بود تا همهٔ اعضای طایفه و یا برخی از آنان را در زمین‌های خود به بیگاری و ادارد . در تمام عروسی‌ها عضو مؤثر و نافذ بود و لازم می‌آمد تا شیربهای عروسان به وسیلهٔ او به تحویل‌شان رسد و در این تحویل و تحول قسمت قابل ملاحظه‌یی از آن حق مسلم‌اش بود که به نفع خود ضبط می‌کرد .

تمامی این حقوق و امتیازات و قدرت مطلقه اش ناشی از این بود که ریاست روحانی نیز داشت وکاهن اعظم محسوب می شد . مراسم عبادت و پرستش و امور و تشریقات نیاگان وارواح بزرك طایفه بوسیلهٔ وی انجام می‌شد و به همین جهت نیاگان سخت از او حمایت کرده و مشحون‌اش از نیروهای فوق طبیعی می‌نمودند که به موجب آن قدرت بر هر فعل و کاری را مطابق اعتقادات عامه دارا بود . علاوه برچنین مقامی که رئیس در هرطایفهٔ‌یی داشت بزرگ زن طایفه نیز قدرت روحانی و نیروی مافوق طبیعی شگفتی را دارا بود بزرگ زن هر طایفه‌یی عبارت می‌شد از سالخورده ترین زن همان طایفه که مشمول مراحم و الطاف و حمایت خاص ارواح ونیاگان بود چون به زودی پس ازمرك در شمار آنان در می‌آمد و از این روی در طایفه احترامی بسیار داشت و حکم وفرمان اش نافذ بود.

درجه‌یی بالاتر از طبقهٔ وسیع عوام الناس طبقهٔ نیمه اعیان یااشراف نماهاقرار داشتند . قوام وجود این طبقه چنان بودکه افراد وکسانی از عوام الناس گاه بواسطهٔ

خدمات ارزنده‌ای که به شاه می‌نمودند مورد محبت و لطف ذات شاهانه قرار گرفته و به موجب این خدمت یا خدمات از جانب شاه قطعه زمینی به آنان همراه با لقبی بخشیده می‌شد و این ملك که نشانی از اعیان نمایی بود هم چنان در این خانواده موروثی می‌ماند . اما این طبقه از امتیازات اشراف و اعیان واقعی برخوردار نمی‌شدند هم چون افراد طبقهٔ عوام الناس به سربازی گرفته شده و خدمات لشکری را انجام می‌دادند.

دستگاه شاهی بسیار پیچیده بود و طول و تفصیل بسیاری داشت به طوری که یك طبقهٔ دیگر در این ضمن پیدا شد. هرچند طبقهٔ شاهزادگان به طور کلی درجزو خاندان شاهی و طبقهٔ اعیان محسوب می‌شدند اما شکل کارشان و موقعیتی که به موجب قوانین برایشان شناخته شده بود آنان را گروهی ساخته بود که اطلاق یك طبقه به آنان چندان دور از روش و مفهوم به نظر نمی‌رسید . به طور کلی هر فرزندی که از هرزن شاه متولد می‌شد درشمار شاه زادگان بود و در این مقام از امتیازات ویژه‌یی بهره‌مند می‌گشت . شاهان به اندازه‌یی در وظیفهٔ خود مؤمن و در کار خیر خویش ساعی و کاردان بودند که در اواسط سدهٔ نوزدهم گروه شاه‌زادگان یك دهم از جمعیت داهومی **Dahomey** را شامل می‌شد و این در تمامی جهان شاید رقمی باشد بی‌نظیر و یا بسیار نادر و کم‌مانند . شاه علاوه بر زنانی که از طوایف چهل گانه داشت و کنیزکان و زنانی که به دلخواه به حرم‌سرا آورده بود، می‌توانست باکلیهٔ شاهزاده دخترهایی که با او نسبت تا اندازه دوری پیدا کرده بودند ازدواج کند و بدون شك این چنین شاهان وظیفه‌شناس ، کاردان و چیره‌دستی ، به نحو احسن از این موقعیت استفاده می‌کردند. اما فرزندانی که از این روابط به وجود می‌آمدند به هیچ وجه درشمار آن فرزندانی محسوب نمی‌شدند که بتوانند روزی به عنوان جانشینی سلطان، شاه شوند . چون همواره در اصالت و پاکی خون‌شان و هم‌چنین شرعی بودن‌شان شك وجود داشت ، شکی که درحقیقت قرین با واقعیت بود، اما خواست و تمایل شاه آن‌را نقص می‌کرد. شاه‌زادگان اعم از پسر و دختر از زندگی مرفه و آزادانه‌یی برخوردار بودند. از بیگاری و خدمات کشوری و لشکری معافیت داشتند و حق نداشتند تا هیچ گونه کار و کوششی کنند. هزینهٔ زندگی‌شان از املاك موروثی‌شان که در آن هارعایای وابسته به زمین

زحمت می‌کشیدند تأمین می‌شد و هرگاه و بیگاه کمبودش به‌وسیلهٔ هدایا و انعام‌هایی که شاه ازخزانه بدانان می‌بخشید تأمین می‌گشت و آشکار است که طبقه‌یی با این وسعت و بیکارگی و لزوم زندگی تجملی تاچه اندازه برای طبقهٔ عوام الناس آن پادشاهی گران تمام می‌شد.

روابط ومناسبات میان گروه خویشاوندان درهرطایفه‌یی آنقدر مستلزم آداب وتشریفات سخت‌ودشوار و وظایف فراوان درقبال افرادی بسیار بودکه هرگاه بنامی‌شد کلاانجام شود زندگی عمومی افراد فلج‌شده وازکارمی‌ماند، چون هرکس موظف‌بود تاجداگانه به‌این اعمال وافعال‌و وظایف اقدام‌کند. مثلاهرفردی‌موظف‌بودتانسبت‌به هر خانوادهٔ‌کوچکی ازگروه‌خویشاوندان بسیارش به‌گونه‌یی‌خاص‌خوش‌آمدگویدو به‌شکل ویژه‌یی تسلیت‌گفته ویاسلام نماید. درشاه‌راه‌ها به‌طرزجداگانه‌یی باهریك‌ازمنسوبان برخوردکند و بسیاری ازاین امور که نمونه‌هایی ازآن را دراسترالیا و اوقیانوسیه مشاهده نمودیم. امااین‌ها آداب ورسومی نبودند که دیرپای‌باشند و عمری جاویدان یابند، به‌همین جهت‌به‌زودی به‌واسطهٔ اشکالات‌بسیارشان درعمل مشمول تساهل‌ونادیده انگاری‌شدند وبه‌گونه‌یی دیگرکه راحت وثمربخش‌باشند دیگرگونگی پیداکردند. این دیگر گونگی درشکل «دوست برگزیده» درسراسر پادشاهی و میان عموم مردم رواج پیداکرده واصلی حتمی الاجراگردید.

به‌موجب این‌اصل هرفردی ملزم بود تااز برای خود دوستی برگزیده‌وانتخاب نماید. یك مرد بهترین دوست‌اش لازم بود تا حتماً از جنس خودش باشد و هم‌چنین یك زن نمی توانست مردی را به عنوان دوست برگزیده انتخاب نماید. هم چنین اعضای یك طایفه نمی‌توانستند دوست برگزیدهٔ خود را ازطایفهٔ خود انتخاب‌نمایند بلکه حتماً لازم بود تا از طایفه‌ای دیگر دوستان برگزیده انتخاب‌شوند. البته براثر امور اجتماعی و علایقی که خصیصهٔ ذاتی بشری است و به موجب آن میل دارد تا امورش در دستهٔ خودش حل و فصل شود انتخاب دوست برگزیده ازخارج طایفه‌برای هر فردی، مبدل شد به خارج از سلسلهٔ خویشاوندی. پس در یك طایفه فردی‌که به هنگام در صدد می‌شد تا بهترین دوست خود را برگزیند داخل طایفه، اما خارج

از منسوبان و خویشاوندان دوستش را انتخاب میکرد. از لحاظ اصل روانی این در واقع ابداعی بود شایسته برای نوعی سبکباری خاطر و تخلیهٔ درد و رنج پنهان افراد. هرکسی که دوستی بر می‌گزید بزودی علاقه‌ای بسیار میانشان بوجود می‌آمد ومحرم اسرار هم میشدند. اعتماد و یگانگی‌شان براثر موقعیت وشرایط خاص آنقدر بود که در هرجا ومکانی برای حفظ رفیقشان از منافع و راحت وآسایش خودمی‌گذشتند. روابط میان هردو رفیق و وظایفشان نسبت به هم تقریباً چنان بود که میان اعضای انجمن سری مردان میان قبایل کشاورز وجود داشت و در باره‌اش سخن گفته شد. اما این روابط و علایق بسیار پاك‌تر، عمیق‌تر وپردوام تر بود، هردوستی به هنگام گرفتاری رفیق برگزیده اش بزودی اقدام کرده و از هیچ چیزی مضایقه و دریغ نمی‌کرد. این روش در داهومی اساس قانونی داشت و به رسمیت شناخته می‌شد. تمامی اعیان واشراف و شاهزادگان اعم از زن و مرد از جنس خودشان این چنین رفیقانی داشتند و حتا شخص شاه نیز از میان طبقهٔ عوام دوست برگزیده یی داشت. هرگاه شخصی مرتکب جرم و خطایی شده و از چنگ عدالت و قانون می‌گریخت ودست رسی به او حاصل نمی‌شد، دوست برگزیده‌اش را دست‌گیر کرده و مورد شکنجه و عقوبت قرار می‌دادند و مطمئن بودند که گناه‌کار هرکجاکه باشد به زودی خود را معرفی‌می‌نماید تادوست‌اش رهایی‌یابد. هر دوستی وصی دوست‌اش نیز به شمار می رفت و جز به او به هیچ کس اعتماد نمی نمود. چون فردی وفات می‌یافت، اجرای مراسم تدفین و تشریفات مرگ و وصیتنامه همه و همه به عهدهٔ دوست برگزیده‌اش بود و کسان نزدیکش نیز حتا نمی توانستند در کار او مداخله نمایند. این اصل مشترك و اساسی آنقدر در داهومی ارزش و اعتبار داشت و افرادنسبت به‌آن دقت‌و وسواس نشان میدادندکه‌حتا از برای احتیاط دوست طبقه دوم و سومی نیز برای خود در نظر می‌گرفتند که هرگاه دوست منتخب‌شان فوت می‌شد از وجود دومی ودرصورت لزوم از دوست‌سومی استفاده نمایند.

درداهومی زنان شاهی تشکیل دسته ها و گروه‌های بسیار شگفتی را می دادند مرکز شاهنشاهی و مقراصلی واقع در ابومی **Abomey** بود که سکنهٔ آن تخمیناً

هشت هزار نفر می‌شد که اکثرشان زنان بودند . شاه شمارهٔ زنان و زوجه هایش بی شمار بود ، اما زنان رسمی و هم خوابگان و تیمارگرانش عبارت از چهل زن بودند میان این چهل زن وشاه روابط اساسی زناشویی واقع بود و جز این ها شاه هزاران زوجهٔ دیگر داشت که با بسیاری از آنان هیچ گاه تماس و برخوردی نداشت. اما این زنان که شماره شان گاه بالغ بر چهار تا شش هزار تن می‌شد متصدی امور مهم در خطهٔ پادشاهی بودند. دو هزار و پنج سد تن از این زنان تشکیل گروه «زنان رزمنده» را می دادند. اینان سواره نظامی بودند که در لشکر موقعیتی ممتاز داشتند و در واقع گروه ضربتی محسوب می شدند . زنان دلیری بودند که با خوی واعمال جنگاورانه بزرگ شده بودند. مناسبات وروابط جنسی به‌طور کلی از برای این زنان ممنوع بود و هرگاه یکی از این رزم جویان به برقراری روابط جنسی می‌پرداخت و کارش فاش می‌شد مجازات‌اش مرگ بود .

گروهی دیگر از این زوجه‌های شاه، عنوان دفاتر و کتاب قانون را داشتند که مورد استفادهٔ وزیران ورؤسا وامرای شاهی قرار می‌گرفتند . همان‌گونه که دسته‌یی از زوجه‌های شاه تحت تعالیم و آموزش‌های جنگی واقع‌شده وتشکیل گروه ممتاز سواره‌نظام را می‌دادند، دستهٔ موردنظر نیز مورد تعالیم قانون آموزی قرارداده می شدند . به‌هریکی دو ویاچندتنی از این زنان قسمتی ازقوانین را که درمورد موادمعینی بودند به‌گونه‌یی یاد می‌دادند که برای همیشه درذهن‌شان آن قوانین باقی می‌ماند ، هم‌چنان که درکتاب ودفاتر باقی‌میماند . هرمأمور دولتی که در قسمت معینی کار می کرد و احتیاج به‌قوانینی درموردکار ووظیفهٔ خودش داشت به‌آن زوجهٔ شاه که آن قسمت از قوانین راآموخته واز برداشت مراجعه‌کرده وتحت مراسمی آن‌زوجه را به عنوان مادر خود برمی‌گزید. این‌زن درهمهٔ دادرسی‌ها ومکالمات همراه این‌مأمور دولتی بود و به‌هنگام محاکمه اززوجهٔ شاه یاحافظ قانون وکتاب جنبندهٔ قوانین قسمت موردنظر را پرسش می‌نمود و او نیزپاسخ داده ومطابق آن‌مادهٔ قانونی بامتهم رفتارمی‌شد.

۵۶ - دولت-شاه وامور اجتماعی

سازمان سیاسی ، تقسیم مشاغل دولتی،دو وزیر بزرگ ، مین‌گان وزیر دست راست ، مه هو وزیردست چپ، ازدواج وزیران با دختران شاه، تقسیم کشور به دوازده استان،استانداران و کدخدایان،مأموران جزء،انتخاب جانشین شاه در زمان حیات،دربارهٔ مسألهٔ جانشینی،ادارات دولتی،وضع وصول مالیات، ادارهٔ جاسوسی،ادارهٔ آمار گیری و سر شماری جنگ و علل آن سازمان لشکری. سربازگیری،جنگجویان موقت ودایم،سپاه سواره نظام زنان

نظامات وسازمان سیاسی و تصدی مشاغل دولتی در این پادشاهی تقریباً تا اندازه‌یی شبیه بود بدشیوه‌یی که‌درمورد پادشاهی اوگان‌دا شرح داده شد. در صدرمشاغل دولتی وزیران دوگانه وجودداشتند، وزیردست راست ووزیردست‌چپ. شاه‌شخصاً این‌دووزیر رابرمی‌گزید وانتخاب‌شان ازطبقهٔ اشراف وفرماندهان وطبقهٔ نیمه‌اعیان نبود ، بلکه ازطبقهٔ عوام‌الناس انتخاب می‌شد همچنان که «دوست برگزیدهٔ» شاه‌نیز از طبقهٔ عامه انتخاب می‌شد. اندیشه‌ها و تمهیداتی دراین‌کار موجب می‌گشت تا دووزیر در سلك خاندان شاهی درآمده ونتوانند برخلاف‌تمایلات اوگامی برداشته ویا به‌ضدش دست‌به اقداماتی یازند . این‌تمهید چنان‌بودکه شاه دختر بزرگ‌اش رابه‌عقد نخست وزیر ،یا وزیر دست‌راست درمی‌آورد ودختر دوم‌اش را برای وزیر دست چپ تزویج می کرد . وزیراول‌دراصل‌درمقام دژخیم شاهی بود وبه‌نام **مین گان** خوانده می‌شد ، اما پس از ادوارقدیم پادشاهی این‌مقام به‌کسانی مخصوص واگذار شد ومین‌گان مصدر امورکلی پادشاهی وسرپرست اول اموردولتی‌گشت که دردوران‌های اخیرتقریباً در همان مقام نخست‌وزیری‌که درکشورهای‌مترقی معمول‌است انجام‌وظیفه‌می‌کند . وزیردوم یاوزیر دست‌چپ **مه‌هو Mehu** خوانده می‌شد وامور وتشریفات دربار وامورکلی حرم‌سرا و هم‌چنین‌کارهای شاه‌زادگان به‌عهده‌اش واگذار بود. این‌دووزیرکه دامادهای شاه‌بودند درمواقع رسمی‌همیشه درکنار شاه درجانب راست وچپ‌اش می‌ایستادند.

پس ازدووزیر عدهٔ‌بسیاری ازمأموران دولتی سرگرم‌کار بودند و اینان نیز از میان طبقهٔ‌متوسط اجتماع برگزیده می‌شدند. انتخاب گروهی‌شان که در مقام اهمیت بودند مستقیماً به‌وسیلهٔ‌شاه وبرخی بامشورت نخست‌وزیران وسرانجام پاره‌یی دیگر ازمأموران جزء توسط فرماندهان بزرگ انتخاب می شدند. این مشاغل دولتی میان دارندگان‌شان موروثی‌نبود، یعنی رسماً جنبهٔ توارث دراین مسأله‌ملحوظ نمی‌بود اما

تمایل عموم بر آن بود که چنین باشد و به این جهت گاه این گونه و گاه آن گونه عمل می‌شد و همواره ناآگاهانه در نظر بود تا از ایجاد طبقه‌یی ریشه‌دار جلوگیری شود و این منظور با نفی توارث به‌شکل کلی‌اش انجام می‌شد .

انتخاب جانشین شاه درزمان حیات وفرمان روایی خودش تعیین و اعلام می‌شد و این وسیله‌یی بود از برای جلوگیری از اغتشاشات و جنگ‌های داخلی پس از مرگ شاه چنان که در **اوگاندا** Uganda نمونهٔ شدیدش ملاحظه شد . شاه درزمان حیات خود با مآل اندیشی ولیعهد را انتخاب می‌کرد و این جانشین معمولا فرزند ذکور نخستین زوجهٔ شاه بود که پدرش به‌عقد او درآورده بود . چون انتخاب با دقت انجام شده و جوانب امر در نظر گرفته می‌شد ، اعلام آن به‌همه ابلاغ می‌گشت و طی مراسمی با شکوه شاه بسیاری از املاك اختصاصی را به‌او می‌بخشید و هم‌چنین عدهٔ فراوانی از زنان خود را نیز به‌پسرش می‌داد تا مایه‌و هستهٔ اولیه‌یی باشد برای ایجاد یك حرم‌سرا. از این گاه بلافاصله پس از شاه، جانشین یا پسر ارشد دارای مقام بود و در امور کشوری به‌پدر کومك کرده و در کار سلطنت شراکت می‌ورزید . اما همیشه فرزند ارشد به‌عنوان ولیعهدی انتخاب نمی‌شد ، بلکه اصل کارآمدی و لیاقت مورد نظر بود و گاه که از میان کهتر فرزندان پسری دارای لیاقتی فوق‌العاده بود و فرزند ارشد از این لحاظ فقر قابل توجهی داشت ، آن فرزند لایق به‌عنوان جانشین انتخاب می‌گشت .

وضع ادارهٔ امور کشور وابستگی داشت به‌استان های مختلف . داهومی از این لحاظ به دوازده استان تقسیم می‌شد. برای هر استان از جانب شاه با مشورت وزیر اول یك استاندار یا رئیس برگزیده می‌شد که امور آن استان را اداره نماید و روش ادارهٔ استان‌ها چنان بود که در داهومی ذکرش گذشت . هر استانی مسکن زندگی چند طایفه بود و گروه مردم بنا بر اصل خویشاوندی هر عده‌یی در یك دهکده می‌زیستند. برای این اجتماعات کوچك‌تر وزیر بزرگ با مشورت استاندار رؤسایی محلی یا کدخدایانی برمی‌گزید که تحت نظر استاندار امور دهکده‌ها را اداره نمایند . ریاست در دهکده‌ها جنبهٔ موروثی داشت و هر گاهی که شاه اراده می‌کرد و یا گزارش هایی به‌او می‌دادند رشتهٔ توارث را شکسته و رئیس تازه‌یی را برای ادارهٔ امور آن جابر می‌گماشت . قدرت رؤسای محلی یا کدخدایان

به موجب آن که نمایندهٔ روحانی وسرپرست امور مذهبی بودند بسیار بود و تمام مرافعات اهالی به‌وسیلهٔ آنها انجام می‌شد.

وضع مالیاتی نیز برهمین پایه‌ومنوال اساسی محکم واستوار وحالتی قابل اطمینان داشت. قلم عمدهٔ سرمایه‌خزانه‌را مالیات‌هایی تشکیل می‌داد که از کلیهٔ کالاها وخرید وفروش های کوچك و بزرگ به‌وسیلهٔ مأموران دولتی اخذ می‌شد. اموال موروثی مستقیماً به وارثان و بازماندگان نمی‌رسید، بلکه پیش از آن مقداری که ازمالیات‌های عمومی بیشتر بود به‌وسیلهٔ دولت ضبط‌شده و به‌خزانه‌تحویل می‌شد. کلیهٔ مجرمان وخیانت‌کاران وجانیانی که جرم‌شان ازحدودمعمول فرارفته‌تر بود، اموال‌شان به‌وسیلهٔ دولت ضبط‌می‌شد واین اقلام بود که‌همیشه‌خزانهٔ دولت را به‌اندازهٔ کافی سرشار نگاه می‌داشت. دردستگاه دولتی گذشته ازسلسله مراتبی که ذکرشد اداره‌یی نیز بااعضای نسبتاً زیادی به فعالیت می‌پرداخت که می‌توان آن‌را سازمان جاسوسی نامید. کارمندان این‌دستگاه ازمأموران جزئی بودند که‌همواره درگوشه‌وکنار اوضاع را مراقبت کرده‌وگزارش‌های خودرا پنهانی تقدیم می‌داشتند. سازمان این اداره بسیارمنظم و مرتب بود و به همین جهت ازوقوع بسیاری دسیسه‌هاواقداماتی که به زیان دولت‌ویاشاه‌ویااجتماع بودآگاهی یافته‌وجلوگیری می‌نمود.

یکی‌دیگر ازاداراتی که‌درطی سال تنها چندروزی فعالیت و جنبشی داشت، ادارهٔ سرشماری عمومی وآمارگیری بود. این‌یکی ازمشخصات‌قابل توجه‌این‌پادشاهی است که قابل امعان نظرمی‌باشد. سرشماری به وسیلهٔ مأموران مخصوص‌هر سال یك بار انجام‌می‌شد. وسیلهٔ شمارش عبارت بود ازسنگ ریزه‌هایی بسیار که درکیسه‌هایی نگاه داری می‌شد. آمار مرگ، تولد، شمارهٔ اسیران وبردگان وتلفاتی که درجنگ وارد آمده بود و تبه کارانی که به‌قتل رسیده بودند و بسیاری دیگر ازاین آمار در کیسه‌های مخصوص که باسنگ‌ریزه شماره شده‌بودند محفوظ می‌ماند. در بایگانی این اداره کیسه‌های سال‌های مختلف بانهایت دقت نگاه داری می‌شدند و این‌کیسه‌ها درواقع عنوان دفاتر مخصوص را داشتند که در هرسالی مأموران خاص به محاسبه و قیاس‌وسنجش می‌پرداختندوحاصل‌این کار آن بودکه آیا جمعیت پادشاهی‌روبه‌کاستی

است یاافزونی ، جنایات وتبه‌کاری بیشترشده یاکمتر و تلفات جنگی نسبت به سالیان گذشته چگونه بوده‌است . به‌این وسیله بود که اوضاع اجتماعی ارزیابی‌شده واقداماتی از برای بهبود به حیطهٔ انجام وعمل می‌رسید .

دراین‌پادشاهی هم‌چنان که‌ادارهٔ قابل توجه ودقیق آمارگیری ومالیات و ادارهٔ امور کشوری بر بنیان‌های قابل توجهی وجودداشت ، در کاروامور لشکری و سپاهی نیز نظم و ترتیب فوق‌العاده‌یی رعایت می‌شد . دراین‌پادشاهی آفریقایی نیزچون‌اغلب نقاط‌این‌قاره ، جنگ‌دردرجهٔ اول قرارداشت چون‌هرقوم وقبیله‌یی به مناسبت‌نامساعد بودن وضع اقتصادی و یا توسعهٔ آن مجبور بود به قلمرو اقوام و قبایل همسایه و هم جوار دست‌اندازی نماید . وضع داهومی نیز از این‌قرار بود وبه همین جهت در طی زمان سازمان امورلشکری دارای قوانین وتشکیلاتی مرتب شده‌بود . هرسال یك بار سربازگیری و امور مربوط به‌آن انجام می‌گرفت.موعد این‌کار پس ازفراغت زارعان وکشاورزان ازعمل محصول برداری‌بود.افراد مشمول موظف‌بودند خودرامعرفی‌نمایند وکمتراتفاق می‌افتاد که کسانی ازاین‌کارخود داری‌کنند . امانیرویی که این چنین گردآوری‌شده ومورد تعالیم جنگی قرار می‌گرفتند ، بیش‌ازچندماهی نمی‌گذشت که مرخص‌شده وجزولشکر ذخیره برای مواقع لازم وجنگ‌های‌بزرگ قرارمی‌گرفتند .

امالشکر دایمی وآماده به جنگ اساس سپاه پادشاهی داهومی راشامل می‌شد که‌درعموم‌جنگ‌ها نقش‌عمده واساسی‌را به‌عهده‌داشتند. افراداین‌لشکر واقعی‌وهمیشگی که قدرت واقعی‌کشور محسوب‌می‌شدند عبارت‌بودندازگارد مخصوص شاهی ونگهبانان وخدمهٔ کاخ‌ها که همگی تعالیم عالی جنگی دیده‌بودند و پسران رؤسای استان ها و کدخدایان و مجرمان وتبه‌کاران . اینان به‌دسته های گوناگون تقسیم می‌شدند . هر دسته‌یی لباسی‌ویژه‌داشت وتعالیم خاصی‌می‌دید ودررأس هرکدام ازاین دسته‌هافرماندهٔ مخصوصی قرارداشت .آن‌چه‌که سخت مورد توجه واعتبار بودوپیش‌ازاین نیز به‌اختصار ازآن یادشد ، گروه ضربتی سپاه سوارهٔ زنان‌بود .این‌سپاه ازدوهزاروپنج‌سدزوجهٔ‌شاه تشکیل می‌شد . اعضایش دوشیزگانی‌بودند سخت دل ، جنگاور ، یل‌وپهلوان که از هرگونه مناسبات جنسی به‌هرشکل‌اش ممنوع‌بودند ودرازای قانون شکنی وپرداختن

به‌امورجنسی به‌مرگ محکوم می‌شدند . این زنان به‌پنج دسته تقسیم می‌شدند که کاریك سپاه‌کامل به‌وسیله‌شان انجام‌می‌شده‌واساس سپاه‌راشامل می‌شدند . دستهٔ تفنگ داران عده‌شان ازدسته‌های دیگر بیشتربود و اساس لشکررا تشکیل می‌دادند . جنگندگان‌که نفراتی‌بودند درامر سپاهی‌گری همه‌فن حریف ، پرتجربه وشیردل ، و شکارگران فیل‌که‌زبده‌ترین وقوی‌ترین جنگاوران‌بودند ودرمواقع عادی درکارشکار ازهمراهان مخصوص شاه و تخصص‌شان درشکار فیل‌بود ، ودستهٔ تیغ‌داران که چابك سوارانی‌بودند چیره دست وتندکارکه‌وظیفه داشتند درجنگ ، سررؤسای قبایل‌واقوام متخاصم‌را جداکرده و به‌حضورشاه‌برند ، وسرانجام دستهٔ دوشیزگان‌کمان‌دار که بیشتر برای اجرای نمایش‌ها وتردستی‌وچابکی وبه‌منصهٔ ظهور رسانیدن‌فنون جنگی‌تربیت می‌شدند . زنان جنگاور همیشه باسازوبرگ جنگ و جنگ افزارهای شان آمادهٔ نبردبودند و کارشان تنها تمرین و یادگیری وابداع فنون تازه‌بود. این‌زنان جنگاور درحین جنگ بافرانسویان‌قدرت شگرف‌خودرا بارهانشان داده وسپاهی منظم ومجهز رادرمانده ساختند .

۵۷ ــ روح در قلمروکنایه و تمثیل

نظم و ترتیب معتقدات مذهبی، بنیان‌های اصلی‌دیانت، نیاگان پرستی وخدایان گرایی،روح‌زیر بنای‌دیانت، اثبات‌روح مجرد و جاودانی نوعی اثبات دیانت است، نفی روح نفی قلمرو ما فوق طبیعی است ،روح از نظر افرادداهومی،عنصر اصلی روحی و روح نیاگانی،آفرینش کالبد بوسیله روح و حلول در جمجمه، کار روح در بدن قلمر و قدرت او، غیب گویان و روش پیش‌گوئی‌ارتباط ،پیش‌گوئی‌بامسایل روحی، خواب‌وخواب‌بینی،جرثومهٔ حیات هرفردی‌یك مار است وابستگی زندگی فردی و مار، تفسیر کنایه وصورت این تمثیل

به‌همان اندازه‌یی که تشکیلات اداری و سازمان کشوری و لشکری منظم و وسیع بودند ، دیانت و مذهب و اموری وابسته به‌آن‌نیز با نظم و ترتیبی مدون شده بودندکه تا حدود قابل‌توجهی براثر این نظم وترتیب از ابهام و پیچدگی‌شان کاسته شده بود. آن سلسله مراتبی که در پادشاهی داهومی در اموری وابسته به پرستش‌های کلی وجود داشت‌با اصول اساسی وزیر بنای بنیانی پادشاهی اوگان‌دا و بسیاری‌دیگر از پادشاهی‌های زنگیان بت‌پرست همانند بود . باز تذکر داده‌می‌شود که‌آیین‌نیاگان

پرستی در اینجا نیز اساس مذهب بود و بطور کلی دو دسته از موجودات فوق طبیعی بودند که پرستش می‌شدند یکی ارواح نیاگان و دیگری دستهٔ خدایان. آن چه‌که در بارهٔ نیاگان پرستی در افریقا که اساس مذهبی است جلب توجه می‌نماید و در دیگر نقاط جهان نیز قابل تأمل است آن که هیچ گاه و یا درکمتر موردی می‌توان ملاحظه نمود که نیاگان پرستی میان یك قوم و ملت و یا گروه وقبیله به تنهایی اساس دیانت قرار داشته باشد ، بلکه همواره درکنار ارواح نیاگان یك قوم، خدایانی نیز وجود دارند که اغلب ، بیشتر خدایانی هستند که نماینده و مظهر عناصر طبیعی می باشند . تا کنون نظایر این موضوع را در افریقا از نظر گذرانده ایم ، چون هم میان قبایل بسیار بدوی و بیابان گرد این موضوع شایع بوده است و هم در پادشاهی‌های بزرگ .

به هر انجام در داهومی Dahomey نیز دودسته موجودات وعناصر فوق‌طبیعی اساس دیانت و پرستش و کلیهٔ آداب و مراسم وتشریفات مذهبی وشعایر را تشکیل می دادند . دسته‌یی مطابق معمول نیاگان بودند و دستهٔ یی دیگر خدایان ملی قوم‌که مظهر و سرپرستان عناصر طبیعی محسوب می‌شدند یعنی کهن ترین خدایان بشری . افکاری فلسفی و مجرد گونه گرداگرد نیاگان و خدایان را فرامی‌گرفت‌که نوعی فلسفهٔ بدوی را از برای توجیه هستی در ذهن این بدویان بنیان می‌گذاشت . مشکل‌ترین و پیچیده ترین افکاری که بوجود آمده بود در بارهٔ روح و اشتراك های روحی افرادمحسوب‌می‌گشت. به‌موجب‌اندیشه‌ها و تعلیل‌های گوناگون‌در بارهٔ روح‌مجردوجوهر روحی بود که‌مبهماتی دردیانتی به‌ظاهر ساده به وجودمی‌آمد که‌مفهوم روح را میان این بدویان به مراتب دشوارتر ازآن تفسیر می‌نمود که فلاسفه از روح می‌کردند .

اینك به روشنی و زبانی که تا حدودی گویایی خود را حفظ نماید در بارهٔ روح و مفهوم آن‌که مسایلی بسیار را در دیانت به وجود می‌آورد از دیدگاه افراد داهومی سخن‌به میان می‌آید . پیش از این به‌جا است تا گفته شود که مسایلی در بارهٔ روح و اثبات یا نفی‌آن اساس و بنیان اصلی ادیان بزرك جهان را تشکیل می دهد .

هرگاه روحی مجرد و جدا از ماده و جاودانه و متفکر وجود داشته باشد و بتوان آن را ثابت نمود ، مابقی مسایل ما فوق طبیعی و وابسته به دین می‌تواند موردگفت و گوو بحث قرارگیرد. اماهرگاه روحی مجرد و جدا از ماده و تن‌که متفکر و جاودان نیز باشد وجود نداشته باشد ، تمامی مسایل مافوق طبیعی در دستگاه ادیان خود به خود نفی می‌شوند. به همین جهت است که این مسأله در فلسفه ، و اگر بتوان گفت علم و دانش های نظری تا این اندازه موردگفت وگو قرار گرفته و خواهد گرفت. در پادشاهی داهومی روح مجرد و جاودان‌و جدا از تن سازندهٔ زندگی است و شك وریب در آن‌راه ندارد. هرفردی دارای‌یك همزاد است که روح یکی‌از نیاگان راباهمزادش وابسته و آمیخته می‌دادند. از این موجود فوق طبیعی بود که وجود تکوین می‌یافت و اساطیر و افسانه وحتا فلسفه رنك می‌گرفت آفرینش‌کالبدی که بایستی در سراسر عمر یارو یاور و مونس آن باشد به وسیلهٔ همین موجود فوق طبیعی ساخته می شد و آن‌گاه مفهوم روحی مجرد را تا اندازه‌یی از نظر ما نسبت به کمك کالبد مادی دارا می‌گشت .

پیش‌نگری رویدادهای آیندهٔ هرشخصی به‌وسیلهٔ جادوگران انجام می‌گرفت‌و حصول این‌پیش‌گویی‌ها وکف‌بینی‌ها پیوندی داشت باارواح . البته این یك شکل و گونهٔ متمایزی محسوب می‌شد ازپیش گویی‌که در عمل دشوارتر و در سنجش حقیقت قابل‌اعتماد واطمینان می‌بود. به‌هرانجام‌هرفردی درصوورت تمایل‌می‌توانست به وسیلهٔ غیب‌گویان‌ازسرنوشت خودآگاهی‌یابد. هرغیب‌گویی برای هرفردی در سال تا سه‌بار می‌توانست ازآینده سخن‌گوید. غیب‌گویان مردانی بودندکه باتحصیل‌های جادویی‌و تقویت ارواح وپشتیبانی نیروهای فوق‌طبیعی می‌توانستند درمواردلازم باروح‌هرکسی تماس یابند. ارواح‌دارندگان‌اطلاع‌کامل‌و بی‌پایانی‌بودند ازحوادث آینده وهرکدام‌به روشنی سرنوشت کالبدی را که ساخته وپرداخته و در آن به‌عنوان نیرویی محرك و جنباننده حلول‌کرده‌بودند می‌دانستند ودرتماس‌هایی‌که پیش‌نگران باآنان‌می‌گرفتند تحت‌تأثیر سحروجادو قرارشان‌داده وسرنوشت راازآنان‌بازپرسی‌کرده‌وبه‌آگاهی‌همان کسی‌که جویای امورغیبی بود بازمی‌رسانیدند . به‌طورکلی این‌گروه معدود که دستهٔ

پیش‌نگران بودند نه‌درطبقهٔ جادوان وساحران به‌کلی قرارداشتند و نه ازگروه‌کاهنان به‌شمار می‌رفتند، بلکه دسته‌یی بودندکه درعین تك افتادگی گاه درسلك آن گروه و پاره‌یی‌اوقات درجمع این‌یك منسلك می‌شدند . روش‌کارشان هم‌چون واسطهٔ «مدیوم Mediume» های روحی بود که در قسمت گذشته ذکرشان گذشت . اینان مردانی بودند سریع‌التأثر برای‌فرورفتن به‌خواب روحی‌که خودرا به‌حالت صرع و یا نوعی هیستری درمی‌افکندند ودرحالت بیخودی اعمالی انجام‌داده وکلمات مبهم و جملات نامفهومی را ادا می‌کردند . چون به‌حالت عادی باز می‌گشتند ، مدعی بودند که با روح ونیروهای مافوق‌طبیعی تماس گرفته وباتسخیر آنان ازحقایق و حوادث آینده آگاهی یافته‌اند . البتـه این نوعی پیش گویی بود و بودند دسته هایی دیگر از کهنه ، جادوان و پزشکان جادوگر که روش‌هرجمعی در پیش گویی به نحوه‌یی دیگر بود .

اما آن‌چه‌که شایان‌است آن‌که اساس پیدایش‌وخلقت هرفردی کدبدان‌اشاره‌یی شد چگونه بوده‌است ؟ گفتیم‌که روح هرفردی وابسته‌یی باخودداردکه‌عبارت می‌باشد ازروح نیاگانی . این‌روح نیاگانی ماده‌یی‌راکه روح‌بایستی به‌صورت‌کالبدی درآورد دراختیارش می‌گذارد وروح آن ماده رابه‌صورت وهیأت یك‌کالبد انسانی درآورده‌و پس‌ازآن درجمجمه‌اش قرارگرفته وحرکت وجنبش‌را درعین‌حال بافرماندهی درکالبد به‌وجود می‌آورد . هم‌چنان‌که در این فلسفه و افسانهٔ آفرینش ، خلقت به زبانی که منشأ خودبه خود آن‌آشکارمی‌شود ، بیان می‌گردد ، دستگاه‌فرماندهی و مرکز نیروی اندیشه‌گری وتفکر نیز درمغزو جمجمه تعیین می‌شود نه درسینه ودل . از دیر باز درجهان باستان وتمدن های قدیم مرکز تفکر و فرماندهی تن در قلب و دل دانسته می‌شد . پزشکان مصرباستان به‌این‌حقیقت معترف بودندکه این‌مرکز در مغز است نه درسر . این افسانهٔ‌بسیار شگفت اقوام داهومی نیزبه این حقیقت اشاره می‌کند.

به‌هرانجام پس ازآفرینشی‌که روح ازآن ماده‌یی‌که روح نیاگانی دراختیارش برای ساختن‌کالبدنهاده ، استفاده‌کرد خود درجمجمه‌اش قرار می‌گیرد و تمام اعمال فکری او را تحت اختیار قرار می دهد . دراین جا چنین افسانهٔ کنایه‌یی شگرفی ،

تمثیلی پرمغز را بیان می‌کند که «روح» عبارت است از تراوشات و اعمال مغزی . به هنگامی که شخص به‌خواب می‌رود ، این‌روح مقر خودرا ترك کرده و از کالبد جدا می‌شد . رؤیاها وخواب‌هایی که هرکسی درچنین حالتی مشاهده می‌کرد عبارت بود از تجربیات ومشاهدات ورویدادهایی که برای روح اتفاق می‌افتاد و این تعلیلی بود از برای توجیه وتفسیر خواب که قدمتی داشت بسیار کن . در **ریگ‌ودا Rig veda** نیز به‌همین نوع توجیه وتفسیر اشاره شده است‌که فرد خواب رفته را به تندی بیدار نکنید چون روح‌که درسیروسفرو جدا ازکالبد است چه بساکه راه ورود به تن را به زودی درنیافته وبرای همیشه ازکالبدش جداماند . درعصر مانیزهنوز چنین افکاری کاملا به‌همین شکل وجوددارد .

گرداگرد روح رامسایلی فراگرفته بودند بسیارمتنوع، شگفتی‌آور وعجیب‌که درزبان افسانه ازعلم ودانش ، می‌تولوژی وافسانه ، فلسفه واخلاق ، اوهام و حقایق گران بار وانباشته بودند . موضوع ثروت و دارندگی ومال داری هرفردی وابسته بود به‌یك «مار» هرکسی یك «مار» ویژه داشت که‌این مار اصل ومنشأجرثومهٔ حیاتی‌اش محسوب می‌گشت . ازلحاظ‌کنایه ورمز درواقع این‌مار شخصی‌که منشأ جرثومهٔ‌حیاتی هرفردی به‌شماربود ، عبارت می‌شد از «بندناف» نوزاد ، واین‌کنایه‌یی‌است بی‌بدیل و سخت شگفت . کام مندی و موفقیت در زندگی هر فردی در حقیقت وابسته بود به‌چگونگی رفتارش بامار . هرگاه هر فردی ازمار شخصی خودش با مواظبت و دقت در آسایش و رفاهش پرستاری می نمود و می کوشید تا کاملا وسایل رضایت ، خورسندی وفراغش‌رافراهم‌کند ،مار به‌اوثروت ودارندگی‌وخواسته‌یی کافی‌می‌بخشید تاباسلامت تن‌از بهره‌برداری‌اش لذت‌برد. به‌همان نسبت‌کسانی‌که درتیمار وپرستاری مارهای خود سستی وسهل‌انگاری واهمال روا می‌داشتند به‌فقر وناداری دوچار شده وازنعمات وخوشی‌های زندگی لذتی نمی‌بردند . این‌کنایه وتمثیل در ادبیات بسیاری ازکشورها وجوددارد‌که مارکنایه ازثروت ودارندگی‌وامن و امانی در زندگی است . این‌توجیه وکنایه به‌ویژه‌درخاورزمین‌و به‌ویژه‌خاورمیانه‌رواج بیشتری‌دارد. درادبیات عامیانهٔ خود ما، یعنی درایران مارنشان و رمزثروت ودارایی‌است ، درخواب‌هرکسی

مار به‌بیند نشان آن است که ثروت‌مند می‌شود ومال‌وخواسته بدوروی می‌نماید . بازبه موجب همین فولکلور، هرخانه‌یی یك صاحب حقیقی داردکه مار می باشد و آن مار موجب خوشبختی وسعادت اهالی وساکنان هرخانه می‌شود وافراد آن‌خانه ملزم‌اند تا ازآن‌مار پرستاری وتیمارکنند، خوراك‌وغذایش را وآن‌چیزهایی راکه دوست‌می‌دارد دررهگذرش قراردهند تااوهم به‌آنها کومك‌نماید ومتوجه می‌شویم‌که همسانی‌وقرابت وشباهت افسانه‌های ملل‌واقوام تابع‌نزدیکی وبعد مسافت‌نمی‌شود . در جلددوم تاریخ ادیان‌تحت عنوان «می‌تولوژی، افسانه‌ها واساطیر» ازمطالب وافسانه‌هایی دربارهٔ مار به‌تفصیل سخن‌رفته‌است بدان‌جا نگاه‌کنید.

۵۸ - افسانه مرکب دنیای پسین

وسعت افسانهٔ شگفت روح،عناصرگوناگون دراین فلسفهٔ روحی،جهان پسین،پاداش و مکافات، الاههٔ بزرك ماوو و نقش او درکار ارواح، پس از متشکل شدن اجزای روحی دور تجزیه فرا میرسد ، مرك چیست ، دوران‌شانزده سالهٔ‌حلول،پایان ادوار حلولی وسرنوشت ارواح، سرنوشت ارواح نیك و عاقبت ارواح شریر ، سرگردانی ارواح‌در بهشت یاسرزمین مردگان ، درحضور الاههٔ بزرك ومسألهٔ سوآل و جواب، سرنوشت ارواح‌در دنیای مردگان، حوادث بعدی

شگفتی‌های روح ومسایل بسیار وفراوانی که ایجاد می‌کرد مربوط به همین حدود نمی‌باشد ، بلکه میدانی داشت بسیاروسیع‌تر، گشاده‌تر ومتنوع. ازسویی‌صرفاً گویای اصولی بودکه عناصر مشخص ومتمایزمذهبی را بیان می‌کنند ، چون‌بهشت و دوزخ وجهان‌پسین ، پاداش ومکافات ومسایلی ازاین‌گونه . ازسویی‌دیگر درقلمرو فلسفه وتاحدودی علم‌رخنه می‌کردندکه دربندگذشته ملاحظه‌شد وبااساطیر وافسانه‌ها پیوند می‌یافتند که درخلال آنهاکنایات وتمثیلات شیرینی درجلوه می‌آمد . اما آن چه‌که اینك بدان اشاره می‌شود ، رنگی ازتصوف‌وعرفان شرقی‌را دارد. عبارتی‌است که بیان‌گر جرقه و شعاعی است از وجود الاهی در جرثومهٔ آدمی. در این معتقدات شگفتی وجود آدمی باچنین عناصری‌کوشش‌می‌شودکه‌بازشناخته شود . اساس‌وجودی تنها ازآن عناصری که یادشد تشکیل نمی‌شود ، بلکه چنان که گفته شد چیز های دیگر نیزهستندکه دراین‌ترکیب عجیب آمیزه‌اند . خداوندگار بزرگ وسالار خدای اقوام داهومی الاههٔ **ماوو Mawu** ، خدایگان بزرگ آسمان بود. هر فردی به

هنگام تکوین وجودی از جرقه‌یی کوچك و شعاعی اندك از وجود این الاهه بهره می‌برد وهمین جرقه وشعاع بودکه مولود نیروهای ادراکی والهامی‌اش می‌گشت .این رابطهٔ انسانی است وخدایی که از **افلاتون Plato** تافلاسفه‌وعرفا و متصوفان شرق بدان با بیان‌هایی گوناگون اشاره کرده‌اند .

تا این مرحله سخن از تکوین وجود مادی و کالبد و نقش روح و عناصر متشکله‌یی بود که از آن ها یکایك کلامی چند به میان آمد . لیکن مرحلهٔ شگفت تر و عجیب تر مرگ است و حوادث دنیای پسین . هم چنان که زندگی عبارت است از تلفیق و ترکیب عناصری چند مرگ نیز عبارتست از تجزیهٔ جرثومه‌های گوناگون بدن آدمی که با متلاشی شدن از هم زندگی و جنبش کالبدی معدوم میشود . آن‌گاه روح نگهبان یا روح نیاگانی دو باره در ساختن کالبدهایی دیگر اقدام کرده وابدان تازه‌یی به وجود می‌آورد که زندگی میکردند ، می بالیدند و سرشار از جنبش و تحرك می گشتند . آنگاه دگرباره دوران شان سرمی آمد ، عناصر و اجزای متشکله بازپراکنده ومتلاشی می‌شدند وروح دوباره از نو به‌کار پیشین اقدام می کرد . کارروح به‌توالی تاشانزده مرتبه چنین‌بود ، می‌آمدند ازآسمان وحلول می‌کردند درکالبدی و دورانی زندگی‌کرده ومی‌رفتندودوباره می‌آمدند.هرروحی‌این‌چنین شانزده بارزندگی می‌کرد وازقلمرو ارواح به‌سرزمین زندگان می‌آمد . پس‌ازاین‌شانزده باردورانی‌نوین ابتدا می‌یافت. سرنوشت بعدی ارواح‌سرشار بود ازفلسفه‌های گوناگونی درجهان‌پسین: از سویی به‌فلسفهٔ بودایی می‌پیوست، ازجانبی به‌فلسفهٔ افلاتونی **Platonsme** ارتباط می‌یافت ، ازطرفی عناصر وسرنوشت‌پرادبار ارواح سرگردان‌اقوام‌کاملا بدوی‌رانشان می‌داد ، جزیی دیگرش پیوستن جزء به‌کل یاوحدت صوفی مآبانه را بازگومی‌کرد ، ودرجایی‌شایستگی زندگی زمینی‌که موجب‌رستگاری درجهان پسین‌می‌شد جلوه‌گر بود وجایی نیزنشانی‌داشت از معادونحوهٔ‌آن درمذهب توتمیسم و سر انجام جزیی ازاین دستگاه‌عظیم نیزنمایان‌گراصالت فلسفی ومعتقدات ویژهٔ همین‌قوم‌بود .

حال به‌اصل کلی مسأله‌پرداخته می‌شود. هرگاه کسی درطی این‌زندگانی‌طولانی اصل‌حیاتی‌اش‌را به‌درستی‌و باروشی‌صحیح‌وکامل‌موردپرستش‌قرار می‌داد وبادقت‌ازمناهی

پرهیز کرده و واجبات را به‌عمل آورده ودر بارهٔ امری تسامح و تساهل نمی‌ورزید ، چون ازدورشانزدهم درمی‌گذشت ، جرثومهٔ حیاتی‌اش به‌نیروی‌حیاتی کل طایفه می‌پیوست ودیگر ازاسارت‌دوروتسلسل رهایی‌می‌یافت . شاید دراین‌جا بتوان میان جرثومهٔ کل حیاتی قبیله و**نیروانا** Nirvana یاآن‌بهشت‌ویژهٔ بودایی تشابهی قایل‌شد. دردستگاه فلسفی بودایی نیزحلول وتناسخ راه‌دارد . هرروحی پس‌ازیك‌دور زندگی ومرگ‌کالبد پیشین‌خود ، هرگاه در حیات قبلی‌اش مردی شایسته و مؤمن می‌بود ، درکالبدی بهتر وعالی‌تر حلول کرده ودرادواری چندآنقدر ترقی می‌نمودتاسرانجام به‌نیروانا یامکان سرخوش‌ابدی‌وجاودانی‌واصل‌می‌گشت.اماهرگاه‌درطی‌زندگانی‌مردی‌بی‌قانون،مناهی‌شکن وشورش ورزمی‌بود ، درادوارحلول ازکالبدانسانی به‌کالبد حیوانی وپس‌ازآن‌حشرات ودرنباتات وجمادات سیر می‌کرد ودراین درجات پست روح‌اش هم‌چنان سرگران‌بود تادگرباره دراعمال‌اش تجدید نظر می‌کرد و به‌تدریج درادوار حلولی بسیار ازمقامات پست‌خودرا به‌درجات عالی می‌رساند تادرخوروسزاوار نیروانا‌شود .

این روش‌هندی ازبسیاری اصول چنان‌که ملاحظه شد بافلسفهٔ داهو میان قابل مقایسه وهمانندی‌است . اماهرگاه چنان‌که‌بایستی درادوارمتوالی وشانزده‌گانهٔ زندگی فرد به‌پرستش‌اصل‌حیاتی نه پرداخته وراه‌صلح وسلم نمی‌پویید ، روح‌اش دردشت وکوه وبیابان‌سرگردان وبلازده‌شده وچه‌بساکه موجب دردسروبلاوناراحتی می‌گشت.ارواح خبیثه وشریری که مردم ازآنان سخت درترس و وحشت‌بودند همین ارواح عاصی و سرگردان به‌شمارمی‌رفتند. پرتووجرقهٔ‌الاهی که‌گفته‌شدازآن سالارخدای**ماوو** Mawu یاالاههٔ بزرگ‌آسمان‌است‌نیزپس ازمرگ به‌همان الاهه‌می‌پیوست ، لیکن هنوزدورانی رادرپیش‌داشت. روح‌فردی‌پس‌ازمرگ تبدیل به‌شبح مجسمی‌می‌شدوگردزمین‌سرگردان وبی‌هدف پرسه می‌زد تابه‌وسیلهٔ بازماندگانش آیین تدفین انجام می‌شد . مراسم تدفین هرمرده‌یی لازم‌بودسه‌سال پس‌ازمرگ‌اش انجام‌گیردواگردررأس موعد مقرراین‌مراسم انجام نمی‌شد ، موجب‌سرگردانی دایمی‌روح می‌شد واین‌ارواح ازبازماندگان مسامحه کاروکوتاهی‌ورزخویش‌خشم‌گین‌شده‌و نه‌برآن‌که‌ازآنان حمایت نمی‌کردند بلکه‌همواره اسباب مزاحمت‌شان‌رانیزفراهم می‌کردندواین‌هاهم دسته‌یی‌دیگرمی‌شدند ازموجودات

فوق‌طبیعی زیان‌کارکه زیان‌شان اغلب دامن گیر بازماندگان‌شان می‌شد . امادرصورت انجام تشریفات درست و به‌هنگام تدفین ، روح پس ازدوران معین سه‌سالهٔ سرگردانی آرامش‌یافته‌وآماده‌می‌شد تاازبرای‌بازخواست‌به‌نزدالاههٔ ماو**Mawu** برود .درمحضر این الاهه‌آن جرقهٔ ربانی نیزکه‌درسراسر زندگی همراه و ناظر براعمال‌اش می‌بودوی‌را همراهی می‌کرد. روح درمقابل‌این‌الاهه موظف‌بودتاازسرصدق وراستی کارها واعمال زندگی زمینی‌اش راگزارش نماید . جرقهٔ ربانی یافرشتهٔ موکل نیزچون الاهه‌سخنان روح‌راگوش می‌کردوهرگاه روح‌راه‌درستی وصدق‌پیموده‌بود سخنان‌اش راتأییدوتصدیق می‌کرد .آن گاه پس‌ازاین مرحله‌به‌سرزمین مردگان می‌رفت . دراین‌سرزمین‌نه‌دردی وجودداشت‌نه‌رنج واندوهی، ـ نه‌خوشی وسروری‌درگیر بودونه‌بهجت ونشاطی، نه‌پاداشی ونه‌کیفری . درمدت معین زندگی ارواح بدون تفاوت می‌گذشت و تنهاسر گرمی‌شان توجه به‌اعمال واوضاع بازماندگان زمینی شان وکنجکاوی ودخالت درکارهای آنان محسوب می‌شد وچون دوراقامت‌شان درسرزمین مردگان تمام می‌شد دگرباره به‌زمین مراجعت می کردند ونگهبان روحی یکی ازبازماندگان می‌گشتند ـ وبه‌گونه‌یی که ملاحظه می‌شود عناصر بسیاردراین‌معتقدات‌هستندکه شباهت به‌اجزای مختلف‌دستگاه های فلسفی ودینی ملل واقوامی دیگررادارند .

۵۹ ـ مراسم قربانی و آیین نیاگان پرستی

مراسم خاص و پرطول و تفصیل نیاگان پرستی، مقدمات برگذاری جشن عمومی، پرستش های خصوصی، پرستش نیاگان شاهی، مراسم پرستش نیاگان خانواده و طایفه، جشن عمومی و آیین پرستش ارواح ، نمایش‌هاو رقاصی‌ونوازندگی، مراسم‌خونین قربانی، علل این‌مراسم، قربانی‌های حیوانی، قربانی‌های کثیروسخت انسانی، مراسم فجیع وشادمانی مردم، طبل‌مقدس محتوی‌آلت‌های تناسلی، مراسم تدفین شاه، اشکال گوناگون قربانی‌های انسانی

مراسم خاص وپرتشریفات آیین نیاگان‌پرستی درهرسالی یك‌بار برپامی‌شد .این مراسم مذهبی عمومی بود و تشریفات‌درآن به‌نهایت درجه‌می‌رسید. چون‌مدتی به‌جشن بزرگ سالیانه‌که درضمن‌آن‌نیاگان موردپرستش قرارمی‌گرفتند مانده‌بود ، میان خلق جنبش وتکاپوآغازمی‌شد. مردان وزنان‌طبقهٔ عامه به‌تهیهٔ لباس‌های‌رنگین وصورتك‌ها

وتزیین بدن وسروصورت خودمی‌پرداختند . کارهای عمومی تقریباً فلج می‌شد وآن‌چه که موردنظروتوجه قرارداشت، آماده‌شدن برای‌مراسم نیاپرستی بود. دسته‌های گوناگونی که‌کارگردان امور ومراسم جشن بودند به‌آماده‌کردن خود و وسایل‌شان می‌پرداختند. طبالان ، شیپورچیان، فلوت زنان ودهل‌کوبان سخت سرگرم کار بودند . نمایش‌گران، آوازه خوانان ورقاصان نیز خودراآماده‌می‌کردند. مادران وپدران برای‌کودکان‌خود زروزیور فراهم می‌نمودند . درخیمان دراندیشهٔ کارشان‌بودند وحیوانات قربانی را آماده می‌کردند . شاه‌وخاندان شاهی نیزسخت به‌تلاش‌بودند چون لازم‌بود تاتشریفات ویژه‌یی‌رادرآیین پرستش نیاگان ازجانب خود ومردم به‌مرحلهٔ اجرابگذارند .دراین میان قربانیان انسانی‌که بنابود قربانی‌شوند سربه‌گریبان‌شده درگوشه‌یی به سرنوشت تاریك وپرشکنجهٔ خود می‌اندیشیدند .

مراسم پرستش نیاگان به‌چندترتیب برگذار می‌شد . پیش‌ازآن‌که‌مراسم‌عمومی درمیدان‌بزرگ آغازشود ، مراسم خصوصی درخانه‌های شاهی انجام می‌گردید ،چون درمراسم پرستش نیاگان خاندان شاهی عامهٔ مردم نمی‌توانستند شرکت‌کنند . کاهن اعظم‌بانوچه‌های‌مقرب‌اش، وزیران وفرماندهان بزرگ، شاهزادگان وشاهزاده‌خانمهای طرازاول‌وزوجه‌های‌محبوب‌شاه دراین مراسم‌خصوصی‌شرکت‌می‌کردند. شاه‌به‌نمایندگی ازطرف تمام طبقات مردم نیاگانش راستایش‌می‌گفت وطلب رفاه وخیروبرکت می‌کرد درگذشته‌علاوه‌برقربانیان حیوانی ، میان‌ده تابیست نفرازافرادانسانی نیزدراین مراسم خصوصی پس‌ازشکنجه سربریده‌شده وقربانی می‌شدند .

به‌موازات این مراسم، درهرطایفه پس‌ازآن که نیاگان هرخانواده موردپرستش ودرضمن مراسم‌وتشریفاتی قرارمی‌گرفتند، نیاگان وارواح بزرگ‌طایفه به‌وسیلهٔ‌اعضای آن‌طایفه ستایش می‌شدند ، وچون تمامی‌این‌ستایش‌ها ومراسم‌خصوصی پایان‌می‌یافت، مراسم عمومی نیاپرستی باجلال و شکوهی بسیار برپامی‌شد که عموم درآن شرکت می‌کردند . این‌عیدی نیزمحسوب می‌شدملی‌که مردان وزنان ، برگزیدگان وکهتران، بزرگان وکوچکان تامی‌توانستند ودرحد مقدور وتواناتی‌لباس‌های رنگارنگ‌پوشیده وانواع زیورآلات به‌خود می‌آویختند . دستهٔ کاهنان گردانندگان اصلی مراسم‌بودند

ومواد برنامه یکایك به‌مرحلهٔ اجرادرمی‌آمدکه عبارت‌بودازرقص‌های مذهبی، نمایش هایی‌که به‌شکل رمزوکنایه‌مرگ ورستاخیزرانشان می‌دادند ویاداستان‌هاوافسانه‌های اساطیری را تجسم می‌بخشیدند . این جشن همراه بامراسم متنوع وگوناگون آن‌مدت چندین روز ادامه می‌یافت و سرانجام بااجرای شعـایر و تشریفات قربـانی پایـان می‌یافت .

مراسم قربانی درمیدان‌کاخ شاهی‌انجام‌می‌گرفت‌ودر واپسین‌دم‌های‌جشن‌خاطرهٔ خون آلوده‌یی درذهن شرکت کنندگان باقی می‌گذاشت . چنین‌مراسمی با نظارت و فرمان دژخیمان وکاهنان ودستورشاه به‌مرحلهٔ اجرا درمی‌آمد . دژخیم بزرگ‌شاهی درمقابل سکوی مخصوص قربانی می‌ایستاد ودربرابر اونمایندگانی ازاعقاب دژخیم‌های‌گذشته حاضربودند . دردوران‌های گذشته یکی از دو وزیر بزرگ دژخیم شاهی محسوب می‌شد اما بعدهاکم‌کم این‌چنین مقام ومنصبی به‌شخصی دیگر محول‌شد و از کارهایی‌که بدعهدهٔ آن‌نخست وزیربود حذف‌گردید. سکوی‌قربانی درپایین پرتگاهی قرارداشت ودرآغاز مراسم‌قربانی حیوانی راکه برای قربانی کردن در راه نیاگان از برای خوش آمد و جلب نظر وتوجه‌شان آماده کرده بودند ، ازآن پرتگاه به پایین می‌افکندند. درپایین حیواناتی‌که‌این‌چنین به‌پایین افتاده‌واستخوان خورد شده‌بودند به‌روی سکوقرار داده شده وسرشان بریده می‌گشت . فریادهای شادمانی خلق وغریو هلهله‌آوا افکن می‌شد. چون‌بااین ختام‌بدون‌شك نظرعطوفت باروجلب توجه نیاگان به‌نحو احسن به‌جانب زندگانی‌که نیازمند به‌یاری‌شان بودند برانگیخته می‌گشت.

پس‌از این،دوران مراسم‌قربانی‌های انسانی بلافاصله اجرامی‌گشت. این‌مراسم باوضع رقت بار واسف‌انگیزش نیزباشادمانی مواجه‌می‌شد. همان‌سان‌که رومیان‌قدیم باهلهله وشادی محکومان رانزد درندگان می‌افکندند تاقطعه‌قطعه شوند وازاین کار ابراز مسرت کرده وآن‌را عملی لازم میدانستند ، اینان نیز به همین روش اندیشه داشتند . این‌عملی محسوب می‌شد لازم‌که بایستی‌اجرا شود وچون حاصل چنین‌عملی موجب خوشنودی نیاگان می‌گشت سخت‌ابراز شادمانی کرده و نشاط و سرور وپای کوبی می‌کردند . قربانیان انسانی‌ازمردان انتخاب می‌شدند،مردانی‌که‌مجرم ومحکوم

بودند یا بردگانی بی‌گناه و یا به‌احتمال کسانی که به‌تصادف از برای این کار به وسیلهٔ داروغگان دست‌گیر شده‌بودند . تعداد این‌آدمیان میان بیست تا سی‌نفر وگاه بیشتر بود. نخست یکان‌یکان به‌فرازگاه پرتگاه می‌بردند شان و ازآن‌جا بایك حرکت از مسافتی بعید به‌زیرافگنده می‌شدند . آن‌گاه دژخیمان آن کسان دردمند و شکنجه دیده‌را یك‌یك به‌روی سکوی‌قربانی منتقل‌کرده وسرشان را می‌بریدند . چون تعداد قربانیان همگی‌این چنین مقتول می‌شدند پس‌از آن لاشه هاشان را گرداگرد میدان کاخ به‌دار می‌کردند وچندروزی به‌همین‌شکل‌باقی می‌ماند وبدین طریق جشن بزرگ نیاگان پایان می‌یافت .

مراسمی دیگر درقربانی میان این اقوام برگزار می‌شد که در واقع نمی‌توان به‌آن نسبت مراسم قربانی رااطلاق‌کرد ، بلکه‌کاملا شباهت داشت به آن چه که در همین زمینه در **اوگان دا Uganda** معمول بود و در باره‌اش سخن گفته شد . این مراسمی محسوب می گشت در بارهٔ مرگ شاهان و آیین تدفین خونین سلاطین . در پادشاهی های آفریقای زنگی این گونه مراسم نادر نبود و از لحاظی در **داهومی** شباهتی‌وجود داشت با پادشاهی **رواندا ـ اورندی** . دراین‌پادشاهی طبلی مخصوص وجود داشت که آن رابه‌هنگام مرگ یك‌شاه و به‌تخت نشستن سلطان جدید به صدا درمی‌آوردند.این‌طلبی‌بودمقدس‌که نشان وسمبول پیروزیهای‌قومی درجنگ بادشمنان به‌شمار می‌رفت . هرگاه جنگی درمی‌گرفت و اینان پیروزمند باز می‌گشتند ، آلت تناسلی‌سران قوم‌مغلوب راقطع‌کرده و به‌عنوان نشان پیروزی‌باخود به‌مرکزمی‌آوردند. این‌آلت‌ها راکاهنان ضمن‌مراسم وآدابی درپوششی نهاده وبه‌گرد طبل می‌آویختندو پاره‌یی اوقات اتفاق می‌افتاد که گرداگرد طبل‌مخصوص پوشیده از غلاف‌های محتوی آلت‌تناسلی سران مغلوب می‌شد . چون در داهومی‌شاهی می‌مرد طبل‌مقدس فاجعه‌را رامنتشر می‌ساخت وگروه خودرا برای‌انجام مراسم تدفین آماده می‌کرد . این مراسم باکم وبیشی چنان‌بودکه درمورد اوگان‌دا به‌تفصیل گذشت . به‌گاه لازم تعداد کثیری از زوجه‌ها وفرزندان و ملازمان و خدمتگاران وبردگان راکه معادل با چندسد نفر می‌شدند می‌کشتند تاوجود ذی‌جود سلطان درآن جهان ازمصاحبت شان سرگرم شود

اما آن چه‌که دراین‌پادشاهی جنبه‌یی دیگر رادر آدم‌کشی بامفهومی نوارائه می‌کند، اطلاع پاره‌یی اخبار است به‌یك‌شاه متوفا. سلطان‌تازه هرگاه درمشکل و گرهٔ بسته‌یی درمی‌ماند بانیاگان ارجمندش وارد شور و مذاکره می‌شد تاباشد که نیاگان گرهٔ فرو بسته‌اش رابگشایند. روش‌کارچنین بودکه‌عده‌یی افرادانسانی برگزیده‌شده ودرحضور شاه‌و اشراف طراز اول وکاهنان بزرگ ضمن‌مراسم وتشریفاتی آن‌چه راکه لازم بود به‌آگاهی نیاگان برسانند درگوش آنان می‌گفتند وآن‌گاه آن‌ها را سر می‌بریدند تا روح‌شان در قلمرو مردگان آن‌گفته‌ها را به‌سمع‌نیاگان بازرسانند ونیاگان به‌مشکل گشایی‌شان اقدام‌کنند.

۶۰ ـ آداب لك‌با

مراسم‌پرستش خدایان، دربارهٔ خدایان وکارهاشان،شیوه‌های مختلف و دسته‌های‌گوناگون‌مذهبی، مراسم ورودجوانان به‌هریك از دسته‌های مذهبی،مراسم خروج یاآدب لك‌ها، فرزند خدای ماوو الاهٔ آسمان، لك‌با مظهر تقدیر و خدای هرزگی است، چگونه آداب لك با جشن عمومی ریشه‌های روشن جنسی، نمایش همراه با «تام‌ـ‌تام» ورمزوکنایه،چگونه اعمال جنسی در خلال رقص بیان‌میشوند،نتیجه

مراسمی درآیین پرستش فی‌الجمله ازاین‌گونه نبود و مراسم و آداب یکسره باقربانی‌های خونینی‌که بافریادهای شادمانی به‌خدایان ونیاگان تقدیم می‌شد انباز و همراه نمی‌گشت. بلکه‌مراسمی نیز بودند که باشعایر وآداب دقیق و مفصلی انجام می‌گرفتندکه در آن رقصندگی و سرخوشی وکنایه و رمز دربارهٔ اعمال انسانی بسیار وجودداشت. ابتدا بایستی گفته‌شودکه در داهومی آیین خدایان پرستی به شیوه‌ها و روش‌های گوناگون و مختلفی انجام میگرفت. به این معنی که هر گروه یکی از خدایان رابه‌شکلی مخفی ازنظر سایر دسته‌های مذهبی می‌پرستیدند و مراسم وشعایر و آدابی‌داشتند ویژهٔ خود. هرگاه مراسم بلوغ افراد اعلام‌شده ومقام اجتماعی‌شان‌به رسمیت شناخته می‌شد، هرفردی آزادبود تابا‌انتخاب خودش به‌یك‌دستهٔ مذهبی وارد شود. مراسم ورود جوانان به یکی ازآیین‌ها به‌همان اندازه دارای تشریفات و رسوم گوناگون بودکه ورود جوانان به‌جرگهٔ مردان دارای تفصیلات محسوب‌می‌گشت

ومتجاوز ازسه‌تا چهارروز به‌درازا می‌کشید. این‌چنین ورودی‌که آغازی به‌شمار بود برای‌یك دوران تزکیه ، خروجی به همراه داشت که مستلزم آداب دقیق تر و مراسم پیچیده‌تری بود وبه‌اسم آداب **لگ‌با Legba** نامیده‌می‌گشت .

در بندبعدی دربارهٔسلسله مراتب خدایان پادشاهی داهومی‌گفت وگوخواهدشد، امادراین جاتذکرداده‌می‌شودکه یك دسته ازخدایان آسمان یامظاهرعناصرطبیعی‌میان این‌جامعه پرستیده می‌شدند. هردستهٔ مذهبی‌یکی‌ازاین خدایان راباآداب خاصی‌مورد پرستش قرار می‌دهدودربارهٔ خدایان افسانه‌ها واساطیری‌گوناکون ومتنوع وجوددارد که‌گاه بسیاردقیق ومتشکل ازعناصر مورد توجه ورمزها وکنایه‌های جالب می‌باشند . هنگامی‌که‌فردی به‌خواهد به‌یکی‌ازاین‌مذاهب بگرود، مراسم وآدابی‌چنان‌که‌گفته‌شد برپامی‌کنند. پرستش‌گاه‌هایامعابدگوناگونی‌درسراسرخطهٔشاهی وجوددارد که‌درهریکی ازآن‌ها دسته‌یی اعمال خودرا انجام می‌دهند . دراین معابدزن کاهنان نقش برجسته ترواصلی رابه‌عهده دارند واززمرهٔ مربیان تازه واردان می‌باشند . افرادی که درطی چندروز، تعلیمات‌ابتدایی ازبرای ورود به‌معبد می‌بینند ، تحت نظرزن‌کاهنان‌به‌آموزش می‌پردازند. این‌آموزش‌هاعبارت‌است‌ازاعمال ورموزمخفیانه‌یی که‌خاص‌دستهٔمذهبی‌است وافسانه‌هاواساطیری‌که دربارهٔخداوندحامی موجود می‌باشد ویاد گرفتن مناهی‌وآداب پرستش وجادوهای خاص‌واموری ازاین‌گونه . برای‌ورودشاگردان به‌معبدابتدامقداری ازپرندگان‌راکه خاص‌چنین تشریفاتی هستند، قربانی‌کرده وطبل‌هارابدان می‌آلایند. پس‌ازآن طبالان مداوم به‌کوفتن برروبهٔ میان تهی طبل مقاومت می‌ورزند و درچنین حالی زنان‌کاهن درمعبد به‌کار خود سرگرم می‌شوند . چون مدت معهود که متجاوز ازیك هفته نمی‌شود سپری‌گشت ، مراسم خروج‌که متضمن آداب اصلی‌است وچنان‌که گفته‌شد به‌آداب لگ بامشهوراست به‌مرحلهٔ عمل درمی‌آید .

لگ‌با Legba فرزند هرزه وعیاش **ماوو Mawu** الاههٔآسمان‌است وسرپرست ومظهرتقدیر وسرنوشت می‌باشد . این‌یکی ازخدایان شهوت‌ران وبی‌وبندبارآسمان می‌باشدکه همواره ازجانب الاههٔ بزرگ ماوو حمایت می‌گردد . درمی‌تولوژی‌وافسانه های اقوام بدوی ازاین گروه خدایان بسیار وجود دارند وازجانب گروه پرستندگان

از برای‌شان آداب وتشریفاتی بسیار برگزار می‌شدکه عبارت‌است ازیك سلسله اعمال وکارهای نافرجام وامورجنسی ونمایش‌هایی سمبولیك‌که نشان‌گر هرزه‌گی‌های بسیار می‌باشد. تجسم‌این‌خدا،دختری است باظاهر وآرایشی مسحزهٔ‌آمیزومضحك که کلاهی ازحصیر برسر نهاده وپاچینی ازالیاف‌نخل‌که به‌رنگ ارغوانی ویارنگ‌هایی‌دیگراست به‌کمرآویخته‌دارد .

در هنگام معین ناگهان طبالان به کوفتن می‌پرداختند ، یك آهنگ تند و هیجان‌انگیز . صدای « تام ـ تام » دعوتی بود از برای فراخواندن لگ‌با خدای هرزگی . ناگهان دختری که مظهر لگ‌با به‌شمار میرفت و با روش فوق‌الذکر خود را آرایش نموده بود از خارج محوطه رقص‌کنان وارد می‌شد . ابتدا گرداگرد محل در حال رامرفتن سریع یك سلسله حرکاتی را انجام میداد که جنبهٔ نمایشی رمزی را داشت از تجسم نامفهوم وقایع و افسانه‌هایی پیشین . پس به‌رقصی بسیارتند و مهیج که با آهنگ «تام ـ تام» تنظیم می‌شد دست می‌زد. مردان‌دسته دسته به‌شکل دایره‌یی درمحوطه‌یی نشسته‌بودند وزنان نیزجداگانه‌گرد درخت‌مقدس وتنومندی‌که درمیدان عمومی قرارداشت می‌نشستند . ناگهان دختررقاصی‌که مظهرلگ‌با بود متوجه طبالان می‌شدودست زیر الیاف پاچین کرد.وچیزی بیرون می‌آورد . الیاف نخلی که پاچین ازآن‌ها درست شده‌بود درشمارموهای زهار بودند وآن‌شیأیی نیزکه‌ازخلال‌آن‌ها بیرون آورده می‌شد چوب تیره رنگی‌بود که به‌صورت آلت تناسلی یك مرد درحالت نعوظ تراشیده‌بودند . آن‌گاه زن‌درحالتی که‌آن چوب را دردست‌داشت‌متوجه زنان می‌شد که پای درختی نشسته‌بودندورقص‌کنایه‌آمیزخودرا برای زنان انجام می‌داد: حرکات رقص درحالی‌که چوب‌تراشیده‌شده دردست دختررقاص‌بوداعمال‌استمناء رانشان‌می‌داد و چون میان جمع زنان می‌رفت ، زنان‌خنده‌کنان‌ازوی می‌گریختند و تظاهر به‌شرم وحیامی‌کردند. ازآن‌پس دختر رقصنده‌دگرباره به‌جمع‌شان نزدیك می‌شد وآن‌اعمال رابه‌تکرارمی‌آورد واین‌بارنیززنان می‌گریختند وبه‌آغوش‌مردان می‌رفتند ، امادراین میان چندنفر اززنانی‌که تازه سال‌بودند سماجت واصرار ورزیده و هم‌چنان برجای می‌ماندند . آن‌گاه رقاص به‌یکی ازآنان نزدیك‌شده و آن‌یك درحالی‌که بااعمال

رقص می‌خوابید، این یك ذکر چوبی را بروی قرار می‌داد. دراین‌رقص اشتراکی اعمال مقاربت به روشنی و نمایانی انجام می‌شدو موجب سرور و شادی تماشاگران می‌گشت.

درچنین اعمالی‌عناصر نمایشی از برای‌تجسم‌اجزای افسانه‌های‌قدیم وجودداشت، امادرکنارآن‌نیز نوعی‌تخلیهٔ روحی‌از برای‌تعدیل تمایلات‌جنسی به‌منصهٔ‌ظهورمی‌رسید. این‌مسأله هیچ بعیدنمی‌نمود که این‌مراسم‌که‌رنگ وشکل مذهبی‌گرفته‌بودند بقایایی بشمار می‌رفتنداز‌اعمالی حقیقی وهرج ومرج‌جنسی‌دوران های‌گذشته‌که‌اینك به‌شکل یك سلسله‌نمایش‌های رمزی ابراز وجود می‌کردند.

۶۱ - پرستش خدایان

خدایان انسانی و خدایان غیرانسانی، در بارهٔ خدایان غیر انسانی‌یا خدایان آسمان، سه گروه ازخدایان،خدایان آسمان، خدایان تندر، خدایان زمین، ماوو مادرخدای بزرك وهمسرش‌لی‌زا، به‌وجودآمدن اولین توأمان وتشکیل‌خدایان زمین، دومین توأمان به وجود آورندگان خدایان تندر، آداب پرستش‌فرقه‌های‌گوناگون‌مذهبی، خواب روحی‌کاهنان، معابد و پرستش‌گاهها، کاهنان واعضای هرمعبد، اصول مشترك درپادشاهی های زنگیان، نتیجه، آیندهٔ آفریقا

دربارهٔ مراسم وآیین نیاگان پرستی سخن‌رفت. نیاگان‌درواقع خدایانی‌بودند بااصل ونسب‌انسانی، امابه‌موازات‌پرستش‌نیاگان واین‌خدایان انسانی، مراسم‌پرستش خدایانی نیزکه اصل غیر انسانی‌داشتند رایج‌بود. اینان گروهی ازخدایان آسمان یامظاهر عناصر طبیعی به شمار می‌رفتند که درباره شان افسانه ها و اساطیری بسیار وجود داشت وهمین افسانه واساطیر بودندکه ازخلال آن‌ها ماهیت خدایی‌شان آشکار می‌گشت.

چنان‌که ازافسانه‌ها واساطیر وروایات بومی برمی‌آید این‌خدایان به‌سه گروه تقسیم می‌شدندکه عبارت‌بودند ازخدایان آسمان، خدایان‌تندر وخدایان زمین. هر گروهی ازاین دسته‌های سه‌گانه تحت ریاست و اوامر یك بزرگ خدابودند و خدای خدایان **ماوو Mawu** یاالاههٔ بزرگ آسمان‌بود که سلطه و قدرت‌اش بر تمام‌مهتر خدایان و کهترخدایان نافذ وجاری‌بود. هرچندازز‌مرهٔ‌آن‌خدایان آفریقایی‌که‌نسبت ذات مطلق وقادر متعال به‌اومی‌دادند به‌شمار نمی‌رفت، امامادرتمامی خدایان‌محسوب

می‌شد ، مادرخدایی درمقام سالاری ومهتری . جفت وهمسرش خورشید ـ خدامی بود که **لی‌زا Lisa** خوانده می‌شد. ازپرتووحمایت لی‌زا گروه‌خدایان‌قدرت‌و نیروی کامیابی کسب می‌کردند .

گروه خدایان زمین به جز یکی همگی مذکر بودند. اما گروه‌خدایان‌زمینی به‌چه‌گونه به‌وجود آمده بودند؟ هنگامی‌که‌برای‌نخستین‌بار **ماوو** و **لی‌زا** معاشقه‌کردند توأمانی حاصل‌عشق ورزی‌شان‌شدند که به‌زمین منتقل‌گشتند واین‌توامأن درروی‌زمین زادو ولدکردند وگروه «مردخدایان» زمینی رابه‌وجودآوردند . گروه خدایان تندر نیز به‌همین طریق به‌وجودآمدند ، چون دومین ثمرهٔ عشق ماوو ولی‌زا توأمانی‌بودندکه خدای رعدو برق و توفان‌شدند. وازآمیزش آنان‌گروه خدایان تندر به‌وجودآمدندگروه اصلی پرستندگان عبارت ازسه دسته‌بودند. چنان‌که‌هریك ازاین دسته‌ها گروهی‌ازاین خدایان سه‌گانه را باآداب وشیوه‌های ویژه‌یی مورد پرستش قرار می‌دادند . چنان‌که درآغازاین‌گفت وگواشاره‌شد هرگروهی ازپرستندگان تشکیل فرقه‌یی رامی‌دادند که عقاید وآدابی خاص وآموزش‌هایی‌پنهانی داشتند . کاروعمل‌این‌دسته‌ها درست‌شباهت داشت به‌انجمن‌های سری مردان‌که درصفحات‌گذشته ازآن‌ها یادشد . اما درپادشاهی داهومی ازتشکیل وکار این فرقه‌ها جلوگیری به‌عمل می‌آمد ، چون دریك‌پادشاهی بزرگ‌که نیازمند وحدت‌واتحاد ویك‌پارچگی‌بود تفرقه ،جدایی واختلاف‌های‌بسیاری به‌وجودمی‌آورد ومردم به‌طورکلی درزمینهٔ اعتقادات مذهبی تعصب بیشتری به خرج می‌دهند ، وهرچه جوامع بیشتراز تمدن دورباشند درمورد اعتقادات گوناگون مذهبی سماجت بیشتری‌نشان‌داده‌واین‌چنین وضعی موجب جنگ وستیزهایی فراوان‌میان‌شان خواهدگشت .

برای هریك ازخدایان به‌تقاضای اهمیت‌اش یك، دو یاچند معبد برپامی‌شد . معابد بسیارساده وابتدایی‌بودند. هرمعبدی عبارت‌بود ازیك‌کلبه‌باسقفی مدور وپوشالی وبدنه‌یی‌کاه‌گلی که به‌چندقسمت بخش‌می‌شدوگاه‌تنهایك‌حجره بیش‌نداشت. نورازدربسیار کوتاه‌اش‌که درواقع تنهاروزنهٔ‌آن بودمی‌تابید . داخل‌کلبه به‌روی یك‌سکوی‌خاکی‌که آن‌را ازخاك رس‌کوبیده و سخت‌شده درست می‌کردند و تخت‌گاه خدامی‌بود ، پیکرهٔ

خدا قرارداشت . سرنشینان هرمعبدی در درجهٔ اول عبارت می‌شد از یك سرپرست که کاهن بزرگ آن معبد محسوب می‌شد وعده‌یی از نوچه های اوکه زیردست‌اش بودند و درکارها یاوری‌اش می‌کردند ـ هم‌چنین عده‌یی ازمردان وزنانی که ازمحارم شناخته‌شده وچون کاهنان ازمزایایی برخوردار می‌شدند وسرانجام عده‌یی ازجوانان که نوآموز محسوب‌شده و درحالت گذراندن دوران خاص آموزش بودند که باآداب ریاضت همراه‌بود . کهانت و سرپرستی مقامات روحانی دردست مردان به تنهایی نبود ، بلکه زنان نیز بسیار درسمت کاهنان بزرگ و نوچه‌کاهنان درمعابد به کار اشتغال داشتند .

عبادت ، مراسم ، تشریفات واعتقادات عمومی دسته‌هاوفرقه‌های گوناگون مذهبی درواقع تفاوت‌های عمده‌یی نداشتند امادرزمینهٔ روش ومرام وآراوعقایدی‌که ازلحاظ تعیین‌خط‌مشی گروهی دراغلب‌جماعات پیدامی‌شوددراین‌جانیزجریان‌داشت. هردسته‌یی جهت آن‌که آشکارباشد متعلق به‌کدام فرقه‌است ازبرای خود آرایش و لباس خاصی تهیه‌دیده‌بود . هرگروهی موی سرخودرا به‌گونه‌یی درست می‌کردند و لباس متمایزی می‌پوشیدند . درمواقعی‌که بحران‌های سیاسی درمی‌گرفت ، تب‌عصیان ومخالفت‌درنهاد این‌مردمان زبانه می‌زد و درحالی که باقدرت مرکزی عنادورزیده ویامی‌جنگیدند ، باخودنیز به‌جنگ وستیزمی‌پرداختند .

پاره‌یی‌ازکاهنان‌اهمیت‌بیشتری‌داشتند،چون‌آنان جسم‌شان‌حلول‌گاه‌خدایان‌بود. بسیاری اوقات خدایان درتن‌این‌کاهنان حلول‌کرده و اززبان آنان سخن می‌گفتند . درحقیقت این‌هاازهمان قماشی‌بودندکه‌درچندصفحهٔ‌گذشته درباره‌شان سخن‌گفته شد، چون هرگاهی‌که دربرابرجمع نیازمندی احساس می‌شد تاخدایان آگاهی‌هایی به‌بشر بدهند این‌کاهنان که‌استعدادی دربه‌خواب‌رفتن روحی‌داشتندواغلب مردمانی‌هیستریك و مصروع محسوب می‌شدند ، خود را به خواب روحی فرو برده و درعالم بی‌خودی جملات و کلمات نامفهومی برزبان می‌آوردند.درچنین احوالی اعتقاد عامه برآن‌بود که خدادرجسم آن‌کس حلول‌کرده و اززبان‌اش سخن می‌گوید . آن‌گاه کاهن بزرگ آن‌کلمات نامفهوم و بریده بریده را تفسیر و معنی‌کرده وخواست خدایان رابه‌گروه

پرستندگان اعلام می‌کرد .

پس از منع جهانی برده‌فروشی وضع داهومی رو به زوال رفت و به هنگامی که پنجهٔ خون بار استعمارگران اروپایی در آفریقا سخت به تلاش افتاد آن پادشاهی نصیب فرانسه شد . هرچند این کشور درهم کوبیدهٔ فرانسویان شد، اما امارات و قراینی بسیار نشان دهندهٔ آن است که درصورت استقلال کامل به نوع حکومت وروش پادشاهی گذشته‌اش بازگردد . عموم پادشاهی‌های زنگیان از الگوهایی که تاکنون در بارهٔ پادشاهی‌های گوناگون ذکر شد متابعت می‌کردند . آیین‌شان از سویی نیاگان پرستی و از جانبی خدایان پرستی بود . آداب و رسوم مذهبی دراصل واساس همه جا یکسانی داشت . رؤسای محلی درحالی که سرپرست امور عرفی بودند، ریاست شرعی و کهانت را نیز به عهده داشتند . شاه در حکومت مطلق العنان و مستبد بود وجنبهٔ خدایی داشت. تشکیلات سیاسی واجتماعی درهمهٔ این پادشاهی ها چنان بود که گذشت . دراین واپسین سخن به جااست تاگفته شود که رستاخیز آفریقا امید قطعی می‌رود که تاپان قرن آینده به حصول قطعی پیروزی بازرسد . لیکن به هیچ وجه نبایستی توقع داشت که باحصول پیروزی قطعی ، فرهنگ وسنن کهن این مردمان مقهور تمدن وآزادی سطحی تمدن فعلی شود ، بلکه بدون شك در آفریقا بسیاری از روش های پسندیدهٔ کهن دوباره احیاوزنده می‌شوند .

فهرست مطالب

بخش یازدهم:

زندگی و دیانت اصیل ترین بدویان جهان: استرالیا

۱- در بارهٔ یك قاره	۸۷۷-۸۸۰
۲- زندگی و مردم	۸۸۰-۸۸۵
۳- مراسم بلوغ میان قبیلهٔ اولن‌کور	۸۸۵-۸۸۸
۴- دیانت و مذهب	۸۸۸-۸۹۲
۵- زندگی - مذهب و حلول	۸۹۲-۸۹۵
۶- خانه و زندگی	۸۹۵-۸۹۷
۷- جنگ‌ابزارها ـ لوازم و اثاثه	۸۹۷-۹۰۱
۸- آداب و رسوم	۹۰۱-۹۰۵
۹- خانواده وسازمان خویشاوندی	۹۰۵-۹۱۰
۱۰- مسألهٔ آفرینش	۹۱۰-۹۱۴
۱۱- مرگ ورستاخیز جوانان	۹۱۴-۹۱۹
۱۲- جادوگران نیک‌سیرت	۹۱۹-۹۲۲
۱۳- جادوی سیاه	۹۲۲-۹۲۴
۱۴- ورود جوانان به‌جرگهٔ مردان	۹۲۴-۹۲۸
۱۵- زندگی عمومی	۹۲۴-۹۲۸
۱۶- جادوی مرگ	۹۲۸-۹۳۳

۱۷- آداب و مراسم مردگان ۹۳۳-۹۳۸
۱۸- بدویان استرالیای مرکزی ۹۳۸-۹۴۱
۱۹- تقسیمات توتمی در مناسبات خویشاوندی ۹۴۱-۹۴۴
۲۰- مسایل جنسی ۹۴۴-۹۴۸
۲۱- چورین‌گایا توتم ۹۴۸-۹۵۰
۲۲- زایش کودکان و مسألهٔ توتمیسم ۹۵۰-۹۵۳
۲۳- مراسم جوانان و نفوذ جادو ۹۵۳-۹۵۸
۲۴- افسانه‌ها و اساطیر ۹۵۸-۹۶۲
۲۵- مراسم باز و عقاب ۹۶۲-۹۶۶
۲۶- مراسم و جشن‌های مقدس توتمیک ۹۶۶-۹۷۰
۲۷- فرهنگی در حال زوال ۹۷۰-۹۷۲
۲۸- مراسم تولید باران ـ جادو و مذهب ۹۷۲-۹۷۷
۲۹- اساطیری در بارهٔ آفرینش ۹۷۷-۹۸۲
۳۰- مراسم مالو- آداب ورسوم ۹۸۲-۹۸۵
۳۱- دیانت و شئون مختلف زندگی ۹۸۵-۹۹۲

بخش دوازدهم:
تمدن و دیانت اقوام بدوی آفریقایی

۱- مطالعات محدود در بارهٔ بدویان ۹۹۳-۹۹۶
۲- اوضاع اقلیمی ۹۹۶-۹۹۸
۳- اقوام آفریقایی و اقتصاد ۹۹۸-۱۰۰۳
۴- کشاورزی و دامداری ۱۰۰۳-۱۰۰۹
۵- بوش‌من‌ها ۱۰۰۹-۱۰۱۲
۶- دیانت و آیین ۱۰۱۲-۱۰۱۶
۷- آداب و رسوم «الف» ۱۰۱۶-۱۰۲۱

۷- زندگی و تمدن کشاورزان «ب» ۱۰۲۱-۱۰۲۹
۸- پیگمی‌ها ۱۰۲۹-۱۰۳۵
۹- دیانت و آداب و رسوم ۱۰۳۵-۱۰۴۳
۱۰- تشکیلات اجتماعی و مذهبی ۱۰۴۳-۱۰۴۶
۱۱- دینکاهای سودانی ۱۰۴۶-۱۰۵۱
۱۲- رقص‌های آفریقایی ۱۰۵۱-۱۰۵۵
۱۳- رقص و بنیان معتقدات ۱۰۵۵-۱۰۶۰
۱۴- قبیلهٔ ساراس ۱۰۶۰-۱۰۷۰
۱۵- مارگایی‌وروح بزرگ ۱۰۷۰-۱۰۷۵
۱۶- دستهٔ جادوگران ۱۰۷۵-۱۰۷۹
۱۷- همسرگزینی و اصل اقتصاد ۱۰۷۹-۱۰۸۲
۱۸- خدایان جانوری و اصل توتمی ۱۰۸۲-۱۰۸۷
۱۹- زندگی خانوادگی و قوانین جزایی ۱۰۸۷-۱۰۹۱
۲۰- زندگی در قبیلهٔ بانتو ۱۰۹۱-۱۰۹۶
۲۱- دیانت و زندگی در سواحل غربی ۱۰۹۶-۱۱۰۳
۲۲- هوتن‌توت‌ها ۱۱۰۳-۱۱۱۳
۲۳- ماسایی‌ها ۱۱۱۳-۱۱۲۳
۲۴- زنان ساحره «قبیلهٔ نوپه» ۱۱۲۳-۱۱۲۵
۲۵- جشن مقدس درو ۱۱۲۵-۱۱۳۰
۲۶- قبایل یائو ۱۱۳۰-۱۱۳۳
۲۷- قبایل کنگویی ۱۱۳۳-۱۱۳۸
۲۸- زندگی کودکی و پیری ۱۱۳۸-۱۱۴۴
۲۹- تعلیم‌وتربیت ومسایل جنسی ۱۱۴۴-۱۱۵۰
۳۰- ازدواج و رسوم آن ۱۱۵۰-۱۱۵۵
۳۱- ازدواج و اقتصاد ۱۱۵۵-۱۱۵۷

۳۲- قبیلهٔ کونکومبا ۱۱۵۷-۱۱۶۱
۳۳- بهای زن ـ شرایط ازدواج ۱۱۶۱-۱۱۶۴
۳۴- اقتصاد زنانه و هرج و مرج جنسی ۱۱۶۴-۱۱۶۹
۳۵- چندهمسری و سلوك ۱۱۶۹-۱۱۷۲
۳۶- مناسبات جنسی و مجازات ۱۱۷۲-۱۱۷۸
۳۷- مسألهٔ بارداری و پندارهای فوق طبیعی ۱۱۷۸-۱۱۸۲
۳۸- طوارق ۱۱۸۲-۱۱۸۶
۳۹- سازمان خانوادگی ۱۱۸۶-۱۱۹۰
۴۰- سازمان اجتماعی ۱۱۹۰-۱۱۹۴
۴۱- اصول مشترك در دیانت و جادو ۱۱۹۴-۱۲۰۱
۴۲- تمدن گاوداری ۱۲۰۱-۱۲۰۶
۴۳- اقتصاد و اجتماع ۱۲۰۶-۱۲۱۰
۴۴- دیانت در تمدنهای ابتنی ۱۲۱۰-۱۲۱۲
۴۵- کشاورزان و کشاورزی ۱۲۱۲-۱۲۱۷
۴۶- هنر همبستهٔ مذهب ۱۲۱۷-۱۲۱۹
۴۷- زندگی اجتماعی و خانوادگی ۱۲۱۹-۱۲۲۷
۴۸- دیانت اقوام کشاورز ۱۲۲۷-۱۲۳۲
۴۹- منابع فرهنگ دینی در آفریقای زنگی ۱۲۳۲-۱۲۳۷
۵۰- زندگی در یك پادشاهی بزرك ۱۲۳۷-۱۲۴۳
۵۱- امور اجتماعی و همبسته‌های مذهبی ۱۲۴۳-۱۲۴۶
۵۲- کشورداری ، قوانین ، دولت ۱۲۴۶-۱۲۵۱
۵۳- شاه، خاندان شاهی و اصل ربانیت ۱۲۵۱-۱۲۵۹
۵۴- شالوده‌های سازمان یا فتهٔ یك دیانت ۱۲۵۹-۱۲۶۸
۵۵- اجتماع و روابط اجتماعی ۱۲۶۸-۱۲۷۶

۵۶- دولت ، شاه و امور اجتماعی ۱۲۷۶-۱۲۸۰
۵۷- روح در قلمرو کنایه و تمثیل ۱۲۸۰-۱۲۸۵
۵۸- افسانهٔ مرکب دنیای پسین ۱۲۸۵-۱۲۸۸
۵۹- مراسم قربانی و آیین نیاگان‌پرستی ۱۲۸۸-۱۲۹۲
۶۰- آداب لگ‌با ۱۲۹۲-۱۲۹۵
۶۱- پرستش خدایان ۱۲۹۵-۱۲۹۸

کتاب نامه

رالف لینتون : سیر تمدن ـ ترجمهٔ پرویز مرزبان ـ تهران ۱۳۳۷

برادران امیدوار : سفرنامه ـ تهران ۱۳۴۱

هـ ـ ر ـ هیس . تاریخ مردم شناسی ـ ترجمهٔ ابوالقاسم طاهری ـ تهران ۱۳۴۰

هاشم رضی : مردم شناسی اجتماعی ، تهران ۱۳۴۵

اوریان اولسن : تاریخ اکتشافات جغرافیایی ، ترجمه مهندس رضا مشایخی

یدالله همایونفر : فرهنگ حیات انسانی ـ تهران ۱۳۱۴

آن تری وایت : جهانهای گمشده ـ ترجمه کیکاووس جهانداری ـ تهران ۱۳۴۱
ومقالاتی پراگنده در برخی ازمجلات پایتخت ـ و هم چنین مقالاتی
در دائرة المعارفها و برخی مجلات خارجی

جغرافیای اقتصادی جهان : لستر کلیم و ... ترجمهٔ فتح‌الله حکیمی ـ تهران ۱۳۳۸

جغرافیای عمومی جهان : تألیف جسی ویلر ، ترجمهٔ ابوطالب صارمی ـ تهران ۱۳۴۰

تاریخ امریکا : تألیف اندره موروا ، ترجمهٔ نجفقلی معزی ـ تهران ۱۳۴۰

هاشم رضی : تاریخ ادیان ـ کتاب دوم « می‌تولوژی ، اساطیر و افسانه‌ها »
تهران ۱۳۴۲

FRAZER, SIR JAMES : The Golden Bough. 2 vols. (London, 1890)
LUBOCK, SIR JOHN : The origin of Civilisation. (London, 1870)
FREUD, SIGMUND : Totem et Tabu. Paris, 1914
FRAZER, SIR JAMES : Totemisme and Exogamy. 4 Vols (London, 1910)
HOERNLÉ : Studies in Comtemporary Metaphysics
LANG, ANDREW : Custom and Myth. London-1885
LANG, ANDREW : Magic and Religion. London-1901
FISON, LORIMER, AND HOWITT: The Kamirleroi and the Kurnai. Sidney, 1880
MARETT R. R Spencer's: Scientific Correspondence. oxford, 1932
SPENCER, SIR BALDWIN : The Arunta-A Stone Age People. London, 1921
HOWITT, A. W : The Native Tribes of South East Australia. London, 1904
HADDON, ALFRED CORT : Headhunters, Black, White, and Brown. London, 1901
HADDON, ALFRED CORT : Magic and Fetichism. London, 1910
LANG, ANDREW: Making of Religion. London, 1909

BRIFFAULT , ROBERT : The Mothers . New York , 1921
(for Religious and Family roles of Women).
GROSSE, ERNEST: Der Anfang Der Kunst. Berlin, 1894
GROSSE, ERNEST: Die Formen der Familie und die Formen der Wirtshaft. Freiburg. 1896
BALFOUR , ROBERT : The History of the Musical Bow . London , 1889 .
BOAS , FRANCISKA, ED : The Function of the Dance in Human Society - A Seminar. New York, 1944.
WALLAASCHEK, RICHARD: Primitive Music. London, 1893.
CRAWLEY, ALFRED ERNEST : The Idea of the Soul. London.1909
CRAWLEY, ALFRED ERNEST : The Tree of Lif. London , 1905
LOWIE, ROBERT H : Primitive Religion. New York, 1924
MARETT, ROBERT RANULPH: The Threschold of Religion. NeW York, 1914
READ, HERBERT: Art and Society. London, 1937
GOLDENWEISER, ALEXANDER : History, Psychology, and Culture New York, 1933.
SPENCER, SIR BALDWIN, AND GILLEN, F. J : Across Australia. London, 1912 .
SPENCER AND GILLEN: The Northern Tribes of Central Australia. London, 1904
BERNDT, R. AND C : The First Australians. Sydney 1925
RADCLIFFE-BROWM, A. B: The Andaman Islanders. Cambridge. 1933
ELKIN, A. P : The Australian Aborigines. Sydney , 1938
READ, HERBERT : Art and Society. (London. 1937).
BOAS, FRANZ : Primitive Art. (Oslo, 1927).
FROBENIUS, LEO : Afrikanische kulture. (Berlin, 1898)
FROBENIUS, LEO: Prehistoric Rock Pictures, in Europe an Africa, From Material in the Archives of the Research Institute for the Morphology of Civilization. Frankfurt on Main (New York, 1937)
SCHAPERA, I: The Khoisan Poeples of South Africa. (London,1930)
SCHEBESTA, P : Among Congo Pygmies. (London, 1933).
WHEELER, JESSE : Regional Geography of The World . (New York, 1955) .
OLSEN, ORJAN : Conquête de la Terre. (Paris, 1936).
EVANS, PRITCHARD. E. E: The Dance , Africa. 1928
SELIGMAN, C. G AND BRENDA: The Veddas. (Cambridg, 1911).
WALLASCHEK, RICHARD : Primitive Music. (London, 1893).
HAWKINS, E. W: The Dance Festivals of the Alaskan Eskimo, University, 1914.

Museum Anthropological Publications. Vol. 6. No 2.
Philadelphia, 1914
HERSkOVITS, MELVILLE : Dahomey - An Ancient west African Kingdom. (New York, 1938)
RADCLIFFE-BROWN : The Andaman Islanders. (London, 1914)
ANDREW, LANG : Magic and Religion. (London. 1901
ANDREW, LANG : The Making of Religion. (London, 1909)
TYLOR , SIR EDWARD BURNETT : Primitive Culture, 2 vols. (London, 1871).
CRAWLEY, A. E : The Mystic Rose. (New York, 1902)
SPENCER, HERBERT: Principles of Sociology. 3 v New York 1910
BRIFFAULT, ROBERT: The Mothers. 3 v. New York. 1927
KROPOTKIN, PETER : Mutual Aid. NeW York, 1902
FRAZER , SIR JAMES : The Golden Bough . one Volume . New York 1930
DARWIN, CHARLES : Descent of Man. New York
HOBHOUSE, L. T : Morals in Evolution. New york 1916
SUMNER, W. G. AND KELLER, A. G: Science of Society. 3 v. New Haven, 1928
MULLER-LYER, F : Evolution of Modern Marriage. New York 1921
VAN GENNEP, ARNOLD : Les Rites de Passage. Paris, 1909
FRAZER, SIR James : Adonis, Attis, Ossiris. London, 1907
SUMNER, W. G : Folkwaws. Boston, 1906
GEORG, EUGEN : The Adventure of Mankind. New York, 1931
THOMAS, W J : Source Book for Social origins. Boston 1909
MULLER, LYER : The Family. New YorK, 1931
WESTERMARCK, E : Origin and Development of The Moral Ideas 2 v. London, 1917-1924.
LOWIE, R. H : Are We Civilized? New York 1929.
MAX MULLER , FRIEDRICH : Chips From a German Workshop . Vol 2 (London, 1897-1875).
TYLOR, SIR EDWARD BURNETT : Anthropology. (London. 1881).
TYLOR, SIR EDWARD BURNETT : „On a Method of Investigating the Development of Institutions Applied to the Laws of Marriage and Descent" the fournal of the Anthropological Institute, Vol. 18(1888).
BASTIAN, ADOLPH : Ein Besuch in San Salvador, ein Beitrag zur Mytholoyie und Psychologie Bremen.1859
FROBENIUS, LEO : Erythräed, Länder und Zeite der Heiligen Königes Mordes, Berlin, 1930.

BASTIAN, ADOLPH: Ethnische Elemenärgedanken der Lehre vom Monschen. Berlin, 1895.
FROBENIUS, LEO : Prehistoric Rock Pictures, in Europe and Africa, From Material in the Archives of the Research Institute for the Morphology of Civilization. New York, 1937
WESTERMARCK, E : Short History of Marriage. New York, 1929
WESTERMARCK, E : History of Human Marriage. London, 1921
MuLLER, LYER : History of Social Development. New York.1921
REINACH,S : A History of Religions. New York, 1930
HOERNLE : Studies in Contemporary Metaphysics. New York 1920
FROBENIUS, LEO : Afrikanische kulture. Berlin, 1898
FROBENIUS, LEO : Voice of Africa, 2 Vols. London, 1913
HADFIELD, H: Traits of Divine Kingship in Africa. London, 1949
KUPER, H : An African Aristocracy. London, 1947
MEEK, C. K : Sudanese Kingdom. London, 1931
ROSCOE , J : The Baganda. London, 1911
NADEL , S. F : Black Byzantium. London, 1942
RATTRAY, R. S : The Asanti. Oxford, 1923
RODD , F. R : People of the veil. London, 1929
RICHARDS, A. I: Land Labour and Diet in Northern Rhodesia 1951
RADCLIFFE-BROWN AND FORDE, D . EDITORS : African System of Kinship and Marriage. London , 1950
WAGNER, G : The Chanking Family among the Bantu Kavirondo. London , 1939
TALBOT , P. A : Peoples of Southern Nigeria. 4 Volumes . London , 1926
WEEKS, J. H : Among the Primitive Bakongo. London, 1914
EVANS-PRITCHARD, E. E : Witchcraft, oracles and Magic among the Azande. Oxford. 1937
FORTES, M AND EVANS PRITCHARD : African Political System. London 1940
JUNOD, H. P : The Vathonga. Cambridge, 1935
KABERRY, P : Women of the Crassfields. 1925
KABERRY, P : A Study of the economic Position of Women in Bameda, British Cameroons. London, 1925

HISTOIR DES RELIGIONS

COMPARTIVE RELIGIONS

PRIMITIVE CULTURE

Livre VI

AFRICA-AUSTRALIA

INTRODUCTION AVEC TRADUCTION ET NOTES

PAR

Hashem-Razi

1966 - 1345

IRAN—TEHRAN—KÄVE PUBLICATION